

جَنَبُ الْعَاصِيَةِ

تَرْجُمَةُ وَلَدِهَا الْأَخِيصَةِ فَاطِمَةَ

تأليف

عبد السلام المصطفى حسن بن علي

١٣١٧-١٣١٨ هـ

تتبع

مكتبة

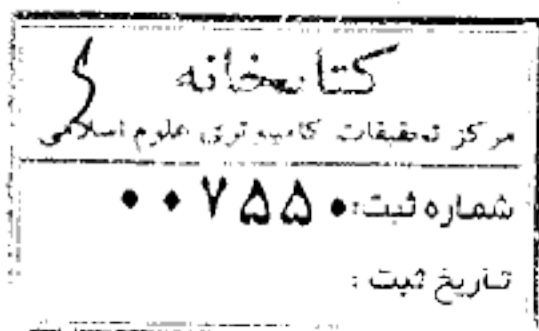
حَبْرُ الْعَاصِيَةِ

بَدَائِعُ نَجْوَى وَالِدِ وَجَّالِ الْاِحْسَانِ فَاطِمَةَ السَّيِّدِ



مُؤَلَّفٌ
مَرْكَزُ تَحْقِيقِ كَلِمَاتِ تَرْقِي عِلْمِ رَسُوْلِي
عَمْدُ الْاِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِيْنَ فَاحِشُ حَسَنِ بْنِ مَرْجَانِ طَبَا

۱۳۱۹-۱۴۱۳ هـ ق



تَحْقِيقٌ

سَيِّدِ مَهْدِي رُجَائِي

انتشارات بیت الزهرا علیها السلام مشهد

(۱)

جَنَّةُ الْعَاصِمَةِ

در شرح احوالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

مؤلف: سید حسن میرجهانی طباطبائی

محقق: سید مهدی رجائی

ناشر: انتشارات بیت الزهرا علیها السلام - مشهد

نوبت چاپ: اول؛ ۱۳۸۴ ش/ ۱۴۲۶ ق/ ۲۰۰۵ م

لیتوگرافی: تیزهوش - قم

چاپ: ستاره - قم

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد
وأله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم
ومخالفهم أجمعين إلى يوم الدين .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نسب مؤلف کتاب

سید محمد حسن طباطبائی میرجهانی جشوقانی محمدآبادی جرقویه ای
اصفهانى ابن علي بن قاسم بن علي بن جعفر بن زين العابدين بن مير مقيم بن
ميرجهان بن مير افضل بن مير كاظم جشوقانى بن مير فاضل بن مير قاسم قهپائی
بن مير محمد جشوقانى بن مير قاسم جشوقانى بن مير جلال الدين أمير بن مير
سید حسن اصفهانى بن مير مجدالدين بن مير قوام الدين بن مير إسماعيل بن
أبي المكارم مير عبّاد نقيب عراق بن مير أبي المجد علي ملقب بشهاب نقيب
عراق بن مير عبّاد مكنى بأبي الفضل بن مير علي أبي هاشم أميركا بن مير حمزة بن
مير إسحاق مكنى بأبي المجد بن مير طاهر مكنى بأبي هاشم بن مير علي ملقب
بشهاب الدين مكنى بأبي الحسين الشاعر بن مير محمد مكنى بأبي الحسن الشاعر
نقيب اصفهان بن مير أحمد ملقب بفتوح الدين مكنى بأبي عبدالله الشاعر بن مير
محمد مكنى بأبي جعفر الأصغر بن أحمد الرئيس مكنى بأبي العبّاد بن إبراهيم
طباطبا بن إسماعيل الديباج بن إبراهيم الغمر بن الحسن المثنى ابن الامام الحسن
المجتبى ابن الامام علي بن أبي طالب عليهما السلام .

سير زندگى مؤلف

مرحوم ميرجهانى در روستاى محمدآباد اصفهان دیده به جهان گشود، در سنّ

پنج سالگی به مکتب رفت و تا هفت سالگی قرآن خواندن و نوشتن و برخی از کتابهای فارسی را فرا گرفت، و پس از آن به آموختن ادبیات عرب پرداخت، و سپس برای ادامه تحصیلات به اصفهان آمد، و در مدرسه صدر نزد بزرگان علم و دانش به علوم دینی پرداخت

سپس در سال (۱۳۴۶) با کسب اجازه از پدر بزرگوارش به نجف اشرف رفت، در آنجا از محضر پر فیض بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف بهره‌های فراوانی برد، و مدتی در سلک خواص مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قرار گرفت، سپس با دستی پر از اندیشه و معارف اهل بیت به ایران بازگشت، و در اصفهان به ادامه تحصیلات ادامه داد، پس از فوت پدر بزرگوارش مرحوم میر سید علی محمدآبادی اصفهانی به مشهد مقدس رفت، حدود هفت سال در آن دربار سکونت گزید، و از خواص و نزدیکان مرحوم شیخ حسن علی نخودگی اصفهانی قرار گرفت، پس از چندی به تهران آمد و سالیان دراز به اقامه نماز جماعت و تألیف و تصنیف و وعظ و ارشاد مردم اشتغال ورزید، پس از تحولات انقلاب اسلامی ایران به اصفهان مهاجرت نمود و در آنجا به ارشاد و تألیف پرداخت، سر انجام در آن دربار وفات نمود و در کنار مقبره و مزار علامه مجلسی قدس سره مدفون گردید.

ویژگیهای مؤلف

مرحوم میر جهانی دارای ویژگیهای ارزنده‌ای بوده، که می‌توان به نمونه‌هایی از آنها نام برد، از مهمترین ویژگیهای ایشان عشق و علاقه خاص و وافر ایشان نسبت به آستان مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود، و بالخصوص علاقه فراوان ایشان نسبت به ساحت مقدس حضرت بقیه الله

الأعظم عجل الله تعالى فرجه الشريف می باشد، و از ویژگیهای دیگر ایشان زهد و قناعت، تقوا و تهجد، و مداومت بر اذکار و اوراد وارده از ناحیه عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد.

مرحوم رازی در کتاب گنجینه دانشمندان در باره مؤلف چنین می نگارد: علامه میر جهانی از نوادر دانشمندانی است که به او برخورد کرده ام، عالمی ادیب، و فاضلی آریب، و محدثی حسیب می باشد، دارای ملکات فاضله و محاسن اخلاق و محامد آداب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و أصول و صاحب علوم و فنون، مخصوص در علوم غریبه و عجیبه (جفر و رمل و اسطرلاب و ریاضیات) ید طولاً و اطلاعاً عمیق دارد، و در فنّ منبر و بیان احادیث و فضائل و ولایت حضرات ائمه اطهار علیهم السلام بصارت کامل و از اساتید منبر محسوب می گردد، طبعی روان و ذوقی فراوان دارد، در مدح حضرت رسول ﷺ و امامان معصوم و بالأخص حضرت بقیة الله عجل الله فرجه الشريف اشعار بسیار به عربی و فارسی سرورده اند انتهى.

این جانب محقق این کتاب سعادت ملاقات ایشان را در اصفهان درک کردم، بسیار با عاطفه و خندان و خوش برخورد بودند، و با وقار و متواضع و سادگی گفتار داشتند، از گفتار ایشان عشق معظم له به ساحت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مشهود بود، در همان مجلس بعض آثار ارزنده خود را که به خط و قلم ایشان چاپ شده به اینجانب هدیه دادند، روحش شاد باد.

اساتید مؤلف

مرحوم میر جهانی نزد اساتید برجسته حوزه علمیه اصفهان در آن زمان به کسب علوم و دانش پرداخت، و از محضر بزرگان حوزه علمیه اصفهان و نجف

اشرف بهره‌های شایانی بردند، به برخی از اساتید ایشان اشاره می‌شود.

۱- مرحوم شیخ محمد علی معلّم حبیب آبادی صاحب کتاب مکارم الآثار.

۲- مرحوم آیت الله سیّد ابوالقاسم دهکردی.

۳- مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد علی فتحی دزفولی.

۴- مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی.

۵- مرحوم آخوند ملا محمد حسین فشارکی.

۶- مرحوم شیخ ضیاء الدین عراقی.

۷- مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی.

۸- مرحوم شیخ عبدالله مامقانی صاحب کتاب تنقیح المقال در رجال.

۹- مرحوم شیخ علی یزدی.

۱۰- مرحوم سیّد محمد رضا رضوی خوانساری.

۱۱- مرحوم میرزا احمد اصفهانی.

۱۲- مرحوم سیّد محسن حکیم.

۱۳- مرحوم حاج آقا حسین قمی.

۱۴- مرحوم سیّد عبدالهادی شیرازی

و در مشهد مقدّس از محضر مرحوم شیخ حسن علی نخودگی بهره‌های

معنوی فراوانی برده است.

تألیفات مؤلف

مرحوم میرجانی دارای تألیفات فراوانی در فنون مختلف و معارف دینی

می‌باشد، اکثر آثار ارزنده ایشان در بیان عقائد و معارف والای شیعه می‌باشد، آثار

ارزنده‌ای را در این رابطه از خود بیادگار گذاشته است، غالب این آثار بقلم

ونوشته ایشان به چاپ رسیده، که عبارتند از :

- ۱- احکام رضاع، فقه استدلالی به فارسی .
- ۲- اخبار نجوم و کواکب و فلکیات .
- ۳- البكاء للحسین علیه السلام در ثواب گریستن و عزاداری بر حضرت سید الشهداء علیه السلام و وظائف تعزیه داری، در سال (۱۴۰۰) هجری قمری به خط مؤلف چاپ شده است .
- ۴- تفسیر أم الكتاب، در سال (۱۳۹۸) هجری قمری بوسیله کتابخانه صدر بخط مؤلف چاپ شده است .
- ۵- جزواتی در اشعار فارسی .
- ۶- جزواتی در انساب سادات .
- ۷- جزواتی در تفسیر قرآن .
- ۸- جنة العاصمه در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام همین کتاب .
- ۹- داستان فکاهی یا مختصر کتاب ابصار المستبصرین در محاجة شیعه و سنی، در سال (۱۳۷۷) هجری قمری چاپ شده است .
- ۱۰- الدرر المکنونه فی الامام والامامه وصفاته الجامعه، دو هزار بیت عربی در امامت و صفات جامع امام و تاریخ ائمه علیهم السلام، در تهران بوسیله کتابخانه صدر در سال (۱۳۸۸) هجری قمری بخط ناظم چاپ شده است .
- ۱۱- دیوان حیران، بوسیله انتشارات کتابخانه صدر در سال (۱۳۷۱) هجری شمسی به خط ناظم چاپ شده است .
- ۱۲- ذخیره المعاد، شامل ادعیه و آداب ساعات، در تهران چاپ شده است .
- ۱۳- روایح النسمات در شرح دعای سمات، بخط مؤلف چاپ شده است .

۱۴ - السبيكة البيضاء في نسب بعض آل بني الطباء، در بیان اثبات سیادت خود، این کتاب مورد توجه علماء زمان خود گردید، و سبب اثبات سیادت ایشان نزد علماء گردید، در نتیجه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره عمامه سفید ایشان را به سیاه مبدل نمودند.

۱۵ - سعادت ابدی در آداب تشکیل مجالس مذهبی، در اصفهان چاپ شده است.

۱۶ - شهاب ثاقب در ردّ طایفه ضالّه مضلّه و طریقه محاجّه با آنها.

۱۷ - گنج رایگان، کشکول مانندی شامل برخی علوم غریبه و اخبار ولایت.

۱۸ - گنجینه سرور.

۱۹ - كنوز الحكم وفنون الكلم، خطبه‌ها و سخنان حضرت امام حسن مجتبی (ع).


۲۰ - لوازم النور في علائم الظهور به زبان عربی.

۲۱ - مصباح البلاغه في مشكاة الصياغة، مستدرک نهج البلاغه، در سال (۱۳۸۸) هجری قمری به خط مؤلف در دو مجلد چاپ شده است.

۲۲ - مقامات اکبریه در تاریخ حضرت علی اکبر (ع).

۲۳ - مقلاد الجنان در ادعیه و زیارات، در سال (۱۳۶۰) هجری در اصفهان چاپ شده است.

۲۴ - نوائب الدهور في علائم الظهور، در سال (۱۳۸۳) به خط مؤلف در چهار جزء و در دو مجلد چاپ شده است.

۲۵ - ولایت کلیه در دفاع از حریم ولایت، در سال (۱۳۹۲) به خط مؤلف در دو مجلد چاپ شده است.

و آثار علمی دیگری در فنون متنوعه، چون رساله‌های متعددی در جفر رمل و

اسطرلاب و نجوم، رساله‌ای در ریاضیات، رساله‌ای در شیمی، رساله‌ای در طب قدیم، صمدیه منظوم، تقریرات درس حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، و غیره که مجموع آثار ایشان بالغ بر پنجاه و هفت اثر می‌باشد.

ولادت و وفات

مرحوم میرجانی در روز دوشنبه بیست دوم ذی قعدة سال (۱۳۱۹) هجری قمری در روستای محمدآباد جرقویه سفلی از توابع اصفهان در بیت دانش و تقوی دیده به جهان گشوده.

و پس از نود و چهار سال عمر با برکت و ارائه دهها خدمات دینی و مذهبی در روز چهارشنبه بیست و پنجم آذر سال (۱۳۷۱) هجری شمس و بیست و یکم جمادی الثانی سال (۱۴۱۳) هجری قمری در شهر مذهبی اصفهان وفات نموده، جنازه ایشان پس از تشییع با شکوه در کنار آرامگاه مرحوم علامه مجلسی قدس سره به خاک سپرده شد، مزار ایشان ملجأ عاشقان و شیفتگان مکتب ولایت قرار گرفته است.

پایان سخن

در پایان سخن جا دارد در اینجا از زحمات طاقت فرسای دانشمند محترم و گرامی جناب آقای دکتر عبدالمجید مهاجرانی در تأسیس مرکز بسیار ارزشمند و معنوی به نام بیت الزهراء (خیریه سادات) در مشهد مقدس در جوار حرم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والسلام تشکر نمایم.

تا کنون این مرکز قدمهای بسیار بلندی برداشته، بالخصوص در نشر معارف فاطمی قدمهای شایانی برداشته است، از آن جمله کمکهای فراوانی تا کنون به

سادات بی بضاعت شده از جهت خوراک و مسکن و پوشاک و غیره .
 یکی دیگر اقدامات این مرکز معنوی ترویج فرهنگ مکتب فاطمی می باشد،
 در این راستا این کتاب شریف جنة العاصمة که راجع به احوالات حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام می باشد نشر می یابد، امیدوارم مورد عنایت و توجه حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام قرار گیرد، و در آخرت از شفاعت آن شفیعه محشر
 بی بی دو عالم بهره ببریم، و این عمل نا چیز مورد توجه ایشان قرار گیرد .
 امیدوارم این کار شایسته طلیعه انتشار آثار ارزنده ای که معرف مکتب اهل
 بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و بالخصوص حضرت فاطمه زهرا علیها
 السلام باشد .

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین .

سید مهدی رجانی

قم - ص ب ۷۵۳ - ۳۷۱۸۵

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

حَبْرُ الْعَاصِيَةِ

بَدْرَتَانِجِ وَلَدِ دُرُوحِ جَالِ احْصِرْ فَاطِمَةُ السَّلَامِ



مُحَمَّدُ الْأَسْلَافُ الْمُسْلِمِينَ فَاحِجُ حَسَنِ بْنِ جِهَانَ طَبِيبًا

۱۳۱۹-۱۴۱۳ هـ ق

تحقیق

سید مہدی رجائی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

الحمد لله الذي تجلّى لعباده بآياته، ودلّ على ذاته بذاته، وتنزّه عن مجانسة مخلوقاته، واستولى على الأشياء بصفاته، وأفضل صلواته وأكمل تحيّاته على السيّد السائر بمقاماته، في يقظته ومناماته، الذي دنى فتدلى، فكان قاب قوسين أو أدنى، وأوحى إليه ما أوحى، أعظم نعمه وآلائه وأشرفها عزاً وقدرأ، وأعظمها شأنأ وخيراً، رسوله المتّجب المصطفى محمد.

وآله الطيّبين الطاهرين المطهّرين المعصومين، مظاهر الجود والعطاء، الذين أوجد بهم ما يشاء ممّا يشاء، وجعلهم أنواراً فأضاء بهم الضياء، وأقامهم أشباحاً في حجاب الواحدية، وغوّاصاً في بحار القدرة والعظمة الإلهيّة، وملأ الأفاق بإشراق أنوارهم، وأمر الخلق بالرجوع إليهم، والأخذ ممّا لديهم، وتجلّى للخلق بهم لا فيهم، وظهر لهم بهم لا منهم، حيث جعلهم أنوار التي لا تطفىء، وحججه التي لا تخفى على أحد من أهل الأرض والسماء، من كلّ ما يرى وما لا يُرى، وجعلهم ألسن إرادته ومشيّته، ووسائط فيضه ورحمته، وتراجمة أمره ونهيه، ومواضع علمه ووحيه، وأخذ عليهم عهده من الإيمان بهم، والاعتراف برسالة نبيّهم وولاية وليّهم.

فالحمد لله على ما أنعمنا، والشكر له على ما أولانا بالنبوة والولاية، ونشهده بأننا مؤمنون بهم، ومصلّون ومسلّمون عليهم، أوّلهم وآخرهم، والراجون إلى

شفاعتهم، واللعنة الدائمة على أعدائهم ومخالفهم وغاصبي حقوقهم من الأولين
والآخرين إلى قيام يوم الدين.

أما بعد: اين مجموعه ايست مشتمل بر پاره‌ای از فضائل و مناقب و تاريخ
ولادت ولية الله عظمی، و صديقه كبرى، و شفيعه روز جزا، معصومه على
الإطلاق، حبيبه حبيب الله، و أم أبيها، و روحه التي بين جنبيه، و بضعتة الطاهرة
المطهرة، صاحبة الولاية الكلية المطلقة.



مرکز تحقیقات کلمه‌پژ علم رسدی

فصل اوّل

در بیان ابتداء آفرینش نور مقدّس بضعة زکیّه احمدیّه و ثمره شجره محمّدیّه ،
ملکه دنیا و آخرت ، شفیعۀ روز قیامت ، کوكب درّی فلک عصمت و عفاف ،
زهره زهراء آسمان عطوفت و الطاف ، مشرق الشمسین چرخ عظمت و جلال ،
مطلع النورین گردون رفعت و کمال ، صدّیقه طاهره
سلام الله علیها وعلی آبیها وبعلمها وبنیها

هي الذرة البيضاء روعي لها الفدا وفدا أبوها بل قریش وجرهم
ومكة والبيت الحرام وركنه فدى خير مفدى والحطيم وزمزم
وفاطمة الزهراء الملائك عندها تحدث من غيب العلوم ترثم
فها هي علامة علم ما مضى وعلم الذي يأتي وما يتقدم
قلولا مساس الأرض فاضل ذيلها لما صحّ عند العارفين التيمم

ولنعم ما قيل :

ای نظیر تو در اندیشه چو تقدیر محال داده ایزد همه چیزت بجز از مثل و مثال
تلق عصمت تو پرده بینائی وهم برقع روی عفاف سبل چشم خیال
باد فزاش به زیر از سر گستاخ روی ساحت پاک تو می رُفت به گیسوی شمال
فلکش گفت مرو پیش که آنجا که تویی مرغ اندیشه نتاند که بجنایند بال
وفاطم یرضی ربّها لرضائها وإن أضمت يوماً إذا هو یاضم
مباركة مرضیة ورضیة وصدیقة فی القول إذ تتکلم

همانا بر غَوَاصِین بحار اخبار، و متبَّعین در مآثر و آثار و احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار، و جاسین^(۱) خلال این دیار کالنار علی المنار، بل كالشمس فی رائحة النهار، واضح و آشکار است که علیا حضرت ملکه علی الاطلاق، کلیه عوالم و آفاق بالاستحقاق، ناموس عظمی، و عصمت کبری، فاطمه زهرا سلام الله علیها، در کمالات نفسانیّه، و تخلّق به اخلاق سبحاتیّه، و تأدب به آداب ربّانیّه، مانند پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء، و شوهر عالی مقدارش علی مرتضی، و دارای مقام ولایت کلیه است، و غیر از پدر و شوهر خود افضل از تمام انبیاء و رسل و هادیان سبل می باشد.

و هیچگونه شبهه‌ای در شرافت و علو رتبت و شموّ مکانت و علم و فضیلت و نبالت این بی بی معظمه بر تمام جهانیان نیست، و اوست سیّدۀ زن‌های دنیا و آخرت بنص صریح پدر بزرگوارش حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، چنانچه عامّه و خاصّه بطرق کثیره^(۲) از آن حضرت روایت کرده‌اند و به تواتر صدور آن از آن جناب ثابت و مسلم شده، و جای ایرادی در آن وارد نیست.

و بسیار بی معنی است توقّف بعضی از معاندین در افضل بودن آن بی بی معظمه از عایشه، و فضیلت دادن بعض دیگر از ایشان عایشه را بر آن معصومه سلام الله علیها، چنانچه به محلّ خود در این کتاب مفصلاً شرح داده می شود، إن شاء الله تعالی.

الحاصل: فضائل و مناقب آن بزرگوار با اینکه صحف اکوار^(۳) و دفاتر ادوار از

(۱) بمعنی جستجوگران.

(۲) طرق این روایت در این کتاب خواهد آمد.

(۳) اکوار به معنی دورها.

ذکر شهامت و کرامت و جلالت و نبالت ساحت عظمایش و کرور و دهور و مرور اعوام السنه خواص و عوام به ذکر سجایای حمیده و صفات پسندیده او مرهون است، هنوز عُشری از اعشار، و اندکی از بسیار آن در حیز شمار نیامده و نخواهد آمد.

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^(۱)

گرچه بسیار در این باب بگفتند سخن اندکی بیش نگفتند هنوز از بسیار

﴿قُلْ لَوْ كَانَ النَّبِيُّ مِثْلَ بُرْجٍ مَدَامُ الْكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَخْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جَنَّا بِمِثْلِهِ مَذْدَأً﴾^(۲)

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري

هرچند این چهارده معصوم پاک، کوچک و بزرگ و مرد و زن ایشان در رفع آنچه خلق به آن محتاجند برابر و یکسانند، و محتاج الیه ایشان اعم از تشریعیات و تکوینیات می باشد، که نزد هریک از این چهارده معصوم علیهم السلام موجود است، و هر کدام بعد از دیگری قائم به امر و قائم مقام یکدیگرند، الا اینکه هریک از آنها از حیث مرتبه و مقام با یکدیگر فرق دارند، ولی در رفع احتیاج خلق همه با هم یکسانند، مانند چراغ هائی که نور همه آنها با همدیگر مساوی و برابرند.

و فاطمه زهرا سلام الله علیها هرچند در رتبه متأخر^(۳) است از پدر بزرگوار و

(۱) سوره ابراهیم: ۳۴.

(۲) سوره کهف: ۱۰۹.

(۳) خدای متعال میزان ارزش هر موجودی را در درجه قرب خویش قرار داده است، لذا اگر ما هم همان میزان الهی را معیار محک رتبه آنان قرار دهیم، آنچه که از کلام الهی و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله و فعل و تقریر ایشان نتیجه می گیریم این است که حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در قرب الهی در همان درجه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، اشاره و بالاخصار عرض می کنم که: «فاطمه روحی التي بین جنبي» و پیامبر ما ينطق عن الهوى، و ارزش نوع انسان به

شوهر عالی مقدار و یازده نفر فرزندان خود که ائمه طاهرین و راهنمایان خلقتند، بدون تردید و شک مقدم است بر جمیع مخلوقات، و افضل و اشرف از همه آنها است از مردان و زنان، و پیغمبران و غیر پیغمبران، و ملائکه مقربین و غیر مقربین، چنانچه ادله و اخبار آن را بعد از این در این کتاب خواهید یافت.

و پیش از خوض در ذکر اخبار وارده ابتداء می پردازم در ذکر ابتداء خلقت نور مقدس آن حضرت و به چند حدیث در این فصل اکتفا می کنم.

حدیث اول

الکافی: أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، ومحمد بن عبد الله، عن علي بن حديد، عن مرزم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً - يعني روحاً - بلا بدن قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّلي وتمجّدي، ثم جمعت روحيهما فجعلتها واحدة، فكانت تُمجّدي وتُقدّسي وتهلّلي، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمد واحد، وعلي واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى^(۱) نوره فينا^(۲).

روح اوست، پس هر کجا که پیامبر هست البته که روح او هم هست که حقیقت پیامبر روح اوست، و اگر غیر از این می بود هر گز آیه کریمه «ما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون» تحقق خارجی پیدا نمی کرد؛ زیرا نوع انسان منحصر در ذکور نیست که با عبادات کامله او عبودیت کامله برای انسان حاصل شود، بلکه عبادات کامله به نحو اتم می بایست در یکی از جنس ذکور و یکی از انثی حاصل شود که در نتیجه انسان عبادت حق را انجام داده باشد، و مشیت الهی در «ما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون» محقق شود، و این تحقق در وجود ذکور و انثی، همانا در شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و روح او صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام می باشد.

یعنی: فرمود امام صادق علیه السلام: فرمود خدای تبارک و تعالی: ای محمد! من آفریدم تو را از نوری یعنی روحی بدون اینکه بدنی داشته باشد، پیش از اینکه بیافرینم آسمانها و زمین خود را و عرش و دریای خود را، پس در آن حال همیشه لا اله الا الله می گفتم و مرا تمجید می کردی، پس روح هر دو شما را با هم جمع کردم و یکی قرار دادم، و مرا تمجید و تقدیس می کردی و تهلیل می گفتم، پس آن روح را دو قسمت کردم، و آن دو قسمت هر کدام را نیز دو قسمت کردم چهار قسمت شدند؛ یکی از آن چهار را محمد، و یکی را علی، و دو قسمت دیگر حسن و حسین گردیدند. پس خلق فرمود خدا فاطمه را از نوری که آن را روح بدون بدن ابتداء به خلق آن کرد، پس آن را بدست رحمت خود مسح فرمود، و او را به ما متصل کرد یا در ما جای داد.

در پیرامون معنای حدیث

این حدیث شریف را علامه مجلسی علیه السلام اعلی الله مقامه در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله در بحار الأنوار ^(۳) نقل فرموده، و در کتاب شرح اصول کافی در کتاب مرآت العقول، در ضمن ایضاحی شرح داده، و فرموده است آنچه را که مفاد آن این است که:

مراد از قول او «بلا بدن» یعنی روحی که اصلاً بدن نداشته، یا آنکه بدن عنصری نداشته، بلکه دارای بدن مثالی بوده؛ زیرا که ظاهر این است که روح جسمی است لطیف، و آن غیر از بدن است، چنانکه مشهور است.

و محتمل است که مراد از خلق در حدیث خلق تقدیر باشد، یعنی بحسب زمان موهوم.

(۲) شیخ کلینی، اصول کافی ج ۱ ص ۴۴۰ ح ۳.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۸-۱۹ ح ۲۸.

و مراد از قبیلّت بحسب رتبه است نه بحسب زمان؛ زیرا آن دو بزرگوار یعنی محمد و علی از حیث مرتبه اشرفند از همه مخلوقات.

و مراد از «تَهَلَّلْنِي» گفته شده: محتمل است به زبان حال باشد، چنانچه در تفسیر آیه مبارکه ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^(۱) گفته شده، یا به زبان قال، و ظاهر این است که زبان قال باشد.

و قوله «ثُمَّ جَمَعْتَ رُوحِيكُمَا» مراد قرار دادن مادّه بدن آنهاست در صلب آدم ﷺ.

و قوله «فَكَانَتْ تَمَجِّدْنِي» یعنی بخودی خود مرا تمجید می کنی، یا به توسط بدن هائی که مشتمل است بر طینت های پاک و پاکیزه.

و مراد از «قَسَمْتُهَا ثَنَتَيْنِ» یعنی در صلب عبدالله و ابی طالب، و مراد از ثنّین دوم یعنی بعضی از آن را در صلب علی و حسین قرار دادم.

قوله «ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ» یعنی بعد از خلق نور اول، نه بعد از جمع و تقسیم، چنانچه سایر اخبار بر آن دلالت دارد. و ممکن است که کلمه «ثُمَّ» برای تراخی معنوی باشد دالّ بر افضلیّت مرد از زن. و مؤید این احتمال است روایتی که شیخ صدوق علیه الرحمه که در کتاب علل الشرایع روایت کرده.

مؤلف گوید: متن آن حدیث در ذیل این حدیث نقل می شود.

عَلَامَةُ مَجْلَسِي رحمه الله بعد از نقل حدیث صدوق علیه الرحمه فرموده: در این باب اخبار مستفیضه ایست که آنها را در کتاب بزرگ یعنی کتاب بحار الأنوار وارد کرده ام، لیکن فهم آنها بر عقول ناقصه دشوار است، و سزاوارتر این است که مجملّاً باید مؤمن به آنها بود، و علم آن را ردّ به خود آل محمد باید کرد.

(۱) سوره اسراء: ۴۴.

پس از آن فرموده: آنچه بخاطر خطور می‌کند این است که احتمال می‌رود که ایشان علیهم السلام چونکه مقصود از آفرینش آدم علیه السلام بوده‌اند، و سایر ذریه آدم و آفرینش آدم از طینت پاکیزه بوده، تا قابلیت خروج این اشخاص مقدسه را داشته باشد از خود، و این طینت در پدران و مادران تربیت شده تا به عبدالله و ابی طالب رسیده، و خدا آنها را چنان تربیت کرده تا قابلیت آن دو کامل شود، و مقدسین را از ایشان بوجود آورد، لذا آنها را از ایشان بیرون آورده.

و شاید مراد به حفظ نور ایشان و انتقال آن از اصلاّب طاهره به ارحام مطهره کنایه باشد از انتقال این قابلیت و استکمال این استعداد، پس به مقتضای آنچه از اخباری که وارد شده دالّ بر اینکه کمال و فضل این پدران و مادران به سبب مشمول بودن بر حمل نورهای ایشان بوده با این وجه استقامت دارد، و همچنین است اخباری که مشابه با این خبر است.

پس از بیان این توجیهات فرموده است که: محدّث استرابادی رحمته الله گفته است که: از اُمور دانسته شده این است که دو شیء مجرّد را یکی قرار دادن ممتنع است، و همچنین است قسمت کردن یک مجرّد، پس سزاوار است که روح را در اینجا بر آلت جسمانیّه نورانی حمل کنیم که از کثافت بدنیّه منزّه باشد.

و بعضی از افاضل گفته‌اند که: مراد از خلق دو روح بدون بدن که مجرّد باشند جمع کردن آن دو را بهم، و آنها را با هم یکی کردن در بدن مثالی لاهوتی، و قسمت کردن و جدا کردن آن دو را از یکدیگر، و قرار دادن هریک از آنها را در بدن شهودی جسمانی در ابدان مثالیّه محال نیست، و فرض محال و ممتنع وقتی است که در بدن شهودی جسمانی باشد.

و بعضی از محقّقین گفته‌اند که: «ثمّ جمعت روحیکما» در حدیث شریف کلمه «ثمّ» برای تراخی در زمان نیست، بلکه برای تراخی در مرتبه است، مانند

قول خدای تعالی ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ^(۱).

و قوله «فكانت تمجدني وتقديسني وتهلّلني» تکرار فرموده اوست که فرموده «فلم يزل تهلّلني وتمجدني» و افاده امر دیگری نمی‌کند. پس معنی چنین می‌شود که آفریدم همه شما را یک روح که آن روح تمجید کند مرا، پس آن را دو قسمت کردم، تا اینجا بود کلام استرآبادی.

و نیز فرموده که: بعضی از ایشان - یعنی محققین - گفته‌اند که: فقره «فجعلتهما واحدة» یعنی به اتصال حسی آن دو را یکی گردانیدم.

و ضمیر کلمه «فكانت» برای یکی است مراد این است که برای یکی گردانیدن و متصل کردن حکمت‌ها و مصلحت‌هایی است. تمام شد کلام او.

و نیز مجلسی رحمته الله می‌فرماید: اطلاق مسح و یمین در این حدیث بنا بر استعاره است؛ زیرا کسی که اراده لطفی کند به کسی او را بدست راست خود مسح می‌کند، و محتمل است که یمین به معنای رحمت باشد، چنانچه تحقیق آن را در جمله از قول ائمه علیهم السلام کردیم که فرموده‌اند: «والخير في يدك» زیرا که ممکن است معنی چنین باشد که نفع و ضرر از تو صادر شونده است، و این هر دو از روی حکمت و مصلحت است، پس نفع منسوب به یمین است، و ضرر منسوب به شمال.

قوله: «وأفضى نوره فينا» یعنی رسانید یا وصل کرد نور او را به سوی ما. و گفته شده: یعنی وسعت داد او را در میان ما^(۲).

(۱) سوره تکوین: ۳-۴.

(۲) علامه مجلسی، مرآت العقول ج ۵ ص ۱۸۶-۱۸۹.

حدیث دوم

علل الشرایع مسنداً از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت:
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهم السلام قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ
 الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ سَنَةٍ^(۱).

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قدام العرش نسبحُ الله ونحمده ونقدّسه ونمجّده.

قلت: على أيّ مثال؟

قال: أشباح نور حتّى إذا أراد الله عزّ وجلّ أن يخلق صورنا صيّرنا عمود نور^(۲)، ثمّ قذفنا
 في صلب آدم، ثمّ أخرجنا إلى أصلاب الآباء وأرحام الأمّهات، ولا يصيبنا نجس الشرك، ولا
 سفاح الكفر، يسعد بنا قوم، ويشقى بنا آخرون. فلما صيّرنا إلى صلب عبدالمطلب أخرج ذلك
 النور، فشقه نصفين، فجعل نصفه في عبد الله، ونصفه في أبي طالب، ثمّ أخرج النصف الذي لي
 إلى آمنه، والنصف إلى فاطمة بنت أسيد، فأخرجتني آمنه، وأخرجت فاطمة عليّاً، ثمّ أعاد
 عزّ وجلّ العمود إليّ، فأخرجت مني فاطمة، ثمّ أعاد عزّ وجلّ العمود إلى عليّ، فأخرج منه
 الحسن والحسين يعني من النصفين جميعاً، فما كان من نور عليّ فصار في ولد الحسن، وما كان
 من نوري فصار في ولد الحسين، فهو ينتقل في الأئمة من ولده إلى يوم القيامة^(۳).

ترجمة حدیث به فارسی

معاذ گفت که: رسول خدا ﷺ فرمود که: خدا آفرید من و علی و فاطمه و حسن و
 حسین علیهم السلام را پیش از اینکه بیافریند دنیا را به هفت هزار سال.

(۱) در علل الشرایع: عام.

(۲) عموداً من نور - خل.

(۳) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۲۰۸-۲۰۹ ح ۱۱.

گفتم : پس کجا بودید یا رسول الله ؟

فرمود : در جلو عرش تسبیح می گفتیم خدا را، و ستایش می کردیم او را، و تقدیس و تمجید می نمودیم او را .

گفتم : به چه مانندی ؟

فرمود : اشباح نوری بودیم تا اینکه اراده فرمود خدای عزوجل که بیافریند صورت های ما را، آن اشباح نور را عمودی گردانید، پس افکند ما را در پشت آدم، پس از آن بیرون آورد ما را به سوی پشت های پدران و رحم های مادران، و به ما نمی رسد نجاست شرک و فجور کفر، خوشبخت می شوند به سبب ما گروهی، و بدبخت می شوند به سبب ما گروه دیگری . پس چون ما را در صلب عبدالمطلب قرار داد بیرون آورد آن نور را، و شکافت آن را و دو نصف کرد، نصف آن را در صلب عبدالله قرار داد، و نصف آن را در صلب ابی طالب، پس بیرون آورد آن را که برای من بود و در رحم آمنه قرار داد، و آن نصف که در صلب ابی طالب بود بیرون آورد و در رحم فاطمه بنت اسد قرار داد، پس آمنه مرا بیرون آورد، و فاطمه علی را، آنگاه برگردانید خدای عزوجل آن عمود نور را بسوی من، و فاطمه از من بیرون آمد، آنگاه خدای عزوجل آن عمود نور را برگردانید بسوی علی تا اینکه از او بیرون آمد حسن و حسین، یعنی از دو نصف با هم، پس آنچه از نور علی بود در اولاد حسن قرار گرفت، و آنچه از نور من بود در اولاد حسین قرار گرفت، و آن منتقل می شود در اولاد او تا روز قیامت .

حدیث سوم

در کتاب وافی از کتاب کافی در ابواب بدو خلق الحجج مسنداً از محمد بن سنان روایت کرده که گفت :

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، فأجريت إختلاف الشيعة، فقال : يا محمد، إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق

جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها، وأجرى طاعتهم عليها، وفوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاءون، ويحرمون ما يشاءون، ولن يشاءوا إلا أن يشاء الله تعالى.

ثم قال: يا محمد، هذه الديانة التي من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق، ومن لزمها لحق؛ خذها إليك يا محمد^(۱).

ترجمة حدیث

یعنی بودم نزد ابی جعفر دوم علیه السلام، پس جریان اختلاف شیعه را بیان کردم، فرمود: ای محمد! بدرستی که خدای تبارک و تعالی همیشه تنها بود به یگانگی خود، پس آفرید محمد و علی و فاطمه را، و آنها درنگ کردند هزار دهر، پس از آن آفرید همه چیزها را، و همه ایشان را گواه گرفت بر آفرینش آنها، و واجب کرد طاعت ایشان را بر آنها، و واگذار کارهای آنها را بسوی ایشان، پس ایشان حلال می کنند آنچه را که می خواهند، و حرام می کنند آنچه را که می خواهند، و هرگز نمی خواهند چیزی را مگر اینکه خدای تعالی می خواهد.

پس فرمود: ای محمد! این است آن دینانی که هر که بر آن پیشی گرفت از دین خارج شد، و کسی که مخالفت کرد نابود شد، و هر که ملازم آن شد به آنها ملحق شد، آن دین را برای خود بگیر.

حدیث چهارم

و نیز در کتاب کافی مسنداً از جابر بن یزید جعفری روایت کرده که گفت:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا جابر، إن الله أول ما خلق، خلق محمداً عليه السلام وعترته الهداة المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله.

قلت: وما الأشباح؟

(۱) فیض کاشانی، الوافی ج ۲ ص ۶۸۲-۶۸۳، وأصول کافی ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۵.

قال: ظلُّ النور أبدان نورانيَّة بلا أرواح، وكان مؤيِّداً بروح واحدة وهي روح القدس، فيه كان يعبد الله، وعترته ولذلك خلقهم حلماً علماء بررة أصفياء. يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل، ويصلُّون الصلوات ويحجُّون ويصومون^(۱).

ترجمة حديث

يعنی جابر گفت: ابی جعفر علیه السلام برای من فرمود: ای جابر! خدای تعالیٰ اوّل چیزی را که آفرید، آفرید محمّد صلی الله علیه و آله و عترت او را که راهنمایان و راه یافتگانند، و آنها اشباحی بودند از نور.

گفتم: اشباح چیست؟

فرمود: سایه نور، و آنها بدن‌های نورانیّه‌ای بودند بدون روح‌ها، و او مؤیّد به یک روح بود که آن روح القدس است، در آن ظلّ بندگی می‌کرد خدا را با عترت خود، و برای همان روح بود که خدا ایشان را صاحبان عقل و دانایان و نیکوکاران و برگزیدگان خلق فرمود، تا اینکه بندگی کنند خدا را به نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل کردن، و اینکه نمازها را بجا آورند، و حج بگذارند، و روزه بگیرند.

حدیث پنجم

بحار الأنوار، از کتاب فضائل الشیعه، تألیف شیخ صدوق علیه الرحمه، مسنداً روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت:

كُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِإِبْلِيسَ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْغَالِينَ﴾^(۲) فَمَنْ هُم يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟

(۱) شیخ کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۴۲ ح ۱۰.

(۲) سوره ص: ۷۵.

فقال رسول الله ﷺ: أنا وعلي وفاطمة والحسن والحسين؛ كنا في سرادق العرش نسبح الله، وتسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله آدم بألفي عام، فلما خلق الله آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له، ولم يأمرنا بالسجود؛ فسجدت الملائكة كلهم إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال الله تبارك وتعالى: أستكبرت أم كنت من العالين أي من هؤلاء الخمس المكتوب أسماءهم في سرادق العرش.

فنحن باب الله الذي يؤتى منه، بنا يهتدي المهتدون، من أحببنا أحبه الله وأسكنه جنته، ومن أبغضنا أبغضه الله وأسكنه ناره، ولا يحببنا إلا من طاب مولده ^(۱).

ترجمة حديث

ابو سعید گفت: بار رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، ناگاه مردی رو کرد بسوی آن حضرت و گفت: ای رسول خدا! مرا خبر ده از گفته خدای عزوجل به شیطان که فرموده: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ یعنی: تکبر کردی یا بودی از بلند مرتبه‌ها، مراد از عالین کیانند ای رسول خدا که برتر و بالاترند از فرشتگان؟

پس رسول خدا فرمود: مراد از آنها من و علی و فاطمه و حسن و حسینم، که در سرادق عرش تسبیح می‌کردیم خدای را، و فرشتگان هم به تسبیح کردن ما تسبیح می‌کردند پیش از آنکه بیافریند خدا آدم را به دو هزار سال، تا اینکه خدا آفرید آدم را و امر فرمود فرشتگان را که همه آنها برای آدم سجده کنند، و ما را امر به سجود نفرمود؛ پس همه فرشتگان سجده کردند مگر شیطان که سرپیچی کرد از سجده کردن. آنگاه خدای تبارک و تعالی به او فرمود که: آیا تکبر و سرپیچی کردی یا بودی از بلند مرتبه‌ها، یعنی از آن پنج کس که نامهایشان در سرادق عرش نوشته شده.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۰۶ ح ۱۲۰، از فضائل الشیعه ص ۱.

پس مائیم باب الّلهی که از آن باب روی به او آورده می‌شود ، به سبب ما راه یافته می‌شوند راه یافتگان ، کسی که دوست بدارد ما را خدا او را دوست می‌دارد و او را در بهشت خود جای می‌دهد ، و کسی که به ما خشمگین شود خدا به او خشمگین شود و در آتش خود جای دهد ، و دوست نمی‌دارد ما را مگر کسی که پاکیزه باشد محلّ ولادت او یعنی حلال‌زاده باشد .

حدیث ششم

و نیز در بحار، از کمال الدین تألیف شیخ صدوق رحمته الله به سند خود از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته :

قال الصادق عليه السلام : إن الله تبارك وتعالى خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي أرواحنا .

فقیل له : یا بن رسول الله ، ومن الأربعة عشر ؟

فقال : محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولد الحسين عليه السلام ، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته، فيقتل الدجال، ويطهر الأرض من كل جور وظلم ^(۱) .

ترجمه حدیث

یعنی: فرمود امام صادق علیه السلام که : خدای تبارک و تعالی آفرید چهارده نور را پیش از آنکه بیافریند خلق را به چهارده هزار سال که آنها روح‌های ما هستند .

پس به او گفته شد که : ای پسر رسول خدا ! این چهارده نور کیانند ؟

فرمود : محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امام‌هائی که از فرزندان حسین‌اند ،

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۵-۱۶ ح ۲۹؛ شیخ صدوق، کمال الدین ص ۳۲۵-۳۲۶

درود بر ایشان باد، آخر ایشان آن قائمی است که قیام می کند پس از غیبت خود، و می کشد دجال را، و پاک می گرداند زمین را از هر جور و ستمی.

حدیث هفتم

در کتاب بحار الأنوار، و کتاب نزّهة الأبرار تألیف محدّث جلیل سیّد هاشم بحرینی رحمته الله، و کتاب معانی الأخبار شیخ صدوق علیه الرحمة، به سند خود از سدید صیرفی، از حضرت صادق، از پدران بزرگوارانش روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده:

خلق الله نور فاطمة قبل أن يخلق الأرض والسماء.

فقال بعض الناس: يا نبي الله، فليست هي إنسيّة؟

فقال صلی الله علیه و آله: فاطمة حوراء إنسيّة.

قالوا: يا نبي الله، فكيف هي حوراء إنسيّة؟

قال: خلقها الله عز وجل من نوره قبل أن يخلق آدم إذ كانت الأرواح، فلما خلق الله آدم عرضت على آدم.

قيل: يا نبي الله، وأين كانت فاطمة؟

قال: كانت في حَقّة تحت ساق العرش.

قالوا: يا نبي الله، فما كان طعامها؟

قال: التسبيح والتقديس والتهليل. الحديث ^(۱).

ترجمة حدیث

یعنی: آفرید خدا نور فاطمه را پیش از آنکه بیافریند زمین و آسمان را.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴ ح ۳؛ سید هاشم بحرانی نزّهة الأبرار ص ۳۹۰ - ۳۹۱؛

شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۳۹۶ ح ۵۳.

بعضی از اصحاب گفتند: ای پیغمبر خدا! پس فاطمه از سنخ انس نیست؟

فرمود: فاطمه انسیّه است به صفت حوریّه.

گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه حوراء انسیّه است؟

فرمود: آفرید او را خدای عزّوجلّ از نور خود پیش از آنکه بیافریند آدم را زمانی که

ارواح بوده‌اند، پس چون آدم را آفرید عرضه داشته شد بر آدم.

گفته شد: ای پیغمبر خدا! در آن وقت فاطمه در کجا بود؟

فرمود: در حُقّه‌ای در زیر ساق عرش.

گفتند: ای پیغمبر خدا! خوردنی او چه بود؟

فرمود: طعام او تسبیح و تقدیس و تهلیل بود، یعنی گفتن سبحان الله القدّوس لا اله الا

الله. تا آخر حدیث.

حدیث هشتم

در بحار از کتاب روض الجنان تألیف فضل الله بن محمود فارسی به حذف

اسناد از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

بینا رسول الله ﷺ صلیّ صلاة الفجر، ثم استوی فی محرابه کالبدر فی تمامه، فقلنا: یا

رسول الله، إن رأیت أن تفسّر لنا هذه الآیة قوله تعالى: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ

النَّبِيِّينَ وَالصُّدَّيْقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾^(۱).

فقال النبی ﷺ: أمّا النبیون فأنا، وأمّا الصّدّیقون فعلي بن أبي طالب، وأمّا الشهداء فعمّی

حمزة، وأمّا الصّالحون فابنتی فاطمة وولداها الحسن والحسین.

فنهض العباس من زاویة المسجد إلى بین یدیه ﷺ، وقال: یا رسول الله، ألسنت أنا وأنت

وعلي وفاطمة والحسن والحسین من ینبوع واحد؟

(۱) سوره نساء: ۶۹.

قال عليه السلام : وما وراء ذلك يا عمّاه ؟

قال : لأنك لم تذكرني حين ذكرتهم ، ولم تشرفني حين شرفتهم .

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : يا عمّاه ، أمّا قولك «أنا وأنت وعلي وفاطمة والحسن والحسين من ينبوع واحد» فصدقت ، ولكن خلقنا الله نحن حيث لا سماء مبنية ، ولا أرض مدحية ، ولا عرش ، ولا جنة ولا نار ، كنّا نسبحه حين لا تسبيح ، ونقدّسه حين لا تقدّس .

فلما أراد الله بدء الصنعة فتق نوري فخلق منه العرش ؛ فنور العرش من نوري ، ونوري من نور الله ، وأنا أفضل من العرش .

ثم فتق نور ابن أبي طالب فخلق منه الملائكة ؛ فنور الملائكة من نور ابن أبي طالب ، ونور ابن أبي طالب من نور الله ، ونور ابن أبي طالب أفضل من الملائكة .

وفتق نور ابنتي فاطمة ، فخلق منه السماوات والأرض ؛ فنور السماوات والأرض من نور ابنتي فاطمة ، ونور فاطمة من نور الله ، وفاطمة أفضل من السماوات والأرض .

ثم فتق نور الحسن ، فخلق منه الشمس والقمر ؛ فنور الشمس والقمر من نور الحسن ، ونور الحسن من نور الله ، والحسن أفضل من الشمس والقمر .

ثم فتق نور الحسين ، فخلق منه الجنة والحدود العيون ، فنور الجنة والحدود العيون من نور الحسين ، ونور الحسين من نور الله ، والحسين أفضل من الجنة والحدود العيون .

ثم إنّ الله خلق الظلمة بالقدرة ، فأرسلها في سحائب البصر ، فقالت الملائكة : سبّوح قدّوس ربّنا مذ عرفنا هذه الأشباح ما رأينا سوءً ، فبحرمتهم إلّا كشفت ما نزل بنا ، فهناك خلق الله تعالى قناديل الرحمة ، وعلّقها على سرادق العرش . فقالت : إلهنا ، لمن هذه الفضيلة وهذه الأنوار ؟ فقال : هذا نور أمّتي فاطمة الزهراء ؛ لأنّ السماوات والأرضين بنورها ظهرت ، وهي ابنة نبيّ ، وزوجة وصيّ ، وحجّتي على خلقي ، أشهدكم يا ملائكتي أنّي قد جعلت ثواب تسبيحكم وتقديسكم لهذه المرأة وشيعتها إلى يوم القيامة .

فعند ذلك نهض العباس إلى علي بن أبي طالب ، وقبّل ما بين عينيه ، وقال : يا علي ، لقد

جعلك الله حجة بالغة على العباد إلى يوم القيامة^(۱).

ترجمة حدیث

یعنی: در بین آنکه روزی رسول خدا ﷺ نماز صبح را گزاردند، پس از نماز بپای ایستادند در محراب خود مانند ماه شب چهاردهم، پس ما گفتیم: ای رسول خدا! اگر رأی شما باشد تفسیر کنید برای ما این آیه را که فرموده خدای تعالی است: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: اما مراد از نبیین من هستم، و مراد از صدیقین علی بن ابی طالب است، و مراد از شهدا عمویم حمزه است، و مراد از صالحین دخترم فاطمه و دو پسر او حسن و حسین اند.

پس عباس عموی پیغمبر از گوشه مسجد برخاست و آمد و بروی پیغمبر و گفت: ای رسول خدا! آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟
حضرت فرمود: دیگر بعد از این چه می خواهی ای عمو؟
گفت: برای اینکه تو نام های ایشان را یاد کردی و نام مرا یاد نکردی، و زمانی که ایشان را شرافت دادی مرا شرافت ندادی.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمو! اینکه تو گفتی «من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک سرچشمه ایم» راست گفتی، ولیکن خدا زمانی که ماها را آفرید نه آسمانی بنا گذارده شده بود، و نه زمینی گسترده شده بود، و نه عرشی بود، و نه بهشتی و نه آتشی، ما بودیم که او را تسبیح می کردیم در حالی که هیچ تسبیح کننده ای نبود، و ما او را تقدیس می کردیم در حالی که هیچ تقدیس کننده ای نبود.

پس چون خدا اراده کرد ابتداء صنع خود را، شکافت نور مرا و از آن عرش را آفرید،

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶-۱۷ ح ۳۰.

نور عرش از نور من است، و نور من از نور خدا است، و من افضل از عرشم .
پس شکافت نور پسر ابی طالب را و آفرید از آن فرشتگان را، و نور فرشتگان از نور
پسر ابی طالب است، و نور پسر ابی طالب از نور خداست، و پسر ابی طالب افضل از
فرشتگان است .

پس شکافت نور دخترم فاطمه را و آفرید از آن آسمان‌ها و زمین را، پس آسمان‌ها و
زمین از نور دختر من فاطمه است، و نور دختر من فاطمه از نور خداست، و دختر من
فاطمه افضل است از آسمان‌ها و زمین .

پس شکافت نور حسن را و از آن آفرید آفتاب و ماه را، و آفتاب و ماه از نور حسن
است، و نور حسن از نور خداست، و حسن افضل از آفتاب و ماه است .

پس شکافت نور حسین را و آفرید از نور او بهشت و حور العین را، و بهشت و
حورالعین از نور حسین است، و نور حسین از نور خداست، و حسین افضل از بهشت و
حورالعین است .

پس خدای تعالی تاریکی را به قدرت آفرید، و آن را فرستاد در ابرهای چشم، فرشتگان
گفتند: سُبُوح قَدُّوس، پروردگار ما! از زمانی که شناختیم این اشباح را ما بَدی ندیده‌ایم،
تو را سوگند می‌دهیم به حرمت ایشان که از ما برداری آنچه را که بر ما وارد شده یعنی
ظلمت و تاریکی را. در آن وقت خدا قنديل‌هائی از رحمت آفرید و آنها را بر سر اداق عرش
آویخت، پس فرشتگان گفتند: خدای ما! این فضیلت و نورها برای کیست؟ فرمود: این
نور کنیز من فاطمه زهراست، و برای این کنیز خود را زهراء نام گذاردم؛ زیرا که آسمان‌ها
و زمین به سبب نور او آشکار شد، و آن دختر پیغمبر من، و زوجهٔ وصی من، و حجت من
است بر خلق، من شما را گواه می‌گیرم ای فرشتگان من که قرار دادم ثواب تسبیح‌های شما و
تقدیس‌های شما را برای این زن و شیعیان او تا روز قیامت .

پس در آن وقت عباس از جا برخاست و رفت بطرف علی بن ابی طالب، و میان دو

چشم او را بوسید، و گفت: یا علی! خدا تو را حجت قرار داد بر همه بندگان خود تا روز قیامت.

حدیث نهم

در بحار از کتاب روض الجنان، به اسناد خود مرفوعاً از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده:

قال: قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: يا جابر، كان الله ولا شيء غيره، ولا معلوم ولا مجهول، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً عليه السلام وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر، يفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس، نسبح الله ونقدسُه ونحمده ونعبده حقَّ عبادته^(۱). إلى آخر الحديث.

ترجمه حدیث

یعنی گفت جابر که فرمود ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام: ای جابر! خدا بود و چیزی غیر او نبود، و هیچ دانسته شده و ندانسته‌ای نبود، پس اول آفریده‌ای که ابتدا به آفرینش آن کرد این بود که آفرید محمد صلی الله علیه و آله را، و آفرید ما را با او که اهل بیت او هستیم از نور عظمت خود، و ما را واقف گردانید در مقابل خود در سایه‌های سبزی وقتی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی، جدا می‌شد نور ما از نور پروردگار ما همچنانی که شعاع آفتاب از آفتاب جدا می‌شود در حالتی که تسبیح و تقدیس و حمد می‌کردیم او را، و بندگی می‌کردیم او را حق بندگی کردن او. تا آخر حدیث که محل شاهد آن را در اینجا ذکر کردیم.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۷ ح ۳۱.

حدیث دهم

و نیز در همان کتاب از کتاب مشارق أنوار الیقین بررسی از کتاب واحده، به سند خود از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَعُتْرَتَهُ عليهم السلام، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا، وَأَسْكَنَهَا فِي ذَلِكَ النُّورِ، وَأَسْكَنَهُ فِي أَدْنَانَا؛ فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ، احْتَجَبَ بِنَا عَنْ خَلْقِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظِلِّ عَرْشِهِ خَضِرَاءَ مُسَبِّحِينَ، نَسَبِّحُهُ وَنَقْدِّسُهُ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا عَيْنٌ تَطْرَفُ، ثُمَّ خَلَقَ شِيعَتَنَا وَإِنَّمَا سَمَّوْا شِيعَةً لِأَنَّهُمْ خَلَقُوا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا^(۱).

ترجمه حدیث

یعنی: بدرستی و راستی که خدای سبحانه تنها بود در یگانگی خود، پس تکلم کرد به کلمه‌ای، آن کلمه نوری شد، و از آن نور محمد و علی و عترت علیهم السلام را آفرید، پس تکلم کرد به کلمه‌ای که آن روحی شد که ساکن گردانید آن روح را در آن نور، و ساکن گردانید آن را در بدن‌های ما، پس مائیم روح خدا و کلمه او که ما را از خلق خود پوشانید، و همیشه در سایه سبز عرش او تسبیح کنندگان بودیم، و او را تسبیح و تقدیس می‌کردیم هنگامی که نه آفتابی بود و نه ماهی و نه چشمی که بهم خورد، پس آفرید ارواح شیعیان ما را، و آنها شیعه نامیده شدند برای این که آفریده شدند از شعاع نور ما.

مؤلف ناچیز گوید: در این مختصر در موضوع پیدایش و آفرینش نور و روح صدیقه طاهره سلام الله علیها به نقل ده حدیث اکتفا کردم، بعلاوه احادیث و اخبار وارده در این باب از طرق خاصه و عامه در کتب معتبره ایشان بسیار روایت

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۳ ح ۳۹.

شده كه احصاء و نقل آن در اين كتاب باعث تطويل كلام، و عدم اقتضاء مقام است، طالبين به كتب مبسوطه، مانند كتاب بصائر الدرجات صفار، و كافي شريف، و كتب شيخ صدوق، و كتب علامة مجلسي رحمهم الله و امثال آنها مراجعه فرمايند.



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی

فصل دوم

در بیان ماده نطفه طاهره آن حضرت، و انعقاد آن در صلب پدر بزرگوار
و انتقال به رحم مادر عالی مقدار

در این باب نیز اخبار و احادیث بسیار در کتب عامه و خاصه روایت شده، در
اینجا به نقل چند حدیث از آن مبادرت می‌نمایم، و در ضمن آن به نکات و
لطائفی خاطر نشان می‌شود، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه أنیب.
آنچه از اخبار صحیح و معتبره استفاده می‌شود این است که ماده نطفه این
بی‌بی معظمه سلام الله علیها سیب بهشتی، و رطب بهشتی، و زغب جبرئیل، و از
سدره المنتهی و خاک علین بوده، و نصوص بسیاری در این باب از مصادر
وحی و تنزیل به ما رسیده، که از جمله آنها چند حدیثی است که در اینجا ذکر
می‌شود.

حدیث اول

محدث جلیل سید هاشم بحرینی رحمته الله در کتاب نزّهة الأبرار، و علامة مجلسی
اعلی الله مقامه در بحار، از تفسیر فرات بن ابراهیم، و کتاب معانی الأخبار صدوق
علیه الرحمة روایت فرموده‌اند به اندک تفاوتی در عبارت، و نگارنده بعضی از
معانی آن را نقل می‌نمایم.

في المعاني، عن ابن المتوكل، عن الحميري، عن ابن يزيد، عن ابن فضال، عن عبدالرحمان
ابن الحجاج، عن سدير الصيرفي، عن أبي عبدالله، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله ﷺ:

خلق الله نور فاطمة قبل أن تخلق الأرض والسماء. تا می رسد به اینجا که می فرماید: فلما خلق الله عز وجل آدم وأخرجني من صلبه، أحب أن يخرجها من صلبی، جعلها تفاحة في الجنة، وأتاني بها جبرئيل عليه السلام، فقال لي: السلام عليك يا رسول الله^(١) ورحمة الله وبركاته.

قلت: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته حبيبي جبرئيل.

فقال: يا محمد، إن ربك يقرؤك السلام.

قلت: منه السلام وإليه يعود السلام.

قال: يا محمد، إن هذه تفاحة أهداها الله عز وجل إليك من الجنة، فأخذتها وضممتها إلى صدري، قال: يقول الله جل جلاله: كُلْهَا، ففلقتها فرأيت نوراً ساطعاً ففرغت منه، فقال: يا محمد، ما لك لا تأكل؟! كُلْهَا ولا تخف، فإن ذلك النور المنصورة في السماء، وهي في الأرض فاطمة.

قلت: حبيبي جبرئيل، ولم سُميت في السماء المنصورة وفي الأرض فاطمة؟

قال: سُميت في الأرض فاطمة لأنها قطعت شيعتها من النار، وفطم أعداءها عن حبها، وهي في السماء المنصورة، وذلك قول الله عز وجل: ﴿وَيُؤْمِنُ بِفَرَحِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ^(٢) يعني نصر فاطمة لمحبيها^(٣).

ترجمة حديث

در معانی الأخبار به سندی که ذکر شد، از حضرت صادق علیه السلام، از پدرانش روایت نمود که فرمود رسول خدا ﷺ که: آفرید خدا نور فاطمه را پیش از اینکه بیافریند زمین و آسمان را.

(١) محمد ﷺ - خل.

(٢) سوره روم: ٤ - ٥.

(٣) شيخ صدوق، معانی الأخبار ص ٣٩٦ - ٣٩٧ ح ٥٣؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٤ - ٥ ح ٣؛ ونزهة الأبرار ص ٣٨٥ ح ١٧.

مؤلف فقیر گوید : قسمتی از این حدیث در حدیث هفتم از فصل اول ذکر شد به مناسبت پیدایش نور آن حضرت، لذا در اینجا تکرار نکردم ، متمم آن از اینجا است که فرمود :

چون خدای عزوجل آدم را آفرید مرا از صلب او بیرون آورد ، دوست داشت که او - یعنی فاطمه - را از صلب من بیرون بیاورد ، آن را سببی قرار داد در بهشت و جبرئیل آن را بنزد من آورد و گفت : درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای محمد .

گفتم : و بر تو باد درود و رحمت و برکات خدا .

پس گفت : ای محمد ، خدا تو را سلام می‌رساند .

گفتم : سلام از او است و بسوی او باز می‌گردد سلام .

گفت : یا محمد ! این سببی است که هدیه فرستاده است خدای عزوجل بسوی تو از بهشت ، پس گرفتم آن را و به سینه‌ام چسبانیدم ، گفت : ای محمد ! خدائی که بزرگ است جلال او می‌فرماید : بخور آن را ، پس شکافتم آن را نوری از آن ساطع شد که من ترسیدم ، گفت : ای محمد ! چرا نمی‌خوری ؟ بخور آن را و ترس که این نور مخصوص منصوره است در آسمان و او فاطمه است در زمین .

گفتم : دوست داشته من جبرئیل ! چرا در آسمان منصوره نامیده شده و در زمین فاطمه ؟

گفت : در زمین فاطمه نامیده شده برای اینکه خدا جدا می‌کند شیعیان او را از آتش ، و جدا کرده می‌شوند دشمنان او از دوست داشتن او . و او در آسمان منصوره است ، و این است مراد از گفته خدای عزوجل : ﴿ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ﴾ یعنی : و در آن روز - یعنی قیامت - شاد می‌شوند اهل ایمان به یاری کردن خدا که یاری می‌کند هر که را که می‌خواهد ، یعنی یاری کردن فاطمه را برای دوستانش .

حدیث دوم

در بحار الأنوار و کتاب نزہة الأبرار، مسنداً از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت:

قيل: يا رسول الله، إنك تلثم فاطمة وتشتمها ولا تفعل ذلك بغيرها من بناتك؟ فقال ﷺ: إن جبرئيل أهدى إلي تفاحة من تفاح الجنة، فأكلتها، فتحوّلت ماءً في صلبِي، فأودعتها خديجة، فحملت بفاطمة^(١).

یعنی: گفته شد به وجود مبارک پیغمبر ﷺ: ای رسول خدا! تو همواره می‌بوسی فاطمه را و می‌بوئی، و نسبت به غیر فاطمه از دختران خود این کار را نمی‌کنی؟ پس فرمود: برای این است که جبرئیل برای من سیبی از سیب‌های بهشت را به هدیه آورد، و من آن را خوردم، و آن آبی شد در صلب من، آن را به خدیجه سپردم، و او حامل شد به فاطمه.



حدیث سوم

و نیز در آن دو کتاب از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: دخلتُ على عائشة بنت أبي بكر، فقالت: دخلتُ على رسول الله ﷺ وهو يقبل فاطمة ويشتمها، فقلت: أتحبها يا رسول الله؟

قال: إنه لما عرج بي إلى السماء الرابعة أذن جبرئيل وأقام ميكائيل ﷺ، فقال لي: أدن يا محمد فصل بهم. فقلت: أتقدم وأنت بحضرتي؟ قال: نعم، إن الله تعالى فضل الأنبياء والمرسلين على ملائكته المقربين، وفضلك أنت خاصة عليهم وعلى جميع الأنبياء. فدنوت وصليت بأهل السماء الرابعة.

وساق الحديث إلى أن قال: ثم نظرت أمامي، فإذا برطب ألين من الزبد، وبتفاحة رائحتها

(١) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٥ ح ١٤؛ نزہة الأبرار بحرانی ص ٣٨٦ ح ١٩.

أطيب من المسك، فأخذت رطبة وتفاحة فأكلتها، فتحوّلنا ماءً في صلبی، فلما هبطت إلى الأرض أودعته خديجة، فحملت بفاطمة حورية إنسية، فإذا اشتقت إلى الجنة شممت رائحة فاطمة علیها السلام.

قال ابن عباس: فدخلت على رسول الله صلی الله علیه و آله فسأله عن فاطمة، فحدثني بما حدثني عائشة ^(۱).

ترجمة حدیث

یعنی: داخل شدم بر عایشه دختر ابی بکر، پس گفتم: داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که او می بوسید فاطمه را و می بوئید او را، گفتم: آیا دوست می داری او را ای رسول خدا؟

فرمود: چون بالا برده شدم بسوی آسمان چهارم، جبرئیل اذان گفت، و میکائیل اقامه گفت، و به من گفت: نزدیک شو ای محمد و نماز بگذار با ایشان. من گفتم: من پیش بایستم و حال آنکه تو در حضور منی؟ گفتم: آری، خدای تعالی فضیلت داده است انبیاء و مرسلین را بر ملائکه مقربین، و تو را بخصوص فضیلت و برتری داده بر ایشان و همه انبیاء، پس نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم.

و کشانید حدیث را تا اینکه فرمود: پس نظر کردم در پیش روی خود رطبی دیدم نرم تر از گره، و سیبی را دیدم که خوشبو تر بود از مُشک، گرفتم یک دانه رطب و یک دانه سیب را و خوردم آن را، آبی شد در صلب من، چون به زمین فرود آمدم آن را سپردم به خدیجه، پس حامل شد به فاطمه که حوریه ایست انسیه، پس هرگاه مشتاق بهشت می شوم استشمام می کنم بوی فاطمه را.

ابن عباس گفت: داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فاطمه از او پرسیدم، برای من

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۵ ح ۵، نزهة الأبرار ص ۳۸۹ ح ۲۰.

حدیث فرمود آنچه را که عایشه حدیث کرد .

حدیث چهارم

نیز در کتاب نزہة الأبرار از کتاب رجال شیخ طائفه ابی جعفر طوسی علیہ الرحمہ از فضل بن شاذان در کتاب مسائل البلدان، مرفوعاً از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ روایت کرده کہ گفت :

دخلت علی فاطمة رضی اللہ عنہا والحسن والحسين يلعبان بين يديها، وفرحت بهما فرحاً شديداً، فلم ألبث حتى دخل رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم، فقلت: يا رسول الله، أخبرني بفضيلة هؤلاء أزداد حباً لهم.

فقال: يا سلمان، ليلة أسري بي إلى السماء وأدارني جبرئيل في سماواته وجنانه، فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها إذ شممت رائحة طيبة، فأعجبني تلك الرائحة فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت علي رائحة الجنة كلها؟ فقال: يا محمد، تفاحة خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمائة عام، ما ندري ما يريد بها. فبينما أنا كذلك إذ رأيت ملائكة ومعهم تلك التفاحة، فقالوا: يا محمد، ربنا السلام يقرأ عليك السلام وأتحفك بهذه التفاحة.

قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: فأخذت تلك التفاحة فوضعتها تحت جناح جبرئيل عليه السلام، فلما هبط إلى الأرض أكلت تلك التفاحة، فجمع الله ماءها في ظهري، فغشيت خديجة بنت خويلد، فحملت بفاطمة رضی اللہ عنہا من ماء التفاحة، فأوحى الله عز وجل أن قد ولد لك حوراء إنسية، فزوج النور من النور؛ فاطمة من علي، فأبني قد زوجتها في السماء، وجعلت خمس الأرض مهرها، وسيخرج فيما بينهما ذرية طيبة، وهما سراجا أهل الجنة الحسن والحسين، وأئمة يقتلون ويخلدون، فالويل لقاتلهم وخاذلهم ^(١).

(١) محدث بحرانی، نزہة الأبرار ص ٣٩١ ح ٢٧.

ترجمه حدیث

یعنی: داخل شدم بر فاطمه علیها السلام در حالتی که حسن و حسین در پیش روی او بازی می کردند، و من شاد شدم به سبب شادی ایشان شادی سختی، پس درنگی نکردم تا اینکه داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفتم: ای رسول خدا! مرا خبر ده به فضیلت اینها - یعنی: فاطمه و حسین - تا دوستیم در حق ایشان زیاد شود.

فرمود: ای سلمان! شبی که من سیر داده شدم بسوی آسمان، و دور گردانید مرا جبرئیل در آسمان و بهشت های او، همینطور که من دور می زدم در قصرهای آن و بستان های آن و مقصوره های آن، ناگاه بوی خوشی را استشمام کردم که آن بوی خوش مرا به عجب آورد، به جبرئیل گفتم: ای دوست داشته من! این بوئی که بر همه بوهای بهشت غلبه کرده چه بوئی است؟ گفتم: ای محمد! بوی سیبی است که خدای تعالی آن را بدست خود آفریده است از سیصد سال پیش که ما نمی دانیم که برای چه آفریده است آن را، بین اینکه در چنان صحبتی بودیم، دیدم فرشتگانی را که آن سیب با ایشان بود و گفتند: ای محمد! خدای ما تو را سلام می رساند، و این سیب را برای تو تحفه فرستاده.

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که: من آن سیب را گرفتم، و زیر بال جبرئیل قرار دادم، چون به زمین فرود آمد آن سیب را خوردم، خدا آب آن را در پشت من جمع کرد، پس با خدیجه دختر خویند نزدیکی کردم به فاطمه حامل شد از آب آن سیب، پس وحی فرستاد خدای عزوجل به من که زائیده می شود برای تو حوراء انسیه، پس نور را با نور تزویج کن - یعنی فاطمه را با علی - که من تزویج کردم او را در آسمان، و پنج یک زمین را مهر او قرار دادم، و زود باشد که از این دو، ذریه پاکیزه ای بیرون آید که آن دو دو چراغ اهل بهشتند حسن و حسین و امامهائی که کشته می شوند و جاوید می مانند، پس عذاب برکشنده ایشان و خوار کننده ایشان است.

حدیث پنجم

و نیز محدث بحرینی در همان کتاب از کتاب هدایه تألیف حسین بن حمدان حضینی روایت کرده که:

قال رسول الله ﷺ: لما عرج بي إلى السماء رأيت كلِّما في الملكوت، ودخلت الجنة، فناداني كلِّما فيها من شيء حتى ثمارها، وأخذ حبيبي جبرئيل تفاحة من تفاح الجنة، فقال: يا رسول الله يُقرؤك السلام، ويقول لك: كل هذه التفاحة، فإن من مائها أخلق تفاحة الدنيا والآخرة، وهي فاطمة ابنتك، ورأيت النار وما فيها، فواقعت خديجة، فحملت بفاطمة.

ترجمه حدیث

فرمود رسول خدا ﷺ که: چون بالا برده شدم بسوی آسمان، همه آنچه که در ملکوت بود دیدم، و داخل بهشت شدم، هر آن چیزی که در بهشت بود حتی میوه های آن مراندا کردند، و حبیب من جبرئیل سیبی از سیب های بهشت را گرفت و گفت: ای رسول خدا! خدا تو را سلام می رساند و به تو می گوید: بخور این سیب را که از آب آن می آفرینم سیب دنیا و آخرت را که آن فاطمه دختر توست، و دیدم آتش را و آنچه که در آن است، پس نزدیکی کردم با خدیجه و او به فاطمه حامل شد.

و پس از نقل این حدیث گفته:

و صدق هذا الخبر في التفاحة قول عائشة، وقد دخل عليها نسوة من العراقيات وعذرها نسوة من الشاميات، فقلن لها: يا عائشة، جئناك نسألك عن علي وخروجك عليه في ضلال كان فاستحللت قتاله أم علي حق فبغيت عليه؟

فقالت عائشة: ويحك يا عراقيات! لقد سألتن عن الداهية الدهياء، والطاخية العمياء؛ إن علياً كان لله نصيراً، وللدین قاعداً^(١) وقائماً بالحجة، وخليفة النبوة، وأديب الملائكة.

(١) در نزهه: ناقداً.

وقریع الوحي : یسمعه بكرة وعشیاً، ویعیه فی أذن واعیه، وحجة الله علی خلقه، والباب بینهم وبنه، وما عسیت أن أقول فی أبي الحسن، وقد اشتبك رحمہ برسول الله اشتباك الأصابع المشتبكة بالأوصال المتحائكة، فصارا كنفس واحدة أودعت فیها جسمین، فما یفارق جسم جسماً، أخو رسول الله صلی الله علیہ وسلم، وأبو تفاحته، وقرّة عينیه التي كانت أحبّ الناس إلیه، مریم الكبرى، والمحوراء التي أفرغت من ماء الجنة من تفاحه من صلب رسول الله صلی الله علیہ وسلم ولقحت^(۱) أكرم ملقح، ونتاجت^(۲) أكرم منتج، وهي وأبوها كبعض فصله^(۳).

یعنی: و دلیل راستی خبر سیب، گفته عایشه است که چون داخل شدند بر او زنان و دختران عراقی و زنان شامی و به او گفتند: ای عایشه! ما آمده ایم از تو پرسیم در باب علی علیه السلام و خروج کردن تو بر او که آیا علی در ضلالت و گمراهی بود که تو حلال دانستی کشت و کشتار با او را، یا بر حق بود و تو از روی گمراهی با او قتال کردی؟

عایشه گفت: وای بر شما ای زن های عراقی! هر آینه سؤال کردید از من از امر بسیار بزرگی که شدت بزرگی آن مرا به کوری انداخته: همانا علی یاری کننده بود خدا و دین را در حالی که نشسته و قیام کننده بود با حجت و دلیل - یعنی: چه ساکت بود و چه جنگ می کرد - و جانشین پیغمبر و برگزیده وحی بود، و ادب کننده فرشتگان بود، و صدای وحی را هر صبح و شام می شنید، و در گوش خود حفظ می کرد، و حجت خدا بود بر خلق او، و دربان خدا بود در میان ایشان و خدا، و نمانده ام در آنچه در حق ابوالحسن می گویم کور و نابینا، و حال آنکه او کسی است رحم خود را به رسول خدا داخل کرده مانند داخل کردن انگشتان در همدیگر، که گویا رگ ها و عصب های متصل به یکدیگر و با هم یک نفس

(۱) لقیحة - خل.

(۲) نتیجة - خل.

(۳) محدث بحرانی، نزهة الأبرار ص ۳۹۱ ح ۲۸.

بودند در دو جسم، که هیچکدام از یکدیگر جدا نمی‌شدند، و او برادر رسول خدا و صاحب سب پیغمبر، و آرام و روشنی دو دیده او بود، و محبوب تر بود بسوی او مریم کبرای حوراء، که ریخته شده بود از آب سب بهشتی از صلب رسول خدا ﷺ - یعنی فاطمة زهراء - که تلقیح شده گرامی‌ترین تلقیح کنندگان، و نتیجه گرامی‌ترین نتیجه گذارندگان، که نسبت آن دختر به پدرش مانند نسبت بعض از مفاصل او بود به خودش.

حدیث ششم

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم است که گفت: حدیث کرد مرا پدرم از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده، از ابی عبدالله ﷺ که فرمود:

طوبی شجرة في الجنة في دار أمير المؤمنين ﷺ، وليس أحد من شيعته إلا وفي داره غصن من أغصانها، والورقة من أوراقها، يستظل تحتها أمة من الأمم.

قال: كان رسول الله ﷺ يكثر تقبيل فاطمة ﷺ، فأنكرت ذلك عائشة، فقال رسول الله ﷺ: يا عائشة، إني لما أسري بي إلى السماء دخلت الجنة، فأدناني جبرئيل ﷺ من شجرة طوبى، فناولني من ثمارها فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري، فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجة، فحملت بفاطمة؛ فما قبلتها قط إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها^(۱).

ترجمة حدیث

یعنی: طوبی درختی است در بهشت در خانه امیرالمؤمنین ﷺ، و نیست احدی از شیعیان او مگر اینکه در خانه او شاخه‌ایست از شاخه‌های آن درخت، و برگی است از برگ‌های آن، که در سایه آن می‌نشینند امتی از امت‌ها.

فرمود که: رسول خدا ﷺ فاطمه ﷺ را بسیار می‌بوسید، و عایشه انکار می‌کرد آن را، پس فرمود رسول خدا ﷺ: ای عایشه! چون من به آسمان سیر داده شدم داخل بهشت

(۱) محدث قمی، تفسیر علی بن ابراهیم ج ۱ ص ۳۶۵.

شدم، و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد، و از میوه های آن به من داد، و من آن را خوردم، خدا آن را آبی گردانید در پشت من، چون فرود آمدم به زمین با خدیجه نزدیکی کردم، پس او به فاطمه حامل شد، و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر اینکه بوی درخت طوبی را از او می یافتم.

حدیث هفتم

علامه مجلسی رحمته الله در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم، از موسی بن علی بن موسی بن عبدالرحمان المحاربی، معنعناً^(۱) از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد بن علی علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرمود:

معاشر الناس، أتدرون مما خلقت فاطمة؟

قالوا: الله ورسوله أعلم.

قال: خلقت فاطمة حوراء إنسیة لا إنسیة. قال: خلقت من عرق جبرئیل ومن زغبه.

قالوا: یا رسول الله، استشكل ذلك علينا؛ تقول حوراء إنسیة لا إنسیة، ثم تقول من عرق جبرئیل ومن زغبه!

قال: إذا أنبتکم؛ أهدی إلى ربی تفاحة من الجنة أتاني بها جبرئیل عليه السلام، فضمتها إلى صدره، فغرق جبرئیل، وعرقت التفاحة، فصار عرقها شيئاً واحداً. ثم قال: السلام عليك یا رسول الله ورحمة الله وبركاته. قلت: وعليك السلام یا جبرئیل. فقال: إن الله أهدى إليك تفاحة من الجنة، فأخذتها وقبّلتها ووضعها على عيني، وضممتها إلى صدري. ثم قال: یا محمد، كُلّها.

قلت: یا حبيبي جبرئیل، هدیة ربّي يؤكل؟ قال: نعم، قد أمرت بأكلها. فأفلقتها فرأيت منها نوراً ساطعاً، ففرغت من ذلك النور، قال: كُل فإنّ ذلك نور المنصورة فاطمة. قلت: یا جبرئیل، ومن المنصورة؟ قال: جارية تخرج من صلبك، واسمها في السماء منصورة، وفي

(۱) یعنی با سند متصل تا به امام معصوم علیه السلام.

الأرض فاطمة .

فقلت: يا جبرئيل ولم سميت في السماء منصوراً وفي الأرض فاطمة؟
قال: سميت فاطمة في الأرض لأنها فطمت شيعتها من النار، وطمعوا أعداؤها عن حبها،
وفي السماء المنصورة، وذلك قول الله عز وجل: ﴿وَيُؤْمِنُ بِفَرْحِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ينصرون الله ينصرون
ينشاء ﴿ يعني: نصر فاطمة لمحبيها^(۱) .

ترجمة حديث

یعنی: ای گروه مردمان! آیا می دانید که فاطمه از چه چیز آفریده شده؟
گفتند: خدا و رسول او داناترند .

فرمود: آفریده شده است فاطمه در حالتی که حوراء انسیه است نه انسیه . و فرمود:
آفریده شده از عرق جبرئیل و از موهای نازک پیر او .
گفتند: ای رسول خدا! مشکل و دشوار شد برای ما فهم آن؛ تو می گوئی حوراء انسیه
است نه انسیه، پس از آن می گوئی از عرق جبرئیل و از موی نازک پیر او آفریده شده!
فرمود: اینک شما را خبر می دهم؛ پروردگار من سیبی را از برای من به هدیه فرستاد،
و جبرئیل علیه السلام آن را بنزد من آورد در حالی که به سینه خود چسبانیده بود، جبرئیل عرق
کرده، و سیب هم عرق کرده، و این دو عرق با هم یکی شده بود، پس بر من درود و رحمت و
برکات فرستاد، و من هم بر او درود فرستادم، جبرئیل گفت که: خدا سیبی از سیب های
بهشت را برای تو به هدیه فرستاده، گرفتم آن را و بوسیدم، و به روی چشم خود گذاردم، و
به سینه ام چسبانیدم، پس گفت: ای محمد! بخور آن را، گفتم: ای حبیب من جبرئیل!
هدیه پروردگار من خورده می شود؟ گفت: آری، مأموری به خوردن آن، پس آن را
شکافتم نوری از آن ساطع شد که ترسیدم از آن نور، گفت: بخور که این نور منصوره فاطمه

(۱) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۸ ح ۱۷ .

است. گفتم: ای جبرئیل! منصوره کیست؟ گفتم: دختری است که از صلب تو بیرون می‌آید، و نام آن در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه.

گفتم: ای جبرئیل برای چه در آسمان منصوره نامیده شد و در زمین فاطمه؟
گفت: در زمین فاطمه نامیده شده برای اینکه او جدا می‌کند شیعیان خود را از آتش، و جدا کرده شدند دشمنان او از دوستی او، و در آسمان منصوره است، و این است قول خدای عزوجل: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ﴿یعنی: در روز قیامت شاد می‌شوند مؤمنان به سبب یاری کردن خدا، یعنی یاری کردن فاطمه دوستان خود را.﴾

حدیث هشتم

محدث جلیل مرحوم سید هاشم بحرینی رحمته الله در کتاب نزّهة الأبرار از فخرالدین نجفی روایت فرموده حدیثی را، پس از آنکه در ترجمه او گفته:
ورأيت هذا الشيخ الفاضل، كان من الزهاد في الوقت والمتورعين، رأيت به داره في مشهد مولانا وإمامنا علي بن أبي طالب عليه السلام سنة الثالثة والستين والألف؛ یعنی دیدم این شیخ را که فاضل و از زهاد و اهل ورع وقت بود در خانه‌اش در مشهد مولی و امام ما علی بن ابی طالب علیه السلام در سال هزار و شصت و سه.

آن شیخ در کتاب خود روایتی را نقل کرده در باب بیرون رفتن حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در سنّ سه سالگی از خانه، و رسیدن آن حضرت به نزد صالح بن رقهه یهودی، و گرفتن او آن حضرت را و بردن و مخفی نمودن آن حضرت را در خانه خود، و محزونه شدن حضرت زهرا سلام الله علیها بعلّت نیافتن فرزند خود، و هفتاد مرتبه از خانه بیرون آمدن تا درب مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیافتن کسی را که به طلب حسینش بفرستد؛ زیرا که در آن وقت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام به غزوه‌ای از غزوات تشریف برده بودند، و آمدن حضرت امام حسن بر در خانه صالح یهودی به طلب برادر خود، و از در عتاب و

خطاب به خانه صالح وارد شدن، و مطالبه برادر را از او نمودن، و متحیر شدن صالح از جلالت و نبالت و فصاحت و شجاعت آن حضرت، و سؤال کردن صالح از آن جناب از مادر عالی مقدارش، حضرت امام حسن در جواب او می فرماید: **أُمِّي الزَّهْرَاءُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، قَلَادَةُ الصَّفْوَةِ، وَدُرَّةُ صَدَفِ الْعَصْمَةِ، وَغَرَّةُ جَمَالِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ، وَهِيَ نَقْطَةُ دَائِرَةِ الْمَنَاقِبِ وَالْمَفَاخِرِ، وَلَمْعَةٌ مِنْ أَنْوَارِ الْمَحَامِدِ وَالْمَأْثَرِ، خَمَرَتْ طِينَةَ وَجُودِهَا مِنْ تَفَاحَةِ مَنْ تَفَاحَ الْجَنَّةُ، وَكُتِبَ اللَّهُ فِي صَحِيفَتِهَا عَتَقَ عَصَاةَ الْأُمَمَةِ، وَهِيَ أُمُّ السَّادَةِ النَّجَبَاءِ وَسَيِّدَةِ النِّسَاءِ، الْبَتُولُ الْعِزَّاءِ، فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا^(۱).**

یعنی: مادر من دختر محمد مصطفی ﷺ و گردن بند برگزیدگی، و یکتا دُر صدف عصمت، و روشنی جمال علم و حکمت است، و اوست مرکز دایره منقبت ها و فخرها، و لمعه ای از نورهای محل ستایش و آثارها، سرشته شده طینت او از سیبی از سیب های بهشت، و نوشته است خدا در صحیفه او آزاد کردن گناهکاران اُمت را، و اوست مادر آقایانی که برگزیده شدگانند به نجات و خوبی، و اوست سیده زن ها، بتول عذراء فاطمه زهراء، سلام خدا بر او باد.

حدیث نهم

سید ابن طاووس طاب ثراه در کتاب طرایف گفته:

من طرائف ما وجدته في حديث سفیان الثوري، تأليف سليمان بن أحمد الطبراني، عن هشام بن عروة، عن عائشة، قالت: كنت أرى رسول الله ﷺ ليفعل بفاطمة عليها السلام شيئاً من التقبيل واللفافة، فقلت: يا رسول الله، أراك تفعل بفاطمة شيئاً لم أراك تفعل من قبل؟! فقال لي: يا حميراء، إنه ليلة أُسري بي إلى السماء دخلت الجنة، فوقفت على شجرة من شجر الجنة، لم أر شجرة في الجنة أحسن منها، ولا أنضر منها ورقاً، ولا أطيب منها ثمراً.

(۱) محدث بحرینی، نزهة الأبرار ص ۳۹۱-۳۹۲ ح ۲۹.

فتناولت من ثمرها، فأكلت منها، فصارت نطفة في ظهري، فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجة، فحلمت بفاطمة؛ فأنا إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت ریح^(۱) فاطمة.
یا حمیراء، إن فاطمة لیست کنساء الادمیین، ولا تعتل كما یعتلن^(۲).

ترجمه حدیث

یعنی: گفتم از طرفه چیزی که یافتم آن را در حدیث سفیان ثوری، تألیف سلیمان بن احمد طبرانی، از هشام بن عروه، از عایشه این است که گفت: عایشه گفت: می دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بسیار می بوسید و مهربانی می کرد با فاطمه، گفتم: ای رسول خدا! می بینم که با فاطمه کاری می کنی که پیش از او با دیگران نمی کردی؟

فرمود برای من که: ای حمیراء! شبی که سیر داده شدم بسوی آسمان، داخل بهشت شدم، بر درختی از درخت های بهشت واقف شدم، ندیدم در بهشت درختی نیکوتر از آن، و خرّم و بانضارت تر و خوش برگ تر و پاکیزه و خوشبو تر از حیث میوه، تناول کردم و از میوه آن خوردم، نطفه ای شد در پشت من، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم، به فاطمه حامل شد؛ پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم بوی فاطمه را استشمام می کنم.

ای حمیراء! فاطمه مانند زن های آدمیان نیست، و علت نمی بیند همچنانکه سایر زن ها علت می بینند.

حدیث دهم

در بحار از کتاب عیون المعجزات، از حارث بن قدامه، از سلمان، از عمار حدیثی روایت کرده، در ضمن آن حدیث است که حضرت فاطمه سلام الله علیها

(۱) در طرایف: ریحا من.

(۲) سید ابن طاووس، الطرائف فی معرفة المذهب ص ۱۱۱ ح ۱۶۳.

به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت:

اعلم یا اباالحسن ان الله تعالى خلق نوري وكان يسبح الله جلّ جلاله، ثم أودعه شجرة من شجر الجنة فأضاءت، فلما دخل أبي الجنة، أوحى الله إليه إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة، وأدركها في لهواتك، ففعل، فأودعني الله سبحانه صلب أبي، ثم أودعني خديجة بنت خويلد، فوضعتني. الحديث ^(۱).

ترجمة حديث

یعنی: بدان ای اباالحسن که خدای تعالی نور مرا آفرید و آن تسبیح می گفت خدای جلّ جلاله را، پس از آن او را سپرد به درختی از درخت های بهشت، آن درخت نورانی شد، چون پدرم داخل بهشت شد خدا به او وحی و الهام کرد که این میوه را از درخت بچین و بگذار در دهان خود و بخور، پس پدرم این کار را کرد، خدای سبحان مرا در صلب پدرم سپرد، پس مرا سپرد به خدیجه دختر خویلد، و او مرا بر زمین گذارد.

مؤلف حقیر گوید: در این فصل نیز به همین ده حدیث اکتفا نمودم، و اخبار و احادیث در این باب نیز از خاصه و عامه بسیار روایت شده، طالبین به کتب مبسوطه رجوع فرمایند.

چیزی که در این مقام بیان آن خالی از فائده نیست این است که مستفاد از ظواهر احادیث و اخبار صحیحه و معتبره این است که نطفه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها از سبب و رطب بهشتی و عرق جبرئیل و موهای نازک پر او است، و از این عالم ماده ناسوتی نیست، بلکه از درخت طوبی است که از درخت های بهشت و سدره المنتهی است.

و جمع میان اخبار و احادیث مختلفه راجع به ماده نطفه صدیقه کبری سلام

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۸ ح ۱۱.

الله علیها به این بیان است که گفته شود که:

سیب بهشتی از شجره طوبی بوده، چنانچه در بعضی از اخبار تصریح به آن شده، و دیگر آنکه شجره طوبی دارای اقسام و اصناف میوه‌های گوناگون می‌باشد، چنانچه اخبار و احادیث کثیره‌ای که از خاصه و عامه روایت شده حاکی از آن است، و از بعضی از آنها مستفاد می‌شود که حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام سیب و رطب هر دو را در بهشت تناول فرموده.

و از بعضی چنین بر می‌آید که رطب را در بهشت میل فرموده، و سیب را جبرئیل امین به فرمان رب العالمین به رسم هدیه به زمین آورده، و در هنگام نزول در اثر به سینه چسبانیدن خود جبرئیل عرق کرده و سیب نیز عرق کرده، و زغب جبرئیل یعنی موهای نازک پَر او به آن سیب چسبیده و با هم یکی شده، چنانچه از ظاهر حدیث منقول از تفسیر فرات بن ابراهیم که قبلاً از بحار نقل شده فهمیده می‌شود، والله ورسوله وحججه العالمون بحقائق الأمور.

و اما اختصاص یافتن نطفه آن حضرت از سیب و رطب بهشتی: شاید برای امتیازات و خواص و فوائدی است که این دو نوع از سایر انواع میوه‌ها دارد، چنانچه سیب و رطب دنیوی در میان میوه‌های دنیا خواص جامعه مخصوصی در میان سایر میوه‌های دنیا دارد، که هیچ یک از آنها من حیث المجموع این خواص را ندارد. برای پی بردن به بعضی از نکات و لطایفی که از اخبار سیب و رطب بهشتی می‌توان استفاده کرد مقتضی دانستم که دقت نظری در خواص و منافع سیب و رطب دنیوی نموده، شاید به یافتن بعضی از لطائف این دو راه یابم و بهره برم.

تحقیق در پیدایش و خواص سیب

طبق اخبار کثیره‌ای که در کتب معتبره خاصه و عامه روایت شده چند میوه است که اصول آن از بهشت به زمین آمده، نگارنده در اینجا به چند حدیث بسط

کلام می‌دهم، و پس از آن به خواص سیب و رطب که محلّ شاهد است در این مقام می‌پردازم.

حدیث اول

در کافی شریف از عبدالله بن جعفر، از عبدالعزیز بن زکریای لؤلؤی، از سلیمان بن مفضل روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی الجارود که حدیث می‌کرد از ابی جعفر علیه السلام که فرمود:

أربعة نزلت من الجنة: العنب الرازقي، والرطب المشان، والرمان الأمليسي، والتفاح الشيسقان^(۱).

یعنی: چهار میوه است که از بهشت نازل شده: انگور رازقی، و رطب مشان، و انار املیسی، و سیب شیسقان.

انگور رازقی مراد انگور ضعیف بی‌دانه است. و رطب مشان و در بعضی وُشان بر وزن غراب و کتاب هر دو آمده پاکیزه‌ترین رطب‌ها است.

و رمان املیسی یعنی انار بی‌هسته، یا انار میخوش، یا انار کوهستانی را گویند. و تفاح شیسقان، گفته شده آن سیبی است منسوب به محلی نزدیک مدینه، در بیشتر نسخه‌های کافی شلیقان نوشته شده، و در بعضی شیقان که مراد جبلان است یعنی سیب کوهی، و در بعضی از اخبار سیب اصفهانی است.

حدیث دوم

در کتاب محاسن برقی از پدرش، از احمد بن سلیمان کوفی، از احمد بن یحیای طحان، از کسی که برای او حدیث کرده، از حضرت صادق علیه السلام روایت

(۱) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۴۹ - ۳۵۰ ح ۲.

کرده که فرمود:

خمس من فاكهة الجنة في الدنيا: الرمان الملاسي، والتفاح الأصفهاني^(۱)، والسفرجل، والعنب، والرطب المشان^(۲).

یعنی: پنج میوه است که از میوه های بهشت است در دنیا: انار بی هسته یا میخوش یا انار کوهستانی، و سیب اصفهانی، و گلابی یا به، و انگور، و رطب مشان.

حدیث سوم

در بحار از مجالس ابن الشیخ روایت کرده از پدرش، از هلال بن محمد حفار، از اسماعیل بن علی دعبلی، از پدرش، از حضرت رضا علیه السلام، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

أربعة نزلت من الجنة: العنب الرازي، والرطب المشان، والرمان الأملسي، والتفاح الشعشعاني يعني الشامي. وفي خبر آخر: السفرجل^(۳).
یعنی: چهار میوه است که از بهشت فرود آمده: انگور رازی، و رطب مشان، و انار املسی، و سیب شعشعانی یعنی شامی. و در خبر دیگر: و گلابی یا به.

و افا خواص سیب

در کتاب کافی مستنداً از اسماعیل بن جابر روایت کرده که گفت:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: التفاح نضوح للمعدة^(۴).

یعنی: شنیدم از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که می فرمود: سیب خوشبو کننده و شست

(۱) در محاسن: الشعشعاني.

(۲) احمد بن محمد برقی، المحاسن ج ۲ ص ۳۳۶ ح ۲۱۵۲ - ۷۸۸؛ بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۲۲ ح ۱۳.

(۳) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۲۲ ح ۱۴.

(۴) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۵ ح ۱.

و شو دهنده است برای معده .

و نیز مسنداً از امیرالمؤمنین علیه السلام مثل آن را روایت کرده که فرمود:

كُلُوا التَّفَاحَ، فَإِنَّهُ نَضُوحٌ ^(۱) لِلْمَعْدَةِ ^(۲).

و در خصال صدوق نیز مانند همین حدیث را مسنداً از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده ^(۳).

و در کتاب دعائم الاسلام نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالتَّفَاحِ فَكُلُّوهُ فَإِنَّهُ نَضُوحٌ لِلْمَعْدَةِ ^(۴).

و در کتاب مکارم الأخلاق از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

كُلُوا التَّفَاحَ عَلَى الرِّيقِ فَإِنَّهُ نَضُوحٌ لِلْمَعْدَةِ ^(۵).

یعنی: سیب را ناشتا بخورید که شستشو می دهد و پاکیزه می کند معده را .

و نیز در کافی به سند خود از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که می فرمود:

التَّفَاحُ يَنْفَعُ مِنْ خِصَالٍ عِدَّةٍ: مِنَ السَّحَرِ، وَالسَّمِّ، وَاللَّمَمِ يَعْرِضُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَالْبَلْغَمِ

الغالب، وليس شيء أسرع منفعة منه ^(۶) بکثیر علوم رسولی

یعنی: سیب نفع می دهد از خصلت هائی: از سحر و جادو، و سم، و چشم بد، و صرع و

جن زدگی که عارض شود از اهل زمین، و از غالب شدن بلغم، و نیست چیزی که منفعتش

سریع تر از آن باشد .

(۱) در کافی: یدبغ .

(۲) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۷ ح ۱۱ .

(۳) شیخ صدوق، الخصال ص ۶۱۲ .

(۴) قاضی نعمان، دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۷۸ .

(۵) شیخ طبرسی، مکارم الأخلاق ج ۲ ص ۳۷۵ ح ۱۲۴۴ - ۱۲۴۸ .

(۶) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۵ ح ۲ .

و در کتاب محاسن برقی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

كُلُّ التَّفَاحِ فَإِنَّهُ يَطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيَبْرِدُ الْجُوفَ، وَيَذْهَبُ بِالْحُمَى. وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ^(۱).

یعنی: بخور سیب را برای اینکه حرارت را فرو می‌نشانند، و اندرون را خنک می‌کند، و تب را می‌برد. و در حدیث دیگر: و بار را می‌برد.

در کتاب وسائل الشیعه از طَبِّ الاثْمَةِ حُسَيْنِ بْنِ بَسْطَامٍ از ابو بصیر روایت کرده که گفت:

سَمِعْتُ الْبَاقِرَ علیه السلام يَقُولُ: إِذَا أَرَدْتَ أَكْلَ التَّفَاحِ فَشَمِّهِ، ثُمَّ كُلْهُ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَخْرَجَ مِنْ جَسَدِكَ كُلَّ دَاءٍ وَغَائِلَةٍ وَعَلَّةٍ، وَسَكَّنَ مَا يَوْجَدُ مِنْ قَبْلِ الْأَرْوَاحِ كُلِّهَا^(۲).

بیان: مراد از ارواح در این حدیث جن و اخلاط چهارگانه بدن همه آنهاست یا صفرا و سودای بخصوص؛ زیرا که در اخبار اطلاق بر هر دو شده است، و این اظهر است چنانچه مجلسی علیه الرحمة فرموده، و نیز فرموده است که علت آن این است که استیلای جن غالباً از ضعف قلب و دماغ است و خوردن و بوئیدن سیب تقویت می‌کند هر دو را.

و دلیل بر اینکه مراد از ارواح جن است کلام ابن اثیر است در نهایه در حدیث ضمام که «إِنِّي أَعَالِجُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ» ارواح در اینجا کنایه از جن است، و آنها را ارواح گفتند برای اینکه دیده نمی‌شوند^(۳).

(۱) احمد بن محمد برقی، المحاسن ج ۲ ص ۳۶۸ ذیل ح ۹۲۰.

(۲) محدث حر عاملی، وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۱۶۰ - ۱۶۱ ح ۵.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۷۵.

الحاصل : ظاهر معنای حدیث این است که ابو بصیر گفت : شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود : هر وقت خواستی سیب را بخوری اول آن را بو کن و بعد بخور، چون این کار را کردی بیرون می رود از جسد تو هر درد و شدت و علتی که باشد، و ساکن می کند آنچه را که از قبل جن یا اخلاط چهارگانه باشد همه آنها را.

در کافی و وسائل مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که راوی مقابل آن حضرت سیب های سبزی را دید، گفت : به آن حضرت عرض کردم : أَتَأْكُلُ مِنْ هَذَا وَالنَّاسُ يَكْرَهُونَهُ؟! فقال : وعكت في ليلتي هذه، فبعثت فأُتيت به فأكلته وهو يقلع الحمى ويسكن الحرارة^(١).

یعنی : گفتم : آیا می خوری از این سیب های سبز؟! و حال آنکه مردمان کراهت دارند از خوردن آن؟! فرمود : در این شب تب کرده بودم، فرستادم اینها را برایم آوردند و خوردم، تب را می برد و سوزش را ساکن می کند.

و در کتاب محاسن برقی به اسناد خود از درست بن ابی منصور روایت کرده که گفت : مفضل بن عمر مرا فرستاد بشوی ابی عبدالله علیه السلام با هدیه هایی در بهار روزی که در مقابل آن حضرت طبقی بود از سیب سبز، یعنی نرسیده، بخدا سوگند که نتوانستم صبر کنم تا اینکه گفتم :

جعلت فداك، أَتَأْكُلُ هَذَا وَالنَّاسُ يَكْرَهُونَهُ؟! قال كأنه لم يزل يعرفني : إني وعكت في ليلتي هذه فبعثت فأُتيت به، وهذا يقلع الحمى، ويسكن الحرارة، فقدمت فأصبت أهلي محمومين، فأطعمتهم، فأقلعت الحمى عنهم^(٢).

یعنی : گفتم : فدایت شوم! آیا اینها را می خوری؟! و حال آنکه مردمان کراهت دارند

(١) محدث کلینی، فروع کافی ج ٦ ص ٣٥٦ ح ٣؛ وسائل الشیعة ج ٢٥ ص ١٦١ ح ١.

(٢) احمد بن محمد برقی، المحاسن ج ٢ ص ٣٦٨-٣٦٩ ح ٩٢٤.

از خوردن آن؟ فرمود: گویا می‌پنداری که من همیشه این را می‌خورم، من در این شب تب کردم فرستادم اینها را آوردند، و این تب را نابود می‌کند، و حرارت را تسکین می‌دهد. پس من برگشتم و رسیدم به کسان خود دیدم تب کرده‌اند، پس از آن سیب سبز به آنها خورانیدم تب از ایشان کنده شد.

کافی به سند خود از زیاد قندی روایت کرده که گفت:

دخلت المدينة ومعى أخى سيف، فأصاب الناس برعاف، فكان الرجل إذا رعى يومين مات، فرجعت إلى المنزل، فإذا سيف يرعى رعافاً شديداً، فدخلت على أبي الحسن عليه السلام فقال: يا زياد، أطعم سيفاً التفاح، فأطعمته إياه فبرأ^(۱).

یعنی داخل مدینه شدم و برادرم سیف با من بود، پس خون آمدن از بینی بر مردمان اصابت کرد، و هر مردی که به خون بینی مبتلا و تا دو روز طول می‌کشید می‌مرد، من برگشتم به منزل خود ناگاه برادرم سیف به خون بینی سختی مبتلا شد، داخل شدم بر ابی‌الحسن - یعنی موسی بن جعفر علیه السلام - فرمود: ای زیاد! سیف را سیب بخوران، پس او را سیب خورانیدم خون ایستاد و بره حاصل شد.

نیز در کافی به سند خود از زیاد بن مروان روایت کرده که گفت:

أصاب الناس وباء بمكة، فكتب إلى أبي الحسن عليه السلام، فكتب إلي: كل التفاح^(۲).

یعنی: فرو گرفت مردمان را در مکه و بای، نوشتم بسوی ابی‌الحسن علیه السلام، پس در جواب من نوشته که: سیب بخور.

و نیز در کافی به اسناد خود روایت کرده از ابن بکیر که گفت:

رعت سنة بالمدينة، فسأل أصحابنا أبا عبد الله عليه السلام عن شيء يمسك الرعاف، فقال لهم:

(۱) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۶ ح ۴.

(۲) همان مأخذ.

أَسْقَوْهُ سَوِيقَ التَّفَاحِ، فَسَقَوْنِي، فَانْقَطَعَ عَنِّي الرَّعَافُ^(۱).

یعنی: ابن بکیر گفت: سالی خون دماغ شدم، پس اصحاب من از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند از چیزی که باز دارد خون دماغ را، فرمود: او را غاویت سیب^(۲) بدهید، پس غاویت سیب به من آشامانیدند خون دماغ من قطع شد.

و نیز در کافی به اسناد خود از احمد بن محمد بن یزید روایت کرده که گفت: کان إذا لسع إنساناً من أهل الدار حية أو عقرب قال: أسقوه سويق التفاح^(۳).
یعنی آن حضرت علیه السلام هرگاه مار یا عقرب انسانی را در خانه می‌گزید می‌فرمود: غاویت سیب به او بیاشامانید.

و نیز به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت ابی عبدالله علیه السلام هرگاه از تب در نزد او یاد می‌شد می‌فرمود:

إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَتَدَاوِي إِلَّا بِإِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ يَصُبُّ عَلَيْنَا وَأَكْلِ التَّفَاحِ^(۴).

یعنی: ما اهل خانه‌ای هستیم که مداوا نمی‌کنیم تب را مگر به ریختن آب سرد بر خودمان و خوردن سیب.

و نیز به اسناد خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفَاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ^(۵).

یعنی: اگر می‌دانستند مردمان چه خواصی در سیب هست مداوا نمی‌کردند مریض‌های خود را مگر به آن.

(۱) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۶ ح ۶.

(۲) بمعنی رنده سیب یا آب سیب.

(۳) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۶ ح ۸.

(۴) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۶ ح ۹.

(۵) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۶-۳۵۷ ح ۱۰.

وروی بعضهم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أطعموا محموميكم التفاح، فما من شيء أنفع من التفاح^(۱).

و روایت کرده اند بعضی از اصحاب از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: به تب داران خودتان سیب بخورانید که چیزی نفع دهنده تر از سیب نیست.

در بیان خواصی که از این اخبار برای سیب استفاده می شود

اول: آنکه دباغی کننده و پاک کننده اخلاط فاسده است از معده.

دوم: رافع سحر و جادو است از بوینده و خورنده آن.

سوم: آنکه سم را از بدن دفع می کند.

چهارم: آنکه اثر جن زدگی و جنون و صرع و چشم بد که از اهل زمین عارض می شود برطرف می کند.

پنجم: بلغمی که در مزاج غالب شده باشد دفع می کند.

ششم: حرارت مزاج را فرو می نشاند و اندرون را خنک می کند.

هفتم: تب را زایل می کند.

هشتم: وبا را دفع و رفع می کند.

نهم: دافع شداید و علت ها است.

دهم: هر دردی که در بدن باشد بیرون می کند.

یازدهم: رعاف یعنی خون بینی را قطع می کند.

دوازدهم: خوردن غاویت آن برای گزیدن مار و عقرب نافع است.

سیزدهم: قلب و دماغ را تقویت می کند.

چون از فوائد و خواص تفاح دنیوی تا اندازه ای تذکر داده شد، به نفع اجسام

(۱) محدث کلینی، فروع کافی ج ۶ ص ۳۵۷ ذیل ح ۱۰.

دنیویة بشری می‌پردازم، به بیان لطائفی چند راجع به روح انسانی و فوایدی دل‌پسند که از تَفَاحِ جَنّت استفاده می‌شود برای ارواح قابله اهل ایمان.

لطیفهٔ اولی

همچنان که سیب این عالم دنیا پاک‌کننده اخلاط فاسده است از معده و درون انسانی، همانا محبّت و ولایت تَفَاحِ بهشت عنبرسُرشت صَدِيقَةُ طاهره سلام الله علیها دافع انواع کثافات گناه و معاصی مهلکه است در آخرت از وجود دوستان خود، و پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار و فرزندانش می‌باشد.

لطیفهٔ ثانیه

سیب دنیوی برای خورنده آن دافع سحر سحره و جادوی جادوگران است، اما محبّت و ولایت تَفَاحِ جَنّت در دنیا و آخرت دافع کید کائیدین و ظلم ظالمین و شرور حاسدین و معاندین است.

لطیفهٔ ثالثه

چنان که سیب این جهان اثر دیوانگی و جن زدگی و گزند چشمی بدبینان را از خورنده آن دور می‌کند، دوستی و ولایت سیب حبیب حق، و سواس خناس و نسناس و شیطان رجیم حق نسناس را از سینه‌های دوستان دور می‌نماید.

لطیفهٔ رابعه

همچنان که این سیب عالم طبع و مادهٔ سمّ را از بدن خورنده آن دفع می‌نماید، آن سیب حبیب در روز حساب سمّ نار سموم را از اجسام دوستان و شیعیان خود دفع و رفع می‌فرماید.

لطیفهٔ خامسه

از خواص سیب دنیوی است که بلغم را از مزاج خورنده آن برطرف می‌نماید، و اما دوستی و محبّت تَفَاحِ فاطمیّه اثرش آن است که بلغم شرک

و نفاق را از دل دوست مشتاق خود دور و نابود می فرماید.

لطیفه سادسه

سیب دنیوی حرارت را فرو می نشاند و اندرون را خنک می سازد، اما تفاحه احمدیه حرارت و سوزندگی محشر را از دوستان و شیعیان خود فرو می نشاند، و آنها را با دل خنک شده وارد زمین محشر می نماید.

لطیفه سابعه

همچنان که سیب این دنیای ناپایدار حُمی یعنی تب را از وجود خورنده آن دور می کند، سیب جنات عدن تجری من تحتها الأنهار حمیم جحیم را از هواخواهان و شیعیان خود دور دارد و آنها را در دار القرار همجوار خود سازد.

لطیفه ثامنه

همچنان که سیب دنیوی وبا را می برد، محبت و دوستی تفاحه شجره طوبی عذاب قیامت و عقوبات آخرت را از دوستان خود دور می نماید.

لطیفه تاسعه

چنان که سیب دنیا دافع شداید و علل است، ولایت و محبت آن سیب بهشتی در صد موقف دافع شداید و احوال می شود که آسانترین آن احوال حالت سكرات مرگ و هنگام مردن باشد.

لطیفه عاشره

همچنان که سیب دنیوی هرگونه دردی را از بدن دور می کند، مهر و محبت آن سیب بهشتی نیز هرگونه ذلت و عذابی را در قیامت از دوستان و علاقه مندان به خودش دور می نماید.

لطیفه حادیه عشر

همچنان که از خواص سیب دنیوی است که خونِ بینی را باز می دارد، ولایت

و محبت آن سیب بهشتی در روز قیامت وقتی که حرارت و گرمای محشر بر اهل آن تأثیر کند بنحوی که مغز سرهای ایشان از شدت حرارت بجوش بیاید و خون و چرک از بینی های ایشان جاری گردد، دوستان خود را دست گیری کند و آنها را از آن ورطه هولناک نجات دهد.

لطیفه ثانیه عشر

همچنان که خوردن غایت سیب دنیا از برای گزیدن مار و عقرب نافع است، همانا ضلع شکسته و بازوی ورم کرده و صورت سیاه شده تفاحه بهشتی برای گذرانیدن دوستان خود از صراط هنگام گذشتن ایشان از طریق جهنم برای دور کردن مارها و عقرب های جهنمی نافع است.

لطیفه ثالثه عشر

همچنان که سیب دنیوی قلب و دماغ را که از اعضاء رئیسه هستند در بدن تقویت می کند، و این دو عضو در بدن هر انسانی بمنزله پیغمبر و امام می باشند، آن سیب بهشتی در تمام نشئات مقوی پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار بوده و می باشد، خصوصاً در قیامت که تا آن بی بی معظمه قدم به عرصات محشر نگذارد امر شفاعت تمام نگردد.

و اما خواص رطب

در کتاب السماء و العالم بحار به سند خود از کتاب محاسن برقی از عمرو بن عمیر صوفی روایت کرده که گفت:

هبط جبرئیل علی رسول الله ﷺ و بین یدیه طبق من رطب أوتر، فقال جبرئیل: أي شيء هذا؟ قال: البرني. قال: يا محمد، كُله فإنه يهنيء ویريء، ویزهّب بالأعیاء، ویخرج

الداء، ولا داء فيه، ومع كل ثمرة حسنة^(۱).

یعنی: جبرئیل فرود آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که طبقی از رطب یا تمر در مقابل آن حضرت بود، جبرئیل گفت که: این چیست؟ فرمود: خرماي برنی است. گفت: ای محمد! بخور آن را که گواراست و خستگی را می برد، و درد را بیرون می کند، و دردی در آن نیست، و با هر خرمائی حسنه است.

و نیز در همان کتاب مرفوعاً از حسن بن علی بن ابی عثمان روایت کرده که گفت عمیر:

أهدي لرسول الله صلی الله علیه و آله تمر برني من تمر اليمامة، فقال: يا عمير، أكثر لنا من هذا التمر. فهبط جبرئيل فقال: ما هذا؟ فقال: تمر برني أهدي لنا من اليمامة. فقال جبرئيل للنبي صلی الله علیه و آله: التمر البرني يشبع ويهنيء ويمريء، وهو الدواء ولا داء له، مع كل ثمرة حسنة، ويُرضي الرب، ويسخط الشيطان، ويزيد في ماء فقار الظهر^(۲).

یعنی: هدیه آورده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خرماي برنی که از خرماهای یمامه بود، حضرت فرمود: ای عمیر! از این خرما فراوان برای ما بیاور، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: این چیست؟ حضرت فرمود که: خرماي برنی است که از یمامه برای ما به هدیه آورده شده. جبرئیل برای پیغمبر گفت که: تمر برنی سیر می کند، و گوارا است، و عافیت می دهد، و آن دواء است و هیچ دردی برای آن نیست، و با هر خرمائی حسنه است، و خوشنود می کند پروردگار را، و بخشم می آورد شیطان را، و زیاد می کند آب پشت را. و نیز مسنداً از صالح بن عقبه روایت کرده که گفت:

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۴ ح ۳۴.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۴ ح ۳۷.

سمعت عن أبي عبدالله عليه السلام يقول: أَطْعَمُوا الْبَرْنَ نِسَاءَكُمْ فِي نَفَاسِهِنَّ تَحْلُمُ أَوْلَادُكُمْ ^(١).
یعنی: شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام که می فرمود: خرمای برنی را به زن های خود
بخورانید در حال نفاس ایشان، تا فرزندان شما عاقل و بردبار شوند.

و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده که فرمود:
خَيْرُ ثَمَرَاتِكُمُ الْبَرْنِي، فَأَطْعَمُوا نِسَاءَكُمْ فِي نَفَاسِهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ حُلُمَاءَ عُلَمَاءَ ^(٢).
یعنی: بهترین خرماهای شما خرمای برنی است، بخورانید به زن های خودتان در حال
نفاسشان که بیرون می آیند فرزندان شما در حالتی که عالم و عاقل خواهند شد.
و نیز در همان کتاب از عده ای از اصحاب مسنداً از ابی بصیر از ابی عبدالله عليه السلام
روایت کرده که فرمود:

لَوْ كَانَ طَعَامُ أَطِيبٍ مِنَ الرُّطْبِ لَأَطْعَمَهُ اللَّهُ مَرْيَمَ ^(٣).
یعنی: اگر طعامی بهتر از رطب بود خدا به مریم می خورانید.
و نیز در همان کتاب به سند خود مرفوعاً از امیر مؤمنان عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمود:

لَيْكُنْ أَوَّلُ مَا تَأْكُلُ النَّفْسَاءُ الرُّطْبَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ
بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِينًا﴾ ^(٤).

قیل: یا رسول الله، فإن لم يكن أوان ^(٥) الرطب؟
قال: سبع تمرات من تمرات المدينة، فإن لم يكن فسبع تمرات من تمرات أمصاركم؛ فإن الله

(١) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ١٣٤ ح ٣٨.

(٢) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ١٣٤ ذیل ح ٣٨.

(٣) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ١٣٥ ح ٣٩.

(٤) سوره مریم: ٢٥.

(٥) در بحار: إبان.

تبارک و تعالی قال: وعزّتی و جلالی و عظمتی و ارتفاع مکانی لا تأکل النفساء یوم تلد الرطب فیکون غلاماً إلا کان حلیماً، وإن کانت جاریة کانت حلیمة^(۱).

یعنی: باید اول چیزی که زن نفساء یعنی زنی که تازه زائیده می خورد رطب باشد؛ زیرا که خدای عزوجل به مریم دختر عمران فرمود: و بجنبان بطرف خود شاخه درخت خرما را تا بیفتد برای تو رطب تازه.

گفته شد که: ای رسول خدا! اگر فصل رطب نباشد؟

فرمود: هفت دانه از خرماهای مدینه، و اگر آن هم نباشد هفت دانه از خرمای شهرهای خودتان بخورد؛ زیرا که خدای تعالی فرمود: به عزّت و جلال و بزرگی و بلندی مقام خودم سوگند که نمی خورد زن نفساء رطب را در روزی که می زاید مگر اینکه اگر فرزندش پسر باشد عاقل و بردبار می شود، و اگر دختر باشد عاقله و بردبار می شود.

حاصل کلام: همینقدر از فضیلت رطب که در این کتاب ذکر کردم برای تذکره و تبصره کافی است، اگر طالبین بیشتر از این بخواهند آگاه شوند به کتب مبسوطه صحیححه و معتبره رجوع فرمایند.

و خواصی که برای رطب از اخباری که ذکر کردم مستفاد می شود:

اول: آنکه خستگی را می برد.

دوم: آنکه درد را از بدن بیرون می کند.

سوم: آنکه خوردن آن سبب خشنودی خداست.

چهارم: آنکه خوردن هر دانه ای از آن حسنه است.

پنجم: خوردن آن شیطان را بغضب می آورد.

ششم: آنکه هرگاه زن تازه را روز اول زائیدن از آن بخورد فرزند او عالم و عاقل

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۵ ح ۴۱.

و بردبار گردد.

هفتم: آب پشت را زیاد می‌کند.

همانا انعقاد نطفه طیبه صدیقه طاهره سلام الله علیها از رطب بهشتی نیز خالی از لطافت و لطیفه‌هائی نباشد.

اول: همچنان که رطب دنیوی خستگی را می‌برد، ولایت و دوستی انسیه حورا سلام الله علیها خستگی و تلخی هنگام جان دادن و سكرات مرگ را می‌برد.

دوم: همچنان که رطب دنیوی درد را از بدن بیرون می‌کند، ولایت و محبت این تفاحه بهشتی امراض معاصی و عقوبات اخروی را از جان محبان و دوستان خود دور می‌کند.

سوم: همچنان که خوردن رطب سبب خشنودی خدا است، خشنود ساختن آن بی‌بی معظمه میلیاردها مرتبه بیشتر سبب خشنودی او و خشنودی خداست، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»^(۱).

چهارم: همچنان که خوردن رطب شیطان را بغضب در می‌آورد، ولایت و دوستی فاطمه نیز شیطان را بی‌حساب بغضب در می‌آورد؛ زیرا که نقض غرض از برای او حاصل می‌شود، چه غرض او اضلال و اغوای اولاد آدم است در دنیا، و معذب شدن و جهنمی شدن ایشان است در آخرت، ولیکن ولایت و دوست بضعه زکیه احمدیه سبب هدایت و نجات است در دنیا و آخرت.

پنجم: همچنانی که اولاد بواسطه رطب خوردن مادر ایشان در روز اول ولادت آنها حلیم و عالم می‌گردند، شیعیان آن بانوی معظمه و پدر و شوهر و فرزندان طاهرین او چون از فاضل طینت ایشان خلق شده‌اند بردبار و حلیم و عالم گردند.

(۱) منابع این حدیث شریف مفصلاً خواهد آمد.

فصل سوم

در بیان اجمالی از ترجمه و حالات والدۀ ماجدۀ آن حضرت

خدیجۀ کبریٰ علیها السلام

مادر ستوده سیر آن حضرت اُمّ المؤمنین خدیجۀ کبریٰ بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزیٰ بن قصیّ الأسدیّة القرشیّة رضی الله عنها است، که مادر او دختر زائده بن الأصم ابن عامر بن لوی بوده، و مادر مادر مادرش قلابه دختر عبد مناف و از بنی الحرث بوده.

و خدیجۀ محترمه اول زنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زوجیت اختیار فرمود، و تا زمانی که زنده بود آن حضرت زن دیگری نگرفت. و او اول زنی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد، و به شرف اسلام مشرفه شد، و همه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند.

و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت: اول کسی از مردان که به رسول خدا ایمان آورد علی علیه السلام بود، و اول زنی از زن‌ها که به آن حضرت ایمان آورد خدیجه رضوان الله علیها بود^(۱). و در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که:

ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله وخدیجة وأنا ثالثهما^(۲).

(۱) علامۀ مجلسی، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۱۱ ح ۱۲ از امالی.

(۲) شریف رضی، نهج البلاغه ص ۳۰۰-۳۰۱ خطبۀ ۱۹۲ القاصعة.

یعنی : جمع نشد در آن روز یعنی روز بعثت آن حضرت در اسلام غیر از رسول خدا و خدیجه ، و من سوّم ایشان بودم .

و آنچه از تواریخ و سیر مستفاد می شود آن است که آن مخدّره معظّمه قبل از مزاجت با رسول خدا ﷺ دو شوهر دیگر داشته : یکی از آنها ابی هاله پسر زراره یا هند بن نباش تمیمی ، و دیگری عتیق بن عامر مخزومی بوده ، و در زمان تزویج با رسول خدا ﷺ چهل ساله بوده در حالی که آن حضرت بنا بر اصح بیست و پنج ساله ، و بنا بر بعضی از اقوال بیست و یک ساله بوده .

و آن خاتون مکرمه صاحب ثروت و مال و حشم بسیار بوده ، و تجارت داشته ، و بسیاری برای او به مضاربه کسب می کردند ، و با سرمایه او تجارت می نمودند .

و سبب تزویج او با پیغمبر ﷺ این شد که از دانشمندان و کهنه و رهبان ، قدر و جلالت آن حضرت را مکرّر در مکرّر شنیده بود ، و بخصوص از پسر عمّ خود ورقه بن نوفل بن اسد که به شریعت مسیح و عالم به کتاب های آسمانی بود پیوسته سخنان و پیشگوئی هائی می شنید دالّ بر عظمت مقام و ظاهر شدن رسالت و بلند شدن نام آن حضرت ، و اینکه خدیجه به قید زوجیت او درخواهد آمد .

بعلاوه ، در صفات حمیده و خصال پسندیده و اخلاق حسنه و کمالات مستحسنه و صدق حدیث و عظم امانت آن حضرت در میان خواص و عوام مشهور و معروف بود ، سینه بی کینه آن مخدّره هدف تیر عشق و محبت آن جناب گردید ، بنحوی که آنی از فکر مواصلت با حضرتش بیرون نبود ، و بیشتر از اوقات به تنهایی به یاد او گریه ها می کرد ، و با خود زمزمه هائی داشت ، و با خیال وصال او روز را به شب و شب را به روز می آورد ، و به سوز و ساز می پرداخت ،

و راز درون خود را با کسی اظهار نمی‌کرد.

مگر که عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلش مگر سودا بسفzود بر سویدای دلش مگر
 اول قدمی پیش بشد پای دلش مگر دل رفت و نشست عشق بر جای دلش که
 تا اینکه کارش به جانی رسید - بنا بر آنچه در کتب مبسوطه شرح داده شده - از
 آن حضرت تمنا نمود که با اموالش تجارت فرماید، و آن جناب نیز تمناى او را
 پذیرفت، و خدیجه آنچه را که به دیگران پاداش می‌داد به مراتب بیشتر بر عطیّت
 آن حضرت افزود، و میسر و ناصح دو نفر غلام مخصوص خود را به خدمت
 آن جناب برگماشت، و با حضرتش روانه داشت، و آن حضرت نیز قبول فرمود
 و با میسر به عزم تجارت به سمت شام رهسپار گردید، و آن جناب در این
 مسافرت بهره‌های وافری بدست آورد.

خلاصه کلام: پس از مراجعت آن حضرت از سفر شام، خدیجه کس فرستاد
 بنزد آن حضرت، و چنین پیغام داد که: همانا من راغبم به مزاجت و همسری با
 شما بواسطه قرابتی که با هم داریم، و شرافت و صدق حدیث و امانتی که در میان
 قوم خود داری.

ناگفته نماند که خدیجه محترمه از اواسط زنان قریش بود، و از حیث جمال و
 کمال و مال و ثروت سرآمد همه آنها بود، و در مکه معظمه خانه‌ای داشت در
 نهایت وسعت، و بر بام خانه خود قبه‌ای نصب کرده بود از حریر سبز مطنّب به
 طناب‌های ابریشم، و ثروت و مال بی‌اندازه‌ای داشت، اما پس از ازدواج با
 رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام اموال خود را در راه خدا برای رواج دین مقدّس اسلام به آن
 حضرت بذل نمود، و تحمّل کرد برای خدا صدقات و آزارها و شماتت‌ها و
 آزارهای قوم خود را، و این مقام فوق مرتبه و مقامی است که خداوند متعال به او
 عنایت فرمود.

و او در حسن و جمال و فضل و کمال و بسط ید و انفاق مال و عفت و نیکی
 خصال در عصر خود در میان اقران و امثال شبیه و نظیری نداشته، و مهارت
 تأملی در علم عروض و ادبیات و شعر داشته، نگارنده اندکی از بسیار از اشعار
 آبدار او را در این مختصر می‌نگارم، و از خود بیادگار می‌گذارم.

بیان پاره‌ای از اشعار خدیجه

از جمله این اشعار است که پس از توصیفات پسر عمویش ورقه بن نوفل بن
 اسد از حضرت خاتم الانبیاء ﷺ برای خدیجه با نهایت وجد و شوق و شغف
 سروده، بنحوی که از شوق وصال آن حضرت نزدیک بود جان از جسدش
 بیرون رود، در آن حال بدون صبر و قرار دُرّ شاهوار اشک بی‌اختیار از دیده
 گهربار به رخسار خود می‌بارید، و آه سرد از دل پر درد برکشیده، و مترنم به این
 اشعار آبدار گردید، و آتش محبت و اشتیاق وصال آن حضرت را از کانون دل
 مشتعل ساخت.

کم أستر الوجد والأجفان تهتكه وأطلق الشوق والأعضاء تمسكه

جفاني القلب لما أن تملكه غيري فوا أسفا لو كنت أملكه

ما ضر من لم يدع مني سوى رمقي لو كان يسمح بالباقي ليتركه

یعنی: تا چند وجد و شادی‌ای که در دل دارم بیوشم، و حال آنکه پلک‌های چشم آن را
 پاره می‌کند. و تا کی شوق وصال را رها کنم و حال آنکه اعضای من آن را نگاه می‌دارد.
 دل من با من جفا کرد برای اینکه غیر من آن را مالک شده، و جای تأسف است اگر من
 مالک شوم او را.

ضرر نکرد کسی که جز رمقی برای من باقی نگذارد، اگر سهل می‌گرفت به باقی مانده
 هر آینه ترک می‌کرد آن را.

در بحار الأنوار پس از ذکر این اشعار عبارتی فرموده که ترجمه آن به فارسی

این است که: راوی گفت: عجبتر چیزی که در این امر عجیب دیدم این بود که هنوز خدیجه از انشاء این اشعار فراغت نیافته بود که صدای کوبه در بلند شد، به کنیز خود فرمان داد که: فرود آی و بین کیست در عقب در شاید خبری از دوستان برسد، و در همان حال این اشعار را انشاء کرد:

حَمْدُ اِيا ریح الجنوب لعل علم ~~من الاحباب یطفئ بعض حزی~~ ~~ولم لا حقلوک الی منهم~~ ~~سلاماً اشتریه ولو بعمری~~
 وحق و دادهم انی کتوم ~~وانی لا ابوح لهم بسری~~
 ارانا الله وصلهم قریباً ~~وکم یسر اتی من بعد عسر~~
 فیوم من فراقکم کشر ~~وشهر من وصالکم کدھر~~

یعنی: ای باد جنوب! از دوستانم مرا خبر ده، شاید از دانستن حالات ایشان بعضی از سوزش من فرو نشیند.

چرا سلامی از خود بسوی من بواسطه تو نفرستادند تا من بجان خود آن را خریداری کنم.

بحق دوستی‌ای که من به ایشان دارم من کتمان کننده‌ام آن دوستی را، و سر خود را برای ایشان فاش نمی‌کنم.

خدا وصال مرا به ایشان نزدیک کند چرا که پس از هر دشواری آسانی‌ای است. یک روز جدائی از شما مانند ماهی است برای من، و یک ماه از وصال شما مانند روزگاریست.

پس کنیز فرود آمد و گفت: اولاد عبدالمطلب و سادات عربند. خدیجه با نهایت شوق برخاست و به کنیز گفت: در را باز کن، و به میسره خبر ده مسندها برای ایشان بگسترانند، و متکاهها در پشت هریک از ایشان بگذارد، امیدوارم که حبیب من محمد را به همراه خود آورده باشند، پس این

اشعار را انشاء کرد:

الذ حياتي وصلكم ولقاكم

و لست الذ العيش حتى اراكم

و ما استخشيت^(۱) عيني من الناس غيركم

و لا لذ في قلبي حبيب سواكم

على الرأس والعينين جملة سعيكم

و من ذا الذي في فعلكم قد عصاكم

و ها أنا محسوب عليكم بأجمعي

و روعي و مالي يا حبيبي فداكم

و ما غيركم في الحب يسكن مهجتي

و این شتم تفتیش قلبي فهاكم^(۲)

یعنی: لذت داد زندگی مرا وصل و ملاقات شما، و من نیستم کسی که لذت زندگانی را
بینم تا اینکه شما را ببینم.

و نترسید چشم من از مردمان غیر از شما، و دل من ذلت نبرد از هیچ دوستی غیر از شما.
بالای سر و چشمهایم می‌گذارم همه کوشش شما را، و کیست کسی که در کار شما
نافرمانی کند شما را.

و آگاه باشید که من همه چیزهایم در حساب شما گذارده شده، همه چیز من و جان من
و مال من ای دوست من فدای شما.

و نیست غیر از شما دوستی که در دل من جای گیرد، اگر بخواهید تفتیش کنید دل مرا

(۱) در البحار: استخسنت

(۲) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۴-۲۵.

این دل من و این هم شما .

و از اشعار او است پس از آنکه ابوطالب فرمود: آمدن ما برای امر پسر برادرم محمد است، خدیجه خاتون پس از شنیدن این کلام یقین کرد که مقصود او حاصل می‌شود، این اشعار را انشاء کرد:

بذکرکم یطفی الفؤاد من الوجد ورؤیتکم فیها شفا أعین الرمد
ومن قال إني أشتکی من هواکم فقد کذبوا لو متّ فیہ من الوجد
ومالی لا أملي سروراً بقربکم وقد کنت مشتاقاً علیکم من البعد
تشابه یزّی فی هواکم وخاطری فأبد الذی أخفی وأخفی الذی أبدي

یعنی: با یاد کردن شما دل از سوزش خاموش می‌شود، و در دیدن شما است شفای دیده

رمد دیده .

کی گفته است که من از خواهش شما شکایت دارم، هر که بگوید دروغ گفته اگر در هوای شما بمیرم از وجد است .

چرا من مملوّ از شادی و سرور نباشم به سبب نزدیک شدن به شما، من از دور مشتاق بودم بر ملاقات و نزدیک شدن به شما .

باطن من و آنچه در خاطر من است از محبت شما شبیه به یکدیگرند، پس ظاهر می‌کنم آنچه را که پنهان داشته‌ام، و مخفی می‌کنم آنچه را که ظاهر می‌کنم^(۱) .

و نیز از اشعار اوست هنگامی که شتر سر به پای مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گذارد و به کلام فصیح نطق کرد که: کیست مثل من و حال آنکه لمس کرد پشت مرا سید المرسلین، و زن‌هائی که نزد خدیجه حاضر بودند گفتند: نیست این الا سحر بزرگی که از این یتیم ظاهر شده، خدیجه فرمود: همانا این سحر نیست، خود

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۵-۲۶ .

این آیات و کراماتی است که از این حضرت ظاهر شد، پس این اشعار را انشاء کرد:

نطق البعير بفضل أحمد مخبراً هذا الذي شرفت به أم القرى
هذا محمد خير مبعوث أتى فهو الشفيع وخير من وطأ الثرى
يا حاسدية تمزقوا من غيظكم فهو الحبيب ولا سواه في الورى

یعنی: نطق کرد شتر و خبر داد به فضیلت احمد، اینست آن کسی که أم القرى - یعنی زمین مکه - به او شرافت یافت.

این است محمد بهترین برانگیخته شده به رسالت که می آید زمان بعثت او، پس او است شفاعت کننده و بهتر کسی که قدم بر زمین می گذارد.

ای کسانی که بر او حسد می برید، نابود شوید از جهت این خشمی که دارید؛ زیرا که او است دوست داشته شده ای که غیر از او در میانه خلق حبیبی نیست^(۱).

و از اشعار اوست هنگامی که لباس سفر برای حضرتش مهیا کرد، و آن حضرت در برابر روی او پوشید:

أوتيت من شرف الجمال فنونا ولقد فتنت بها القلوب فتونا
قد كُؤنت للحسن فيك جواهر فيها دعيت الجواهر المكنونا
يا من أعار الظبي في فلواته للحسن جيداً سامياً وجفونا
نظراً إلى جسمي النحيل وكيف قد أجريت من دمع العيون عيونا
أسهرت عيني في هواك صباة وملأت قلبي لوعة وجنونا

یعنی: از شرف جمال و زیبایی فنون شرافت را داده شده ای، ای که دل ها را به آن فنون مفتون کرده ای.

(۱) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۸.

ای که گوهرهائی برای نیکوئی حسن در تو هستی پیدا کرده که در آن گوهر مکنونی پنهان است .

ای کسی که عاریه داده‌ای به آهوهای بیابان‌ها برای زیبائی گردن بلند و چشم‌های نیکوئی .

به جسم ضعیف لاغر من نگاه کن و ببین که چگونه از اشک چشمان خود چشمه‌هائی را جاری کرده‌ام .

بیدار داشتم چشم خود را در هوای تو از جهت حرارت و گرمی عشقی که به تو دارم ، و پر کردم دل خود را از سوزش و دیوانه بودن در عشق تو ^(۱) .

و از اشعار اوست هنگامی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خدیجه را وداع فرمود و بر راحله خود سوار شد، و میسره و ناصح دو غلام خدیجه در مقابل روی آن حضرت می‌رفتند، خدیجه این اشعار را انشاء کرد:

قلب المحب إلى الأحباب معذب وجسمه بید الأسقام منهوب
وقائل كيف طعم الحب قلت له الحب عذب ولكن فيه تعذيب
أفدي الذين على خذي لبعدهم دمي ودمعي مسفوح ومسكوب
ما في الخيام وقد صارت ركابهم جمأ إلا محب له في القلب محبوب
كأنما يوسف في كل ناحية والحزن في كل بيت فيه يعقوب

یعنی: دل دوست دارنده به جانب دوستان جذب شده، و جسم او بدست بیماری‌ها غارت شده.

اگر گوینده بگوید که طعم محبت چگونه است؟ می‌گویم: محبت گواراست ولیکن در آن عذاب و شکنجه است .

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۸-۲۹.

جانم را فدای کسانی می‌کنم که از دوری ایشان خون من و اشک من ریخته شده .
 خیمه‌ها خالی شد و سواران همه رفتند ، کسی نمانده مگر دوستی که محبوب او در دل
 او جا دارد که گویا یوسفی است در همه جایی و حزن در هر خانه‌ایست که یعقوب در آن
 است^(۱) .

و از اشعار اوست هنگام مراجعت آن حضرت از سفر شام، چون بر خدیجه وارد
 شد این دو شعر را انشاء کرد:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر والشمس قد أثرت في وجهه أثرا

عجبت للشمس من تقبيل وجنته والشمس لا ينبغي أن تدرك القمر

یعنی: آمد از سفر محبوبی که هوای او را در دل داشتم، در حالتی که آفتاب در روی او
 اثر گذاشته .

تعجب دارم از آفتاب از جهت بوسیدن او روی محبوب مرا، و حال آنکه سزاوار نیست
 که آفتاب درک کند ماه را^(۲) .
 و از اشعار اوست وقتی که آن حضرت به خواهش خدیجه به جانب کاروان
 برگشت تا با آنها مراجعت فرماید، و آن حضرت از مکه بیرون رفت و جبرئیل و
 فرشتگان اطراف آن جناب را گرفتند، خدیجه خوشحال شد و این اشعار را
 انشاء کرد:

نعم لي منكم ملزم أي ملزم ووصل مدى الأيام لا يتصرم

ولو لم يكن قلب المتيم فيكم جريحا لما سالت دموعي بالدم

ولم يخل طرفي ساعة من خيالكم ومن حبكم قلبي ومن ذكركم فمي

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۹ .

(۲) همان مأخذ ص ۴۹ .

ولو جبلاً حَمَلْتُمُوهُ بِعَادِكُمْ لَعَالِ وَمَاذَا حَالِ جَسْمِي وَأَعْظَمِي

أَشَدَّ عَلَى كَبْدِي يَدِي فِيرَدَهَا بِمَا فِيهِ مِنْ وَجْدٍ مِنَ الشَّوْقِ مُضْرِمِ

طَوَيْتُ الْهَوَى وَالشَّوْقَ يَنْشُرُ طَيْتَهُ وَكُتِمْتُ أَشْجَانِي فَلَمْ تَتَكْتَمِ

فِيَا رَبِّ قَدْ طَالَتْ بِنَا مَدَّةَ النَّوَى وَأَنْتَ قَدِيرُ تَنْظِمِ الشَّمْلِ فَانْظَمْ

یعنی: آری برای من از طرف شما الزام‌کننده‌ای هست، چه الزام‌کننده‌ای که رشته وصل روزهای دراز پاره شدنی نیست و بریده نشده.

و اگر دلی که بنده و ذلیل شده در محبت شماست جریحه‌دار نبود، اشک‌های من با خون جاری نمی‌شد.

و دل من ساعتی از خیال شما خالی نیست، و چشم در محبت شما بخواب نمی‌رود، و دهان من از ذکر شما غافل نیست.

و اگر کوه را حمل کنید به عادت‌هایی که دارید از جا‌کننده می‌شود، پس چگونه خواهد بود حال جسم و استخوان‌های من ^{مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی}

دست خود را محکم بر روی جگر خود می‌گذارم که از جا‌کننده نشود، اما وجدی که از شما در دل دارم، دست مرا رد می‌کند و از شوق آتش می‌گیرد.

من در هوای محبت شما در دل بخود می‌پیچم که ظاهر نشود، شوق آن را باز می‌کند و هرچه ناله‌های شوق خود را کتمان می‌کنم، فاش می‌شود.

پس ای پروردگار من مدت جدائی و فراق ما دور شد، و تو می‌توانی این تفرقه را مبدل به جمعیت کنی، پس میان حبیب و محبوب جمع کن ^(۱).

و از اشعار اوست در هنگامی که حضرت ختمی مرتبت گزارش سفر تجارت خود را برای خدیجه بیان می‌فرمود، و او اظهار شادی و خوشبختی از بیانات آن

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۰.

حضرت می نمود، این رباعی را با نهایت شوق و خوشحالی انشاء کرد:

فلو أنني أمسيت في كلِّ نعمة ودامت لي الدنيا وملك الأكاسره

فما سويت عندي جناح بموضة إذا لم يكن عيني لعينك ناظره

یعنی: اگر من روز را شام کنم در میان همه نعمت‌ها، و همیشه دنیا و مملکت سلاطین کسروی برای من باشد .

برابر بال پشه‌ای نیست در پیش من اگر چشم من به چشم تو نظر نداشته باشد^(۱) .

و از اشعار اوست بعد از اینکه آن حضرت خود را از گرد و غبار سفر شست و شو داد، و گیسوان عبیر آسای خود را شانه زد، و از لباس سفر بیرون آمد و لباس‌های فاخر در بر نمود، و به مشک و غالیه و بوی خوش خود را معطر فرمود، و در کمال جمال و جلال به خائنه خدیجه آمد، خدیجه این اشعار را انشاء کرد:

دنا فرمی من قوس حاجبه شهماً فصادفني حتى قتلت به ظلماً

وأسفر عن وجه وأسبل شعره فبات يباهي البدر في ليلة ظلما

ولم أدر حتى زار من غير موعد على رغم واش ما أحاط به علما

وعلمني من طيب حسن حديثه منادمة يستنطق الصخرة الصفا

یعنی: نزدیک شد محمد و از کمان ابروی خود تیری رها کرد، و آن تیر به من اصابت کرد، تا اینکه از روی ظلم کشته شدم .

و پرده از روی خود برداشت، و موهای خود را افشاند و بیتوته کرد، بنحوی که بر ماه شب چهارده در شب تاریک فخر و مباهات می نمود .

و من نمی دانستم تا اینکه مرا در وقتی که وعده نشده بود زیارت نمود ، به رغم سخن

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۲.

چینی که علم به فضائل و کمالات او نداشت .
و مرا تعلیم داد از پاکیزگی و نیکی حدیث خود ، و ندیم یکدیگر بودیم بنحوی که به
سخن می‌آورد سنگ سخت را^(۱) .
و از اشعار اوست هنگامی که از حضرتش درخواست کرد که با او ازدواج کند، و
با نهایت اشتیاق عشق خود را به آن حضرت اظهار نمود، و این اشعار را انشاء
کرد:

یا سعد این جزت بوادی الأراك بلع قليلاً ضاع مني هناك
واستفت غزلان الفلا سائلاً هل لأسير الحب منهم فكاك
وإن تری ركباً بوادی الحما سائلهم عني ومن لي بذاك
نعم سروا واستصبحوا ناظري والآن عيني تشتهي أن تراك
ما في من عضو ولا مفضل إلا وقد ركب فيه هواك
عذبتي بالهجر بعد الوفاء يا سيدي ماذا جزاء بذاك
فاحكم بما شئت وما تترضي فالقلب ما يرضيه إلا رضاك

یعنی: ای سعد! اگر به وادی اراک گذشتی برسان به آن چاهی که در آنجا از من ضایع
شده .

و سؤال کن از آهوان آن بیابان که آیا کسی که اسیر محبت شد از آنها رهائی دارد .
و اگر دیدی سوارانی را در آن بیابان دور دست ممنوع الورد پیرس از ایشان که آیا از
من کسی در آنجا هست .
آری ، شب را بروید تا اینکه صبح کنید ، ای آنکه به من می‌نگری چشم من آرزو و هوای
دیدن تو را دارد .

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۳ .

نیست هیچ عضوی و هیچ مفصلی از اعضاء و مفاصل من الا اینکه در هوای تو ترکیب و با محبت تو آمیخته شده .

بعد از اینکه من در محبت و علاقه به تو وفا دارم مرا به دور شدن از خود عذاب شکنجه می کنی .

پس حکم کن بر آنچه که می خواهی و آنچه را که می پسندی ؛ زیرا که دل من چیزی را نمی پسندد مگر آنچه را که تو می پسندی ^(۱) .

و از اشعار اوست در همین مقام پس از آنکه آن حضرت به سبب فقر و فاقه خود از ازدواج با او عذر خواهی کرد، و او در جواب اعتذار آن جناب گفت: کسی که از جان خود از چون تو جانانی مضایقه نکند از مال مضایقه نمی کند، تمام هستی و دارائی من از آن شما است و در حکم شما، و من هرگز از چون تو جانانی مضایقه ای ندارم، و سوگند به کعبه و صفا بیرون از خواسته و رضایت تو لب نگشایم، و چنین گمانی از چون تو آرام جانی نمی برم که این کنیزک را از خود دور و از فیض وصال خود مهجور فرمائی.

خدیجه این کلمات را با سوز دل بگفت، و قطرات اشک از دیده بر رخسار خود می بارید، و با خاطر امیدوار به انشاء این اشعار آبدار پرداخت در حالتی که مهر دل خود را بنزد محبت آن بزرگوار می باخت:

وَاللّٰهُ مَا هَبَ نَسِيمَ الشَّمَالِ	إِلَّا تَذَكَّرْتُ لِيَّالِي الْوَصَالِ
وَلَا أَضَا مِنْ نَحْوِكَ بَارِقِ	إِلَّا تَوَهَّمْتُ بِطَيفِ الْخِيَالِ
أَحِبَّابِنَا مَا خَطَرَتْ فَرْقَةُ	مِنْكُمْ غَدَاةُ الْوَصْلِ مَنِّي بِيَالِ
جُورِ اللَّيَالِي خَصَنِي بِالْجَفَا	مِنْكُمْ وَمَنْ يُؤْمِنُ جُورَ اللَّيَالِ

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۴.

رَقُوا وجودوا وارحموا واعتقوا لا بد لي منكم على كل حال

یعنی: به ذات خدا سوگند که نسیم شمالی نمی‌وزد مگر اینکه یاد می‌کنم شب‌های وصال را.

و برقی از طرف شما جستن نکرد مگر اینکه من آن را در خواب می‌دیدم.

ای دوستان ما! جدائی از شما در فردای وصل در دل من خطور نمی‌کند.

جور شب‌ها از جهت شما به جفا کردن مرا تخصیص داده، و کیست که ایمن باشد از

جور این شب‌ها.

رقت و بخشش و رحم کنید و مرا آزاد کنید، چاره‌ای نیست برای من از وصلت با شما

در هر حالی^(۱).

حاصل کلام آنکه بیان فضائل و مناقب و کمالات این بانوی معظمه از عهده این

مختصر بیرون است، در اینجا به یک خبر نبوی اکتفا می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرموده:

إِنَّ خَيْرَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: مريم بنت عمران، وآسية بنت مزاحم، وخديجة بنت خويلد،

وفاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله^(۲).

یعنی: بهترین زنان جهانیان: مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم، و خدیجه دختر

خوئیلد، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

علاقه مندانی که بیشتر از این می‌خواهند از حالات آن بانوی معظمه اطلاع

حاصل کنند، رجوع کنند به کتب مبسوطه اهل فن حدیث و تاریخ، فعلاً چیزی

که در این مختصر سزاوار تذکر دادن است سه امر است که آن را در ضمن سه

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۵.

(۲) همان مأخذ ص ۲ و ۷.

مطلب یادآوری می‌کنم.

مطلب اول

آنکه معروف در میان خاصه و عامه چنین است که حضرت ختمی مآب علیه السلام شوهر سوّم آن علیا مخدّره بوده، و در کتب فریقین از اخبار بسیاری چنین استفاده می‌شود که تمام زن‌های آن حضرت بیوه بوده‌اند الا عایشه، و مخالف این قول قول ابی القاسم کوفی و احمد بلاذری است در دو کتاب ایشان.

و علم الهدی در شافی و ابو جعفر در تلخیص، بنا بر آنچه علامه مجلسی رحمه الله در بحار^(۱) از ایشان حکایت فرموده قائلند به اینکه: خدیجه سلام الله علیها زمان تزویج با پیغمبر صلی الله علیه و آله عذراء و بکر بوده.

و مؤید این قول است آنچه در بحار از کتاب انوار و بدع روایت نموده که رقیه و زینب فرزندان بطنی هاله خواهر خدیجه بوده‌اند^(۲).

و ابوالقاسم کوفی در محکی کتاب استغاثه چنین استدلال کرده که خدیجه غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را به زوجیت خویش اختیار نفرمود، و غایت آنچه که به آن تمسک جسته‌اند این است که اجماع خاص و عام از اهل آثار و نقله اخبار بر آن است که باقی نماند از اشراف قریش و سادات و صاحبان مجد و بزرگواری از ایشان الا اینکه قدم خواستگاری خدیجه را مقدّم داشته، و آتش این آرزو را در کانون دل خود مشتعل نموده، و خدیجه آب سرد بر آتش هوای ایشان ریخته و ایشان را جواب گفته، و خواستگاری ایشان را رد کرده و نپذیرفته.

و از همین جهت بوده که پس از تزویج او با رسول خدا بر خدیجه غضب

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۹۱.

(۲) همان مأخذ.

نمودند، و از او دوری کردند و گفتند: همانا اشراف و امراء قریش به خواستگاری تو قدم گذارده، و هیچ‌یک را به زوجیت خود نپذیرفتی، و به محمد، یتیم ابی طالب که فقیر است و مالی ندارد سر فرود آوردی، و او را به شوهری خود ستودی.

پس چگونه اهل فهم و دانش این معنی را قبول کنند که خدیجه چگونه با عربی از تمیم تن در دهد، و از سادات قریش و اشراف آنها ممانعت فرماید با اوصافی که در فضائل و کمالات آن بی‌بی معظمه گفته شده^(۱).

مناقشه در این برهان خارج از حیث امکان نیست، به اینکه گفته شود: چه مانعی دارد که خدیجه علیها السلام پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شوهر دیگری دیده باشد، و پس از آنکه آن دو شوهر بدرود جهان گفته، اموال خدیجه از ترکه آن دو شوهر زیاد شده، آنگاه سادات قریش او را خطبه کرده‌اند، و هیچ مانعی ندارد گفتن نه عقلاً و نه عادتاً خصوصاً در صورتی که حال ابا هاله یا عتیق واضح نشده باشد به اینکه آنها از عرب‌های پست بوده‌اند، شاید هریک از آنها از اشراف قوم خود بوده‌اند یعنی ابا هاله از شرفاء تمیمی و عتیق از شرفاء مخزومی بوده‌اند، و هر دو نفر صاحب قبیله و عشیره باشند، و تعبیر کردن از تمیمی به اعرابی سزاوار نیست گفتن آن.

و این چنین مطلبی به سر حدّ ثبوت نرسیده، کما اینکه قبول نمودن خدیجه زوجیت این دو نفر را قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و هیچ منافاتی ندارد با مدّعی کسی که بگوید زمان تزویج با پیغمبر عذراء و بکر بوده، چه بسا با آن دو نفر ازدواج کرده باشد، و بواسطه عن یا نحو آن نتوانسته باشند با او نزدیکی کنند،

(۱) علی بن احمد کوفی، الاستغاثة ص ۷۰.

نظیر زلیخا زوجهٔ عزیز مصر که در تحت او بود و نتوانست او را تصرف کند بواسطهٔ عنن، تا آنکه بعد از او حضرت یوسف او را به عقد خود درآورد در حالتی که عذراء بوده .

بلی، اگر ثابت شود که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده‌اند نه از خواهر او هاله، ثابت می‌شود مطلوب کسی که گفته خدیجه عذرا نبوده، والعلم عند الله، به هر حال نتیجه‌ای برای این نزاع حاصل نیست.

مطلب دوم

آنکه کتب فریقین مشحون است به اینکه خدیجه چهار دختر از رسول خدا ﷺ بوجود آورده: زینب و أمّ کلثوم و رقیه و فاطمه، و سه پسر: قاسم و طیب و طاهر، و از این راه مکنی بوده به پسر بزرگ خود قاسم و او را ابوالقاسم می‌گفتند، و فرزندان ذکور آن حضرت که از خدیجه بودند پیش از اسلام از دنیا رحلت کردند.

و بعضی گفته‌اند که: آن حضرت از خدیجه پسری غیر از قاسم نداشته، و اما دختران آن حضرت اسلام را درک کردند و با پیغمبر هجرت کردند و متابعت آن بزرگوار نموده ایمان آوردند.

مطلب سوم

اینکه وفات خدیجه سلام الله علیها را اهل سیر در ماه رمضان پنج سال، و به روایتی چهار سال، و به روایتی سه سال پیش از هجرت دانسته‌اند. و در کتاب أسد الغابه^(۱) قول اخیر را به صواب نزدیک‌تر دانسته .
و مدفن آن معظمه در مکه در حَجُّون است، و مدّت عمر او در دنیا شصت و

(۱) ابن اثیر، أسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۹.

پنج سال بوده، چهل ساله بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، و با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال، و بقولی بیست و چهار سال زندگانی کرد، و قول اول اشهر و ثانی اظهر است، والله العالم بحقائق الأمور.



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی

فصل چهارم

در تاریخ ولادت فاطمه سلام الله علیها و چگونگی آن

ولادت صدیقه طاهره سلام الله علیها بنا بر اصح اقوال پنج سال بعد از بعثت رسول خدا ﷺ بوده، موافق با سال چهل و پنجم عام الفیل، در زمان سلطنت یزدجرد بن شهریار از پادشاهان عجم، در ساعت آخر از شب جمعه بیستم ماه جمادی الثانیه سال شش هزار و دویست و هشت شمسی بعد از هبوط آدم صلی الله علیه و آله بنا بر مشهور.

در میان خاصه و عامه در روز و ماه ولادت آن سیده زنان جهانیان خلافتی نیست.

هشت سال با پدر بزرگوار در مکه معظمه، و پس از آن به مدینه طیبه هجرت فرموده، و ده سال هم نیز با آن حضرت در مدینه طیبه بوده، چنانچه اخبار متواتره‌ای که از فریقین روایت شده بر آن دلالت دارد.

و اما در سال ولادت آن حضرت اخبار مختلفه‌ای به چشم می‌خورد: جمعی در سال پنجم بعثت، و بعضی دو سال بعد از بعثت، و قلیلی از عامه پنج سال قبل از بعثت روایت کرده‌اند.

چنانچه در کتاب کافی^(۱)، و مناقب ابن شهر آشوب^(۲)، و کشف الغمّه اربلی^(۳)، و دروس شهید اول^(۴)، و دلائل الامامه محمد بن جریر طبری^(۵)، و جدول مصباح کفعمی^(۶)، و روایتی از مصباحین^(۷)، و جامع عباسی. و جمعی دیگر از مورّخین و نسابه پنج سال بعد از بعثت گفته‌اند^(۸).

و سید ابن طاووس در کتاب اقبال به سند خود از شیخ مفید رحمه الله از کتاب حدائق ریاض او در ذکر ماه جمادی الآخره فرموده:

يوم العشرين منه كان مولد السيّدة الزهراء عليها السلام سنة اثنتين من المبعث، وهو يوم شريف يتجدّد فيه سرور المؤمنين، ويستحبّ صيامه، والتطوّع فيه بالخيرات، والصدقة على أهل الإيمان^(۹).

یعنی: روز بیستم از جمادی الآخره روز ولادت سیده زهراء علیها السلام است در سال دوم بعثت، و آن روزی است شریف که تازه می‌شود در آن روز شادی مؤمنین، و مستحب است روزه گرفتن در آن روز، و خیرات کردن، و صدقه دادن بر اهل ایمان. و خود سید در همان کتاب فرموده که:

يوم ولادة سيّدتنا الزهراء البتول ابنة افضل الرسول صلوات الله عليه وآله، وهو يوم

(۱) محدّث کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸.

(۲) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۵۷.

(۳) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۴۹.

(۴) شهید اول، الدروس الشرعیة ج ۳ ص ۶.

(۵) ابن جریر طبری، دلائل الامامة ص ۷۹.

(۶) مرحوم کفعمی، المصباح ص ۵۲۲.

(۷) شیخ طوسی، المصباح المتهجّد ص ۷۹۳.

(۸) چنانچه ذکر شد اکثر مورّخین پنج سال را ذکر کرده‌اند.

(۹) سید ابن طاووس، الاقبال ص ۶۲۳.

عظیم الشأن، من أعظم أیام أهل الإسلام والإیمان لأُمور:

منها: أنْ نَسب رسول الله ﷺ انقطع إلّا منها.

ومنها: أنْ أُنْمَ المسلمین والدعاة إلى رب العالمین من ذرّیتها، وصادر عن مقدّس ولادتها.

ومنها: أنّها أفضل من كلّ امرأة كانت أو تكون في الوجود، وهذا فضل عظیم السعود.

ومنها: أنّها المزوّجة في السماء، والمختصة بالطهارة والمباهلة، وهي المختارة من سائر النساء.

ومنها: أنّها المشرفة بنزول المائدة علیها من السماء، وهذا مقام عظیم من مقامات

الأنبیاء^(۱).

یعنی: روز ولادت سیده ما زهراء بتول دختر افضل از هر رسولی صلوات الله علیه

وآله، روزی است که شأن آن بزرگ و از بزرگترین روزهای اهل اسلام و ایمان است بعَلّت

چند امر که:

از جمله آنها است: اینکه نسب رسول الله ﷺ قطع شد مگر از او.

و از جمله آن امور: اینکه پیشوایان مسلمانان و دعوت کنندگان بسوی پروردگار

جهانیان از ذریّه اویند، و از ولادت پاک و پاکیزه او صادر شده اند.

و از جمله آن امور: اینکه او افضل از تمام زنهاییست که بوده اند یا خواهند بود در عالم

هستی، و این فضلی است که سعادت آن بزرگ است.

و از جمله آن امور: اینست که ازدواج او در آسمان واقع شده، و به طهارت و مباهله

مخصوص می باشد، و اوست اختیار کرده شده از میان زنّها.

و از جمله آن امور: اینست که او شرافت یافته است بفرود آمدن مائده برای او از

آسمان، و این مقام بزرگی است از مقامات پیغمبران.

و بعضی از علمای عامّه چنین گفته و روایت کرده اند که: ولادت آن سیده جهانیان

(۱) سید ابن طاووس، الاقبال ص ۶۲۳.

پیش از بعثت بوده در هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می کردند.
و علامه مجلسی اعلی الله مقامه از بعضی از کتب مخالفین مسنداً روایت کرده
که چهل و یک سال از سن مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که فاطمه زهراء متولد
شد، یعنی یک سال بعد از بعثت.

و در روایتی از حافظ ابی منصور دیلمی، از ابی علی حدّاد، از حافظ ابی نعیم
در کتاب معرفة الصحابه روایت کرده که گفته است: فاطمه کوچک ترین
دخترهای پیغمبر بوده، وقتی تولّد یافته که قریش خانه کعبه را بنا می کردند، و
پیش از بعثت کنیه او امّ اسماء بوده.

و نیز بعضی از ایشان روایت کرده اند که ولادت آن حضرت پنج سال پیش از
بعثت بوده^(۱).

مؤلف ناچیز گوید: اصحّ از همه این اقوال و روایات چنانچه قبلاً ذکر شد،
ولادت آن ولیة الله سلام الله علیها در سال پنجم بعثت بوده، و قول به اینکه پنج
سال قبل از بعثت متولد شده باشد، لازم می کند گفته شود که حضرت زهراء
سلام الله علیها هنگام هجرت هجده سال داشته، و هنگام رحلت پیغمبر بیست و
شش ساله بوده، و اگر دو سال بعد از بعثت هم گفته شود هنگام هجرت یازده
ساله و هنگام رحلت پیغمبر بیست و یک ساله بوده؛ قول به پنج سال قبل از
بعثت قطعاً باطل است، و هکذا قول به یک سال بعد از بعثت هم مقرون به
صحت نیست.

و اما مصادف بودن ولادت او با زمانی که قریش خانه کعبه را بنا می گذاردند
بطلان آن از آفتاب روشن تر است؛ زیرا که هنگام بنای خانه کعبه به هیچ وجه

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۸.

سازشی با ولادت آن بی بی معظمه ندارد، چه که در آن وقت سنّ نازنین پیغمبر بنا بر بعضی اخبار بیست و پنج ساله، و بنا بر بعضی سی و پنج ساله بوده .
و از ظاهر عبارت علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب تذکره، چنانچه صاحب کتاب مصباح الحرمین^(۱) از آن نقل نموده، ده سال قبل از بعثت بوده، بر این تقدیر ایجاب می کند زهرای مرضیه هنگام رحلت پدر سی و سه ساله باشد، و هرگز چنین نبوده، و جای تردید نیست که قول به تولّد آن جناب پنج سال بعد از بعثت اصح و اتقن و اقوم و اشهر سائر اقوال است .

و اما کیفیت ولادت آن حضرت

در کتاب اللمعة البيضاء در شرح خطبة زهراء سلام الله عليها روایتی را مرسلاً نقل نموده و گفته است :

روي أنه لما كان وقت حملها نزل جبرئيل بأمر الله تعالى فأمر رسول الله ﷺ أن يترك مخالطة مع الناس، ويختار الخلوة والعزلة، ويشتغل بعبادة الله سبحانه، ولا يأكل من طعام أهل الدنيا ولو لقمة، ولا يشرب من مياههم ولو شربة، بل يكون صائماً أبداً، ويفطر برطب الجنة أو تينها أو تفاحها، إلى أن انعقدت النطفة من طعام الجنة، بعد أن تكون أصل تلك النطفة في ليلة الإسراء بأكل هذه الطيبات - على ما مرّ في تسميتها بالإنسيّة الحوراء - وفي الليلة المتّمة للأربعين قارب ﷺ مع خديجة أم المؤمنين قبل عشاء الآخرة، فانعقدت تلك النطفة النورية، فولدتها بعد تسعة أشهر من الحمل في متّمة العشرين من جمادي الآخرة، وكان حملها وولادتها بمكة في دار خديجة، وهي دار كريمة معروفة، ونزلت فيها حواء ومريم وآسية مع جمع كثير من الملائكة^(۲).

(۱) مصباح الحرمین، تألیف عبد الجبار بن زین العابدین شكونی، در سال ۱۳۲۷ چاپ شده .

(۲) محمّد علی بن احمد قراچه داغی اونساری، اللمعة البيضاء في شرح خطبة الزهراء، در سال

ترجمه حدیث

صاحب لقمه گوید که: روایت شده که چون نزدیک شد حمل خدیجه علیها السلام جبرئیل نازل شد به امر خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و آن حضرت را امر کرد که ترک کند رفت و آمد با مردم را، و خلوت و گوشه گیری اختیار کند، و به عبادت خدای سبحانه مشغول شود، و نخورد از طعام اهل دنیا ولو اینکه یک لقمه باشد، و نیشامد از آب های ایشان هر چند یک جرعه باشد، بلکه همه روز روزه دار باشد، و به رطب بهشتی یا انجیر آن یا سیب آن افطار کند، تا اینکه نطفه از طعام بهشتی بسته شود.

بعد از اینکه اصل آن نطفه در شبی که آن حضرت به آسمان ها سیر داده شده بود وجود پیدا کرده بود - به سبب خوردن این طعام های پاکیزه بنا بر آنچه در وجه تسمیه آن بی بی معظمه به انسیه حوراء قبلاً ذکر شد - و در شبی که تمام کننده اربعین بود، نزدیکی کرد با خدیجه مادر مؤمنین پیش از نماز عشاء آخر، آن نطفه نوریّه در رحم او بسته شد، و پس از نه ماه که از مدت حمل او گذشت در تمام کننده روز بیستم جمادی الآخره تولّد یافت، و مدت حمل و ولادت او در مکه در خانه خدیجه بود، و آن خانه گرامی داشته شده معروفه است، و در همان خانه حواء و مریم و آسیه با گروهی از فرشتگان فرود آمدند.

در کتاب امالی صدوق علیه السلام از احمد بن محمد خلیلی، از محمد بن ابی بکر فقیه، از احمد بن محمد نوفلی، از اسحاق بن یزید، از حماد بن عیسی، از زرعه بن محمد، از مفضل بن عمر روایت کرده:

قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: كيف كان ولادة فاطمة علیها السلام؟

قال: نعم، إن خديجة لما تزوج بها رسول الله صلی الله علیه و آله هجرتها نسوة مكة، فكن لا يدخلن عليها، ولا يسلمن عليها، ولا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة لذلك، وكان

جزعها وغمها حذراً عليه، فلما حملت بفاطمة كانت فاطمة عليها السلام تحدّثها من بطنها وتصبرها، وكانت تكتم ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً، فسمع خديجة تحدّث فاطمة، فقال لها: يا خديجة، من تحدّثين؟ قالت: الجنين الذي في بطني يحدّثني ويؤنسني. قال: يا خديجة، هذا جبرئيل يخبرني (يبشّرني) أنها أنثى، وأنها النسلة الطاهرة الميمونة، وأن الله تبارك وتعالى سيجعل نسلي منها، وسيجعل من نسلها أئمة، ويجعلهم خلفاءه ^(١) في أرضه بعد انقضاء وحيه.

فلم تزل خديجة على ذلك، إلى أن حضرت ولادتها، فوجهت إلى نساء قريش وبني هاشم أن تعالين لتلين منّي ما تلي النساء، فأرسلن إليها: أنت عصيتنا ولم تقبلي قولنا وتزوجت محمّداً يتيم أبي طالب فقيراً لا مال له، فلسنا نجيه ولا نلي من أمرك شيئاً.

فاغتصمت خديجة لذلك، فبينما هي كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال كأنهن من نساء بني هاشم، ففرغت منهنّ لما رأتهم، فقالت إحداهن: لا تحزني يا خديجة فإنّا رُسل ربك إليك ونحن أخواتك: أنا سارة، وهذا آسية بنت مزاحم، وهي رفيقتك في الجنة، وهذه مريم بنت عمران، وهذه صفوراء بنت شعيب، وهذه كلثوم ^(٢) أخت موسى بن عمران؛ بعثنا الله إليك لنلي منك ما تلي النساء من النساء، فجلست واحدة عن يمينها، وأخرى عن يسارها، والثالثة بين يديها، والرابعة من خلفها، فوضعت فاطمة طاهرة مطهرة، فلما أسقطت إلى الأرض أشرق منها النور حتّى دخل بيوتات مكة، ولم يبق في شرق الأرض ولا غربها موضع إلّا أشرق فيه ذلك النور.

ودخل عشر من الحور العين كلّ واحدة منهنّ معها طست من الجنة، وإبريق من الجنة، وفي الإبريق ماء من الكوثر، فتناولتها المرأة التي كانت بين يديها، فغسلتها بماء الكوثر،

(١) خلفاء - خل.

(٢) كلثم - خل.

وَأُخْرِجَتْ خُرْقَتَيْنِ بَيَاضَاوَتَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ، وَأَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ، فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ، وَقَنَعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ، ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَقَالَتْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوَلَدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ، ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَ، وَسَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا، وَأَقْبَلْنَ يَضْحَكُنَّ إِلَيْهَا، وَتَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعَيْنُ، وَبَشَّرَ أَهْلَ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ علیہا السلام، وَحَدَّثَ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ.

وقالت النسوة: خُذِيهَا يَا خَدِيجَةُ طَاهِرَةً مَطْهُرَةً زَكِيَّةً مِيعُونَةً، بَوْرِكَ فِيهَا وَفِي نَسْلِهَا، فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَأَلْقَمَتْهَا ثَدْيَهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ علیہا السلام تَنُمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنُمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ، وَتَنُمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنُمِي الصَّبِيُّ فِي السَّنَةِ ^(۱).

ترجمہ حدیث

یعنی: مفضل گفت: گفتم به ابی عبد اللہ علیہ السلام کہ: چگونہ بودہ است ولادت فاطمہ علیہا السلام؟ فرمود: آری، چون خدیجہ با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازدواج کرد، زنہای مکہ از او دوری کردند، و بر او وارد نمی شدند، و بر او سلام نمی کردند، و نمی گذاردند کہ زنی بر او وارد شود، پس وحشت کرد خدیجہ بدین جہت، و جزع و غم او برای ترس از اذیت قریش بہ پیغمبر بود، تا وقتی کہ بہ فاطمہ حاملہ شد، و او در شکم مادر برای مادر حدیث می گفت و او را امر بہ صبر و شکیبائی می فرمود، و خدیجہ حدیث کردن او را از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مخفی می داشت. آن حضرت فرمود: ای خدیجہ! باکی حدیث می کنی؟

عرض کرد: با جنینی کہ در شکم دارم با من حدیث می کند و انیس من است. فرمود: ای خدیجہ! اینک جبرئیل حاضر است، و مرا بشارت می دہد کہ همانا او دختری است پاکیزہ و فرخندہ، کہ زود باشد خدای تعالی نسل مرا از او قرار دہد، و از

(۱) شیخ صدوق، الامالی ص ۵۳۱ - ۵۳۳ مجلس ۸۷.

نسل او امام‌هائی بوجود آورد، و پس از انقضای وحی از جانب او آنها را خلیفه خود قرار دهد در روی زمین خود.

پس خدیجه همیشه با طفلی که در شکم او بود انس داشت، تا هنگامی که آثار ولادت او ظاهر شد، کس فرستاد بنزد زنان قریش و بنی هاشم که بنزد من بیایید و با من همراهی کنید در اینوقت، همچنانی که زنان در حق یکدیگر همراهی می‌کنند در چنین وقتی، برای او جواب فرستادند که چون تو نافرمانی ما کردی و گفته ما را نشنیدی و شوهر کردی به محمد یتیم ابوطالب که فقیر و بی مال است ما بنزد تو نمی آئیم.

پس خدیجه از جواب ایشان غمناک و اندوهگین شد، که ناگاه چهار زن بلند قامت گندم‌گون شبیه زن‌های بنی هاشم بر او وارد شدند، خدیجه از ورود و دیدن ایشان ترسید، پس یکی از ایشان گفت: ای خدیجه محزون مباش ما فرستاده‌های پروردگار توایم بسوی تو، و ما خواهرهای تو هستیم: من ساره هشتم، و این آسیه دختر مزاحم، و این مریم دختر عمران، و این صفورا دختر شعیب، و این کلثوم خواهر موسی بن عمران است، خدا ما را بسوی تو فرستاده تا تو را یاری کنیم و امر تو را برگزار شویم.

پس یکی از آنها بطرف راست خدیجه، و یکی بطرف چپ او، و دیگری روبروی او، و دیگری در پشت سر او نشستند، در آن حال فاطمه سلام الله علیها متولد شد در حالتی که پاک و پاکیزه بود، چون روی زمین افتاد چنان نوری از او تابش کرد که در تمام خانه‌ها تابیدن گرفت، و نماند در مشرق و مغرب زمین جائی مگر اینکه همه را روشن کرد و در آنجا تابید.

در آن حال ده نفر حور العین وارد شدند که در دست هریک از آنها طشت و ابریق بهشتی بود، که در آن ابریق‌ها آب کوثر بود، و به آن زنی دادند که روبروی خدیجه نشسته بود، پس زهراء علیها السلام را به آب کوثر شستشو داد، و دو جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر، و از مشک و عنبر خوشبوتر بود، زهراء را به یکی از آنها پیچید و دیگری را

مقنعه او قرار داد، پس او را استنطاق نمود، بسخن درآمد و شهادت داد به رسالت پدر بزرگوار خود سید انبیاء و شوهر خود سید اوصیاء و فرزندان خود سادات سبطها.

پس بر هریک از آن زن‌ها سلام کرد، و نام هریک از آنها را بر زبان جاری کرد، و زنان بروی می‌خندیدند و بشارت دادند، و حورالعین نیز یکدیگر را بشارت دادند، و بعضی از اهل آسمان بعضی دیگر را به ولادت آن بی‌بی معظمه مژده دادند، و در آسمان نوری ظاهر شد که هرگز مانند آن ران دیده بودند پیش از آن، و زن‌ها به خدیجه گفتند: بگیر این مولود را ای خدیجه در حالتی که پاک و پاکیزه و فرخنده و برکت داده شده است در او و در نسل او، پس خدیجه او را گرفت در حالتی که خوشحال بود، و پستان در دهان او گذارد شیر جاری شد، و فاطمه نمو می‌کرد در هر روزی بقدر یک ماه که بچه‌های دیگر نمو می‌کنند، و در هر ماهی بقدر یک سال که اطفال دیگر نمو کنند.

چند چیز در فضیلت حضرت زهراء علیها السلام از این حدیث مستفاد می‌شود

اول: سخن گفتن حضرت زهراء علیها السلام در شکم مادر پیش از آنکه از مادر متولد شود.

دوم: عالمه بودن آن دُرّه دریای عصمت در شکم مادر به دلیل امر به صبر کردن مادر خود از صدمات و زخم زبان‌ها و شماتت‌ها و آزارهائی که از زنان قریش به او رسیده بود، و دل‌داری دادن به مادر در آنچه از زمان ازدواج مادرش با پدر بزرگوارش بر او رخ داده بود.

سوم: آنکه در رحم مادر متخلّقه به اخلاق الله بوده، و همچنان که ذات اقدس کبریائی به حکم کریمه ﴿فَاضْبِذْ كَمَا ضَبَّزَ أُولُوا الْأَعْزَمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾^(۱) پدر بزرگوارش را امر به صبر فرموده، این ولیّ الله هم مادر بزرگوار خود را امر به صبر فرمود.

چهارم: آنکه پیش از آنکه آن بی‌بی معظمه از مادر متولد شود جبرئیل به پدر بزرگوارش بشارت داده و خبردار نموده که او نسل پاک و پاکیزه میمون است، و وجود مبارک پیغمبر ﷺ نیز به خدیجه بشارت و خبر داده.

پنجم: و نیز آنکه جبرئیل از جانب خدا به پدر بزرگوارش خبر داده که نسل پیغمبر از این دختر قرار داده می‌شود، و از غیر او نسلی برای پیغمبر نخواهد بود. ششم: آنکه خدای تعالی امامت را در نسل این دختر قرار می‌دهد، چنانچه یازده امام از نسل این بضعة زکیه بوجود آمده.

هفتم: فرستادن چهار نفر زن‌های نامی را که بهترین زنان این جهان هستند بنص خود پیغمبر ﷺ برای یاری مددکاری خدیجه هنگام وضع حمل آن مکرمه، از بهشت به زمین فرستاده که به خدمتگذاری و قابله‌گری او قیام نمایند، و آن چهار نفر زن: یکی ساره زوجه ابراهیم خلیل الرحمان، و دوم آسیه زن فرعون، و سوم مریم دختر عمران، و چهارم صفورا دختر شعیب پیغمبر، یا کلثوم خواهر موسی بن عمران بوده.

هشتم: آنکه فاطمه طاهره و مطهره از مادر متولد شده و آلوده به هیچ گونه کثافتی نبوده.

نهم: آنکه چون از مادر به زمین افتاده چنان نوری از او ساطع شده که در تمام خانه‌های مکه تابیده.

دهم: آنکه در مشرق و مغرب زمین جائی نمانده که نور آن خاتون قیامت در آنجا نتابیده باشد.

یازدهم: آنکه در حالی که از مادر تولد یافت ده تن از حورالعین بهشتی به زمین آمده و در آنجا حاضر شدند که در دست هریک از آنها طشت و ابریقی بوده که همه ابریق‌ها از آب کوثر پُر بوده، و آنها را به دست زنی که در مقابل

خدایچه نشسته بوده دادند.

دوازدهم: آنکه پس از ولادت آن معظّمه برای مزید شرافت هرچند طاهره و مطهره بود آن زن‌ها او را به آب کوثر شستشو و غسل دادند.

سیزدهم: آنکه لفاف و مقنعه مخصوص از بهشت برای او آورده و بر او پیچیده و پوشانیدند.

چهاردهم: آنکه در ابتداء تولّد به معارف حقّه تکلم کرد، و اول به یکتائی و یگانگی خدا شهادت داد، و پس از آن به رسالت پدر بزرگوارش اقرار نمود که پدر بزرگوارش آقای تمام پیغمبران است، و سپس شهادت به اینکه شوهرش آقای همه اوصیاء است، و فرزندان ایشان آقایان همه سبط‌های پیغمبرانند، و اینها نیز دلیل عالمه بودن آن صدیقه طاهره است به همه انبیاء و اوصیاء و سبط‌های ایشان. پانزدهم: سخن گفتن آن بزرگوار با چهار زن نامبرده در همان حین تولّد.

شانزدهم: سلام کردن و تحیت گفتن او به هریک از آن چهار زن به تحیت اسلام و نام هریک را به زبان آوردن.

هفدهم: بشارت دادن حورالعین یکدیگر را به ولادت آن حضرت.

هجدهم: بشارت دادن اهل آسمان‌ها بعضی از آنها بر بعضی دیگر به ولادت آن سیده دنیا و آخرت.

نوزدهم: ظاهر شدن نوری در آسمان هنگام ولادت آن حضرت که ملائکه پیش از ولادتش ندیده بودند.

بیستم: نموّ و رشد کردن آن حضرت در هر روز به اندازه‌ای که سایر بچه‌های دیگر در هر ماهی نموّ و رشد می‌کنند، و در هر ماهی به اندازه یک سال بچه‌های دیگر.

مؤلف گوید: مراد از نموّ و رشد کردن رشد و نموّ جسمی نیست، بلکه مراد رشد عقلی و روحی است.

فصل پنجم

در بیان نام‌ها و کنیه‌ها و لقب‌های فاطمه علیها السلام

همانا برای این نوریّه سماویّه و مثل اعلای الهیّه در کتب اخبار و احادیث و آثار، نام‌های متعدّد و کنیه‌ها و لقب‌های بسیاری ذکر شده، که هریک از آنها نکات و اسرار و حقایقی را در بر دارد که دلیل‌هائست بر عظمت شأن و علو مقام آن بضعة زکیّة احمدیّه سلام الله علیها، که در این فصل بقدر میسر مختصری از مفصل آن در ضمن سه مبحث ذکر می‌شود.

مبحث اول

در بیان نام‌هایی که برای آن حضرت ذکر شده

شیخ صدوق ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب امالی و کتاب علل الشرایع از ابن متوکل، از سعدآبادی، از برقی، از حضرت عبدالعظیم حسنی، از حسن بن عبدالله بن یونس، از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت:

قال أبو عبدالله علیه السلام : لفاطمة علیها السلام تسعة أسماء عند الله عز وجل : فاطمة، والصدیقة، والمباركة، والظاهرة، والزکیّة، والراضیة، والمرضیّة، والمحدثّة، والزهراء ^(۱).

یعنی: فرمود ابو عبدالله علیه السلام که: برای فاطمه سلام الله علیها در نزد خدا نه اسم است:

(۱) شیخ صدوق، الامالی ص ۵۳۰؛ علل الشرایع ص ۱۷۸.

فاطمه، و صدیقه، و مبارکه، و طاهره، و زکیه، و راضیه، و مرضیه، و محدّثه، و زهراء .
و در خبر ابی جعفر قمی چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده هفت نام
دیگر اضافه ذکر کرده: بتول، و حصان، و حُرّه، و سیّده، و عذراء، و حوراء، و
مریم کبری^(۱).

تحقیق در پیرامون نام‌های مقدّسه

بدانکه اعظم نام‌های بی‌بی معظّمه سلام الله علیها لفظ فاطمه است، و این
نامی است که خدای عزّوجلّ پیش از آنکه او در این عالم قدم گذارد به او عطا
فرموده، و آن را از نام فاطر خود مشتق ساخته، چنانچه اخبار وارده در این باب
بعد از این به محلّ خود ذکر می‌شود .

و در این مقام سزاوار چنان دیدم که در اطراف اشتقاق بسط کلام دهم که برای
خوانندگان تذکره و تبصره‌ای باشد .

بدان - نور الله قلبك - که اشتقاق بر سه قسم است: صغیر و کبیر و اکبر، و وجه
تقسیم آن به سه قسم بدین صورت گفته شده: فرع یا مشتمل بر حروف اصل
است یا نه، و آنکه مشتمل بر حروف اصل است یا ترتیب در حروف اصل
ملحوظ است یا نه، پس اگر مشتمل بر حروف اصل باشد و ترتیب در آن نیز
ملحوظ باشد آن را صغیر یا اصغر گویند، مثل یضرب و ضارب و مضروب، و
مانند اینها که مشتق از ضَرْب که مصدر است می‌باشند .

و اگر مشتمل بر حروف اصل است ولی ترتیب در آن حروف ملحوظ نیست
آن را کبیر یا صغیر گویند، مثل جذب و جَبَذ، و حمد و مدح، و غرد و رغد، و
مانند اینها .

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۵۷ .

و اگر مشتمل بر هیچ یک از این دو نباشد، و لیکن بعضی از حروف اصل در آن ملحوظ باشد، و در معنا چنان مناسبتی داشته باشد که صلاحیت رجوع معنی بسوی آن باشد، آن را مشتق کبیر یا اکبر گویند، مانند لفظ ثلم و ثلب، و قصم و فصم، و خضم و هضم، و حز و جز، و نبع و یبع، و نزح و نزف، و فطر و فطم، و مانند اینها.

در اینجا محل کلام قسم اخیر است، و قسم اول و دوم از مقصد ما خارج است؛ زیرا که لفظ «فَطَرَ» به معنای شق و ابتداء و انشاء و امثال اینها آمده است، و فطم به معنای فصل و قطع و منع آمده، و هریک مستلزم دیگری هستند.

پس می‌گوئیم: اشتقاق فاطمه از فاطر اشتقاق کبیر یا اکبر است، و این اشاره است به اینکه حضرت زهراء سلام الله علیها مظهر صفت فاطریت حق جل و علا، و متأدبه به آداب الله، و متخلقه به اخلاق الله می‌باشد.

و اگر به اعتبار معنای فاطر به خالق هم بگوئیم باز وجه مناسبتی بین مشتق و مشتق منه ظاهر و خالی از وجه نباشد، چه که آن بضعة احمدیه و دوحه محمدیه صلی الله علیهما و آلهما در مقام اطاعت حضرت احدیت جلّت عظمته کار را بجائی رسانید که مثل او مثل حدیده محماة و مثل اعلاى الهیة گردید، و به مقام منیع «عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی إذا قلت لشیء کن فیکون» رسید؛ زیرا که در مقام فناء فی الله و قیام به امر الله کار را بجائی رسانید که با فقر و عنا دارای سلطنت و غنا و ولایت عظمی رسید که: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^(۱) خدای تعالی اذن او را اذن خود خوانده، بنا بر آنچه در بعضی از اخبار صادره از مصادر وحی و تنزیل رسید، که در ضمن احادیث آتیه در این کتاب به محل خود تذکر داده

(۱) سوره بقره: ۲۵۵.

خواهد شد.

و این مرتبه عظمی را آن عصمت کبری حائز نشده مگر بواسطه از خود گذشتن و از خودی رستن، چنانچه فرموده‌اند: «العبودية جوهرة کنها الربوبية، وما فقد في العبودية أصيبت في الربوبية، وما خفي من الربوبية وجد في العبودية»^(۱) بنده در چنین حالی سر تا پا مجلای تام و تمام صفات جلال و جمال ربوبیت می‌شود، و آنچه که در عبودیت از انانیت از دستش رفته بجای آن صفت ربوبیت را یافته، و هرچه در ربوبیت از شؤون مختفی بوده بروز و ظهور آن در عبودیت شده، و چون به این مقام رسید «كان الله سمعه وبصره ویده ورجله».

شعر:

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

روغنی کو شد فدای گل بگل خواه روغ بوی کن خواهی تو گل

پس به سبب آنچه از آثار و افعال و اقوال که شایسته ربوبیت است از او صادر شود «تطعيه مادة الكائنات، وتتصرف فيها كيف يشاء بما يشاء، كالحديدة المحمأة تفعل فعل النار».

می‌نشاید پرده مر تحقیق را قوه می بشکند ابریق را

معنای لفظ فاطمه

لفظ فاطمه مشتق از فطم است به معنای فصل، چنانچه مطلق فصل را فطم گویند، و آن معنایی است که بر تمام وجوهی که پس از این در اخبار مرویه در این باب ذکر می‌شود صادق آید.

و ایرادی وارد نشود که استعمال لفظ بر خلاف قواعد ظاهریه لفظیه در اکثر از

(۱) مصباح الشریعة ص ۷ باب ۲.

معنای واحد استعمال شده؛ زیرا که فاطمه مشتق از فطم است، و فطام طفل از شیر به معنای فصال است، چنانچه در آیه شریفه است که خدای تعالی فرموده: ﴿وَحَفْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^(۱) و گفته شده: «فَطَمَتِ الْمَرْضِعَةُ الرَضِيعَ» از باب ضرب یضرب یعنی «فصلته عنه» یعنی جدا کرد و یا بازداشت و منع کرد زن شیردهنده طفل شیرخوار را از شیر خوردن، و «فَطَمَ الرَّجُلُ عَنْ عَادَتِهِ إِذَا مُنِعَ عَنْهَا» یعنی منع کرده شد مرد از عادتی که داشت، و «فَطَمَتِ الْحَبْلُ أَيْ قَطَعَتْهُ» یعنی بریدم ریسمان را، و «فَطَمَ» از باب نَصَرَ به معنای «قَطَعَ» و از باب ضرب هر دو استعمال شده.

و علّت اختلاف معانی برای این لفظ و اسم شریف در اخباری که روایت شده و بعداً در همین فصل ذکر می‌شود شاید بر حسب حکمت‌ها و مصلحت‌ها یا به سبب اختلاف حالات شنوندگان در زمان‌ها و مکان‌های مختلفه بوده، و بازگشت معانی که برای این اسم شده همه آنها به فصل است، و یا متفرّع بر معنای آن است، و در حقیقت برگشت همه آنها به یک معنی است.

و اما احادیث راجعه به وجوه این نام:

اول: حدیثی است که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب معانی الأخبار و علل الشرایع به اسناد خود از حضرت صادق رحمته الله روایت نموده، و گفته است آن حضرت فرمود:

أَتَدْرِي أَيَّ شَيْءٍ تَفْسِيرُ فَاطِمَةَ؟

قلت: أَخْبَرَنِي يَا سَيِّدِي؟

(۱) سوره احقاف: ۱۵.

قال: فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ^(۱).

یعنی: آیا می‌دانی که چه چیز است تفسیر فاطمه؟

عرض کردم: مرا خبر ده ای آقای من.

فرمود: یعنی بریده شده از هر بدی.

حدیث دوم

و نیز صدوق علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده به اسناد خود از دارم که گفت:

حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَا: سَمِعْنَا الْمَأْمُونَ يَحْدُثُ عَنِ الرَّشِيدِ، عَنِ الْمَهْدِيِّ، عَنِ الْمَنْصُورِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِمَعَاوِيَةَ: أَتَدْرِي لِمَ سَمِيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةً؟ قَالَ: لَا. قَالَ: لِأَنَّهَا فَطِمَتْ هِيَ وَشِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُهُ^(۲).

یعنی: گفت: حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا و محمد بن علی علیهما السلام که فرمودند: شنیدم از مأمون که حدیث می‌کرد از هارون الرشید، از مهدی عباسی، از منصور دوانیقی، از پدرش، از جدش که گفت: ابن عباس گفت برای معاویه که: آیا می‌دانی برای چه فاطمه فاطمه نامیده شده؟ گفت: نه. گفت: برای آنکه بریده شده است او و شیعیان او از آتش، شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرمود.

حدیث سوم

و نیز در کتاب عیون روایت کرده به سه سند از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود از رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود:

(۱) شیخ صدوق، الأمالی ص ۵۳۰؛ علل الشرایع ص ۱۷۸.

(۲) شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۷۲-۷۳ ح ۳۳۶.

إني سميت ابنتي فاطمة؛ لأن الله عز وجل فطمها وفطم من أحبها من النار^(۱).

یعنی: من دخترم را فاطمه نام گذاردم برای اینکه خدای عزوجل باز داشته است او را و باز داشته است کسی را که دوست بدارد او را از آتش.

حدیث چهارم

و نیز در علل الشرایع به اسناد خود از عبدالله بن حسن بن حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت: گفت ابوالحسن رضی الله عنه: برای چه فاطمه فاطمه نامیده شد؟
لم سميت فاطمة فاطمة؟
قلت: فرقا بينه وبين الأسماء.

قال: إن ذلك لمن الأسماء، ولكن الأسماء التي^(۲) سميت به إن الله تبارك وتعالى علم ما كان قبل كونه، فعلم أن رسول الله ﷺ يتزوج في الأحياء وأنهم يطعمون في وراثته هذا الأمر فيهم من قبله، فلما ولدت فاطمة سماها الله تعالى فاطمة لما أخرج منها وجعل في ولدها، ففطمهم^(۳) عما طعموا، فهذا سميت فاطمة فاطمة؛ لأنها فطمت طمعهم، ومعنى فطمت قطعت^(۴).
یعنی: برای چه فاطمه فاطمه نامیده شد؟

گفتم: تا فرق باشد میان او و میان اسم‌ها.

فرمود که: این هم از همان اسماء است، ولیکن نام‌هائی که به آنها نام گذارده شده است خدای تبارک و تعالی دانسته و می‌داند آنچه که بوده است پیش از هستی‌شان آن، پس خدا می‌دانست که رسول خدا ﷺ از قبیله‌هائی زن خواهد گرفت، و ایشان طمع می‌کنند در وارث شدن این امر از جانب او، لذا چون فاطمه تولد یافت خدا او را فاطمه نامید برای

(۱) شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا رضی الله عنه ج ۲ ص ۴۶ ح ۱۷۴.

(۲) در علل الشرایع: الاسم الذي.

(۳) فقطعهم - خل.

(۴) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۷۸ ح ۲.

آنچه که بیرون می‌آورد از او و قرار می‌دهد در فرزندان او، پس می‌برد طمع ایشان را از آنچه طمع در آن کرده‌اند، یعنی خلافت و امامت را، لذا برای همین فاطمه فاطمه نامیده شد؛ زیرا که او قطع کرد طمع آنها را. و فطمت به معنای قطعت است یعنی برید.

حدیث پنجم

و نیز در علل الشرایع به سند متصل از یزید بن عبدالمک از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةَ علیها السلام أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ إِلَى مَلِكٍ فَانْطَلَقَ ^(۱) بِه لِسَانِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ، وَفَطَمْتُكَ عَنِ الطَّمْثِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثَاقِ ^(۲).
یعنی: چون تولد یافت فاطمه علیها السلام وحی فرستاد خدای تعالی عزوجل به فرشته‌ای، پس جاری کرد یا بسخن درآورد زبان محمد صلی الله علیه و آله را به آن وحی، و او را فاطمه نام گذارد، پس از آن فرمود که: تو را منقطع کردم به سبب علم - یعنی از سائر زن‌ها - و بازداشتم از حائض شدن.

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود: سوگند به ذات خدا که هرآینه منقطع ساخت خدای تبارک و تعالی به سبب علم، و بازداشت از حائض شدن در عالم میثاق.

مانند همین حدیث را علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار ^(۳) نیز از کتاب مصباح الأنوار نقل فرموده است.

(۱) فأنطلق - خل.

(۲) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۷۹ ح ۴.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۲.

حدیث ششم

نیز در کتاب علل الشرایع و در بحار از مصباح الأنوار روایت کرده‌اند به سند خودشان از حضرت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش علیه السلام که:
 قال رسول الله ﷺ: يا فاطمة، أترين لم سميت فاطمة؟
 فقال علي عليه السلام: لم سميت فاطمة؟
 قال: لأنها فطت هي وشيعتها من النار^(۱).
 یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ که: ای فاطمه! آیا می‌دانی که برای چه به فاطمه نام گذارده شدی؟

پس علی عليه السلام عرض کرد: چرا فاطمه نامیده شده است؟
 فرمود: برای اینکه جدا شده است او و شیعیانش از آتش.

حدیث هفتم

در بحار الأنوار از امالی شیخ طوسی به سند متصل روایت کرده از حضرت ابی الحسن ثالث از پدرانش از رسول خدا ﷺ که فرمود:
 إِنَّمَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ؛ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مِنْ أَحِبِّهَا مِنَ النَّارِ^(۲).
 یعنی: جز این نیست که دخترم را فاطمه نامیدم برای اینکه خدای عزوجل فاطمه را و فطم کردن از آتش است.

حدیث هشتم

در علل الشرایع به سند متصل از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت:
 سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لفاطمة وقفة على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتب بين

(۱) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۷۹ ح ۶؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۴.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۵ ح ۱۲ از امالی شیخ طوسی.

عینی کلّ رجل: مؤمن أو کافر، فیؤمر بحبّ قد کثرت ذنوبه إلى النار، فتقرأ فاطمة بین عینیّه محبّاً فتقول: إلهی وسیدی، سمّیتنی فاطمة وفطمت بی من تولّانی وتولّی ذریّتی من النار ووعدک الحقّ وأنت لا تخلف المیعاد. فیقول الله عزّوجلّ: صدقت یا فاطمة، إني سمّیتک فاطمة وفطمت بک من أحبّک وتولّاک وأحبّ ذریّتک وتولّاهم من النار، ووعدی الحقّ وأنا لا أخلف المیعاد، إنّما أمرت بعبدی إلى النار لتشفعی فیّه فأشفّعک ولتبیّن ملائکتی وأنبیائی ورسلی وأهل الموقف موقفک منی ومکانک عندي؛ فمن قرأت بین عینیّه مؤمناً فخذی بیده وأدخله الجنة^(۱).

یعنی: شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرمود: برای فاطمه توقّفی است بر درّ جهنّم، چون روز قیامت شود نوشته می‌شود میان دو چشم هر مردی که مؤمن است یا کافر، پس فرمان داده می‌شود به دوستی که گناهانش زیاد شده بسوی آتش بروند، پس می‌خواند فاطمه میان دو چشم او را که دوست دارنده است، آنگاه فاطمه می‌گوید: خدای من و آقای من! مرا فاطمه نامیدی، و جدا گردانیدی و منع کردی به سبب من کسی را که دوست دارد مرا و دوست دارد ذریّه مرا از آتش، و وعده تو ثابت و حقّ است، و تو خلف وعده نمی‌کنی. پس خدای عزّوجلّ می‌فرماید: راست گفتی ای فاطمه، من تو را فاطمه نام گذاردم، و جدا کردم به سبب تو کسی را که تو را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد ذریّه تو را از آتش، و وعده من ثابت و حقّ است و خلف وعده نمی‌کنم، غیر از این نیست که من به این سبب امر کردم بنده خود را بسوی آتش تا تو در حقّ او شفاعت کنی، و من تو را شفیع قرار دهم، و ظاهر کنی برای فرشتگان من و پیغمبران من و فرستادگان من و اهل موقف موقف تو را از من و جایگاه تو را در نزد خودم، پس هر که را در میان دو چشمش بخوانی که مؤمن است بگیر دست او را و او را داخل بهشت کن.

(۱) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۷۹ ح ۶.

تحقیق در بیان نکات و توجیهات احادیث مذکوره

در اطراف هشت حدیث گذشته راجع به علل نامیده شدن صَدِيقَةُ طَاهِرَةِ سلام الله علیها نکاتی در نظر گرفته شده که ذکر آنها خالی از فائده نیست.

نکته اولی

در اطراف حدیث اول آنکه: ممکن است در جمله فرموده حضرت صادق (علیه السلام) «فَطَمْتُ مِنَ الشَّرِّ» لفظ «فطم» از افعال لازمه باشد به معنی «فَصَلَ» و الف و لام «الشَّرِّ» برای استغراق یا جنس، هر کدام گرفته شود اشکالی ندارد، و این خود علاوه بر دلائل آتی‌ای که پس از این گفته می‌شود نیز دلیل است بر عصمت کلیه آن بزرگوار، بنابراین معنی حدیث چنین می‌شود: جدا شده از هر گونه شرّ. چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه نیز آن را از افعال لازمه گرفته و مشتق دانسته از «أَفْطَمَ الْوَلَدُ إِذَا حَانَ زَمَانُ فِطْمِهِ عَنْ الرِّضَاعِ» و جمله حدیث «فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ» را چنین معنی کرده و گفته: یعنی: «أَرْضَعْتُكَ بِالْعِلْمِ حَتَّى اسْتَغْنَيْتَ وَفَطَمْتُ»^(۱).

و چون در محقق بودن فصل لازم می‌کند چهار چیز را: یکی فاصل، و یکی مفصول، و دیگری مفصول عنه، و دیگری مفصول به، پس در این مقام هم می‌گوئیم: فاصل ذات اقدس احدیت جلّت عظمته چنانچه از نصّ آیه شریفه تطهیر این معنی ظاهر است، و مفصول وجود مبارک صَدِيقَةُ طَاهِرَةِ، و مفصول عنه هر گونه شر و بدی یا حقیقت و ماهیت آن، و مفصول به روح قدسی است که در وجود محترم آن معصومه معظمه سلام الله علیها بوده که آن سبب بریده شدن آن حضرت بوده از هر گونه شر و بدی.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۳-۱۴.

و این مطلب را بنحو اوسط و اوفی‌ان شاء الله تعالی پس از این شرح خواهم داد.

نکته دوم

نیز ممکن است گفته شود که: لفظ «فطم» متعدی است، و فاطمه به معنای فاصله است، یعنی «فصلت نفسها عن الشر» یعنی برید نفس خود را از هر گونه شر و بدی.

و به این تقریب می‌گوئیم: فاصل خود وجود مبارک فاطمه است، و مفصول نفس قدسیه آن حضرت، و مفصول عنه هرگونه شر و بدی، و مفصول به استعداد اصلی و اقتضاء ذاتی آن معظمه سلام الله علیها است.

پس آن بزرگوار حقیقه و مآلاً بریده شده از هرگونه شری است، و بنابر این معنی احتیاجی به جعل فاعل ندارد، و نظائر آن در محاورات اهل فن بسیار است، چنانچه از مکتوم به کاتم، و از معمور به عامر، و از أعجاز نخل منخویه به خاویه، و از عیشه مرضیه به راضیه و امثال اینها، پس بنابر این تقریب نیز بریده شدن آن معصومه از هرگونه شری دلیل عصمت اوست.

و اما از حدیث دوم و سوم و ششم و هفتم و هشتم که در وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه ذکر شد، و در خبر تفاحیه نبویه که پیشتر از آنها سبق ذکر یافت، مستفاد می‌شود که وجه تسمیه آن دوحه نبویه به فاطمه برای آن است که در روز قیامت خود و شیعیان و ذریه و دوستان ایشان و دوستان دوستان ایشان باز گرفته می‌شوند از آتش جهنم.

و اما وجه سوم از وجوه تسمیه آن نوریه سماویه به فاطمه بنا بر آنچه از حدیث چهارم ظاهر است، برای آن است که بازدارنده و قطع کننده طمع دشمنان خود می‌باشد از طمع کردن در وراثت و خلافت نبویه صلی الله علیه و آله.

و از این حدیث شریف نیز نکاتی استفاده می‌شود از آن جمله:

نکته اولی

اینکه خداوند عالم آن عصمت کبری را فاطمه نامیده به سبب آنچه در علم او بوده که رسول اکرم ﷺ از طوائفی از عرب زن خواهد گرفت، و آنها به طمع وراثت و خلافت دختر به آن حضرت می‌دهند، چون خدا فاطمه را به آن حضرت عنایت فرمود لذا طمع آنها بریده شد، و خدا خلافت و وراثت را در اولاد فاطمه قرار داد.

نکته دوم

از کلمه «لما أخرج منها وجعل في ولدها» استنباط می‌شود که امر خلافت و نصب آن از جانب خداست نه به امر مردمان، چنانچه خدای تعالی فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۱) و نیز درباره ابراهیم فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۲) و درباره داود علیهم السلام هم فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^(۳).

نکته سوم

آنکه اگرچه قبل از ولادت آن بی‌بی معظمه زنانی چند فاطمه نام داشته‌اند، ولی آنها را کسانشان به این نام نامیده بودند، اما آن حضرت را خدا به این نام نامیده برای بیرون کردن وراثت رسالت از طوائفی که به آن طمع داشتند و قرار دادن در اولاد فاطمه علیها السلام.

و اما وجه چهارم و پنجم از وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه بنا بر آنچه از ظاهر

(۱) سوره بقره: ۳۰.

(۲) سوره بقره: ۱۲۴.

(۳) سوره ص: ۲۶.

حدیث استفاده می‌شود دلالت دارد بر اینکه آن بزرگوار از دیگران به سبب علم و دانش و بریده شده است از طمٹ.

عَلَّامَةُ مَجْلِسِ علیه السلام برای این حدیث شریف بیانی دارد در توجیه عبارت «فطمتك بالعلم» چنانچه قبلاً گفته شد «أَيُّ أَرْضَعْتِكَ بِالْعِلْمِ حَتَّى اسْتَغْنَيْتَ وَفَطَمْتُ» یعنی شیر دادم تو را به علم تا اینکه بی‌نیاز شدی و باز گرفته شدی. و وجه دیگر گفته: «قَطَعْتَكَ عَنِ الْجَهْلِ بِالْعِلْمِ» یعنی بریدم تو را از جهل به سبب علم.

وجه دیگر: «جَعَلْتَ فِطَامَكَ مِنَ اللَّبَنِ بِالْعِلْمِ كُنَايَةً عَنْ كَوْنِهَا فِي بَدْوِ فِطَرَتِهَا عَالِمَةً بِالْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ» یعنی: گردانیده شد باز داشته شدن تو از شیر به سبب علم کنایه از اینکه در ابتداء فطرت عالمه بوده است به علوم ربَّانیه.

پس از بیان این سه وجه فرموده چیزی را که مضمونش این است: بنا بر تقاریری که گفته شد فاعل به معنای مفعول است، دافق که به معنای مدفوق است.

وجه دیگر: «فَطَمْتُ» را به صیغه تفعیل احتمال داده، یعنی «جَعَلْتُكَ قَاطِعَةً النَّاسِ مِنَ الْجَهْلِ» یعنی قرار دادم تو را جدا کننده مردمان از نادانی.

وجه دیگر: «فَطَمَهَا مِنَ الْجَهْلِ هِيَ تَفْطُمُ النَّاسَ مِنْهُ» یعنی جدا ساخت او را از نادانی پس او هم جدا می‌سازد مردم را از آن.

و پس از بیان این دو وجه فرموده: و مشکل اجراء این دو وجه در قول او که فرموده «فَطَمْتُكَ مِنَ الطَّمْطِ» مگر به تَكْلُف، به اینکه طمٹ را کنایه از اخلاق و افعال ذمیمه قرار دهند، یا گفته شود: «لَمَّا فَطَمْتُكَ مِنَ الْأَدْناسِ الرُّوحَانِيَّةِ وَالْجِسْمَانِيَّةِ إِنَّكَ تَفْطُمُ النَّاسَ عَنِ الْأَدْناسِ الْمَعْنَوِيَّةِ» یعنی برای اینکه جدا ساختم تو را از چرک‌ها و کثافات روحانی و جسمانی، پس تو هم جدا می‌سازی مردمان

را از چرک‌ها و کثافت‌های معنویّه^(۱)، پایان کلام علامه رحمته .

در بیان اعراب کلمه فاطمه

هر گاه کلمه «فاطمه» بعد از الف و لام واقع نشده باشد، چون غیر منصرف است به سبب علمیت و تأنیث در حالت نصب و جر به کسر باید خواند، چنانچه نحویین گفته‌اند، و از ایشان است ابن مالک در الفیه که گفته است:

• وَجُرُّ بِالْفَتْحَةِ مَا لَا يَنْصَرِفُ •

و اما اگر مصدر به الف و لام باشد یا به اسم دیگری اضافه شده باشد به جر باید خواند.

و اما اگر اسم و لقب با هم باشند؛ اگر لقب مفرد است و اسم هم مفرد است فاطمه که به آن اضافه شود مانند فاطمة الزهراء نیز به کسر باید خواند در حالت جر؛ زیرا که زهراء مسلم لقب است نه صفت.
و اما اگر لقب جمله باشد مانند فاطمة سيدة النساء، اینجا در حالت جر به فتح خوانده می‌شود.

پیرامون نام دوم

نام دوم آن حضرت «صدیقه» است یعنی بسیار راست‌گو و همیشه مداوم راست‌گوئی و تصدیق هر آنچه که حق و ثابت است، و عادتى در گفتار جز راست‌گوئی ندارد، و ملازم با شکرگزاری، و ملازم با شرافت همیشگی است، و مریم مادر عیسی علیه السلام هم از این راه است که خداوند متعال او را در کلام خود صدیقه نامیده و فرموده است: ﴿وَأُمُّهُ صَبِيْقَةٌ﴾^(۲) یعنی او مانند سایر زنانى است

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۳-۱۴.

(۲) سوره مائده: ۷۵.

که ملازم است با راستگونی و تصدیق کرده جمیع پیغمبران را و آنچه که از جانب خدا آورده‌اند.

و در حدیث وارد شده است که «فاطمه علیها السلام صدیقه لم یکن یغسلها إلا الصدیق»^(۱) و مراد از صدیق در این حدیث و احادیث بسیار دیگری که وارد شده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و آن حضرت صدیق اعظم نامیده شده.

و در تفسیر آیه مبارکه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۲) در مجمع البحرین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یعنی کونوا مع آل محمد علیهم السلام»^(۳).

و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: صادقین، ائمه علیهم السلام اند^(۴).

پس بدون تردید صدیقه طاهره سلام الله علیها هم از صادقین است، و ایشان کسانی هستند که در دین خدا در گفتار و کردار به تمام معنی ثابت و صادق‌اند. صدق نقطه مقابل کذب است، و صدیق مبالغه در راستگونی است.

پیرامون نام سوم

نام سوم آن حضرت «مبارکه» است، و آن مشتق از برکت است یعنی نفع زیاد، و آن حضرت مبارکه نامیده شده و بدان مدح کرده شده، چنان نفعی که هر که او را دست آویز خود قرار دهد و دست توسل به دامن او زند، در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد، و نفع بسیار خواهد برد، و خیر کثیر شامل حال او می‌شود. و دیگر آنکه خدای تعالی ربوبیت خود را به سبب او اظهار فرموده، چنانچه

(۱) محدث کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۵۹ ح ۴؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۶ ح ۳۲.

(۲) سوره توبه: ۱۱۹.

(۳) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۵ ص ۱۹۹.

(۴) همان مأخذ.

در تفسیر آیه مبارکه ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^(۱) چنین گفته شده که مراد از «من فی النار» ابراهیم خلیل الله ﷺ است، و چنین معنی شده که «من فی النار» یعنی «فی مکان النار» و مراد از «ومن حولها» یعنی «ومن حول مکانها» که مراد بقعه مبارکه است.

و مراد از برکت حدوث امر دینی است که به وسیله انبیاء در آن مکان و اطراف آن ظاهر شده، همچنین بروز و ظهور تمامیت دین خدا به برکت وجود مبارک صدیقه طاهره سلام الله علیها بعد از رسول خدا ﷺ ظاهر شده، و تا قیام قیامت به متنه مرتبه کمال ظاهر خواهد شد بوسیله اولاد طیبین و طاهرین او که حجج بالغه احدیت، و ائمه و وحی خدا، و معادن علم او، و مظاهر صفات جلال و جمال اویند، و همه این برکات در اثر وجود باهر الجود آن بی بی معظمه سلام الله علیها می باشد.



پیرامون نام چهارم

نام چهارم آن حضرت «زکّیه» است یعنی پاکیزه از خبائث نفس و کینه و بخل و حسد، و هرگونه پلیدی و کثافات ظاهریّه و باطنیّه.

گفته شده: «زکّی عمله أي طهر عمله وقره» یعنی پاک و پاکیزه شد عمل او و وقار و سنگینی او. و قول خدای تعالی که فرموده ﴿غُلَامًا زَكِيًّا﴾^(۲) أي «طاهراً من الذنوب» یعنی زکی به معنای پاک و پاکیزه از گناهان، و گفته شده یعنی تام و تمام در کارهای خیر. و قول خدای تعالی ﴿أَفْتَلَتْ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾^(۳) یعنی «طاهرة لم تجن

(۱) سوره نمل: ۸.

(۲) سوره مریم: ۱۹.

(۳) سوره کهف: ۷۴.

ما یوجب قتلها» یعنی پاک و پاکیزه‌ای که جنایتی نکرده که کشتن او واجب باشد. و زکیّه به معنای پاکیزه از محبت دنیا و شرک و کلیه اخلاق ذمیمه و شرّ شکم و بدگوئی و حبّ جاه و تکبر و عجب آمده است، و حضرت زهراء سلام الله علیها به تمام معنی منزّه از همه آنها می‌باشد.

پیرامون نام پنجم

نام پنجم آن بزرگوار «طاهره» است یعنی ذاتاً پاک و پاکیزه‌ای که نتواند کسی او را مس کند جز کسی که ذات او پاک و پاکیزه باشد، و از این راه است حدیث شریفی که فرموده‌اند: «لولا علی لما کانت لفاطمه کفو من آدم إلى خاتم»^(۱) یعنی اگر نبود علی علیه السلام، از برای فاطمه همسر و جفتی پیدا نمی‌شد از آدم تا خاتم، یعنی احدی لیاقت همسری با آن حضرت را نداشت.

چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمته الله در تفسیر آیه شریفه ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾^(۲) گفته است: «یعنی مطهّره فی السماء لا یمسّها إلا الملائکة المطهّرون من الأنجاس»^(۳) یعنی محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ایست از جانب خدا که بخواند کتاب‌های با استقامت عادلّه‌ای را که هیچگونه کجی ندارد، و واضح می‌کند حق را از باطل، مس نمی‌کنند آن را مگر فرشتگان پاک و پاکیزه.

نیز فاطمه سلام الله علیها را هم کسی لیاقت کفویت او را نداشته جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام، و معانی‌ای که در نام زکیّه گفته شد نیز در نام «طاهره» می‌باشد.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۹۲ ح ۳ و ص ۱۰۷ ح ۲۲.

(۲) سوره بینه: ۲.

(۳) مرحوم طبرسی، مجمع البیان ج ۵ ص ۵۲۳.

پیرامون نام ششم و هفتم

نام ششم و هفتم آن معظمه راضیه و مرضیه است.

اما راضیه یکی از معانی آن قانع است، یعنی قناعت کننده به خدا از غیر او، چنانچه در مجمع البحرین گفته است: «رضیت بالله رباً قنعت به ولم أطلب معه غیره»^(۱) یعنی قناعت کرده‌ام به خدا و با او غیر او را نمی‌طلبم.

و دیگر آنکه راضی و راضیه مرد و زنی را گویند که خشمناک نشوند از آنچه که بر آنها مقدر شده، و به عمل کم برای خدا قانع نشوند. و راضیه نیز زنی را گویند که اختیار کننده باشد رضا و خوشنودی خدا را بر رضا و خوشنودی خود. در بعضی از دعاها وارد شده: «خُذْ لِنَفْسِكَ رِضاً مِنْ نَفْسِي أَيَّ اجْعَلْ نَفْسِي رَاضِيَةً لِكُلِّ مَا يَرِدُ عَلَيْهَا مِنْكَ»^(۲) یعنی قرار ده نفس مرا خشنود شونده به هر چیزی که بر آن وارد می‌شود از جانب تو.

و راضیه نیز به معنای مرضیه نیز تفسیر شده، چنانچه در مجمع البحرین در تفسیر آیه مبارکه «فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ»^(۳) به مرضیه آن را معنی کرده است^(۴).

و اما مرضیه به این جهت نامیده شده که رضایت او رضایت خدا است همچنانی که غضب او غضب خداست، و رضایت خدا از او به جهت کمال جدیت او بوده در ستایش و سپاسگزاری، و قطع شکر نکردن بعد از حصول رضای خدا.

(۱) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۱ ص ۱۸۷.

(۲) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۱ ص ۱۸۶.

(۳) سوره حاقه: ۲۱.

(۴) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۱ ص ۱۸۴.

پیرامون نام هشتم

نام هشتم آن سیده زنان دنیا و آخرت «مُحَدَّثَه» است یعنی حدیث کرده شده، چنانچه در مجمع البحرین حدیثی روایت کرده و گفته است:

فی الحدیث: إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مُحَدَّثُونَ، أَيْ: تُحَدَّثُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَفِيهِمْ جِبْرِئِيلُ علیه السلام مِنْ غَيْرِ مَعَايِنَةٍ ^(۱).

یعنی اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله حدیث کرده می‌شوند، یعنی فرشتگان با ایشان حدیث می‌کنند بدون اینکه آنها - یعنی فرشتگان - را ببینند، و جبرئیل هم در میان ایشان است.

و مانند آن است قول امام علیه السلام «إِنَّ فِي كُلِّ أُمَّةٍ مُحَدَّثِينَ مِنْ غَيْرِ نَبْوَةٍ» ^(۲) یعنی در هر امتی حدیث کرده شدگانی هستند که نبوت ندارند و از فرشتگان حدیث می‌شنوند.

و در وصف فاطمه فرموده: «أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيلَةُ» ^(۳).

و احادیث راجع به محدثه بودن فاطمه علیها السلام در طی فصول آینده بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

پیرامون نام نهم

نام نهم آن بزرگوار «زهراء» است و آن به معنای نورانی و نور دهنده و صافی رنگ و درخشنده است، و علت اینکه آن بی‌بی معظمه زهراء نامیده شده به چند حدیث اکتفاء می‌شود.

(۱) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۲ ص ۲۴۵.

(۲) همان مأخذ.

(۳) همان مأخذ.

حديث اول

شيخ صدوق عليه الرحمة در كتاب علل الشرايع به اسناد خود از ابان بن تغلب روايت کرده كه گفت :

قلت لأبي عبدالله عليه السلام : يا ابن رسول الله ، لم سُميت الزهراء عليه السلام زهراء ؟

قال : لأنها تزهر لأمر المؤمنين عليه السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور : كان يزهر نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم ، فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينة ، فتبيض حيطانهم ، فيعجبون من ذلك ، فيأتون النبي عليه السلام ، فيسألونه عما رأوا ، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليه السلام ، فيأتون منزلها ، فيرونها قاعدة في محرابها تصلي والنور يسطع من محرابها من وجهها ، فيعلمون أنّ الذي رأوه كان من نور فاطمة عليه السلام .

فإذا انتصف النهار وترتبت للصلاة زهر نور وجهها بالصفرة ، فتدخل الصفرة في حجرات الناس ، فتصفر ثيابهم وألوانهم ، فيأتون النبي عليه السلام فيسألونه عما رأوا ، فيرسلهم إلى منزل فاطمة صلوات الله عليها ، فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها - صلوات الله عليها وعلى أبيها وبعليها وبنيتها - بالصفرة ، فيعلمون أنّ الذي رأوا كان من نور وجهها .

فإذا كان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة ، فأشرق وجهها بالحمرة فرحاً وشكراً لله عز وجل ، فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمّر حيطانهم ، فيعجبون من ذلك ويأتون النبي عليه السلام ويسألونه عن ذلك ، فيرسلهم إلى منزل فاطمة ، فيرونها جالسة تسبح الله وتمجّده ونور وجهها يزهر بالحمرة ، فيعلمون أنّ الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة عليه السلام . فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين عليه السلام ، وهو يتقلب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الأئمة من أهل البيت (١) .

(١) شيخ صدوق، علل الشرايع ص ١٨٠ - ١٨١ ح ٢؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١١ ح ٢ .

ترجمه حدیث

یعنی: گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که: چرا زهراء زهراء نامیده شد؟

فرمود: برای آنکه روزی سه مرتبه برای امیر مؤمنان علیه السلام نور او تابش می‌کرد:

وقت نماز صبح نور روی او می‌درخشید در حالی که مردمان در فراش خود بودند، سفیدی آن نور در حجره‌های ایشان می‌تابید در مدینه، بنحوی که دیوارهای ایشان سفید می‌شد. و ایشان از آن تعجب می‌کردند، پس بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و سؤال می‌کردند از آن حضرت از آنچه که دیده بودند، پس آن حضرت ایشان را می‌فرستاد در خانه فاطمه، چون می‌آمدند در منزل آن حضرت می‌دیدند او را که در محراب خود نشسته نماز می‌گزارد در حالتی که آن نور از محراب و روی آن بانو بالا می‌رود، آنگاه می‌دانستند که آن نوری که دیده‌اند از نور فاطمه علیها السلام بوده.

و چون نیمه روز می‌شد و آن بی‌بی معظمه مهیای برای نماز می‌شد نور زردی از روی او می‌درخشید که زردی آن در حجره‌های مردمان می‌تابید، بنحوی که لباس‌ها و رنگ‌های ایشان زرد می‌شد، می‌آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و می‌پرسیدند از آنچه که دیده‌اند، آن حضرت ایشان را می‌فرستاد در منزل فاطمه صلوات الله علیها می‌دیدند آن بانوی معظمه در محراب خود ایستاده و نور روی او می‌درخشد، صلوات خدا بر او و بر پدر او و شوهر او و فرزندان او باد.

و چون آخر روز می‌شد و آفتاب غروب می‌کرد نور سرخی از روی او تابان می‌شد از روی شادی و سپاسگزاری برای خدای عز و جل که سرخی نور روی او در حجره‌های آن مردمان می‌تابید و دیوارهای ایشان سرخ می‌شد، بنحوی که تعجب می‌کردند و می‌آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و می‌پرسیدند از آن حضرت و آن بزرگوار ایشان را می‌فرستاد در خانه فاطمه می‌دیدند که آن مکرمه نشسته است و تسبیح و تمجید می‌کند خدا را در حالتی که نور روی او می‌درخشد به سرخی، پس می‌دانستند که آنچه را که دیده‌اند از نور

روی فاطمه است، و همیشه این نور در روی آن معظّمه بود تا وقتی که حسین علیه السلام متولّد شد در او انتقال پیدا کرد، و آن در روهای ما امامان که از اهل بیت می‌باشیم هست تا روز قیامت.

حدیث دوم

و نیز در کتاب علل الشرایع به اسناد خود از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده:

قال: قلت له: لم سمّيت فاطمة الزهراء زهراء؟

فقال: لأنّ الله عزّ وجلّ خلقها من نور عظّمته، فلما أشرقت أضواء السماوات والأرض بنورها، وغشيت أبصار الملائكة، وخرّت الملائكة لله ساجدين، وقالوا: إلهنا وسيدنا، ما هذا النور؟ فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري، أسكنته في سمائي، خلقتة من عظمتي، أخرجته من صلب نبيّ من أنبيائي، أفضّله على جميع الأنبياء، وأخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمري، يهدون إليّ خلي^(۱)، وأجعلهم خلفائي في أرضي بعد انقضاء وحيي^(۲).

یعنی: گفت جابر: گفتم: چرا فاطمه زهراء زهراء نامیده شد؟

فرمود: برای اینکه خدای عزّ وجلّ آفرید او را از نور عظمت خود، پس چون تابید روشن نمود آسمان‌ها و زمین را به نور خود، که چشم‌های فرشتگان را فرو گرفت، و فرشتگان برای خدا بسجده افتادند و گفتند: خدای ما و آقای ما! چیست این نور؟ پس خدا بسوی ایشان وحی فرستاد که این نوری است از نور من که ساکن گردانیدم او را در آسمان خودم، آفریدم او را از بزرگی خودم، بیرون می‌آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که آن پیغمبر را برتری می‌دهم بر تمام پیغمبران، و بیرون می‌آورم از این

(۱) در علل و بحار: يهدون إليّ حقي.

(۲) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۸۰ ح ۱.

نور امام‌هائی را که به امر من قیام کنند و راهنمائی کنند خلق مرا، و آنها را جانشین‌های خود قرار می‌دهم در روی زمین خود پس از انقضاء وحی خود، یعنی پس از پیچیده شدن مدّت نبوّت.

مانند این حدیث را علامه مجلسی رحمته الله در بحار از مصباح الأنوار نقل کرده ^(۱).

حدیث سوم

شیخ صدوق رحمته الله نیز در کتاب معانی الأخبار و علل الشرایع به اسناد خود از ابن عمّاره از پدرش روایت کرده که گفت:

سألت أبا عبدالله عليه السلام عن فاطمة لم سميت زهراء؟ فقال: لأنها كانت إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض ^(۲).

یعنی: پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلام از فاطمه که چرا زهراء نامیده شد؟ فرمود: برای آنکه چون در محراب خود می‌ایستاد می‌درخشید نور او برای اهل آسمانها همچنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد.

حدیث چهارم

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الأنوار از شیرویه در کتاب فردوس نقل کرده است از ابی هاشم عسکری که گفته است:

سألت عن صاحب العسكر عليه السلام: لم سميت فاطمة الزهراء؟ فقال: كان وجهها يزهر لأمر المؤمنين من أول النهار كالشمس الضاحية، وعند الزوال كالقمر المنير، وعند غروب الشمس كالكوكب الدري ^(۳).

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۲ ح ۵.

(۲) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۸۱ ح ۳؛ معانی الأخبار ص ۶۴ ح ۱۵؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۲-۱۳ ح ۶.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۶.

یعنی : پرسیدم از صاحب عسکر - یعنی امام حسن عسکری علیه السلام - که چرا فاطمه زهراء نامیده شد ؟ فرمود برای اینکه روی زهراء برای امیرالمؤمنین علیه السلام در اول روز مانند آفتاب تابان می درخشید ، و در هنگام زوال مانند ماه تابان نور دهنده ، و در هنگام غروب آفتاب مانند ستاره درخشان می درخشید .

حدیث پنجم

و نیز از حسن بن یزید روایت کرده که گفت :

قلت لأبي عبدالله علیه السلام : لم سميت فاطمة الزهراء ؟

قال : لأن لها في الجنة قبة من ياقوتة حمراء ؛ ارتفاعها في الهواء مسيرة سنة ، معلقة بقدرة الجبار ، لا علاقة لها من فوقها فتمسكها ، ولا دعامة لها من تحتها فتلزمها ، لها مائة ألف باب ، على كل باب ألف من الملائكة ، يراها أهل الجنة كما يرى أحدكم الكوكب الدري الزاهر في أفق السماء ، فيقولون : هذه الزهراء لفاطمة ^(۱) .

یعنی : گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که : برای چه فاطمه به زهراء نامیده شد ؟

فرمود : برای اینکه برای او در بهشت قبه ایست از یک دانه یاقوت سرخ که بلندی آن در هوا بقدر سیر کردن یک سال است ، به قدرت خدای جبار آویزان است بدون هیچ علاقه ای که بالای آن آویخته باشد تا اینکه آن را نگاه دارد ، و نه پایه ای در زیر آن قرار داده شد که بر روی آن قرار گیرد ، برای آن است یک صد هزار در ، که برای هر دری است هزار دربان از فرشتگان ، که اهل بهشت آن را می بینند همچنان که یکی از شماها ستاره درخشنده را در کرانه آسمان می بیند ، پس می گویند که : این قبه درخشنده مخصوص برای فاطمه است .

(۱) علامه مجلسی ، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۶ .

در پیرامون وجه تسمیه بتول

یکی از نام‌های آن بی‌بی معظمه سلام الله علیها «بتول» است که اشتقاق آن از بَتل است به معنای قطع و بریدن.

در کتاب معانی الأخبار و علل الشرایع به اسناد علوی از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

سُئِلَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا الْبَتُولُ ؟ فَأَنَا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ : إِنَّ مَرْيَمَ بَتُولَ وَفَاطِمَةَ بَتُولُ ؟

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الْبَتُولُ الَّتِي لَمْ تَرْحَمِرَ قَطُّ أَيُّ لَمْ تَحْضَ ؛ فَإِنَّ الْحَيْضَ مَكْرُوهٌ فِي بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ ^(۱).
یعنی: سؤال شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مراد از بتول چیست؟ ما شنیده‌ایم از تو ای رسول خدا که می‌گویی: مریم بتول است و فاطمه هم بتول است؟

فرمود: بتول آن چنان زنی است که هرگز سرخی ندیده است یعنی حیض ندیده است؛ زیرا که حیض در دخترهای پیغمبران کراهت داشته است.
علامه مجلسی رحمه الله در بحار از ابی صالح مؤذن در اربعین روایت کرده است که آن حضرت به عایشه فرمود:

يَا حَمِيرَاءُ ، إِنَّ فَاطِمَةَ لَيْسَتْ كُنْسَاءَ الْآدَمِيِّينَ ، لَا تَعْتَلُ كَمَا تُعْتَلَنَ ^(۲).

یعنی: ای حمیراء! فاطمه مانند زن‌های آدمیان نیست، علت یعنی حیض نمی‌شود همچنانکه زنان علت می‌بینند و حیض می‌شوند.

مؤلف گوید: بتول آن زنی را گویند که خود را از ازدواج بریده و به حال بکارت

(۱) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۶۴ ح ۱۷؛ علل الشرایع ص ۱۸۱ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۵ ح ۱۳.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۶.

باقی مانده باشد، و یا زنی است که ترک دنیا کرده باشد، و فاطمه زهراء سلام الله عليها بتول نامیده شده برای اینکه دل از دنیا و اهل دنیا بریده و حالت انقطاع الى الله را داشته، و یا از زنان زمان خود و زنان امت بریده و جدا ساخته از جهت حسب و دین، و یا از حیض و نفاس و استحاضه و انواع کثافات متداوله در میان سایر زن‌ها پاک و پاکیزه و برکنار بوده، و همیشه بحال بکارت باقی بوده که بدین جهت حضرتش عذراء نیز نامیده شده، یا بواسطه فضل و علم و متصفه بودن به جمیع کمالات صوریّه و معنویّه و ظاهریّه و باطنیّه و داشتن مقام ولایت کلیه‌ای مانند پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود از سایر زنان جهانیان ممتاز و جدا بوده. **روحي وأرواح العالمين لكّ الفداء يا فاطمة الزهراء.**

بهر زائیدن همتای تو ای دُرّ یتیم تا صف حشر بود مادر ایام عقیم

همه انبیا در پناه تو اند **مقیم** در بارگاه تو اند

تو خورشیدی و آن همه اخترند **تو** سلطانی و آن همه لشکرند

ملایک همه تحت فرمان تو **خلایق** همه غرق احسان تو

به تو جلوه‌ها کرده ذات خدا **بود** از تو پیدا صفات خدا

مبحث دوم

در پیرامون کنیه‌های آن بزرگوار

در بیان کنیه‌های صدیقه طاهره سلام الله عليها. بدان که کنیه اسمی است که اطلاق می‌شود بر شخص برای تعظیم و بزرگ داشتن او، مانند ابوالقاسم و ابوالحسن، و جمع آن کُنّی است به ضمّ کاف، و آن در حقیقت و مجاز هر دو استعمال می‌شود، و آن از اقسام علم و قسیم اسم است، چنانچه از کلمات اهل لغت و علماء علم نحو فهمیده می‌شود.

و کنیه آن لفظی است که مصدر به لفظ آب و أم باشد، در مردمان مانند

ابی محمد مثلاً، و در زنان مانند اُم لیلی، و بعضی هم لفظ مصدر به ابن و بنت را نیز کنیه گفته‌اند، و برخی دیگر مصدر به اَخ و اُخت را نیز کنیه دانسته‌اند، و اکثر در تعظیم شخص استعمال می‌کنند، و بعضی در تحقیر هم استعمال کرده‌اند.

و حق این است که استعمال آن بر سه وجه است:

اول: برای تعظیم و مدح.

دوم: برای تحقیر و ذم.

سوم: بعنوان اسم.

چون این معنی دانسته شد نیز بدان بنا بر قول اول که مشهورتر است برای حضرت زهراء سلام الله علیها کنیه‌هایی در احادیث و اخبار خاصه و عامه روایت شده: اول: اُم الحسن، دوم: اُم الحسین، سوم: اُم الحسنین، چهارم: اُم السبطين، پنجم: اُم الائمه، ششم: اُم الخیرة، هفتم: اُم المحسن، هشتم: اُم ابیها. اکنون تذکر داده می‌شود که وجه تناسب هریک از کنیه‌های نامبرده و تکنیه آن بی بی معظمه سلام الله علیها به هریک از آنها واضح و روشن است، مگر هشتمین از آنها که اُم ابیها باشد، لذا سزاوار چنان دیدم که در تشریح وجه تکنیه آن حضرت به این کنیه بسطی داده شود.

در بیان معانی و اطلاقات لفظ اُم مقدمه

از برای لفظ اُم معانی و اطلاقاتی گفته شده:

اول: آنکه متبادر و اشهر از همه اطلاقات در زبان‌های عرف آن است که مادر را اُم می‌گویند.

دوم: اصل و ریشه هر چیز را گویند، چنانچه در معنای اُم الکتاب به معنای اصل کتاب که لوح محفوظ باشد یا سوره حمد باشد گفته شده.

سوم: جامعه اصل مقاصد را عرب اُم می‌گویند.

چهارم: پوست نازک جمع کننده دماغ را اُمُّ الرَّأْسِ و اُمُّ الدِّمَاغِ گویند.
پنجم: وسط زمین و مَكَّةَ معظمه را اُمُّ الْقُرَى گویند برای اینکه زمین از زیر آن گسترده شده.

ششم: بر مقصد و مقصود نیز اطلاق شده، چنانچه یکی از وجوه اُمُّ الْقُرَى این است؛ لَأَنَّهَا قَبْلَةُ النَّاسِ يَا مَوْنَهَا.

هفتم: جهت تقویت و تربیت شیء را گویند، و این در اصطلاح اهل حکمت است.

هشتم: بر شیء عظیم الشان اطلاق می شود، و متفرع بر آن است یکی از وجوه اُمُّ الْقُرَى؛ لَأَنَّهَا أَعْظَمُ شَأْنٍ مِنَ الْقُرَى.

نهم: هر آیه محکمه ای از آیات شرایع و احکام را اُمُّ گویند.
دهم: بر رئیس قوم نیز اطلاق اُمُّ شده، چنانچه خادم قوم را نیز اُمُّ گفته اند.
بعضی از معانی و اطلاقات دیگری برای معانی اُمُّ ذکر شده که ذکر آن در این مقام متناسب نیست، لذا از آن صرف نظر شد. و اما از آنچه که در معنای آن شرح داده شده وجوهی برای تَکْنِیة عصمت کبری سلام الله علیها به اُمُّ ابیها احتمال داده می شود بر وجه استحسان نه حکومت و تسجیل، والله ورسوله وأوصیاء الرسول أعلم.

وجه اول

آنکه کنیه قرار دادن پیغمبر ﷺ آن بانوی گرامی را به این کنیه محض اظهار محبتی است که حضرتش به او داشته؛ زیرا که بسا می شود که شخص فرزند خود یا غیری را بسیار دوست می دارد، و در حق او غایت محبت خود را می خواهد اظهار کند، اگر دختر است از او به مادر تعبیر می کند، و اگر پسر است به پدر، و او را نازل منزله مادر یا پدر خود قرار می دهد، چنانچه این معنی در عرف عرب و

عجم از وضع و شریف شایع است، که مجازاً از فرزند خود تعبیر به مادر یا پدر کنند.

و مؤید مطلب است بر آنچه که گفته شد کلام صاحب کشف الغمّه در فضل شفیع است که در آن کتاب گفته است که: «إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَحِبُّهَا وَيَكْنِيهَا بِأُمِّ أَبِيهَا»^(۱) و الحق اشکالی در این توجیه نیست، بلکه وجهی است وجیه و خالی از هرگونه تکلف و تعسف.

وجه دوم

بنا بر اطلاق دوم ممکن است کنیه قرار دادن آن حضرت فاطمه سلام الله علیها را به اعتبار خصیصه‌ای باشد که جهت اصلیتی برای آن حضرت داشته، مانند جمله‌ای که در حقّ ریحانه خود حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیان فرموده: «حسین منّی وأنا من حسین» با اینکه حسین علیه السلام فرع و شاخه‌ای از شجره رسالت است به اعتباری خود را فرع حسین خوانده نظر به وجوهی که برای آن به محلّ خود ذکر شده.

و اما مؤید آنچه که فعلاً در مقام ذکر آن هستم و محلّ شاهد است قسمتی از حدیث شریفی است که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار از کتاب مصباح الأنوار شیخ طوسی رحمته الله به اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، و مؤلف فقیر در فصل اول این کتاب در حدیث هشتم نیز از بحار نقل کردم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله:

ثمّ فتق نور ابنتي فاطمة، فخلق منه السماوات والأرض، فالسماوات والأرض من نور ابنتي

(۱) علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۶۲.

فاطمة، ونور ابنتی من نور الله، وابنتی فاطمة أفضل من السماوات والأرض، الحديث^(۱).
یعنی: پس از آن شکافت نور دختر من فاطمه را و آفرید از آن آسمان‌ها و زمین را، پس
آسمان و زمین از نور دختر من فاطمه است، و نور دختر من فاطمه از نور خداست، و دختر
من فاطمه افضل از آسمان‌ها و زمین است.

از این جمله از خبر بطور صریح چنین مستفاد می‌شود که خلقت آسمان‌ها و
زمین از نور زهراء سلام الله علیها است، یعنی اگر نور فاطمه نبود آسمان و زمینی
نبود، بنابراین آسمان‌ها و زمین مولود نور زهراست.

پس می‌گوئیم: آنچه از زمین بوجود آمده و می‌آید از جماد و نبات و حیوان و
انسان، همه موالید زمین، و زمین مولود نور زهرا است، پس نتیجه چنین
می‌گیریم که همه موالید از زمین مولودهای نور آن حضرت می‌باشند، حتی ابدان
همه پیغمبران، که از جمله آنها است بدن عنصری پدر بزرگوارش حضرت خاتم
الأنبياء ﷺ، فلذا از این راه اگر گفته شود که آن بی‌بی معظمه مادر پدر خود
می‌باشد هیچ مانعی ندارد.

وجه سوم

به اعتبار آنکه صدیقه طاهره جامعه اصل مقاصد پدر بزرگوار خود می‌باشد، و
عنصر شجره مبارکه رسالت و ولایت، و مجمع البحرین این هر دو می‌باشد که
اصل مقاصد آن حضرت بوده و می‌باشد. اطلاق این کنیه مبارکه بر آن بی‌بی
معظمه خالی از حقیقت نیست، چنانچه طریحی رحمه الله در مجمع البحرین در لغت
شجر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده:

الشجرة الطيبة رسول الله ﷺ وعلي فرعها، وعنصر الشجرة فاطمة، وثمرتها أولادها.

(۱) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶-۱۷ ح ۳۰.

وأغصانها وأوراقها شيعتها^(۱).

یعنی: شجره طیبه رسول خداست که اصل آن است، و علی علیه السلام فرع آن، و فاطمه عنصر آن، و ائمه علیهم السلام شاخه‌ها و میوه آن، و شیعیان برگ‌های آنند.

و قریب به همین مضمون در کتاب بصائر الدرجات و بحار الأنوار و بعض دیگر از کتب معتبره نیز روایت شده با قید سلسله سند.

جای تردید نیست که رشد و ترقی و مثمر شدن به عنصر آن است، و از این راه است که لفظ اُمّ به معنای عنصر استعمال شده، و اُمّهات اربعه به معنای عناصر اربعه استعمال آن شایع است.

وجه چهارم

بنا بر اطلاق اُمّ بر پوست نازک روی دماغ، یا آنچه که دماغ در آن جای دارد، ممکن است پس از تمهید مقدمه‌ای وجه مناسبی برای این کنیه شریفه گفته شود، و آن مقدمه این است که: چون دماغ از اشرف اعظام رئیسه و لطیف‌ترین اجزاء، و به منزله مصباح و چراغی است نورانی، و مرکز عقل و حواس باطنه، و مبدأ و منشأ حواس ظاهره، و بزرگترین مایه حیات آدمی است، و از شدت لطافت به انواع حوادث نزدیک است، لذا حکیم علی الاطلاق بر وفق حکمت برای محفوظ ماندن آن از حوادث به بدیع صنعت و صنیع فطرت خود بر وجه اتقان جایگاه و کُوه و مشکاة و غشاوه‌ای برای آن قرار داده، تا این سراج منیر از تندباد حوادث مصون و محفوظ بماند، و از انواع آسیب و خطر مأمون باشد، تا هریک از حواس باطنه و ظاهره به تقدیر عزیز علیم به وظیفه خود مشغول باشند.

می‌گوئیم: در صورتی که سُرج عقول جزئیّه محتاج به فانوس و مردنگی‌ها

(۱) مرحوم طریحی، مجمع البحرین ج ۳ ص ۳۴۳.

می‌باشد، سراج منیر رسالت و مصباح وجود مقدس عقل کل و خاتم رسل علیه السلام به طریق اولی مردنگی و مشکاة عصمتی لازم دارد، لذا بدین اعتبار می‌توان گفت که وجود مبارک صدیقه طاهره سلام الله علیها مشکاة و مسرجه فارده نبویه، و زجاجة مصباح خاتمیت، و أم الدماغ هیکل ماسوی الله در تمام نشأت و ادوار و اکوار و اطوار بوده و می‌باشد.

و مؤید اینکه آن بانوی معظمه مشکاة مصباح رسالت است، خبری است شریف و اتری است لطیف که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمته الله با قید سلسله سند از سهل همدانی روایت کرده که گفت:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ مِثْلُ نَارٍ كَمِشْكَاةٍ﴾ ^(۱) هي فاطمة ^(۲). (الحديث)

یعنی: شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام که در تفسیر فرموده خدا «خدا روشن کننده آسمان‌ها و زمین است، مثل نور او مانند مشکاة (چراغدان) است» و مراد از مشکاة فاطمه است. و نیز اخبار در اینکه مشکاة فاطمه است بسیار است، چنانچه به محل خود در این کتاب ذکر می‌شود ان شاء الله تعالی. پس بنابراین اطلاق معنای أم ابیها بی‌مناسبت نخواهد بود.

وجه پنجم

بنا بر اطلاق أم بر وسط به اعتبار اینکه عصمت کبری سلام الله علیها دارای مقام عصمت کلیه، و حد وسط بین مرتبه رسالت و ولایت، و دارای رتبه جمع الجمعی می‌باشد، چنانچه در آیه شریفه مباهله ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ

(۱) سوره نور: ۳۵.

(۲) علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۰۳.

وَبِئْسَاءُ مَا وَبِئْسَاءُكُمْ وَأَنْفُسُنَا وَأَنْفُسُكُمْ»^(۱) و در قدسیه مبارکه کسائیه که فرموده: «فاطمه وأبوها وبعلمها وبنوها» و از القاب او است «واسطة قلادة الوجود»^(۲) چنانچه در کتاب کشف الغمه نقل نموده، مراد از قلاده وجود، وجود مبارک حضرت خاتم الأنبياء علیه السلام است، و زینت قلاده به آن چیزی است که در وسط آن قرار داده شده، و طبق فرموده آن حضرت «فاطمه روعي التي بين جنبي» و روح واسطه بین نفس نفیس آن حضرت و جسد نازنین او که نور مجسد است می‌باشد، به این اعتبار اطلاق اُم ابیها بر وجود مبارک آن بی‌بی معظمه بی‌مناسبت نیست.

وجه ششم

به اعتبار اصلاق اُم بر مقصد و مقصود از این راه نیز اُم ابیها در تکنیه آن حضرت بی‌مناسبت نیست چنانچه روایت شده که:

كان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا أراد سفراً يؤم فاطمة علیها السلام وكان آخر الناس عهداً بها، وإذا قدم عن سفره كان يؤمها أيضاً وهو أول الناس عهداً بها^(۳).

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می‌خواست به سفری برود هنگام بیرون بسوی فاطمه قصد می‌کرد، یعنی از خانه فاطمه قصد می‌کرد، یعنی از خانه فاطمه حرکت می‌کرد، و هنگام بازگشتن اول قصد خانه فاطمه می‌نمود، یعنی بر فاطمه وارد می‌شد.

پس به این اعتبار اگر از اُم ابیها مقصد ابیها اراده شود ضرری ندارد.

وجه هفتم

بنا بر اطلاق اُم به جهت تقویت شیء در اصطلاح و مذاق علماء حکمت و

(۱) سوره آل عمران: ۶۱.

(۲) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۵۴.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۴۰.

مظهر و منشأ شیء ای یا محلّ تفصیل امور بودن فی الجملة ولو بالنسبه باشد، پس می گوئیم که صدّیقه طاهره صلوات الله علیها نسبت حقیقیّه ذاتیه با پدر بزرگوار خود داشته، بنحوی که این نسبت برای احدی اتفاق نیفتاده در میان همه خلق؛ زیرا که این بی بی معظمه دختر و بضعه و جزء و لطیفه سرّ او و روح میان دو پهلوی او بوده، و جمیع آثار نبوّت و ولایت از او ظاهر شده، و اگر نبود آن آثار ظاهر نمی شد، و چون همه آثار از او ظاهر شد بسبب اولاد او صلوات الله علیهم، بتدریج تحمّل اثقال پدر بزرگوار خود را که آثار نبوّت و ولایت است نمود، همچنانی که مادر متحمّل اثقال فرزند و مربّی او می شود و تحمّل زحمات او را می کند که اگر مادر نبود فرزند بوجود نمی آمد، لذا به امّ اییها کنیت داده.

وجه هشتم

بنا بر اطلاق آن بر شیء عظیم الشان گفته می شود، که اخبار و احادیث بسیاری از شیعه و سنی در عظمت شأن آن بی بی معظمه روایت شده، بنحوی که دوست و دشمن در عظمت مقام او اذعان دارند، و او را به عظمت می ستایند، و وجود مبارک پدر بزرگوارش با او معامله ای می کرده که فرزند با مادر خود می کند، چنانچه مأمور بوده از جانب خدا دست او را ببوسد، و سلام خدا را به او برساند، و سر تا پا مقابل او بایستد، و هر وقت بر پدر وارد می شود او را استقبال کند، و هرگاه خارج می شود او را بدرقه کند، و به او خطاب سیّده کند.

چنانچه از کتاب فضائل العتره تألیف ابی السعادات و کتاب اربعین ابن مؤذن حکایت و روایت شده از عکرمه از ابن عباس و ابی ثعلبه حسنی و از نافع و از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفته اند:

كان النبي ﷺ إذا أراد سفرًا كان آخر الناس عهداً بفاطمة، وإذا قدم كان أول الناس عهداً

بفاطمة^(۱).

و اگر فاطمه علیها السلام نزد خدا دارای فضل عظیم نبود پدر بزرگوارش با او اینطور معامله نمی‌فرمود. پس به این اعتبار نیز اطلاق اُم ابیها بر حضرتش سزاوار و وجهی است وجیه.

وجه نهم

بنا بر اطلاق اُم بر آیه محکمه، نیز می‌توان گفت که: چون از آیات محکّمات و علامات واضحات بر فضیلت و شرافت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یکی وجود مبارک حضرت زهراء سلام الله علیها است از جهات عدیده از علم و حلم و زهد و حیا و عفت و صبر و جود و سخاوت و فصاحت و بلاغت و شجاعت و سماحت و خلق و خُلق، خصوصاً در صورتی که آیه شریفه ﴿مُخَفَّفَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^(۲) تأویل شده به ذوات مقدّسه اهل البیت و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شده، از این راه اطلاق اُم ابیها بر حضرتش خالی از وجه نیست.

وجه دهم

بنا بر اطلاق اُم بر رئیس و خادم قوم به اعتباراتی و جوهی می‌توان گفت، لکن بیان آن موقوف است به ذکر مقدّماتی، چون بنای نگارنده بر اختصار است لذا به همین مقدار اکتفا شد.

مبحث سوم

در بیان القاب آن حضرت

و اما القاب مقدّسه آن حضرت بسیار است، بعضی از آنها را مؤلف حقیر به

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۴۰.

(۲) سوره آل عمران: ۷.

نظم درآورده‌ام، و پاره‌ای را نثرأ خاطر نشان می‌نمایم.

أَلْقَابُ بِنْتِ الْمُصْطَفَى كَثِيرُهُ	نَظَّمْتُ مِنْهَا نَبْدَةً يَسِيرُهُ
نَفْسِي فِدَاهَا وَفَدَا أَبِیْهَا	وَبَعَلَهَا الْوَلِيَّ مَعَ بَنِيهَا
سَيِّدَةُ إِنْسِيَّةٍ حَوْرَاءُ	نُورِيَّةٌ حَائِثَةٌ عَذْرَاءُ
كَرِيمَةٌ رَحِيمَةٌ شَهِيدُهُ	عَفِيفَةٌ قَانِعَةٌ رَشِيدُهُ
شَرِيفَةٌ حَبِيبَةٌ مُحْتَرَمُهُ	صَابِرَةٌ سَلِيمَةٌ مَكْرَمُهُ
صَفِيَّةٌ عَالِمَةٌ عَلِيمُهُ	مَعْصُومَةٌ مَغْضُوبَةٌ مَظْلُومُهُ
مَيْمُونَةٌ مَنْصُورَةٌ مُحْتَشِمُهُ	جَمِيلَةٌ جَلِيلَةٌ مَعْظَمُهُ
حَامِلَةُ الْبَلَوِ بِغَيْرِ شَكْوَى	حَلِيفَةُ الْعِبَادَةِ وَالتَّقْوَى
حَبِيبَةُ اللَّهِ وَبِنْتُ الصُّفْوَةِ	رُكْنُ الْهَدْيِ وَآيَةُ النَّبَوَةِ
شَفِيعَةُ الْعَصَا أُمُّ الْخَيْرِ	تُقَاقِحُ الْجَنَّةَ وَالْمُطَهَّرِ
سَيِّدَةُ النِّسَاءِ بِنْتُ الْمُصْطَفَى	صَفْوَةُ رَبِّهَا وَمَوْطِنُ الْهَدْيِ
قَرَّةُ عَيْنِ الْمُصْطَفَى وَبَضْعَتُهُ	مَهْجَةُ قَلْبِهِ كَذَا بَقِيَّتِهِ
حَكِيمَةٌ فَهِيمَةٌ عَقِيلُهُ	مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ عَلَيْهِ
عَابِدَةٌ زَاهِدَةٌ قَوَّامُهُ	بَاكِئَةٌ صَابِرَةٌ صَوَّامُهُ
عَطُوفَةٌ رَوْوْفَةٌ حَنَّانُهُ	الْبُرَّةُ الشَّفِيقَةُ الْأَتَّانُهُ
وَالِدَةُ السَّبْطَيْنِ دَوْخَةُ النَّبِيِّ	نُورُ سَمَاوِيٍّ وَزَوْجَةُ الْوَصِيِّ
بَدْرُ تَمَامِ غُرَّةٍ غَزَاءُ	رُوحُ أَبِيهِ ذُرَّةُ بَيْضَاءُ
وَاسِطَةُ قِلَادَةِ الْوُجُودِ	دُّهُ بَحْرِ الشَّرَفِ وَالْجُودِ
وَلِيَّةُ اللَّهِ وَسِرُّ اللَّهِ	أَمِينَةُ الْوَحْيِ وَعَيْنُ اللَّهِ
مَكِينَةٌ فِي عَالَمِ السَّمَاءِ	جَمَالُ الْأَبَاءِ شَرَفُ الْأَبْنَاءِ
ذُرَّةُ بَحْرِ الْعِلْمِ وَالْكَمَالِ	جَوْهَرَةُ الْعِزَّةِ وَالْجَلَالِ

قُطِبَ رَحَى المفاخر السنيّه مجموعة المآثر العليّه
مشكاة نور الله والزُجاجة كعبة الآمال لأهل الحاجة
ليلة قدر ليلة مباركه ابنة من صلّت به الملائكة
قرار قلب أمها المعظمه عالية المَحَلّ سرّ العظمه
مكسورة الضلع رضيع الضدر مغسوبة الحق خفي القبر

و اما القاب شريفة او نثراً

بنا بر آنچه ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده است از این قرار است :
الصدّيقة بالأقوال ، والمباركة بالأحوال ، والطاهرة بالأفعال ، والزكيّة بالعدالة ، والرضيّة بالمقالة ، والمرضيّة بالدلالة ، والمحدّثة بالشفقة ، والحرّة بالنفقة ، والسيدة بالصدقة ، والحصان بالمكان ، والبتول في الزمان ، والزهراء بالإحسان ، مريم الكبرى بالستر ، وفاطم بالسرّ ، وفاطمة بالبرّ ، النورية بالشهادة ، والسمّاء بالعبادة ، والحاتية بالزهادة ، والعذراء بالولادة ، الزاهدة الصفيّة العابدة الرضيّة ، المرضيّة الراضية ، المتهجّدة الشريفة ، القائنة العفيفة ، سيّدة النسوان ، حبيبة حبيب الرحمان ، والمحتجبة عن خزان الجنان ، وصفيّة الرحمن ، ابنة خير المرسلين ، وقرّة عين سيّد الخلائق أجمعين ، وواسطة العقد بين سيّدات نساء العالمين ، والمتظلمة بين يدي العرش يوم الدين .

ثمرّة النبوة ، وأمّ الأئمّة ، وزهرة فؤاد شفيع الأئمّة ، الزهراء المحترمة ، والغراء المحتشمة ، المكرّمة تحت القبة الخضراء ، والإنسيّة الحوراء ، والبتول العذراء ، ستّ النساء ، وارثة سيّد الأنبياء ، وقرينة سيّد الأوصياء ، فاطمة الزهراء ، الصدّيقة الكبرى ، راحة روح المصطفى ، حاملّة البلوى من غير فزع ولا شكوى ، وصاحبة شجرة طوبى ، ومن أنزل في شأنها وشأن زوجها وأولادها سورة هل أتى ، ابنة النبي ، وصاحبة الوصي ، وأمّ السبطين ، وجدة الأئمّة ، وسيّدة نساء الدنيا والآخرة .

زوجة المرتضى ، ووالدة المجتبی ، وابنة المصطفى ، السيّدة المفقودة ، الكريمة المظلومة

الشهيدة، السيِّدة الرشيدة، شقيقة مريم، وابنة محمد الأكرم، المفطومة من كلّ شرٍّ، المعلومة بكلّ خير، المنعوتة في الإنجيل، الموصوفة بالبرِّ والتبجيل، دُرّة صاحب الوحي والتّزليل، جدّها الخليل، ومادحها الجليل، وخاطبها المرتضى بأمر المولى جبرئيل، وأولادها الحسن والحسين والمحسن السقّط وزينب وأمّ كلثوم^(۱).

و در کتاب کشف الغمّه، اربلی بعضی از القاب آن جناب را چنین نگاشته است:
 هي سلیلة النبوة، ورضیعة ذرّ الکرم والأبوة، ودُرّة صدف الفخار، وغرّة شمس النهار،
 وذبالة مشکاة الأنوار، وصفوة الشرف والجود، وواسطة قلادة الوجود، نقطة دائرة المفاخر،
 قمر هالة المآثر، الزهرة الزهراء، والغرّة الغراء، العالیه المحلّ، الحالّة فی رتب العلیّ، السامیة
 المکانة، المکینة فی عالم السماء، المضیئة النور، المنيرة البیضاء، المستغنیة باسمها عن حدّها
 ورسمها، قرّة عین أبیها، وقرار قلب أمّها، الحالیة بجواهر علاها، العاطلة من زخرف دنیاها،
 أمة الله، وسیّدة النساء، جمال الآباء، شرف الأبناء، یفخر آدم بمکانها، ویبوح نوح بشدّة
 شأنها، ویسمو إبراهیم بکونها من نسله، وینجح إسماعیل علی إخوانه إذ هی فرع أصله،
 وكانت ریحانة محمد من بین أهله، فما یجاریها فی مفخر إلا مغلب، ولا یباریها فی مجد إلا مؤنّب،
 ولا یجحد حقّها إلا مافون، ولا یصرف عنها وجه إخلاصه إلا مغبون^(۲).

مؤلف حقیر گوید: به مناسبت بیان القاب مقدّسه صدّیقه طاهره سلام الله علیها
 خوش داشتیم که حدیث مفاخره آن بی بی معظمه را با حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که
 شاذان بن جبرئیل قمی رحمه الله در کتاب فضائل روایت نموده چون محتوی بعضی از
 القاب آن علیا جناب است در اینجا نقل نمایم، تا آقایان مراجعین بیشتر بهره مند
 گردند، و این مؤلف عاصی را از دعاهاى خیر خود فراموش نفرمایند.

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۵۷-۳۵۸.

(۲) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ج ۱ ص ۴۵۴.

كتاب شاذان بن جبرئيل عليه السلام : إنه روي أن الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام كان ذات يوم هو وزوجته فاطمة عليها السلام يأكلان تمرأ في الصحراء، إذ تداعبا بينهما بالكلام، فقال لها علي عليه السلام : يا فاطمة، إن النبي صلى الله عليه وآله يحبني أكثر منك.

فقلت : وا عجباه ! يحبك أكثر مني وأنا ثمره فؤاده، وعضو من أعضائه، وغصن من أعصانه، وليس له ولدٌ غيري.

فقال لها علي عليه السلام : يا فاطمة، إن لم تصدقيني فامضي بنا إلى أبيك محمد صلى الله عليه وآله.
قال: فضيا إلى حضرته، فتقدمت فاطمة، فقلت : يا رسول الله، أيُّنا أحب إليك؟ أنا أم علي؟

قال النبي صلى الله عليه وآله : أنت أحبّ وعلي أعزّ عليّ منك.
فعندها قال الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام : ألم أقل لك إنّي ولد ذات التقى.

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت خديجة الكبرى.

قال علي عليه السلام : وأنا ابن الصفا.

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت سدره المنتهى.

قال علي عليه السلام : وأنا فخر الورى.

قالت فاطمة عليها السلام : أنا ابنة من دنى فتدلى وكان من ربه قاب قوسين أو أدنى.

قال علي عليه السلام : أنا ولد المحصنات.

قالت فاطمة عليها السلام : أنا بنت الصالحات والمؤمنات.

قال علي عليه السلام : أنا خادمي جبرئيل.

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا خاطبني في السماء راحيل، وخدمتني الملائكة جيلاً بعد جيل.

قال علي عليه السلام : ولدت في المحلّ البعيد المرتقى.

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا زوجت في الرفيع الأعلى وكان ملاكي في السماء.

قال علي عليه السلام : أنا حامل اللواء.

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت من عُرج به إلى السماء .

قال علي عليه السلام : وأنا صالح المؤمنين .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت خاتم النبيين .

قال علي عليه السلام : وأنا الضارب على التأويل .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا جَنَّةُ ^(١) التأويل .

قال علي عليه السلام : وأنا شجرة التي تخرج من طور سيناء .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا الشجرة التي تأتي أكلها كل حين .

قال علي عليه السلام : وأنا مكلم الثعبان .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا ابنة النبي الكريم .

قال علي عليه السلام : وأنا النبا العظيم .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا ابنة الصادق الأمين .

قال علي عليه السلام : وأنا حبل الله المتين .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت خير الخلق أجمعين .

قال علي عليه السلام : وأنا ليث الحروب .

قالت فاطمة عليها السلام : أنا بنت من يغفر الله به الذنوب .

قال علي عليه السلام : وأنا المتصدق بالخاتم .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت سيد العالم .

قال علي عليه السلام : وأنا سيد بني هاشم .

قالت فاطمة عليها السلام : وأنا بنت محمد المصطفى .

قالت علي عليه السلام : أنا سيد الوصيين .

(١) در فضائل: صاحبة .

قالت فاطمة علیها السلام : أنا بنت النبی العربی .

قال علی علیه السلام : وأنا الشجاع المکی .

قالت فاطمة علیها السلام : وأنا ابنة أحمد النبی .

قال علی علیه السلام : أنا البطل الأورع .

قالت فاطمة علیها السلام : أنا ابنة الشفیع المشفع .

قال علی علیه السلام : أنا قسیم الجنة والنار .

قالت فاطمة علیها السلام : أنا ابنة محمد المختار ^(۱) .

ترجمة حدیث

روایت کرده است که امام علی بن ابی طالب روزی با همسر خود فاطمه در صحراء خرما می‌خوردند ، بین ایشان سخنی در میان آمد ، پس علی علیه السلام فرمود : ای فاطمه ! پیغمبر مرا بیشتر از تو دوست می‌دارد .

فاطمه فرمود : عجب است ! تو را بیشتر از من دوست می‌دارد و حال آنکه من میوه دل او و عضوی از اعضای او هستم ، و فرزندی غیر از من ندارد !

علی علیه السلام فرمود : ای فاطمه ! اگر تصدیق نمی‌کنی سخن مرا ، بیا برویم نزد پدرت محمد صلی الله علیه و آله .

گفت : پس رفتیم حضور آن حضرت و فاطمه در سخن گفتن پیشی گرفت و گفت : ای رسول خدا ! کدام یک از ما دو نفر را دوست‌تر می‌داری : مرا یا علی را ؟

فرمود : تو محبوب‌تری نزد من ، و علی عزیزتر است از تو .

پس علی علیه السلام فرمود : آیا نگفتم به تو ، من فرزند زن صاحب نقوائی هستم .

فاطمه گفت : منم دختر خدیجه کبری .

(۱) شاذان بن جبرئیل ، الفضائل ص ۸۰-۸۱ .

علی گفت : منم فرزند صفا .

فاطمه گفت : منم دختر سدرۃ المنتهی .

علی گفت : منم فخر کننده به پرچم داری .

فاطمه گفت : منم دختر نزدیک شده به مقام قرب و آویخته شده نزد پروردگار خود بقدر قاب دو کمان .

علی گفت : منم فرزند زن های با عفت .

فاطمه گفت : منم دختر زن های شایسته .

علی گفت : منم کسی که جبرئیل خدمتگزار من است .

فاطمه گفت : منم آنکه راحیل در آسمان خطبه ازدواج مرا خواند و دسته دسته فرشتگان خدمتگزار من بودند .

علی گفت : منم آنکه در جای دور دست بلندی زائیده شدم .

فاطمه گفت : منم آنکه تزویج کرده شدم در آسمان چهارم در مقام شریف بالاتر و تزویج من در آسمان بود .

علی گفت : منم بردارنده پرچم .

فاطمه گفت : منم دختر کسی که به آسمان بالا برده شد .

علی گفت : منم صالح مؤمنین .

فاطمه گفت : منم دختر خاتم پیغمبران .

علی گفت : منم زننده به شمشیر به تأویل قرآن .

فاطمه گفت : منم سپر حفظ کننده تأویل .

علی گفت : منم درختی که از طور سینا بیرون می آید .

فاطمه گفت : منم آن درختی که روزی آن همیشه داده می شود و همیشه میوه آن داده

می شود .

- علی گفت : منم که با ازدها سخن می‌گویم .
- فاطمه گفت : منم دختر پیغمبر کریم .
- علی گفت : منم خبر بزرگ .
- فاطمه گفت : منم دختر پیغمبر راستگوی استوار .
- علی گفت : منم طناب محکم خدا .
- فاطمه گفت : منم دختر بهترین همهٔ خلق .
- علی گفت : منم شیر غرندهٔ درنده در جنگ‌ها .
- فاطمه گفت : منم دختر کسی که می‌آمزد خدا به سبب او گناهان را .
- علی گفت : منم تصدق دهندهٔ خاتم در حال نماز .
- فاطمه گفت : منم دختر سید عالم .
- علی گفت : منم سید بنی‌هاشم .
- فاطمه گفت : منم دختر محمد مصطفی .
- علی گفت : منم آقای همهٔ اوصیاء .
- فاطمه گفت : منم دختر پیغمبر عربی .
- علی گفت : منم شجاع مکی .
- فاطمه گفت : منم دختر احمد پیغمبر .
- علی گفت : منم دلاور پرهیزگارتر .
- فاطمه گفت : منم دختر شفاعت کننده‌ای که شفاعت او پذیرفته و شفیع قرار داده شده .
- علی گفت : منم قسمت کنندهٔ بهشت و جهنم .
- فاطمه گفت : منم دختر محمد اختیار کرده شدهٔ خدا .
- وقال علی علیه السلام : أنا قاتل الجان .
- قالت فاطمة علیها السلام : أنا ابنة رسول الله الملك الديان .



قال علي عليه السلام : أنا خيرة الرحمان .
 قالت فاطمة عليها السلام : وأنا خيرة النسوان .
 قال علي عليه السلام : وأنا مكلّم أصحاب الرقيم .
 قالت فاطمة عليها السلام : وأنا ابنة من أرسل رحمة للمؤمنين وبهم رؤوف رحيم .
 قال علي عليه السلام : وأنا الذي جعل الله نفسي نفس محمد حيث يقول في كتابه العزيز : ﴿ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ﴾ .

قالت فاطمة عليها السلام : ﴿ وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ ﴾ .
 قال علي عليه السلام : أنا علّمت شيعة القرآن .
 قالت فاطمة عليها السلام : وأنا يعتق الله من أحبّني من النيران .
 قال علي عليه السلام : أنا شيعة من علمي يسطرون .
 قالت فاطمة عليها السلام : أنا من بحر علمي يغترفون .
 قال علي عليه السلام : أنا اشتقّ الله تعالى اسمي من اسمه ، فهو العالي وأنا علي .
 قالت فاطمة عليها السلام : وأنا كذلك فهو الفاطر وأنا فاطمة .
 قال علي عليه السلام : أنا حياة العارفين .
 قالت فاطمة عليها السلام : أنا فلك ^(١) نجاة الراغبين .
 قال علي عليه السلام : أنا الحواميم .
 قالت فاطمة عليها السلام : أنا ابنة الطواسين .
 قال علي عليه السلام : أنا كنز الغنى .
 قالت فاطمة عليها السلام : وأنا كلمته الحسنی .
 قال علي عليه السلام : أنا بي تاب الله على آدم في خطيئته .

(١) در فضائل : مسلك .

قالت فاطمة علیها السلام : وأنا بی قبل الله توبته .
 قال علی علیه السلام : أنا کسفینه نوح ، من رکبها نجی .
 قالت فاطمة علیها السلام : وأنا أشاركه فی دعوته .
 قال علی علیه السلام : وأنا طوفانه .
 قالت فاطمة علیها السلام : وأنا مسورته .
 قال علی علیه السلام : وأنا النسیم المرسل إلى حفظه .
 قالت فاطمة علیها السلام : وأنا منی أنهار الماء واللبن والخمر والعسل فی الجنان .
 قال علی علیه السلام : أنا علمي علم النبیین .
 قالت فاطمة علیها السلام : وأنا بنت سیّد المرسلین من الأولین والآخرین .
 قال علی علیه السلام : أنا البئر والقصر المشید .
 قالت فاطمة علیها السلام : أنا منی شبر وشبر .
 قال علی علیه السلام : أنا بعد الرسول خیر البریة .
 قالت فاطمة علیها السلام : أنا البرة الزکیة .
 فعندها قال النبی صلی الله علیه و آله : لا تکلّمي علیاً فإنه ذو البرهان .
 قالت فاطمة علیها السلام : أنا ابنة من أنزل إلیه القرآن .
 قال علی علیه السلام : أنا الأمين ^(۱) الأصلع .
 قالت فاطمة علیها السلام : أنا الکوکب الذی یلمع .
 قال النبی صلی الله علیه و آله : فهو صاحب الشفاعة یوم القيامة .
 قالت فاطمة علیها السلام : أنا خاتون یوم القيامة .
 فعند ذلك قالت فاطمة علیها السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله : یا رسول الله ، لا تحامي لابن عمّک ودعني

(۱) در فضائل: البطین .

وإياه.

وقال علي عليه السلام: يا فاطمة، أنا من محمد عصيته ونجيبه.

قالت فاطمة عليها السلام: وأنا لحمه ودمه.

قال علي عليه السلام: وأنا الصحف.

قالت فاطمة عليها السلام: وأنا الشرف.

قال علي عليه السلام: وأنا الولي الزلفي.

قالت فاطمة عليها السلام: وأنا الخمصاء الحسناء.

قال علي عليه السلام: وأنا نور الوري.

قالت فاطمة عليها السلام: وأنا فاطمة الزهراء.

فعندها قال النبي صلى الله عليه وآله: يا فاطمة، قومي وقتلي رأس ابن عمك، هذا جبرئيل وميكائيل

وإسرافيل وعزرائيل مع أربعة آلاف من الملائكة يحامون مع علي، وهذا أخي راحيل ودردائيل مع أربعة آلاف من الملائكة ينظرون.

قال: فقامت فاطمة الزهراء عليها السلام فقبلت رأس الإمام علي بن أبي طالب بين يدي النبي

وقالت: يا أبا الحسن، بحق رسول الله معذرة إلى الله عز وجل وإلى ابن عمك، قال: فوهبها الإمام^(١).

ترجمة تتمه حديث

يعنى: على گفت: من کُشندۀ جنیانم.

فاطمه گفت: من دختر رسول خدای پادشاه جزا دهنده‌ام.

علی گفت: من اختیار کردۀ خدای بخشنده‌ام.

فاطمه گفت: من اختیار کرده شدۀ زنانم.

(١) شاذان بن جبرئیل، الفضائل ص ٨١-٨٢.

علی گفت : من سخن گوینده با اصحاب رقیم .

فاطمه گفت : من دختر کسی هستم که فرستاده شده تا رحمت باشد برای مؤمنان و رؤوف و مهربان با ایشان باشد .

علی گفت : خدا مرا نفس محمد قرار داده در آنجائی که در کتاب خود فرموده : ﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ .

فاطمه گفت : ﴿وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ .

علی گفت : من کسی هستم که شیعیان من از علم من می نویسند .

فاطمه گفت : من دریائی هستم که از علم من کف کف برمی دارند .

علی گفت : من کسی هستم که خدا نام مرا از نام خود شکافته ، اوست عالی و منم علی .

فاطمه گفت : من نیز چنینم ؛ اوست فاطر و منم فاطمه .



علی گفت : منم حیات عارفان .

فاطمه گفت : منم کشتی نجات راغبان .

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

علی گفت : منم حامیم‌های قرآن .

فاطمه گفت : منم دختر طاسین‌های آن .

علی گفت : منم گنج بی نیازی .

فاطمه گفت : منم کلمه نیکو .

علی گفت : منم آنکه خدا توبه آدم را به سبب من قبول کرد .

فاطمه گفت : منم که خدا توبه آدم را به سبب من قبول کرد .

علی گفت : منم مانند کشتی نوح که هر که بر آن سوار شد نجات یافت .

فاطمه گفت که : منم آنکه شریک شدم در دعای او .

علی گفت : منم طوفان او .

فاطمه گفت : منم دست آویز و شراع کشتی او .

- علی گفت : منم آن نسیمی که آن را حفظ کرد .
- فاطمه گفت : منم آن کسی که نه‌رهای شراب طهور و غسل در بهشت از من است .
- علی گفت : علم من علم پیغمبران است .
- فاطمه گفت : منم دختر آقای همه پیغمبران از اولین و آخرین .
- علی گفت : منم بئر معطله و قصر محکمی که در قرآن است .
- فاطمه گفت : منم آنکه حسن و حسین از منند .
- علی گفت : من پس از پیغمبر بهترین همه خلقم .
- فاطمه گفت : منم آن نیکوی نیکوکار نیکی کننده .
- آنگاه پیغمبر فرمود به فاطمه که : با علی سخن مگوی که او صاحب دلیل و برهان است .
- فاطمه گفت : منم دختر کسی که قرآن بر او نازل شده .
- علی گفت : منم استواری که بواسطه نداشتن موی پیش ملقب به اصلع شده .
- فاطمه گفت : منم آن ستاره‌ای که می درخشد .
- پیغمبر فرمود که : او - یعنی علی - صاحب شفاعت است در روز قیامت .
- فاطمه گفت : منم خاتون روز قیامت .
- پس فاطمه به رسول خدا عرض کرد : ای رسول خدا ! از پسر عمّت حمایت مکن ، مرا واگذار با او .
- علی گفت : ای فاطمه ! من از محمد بمنزله بندهای مفاصل او و اختیار شده اویم .
- فاطمه گفت : من گوشت و خون اویم .
- علی گفت : منم صحف .
- فاطمه گفت : منم شرف .
- علی گفت : منم ولی رستگاری .
- فاطمه گفت : من سبب آرامش و سکونم .

علی گفت : من روشنی دهندهٔ مردمانم .

فاطمه گفت : من فاطمهٔ زهرایم .

پس پیغمبر فرمود : ای فاطمه ! برخیز و سرِ پسر عمِّ خود را ببوس ، اینک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با چهار هزار فرشتگان از علی حمایت می‌کنند و با علی هستند ، و این برادر من راحیل است با در دئیل و چهار هزار فرشتگان نگاه می‌کنند .

راوی گفت : پس فاطمهٔ زهراء برخواست و در مقابل پیغمبر سر علی بن ابی طالب را بوسید و گفت : ای ابوالحسن ! بحق رسول الله از خدای عزوجل و پسر عمّت معذرت می‌طلبم . پس امام او را بخشید .



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

فصل ششم

در خصیصه‌های فاطمه علیها السلام

بدانکه حضرت زهراء سلام الله علیها را خصیصه‌هائی است که دلالت دارد بر عصمت و طهارت و عظمت و ولایت و بزرگواری آن حضرت که فی الجمله‌ای از آنها را در این کتاب یادآوری می‌نمایم.

للمؤلف الحقیق:

فضل زهرا را بشر کی می‌توان احصا کند قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند
گر قلم گردد همه اشجار و دریاها مداد و خدا ارض و سما را دفتری انشا کند
در نوشتن جن و انس و حاملین عرش و قرش عاجزند الا که حق توصیف از زهرا کند

خصیصه اولی: آنکه خدای تعالی نور مقدس او را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین آفریده، چنانچه بعضی از اخبار آن قبلاً ذکر شد، و از جمله آنها است که در کافی و کتب صدوق و بحار الأنوار و عوالم و کتب بحرینی و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر صافی و تفسیر برهان و سایر کتب معتبره حدیث و اخبار از خاصه و عامه روایت شده.

دوم: آنکه پس از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش پیش از خلقت تمام پیغمبران مرسل و غیر مرسل ایمان به خدا داشته، و در عالم انوار و اشباح و اظله و ارواح، خدا را تسبیح و تمجید و تقدیس و تهلیل می‌نموده و سپاسگزار بوده.

سوم: خلقت نور مقدس او مقدم بر خلقت تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه

مقربین بوده غیر از پدر و شوهرش.

چهارم: آنکه تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین مأمور به معرفت و ولایت او و پدر و شوهر و یازده فرزند طیبین و طاهرین او بوده‌اند.

پنجم: آنکه خدای تعالی عرش عظیم خود را به نام او و نام‌های پدر و شوهر و فرزندان او که حجّت‌های خدا و اُمّای وحی اویند زینت داده.

ششم: آنکه چون خدای تعالی خواست در این نشئه او را بوجود آورد ماده طینت او را از سیب و رطب بهشتی قرار داد، و پیش از اینکه نطفه طاهره او در صلب پدر بزرگوارش قرار گیرد خدای عزوجل به خاتم الانبیاء (علیه السلام) امر فرمود تا چهل روز در خانه فاطمه دختر اسد اعتکاف کند، و روزها را روزه بگیرد، و افطار نکند مگر به طعام بهشتی و شراب طهور، و شب‌ها را قائم باشد، و در خانه خدیجه وارد نشود مگر بعد از چهل روز برای انعقاد نطفه طیبه آن حضرت. و این فضیلت برای احدی اتفاق نیفتاده از اولین و آخرین حتی انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

هفتم: آنکه پس از بازگشت پدر بزرگوارش از معراج بلا فاصله مأمور بوده از جانب خدا که برای انعقاد نطفه پاک و پاکیزه او با مادرش خدیجه کبری نزدیکی کند.

هشتم: آنکه برای وضع حمل مادر ستوده سیرتش خداوند چهار زن برجسته‌ای که از همه زن‌های دنیا بهتر و بالاتر بوده‌اند که یکی از آنها ساره همسر ابراهیم خلیل الرحمان، و دیگری آسیه زن فرعون زمان موسی، و دیگری مریم مادر عیسی، و دیگری کلثم خواهر موسی و به روایتی صفورا دختر شعیب، و به روایتی حوا مادر آدمیان را برای کمک و یاری خدیجه به زمین فرستاده تا حضرت زهراء سلام الله علیها تولّد یافته، که برای هیچ‌یک از زنان دنیا چنین

پیش آمدی نبوده، و به چنین فضیلتی سرفراز نشدند.

نهم: تابش و اشراق نور آن بی بی معظمه هنگام تولد او از مادر در همه خانه های مکه، و در تمام روی زمین از مشرق تا مغرب، بنحوی که نمانده هیچ جایی از زمین که نور مقدس آن بانوی گرامی در آنجا نتابیده باشد.

دهم: آمدن ده تن حور العین به زمین که در دست هریک طشت و ابریقی از بهشت بوده مملو از آب کوثر، و دادن ایشان آنها را به دست زنی که در مقابل خدیجه نشسته، و شستن آن حضرت، و بیرون آوردن آن زن دو پارچه سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بوده، و پیچیدن آن زن فاطمه را به یکی از آن دو، و دیگری را مقنعه برای او قرار دادن، و استنطاق کردن آن زن او را و سخن گفتن آن مولوده گرامی به شهادت دادن به یگانگی خدا و رسالت پدرش سید انبیاء و امامت شوهرش سید او صبیاء و امامت فرزندان سادات همه سبطها، و سلام کردن به هریک از آن چهار زن و نام بردن هریک از آنها را به نامش. **یازدهم:** بشارت اهل آسمان بعضی از آنها به بعض دیگر به ولادت آن سیده زنان، و ظاهر شدن نوری تازه در آسمان که ملائکه قبلاً آن را ندیده بودند.

دوازدهم: حدیث گفتن آن معظمه پیش از آنکه از مادر متولد شود در شکم مادر با مادر خود، و او را دلداری دادن، و امر به صبر نمودن از جور زنان قریش. **سیزدهم:** خلق شدن هفت آسمان و زمین از نور زهراء، و افضل بودن او از هفت آسمان و زمین، چنانچه از عامه و خاصه از حضرت رسول ﷺ روایت شده، و بعضی از آنها قبلاً در یکی از وجوه تکنیه آن بزرگوار به «أم ابیها» ذکر شد. **چهاردهم:** آنکه چون خدا خواست ملائکه را امتحان کند، ابر تیره ای بر آنها فرستاد که از شدت تاریکی همدیگر را نمی دیدند، پس گفتند:

إلهنا وسيدنا، منذ خلقتنا ما رأينا مثل ما نحن فيه، فنسألك بحق هذه الأنوار إلا ما كشفت

عنا. فقال الله عز وجل: لأفعلن، فخلق نور فاطمة الزهراء يومئذ كالقندیل، وعلقه في قرط العرش، فزهرت السماوات السبع والأرضون السبع، من أجل ذلك سُميت فاطمة الزهراء، إلى آخر الحديث^(۱).

یعنی: گفتند خدای ما و آقای ما! از آن وقتی که ما آفریده شده‌ایم ندیده‌ایم مانند آنچه را که در آن هستیم از تیرگی، پس بحق این نورها - یعنی انوار خمسۀ طیّبه - از تو می‌خواهیم که این تیره‌گی را از ما برداری. خدای تعالی فرمود: هرآینه البتّه این کار را می‌کنم، پس نور فاطمه را در آن هنگام مانند قندیلی آفرید، و آویخت در گوشۀ عرش، پس آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه روشن شد، و از همین جهت است که فاطمه زهراء نامیده شد، تا آخر حدیث.

پانزدهم: آنکه فاطمه (علیها السلام) افضل از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکۀ مقربین است غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش، و همه آنها نیازمندند به شفاعت زهراء طبق اخبار و احادیث مستفیضۀ صادره از مصادر وحی و تنزیل.

شانزدهم: آنکه ملائکۀ حتّی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم بی‌اذن بر او داخل نمی‌شدند و از طاعت او بیرون نیستند. خدای عزّ وجلّ عهد ولایت او را از آنها گرفته.

هفدهم: آنکه آن حضرت دارای مقام عصمت کلیّه، و معصومه است به عصمت حقیقیّه، و از او مکروهی و ترک اولائی سر نزده نه در حال کودکی و نه در حال بزرگی، تا چه رسد به گناه و معصیت به نصّ آیه تطهیر و اخبار و احادیث نبویّه بسیاری که از خاصّه و عامّه روایت شده.

نودم: آنکه رضایت و خشنودی او رضایت خداست، و خشم و غضب او

(۱) علامۀ مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۷ از ارشاد دیلمی.

خشم و غضب خداست، چنانچه احادیث متواتره از فریقین روایت شده، و هرگاه آن معظمه معصومه نبود لازم می‌شد که خدا به هرچه او راضی می‌شد راضی باشد، و به خشم و غضب او نیز خدا خشناک و غضبناک باشد، و بطلان آن واضح و آشکار است.

بیستم: آنکه چهار نهري که در بهشت جاری است سرچشمه هر چهار از زیر چهار قائمه قبه زهراء سلام الله عليها می‌باشد .

چنانچه در کتاب بشارة المصطفى لشیعة المرتضى، تألیف محمد بن ابی القاسم از عمر بن ابراهیم علوی، و سعید بن محمد ثقفی، از محمد بن علی بن عبدالرحمان، از پدرش، از احمد بن علی مرهبی، از علی بن مجالد، از جعفر بن حفص، از سواده بن محمد، از ابی العباس ضریر، از ابی الصباح، از همام ابی علی روایت کرده که گفت:

قلت لكعب الحبر: ما تقول في هذه الشيعة شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام؟ قال: يا همام، إنني لأجد صفتهم في كتاب الله المنزل، إنهم حزب الله، وأنصار دينه، وشيعة وليه، وهم خاصة الله من عباده، ونجباءه من خلقه، اصطفاهم لدينه، وخلقهم للجنة، مسكنهم الجنة إلى الفردوس الأعلى في خيام الدرّ وغرف اللؤلؤ، وهم في المقرّين الأبرار، يشربون من الرحيق المختوم، وتلك عين يقال لها: تسنيم، لا يشرب منها غيرهم، فإنّ التسنيم عين وهبها الله لفاطمة بنت محمد زوجة علي بن أبي طالب، تخرج من تحت قائمة قبّتها على برد الكافور، وطعم الزنجبيل، وريح المسك، ثمّ تسيل فيشرب منها شيعتها وأحبّاؤنا، وإنّ لقبّتها أربع قوائم: قائمة من لؤلؤ بيضاء تخرج من تحتها عين تسيل في سبيل أهل الجنة، يقال لها: السلسبيل، وقائمة من دُرّة صفراء تخرج من تحتها عين يقال لها: طهور، وقائمة من زمردة خضراء تخرج من تحتها عينان نضّاختان من خمر وعسل، فكلّ عين منها تسيل إلى أسفل الجنان إلاّ التسنيم، فإنّها تسيل إلى عليّين، فيشرب منها خاصة أهل الجنة، وهم شيعة علي وأحبّاؤه، وتلك قول

الله عزوجل فی کتابه : ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ۖ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ۖ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ۖ غَيًّا يُشْرَبُ بِهَا الْمَغْرُبُونَ﴾^(۱) فهنیناً لهم . ثم قال كعب : والله لا يحبهم إلا من أخذ الله عزوجل منه الميثاق .

ترجمه

یعنی : به کعب گفتم : چه می گوئی در حق طایفه شیعه شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) ؟
گفت : ای همام ! من می یابم صفت ایشان را در کتابی که نازل شده که ایشان حزب خداوند و یاوران دین او و شیعیان ولی او ، و ایشانند مخصوصین خدا از بندگانش ، و اختیار کرده شده گانش از میان آفریدگانش ، که اختیار کرده است ایشان را برای دین خود ، و آفریده است ایشان را برای بهشت خود ، در بهشت محل سکونت ایشان در فردوس اعلی است در خیمه هائی از دُر ، و غرفه هائی از لؤلؤ ، و ایشان در میان نزدیک شدگان نیکانند ، می آشامند از شراب خالصی که ظرف های آن با مشک مهر شده باشد ، و آن چشمه ایست که تسنیم گفته شده که غیر از ایشان از آن نمی آشامند ، و تسنیم چشمه ای است که خدا آن را به فاطمه بخشیده که دختر پیغمبر و زنی علی بن ابی طالب است ، خارج می شود آن چشمه از زیر پایه قبه آن حضرت به سردی کافور و طعم زنجبیل و بوی مشک که جاری می شود ، و از آن می آشامند شیعیان و دوستان او .

و برای قبه فاطمه چهار پایه است : یک پایه آن از مروارید سفید است که از زیر آن چشمه ای به طرف پائین بهشت جاری می شود که به آن سلسبیل گفته می شود ، و یک پایه آن از دُر زرد است که بیرون می آید از زیر آن چشمه ای که به آن طهور گفته می شود ، و یک پایه آن از زمرد سبز است که از زیر آن دو چشمه است جستن کننده مانند فواره از شراب و عسل ، و هریک از این چشمه ها به طرف پائین بهشت جاری است مگر چشمه

(۱) سوره مطففین : ۲۵ - ۲۸ .

تسنیم که به طرف بالای علّین جاری است، که خواصّ اهل بهشت از آن می‌آشامند، و ایشان شیعیان علی و دوستان اویند .

این است گفتهٔ خدای عزّوجلّ در کتاب خود که می‌فرماید : سیراب می‌شوند از شراب خالصی که ظرف‌های آن به مشک مهر زده شده، که در آنجا باید میل کنند میل کنندگان که ممزوج شدهٔ آن از تسنیم است که آن بهترین شراب است از شراب‌های بهشت ، چشمه‌ای است که می‌آشامند بندگان مقرب خدا ، پس گوارا باد برایشان .

پس از آن کعب گفت : بذات خدا قسم که دوست نمی‌دارد ایشان را مگر کسی که خدای عزّوجلّ از او عهد گرفته باشد .

مؤلف آن کتاب پس از نقل این خبر گفته :

قال المصنّف محمّد بن أبي القاسم : لحري أن تكتب الشيعة هذا الخبر بالذهب لا بمائه ، وتحفظه وتعمل بما فيه بما تدرك به هذه الدرجات العظيمة ، لاسيّما رواية روتها العامة ، فتكون أبلغ في الحجّة ، وأوضح في الصحّة ، رزقنا الله العلم والعمل بما أدّوا إلينا الهداة الأئمة عليهم الصلاة والسلام^(۱) .

گفت مصنّف کتاب بشارة المصطفى محمّد بن ابی القاسم : سزاوار است که شیعه این خبر را با طلا بنویسد برای حفظ کردن آن، و نگاه داشتن و عمل کردن به آن به سبب آنچه در آن است، تا دریابد این درجه‌های بزرگ را بخصوص چنین خبری که عامّه روایت کرده که در غلبهٔ بر خصم رساتر است و روشن‌تر است در صحّت ، خدا روزی کند ما را دانستن و عمل کردن به آنچه که امام‌های هدایت‌کننده علیهم‌السلام به ما رسانیده‌اند .

بیست و یکم: واجب بودن طاعت آن بی‌بی معظمه بر همهٔ خلق خدا از جنّ و

(۱) محمّد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفى لشیعة المرتضى ص ۵۰ - ۵۱؛ بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۱۲۸ ح ۵۹ .

انس و پرندگان و حیوانات و پیغمبران و فرشتگان به نصّ فرمایش امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیث صحیفه آن حضرت، بنا بر آنچه در کتاب دلائل الامامه طبری مسنداً روایت کرده که فرمود:

ولقد كانت صلوات الله عليها طاعتها مفروضة على جميع من خلق الله من الجن والانس والطير والبهائم والأنبياء والملائكة^(۱).

تمام حدیث را در فصل مصحف فاطمه سلام الله علیها نقل خواهم کرد.
بیست و دوم: کشیده شدن چادر صدیقه طاهره روز قیامت بر صراط که یک طرف آن در بهشت بدست خود آن حضرت است، و یک طرف آن بر روی صراط کشیده می شود در عرصات قیامت، و منادی پروردگار ندا می کند که ای دوستان فاطمه بیاوید به ریشه های آن، پس باقی نمی ماند احدی از دوستان فاطمه مگر آنکه هر کدام از ایشان می آویزند به ریشه ای از ریشه های چادر آن حضرت بیشتر از هزار فئام جمعیت که هر فئامی هزار هزار نفرند.
چنانچه شیخ صدوق در ضمن خبر طویلی در کتاب معانی الأخبار از حضرت امام عسکری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده.

بیست و سوم: نمایانیدن جبرئیل به امر پروردگار فاطمه را در بهشت فردوس به آدم و حوا پس از اینکه هر کدام از آنها به زیبایی حسن خود بالیدند.
چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار از ابن خالویه در کتاب آل از ابی عبدالله حنبلی، از محمد بن احمد بن قضاعه، از عبدالله بن محمد، از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده، از پدرانش، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود:
لما خلق الله آدم وحواء تبخترتا في الجنة، فقال آدم لحواء: ما خلق الله خلقاً هو أحسن منا،

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۰۶.

فأوحى الله إلى جبرئيل عليه السلام: انت بعبدی الفردوس الأعلى، فلما دخلا الفردوس نظرا إلى جارية على درنوك من درانيك الجنة، وعلى رأسها تاج من نور، وفي أذنيها قرطان من نور، قد أشرقت الجنان من حسن وجهها، فقال آدم: حبيبي جبرئيل، من هذه الجسارية التي قد أشرقت الجنان بحسن وجهها؟ فقال: هذه فاطمة بنت محمد نبي من ولدك يكون في آخر الزمان.

قال: فما هذا التاج على رأسها؟ قال: بعلها علي بن أبي طالب.
قال ابن خالويه: البعل في كلام العرب خمسة أشياء: الزوج، والصنم من قوله ﴿أَنْذَعُونَ بَعْلًا﴾^(۱)، والبعل اسم امرأة بها سميت بعلبك، والبعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقي، والبعل السماء، والعرب تقول السماء بعل الأرض.

قال: فما القرطان اللذان في أذنيها؟ قال: ولداها الحسن والحسين.
قال آدم: حبيبي جبرئيل، أخلقوا قبلي؟ قال: هم موجودون في غامض علم الله قبل أن تخلق بأربعة آلاف سنة^(۲).

مؤلف حقیر گوید: شیخ ولی بن نعمت الله حسینی رضوی همین خبر را بعینه در کتاب منهاج الحق والیقین نقل کرده الا اینکه در جمله اخیر «قبل أن تخلق بأربعین ألف عام» آورده.

ترجمة حديث

یعنی: چون خدا آدم و حوٰرا را آفرید در بهشت به خود بالیدند، آدم به حوّا گفت: خدا آفریده ای نیکوتر از ما نیافریده. خدا وحی فرمود به جبرئیل عليه السلام که دو بنده مرا بیاور در فردوس اعلا، چون داخل فردوس شدند دختری را دیدند بالای قطیفه ای یا فرشی از

(۱) سوره صافات: ۱۲۵.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۵۲.

فرش‌های بهشت، و بر سر او تاجی است از نور، و در دو گوش او دو گوشواره است از نور که نور آنها روشن کرده است همه بهشت را از خوش روئی او، آدم گفت: حبیب من جبرئیل! این دختر کیست که نور روی او همه بهشت را روشن کرده؟ گفت: این فاطمه دختر محمد که پیغمبری است از فرزندان تو که در آخر زمان می‌باشد.

آدم گفت: این تاجی که بر سر او است چیست؟ جبرئیل گفت: شوهر او علی بن ابی طالب است.

ابن خالویه گفته که: پنج چیز را در کلام عرب «بَعْل» می‌گویند: شوهر، و بُت از قول خدا که فرموده ﴿أَتَذَعُونَ بَعْلًا﴾ یعنی آیات را می‌خوانید، و اسم زنیست که بعلبک بنام او است، و بعل از درخت خرما آن چیزی است که برگ‌ها یعنی ریشه‌های خود شرب می‌کند بدون آنکه آن را آب دهند، و آسمان را عرب بعل می‌گویند چنانچه می‌گویند: السماء بعل الأرض.

آدم گفت: این دو گوشواره‌ای که در دو گوش او است چیست؟ جبرئیل گفت: دو فرزندش حسن و حسین‌اند.

آدم گفت: حبیب من جبرئیل! آیا پیش از من آفریده شدند؟ جبرئیل گفت: ایشان در علم مشکل خدا موجود بوده‌اند به چهار هزار سال - بنا بر خبر کشف الغمّه، و به چهل هزار سال بنا بر خبر منهاج الحق - پیش از اینکه تو آفریده شوی.

بیست و چهارم: ندا کردن ندا کننده‌ای در روز قیامت از باطن عرش که همه اهل محشر سرهای خود را فرود بیندازند، و چشم‌های خود را بپوشند، تا فاطمه سلام الله علیها بگذرد بر صراط، پس او می‌گذرد در حالتی که با اوست هفتاد هزار کنیز از حور العین، چنانچه عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند.

و در خبر دیگر چون خواهد وارد محشر شود بر ناقه‌ای از نور سوار است که زمام آن ناقه از مروارید تر، و ملکی بنام زوقائیل مهار ناقه او را می‌کشد در حالتی

که هفتاد هزار حورالعین به همراه او هستند، که هریک از آنها پرچم حمدی در دست دارند، و چون قدری راه رود هفتاد هزار حورالعین دیگر بنزد او آیند که بر سر هریک از ایشان تاجی باشد از جواهر مرصع به زبرجد سبز و در دست هریک مجمره‌ای از عود و عنبر باشد، و آنها از طرف راست آن حضرت روانه شوند.

و باز چون قدری راه دیگر طی کند مریم مادر عیسی با هفتاد هزار حورالعین بنزد او آیند و بر او سلام کنند، و از طرف چپ او روانه شوند، و چون مقداری راه دیگر بگذرد مادرش خدیجه کبری با هفتاد هزار حورالعین دیگر به استقبال او آیند، که در دست هریک از آنها پرچم تکبیری باشد، همه الله اکبر گویان از پیش روی او روانه شوند، و چون نزدیک به محشر رسد آسیه زن فرعون با هفتاد هزار حورالعین دیگر بنزد او آیند و با او روانه شوند.

و چون وارد زمین محشر شود خطاب می‌شود به همه اهل محشر که چشم‌های خود را بپوشند که فاطمه صدیقه می‌گذرد، در آن وقت کسی او را نخواهد دید مگر جد او ابراهیم خلیل الله و پدر و شوهر و فرزندان معصومین او صلوات الله علیهم^(۱).

بیست و پنجم: آنکه در روز قیامت منبری از نور برای او نصب می‌شود که هفت پایه داشته باشد، و در میان پایه‌های آن ملائکه صف می‌کشند با حورالعین، و آن معظمه بر منبر بالا رفته و قرار گیرد، آنگاه جبرئیل امین از جانب رب العالمین بنزد او آید و گوید: ای فاطمه! حاجت خود را طلب کن.

بیست و ششم: در بحار نیز از کتاب آل روایت کرده از نافع بن ابی الحمراء که

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۵۲-۵۳.

گفت:

شهدت رسول الله ﷺ ثمانية أشهر إذا خرج إلى صلاة الغداة مرّ بباب فاطمة، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته، الصلاة. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۱)(۲).

یعنی: حاضر بودم که می‌دیدم مدت هشت ماه رسول خدا ﷺ هرگاه از خانه بیرون می‌آمد برای نماز صبح بر در خانه فاطمه می‌رفت و می‌فرمود: تحیت و رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد هنگام نماز است جز این نیست که خدا می‌خواهد ببرد از شما اهل بیت هر پلیدی‌ای را و پاک گرداند شما را پاک کردنی از هرگونه پلیدی‌ای.

بیست و هفتم: آنکه چون فاطمه (علیها السلام) می‌خواهد وارد بهشت شود جبرئیل ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت را می‌آورد که دو پهلوی آن به دیباج زینت کرده شده که مهار آن از مروارید درخشنده است، و بر پشت آن زینی است از مرجان، رکاب آن را می‌گیرد و فاطمه سوار می‌شود، و با او روانه می‌شود صد هزار فرشته از طرف راست او، و صد هزار فرشته از طرف چپ او، و صد هزار فرشته دیگر او را به بال‌های خود بر می‌دارند و او را بر در بهشت می‌رسانند.

چون فاطمه به در بهشت می‌رسد توقف می‌کند، خدای تعالی می‌فرماید: ای دختر حبیب من! چرا توقف کردی؟ من تو را امر کردم که داخل بهشت شوی. فاطمه می‌گوید: ای پروردگار من! دوست دارم که قدر من شناخته شود در مثل این روز، پس خدای تعالی می‌فرماید: ای دختر حبیب من! برگرد و نگاه کن هرکه را که محبت تو و ذریه تو در دل او می‌باشد دست او را بگیر و داخل بهشت

(۱) سوره احزاب: ۳۳.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۵۳.

کن.

پس فاطمه یکی یکی شیعیان و دوستان خود را جدا می‌کند، مانند مرغی که دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد جدا کند، پس چون شیعیان و دوستان او با او بر دَرِ بهشت رسند خدا به دل‌های آنها می‌اندازد تا اینکه توقف می‌کنند، خدای تعالی می‌فرماید: ای دوستان من! چرا توقف کرده‌اید؟ من شفاعت فاطمه دختر حبیب خود را در حق شما پذیرفتم. عرض می‌کنند: خدایا! می‌خواهیم امروز قدر ما شناخته شود.

خدای تعالی می‌فرماید: ای دوستان من! برگردید و نگاه کنید هرکسی که برای دوستی فاطمه شما را دوست می‌دارد و هرکسی که برای دوستی فاطمه شما را اطعام کرده، و هرکسی که برای دوستی فاطمه شما را پوشانیده، و هرکسی که برای دوستی فاطمه شما را شربت آبی داده، و هرکسی که در محبت فاطمه ردّ غیبتی از شما کرده دست او را بگیرد و داخل بهشت کنید.

مؤلف گوید: اصل این حدیث را علامه مجلسی در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم مسنداً از امام باقر علیه السلام روایت کرده است ^(۱).

بیست و هشتم: آنکه دوستی فاطمه در صد موضع برای دوستانش نفع می‌دهد، که کمترین آن موضع هنگام مردن، و وقت در قبر گذاردن، و وقت سنجش اعمال، و وقت محشور شدن در قیامت، و وقت گذشتن از صراط، و وقت حساب است ^(۲).

بیست و نهم: استقبال کردن پیغمبر هنگام داخل شدن فاطمه بر او و بوسیدن

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۶۴-۶۵ ح ۵۷.

(۲) فخر الدین طریحی، المنتخب ص ۱۷.

آن بزرگوار دست فاطمه را، و مشایعت کردن آن حضرت فاطمه را، چنانچه از ابی بکر روایت شده که گفت:

إِنَّ فَاطِمَةَ دَخَلَتْ يَوْمًا عَلَى أَبِيهَا، فَاسْتَقْبَلَهَا وَقَبَّلَ يَدَيْهَا، ثُمَّ لَمَّا وَدَّعَتْ وَمَشَتْ شَيْعَهَا النَّبِيُّ وَقَبَّلَ يَدَيْهَا أَيْضًا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا فِي أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ وَلَا يَنْسَبُ لِمِثْلِكَ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَهُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّي.

یعنی: روزی فاطمه بر پدر خود داخل شد، پس پیغمبر او را استقبال کرد و دو دست او را بوسید، و چون پدر را وداع کرد و رفت باز پیغمبر او را مشایعت کرد و دو دست او را بوسید. گفتم: ای رسول خدا! هرگز چنین چیزی را در باره احدی از زن‌ها ندیدم و برای تو مناسب نیست چنین کاری که کردی. فرمود: این کار را نکردم مگر به امر پروردگار خودم. این عمل پیغمبر و جواب او حجتی برای ابوبکر نیز بوده.

سی‌ام: آنکه خدای تعالی بر امیر مؤمنان (علیه السلام) حرام فرمود ازدواج با زن‌ها را تا زمانی که فاطمه علیها سلام الله در قید حیات بود.

سی و یکم: آنکه حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز قیامت حکومت دارد و شفاعت کننده است گناهکاران شیعیان و دوستان خود را، و احدی از مردها و زن‌ها داخل بهشت یا جهنم نمی‌شوند مگر به حکم و اذن او، چنانچه اخبار آن را علامه مجلسی در بحار با مصادر آن نقل فرموده.

سی و دوم: آنکه فاطمه زهرا (علیها السلام) محدثه بوده، و ملائکه به خدمت او مشرف می‌شدند، و برای او حدیث می‌کردند به آنچه در گذشته واقع شده بود و آنچه که در آینده واقع می‌شد، چنانچه در بصائر الدرجات و کتب صدوق و مختصر بصائر سعد بن عبدالله قمی و عوالم و غیر آنها روایت شده.

سی و سوم: آنکه آن بی‌بی معظمه علت وجود ائمه یازده گانه اوصیاء رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد، و ذریه پیغمبر تا قیامت همه از نسل

اویند طبق اخبار و احادیث وارده، که از جمله آنها است حدیث طارق بن شهاب در صفات امام که محلّ شاهد از آن حدیث این است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده به قول خود:

فهم الكواكب العلویّة المشرقة من شمس العصمة الفاطمیّة، فی سماء العظمة المحمّدیّة، والأغصان النبویّة النابتة فی الدوحة الأحمدیّة^(۱) .. الحدیث .

سی و چهارم: آنکه آن حضرت ولیّ الله، و دارای مقام ولایت کلیّه است، و والده حقیقیّه است برای همه امت، چنانچه از اخبار کثیره استفاده می شود، و در این کتاب به تفصیل شرح داده خواهد شد، ان شاء الله تعالی .

سی و پنجم: آنکه خدا صحیفه ای به فاطمه عطا فرموده که در آن است علوم اولین و آخرین حتّی ارزش خراشی که برای هرکسی، و هر چیزی از گذشته و آینده که سبب افتخار ائمه علیهم السلام است، و هر کدام از ائمه به آن فخر می کردند، و آن فعلاً در نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشد، که در فصل مخصوصی در این کتاب شرح داده می شود.

سی و ششم: آنکه خدای عزّوجلّ چون از نور وجه کریم خود بهشت را آفرید، آن نور را گرفت و آن را سه قسمت فرمود: یک قسمت آن را به پیغمبر، و یک قسمت آن را به فاطمه، و یک قسمت آن را به امیرمؤمنان و سائر ائمه اختصاص داد، و این اشاره است به جلالت صدیقه کبری سلام الله علیها؛ زیرا که خدای عزّوجلّ آن معظّمه معصومه را مقابل نبوت پدر بزرگوار او و امامت ائمه علیهم السلام قرار داد، و وجود مبارک آن معظّمه در میانه ایشان سمت قطبی دارد، چنانچه از فقره مبارکه حدیث کساء «فاطمة وأبوها وبعلمها وبنوها» نیز چنین

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۷۴ .

استفاده می‌شود.

سی و هفتم: خداوند تبارک و تعالی ثواب صلوات بر آن حضرت را آمرزش گناهان صلوات فرستنده بر او قرار داده، و صلوات فرستنده را در بهشت به آن بانوی دو جهان ملحق خواهد ساخت، چنانچه از امیر مؤمنان (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده.

سی و هشتم: آنکه عقد ازدواج او با علی (علیه السلام) در عرش اعلا بسته شده، و ملائکه و حور العین شاهد عقد او بوده‌اند، به شهادت اخبار کثیره.

سی و نهم: آنکه خطیب انشاء عقد به امر خدا در آسمان چهارم راحیل ملک که فصیح‌ترین ملائکه است بوده، و خطبه غزائی در مجمع ملائکه انشاء کرده.

چهل: آنکه در هنگام ازدواج او با علی خدای تعالی امر فرمود همه ملائکه هفت آسمان در آسمان چهارم و نزد بیت المعمور حاضر و اجتماع کردند و خطبه راحیل را استماع نمودند، و در آن حال همه ایشان از فرط سرور و شادی به تسبیح و تمجید و تقدیس و تهلیل پروردگار پرداختند.

چهل و یکم: خدای تعالی امر فرمود برای تزویج فاطمه با علی (علیه السلام) بهشت را زینت کردند، و به کمال زینت آراستند، و همه حورالعین بهشت زینت کردند.

چهل و دوم: آنکه خدای عزوجل فرمان داد تا درخت طوبی تمام حلی و حلل خود را با خود حمل کند.

چهل و سوم: خدا رضوان خازن بهشت را امر فرمود که منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کند، و آن منبری است از نور که در روز عرض اسماء بر ملائکه، آدم بالای آن رفت و خطبه خواند.

چهل و چهارم: اول کسی که عقد بست فاطمه را برای علی ذات اقدس احدیت بود، که وحی نمود به جبرئیل عقد نکاح را در مجمع ملائکه ببندد که من

تزوید کردم کنیز خود فاطمه دختر حبیب محمد ﷺ را برای بنده خود علی بن ابی طالب، پس جبرئیل نیز عقد بست فاطمه را برای علی، و شاهد گرفت ملائکه را تماماً، و شهادت آنها را نوشت در پارچه حریری، و جبرئیل آن را آورد و به نظر مبارک پیغمبر ﷺ رسانید، و پس آن را به مهری از مشک مهر زد و به رضوان خازن بهشت سپرد، چنانچه مفصلاً پس از این ذکر می شود.

چهل و پنجم: پس از آنکه جبرئیل ملائکه را شاهد گرفت بر ازدواج فاطمه با علی، امر کرد درخت طوبی را تا حلی و حلل خود را نثار کند، پس نثار کرد همه حلی و حلل خود را، و ملائکه و حورالعین همه آنها را جمع کردند، و آنها را برای یکدیگر به هدیه می برند تا روز قیامت و افتخار می کنند.

چهل و ششم: آنکه از جمله چیزهایی که خدا برای زهراء ﷺ صدق قرار داده یکی از آنها شفاعت در قیامت است برای گناه کاران از شیعیان و دوستان اوست، چنانچه در کتاب عوالم روایت کرده و از کتاب معراج النبوه نیز نقل شده که فاطمه ﷺ از جمله وصیت هایی که به علی ﷺ کرده این بوده:

إذا دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في الحقّة.

فقال لها سيّد الوصيّين: بحقّ النبي أخبريني بما فيه.

قالت: حين أراد أن يزوّجني أبي منك قال لي: زوّجتك من علي صدق أربعائة درهم. قلت: رضيت عليّاً ولا أرضى بصدق أربعائة درهم. فجاء جبرئيل فقال: يا رسول الله، يقول الله عزّ وجلّ: الجنّة وما فيها صدق فاطمة. قلت: لا أرضى. قال: أيّ شيء تريدین؟ قلت: أريد أمتك لأنك مشغول بأمتك. فرجع جبرئيل ثمّ جاء بهذا الكتاب مكتوب «شفاعة أمة محمد صدق فاطمة» فإذا كان يوم القيامة أقول: إلهي هذه قبالة شفاعة أمة محمد ﷺ^(۱).

(۱) در مظانّ عوالم کتاب فاطمة الزهراء ﷺ پیدا نشد، و دسترسی به کتاب معراج النبوه پیدا نشد.

ترجمه

یعنی: وقتی که مرا دفن کردی با من دفن کن این کاغذ را که در این حُقه است.

پس سید اوصیاء به او فرمود: مرا خبر ده به آنچه که در این کاغذ است.

گفت: وقتی که پدرم خواست مرا با تو تزویج کند، به من فرمود که: تو را تزویج می‌کنم با علی به صدق چهارصد درهم. گفتم: راضیم به علی اما به صدق چهارصد درهم راضی نیستم.

آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! خدای عزوجل می‌فرماید بهشت را با آنچه که در آن است صدق فاطمه است. گفتم: راضی نیستم. گفت: چه چیز می‌خواهی؟ گفتم: اَمّت تو را می‌خواهم؛ زیرا که تو به اَمّت خود مشغولی. پس جبرئیل برگشت و آورد این کتاب نوشته شده را که در آن نوشته شده است که «شفاعت اَمّت محمد صدق فاطمه است» پس چون روز قیامت شود می‌گویم: خدای من، این است قبالة شفاعت اَمّت محمد (علیها السلام).

چهل و هفتم: آنکه در تزویج فاطمه با علی (علیه السلام) خدای تعالی امر فرمود به رضوان، خازن بهشت که بجنابان درخت طوبی را تا بر دارد رقعتهائی به عدد دوستان اهل بیت، و ایجاد کرد فرشتگانی را از نور و هریک از آنها رقعتهای را بردارد، که چون قیامت برپا شود و همه مردگان زنده شوند و همه آنها اجتماع کنند آن فرشتگان در میان خلایق ندا کنند، پس باقی نمی‌ماند دوستی از دوستان اهل بیت مگر آنکه چک تضمین شده آزادی از آتش جهنّم به او داده می‌شود که در آن چک نوشته شده «براءة من العلي الجبار لشيعة علي وفاطمة من النار».

چهل و هشتم: آنکه درخت طوبی نیز جزو صدق فاطمه زهراء سلام الله علیها است، و همه نعمت‌های بهشت اصل و ریشه آن از درخت طوبی است، و نمی‌خورد احدی از اولین و آخرین از آن مگر به اذن فاطمه؛ زیرا که صدق آن

بزرگوار است.

چهل و نهم: آنکه خمس دنیا از زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوه‌ها و صحراها نیز جزء صداق فاطمه زهراء سلام الله علیها است.

پنجاهم: هنگام زفاف آن بی بی معظمه و بردن او به خانه علی علیه السلام، جبرئیل امین با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار ملک به زمین آمدند همه تکبیرگویان تا فاطمه سلام الله علیها را وارد خانه علی علیه السلام نمودند.

پنجاه و یکم: بنا بر خبری که از تفسیر ثعلبی نقل شده عقد کننده خدا بوده، و طرف قبول جبرئیل، و خطبه خواننده راحیل، و شهود حاملین عرش، و صاحب نثار رضوان، و طبق نثار درخت طوبی، و نثار دُرّ و یاقوت و مرجان بوده ^(۱).

پنجاه و دوم: از جمله خدمتگذاران فاطمه در بهشت دختر سلیمان حشمت الله علیه السلام است، چنانچه در کتاب مصابیح القلوب ^(۲) روایت کرده و گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَحْدُثُ ذَاتَ يَوْمٍ أَنَّ سُلَيْمَانَ النَّبِيَّ قَدْ جَهَّزَ لَابْنَتِهِ جِهَازاً عَظِيماً وَأَشْيَاءَ، وَقَدْ صَوَّغَ لَصَهْرِهِ تَاجَ مِنَ الذَّهَبِ مَكْلَلاً بِسَبْعِمِائَةِ جَوْهَرَةٍ، وَكَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَاضِراً فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ، فَلَمَّا أَتَى إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِمَا اسْتَمَعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَدِيثِ جِهَازِ ابْنَةِ سُلَيْمَانَ، فَخَطَرَ فِي قَلْبِهَا عَسَى أَنْ يَكُونَ خَطَرٌ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَنَّهُ سُلَيْمَانُ كَانَ نَبِيّاً عَظِيماً جَلِيلاً، وَنَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ أَجَلُّ قَدِراً وَأَعْظَمُ شَأْناً مِنْ ابْنَةِ سُلَيْمَانَ النَّبِيِّ كَانَ لَهَا مِثْلُ ذَلِكَ الْجِهَازِ، وَتَاجَ ذَلِكَ الصَّهْرِ بِتِلْكَ الصِّفَةِ، وَهَذَا الصَّهْرُ فِي هَذَا الْفَقْرِ وَالْحَاجَةِ، لَكِنْ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ أَخْفَتْهُ فِي قَلْبِهَا وَمَا أَظْهَرَتْ بِهِ لِأَحَدٍ حَتَّى قَبِضَتْ، فَرَأَاهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَعْضَ اللَّيَالِي فِي

(۱) مراجعه شود به ملحقات إحقاق الحق ج ۱۸ ص ۱۷۵ و ۱۷۹.

(۲) کتاب مصابیح القلوب، تألیف مولی محمدحسین بن محمدقلی قرچه داغی دزماری، به لغت فارسی، نسخه آن در دسترس نمی باشد.

المنام أنها في الجنة قاعدة على سرير وحوالي سريرها الحور العين واقفات في خدمتها منتظرون لأمرها، وجارية في غاية الحسن وكمال الجمال وتمام الدلال مزينة بالحلل الرائقة على يدها طبقتين لنتارها، واقفة بين يديها، منتظرة لأمرها، فقال لها علي بن أبي طالب: يا فاطمة، ابنة من هذه الجارية؟ قالت: هي ابنة النبي سليمان أوقفوها في خدمتي، واعلم يا علي إنني ذلك اليوم الذي ذكرت لي عن أبي حديث جهازها خطر في قلبي همّة، فلذلك أوقفوها بين يدي كرامة لي، وعوّض لك من ذلك التاج الذي صاغه سليمان لصهره أن جعل بيدك لواء الحمد في القيامة^(۱).

ترجمة

یعنی: روزی رسول خدا ﷺ حدیث می‌کرد که سلیمان پیغمبر جهازی تهیه کرد برای دخترش که جهاز بزرگی بود با چیزهای دیگری و برای دامادش تاجی از طلا ریخته شده بود مکلّل به هفتصد دانه جواهر، در آن حال علی بن ابی طالب در آن مجلس حاضر بود، چون به منزل آمد آنچه را که شنیده بود به فاطمه خبر داد راجع به جهاز دختر سلیمان از پیغمبر خدا.

پس در قلب فاطمه چنین خطور کرد که شاید در قلب علی گذشته باشد که سلیمان پیغمبر بزرگ باجلالتی بوده، و پیغمبر ما که قدر او بالاتر و شأن او بزرگتر است از سلیمان، دختر سلیمان نبی مانند چنین جهازی داشته، و برای دامادش چنین تاجی بوده به صفتی که ذکر شد، و این داماد با فقر و احتیاج می‌باشد. ولیکن فاطمه بتول این را که در دلش خطور کرد پنهان نمود و آشکار نکرد

(۱) این حدیث از کتاب مجمع النورین وملتقى البحرين فیما وقع من الجور علی والدّة السبطین، تألیف مولیٰ ابوالحسن مرندی متوفای سال ۱۳۴۹، نقل شده است. واین کتاب در سال (۱۳۲۸) چاپ شده است.

برای احدی، تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود .

پس علی بن ابی طالب علیه السلام در بعضی از شب‌ها او را در خواب دید که در بهشت بالای تختی نشسته، و اطراف تخت او حورالعین به خدمت او ایستاده منتظر فرمان اویند، و دختری در نهایت حسن و کمال زیبایی و فرح و شادی و گشاده‌روئی در حالتی که زینت کرده است به زیورهای باصفا و به عجب درآورنده، و دو طبق بر روی دست گرفته که بر سر فاطمه نثار کند ایستاده است در مقابل او و منتظر فرمان او است. علی بن ابی طالب فرمود: ای فاطمه! این دختر کیست؟

گفت: این دختر سلیمان پیغمبر است، که او را به خدمت من واداشته‌اند. و بدان ای علی که من آن روزی را که حدیث پدرم را راجع به جهاز این دختر ذکر کردم در قلب من گذشت چیزی که آن را با خود حدیث نفس کردم، برای این است که او را در مقابل من برای خدمت واداشته‌اند برای گرمی داشتن من، و اما برای تو عوض آن تاجی که سلیمان برای دامادش ریخته و ساخته بود چنین قرار داده شده که پرچم حمد در روز قیامت بدست تو باشد.

پنجاه و سوم: حرام بودن زن‌ها بر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمانی که فاطمه زنده بود اجلالاً لفاطمه سلام الله علیها.

پنجاه و چهارم: شریک بودن در نزول سورة هل اتی با امیرالمؤمنین و حسین علیهما السلام.

پنجاه و پنجم: یاد کردن خدا همه نعمت‌های بهشتی را در سورة هل اتی غیر از حورالعین که برای احترام فاطمه نامی از آن برده نشده.

پنجاه و ششم: اول دیوانی که در روز قیامت گشوده می‌شود دیوان فاطمه سلام الله علیها است با کسانی که در حق او و اولاد او ظلم کرده‌اند، و اول انتقامی

که کشیده می‌شود از ظلمهائی است که بر آن حضرت و اولاد او وارد شده.
 پنجاه و هفتم: آنکه ليلة القدر و ليلة مبارکه در قرآن به وجود مبارک زهراء
 تفسیر و تأویل شده، چنانچه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «الليلة
 هي فاطمة والقدر هو الله»^(۱) یعنی فاطمه خدا، بنابراین فاطمه اضافه تشریفیه به
 خدا دارد از حیث عظمت مقامی که دارد.

پنجاه و هشتم: نزول مائده آسمانی از قبیل مرغ بریان و انار و انگور و سیب و
 گلابی و به و چیزهائی که دیگران از خوردن آن محروم بودند از اطعمه و اشربه
 بهشتی از بعد از هبوط آدم و حوا تا زمان آن حضرت.

پنجاه و نهم: آنکه وقتی که آن بی‌بی معظمه در محراب خود بود هفتاد هزار
 ملک از ملائکه مقربین می‌آمدند و بر او سلام می‌کردند، و او را ندا می‌کردند به
 آن چیزی که مریم مادر عیسی را به آن ندا می‌کردند و می‌گفتند: «یا فاطمة، إن الله
 اصطفاك وطهرك على نساء العالمين».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

(۱) مراجعه شود به: تفسیر فرات کوفی ص ۵۸۱.

فصل هفتم

در بیان مصحف فاطمه علیها السلام

راجع به مصحف فاطمه سلام الله علیها روایات متعدده‌ای از مصادر وحی و تنزیل روایت شده که در ضمن این فصل تذکر داده می‌شود.

حدیث اول

در کتاب دلائل الامامه طبری گفته است:

حدَّثني أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى التلعكبري، (قال: حدَّثنا أبي، قال: حدَّثنا أبو علي محمد بن همام)^(۱) قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري، قال: حدَّثنا محمد بن أحمد بن حمدان، قال: حدَّثني علي بن سليمان، وجعفر بن محمد، عن علي بن أسباط، عن الحسين بن أبي العلاء، وعلي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي عن مصحف فاطمة علیها السلام، فقال: أنزل عليها بعد موت أبيها.

قلت: ففیه شیء من القرآن؟

قال: ما فيه شيء من القرآن.

قلت: فصفه لي.

قال: له دفتان من زبرجدتين على طول الورق، وعرضه حراوين.

(۱) ما بین دو هلال از نسخه مؤلف ساقط شده است.

قلت : جعلت فداك ، صف لي ورقه .

قال : ورقه من دُرٍّ أبيض قيل له كن فكان .

قلت له : جعلت فداك ، فما فيه ؟

قال : فيه خبر ما كان وخبر ما يكون إلى يوم القيامة . وفيه خبر سماءٍ سماءٍ ، وعدد ما في السموات من الملائكة وغير ذلك ، وعدد كلٍّ من خلق الله مرسلًا وغير مرسلٍ وأسماؤهم وأسماء من أرسل إليهم ، وأسماء من كذب ومن أجاب منهم ، وأسماء جميع من خلق الله من المؤمنين والكافرين من الأولين والآخرين ، وأسماء البلدان ، وصفة كلِّ بلد في شرق الأرض وغربها ، وعدد ما فيها من المؤمنين ، وعدد ما فيها من الكافرين ، وصفة كلٍّ من كذب ، وصفة القرون الأولى وقصصهم ومن ولي من الطواغيت ومدة ملكهم وعددهم ، وأسماء الأئمة وصفتهم ، وما يملك كل واحد واحد ، وفيه صفة كراتهم وجميع من تردّد في الأدوار .

قال : قلت : جعلت فداك ، كم الأدوار ؟

قال : خمسون ألف عام ، وهي سبعة أدوار ، فيه أسماء جميع ما خلق الله من الأولين والآخرين وآجالهم ، وصفة أهل الجنة وعدد من يدخلها ، وعدد من يدخل النار ، وأسماء هؤلاء وهؤلاء ، وفيه علم القرآن كما أنزل ، وعلم التوراة كما أنزلت ، وعلم الإنجيل كما أنزل ، وعلم الزبور ، وعدد كلِّ شجرة ومدرّة في جميع البلاد .

قال أبو جعفر ؑ : ولما أراد الله تعالى أن ينزله عليها أمر جبرئيل وميكائيل وإسرافيل أن يحملوه فينزلون به عليها ، وذلك في ليلة الجمعة من الثالث الثاني من الليل ، فهبطوا به وهي قائمة تصلي ، فما زالوا قياماً حتى قعدت ، ولما فرغت من صلاتها سلّموا عليها ، وقالوا لها : السلام يقرؤك السلام ، ووضعوا المصحف في حجرها . فقالت : لله السلام ، ومنه السلام ، وإليه السلام ، وعليكم يا رسل الله السلام ، ثم عرجوا إلى السماء ، فما زالت بعد صلاة الفجر إلى زوال الشمس

تقرأه حتى أتت على آخره، ولقد كانت عليه السلام مفروضة الطاعة ^(۱) على جميع من خلق الله من الجن والإنس والطير والوحش والأنبياء والملائكة.

قلت: جعلت فداك، فلمن صار ذلك المصحف بعد مضيتها؟

قال: دفعته إلى أمير المؤمنين، فلما مضى صار إلى الحسن، ثم إلى الحسين، ثم عند أهله حتى يدفعوه إلى صاحب هذا الأمر.

فقلت: إن هذا العلم لكثير ^(۲).

قال: يا أبا محمد، إن هذا الذي وصفته لك لفي ورقتين من أوله، وما وصفت لك بعد ما في الورقة الثالثة، ولا تكلمت بحرف منه ^(۳).

ترجمة حديث

به سند مذکور از ابی بصیر روایت کرده که گفت: سؤال کردم از ابی جعفر یعنی امام باقر علیه السلام از مصحف فاطمه، فرمود: پس از مردن پدرش بر او فرو فرستاده شد.

گفتم: در آن چیزی از قرآن هست؟

فرمود: چیزی از قرآن در آن نیست.

گفتم: آن را برای من وصف کن.

فرمود: برای آن دو جلد است که هر دو از زیر جلد سرخ اند بقدر طول ورق و عرض آن.

گفتم: فدایت شوم! ورق آن را برای من وصف کن.

فرمود: ورق آن از در سفید است که به آن گفته شد: باش، پس هست شد.

گفتم: فدایت شوم! در آن چه چیز هست؟

(۱) در دلائل: طاعتها مفروضة.

(۲) لعلم كثير - خل.

(۳) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۰۴ - ۱۰۶ ح ۳۴.

فرمود: خبر آنچه که گذشته است و آنچه که آینده است تا روز قیامت، و در آن است آسمان و آسمان، و شماره آنچه در آنهاست از ملائکه و غیر آنها، و عدد هر پیغمبر مرسل و غیر مرسل که خدا آفریده، و نامهای ایشان، و نامهای کسانی که بسوی ایشان فرستاده شدند، و نامهای کسانی که آنها را تکذیب کردند، و کسانی که آنها را اجابت کردند، و نامهای همه آنچه را که خدا آفریده از مؤمنها و کافرها از پیشینیان و پسینیان، و نامهای همه شهرها، و صفت هر شهری که در مشرق زمین و مغرب آن است، و عدد آنچه در آن است از مؤمنین، و عدد آنچه کافر که در آن است، و صفت هر که تکذیب کند، و صفت قرنهای اولیه، و قصه‌های آنان، و کسانی که حکومت می‌کنند و از حد خود تجاوز می‌کنند، و مدت پادشاهی ایشان، و عدد ایشان، و نامهای پیشوایان، و صفت‌های ایشان، و آنچه را که مالک می‌شوند یک یک آنها، و صفت بزرگان‌شان، و همه آنهایی که رفت و آمد کردند در دورها.



گفتم: فدایت شوم! ادوار چند است؟

فرمود: پنجاه هزار سال و آن هفت دور است. و در آن است نامهای همه خلق خدا و مدت‌های ایشان، و صفت اهل بهشت، و عدد کسانی که داخل آن می‌شوند، و عدد کسانی که داخل آتش می‌شوند، و نامهای این گروه و آن گروه. و در آن است علم قرآن همچنانکه نازل شده، و علم تورات همانطوری که نازل شده، و علم انجیل بنحوی که نازل شده، و علم زبور، و عدد هر درختی و خاک و کلوخی.

چگونگی نزول مصحف

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی اراده فرمود که صحیفه را بر او نازل فرماید، امر کرد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مصحف را با خود بردارند و بر او نازل شوند، و نزول آنها در شب جمعه‌ای بود در ثلث دوم آن شب فرود آمدند در نزد او در حالی که آن حضرت ایستاده نماز می‌گزارد، برپا ایستادند تا اینکه نشست و نماز خود را

تمام کرد، مصحف را در کنار او گذاردند و گفتند: خدای سلام تو را سلام می‌رساند. فرمود: سلام برای خداست، و از او است سلام، و بازگشت سلام بسوی او است، و سلام بر شما باد ای فرستادگان خدا، پس بجانب آسمان بالا رفتند، پس آن حضرت بعد از نماز صبح تا هنگام زوال آفتاب تا آخر آن را قرائت فرمود.

و هر آینه آن بی‌بی معظمه طاعتش واجب شده بر همهٔ خلق خدا از جنّ و انس و مرغ‌ها و وحشی‌ها و پیغمبران و ملائکه.

گفتم: فدایت شوم! آن مصحف پس از رحلت فاطمه چگونه چطور شد؟

فرمود: آن را به امیر مؤمنان داد، و چون امیر مؤمنان از دنیا رفت به حسن رسید، و پس از او به حسین رسید، و بعد از او نزد اهل آن است تا اینکه آن را بدست صاحب این امر یعنی امام زمان دهند.

گفتم: این است علم بسیار.

فرمود: ای ابا محمد! اینها همه که برای تو وصف کردم در دو ورق از آن مصحف بود از اول آن، و هنوز وصف نکرده‌ام برای تو آنچه در ورق سوم آن است، و حرفی از آن را نگفتم.

حدیث دوم

در باب چهاردهم از جزء سوم کتاب بصائر الدرجات صفّار از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، حدیثی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن آن است که فرمود:

و مصحف فاطمة ما أزعَم أن فيه قرآناً، وفيه ما يحتاج الناس إلينا ولا نحتاج إلى أحد، إنَّ فيه المجلدة، ونصف المجلدة، وثلاث المجلدة، وربع المجلدة، وأرش الخدش^(۱).

(۱) محمد بن حسن صفّار، بصائر الدرجات ص ۱۵۰-۱۵۱ ح ۱.

یعنی : مصحف فاطمه گمان نمی‌کنم که چیزی از قرآن در آن باشد، و در آن است همه آنچه که مردمان محتاج به ما هستند و ما محتاج به احدی از ایشان نیستیم، و در آن است حکم یک تازیانه، و نصف تازیانه، و ثلث تازیانه، و ربع تازیانه، و دیه خراشی که به پوست رسد.

حدیث سوم

نیز در کتاب بصائر مسنداً از ابی بصیر روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طویلی که فرمود:

وإن عندنا لمصحف فاطمة علیها السلام، وما يدرهم ما مصحف فاطمة. قال : مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرّات، والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد، وإنما هو شيء أملاها الله وأوحى إليها.



قال : قلت : والله هذا هو العلم .. الحديث (۱).
یعنی : نزد ماست مصحف فاطمه، و چه می‌دانند ایشان که مصحف فاطمه چیست .
فرمود : مصحفی است که در آن است سه برابر مانند قرآن شما که یک حرف از قرآن شما در آن نیست، و آن چیزی است که خدا آن را املا فرموده و وحی فرستاده است بسوی او .
ابو بصیر گفت : گفتم : اینست والله آن علم .. تا آخر حدیث .

حدیث چهارم

نیز در کتاب بصائر از آن حضرت در ضمن حدیث دیگری روایت کرده که فرمود:

وخلّفت فاطمة مصحف ما هو قرآن ولكنّه كلام من كلام الله أنزل عليها، إملاء رسول الله

(۱) محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات ص ۱۵۲ ح ۳.

وخطّ علی^(۱).

یعنی: باقی گذارد فاطمه مصحفی را که آن قرآن نیست، ولیکن کلامی است از کلام خدا که بر او نازل فرمود، پیغمبر املا کرد و علی نوشت.

حدیث پنجم

نیز در کتاب بصائر مسنداً از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده، که چون ابی عبیده که راوی حدیث است در ضمن سؤالاتی که از آن حضرت کرده، یکی از آنها از مصحف فاطمه بوده، حضرت در جواب او فرمودند:

إنکم لتبحثون عما تریدون وعما لا تریدون، إن فاطمة مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة وسبعین يوماً، وقد کان دخلها حزن شدید علی أביها، وکان جبرئیل یأتیها فیحسن عزایها علی أביها، ویطیب نفسها، ویخبرها عن أביها ومکانه، ویخبره بما یکون بعدها فی ذرّيتها، وکان علی یکتب ذلك؛ فهذا مصحف فاطمة^(۲).

یعنی: شما کاوش می کنید از آنچه می خواهید و از آنچه که نمی خواهید، فاطمه پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده بود، و حزن شدیدی بر مفارقت پدر داشت، جبرئیل بنزد او می آمد، و نیکو در عزای پدرش او را تسلیت می داد، و غم و غصّه را از نفس او دور می کرد، و از پدرش به او خبر می داد، و از جایگاه پدر او را آگاه می کرد، و به او خبر می داد به آنچه که پس از او بر ذریه اش وارد می آید، و علی آنها را می نوشت، اینست مصحف فاطمه.

(۱) محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات ص ۱۵۶ ح ۱۴.

(۲) همان مأخذ ص ۱۵۳ - ۱۵۴ ح ۶.

فصل هشتم

در بیان ازدواج فاطمه با علی و چگونگی آن

طبری علیه الرحمه در کتاب دلائل الامامه به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش، از ابن عباس چنین روایت کرده که گفت ابن عباس: چون هجرت کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه، و در آنجا مسجدی بنا کرد، و اهل مدینه با او انس گرفتند، و کلمه او بالا گرفت، و مردمان برکت او را شناختند، و از دور و نزدیک سواران و پیادگان بنزد او می آمدند، و ایمان ظاهر شد، و پادشاهان از او حدیث می کردند، و از شمشیر عذاب او می ترسیدند. اکابر و اشراف، فاطمه با امیرمؤمنان و زنهای مهاجرین همه با همدیگر هجرت کردند، و عایشه هم از جمله مهاجرین بود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را در خانه مادر ابو ایوب انصاری فرود آورد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهایی را خطبه کرد، و اول دخول خود در مدینه سوده را تزویج کرده بود، فاطمه را بنزد او نقل داد، پس از آن تزویج کرد ام سلمه دختر ابی امیه را، و امر فاطمه را به او واگذار کرد، برحسب ظاهر ام سلمه او را ادب می کرد، ولی ام سلمه می گفت: بخدا سوگند ادب فاطمه از من زیادتر بود و هر چیزی را بهتر از من می دانست و می شناخت همه آنها را، و چگونه چنین نباشد و

حال آنکه او سلالهٔ انبیاء است، صلی الله علیها وعلی ائبها وبعلمها وبنیها^(۱).

خواستگاری فاطمه علیها السلام

در مناقب نقل کرده به سند خود از اُم سلمه، و سلمان فارسی، و علی بن ابی طالب علیه السلام، که این هر سه نفر گفته‌اند که: چون فاطمه علیها السلام بحد بلوغ و رشد رسید، و درک کرد آنچه را که زنان درک می‌کنند، بزرگان قریش از اهل فضل و سابقه در اسلام و اهل شرف و مال او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند، هر کدام از آنها که قدم پیش گذاردند، پیغمبر اکرم نمی‌پذیرفت، و روی خود را از او می‌گردانید، بنحوی که شخص خطبه‌کننده گمان می‌کرد که آن حضرت بر وی خشمناک شده، یا اینکه در این موضوع وحی آسمانی بر او نازل شده، و از جمله خطبه‌کنندگان ابوبکر بود، حضرت در جواب او فرمود: امر ازدواج فاطمه با پروردگار است. و پس از ابوبکر، عمر خواستگار شد، حضرت همان جوابی که به ابی بکر داده بود به او گفت^(۲).

و در کتاب دلائل الامامه طبری به سند متصل روایت کرده از انس بن مالک که گفت: عبدالرحمان بن عوف زهری و عثمان بن عفان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند، عبدالرحمان به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! فاطمه دخترت را با من تزویج کن، صد ناقه سیاه زاغ چشم که بارهای آن جامه‌های سفید نازک مصری باشد و ده هزار دینار به او بذل می‌کنم، یعنی صدق او می‌دهم، و در میان اصحاب پیغمبر از عبدالرحمان ثروتمندتر کسی نبود، و عثمان هم مانند او بود، پس عثمان عرض کرد: یا رسول الله! من مانند این صدق را می‌دهم و من

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۸۱-۸۲ ح ۲۱.

(۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۲۴-۱۲۵ از مناقب.

مقدم ترم از عبدالرحمان از حیث اسلام آوردن.

پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سخنان این دو نفر خشمگین شد و غضب فرمود، و کفی از سنگ‌های ریزه را برداشت و پاشید بطرف عبدالرحمان و فرمود: تو به کثرت مال خود می‌بالی بر من؟! پس آن سنگ‌ها همه دُر گرانبها شد که یک دانه از آنها قیمتش به قدر همه دارائی عبدالرحمان بود.

نزول وحی برای ازدواج فاطمه با علی

پس جبرئیل فرود آمد در همان ساعت و عرض کرد: یا احمد! خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید:

قُمْ إِلَى عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّ مِثْلَهُ مِثْلُ الْكَعْبَةِ يُحْجُ إِلَيْهَا وَلَا تَحْجُ إِلَى أَحَدٍ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَ رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَّةِ أَنْ يَزَيِّنَ الْأَرْبَعَ جَنَّاتٍ، وَأَمُرَ شَجَرَةَ طُوبَى وَسِدْرَةَ الْمُنْتَهَى أَنْ تَحْمِلَا الْحَلِيَّ وَالْحَلْلَ، وَأَمُرَ الْحَوْرَ الْعَيْنَ أَنْ يَتَزَيَّنَ وَأَنْ يَقِفَ تَحْتَ شَجَرَةِ طُوبَى وَسِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَأَمُرَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقَالَ لَهُ رَاحِيلُ - وَلَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَفْصَحُ مِنْهُ لِسَانًا وَلَا أَعْزَبُ مِنْطَقًا وَلَا أَحْسَنُ وَجْهًا - أَنْ يَحْضُرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَالْمَلِكُ أَجْمَعُونَ، أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ مِنْبَرًا مِنَ النُّورِ، وَأَمُرَ رَاحِيلَ أَنْ يَرْقِيَ، فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً مِنْ خُطْبِ النِّكَاحِ، وَزَوَّجَ عَلِيًّا مِنْ فَاطِمَةَ بِخُمْسِ الدُّنْيَا وَلَوْلَدِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَكُنْتُ أَنَا وَمِيكَائِيلُ شَاهِدَيْنِ، وَكَانَ وَلِيُّهَا اللَّهُ تَعَالَى، وَأَمُرَ شَجَرَةَ طُوبَى وَسِدْرَةَ الْمُنْتَهَى أَنْ تَنْثُرَا مَا فِيهِمَا مِنَ الْحَلِيِّ وَالْحَلْلِ وَالطَّيِّبِ، وَأَمُرَ الْحَوْرَ الْعَيْنَ أَنْ يَلْقُطَنَ ذَلِكَ، وَأَنْ يَفْتَخِرَنَّ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وقد أمرك الله أن تزوجه بفاطمة في الأرض، وأن تقول لعثمان: أما سمعت قولي في القرآن: ﴿مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ نَلْقَيْنِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^(۱) وقولي فيه: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنْ نَفْسِهِ بَشَرًا

(۱) سوره رحمن: ۱۹ و ۲۰.

فَجَعَلْنَاهُ نَسِيبًا وَصَبْرًا^(۱) .

ترجمه

یعنی : برخیز بسوی علی بن ابی طالب ؛ زیرا که مثل او مانند کعبه است که بسوی آن قصد کرده می شود و او قصد نمی کند احدی را ، خدا امر کرد مرا تا فرمان دهم رضوان خزینه دار بهشت را که زینت کند چهار جانب بهشت را ، و فرمان دهد درخت طوبی و سدرۃ المنتهی را که زینت و زیورهای خود را حمل کنند ، و فرمان دهد حورالعین را که خود را بیارایند و بایستند در زیر درخت طوبی و سدرۃ المنتهی ، و امر کند فرشته ای از فرشتگان را که راحیل گفته می شود و در میان فرشتگان فصیح زبان تر و شیرین سخن تر و نیکو روتر از او نیست که حاضر شود بسوی ساق عرش ، که چون حاضر شوند همه ملائکه امر فرمود خدا مرا تا منبری از نور برپا کنم ، و فرمان دهم راحیل را تا بر منبر بالا رود ، و خطبه رسانی از خطبه های نکاح را بخواند ، و تزویج کند علی را با فاطمه به صدق پنج یک دنیا که برای او و برای فرزندان او باشد تا روز قیامت ، و من و میکائیل دو شاهد باشیم ، و ولی فاطمه خدای تعالی است ، و امر کنم درخت طوبی و سدرۃ المنتهی را تا آنچه زینت و زیور دارند و بوهای خوش همه را نثار کنند ، و امر کنم حورالعین را که از آنها برچینند و به آن فخر کنند تا روز قیامت .

و خدا تو را امر فرموده که تزویج کنی علی را با فاطمه در روی زمین ، و به عثمان بگوئی که آیا نشنیده گفته مرا در قرآن ﴿مَزَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ بِنْتَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ یعنی : دو دریا را با هم جفت کرد ، و پرده ای در میان آنها قرار داد ، تا یکی از آنها بر دیگری غلبه نکند ، و گفته مرا در آن : ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلْنَاهُ نَسِيبًا وَصَبْرًا﴾ یعنی : و اوست خدائی که بشر را از آب آفرید و او را نسب و داماد قرار داد .

(۱) سوره فرقان : ۵۴ .

فلما سمع النبي ﷺ كلام جبرئيل، وجهه خلف عمار بن ياسر و سلمان والعباس، فأحضرهم، وقال لعلي عليه السلام: إن الله أمرني أن أزوجه.

فقال: يا رسول الله، إني لا أملك إلا سيفي وفرسي ودرعي.

فقال له النبي ﷺ: اذهب فبع الدرع، فخرج علي، فنادى على درعه، فبلغت أربعمائة درهم ودينار، فاشتراها دحية بن خليفة الكلبي، وكان حسن الوجه، لم يكن مع رسول الله ﷺ أحسن منه وجهاً، فلما أخذ علي الثمن وتسلم دحية الدرع، عطف دحية على علي، فقال له: أسألك يا أبا الحسن أن تقبل مني هذا الدرع هدية ولا تخالفني، فأخذها منه وحمل الثمن والدرع وجاء بهما إلى النبي، فطرحهما بين يديه، وقال: يا رسول الله، بعت الدرع بأربعمائة درهم ودينار، وقد اشتراها دحية وسألني أن أقبل الدرع هدية، فما تأمرني أقبلها منه أم لا؟ فتبسم النبي ﷺ وقال: ليس هو دحية لكنه جبرئيل، والدراهم من عند الله لتكون شرفاً وفخراً لابنتي فاطمة، وزوجه بها ودخل بعد ثلاث.

قال: وخرج علي ونحن في المسجد، إذ هبط الأمين جبرئيل بأترجة من الجنة، فقال: يا رسول الله، إن الله يأمرك أن تدفع هذه الأترجة إلى علي بن أبي طالب، فدفعها النبي إلى علي، فلما حصلت في كفه انقسمت قسمين، مكتوب على قسم: «لا إله إلا الله محمد رسول الله علي أمير المؤمنين» وعلى القسم الآخر: «هدية من الطالب الغالب إلى علي بن أبي طالب»^(۱).

ترجمه

یعنی: چون پیغمبر کلام جبرئیل را شنید، فرستاد دنبال عمار بن یاسر و سلمان و عباس و آنها را احضار کرد، و به علی گفت که: خدا امر فرموده که تو را تزویج کنم.

علی گفت: من مالک چیزی نیستم الا شمشیرم و اسبم و زرهم.

پیغمبر به او فرمود: برو زر را بفروش، علی بیرون رفت و ندا کرد برای فروش زر

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۸۲-۸۵ ح ۲۲.

خود، قیمت آن رسید به چهارصد درهم و دینار، دحیه بن خلیفه کلبی آن را خرید، و او بسیار خوب رو بود، با پیغمبر از او خوب روتر کسی نبود، چون علی پول زره را گرفت و زره را تسلیم دحیه کرد، دحیه رو کرد به علی و گفت: ای ابوالحسن! خواهش می‌کنم از تو که بعنوان هدیه این زره را از من قبول کنی و مخالفت نکنی.

علی زره را از او گرفت، و پول و زره را آورد و در پیش روی پیغمبر گذارد و گفت: ای رسول خدا! زره را به چهارصد درهم و دینار فروختم، و دحیه آن را از من خرید، و از من خواهش کرد که آن را بعنوان هدیه از او قبول کنم، چه امر می‌فرمائی آیا قبول کنم از او یا نه؟

پیغمبر تبسم کرد و فرمود: آن دحیه نبود، ولیکن جبرئیل بود، و درهم‌ها هم از جانب خدا بوده تا شرافت و فخری باشد برای دختر من فاطمه، و تزویج فرمود علی را با او، و پس از سه روز داخل شد.

راوی گفت: علی از مسجد خارج شد، و مادر مسجد بودیم که جبرئیل امین فرود آمد با ترنجی از بهشت، و عرض کرد: ای رسول خدا! خدا تو را امر می‌فرماید که این ترنج را بدهی به علی بن ابی طالب، پیغمبر آن را به علی داد، چون در کف علی قرار گرفت دو قسمت شد، بر یک قسمت آن نوشته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» و بر قسمت دیگر نوشته بود: هدیه‌ایست از طلب کننده غلبه کننده بسوی علی بن ابی طالب.

و نیز در کتاب دلائل الإمامة به سند متصل از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود:

هممت بتزویج فاطمة حیناً، ولم أجسر أن أذكر ذلك لرسول الله ﷺ وكان ذلك يختلج في صدري ليلاً ونهاراً، حتى دخلت يوماً على رسول الله، فقال: يا علي، قلت: لبيك يا رسول الله. فقال: هل لك في التزويج؟ فقلت: الله ورسوله أعلم. فظننت أنه يريد أن يزوجني بعض

نساء قریش، وقلبی خائف من فوت فاطمة، ففارقتہ علیٰ هذا، فوالله ما شعرت حتّٰی اُتانی رسول الله صلی الله علیہ وسلم، فقال: أجب یا علی وأسرع، فأسرعت المضي إلیه، فلمّا دخلت ونظرت إلیه فما رأیتہ أشدّ فرحاً من ذلك الیوم، وكان فی حجرة أمّ سلمة، أبصرنی فتهلّل وتبسّم حتّٰی نظرت إلی بیاض أسنانه ولها بریق.

وقال: یا علی، إنّ الله قد کفانی ما همتی فیک من أمر تزویجک.

فقلت: وکیف ذلك یا رسول الله؟

قال: اُتانی جبرئیل ومعه قرنفل الجنة وسنبلیها قطعتان، فناولنیها، فأخذتها وشممتها فسطع منها رائحة المسک، ثمّ أخذها منّی، فقلت: یا جبرئیل، ما شأنهما؟ فقال: إنّ الله أمر سکّان الجنة أن یزیتوا الجنان کلّها بمفارشها ونضودها وأنهارها وأشجارها، وأمر ریح الجنة التي یقال لها المثیرة، فهبّت فی الجنة بأنواع العطر والطیب، وأمر الحور العین بقراءة سُورتي «طه» و«یس» فرفعن أصواتهنّ بهما، ثمّ نادى مناد: ألا إنّ الیوم یوم ولیمة فاطمة بنت محمّد وعلی بن أبی طالب رضی عنّی بهما، ثمّ بعث تعالیٰ سحابة بیضاء، فطرت علی أهل الجنة من لؤلؤها وزبرجدها، وأمر خدام الجنان أن یلتقطوها، وأمر راحیل فخطب خطبة لم یسمع أهل السماء بمثلها، ثمّ نادى تعالیٰ: یا ملائکتی وسکّان جنتی، بارکوا علی نكاح فاطمة بنت محمّد وعلی بن أبی طالب، فإنی زوّجت أحبّ النساء إلیّ من أحبّ الرجال إلیّ بعد محمّد.

ترجمة حدیث شریف

یعنی وقتی که هم من تزویج با فاطمه بود جسارت نکردم که ذکر کنم آن را با پیغمبر صلی الله علیہ وسلم و این مطلب در سینه من شب و روز خلجان داشت، تا اینکه روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای علی! عرض کردم: بلی ای رسول خدا، فرمود میل به تزویج - یعنی زن گرفتن - داری؟ گفتم: خدا و رسول او داناترند، و گمان کردم که می خواهد مرا با بعضی از زنان قریش تزویج کند، و دل من ترسناک بود که مبادا فاطمه از دستم برود. پس از آن حضرت جدا شدم با همین اندیشه، و بذات خدا قسم نمی دانستم تا اینکه

پیغمبر بنزد من آمد و فرمود: اجابت و شتاب کن بیا، من به شتاب رفتم بنزد او، وقتی که بر او وارد شدم و نظر بسوی او کردم، هرگز مثل آن روز او را خوشحال ندیده بودم، و آن روز در حجرهٔ اُم سلمه بود.

چون چشمش به من افتاد به گشاده‌روئی لبخندی زد، بنحوی که سفیدی دندان او برق می‌زد، و فرمود: ای علی! خدا هم مرا کفایت کرد دربارهٔ تو و امر زن گرفتنت. گفتم: چگونه است آن ای رسول خدا؟

فرمود: جبرئیل بنزد من آمد و با او دو قطعه از قرنفل و سنبل بهشت بود به من داد گرفتم و آن را بوئیدم، بوی مشک از آنها ساطع شد، پس آن دو را از من گرفت، گفتم: ای جبرئیل! این دو برای چیست؟ گفت: امر کرد خدا ساکنین بهشت را که همهٔ بهشت را به فرش‌های آن زینت کردند به روی هم انداختن آنها و نه‌رهای آن و درخت‌های آن، و امر فرمود باد بهشتی را که به آن مشیره گفته می‌شود در بهشت بوزد با انواع عطرها و بوهای خوش، و امر فرمود همهٔ حورالعین را بخواندن دو سورهٔ «طه» و «یس» پس صداهای خود را بلند کردند به خواندن آنها، آنگاه نداکننده‌ای ندا کرد که امروز روز ولیمهٔ فاطمه دختر محمد و علی بن ابی طالب است، در حالی که راضی و خوشنودم به ازدواج این دو.

پس برانگیخت خدای تعالی ابر سفیدی را تا اینکه بارید بر اهل بهشت از مروارید و زیرجد و یاقوت‌های خود، و امر فرمود خدمتگذاران بهشت را که آنها را برچینند، و امر فرمود راحیل را تا خطبه‌ای خواند که اهل آسمان‌ها مانند آن را نشنیده بودند، پس منادی خدای تعالی ندا کرد که: ای فرشتگان من و ساکنین بهشت من! مبارکباد بگوئید بر نکاح فاطمه دختر محمد و علی بن ابی طالب، من تزویج کردم محبوب‌ترین زن‌ها را در نزد من به محبوب‌ترین مردها در نزد من پس از محمد.

ثم قال ﷺ: يا علي، أبشر أبشر فإنّي زوجتك ابنتي فاطمة علي ما زوجك الرحمن من فوق عرشه، وقد رضيت لها ولك ما رضي الله لكما، فدونك أهلك، وكفى يا علي برضاي

رضاً فيك .

فقال علي ﷺ : يا رسول الله ، أو بلغ من شأني أن أذكر في أهل الجنة ويزوجني الله تعالى في ملائكته ؟!

فقال ﷺ : يا علي ، إن الله إذا أحب عبداً أكرمه بما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر .

فقال علي : يا رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت علي .

فقال النبي : آمين .

وقال علي : لما أتيت رسول الله خاطباً ابنته فاطمة ، قال : وما عندك لتسعدني ؟

قلت : ليس عندي إلا بعيري وفرسي ودرعي .

فقال : أما بعيرك فحامل أهلك ، وأما فرسك فلا بد لك منه تقاتل عليه ، وأما درعك فزوجك الله بها .

قال : فخرجت من عنده والدرع علي عاتق الأيسر ، وذهبت إلى سوق الليل ، فبعتها بأربعمائة درهم سود هجرية ، ثم أتيت بها إلى النبي ، فصبيتها بين يديه ، فوالله ما سألني عن عددها ، وكان رسول الله سري الكف ، فدعني بلالاً وملاً قبضته ، وقال : يا بلال ، ابتع بها طيباً لابنتي فاطمة ، ثم دعا أم سلمة وقال لها : يا أم سلمة ، ابتاعي لابنتي فراشاً من حلس مصر وأحشيه ليفاً ، واتخذي لها مدرعة وعباءة قطوانية ، ولا تتخذي أكثر من ذلك فيكونا من المسرفين .

وصبرت أياماً لا أذكر فيها شيئاً لرسول الله ﷺ من أمر ابنته حتى دخلت علي أم سلمة

فقالت لي : لم لا تقول لرسول الله يدخلك على أهلك ؟

قلت : أستحيي منه أن أذكر له شيئاً من هذا .

فقالت أم سلمة : أدخل عليه فإنه سيعلم ما في نفسك .

قال : فدخلت عليه ثم خرجت ثم دخلت ثم خرجت ، فقال : أحسبك إنك تشتهي الدخول

علیٰ اهلک؟

قلت: نعم فداک اُبی و اُمّی یا رسول الله.

فقال: غداً إن شاء الله^(۱).

ترجمه

پس پیغمبر ﷺ فرمود: یا علی! بشارت باد تو را، بشارت باد تو را که من دختر خود فاطمه را با تو تزویج می‌کنم بر آنچه تزویج کرده است خدای بخشنده بالای عرش خود، و خشنودم برای او و برای تو به آنچه خشنود است خدا برای هر دو نفر شما، پس اهل تو به تو نزدیکتر است و کفایت می‌کند، یا علی رضایت تو رضایت من است.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! کار من بجائی رسیده که در میان اهل بهشت یاد کرده شوم، و خدا در میان فرشتگان خود مرا تزویج کند؟

پس پیغمبر ﷺ فرمود: یا علی! وقتی که خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را اکرام می‌کند به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ کسی خطور نکرده. پس علی علیه السلام عرض کرد: خدایا مرا الهام کن که سپاسگزاری کنم نعمت تو را آنچنان نعمتی که بر من انعام کردی.

پیغمبر آمین گفت.

علی گفت: هنگامی که آمدم نزد رسول خدا که دختر او فاطمه را خواستگاری کنم، فرمود: چه چیزی داری که مرا خوش بخت کنی؟

گفتم: من چیزی ندارم الا شتری و اسبی و زرهی که دارم.

فرمود: اما شترت که بردارنده اهل توست، و اما اسبت که ناچاری که با آن قتال کنی،

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۸۵-۸۸ و الأمالی ص ۵۰۰-۵۰۲ مجلس ۸۳، عیون أخبار

الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۲۳-۲۲۵.

اما زرهت، خدا تو را به آن تزویج کرده .

گفت : پس بیرون رفتم از نزد او و زره را روی شانه چپم انداختم و رفتم به سوق اللیل و آن را فروختم به چهار صد درهم پول سیاه هجری، و آوردم نزد پیغمبر و ریختم پیش روی او، بذات خدا سوگند از من نپرسید که چند عدد است، و رسول خدا کف خود را پر کرد، و بلال را پیش خواند و به او داد و فرمود : ای بلال ! اینها را برای دخترم فاطمه بوی خوش بگیر، پس ام سلمه را پیش خواند و فرمود : ای ام سلمه ! برای دخترم فرشی بخرا از گلیم های مصر و پر کن آن را از لیف خرما و پیراهن سفید کوتاهی بخرا از پارچه های قطوانیه که نام محلی است، و بیشتر از اینها نخر که هر دو اسراف کننده شوند و از اسراف کنندگان باشند .

و چند روزی صبر کردم و چیزی به رسول خدا راجع به امر دخترش نگفتم، تا اینکه بر ام سلمه وارد شدم، به من گفت : چرا با پیغمبر خدا سخن نمی گوئی که تو را بر اهلت وارد کند ؟

میزتخت حضرت علی علیه السلام

گفتم : از او حیا می کنم که به او چیزی بگویم .
گفت : بر او وارد شو و قطعاً او می داند آنچه را که در پیش نفس تو است .
گفت علی علیه السلام : پس بر آن حضرت وارد شدم و بیرون آمدم باز وارد شدم و بیرون آمدم، فرمود : گمان می کنم که می خواهی بر اهلت داخل شوی ؟
گفتم : آری پدر و مادرم بفدای تو باد ای رسول خدا .
فرمود : فردا اگر خدا بخواهد .

خطبه هائی که در این ازدواج خوانده شده

خطبه هائی که برای ازدواج فاطمه با علی علیه السلام در عرش اعلا و آسمان ها و زمین خوانده شده به شرح زیر تذکر داده می شود :

خطبة اولی

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب گفته است که:

قد جاء في بعض الكتب أنه خطب راحيل في بيت المعمور في جمع من أهل السماوات السبع، فقال: الحمد لله الأول قبل أوليّة الأولين، الباقي بعد فناء العالمين، نحمده إذ جعلنا ملائكة روحانيّين، وبربوبيّته مدعنين، وله على ما أنعم علينا شاكرين، جنبنا من الذنوب، وسترنا من العيوب، أسكننا في السماوات، وقرّنا إلى السراقات، وحجب عنا النهم للشهوات، وجعل نعمتنا وشهوتنا في تقدّسه وتسبيحه، الباسط رحمته، الواهب نعمته، جلّ عن إلحاد أهل الأرض من المشركين، وتعالى بعظمته عن إفك الملحدين.

ثمّ قال بعد كلام: اختار الملك الجبار صفوة كرمه، وعبد عظمته لأُمته سيّدة النساء بنت خير النبیّین و سیّد المرسلین وإمام المتّقین، فوصل حبّله بحبل رجل من أهله وصاحبه، المصدّق دعوته، المبادر إلى كلمته، على الوصول بفاطمة البتول ابنة الرسول.

وروي أنّ جبرئیل روى عن الله تعالى عقیبها قوله عزّ وجلّ: الحمد ردائي، والعظمة كبريائي، والخلق كلّهم عبيدي وإمائي، زوّجت فاطمة أمتي من علي صفوتي، إشهدوا ملائكتي^(۱).

ترجمه

در بعضی از کتابها آمده است که راحیل خطبه‌ای خواند در بیت المعمور در میان جمعی از اهل آسمان‌های هفت‌گانه، پس گفت: ستایش مخصوص خدائست که اوّلّیت او پیش از اوّلّیت کسانی است که اوّلّیت داشته‌اند، خدائست که بعد از نابود شدن جهانیان باقی خواهد بود، ستایش می‌کنیم او را که ما را از فرشتگان روحانیّین قرار داده که به پروردگاری او اقرار کننده و اعتقاد دارنده و مطیع و فرمان‌بردار اوئیم، و در برابر آنچه

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۴۷-۳۴۸.

نعمتی که به ما داده سپاسگزار می‌باشیم ، خدائست که ما را از گناهان محبوب و از عیب‌ها مستور داشته ، ساکن گردانیده است ما را در آسمان‌ها، و نزدیک کرده است ما را به سرادقات عظمت و جلال خود ، و دور کرده است ما را از افراط در شهوات و هرگونه شهوتی، و فقط شهوت ما را در تسبیح خود و تقدیس خود قرار داده ، خدائست که گستراننده است رحمت خود را، و بخشنده است نعمت خود را، جلالت او از الحاد مشرکین اهل زمین کاسته نمی‌شود ، و بلندی عظمت و بزرگی او از دروغ و افتراء ملحدین متأثر نگردد .

پس بعد از سخنی گفت : پادشاه صاحب جبروت اختیار فرمود صفوت کرم خود و بنده بزرگی خود را برای سیده زنها و کنیز خود دختر بهترین پیغمبران و آقای فرستاده شدگان و پیشوای پرهیزکاران ، وصل فرمود ریسمان او را به ریسمان مردی از کسان او و یار و تصدیق کننده دعوت او علی را که وصل شونده است با فاطمه بتول دختر رسول خدا. و روایت شده که جبرئیل روایت کرد از خدای تعالی در عقب این خطبه گفته : خدای عزوجل را که فرمود : حمد ردای من است، و بزرگی کبریائی من است ، و خلق، همه آنها بندگان و کنیزان منند ، تزویج کردم فاطمه کنیز خود را با علی که اختیار کرده شده من است ، گواه باشید ای فرشتگان من .

خطبه دوم

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله است در مجمع مهاجرین و انصار در مدینه طیبه، چنانچه طبری در کتاب دلائل الإمامة به سند متصل از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از جدش علیه السلام از جابر روایت کرده که گفت :
لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَزُوجَ فَاطِمَةَ عَلِيًّا قَالَ لَهُ : أَخْرِجْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِنِّي خَارِجٌ فِي اثْرِكَ، وَمَزُوجُكَ بِحَضْرَةِ النَّاسِ، وَذَاكَ مِنْ فَضْلِكَ مَا تَقَرَّرَ بِهِ عَيْنُكَ .
قال علي : فخرجت من عند رسول الله وأنا ممتلىء فرحاً وسروراً، فاستقبلني أبو بكر

وعمر فقالا: ما وراءك يا أبا الحسن؟

فقلت: يزوجني رسول الله فاطمة، وأخبرني أن الله زوجنيها، وهذا رسول الله خارج في أثري ليذكر بحضرة الناس، ففرحوا وسرّوا ودخلوا معي المسجد، فوالله ما توسّطنا حتّى لحق بنا رسول الله وإنّ وجهه ليتهلّل فرحاً وسروراً، فقال ﷺ: أين بلال؟ فقال: لبيك وسعديك، فقال: وأين المقداد؟ فلبّاه، فقال: وأين سلمان؟ فلبّاه، فلما مثّلوا بين يديه قال: انطلقوا بأجمعكم إلى جنبات المدينة وأجمعوا المهاجرين والأنصار والمسلمين، فانطلقوا لأمره، فأقبل حتّى جلس على أعلى درجة منبره، فلما حشد المسجد بأهله قام ﷺ، فحمد الله وأثنى عليه وقال:

الحمد لله الذي رفع السماء فبناها، وبسط الأرض ودحاها، وأثبتها بالجبال فأرساها، (وأخرج منها ماءها ومرعاها، الذي تعاظم عن صفات الواصفين)^(١) وتجلّل عن تحبير لغات الناطقين، وجعل الجنة ثواب المتقين، والنار عقاب الظالمين، وجعلني رحمة للمؤمنين، ونقمة على الكافرين.

عباد الله، إنكم في دار أمل، بين حياة وأجل، وصحة وعلل، دار زوال، متقلّبة الحال^(٢)، جعلت سبباً للارتحال، فرحم الله امرئ قصّر من أمله، وجدّ في عمله، وأنفق الفضل من ماله، وأمسك الفضل من قوته، فقدّمه ليوم فاقتته، يوم تحشر فيه الأموات، وتحشع فيه الأصوات، وتنكر الأولاد والأُمّهات، وترى الناس سكارى وما هم بسكارى، يوم يوقّهم الله دينهم الحقّ ويعلمون أن الله هو الحقّ المبين، يوم تجد كلّ نفس ما عملت من خيرٍ محضراً وما عملت من سوءٍ تودّ لو أنّ بينها وبينه أمداً بعيداً، ومن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره، ومن يعمل مثقال ذرّة شراً يره، ليوم تبطل فيه الأنساب، وتقطع الأسباب، ويشتدّ فيه على المجرمين الحساب،

(١) ما بين دو هلال از نسخه مؤلف ساقط شده است.

(٢) در دلایل: وتقلّب أحوال.

ویدفعون فی العذاب ، فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور .

أيتها الناس ، إنما الأنبياء حجج الله في أرضه ، الناطقون بكتابه ، العاملون بوحیه ، وإن الله تعالى أمرني أن أزوّج كريمتي فاطمة بأخي وابن عمّي وأولى الناس بي علي بن أبي طالب ، والله عزّ شأنه قد زوّجه بها في السماء وأشهد الملائكة ، وأمرني أن أزوّجه في الأرض وأشهدكم على ذلك^(۱) .

ترجمه

یعنی : چون رسول خدا خواست که فاطمه را با علی تزویج کند به او فرمود : ای ابوالحسن ، بیرون رو بسوی مسجد ، من هم بدنبال تو بیرون می آیم ، و در حضور مردمان تو را تزویج می کنم (با فاطمه) و فضل و برتری تو را ذکر می کنم تا چشم تو روشن شود .
علی گفت : پس من بیرون رفتم از نزد رسول خدا در حالتی که مملوّ از شادی و خوشحالی بودم ، ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و گفتند : یا ابوالحسن ! چه در پیش روی داری ؟

فرمود : رسول خدا فاطمه را با من تزویج می کند ، و به من خبر داد که خدا او را با من تزویج کرده ، و این است رسول خدا که بیرون آمده دنبال ما می آید تا پیغام خدا را ذکر کند در حضور مردمان . پس هر دو خوشحال شدند و شاد شدند و با من داخل مسجد گردیدند ، بذات خدا سوگند که در میان مسجد نرسیده بودیم که رسول خدا به ما ملحق شد با صورت گشاده و خوشحالی ، پس فرمود : بلال کجاست ؟ بلال گفت : لتیک ای رسول خدا ، مساعدم در اطاعت شما ، فرمود : مقداد کجاست ؟ مقداد نیز جواب او را گفت ، فرمود : سلمان کجاست ؟ او هم جواب گفت ، و هر سه نفر در مقابل آن حضرت

(۱) ابن جریر طبری ، دلائل الإمامة ص ۸۸ - ۹۰ .

ایستادند ، فرمود : هر سه نفر بروید در اطراف محله‌های مدینه و مهاجرین و انصار و مسلمانان همه را جمع و حاضر کنید ، ایشان رفتند و فرمان آن حضرت را انجام دادند . پس بر منبر بالا رفت و بر بلندتر درجه آن نشست و مسجد پر شد از اهل مدینه و حضرت ایستاد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و فرمود :

ستایش مخصوص خدائست که آسمان را بلند کرد و بنا نمود آن را ، و گسترده زمین را و جای سکونت قرار داد ، و آن را به سبب کوه‌ها ثابت و استوار نمود ، و بالاتر است از تحسین لغت‌های سخنگویان ، و قرار داده است بهشت را ثواب برای اهل تقوی و پرهیزکاران ، و آتش را عقوبت برای ستمکاران ، و مرا رحمت قرار داد برای مؤمنان ، و عذاب برای کافران .

بندگان خدا ! شما در خانه امید و آرزو هستید ، در میان زندگی و مرگ و تندرستی و بیماری و علت‌های خانه‌ای که رو به زوال است و به یک حال نیست ، و سبب کوچ کردن است از آن ، پس خدا رحمت کند مردی را که آرزوهای خود را در آن کم کند ، و در عمل بندگی کوشش کند ، و از زیادی مال خود در راه خدا انفاق کند ، و از زیادتر از قوت خود امساک کند ، و آن را برای روز احتیاج خود یعنی قیامت پیش بفرستد ، و آن روزی است که مردگان در آن از خاک برمی‌خیزند ، و صداهای ایشان خاشع و لرزان است ، و فرزندان و مادرها منکر یکدیگرند ، و می‌بینی مردمان را که مستند و حال آنکه مست نیستند ، روزیست که خدا مزد و جزای اعمال آن را بحق می‌دهد ، و می‌دانند که خدا بر حق و واضح کننده است ، و روزیست که هر نفسی آنچه را که در دنیا کرده است از کارهای خوب خود که در آنجا حاضر شده ، و کارهای بدی که کرده دوست دارد که میان او و آنها مسافت بسیار دوری باشد ، و کسی که هم وزن یک ذره کار خوب بکند می‌بیند آن را ، و کسی که هم وزن یک ذره کار بد بکند می‌بیند آن را ، در آن روز نسب‌ها باطل می‌شود و سبب‌ها بریده می‌شود ، و برگناهکاران در حساب سختگیری می‌شود و آنها را در عذاب

می اندازند ، پس کسی که از آتش دور شود و داخل بهشت شود رستگار می شود ، و زندگی دنیا نیست مگر متاع فریب دهنده ای .

ای گروه مردمان ! غیر از این نیست که پیغمبران حجّت های خدایند در زمین او که به کتاب او سخن گویند ، و عمل کنندگان به وحی اویند ، و خدای تعالی مرا امر فرموده که تزویج کنم دختر با اصل و نسب خود فاطمه را با برادر و پسر عمّ و سزاوارترین مردمان به من علی بن ابی طالب ، و خدائی که شأن او عزیز است در آسمان این هر دو را با یکدیگر تزویج فرموده و فرشتگان را گواه گرفته ، و مرا امر فرموده که او را تزویج کنم و شما را بر آن گواه گیرم .

خطبه سوم

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خواندن خطبه ای که از آن حضرت ذکر شد نشست و فرمود: ای علی!

قُمْ فَاخْطُبْ لِنَفْسِكَ . فَقَالَ عَلِيٌّ : أَاَخْطُبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنْتَ حَاضِرٌ؟! فَقَالَ : أَخْطُبُ فَهَكَذَا أَمَرَنِي جِبْرِئِيلُ أَنْ أَمُرَكَ أَنْ تَخْطُبَ لِنَفْسِكَ ، وَلَوْلَا أَنْ الْخَطِيبُ فِي الْجَنَانِ دَاوُدَ لَكُنْتَ أَنْتَ يَا عَلِيٌّ . ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، اسْمَعُوا قَوْلَ نَبِيِّكُمْ ، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ نَبِيٍّ وَلِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ ، فَأَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَوَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ ، ثُمَّ أَمَسَكَ صلی الله علیه و آله ، وَابْتَدَأَ عَلِيٌّ عليه السلام وَقَالَ :

الحمد لله الذي ألهم بفوائحه علمه الناطقين ، وأنار بشواقب عظمته قلوب المتقين ، وأوضح بدلائله أحكامه طرق السالكين ، وأبهج بابن عمّي المصطفى العالمين ، حتّى علت دعوته دعوة الملحدّين ، واستظهرت كلمته على بواطن المبطلين ، وجعله خاتم النبيّين ، وسيّد المرسلين ، فبلغ رسالة ربّه ، وصدع بأمره ، وأنار من ^(۱) الله آياته .

فالحمد لله الذي خلق العباد بقدرته ، وأعزّهم بدينه ، وأكرمهم بنبيّه محمّد ، ورحم وكرم

(۱) در دلائل: وبلغ عن .

وشرف وعظم، والحمد لله على نعمائه وأياديه، وأشهد أن لا إله إلا الله شهادة إخلاص ترضاه، وأصلي على نبيّه محمّد صلاة ترفقه وتحظيه.

وبعد: فإنّ النكاح ممّا أمر الله تعالى به وأذن فيه، ومجلسنا هذا ممّا قضاه الله تعالى ورضيّه، وهذا محمّد بن عبدالله رسول الله زوّجني ابنته فاطمة على صداق أربعمئة درهم ودينار، وقد رضيت بذلك فاسألوه واشهدوا.

فقال المسلمون: زوّجته يا رسول الله؟ قال: نعم. قال المسلمون: بارك الله لهما وعليهما وجمع شملهما^(۱).

ترجمه

یعنی: یا علی! برخیز و خطبه بخوان برای خودت. علی عرضه داشت: یا رسول الله! آیا من خطبه بخوانم و حال آنکه شما حاضرید؟! فرمود: خطبه بخوان، جبرئیل مرا چنین امر کرده که به تو امر کنم که برای خودت خطبه بخوانی، و اگر نبود که در بهشت داود خطیب بود هر آینه تو خطیب بودی یا علی.

پس فرمود: ای گروه مردمان! سخن پیغمبر خودتان را بشنوید، خدا چهار هزار پیغمبر را به نبوت برانگیخت و برای هر نبیّی وصیّی قرار داد، و من بهترین پیغمبرانم، و وصیّ من بهترین اوصیاء است، پس آن حضرت از سخن گفتن خودداری کرد، و علی علیه السلام ابتدا به سخن کرد و فرمود:

ستایش مختصّ خدائست که سخنگویان را به گشایش‌های علم خود الهام فرمود، و روشن کرد به نورهای بزرگی خود که سوراخ‌کننده است دل‌های اهل تقوی و پرهیزکاران را، و واضح فرمود به دلیل‌های احکام خود راه‌های رونندگان بسوی حق را، و شاد و مسرور گردانید به پسر عموی من مصطفی همه جهانیان را، تا اینکه دعوت او بر دعوت

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۹۰-۹۱.

بدکیشان و مشرکان بالا زد، و سخن او بر باطن‌های اهل باطل غلبه کرد، و او را آخر همه پیغمبران قرار داد، و آقای همه فرستادگان خود گردانید، پس رسالت پروردگار خود را رسانید و امر او را ظاهر کرد، و از جانب خدا نشانه‌های او را روشن نمود.

پس ستایش مختص خدائست که آفرید بندگان را به قدرت خود، و غلبه داد آنها را به دین خود، و گرامی داشت ایشان را به نبی خود محمد، و مهربانی کرد و کرم فرمود و شرافت و بزرگی داد، و ستایش مختص خداست بر نعمت‌ها و بخشش‌های او، و شهادت می‌دهم از روی اخلاص که خدائی جز خدای یکتا نیست شهادتی که خوشنود کند او را، و درود پی در پی می‌فرستم بر پیغمبر او درودی که قدر و منزلت او را بالا برد و بهره‌مند گرداند او را.

پس از ستایش بر خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، محققاً نکاح از چیزهائست که خدای تعالی به آن امر فرموده و اذن داده است در آن، و این مجلس ما از چیزهائست که خدای تعالی حکم فرموده و به آن رضایت دارد، و اینست محمد پسر عبدالله که به زنی داده است به من دختر خود فاطمه را به صدق چهارصد درهم و دینار، و من هم راضی شدم به آن، از او پرسید و گواه باشید.

پس مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! او را به زوجیت زهراء گرفته‌ای؟ فرمود: آری. مسلمانان گفتند: خدا مبارک گرداند بر ایشان و جمع کند تفرقه ایشان را.

خطبه چهارم

خطبه جبرئیل است در مجمع ملائکه چنانچه فاضل دربندی در کتاب اکسیر العبادات از کتاب مشاهد الأنوار شیخ احمد بن محمد علی مکنی به ابی الحسن بکری استاد شهید ثانی شارح لمعه نقل کرده در ضمن حدیث مفصل راجع به تزویج امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه زهراء سلام الله علیها گفته است:

أوحى الله تعالى إلى الأمين جبرئيل أن ارق منبر الكرامة، فرقى حتى استوى على المنبر

واقفاً، فقال خطيباً: الحمد لله الذي خلق الأرواح، وفلق الإصباح، وصوّر على عرشه خمسة الأشباح، يحيي الأموات، وجامع الشتات، ومخرج النبات، ومنزل البركات.
إلى أن قال: باري الأنام، ومنشئ الغمام، لا تشبه عليه الأصوات، ولا تحقّق عليه اللغات، لا يأخذه نوم ولا نسيان.

إلى أن قال: ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله، ونشهد أن علي بن أبي طالب خليفة نبيه، واشهدوا يا معاشر الملائكة المقربين والملائكة الراكعين والملائكة المسبحين وجميع أهل السماوات والأرضين بأنّي زوجت سيّدة نساء العالمين بنت محمد الأمين فاطمة الزهراء بعلي بن أبي طالب سيّد الوصيّين، على أن لها بأمر ربّ العالمين خمس الدنيا: أرضها وسماؤها وبرّها وبحرها وجبالها وسهلها.

وأوحى الله تعالى إليهم أنّي قد زوجت وليّي ووصي رسولي عليّاً ابن أبي طالب بسيّدة نساء العالمين فاطمة الزهراء.. إلى آخره (۱)



ترجمه

یعنی: وحی فرستاد خدا بسوی جبرئیل امین که بر منبر کرامت بالا رو، پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقف کرد و خطبه خواند، و گفت: ستایش مخصوص خدائی است که روح‌ها را آفرید، و شکافت عمود صبح را، و صورت‌بندی نمود پنج صورتی را از نور - یعنی خمسة طویه را - و زنده کننده است مرده‌ها را، و گرد آورنده است پراکنده‌ها را، و بیرون آورنده است روئیدنی‌ها را، و نازل کننده است برکت‌ها را.

تا اینکه گفت: آفریننده است مردمان را، و ایجاد کننده است ابرها را، اشتباه نمی‌شود بر او صداها، و پنهان نمی‌شود بر او لهجه‌ها، او را خواب و فراموشی نمی‌گیرد.

تا اینکه گفت: و گواهی می‌دهم که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که برای او شریک

(۱) مرحوم فاضل دربندی، اکسیر العبادات، مخطوط، و در دسترس اینجانب نمی‌باشد.

و انبازی نیست ، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است، و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب جانشین پیغمبر اوست . و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان نزدیک شدگان و فرشتگان رکوع کنندگان و فرشتگان تسبیح کنندگان و همه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها که من تزویج کردم سیده زن‌های جهانیان را دختر محمد امین فاطمه زهراء را با علی بن ابی طالب آقای اوصیاء بر اینکه برای او باشد به امر پروردگار جهانیان پنج یک همه دنیا : زمین آن، و آسمان آن، و بیابان آن، و دریای آن، و کوه‌های آن، و هموارهای آن .

و وحی فرستاد خدا بسوی ایشان که من تزویج کردم ولی خود و وصی پیغمبر خود علی بن ابی طالب را با سیده زن‌های جهانیان فاطمه زهراء سلام الله علیها .

خطبه پنجم

در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف علامه حافظ محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری شیخ الحرم مکی متولد سال ۶۱۵ و متوفای سال ۶۹۴، در باب اینکه تزویج فاطمه با علی به امر خدای عزوجل بوده، چنین روایت کرده و گفته :

عن أنس بن مالك، قال : خطب أبو بكر إلى النبي ﷺ ابنته فاطمة ، فقال النبي ﷺ : يا أبا بكر ، لم ينزل القضاء بعد ، ثم خطبها عمر مع عدة من قريش ، كلهم يقول له مثل قوله لأبي بكر ، فقليل لعلي : لو خطبت إلى النبي ﷺ لخلق أن يزوجهكها . قال : وكيف وقد خطبها أشراف قريش فلم يزوجهها ؟ قال : فخطبتها ، فقال النبي ﷺ : قد أمرني ربّي بذلك .

قال أنس : ثم دعاني النبي ﷺ بعد أيام فقال لي : يا أنس ، أخرج ادع لي أبا بكر وعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبدالرحمان بن عوف وسعد بن أبي وقاص وطلحة والزبير وبعده من الأنصار . قال : فدعوتهم فلما اجتمعوا عنده كلهم وأخذوا بحالهم وكان علي غائباً في حاجة للنبي ﷺ ، فقال النبي ﷺ :

الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع بسلطانه، المرهوب من عذابه و سطواته، النافذ أمره في سمائه وأرضه، الذي خلق الخلق بقدرته، وميّزهم بأحكامه، وأعزهم بدينه، وأكرمهم بنبيّه محمد ﷺ، إن الله تبارك اسمه وتعالى عظمته جعل المصاهرة نسباً لاحقاً، وأمرأ مفترضاً، أوشج به الأرحام، وألزم الأنام، فقال عز من قائل: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنْ أَنْفَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾^(۱) فأمر الله بحجري إلى قضائه، وقضاؤه بحجري إلى قدره، ولكل قضاءٍ قدر، ولكل قدرٍ أجل، ولكل أجل كتاب ﴿يَفْخُؤا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْشِئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^(۲).

ثم إن الله أمرني أن أزوجه فاطمة بنت خديجة من علي بن أبي طالب، فاشهدوا أنني قد زوجته على أربعائة مثقال فضة إن رضي بذلك علي بن أبي طالب.

ثم دعا بطبق من بسر، فوضعت بين أيدينا، ثم قال: انتهبوا، فانتهبنا، فبينما نحن ننتهب إذ دخل علي ﷺ على النبي ﷺ، فتبسّم ﷺ في وجهه، ثم قال: إن الله قد أمرني أن أزوجه فاطمة على أربعائة مثقال فضة إن رضيت بذلك. فقال: قد رضيت بذلك يا رسول الله. فقال النبي ﷺ: جمع الله شملكما وأسعد جدكما وبارك عليكما، وأخرج منكما كثيراً طيباً.

قال أنس: فوالله لقد أخرج منها الكثير الطيب. أخرجه أبو الخير القزويني الحاکمي^(۳).

ترجمہ

از انس بن مالک روایت کرده کہ گفت: ابوبکر خواستگاری کرد فاطمه را از پیغمبر ﷺ، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: ای ابوبکر! هنوز حکم جاری نشده، پس از آن عمر خطبه کرد اورا از آن حضرت با چندین نفر دیگر از قریش، به ایشان جواب داد آنچه

(۱) سوره فرقان: ۵۴.

(۲) سوره رعد: ۳۹.

(۳) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۲۹ - ۳۱.

را که به ابی بکر جواب فرمود ، پس به علی گفته شد که : اگر تو از پیغمبر خواستگاری کنی به سهولت انجام گرفته می شود که شما را با هم تزویج کند ، در جواب فرمود که : چگونه می شود و حال آنکه اشراف قریش او را خواستگاری کردند به ایشان او را تزویج نکرد ؟! گفت علی : پس من او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کردم ، آن حضرت فرمود که : خدا مرا امر فرموده است به اینکه او را با تو تزویج کنم .

انس گفت : پس پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا پیش خواند و فرمود : ای انس ! بیرون رو و دعوت کن بنزد من ابوبکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و چند نفر از انصار را . گفت : آنها را دعوت کردم ، چون همه آنها در نزد او جمع شدند و مجلس گرفتند علی غائب بود ، و عقب حاجتی برای پیغمبر رفته بود ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

ستایش مخصوص خدائست که به نعمت خود ستایش کرده شده ، و به قدرت و توانائی خود پرستش کرده شده ، و به پادشاهی خود اطاعت کرده ، و از عذاب و سطوت خود ترسیده شده ، و امر او در آسمان او و زمین او نافذ است ، انچنان خدائست که آفریده ها را بقدرت خود آفریده است ، و امتیاز داده است ایشان را به احکام خود ، و غلبه داده است ایشان را به سبب دین خود ، و گرامی داشته است ایشان را به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ، مبارک است نام او ، و بلند پایه است بزرگی او ، هم داماد شدن را نسب ملحق شونده قرار داده ، و بعضی را به بعض دیگر پیوسته ، و مردمان را به آن ملزم کرده ، و گفته است کسی که گوینده غالبی است : او ست خدائی که بشر را از آب مخصوص آفرید ، و او را منسوب و داماد قرار داد ، و پروردگار تو بر هر چیزی توانا است ، پس فرمان خدا جاری می شود به حکم او ، و حکم او جاری می شود به اندازه گیری او ، و برای هر حکمی اندازه ایست ، و برای هر اندازه ای مدتی است ، و برای هر مدتی نوشته ایست ، نابود می کند خدا آنچه را که می خواهد ، و ثابت می دارد آنچه را که می خواهد ، و ریشه هر کتابی در نزد او ست .

پس از آن فرمود که : خدا مرا امر فرموده است که تزویج کنم فاطمه دختر خدیجه را با علی پسر ابی طالب به صدق چهار صد مثقال از نقره اگر علی راضی شود به آن .

آنگاه آن حضرت طبق خرمائی خواست و گذارد در میانه ما و فرمود : میل کنید ، ما هم میل کردیم ، همینطور که مشغول خوردن بودیم علی علیه السلام وارد شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن جناب تبسم فرمود در روی علی ، و فرمود که : خدا امر فرمود که تزویج کنم فاطمه را با تو به صدق چهار صد مثقال نقره اگر به آن راضی باشی . علی گفت : راضی شدم به آن ای رسول خدا ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : خدا تفرقه شما را جمع کند ، و کوشش شما را سعادت بخشد ، و برکت بر شما دهد ، و از شما بیرون آورد اولاد پاکیزه بسیاری را .

انس گفت : بخدا سوگند که خداوند بیرون آورد از آن دو نفر اولاد پاکیزه زیادی را .

صاحب ذخایر نوشته است که : این خبر را ابو الخیر قزوینی حاکی بیرون آورده .

مؤلف حقیر گوید : این خبر را نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب نقل کرده و گفته است که این حدیث حسن و عالی است ، ابن سویده تکریتی در مناقب علی علیه السلام در کتاب اشراق ، و محمد بن عباس بن نجیح در جزء دوم کتاب فوائد خود آن را بیرون آورده با اندک تغییری در بعضی از الفاظ^(۱) .

مهر و صدق فاطمه

راجع به کمیت مهر فاطمه سلام الله علیها در طی اخبار و احادیث وارده از طرق خاصه و عامه مختلف ذکر شده ، در اینجا به بعضی از اخبار آن اشاره می شود .

خبر اول

در کتاب دلائل الامامه طبری اعلی الله مقامه چنین آورده که : حدیث کرد مرا

(۱) محمد گنجی شافعی ، کفایة الطالب ص ۱۶۳ و ۱۶۴ .

ابوالحسین محمد بن هارون بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن سعد تلکبری، گفت: خبر داد مرا پدرم، گفت: حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن محمد بن جعفر صولی، گفت: حدیث کرد ما را محمد بن زکریا بن دینار الغلابی، گفت: حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره، گفت: حدیث کرد ما را حسن بن عماره، از منهال بن عمرو، از ابی ذر:

قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ضجّت الملائكة إلى الله، فقالوا: إلهنا وسيدنا، أعلمنا ما مهر فاطمة، لنعلم ونتبين أنها أكرم الخلق عليك. فأوحى الله إليهم: يا ملائكتي وسكان سماواتي، أشهدكم أن مهر فاطمة بنت محمد نصف الدنيا^(۱).

گفت: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: ضجه و فریاد زدند فرشتگان بسوی خدا و گفتند: خدای ما و آقای ما! دانا کن ما را که مهر فاطمه چیست تا بدانیم و واضح شود و روشن شویم که او گرامی ترین خلق است بر تو. پس خدا وحی فرستاد بسوی ایشان که ای فرشتگان من و ساکنین آسمان های من! شاهد می گیرم شما را که مهر فاطمه دختر محمد نصف همه دنیا است.

خبر دوم

نیز در کتاب دلائل الامامه به سند متصل از امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت کرده که فرموده در تفسیر قول خدای تعالی ﴿وَإِذْ أَسْتَشْفَىٰ مُوسَىٰ بِقَوْمِهِ﴾ تا آخر آیه ﴿وَلَا تَغْنَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^(۲):

إن قوم موسى شكوا إلى ربهم الحر والعطش، فاستشفى موسى الماء، وشكى إلى ربه تعالى مثل ذلك، وقد شكى المؤمنون إلى جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله، فقالوا: يا رسول الله، عرفنا من الأئمة

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۹۱-۹۲ ح ۲۵.

(۲) سوره بقره: ۶۰.

بعدك؟ فما مضى من نبي إلا وله أوصياء وأئمة بعده، وقد علمنا أن علياً وصيك، فمن الأئمة بعده؟

فأوحى الله تعالى إليه: إني قد زوجت علياً بفاطمة في سمائي تحت ظل عرشي، وجعلت جبرئيل خطيبها، وميكائيل وليها، وإسرافيل القابل عن علي، وأمرت شجرة طوبى فنثرت عليهم اللؤلؤ الرطب والدرّ والياقوت والزبرجد الأحمر والأخضر والأصفر والمناشير المخطوطة بالنور، فيها أمان للملائكة، مذخور إلى يوم القيامة، وجعلت نخلتها من علي خمس الدنيا وثلاثي الجنة وأربعة أنهار في الأرض: الفرات، ودجلة، والنيل، ونهر بلخ، فزوجها أنت يا محمد بخمسمائة درهم تكون سنة لأمتك، فإنك إذا زوجت علياً من فاطمة جرى منها أحد عشر إماماً من صلب علي، سيّد كل أمة إمامهم في زمنه، فيعلمون كما علم قوم موسى مشربهم، وكان بين تزويج أمير المؤمنين بفاطمة في السماء وبين تزويجها في الأرض أربعون يوماً^(۱).



ترجمه

یعنی: قوم موسی شکایت کردند بسوی پروردگارشان از گرمی و تشنگی، پس موسی طلب آب کرد و شکایت کرد بسوی پروردگار خود مانند آن. و شکایت کردند مؤمنان نزد جدّم رسول خدا ﷺ و گفتند: ای رسول خدا! به ما بشناسان از امامهائی که پس از تو می باشند؛ زیرا که هیچ پیغمبری نگذشته است مگر آنکه پس از او اوصیاء و امامهائی بوده اند، و ما دانسته ایم که وصی پس از تو علی است، بعد از علی امامان کیانند؟

پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی او که من تزویج کردم علی را با فاطمه در آسمان خود در زیر سایه عرش خود، و جبرئیل را خطیب او، و میکائیل را ولی او، و اسرافیل را قبول کننده از جانب علی قرار دادم. و امر کردم درخت طوبی را تا نثار کند بر ایشان

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۹۱-۹۳ ح ۲۶.

مروارید ترو دُرّ و یاقوت و زبرجد سرخ و سبز و زرد، و ورقه‌هایی نوشته شده با نور که در آنها است امان برای فرشتگان که ذخیره شده است تا روز قیامت. و مهر او را یعنی فاطمه را پنج یک دنیا و دو ثلث بهشت و چهار نهر در زمین قرار دادم: فرات و دجله و نیل و نهر بلخ، پس تزویج کن او را ای محمد به پانصد درهم تا سنت باشد برای امت تو. چون تو تزویج کردی فاطمه را با علی جاری می‌شود از آن دو یازده امام از صلب علی، بزرگ هر امتی امام ایشان است در زمان خود، پس می‌دانند همچنانکه قوم موسی آبگاه خود را دانستند. میان تزویج امیر مؤمنان با فاطمه در آسمان و میان تزویجشان در زمین چهل روز فاصله بوده.

خبر سوم

در بحار الأنوار، از امالی شیخ طوسی، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از محمد بن وهبان، از علی بن حبیش، از عباس بن محمد بن الحسین، از پدرش، از صفوان، از حسین بن ابی غندر، از اسحاق بن عمار، و ابی بصیر، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَهْر فَاطِمَةَ رُبْع الدُّنْيَا، فَرُبْعَهَا هَا، وَأَمَهْرَهَا الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، تَدْخُلُ أَعْدَاءُهَا النَّارَ، وَتَدْخُلُ أَوْلِيَاءُهَا الْجَنَّةَ، وَهِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى^(۱).

یعنی: خدای تعالی رُبْع دنیا را مهر فاطمه قرار داد، رُبْع دنیا مخصوص برای اوست، و بهشت و آتش را مهر او قرار داد که دشمنان خود را داخل آتش کند، و دوستان خود را داخل بهشت کند، و اوست صَدِيقَةُ کُبْرَى، و بر شناسائی او دور زده است قرن‌های اولیه.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۰۵ ح ۱۹.

کیفیت ازدواج فاطمه سلام الله علیها از طریق منقول از علماء بزرگ عاقله

ابو المؤید موفق بن احمد بن محمد بکری مکی حنفی معروف به اخطب خوارزم متولد سال ۴۸۴ هجری و متوفای سال ۵۶۸ هـ در کتاب مناقب، بسند متصل از عبدالله بن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

یا فاطمة، زوّجتک سیّداً فی الدنیا، وإنّه فی الآخرة لمن الصالحین. لما أراد الله أن أملكک من علی، أمر الله جبرئیل علیّه السلام، فقام فی السماء الرابعة، فصفّ الملائكة صفوفاً، ثمّ خطب علیهم خطبة، فزوّجک من علی، ثمّ أمر الله شجرة الجنان، فحملت الحلی والحلل، ثمّ أمرها فنثرت علی الملائكة، فن أخذ منهم شیئاً أكثر ممّا أخذ غیره، افتخر به إلى يوم القيامة^(۱).

یعنی: ای فاطمه! تو را تزویج کردم با سیدی در دنیا که در آخرت از شایستگان است. چون خدا خواست تو را مالک گرداند با علی امر فرمود جبرئیل را که بپای ایستد در آسمان چهارم، پس فرشتگان صف کشیدند صف‌های چندی، و جبرئیل خطبه خواند بر ایشان خطبه خواندنی، و تزویج کرد تو را با علی، پس از آن امر فرمود درخت بهشتی را تا زینت و زیورهای خود را برداشت و امر فرمود تا نثار کرد بر فرشتگان، هر کدام از ایشان که بیشتر برداشتند تا روز قیامت به آن فخر می‌کردند.

خبر دیگر

نیز در همان کتاب به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت:

كانت فاطمة تذكّر لرسول الله ﷺ، فلا يذكرها أحد إلا صدّ عنه رسول الله حتّى يسوا منها، فلقى سعد بن معاذ عليّاً عليه السلام فقال: إني والله ما أرى رسول الله ﷺ يحبسها إلا عليك.

فقال له عليّ عليه السلام: فلم ترى ذلك؟ فوالله ما أنا بواحد الرجلين؛ ما أنا بصاحب دنيا، يلتبس ما عندي وقد علم ما لي صفراء ولا بيضاء، وما أنا بالكافر الذي يترقّق بها عن دينه يعني

(۱) اخطب خوارزم، المناقب ص ۳۳۷ ح ۳۵۸ چاپ قم، و ص ۲۴۳ چاپ نجف اشرف.

یتألفه إني أول من أسلم.

قال سعد : فإني أعزم عليك لتفرجها عني، فإن لي في ذلك فرحاً.

قال : فأقول ماذا؟

قال : تقول جئت خاطباً إلى الله وإلى رسوله فاطمة بنت محمد.

قال : فانطلق علي عليه السلام يعرض للنبي صلى الله عليه وآله وهو يقبل على حصير، فقال له النبي صلى الله عليه وآله : كان

لك حاجة يا علي؟

قال : أجل، جئتك خاطباً إلى الله وإلى رسوله فاطمة بنت محمد.

فقال النبي صلى الله عليه وآله : مرحباً - بكلمة ضعيفة - ثم سكت.

فجاء علي عليه السلام فأخبر سعداً، فقال سعد : أنكحك والذي بعثه بالحق أنه لا خلف الآن ولا

كذب عنده، أعزم عليك لتأتيته غداً ولتقولن له : يا نبي الله، متى ننبئ^(۱).

قال علي : هذه والله أشد علي من الأولى، ألا أقول يا رسول الله حاجتي؟

قال : قل كما أمرتك.

فانطلق علي عليه السلام فقال : يا رسول الله، متى ننبئ؟

قال : الليلة إن شاء.

ترجمه

یعنی : برای خواستگاری فاطمه از اطراف به پیغمبر صلى الله عليه وآله تذکر داده می شد، و احدی خواستگار فاطمه نشد مگر آنکه آن حضرت او را رد می کرد، تا اینکه خواستگارها مأیوس می شدند. سعد پسر معاذ، علی عليه السلام را ملاقات کرد، و گفت : بذات خدا سوگند نمی بینم که پیغمبر صلى الله عليه وآله فاطمه را نگاه داشته باشد مگر برای تو.

علی عليه السلام فرمود : تو نمی بینی آن را، بذات خدا سوگند من یکی از آن دو مرد که

(۱) در مناقب: تبیینی.

خواستگاری کردند نیستم ، من مال دنیا ندارم که از من هرچه بخواهد بدهم ، و او می داند که من نه طلائی دارم و نه نقره ای ، و نه آن کافری هستم که با او مدارا کند و الفت بیندازد از جهت دین خود ، من اول کسی هستم که مسلمان شدم .

سعد گفت : عازم می نمایم تو را برای باز شدن راه فرج برایت ، چون این کار برای من خوشحالی است که بروی بنزد او .

فرمود : چه بگویم ؟

گفت : می گوئی آمده ام برای خود خواستگاری بسوی خدا و فرستاده او فاطمه دختر محمد .

راوی گفت : پس علی روانه شد بنزد پیغمبر برای عرض حاجت خود ، هنگامی که آن حضرت برای خواب قیلوله روی حصیری بود ، پیغمبر به او فرمود : حاجتی داری یا علی ؟ عرض کرد : آری ، آمده ام بسوی خدا و رسول او برای خواستگاری فاطمه دختر محمد .

پیغمبر ﷺ آهسته فرمود : خوش آمدی ، و ساکت شد .

علی علیه السلام برگشت و به سعد خبر داد ، سعد گفت : بحق آن کسی که او را بحق برانگیخت خلاف و دروغی اکنون در آن نیست ، دروغ نگفته ، فردا تو را روانه می کنم می روی نزد او و به او می گوئی : ای رسول خدا ! در این خواستگاری که کرده ام کی خبر بگیریم .

علی گفت : بذات خدا سوگند این دفعه رفتن سخت تر است برای من از دفعه اول ، یا اینکه بروم و نگویم ای رسول خدا حاجت من به کجا رسید .

سعد گفت : همینطور که به تو می گویم بگو .

پس علی علیه السلام روانه شد و گفت : ای رسول خدا ! کی خبر می دهی ؟

فرمود : امشب ان شاء الله .

ثم دعا بلالاً فقال : يا بلال ، إني قد زوجت ابنتي من ابن عمي ، وأنا أحب أن يكون من سنة

أُمِّي^(۱) الطعام عند النكاح، فأت المغنم فخذ شاة وأربعة أمداد أو خمسة، فاجعل لي قصعة لعلی، أجمع علیها المهاجرین والأنصار، فإذا فرغت منها فأدنی بها، فانطلق ففعل ما أمر به، ثم أتاه بقصعة فوضعها بین یدیه، فطعن رسول الله صلی الله علیه و آله فی رأسها، ثم قال: أدخل علی الناس زقة زقة، ولا تغادر زقة إلى غيرها، یعنی إذا فرغت زقة لم تعد ثانية، فجعل الناس یزفون كل ما فرغت زقة وردت أخرى حتی إذا فرغ الناس، عمد النبی صلی الله علیه و آله إلى ما فضل منها، فتفل فيه وبارك.

یعنی: پس بلال را خواند و فرمود: ای بلال! من تزویج کردم دختر خود را با پسر عمم، و دوست دارم که از سنت امت من باشد طعام دادن زمان ازدواج، برو به جایگاه گوسفندان و بگیر گوسفندی را با چهار مد یا پنج مد، و آن را در کاسه‌ای قرار ده، شاید جمع کنم بر آن مهاجرین و انصار را، و چون فارغ شدی آن را نزدیک بیاور.

پس بلال رفت و آنچه را که حضرت امر فرموده بود بجا آورد، و آن را با کاسه‌ای آورد و در مقابل آن حضرت گذارد، و رسول خدا بر سر آن رفت و فرمود: دسته دسته مردمان را بر من وارد کن، و هیچ دسته‌ای را باقی نگذار، یعنی یک دسته که فارغ شدند دو مرتبه آنها را برنگردان. پس مردمان دسته دسته وارد می شدند هر دسته‌ای که فارغ می شد دسته دیگر می آمد، تا اینکه مردمان فارغ شدند. حضرت رو آورد بسوی آنچه که از آنها زیاد آمده بود بر آنها دمید بنحوی که کمی از آب دهان در آن ریخته شد و برکت یافت.

وقال: یا بلال، احملها إلى أمهاتك وقل لهن: كلن وأطعن من عشيكن.

ثم إن النبی صلی الله علیه و آله قام حتی دخل علی النساء، فقال: إني قد زوجت ابنتی فاطمة من ابن عمی علی، وقد علمتن منزلتها عندي، وإني أدفعها إليه الآن، فدوكن ابنتكن.

فقامت النساء فعلقتهن من طيبن وحلین.

ثم إن النبی دخل فلما رآته النساء ضربن بینهن وبين النبی سترة، وتخلفت أسماء بنت

(۱) در مناقب: من سنتی.

عمیس، فقال لها النبي ﷺ: كما أنت على رسلك، من أنت؟ قالت: أنا التي أحرس ابنتك، إن الفتاة لابد لها من امرأة تكون قريبة منها، إن عرضت لها حاجة أو أرادت شيئاً أفضت بذلك إليها. قال: فإني أسأل إلهي أن يحرسك من بين يديك ومن خلفك وعن يمينك وعن شمالك من الشيطان الرجيم.

ثم صرخ بفاطمة، فأقبلت، فلما رأت علياً عليه السلام جالساً إلى جنب النبي حصرت وبكت، فأشفق النبي ﷺ أن يكون بكاؤها لأن علياً لا مال له. فقال له النبي ﷺ: ما يبكيك ما آلتك عن نفسي، فوالله لقد أصبت لك خير أهلي، وأيم الذي نفسي بيده لقد زوجتك سيِّداً في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين.

فدنا منها وقال: يا أسماء، آتيني بالمخضب وأمليه ماء، فأتيته بالمخضب وملأته ماء، فبجَّ النبي فيه وغسل فيه وجهه وقدميه، ثم دعا بفاطمة فأخذ كفاً من ماء فضرب به على رأسها، وكفاً بين ثدييها، ثم رشَّ جلده وجلدها، ثم التزمها فقال: اللهم إنها مني وأنا منها، اللهم كما أذهبت عني الرجس وطهرتني فأذهب عنها الرجس وطهرها. ثم دعا بمخضب آخر فدعا علياً عليه السلام فصنع به كما صنع بها. ثم دعا له كما دعا لها، ثم قال: قوما إلى بيتكما جمع الله بينكما وبارك في سركما وأصلح بالكما، ثم قام فأغلق بابه بيده.

قال ابن عباس: فأخبرتني أسماء بنت عميس أنها رملت رسول الله ﷺ، فلم يزل يدعو لها خاصة، ولم يشركهما في دعائه أحداً حتى توارى في حجرته^(۱).

ترجمه

یعنی: و فرمود: ای بلال! بردار اینها را ببر نزد مادرهایت و بگو به آنها که بخورید و اطعام کنید از شام خودتان.

پس از آن پیغمبر ﷺ برخاست و بر زن‌ها داخل شد و فرمود: من تزویج کردم دخترم

(۱) الخطب خوارزم، المناقب ص ۳۳۸ - ۳۴۰ ح ۳۵۹ چاپ قم.

فاطمه را با پسر عمّم علی، و محققاً شما دانسته‌اید منزلت و مقام او را نزد من، و الآن فاطمه را بسوی او می‌فرستم، این شما و این دختر شما.

پس زن‌ها برخواستند و از زینت‌هایی که داشتند بر او آویختند، و به بوها و یا جامه‌های خوب آراستند.

آنگاه پیغمبر داخل شد، چون زن‌ها پیغمبر را دیدند پرده‌ای میان خود و پیغمبر زدند، اسماء بنت عمیس در پس پرده ترفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو هم برو پس پرده، گفت: من دخترت را محافظت می‌کنم؛ زیرا که دختر جوان ناچار است از اینکه زنی نزدیک او باشد که اگر حاجتی برای او روی داد یا چیزی خواست به او بدهد. حضرت فرمود: من هم از خدای خود می‌خواهم که تو را از پیش رو و پشت سرت و از طرف راست و از طرف چپ از شیطان رجیم حفظ کند.

پس آن حضرت فاطمه را صدا زد، فاطمه پیش آمد، چون دید علی علیه السلام پهلوی پیغمبر نشسته، گرفته شد. یعنی ناراحت شد. و گریه کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله ترسید که مبادا گریه او برای این باشد که علی مالی ندارد، به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ من در پیش نفس خود در حق تو کوتاهی نکردم، بذات خدا قسم تو را به بهترین نشان خود رسانیدم، و قسم یاد می‌کنم بحق آن خدائی که جان من در دست قدرت او است که تو را تزویج کردم با آقائی در دنیا و کسی که در آخرت هرآینه از شایستگان است.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک اسماء آمد و فرمود: ای اسماء، طشت را پر از آب کن و بیاور آن را، پر از آب کرد و آورد، آن حضرت قدری از آن در دهان کرد و ریخت در آن طشت و روی خود را در آن شست با دو پاهایش، پس فاطمه را صدا زد و کفی از آب بر سر او ریخت، و کفی هم در میان دو پستان او ریخت، و پاشید بر پوست بدن خود و پوست بدن او، و او را در بر گرفت و گفت: خدایا! این دختر از من است و من هم از اویم، خدایا! همچنانکه پلیدی‌ها را از من برده‌ای و طاهر گردانیده‌ای مرا، از او هم پلیدی‌ها را ببر و او

راطاهرگردان .

پس طشت دیگری آب خواست و علی را صدا زد ، همان عملی را که با فاطمه کرد با علی هم کرد ، و همچنانکه در حق فاطمه دعا کرد در حق علی هم دعا کرد و فرمود : برخیزید بروید در خانه خودتان ، خدا جمع کند میان شما ، و برکت دهد سر شما را ، و اصلاح فرماید حال شما را ، و برخواست در خانه خود را بدست خود بست .

ابن عباس گفت : اسماء بنت عمیس مرا خبر داد که من خوابیده بودم که رسول خدا ﷺ پیوسته برای آن دو نفر بخصوص دعا می کرد ، و در دعای ایشان شریک نکرد احدی را تا وقتی که در حجره خود پنهان شد .

خبر دیگر

نیز در مناقب خوارزمی به سند متصل از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود : بینا رسول الله ﷺ فی بیت أم سلمة ، اذ هبط علیه ملك له عشرون رأساً ، فی کل رأس ألف لسان ، یسبح الله ویقدسہ بلغۃ لا تشبه الاخری ، راحته أوسع من سبع سماوات وسبع أرضین ، فحسب النبی ﷺ أنه جبرئیل ، فقال : یا جبرئیل ، لم تأتني فی مثل هذه الصورة قط ؟ .

قال : ما أنا جبرئیل ، أنا صر صائیل ؛ بعثني الله إليك لتزوج النور من النور .

فقال النبی ﷺ : من ؟ وإلى من ^(۱) ؟

قال : ابنتك فاطمة من علي ﷺ .

فزوج النبی ﷺ فاطمة من علي بشهادة میکائیل وجبرئیل وصر صائیل .

قال : فنظر النبی ﷺ ، فإذا بین کتفی صر صائیل « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، علي بن

أبي طالب مقیم الحجة » فقال النبی ﷺ : یا صر صائیل ، منذ کم هذا بین کتفیک ؟

(۱) در مناقب: من مَن ؟

فقال : من قبل أن يخلق الله الدنيا باثني عشر ألف سنة^(۱) .

ترجمه

یعنی فرمود : روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ اُم سلمه بود که فرشته فرود آمد که بیست سر داشت، و در هر سری هزار زبان، تسبیح و تقدیس می کرد خدا را به لغتی که شبیه یکدیگر نبود، کف او اوسع از آسمان های هفتگانه و زمین های هفت گانه بود . پیغمبر صلی الله علیه و آله گمان کرد که او جبرئیل است، فرمود : ای جبرئیل ! من هرگز تو را به این صورت ندیده ام .
گفت : من جبرئیل نیستم، من صرصائیلم که خدا مرا بسوی تو فرستاده تا تزویج کنی نور را بانور .

گفتم : کی را با کی ؟

گفت : دختری فاطمه را با علی .

پس تزویج فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی به شهادت میکائیل و جبرئیل و صرصائیل .

علی علیه السلام گفت : آنگاه پیغمبر نگاه کرد در میان دو شانهٔ صرصائیل که نقش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» محمد رسول الله علی مقیم الحجة یعنی نیست خدائی جز خدا، محمد پیغمبر خداست، علی برپا دارندهٔ حجت است .

پیغمبر فرمود : ای صرصائیل ! چه مدتی است که در میان دو شانه ات این نقش نوشته شده ؟

گفت : دوازده هزار سال پیش از اینکه خدا این دنیا را بیافریند .

خبر دیگر

و نیز در کتاب مناقب به سند متصل از سلمان و اُم سلمه و امیر مؤمنان

(۱) الخطب خوارزم، المناقب ص ۳۴۰ - ۳۴۱ ح ۳۶۰ چاپ قم .

على ﷺ روایت کرده که همه آنها گفته اند:

لَمَّا أُدْرِكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مَدْرَكَ النِّسَاءِ، خَطَبَهَا أَكْبَرُ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ وَالْفَضْلِ فِي الْإِسْلَامِ وَالشَّرَفِ وَالْمَالِ، وَكَانَ كُلُّهَا ذَكَرَهَا أَحَدٌ^(١) مِنْ قُرَيْشٍ أَعْرَضَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُ بِوَجْهِهِ، حَتَّى كَانَ يَظُنُّ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فِي نَفْسِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَاخِطٌ عَلَيْهِ، أَوْ قَدْ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهِ وَحْيٌ مِنَ السَّمَاءِ، وَلَقَدْ خَطَبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٌ بْنُ أَبِي قَحْفَاةٍ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا، ثُمَّ خَطَبَهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِأَبِي بَكْرٍ.

وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَانَا ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسَيْنِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَمَعَهَا سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ ثُمَّ الْأَوْسِيُّ، فَتَذَاكُرُوا أَمْرَ فَاطِمَةَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَقَدْ خَطَبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْأَشْرَافُ فَرَدَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يَزَوِّجَهَا زَوْجَهَا، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَخْطُبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَمْ يَذْكُرْهَا لَهُ، وَإِنَّ عَلِيًّا لَا أَرَاهُ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا قَلَّةٌ ذَاتَ يَدِهِ، وَإِنَّهُ لَيَقَعُ فِي نَفْسِي أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يَجْبِسَانَهَا عَلَيْهِ.

قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عُمَرَ وَعَلَى سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ، فَقَالَ: هَلْ لَكُمَا فِي الْقِيَامِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَذَكُّرًا لَهُ، فَإِنْ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلَّةٌ ذَاتَ الْيَدِ وَاسِينَاهُ وَأَسْعَفْنَاهُ. فَقَالَ سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ: وَفَقَّكَ اللَّهُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا زِلْتَ مَوْفَقًا، قَوْمُوا، قَالَا: قُمْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ وَبَيْنِهِ.

قَالَ سَلِمَانُ الْفَارَسِيُّ: فَخَرَجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاتَّمَسُوا عَلِيًّا فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَجِدُوهُ وَكَانَ يَنْضَحُ بِيَعِيرٍ كَانَ لَهُ الْمَاءُ عَلَى نَخْلٍ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِأُجْرَةٍ، فَاَنْطَلَقُوا نَحْوَهُ، فَلَمَّا رَأَاهُمْ عَلِيٌّ ﷺ قَالَ لَهُمْ: مَا بَدَا لَكُمْ؟ وَمَا الَّذِي جِئْتُمْ لَهُ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ إِلَّا وَلَكَ فِيهَا سَابِقَةٌ وَفَضْلٌ، وَأَنْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَدْ عَرَفْتَ مِنَ الْقَرَابَةِ وَالصَّحْبَةِ وَالسَّابِقَةِ، وَقَدْ

(١) در مناقب: رجل.

خطب الأشراف من قریش إلى رسول الله ابنته فاطمة فردّهم، وقال: إن أمرها إلى ربّها إن شاء أن يزوّجها زوّجها، فما يمنعك أن تذكرها لرسول الله وتخطبها منه؟ فإني أرجو أن يكون الله سبحانه وتعالى ورسوله إنّما يحبسانها عليك.

ترجمه

یعنی: چون فاطمه دختر رسول خدا دریافت آنچه را که زنان در می‌یابند، بزرگان قریش که از اهل سابقه و فضل بودند در اسلام و دارای شرافت و مال بودند او را خواستگاری کردند، و هریک از قریش او را خواستگار شدند رسول خدا از او روی می‌گردانید، تا اندازه‌ای که آن مرد چنین گمان می‌کرد در پیش خود که رسول خدا بر او غضبناک است، یا اینکه درباره او به رسول خدا از جانب خدا وحیی از آسمان نازل شده. ابوبکر بن ابی قحافه او را از رسول خدا خواستگاری کرد، رسول خدا فرمود: امر او با پروردگار اوست، پس از ابوبکر عمر خواستگاری کرد همان جوابی که به ابوبکر فرموده بود به او فرمود.

روزی ابابکر و عمر در مسجد رسول خدا با همدیگر نشسته بودند و سعد بن معاذ انصاری اوسی با ایشان بود، و در امر فاطمه مذاکره می‌کردند، ابوبکر گفت: اشراف قریش او را خواستگاری کردند رسول خدا آنها را رد کرد و فرمود امر او با پروردگار اوست اگر بخواهد او را تزویج می‌کند، و علی بن ابی طالب او را از رسول خدا خواستگاری نکرده، و همانا نمی‌بینم که علی را از این امر منع کند مگر از جهت در دست نداشتن چیزی، و آنچه در پیش نفس خود می‌پندارم این است که خدا و رسول او، او را برای علی نگاه داشته‌اند.

راوی گفت: پس ابوبکر رو کرد به عمر و سعد بن معاذ و گفت: آیا حاضر هستید برخیزیم و برویم نزد علی برای یادآوری کردن به او که اگر برای در دست نداشتن چیز است با او مواسات کنیم و او را کمک کنیم و حاجت او را برآوریم؟

سعد گفت: خدا تو را توفیق دهد ای ابابکر که همیشه موفق بوده‌ای برخیزید، آن دو هم به سعد گفتند: تو هم برخیز به برکت خدا و میمنت او.

سلمان گفت: از مسجد بیرون رفتند در طلب علی بر در منزل او، او را نیافتند و او رفته بود با شتر خود برای آب‌کشی در نخلستان برای مردی از انصار به مزدوری. بجانب او رفتند، چون علی علیه السلام آنها را دید به ایشان فرمود که: چه پیش آمده‌ی شده برای شما؟ و برای چه اینجا آمده‌اید؟

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن! محقق است که باقی نمانده است خصلتی از خصال نیکو الا اینکه همه آنها در تو هست، و سابقه و فضل تو در آنها مسلم است، و تو از رسول خدا از حیث خویشاوندی و مصاحبت و سابقه شناخته شدی، و دانسته‌ای که اشرافی از قریش فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کرده‌اند و همه آنها را رد کرده و فرموده است که امر او با پروردگار اوست اگر بخواهد تزویج کند او را تزویج می‌کند، چه چیز تو را مانع است از یادآوری کردن به رسول خدا و خواستگاری کردن تو فاطمه را از او، من امیدوارم که خدای سبحانه و تعالی و رسولش او را برای تو نگاه داشته‌اند.

بقیة خبر

قال: ففرغت عينا علي بالدموع، وقال: يا أبا بكر، لقد هيجت مني ما كان ساكناً، وأيقظتني لأمر كنت عنه غافلاً، وبالله إن فاطمة لرغبتني، وما مثلي يقعد عن مثلها، غير أنني يمنعني من ذلك قلة ذات اليد.

فقال له أبو بكر: لا تقل هذا يا أبا الحسن، فإن الدنيا وما فيها عند الله تعالى وعند رسوله كهياء منشور.

قال: ثم إن علي بن أبي طالب عليه السلام حلّ عن ناضحه، وأقبل يقوده إلى منزله؟، فشدّه فيه وأخذ نعله وأقبل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله في منزل أم سلمة ابنة أبي أمية بن

المغيرة المخزومي، فدق علي الباب، فقالت أم سلمة: من بالباب؟ فقال لها رسول الله ﷺ - قبل أن يقول علي أنا: علي - قومي يا أم سلمة فافتحي له الباب ومُريه بالدخول، فهذا رجل يحبّه الله ورسوله ويحبّهما.

قالت أم سلمة: فقلت: فذاك أبي وأمي، ومن هذا الذي تذكر فيه هذا وأنت لم تراه؟ فقال: يا أم سلمة، هذا رجل ليس بالخرق ولا بالنزق، هذا أخي وابن عمّي وأحبّ الخلق إليّ.

قالت أم سلمة: فقمّت مبادرة أكاد أن أعثر بمرطي، ففتحت الباب، فإذا أنا بعلي بن أبي طالب ﷺ، والله ما دخل حين فتحت له حتّى علم أنّي قد رجعت إلى خدري.

قالت: ثمّ إنه دخل عليّ رسول الله ﷺ فقال: السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته. فقال له النبي ﷺ: وعليك السلام يا أبا الحسن أجلس.

قالت أم سلمة: فجلس علي بن أبي طالب ﷺ بين يدي رسول الله ﷺ، وجعل يطرق إلى الأرض كأنّه قصد الحاجة وهو يستحي أن يبيديها لرسول الله حياء منه.

فقالت أم سلمة: فكان رسول الله ﷺ علم ما في نفس علي، فقال: يا أبا الحسن، إنّي أرى أنّك أتيت الحاجة، فقل حاجتك وابد ما في نفسك، فكلّ حاجة لك عندي مقضية.

قال علي ﷺ: فقلت: فذاك أبي وأمي إنّك لتعلم أنّك أخذتني من عمّك أبي طالب ومن فاطمة بنت أسد وأنا صبي لا عقل لي، فغذّيتني بغذائك، وأدّبني بأدبك، فكنت لي أفضل من أبي طالب ومن فاطمة بنت أسد في البرّ والشفقة، وإنّ الله عزّ وجلّ هداني بك وعلى يدك واستنقذني ممّا كان عليه آبائي وأعمامي من الحيرة والشرك، وإنّك والله يا رسول الله ذخري وذخيري في الدنيا والآخرة، يا رسول الله، فقد أحببت مع ما قد شدّ الله عضدي بك أن يكون لي بيت وأن تكون لي زوجة أسكن إليها، وقد أتيتك خاطباً راعياً أخطب إليك ابنتك فاطمة فهل أنت مزوّجني يا رسول الله؟

ترجمه

یعنی گفت: اشک دور زد در دو چشم علی، و گفت: ای ابابکر! به هیجان آوردی آنچه را که در دل من ساکن بود، و بیدار کردی مرا برای امری که از آن غافل بودم، من به فاطمه راغبم، و مانند منی از مثل او ساکت نمی‌نشینم الا اینکه مانع من تنگدستی من است.

پس ابوبکر به او گفت: این سخن را مگو ای ابوالحسن؛ زیرا که دنیا و آنچه که در آن است نزد خدای تعالی و نزد رسولش مانند غباریست پراکنده.

راوی گفت: علی بن ابی طالب شتر آبکش را باز کرد، و آن را به منزل خود برد و در آنجا بست، و کفش خود را گرفت و رو آورد بسوی رسول خدا ﷺ. رسول خدا در منزل اُم سلمه دختر ابی اُمیه پسر مغیره مخزومی بود. علی دُر را کوبید، اُم سلمه گفت: کیست عقب دُر. رسول خدا ﷺ پیش از آنکه علی بگوید منم علی به اُم سلمه فرمود: ای اُم سلمه! برخیز دُر را بر روی او باز کن و به او بگو داخل شود، این مردی است که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و او هم آنها را دوست می‌دارد.

اُم سلمه گفت: گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! این مرد کیست که تو او را ندیده‌ای و درباره او چنین می‌گوئی؟

فرمود: ای اُم سلمه! این مردیست که بی عقل و نادان نیست، و از جای جسته و چسبنده هم نیست، این برادر من و پسر عم و محبوب‌ترین خلق است بسوی من.

اُم سلمه گفت: بشتاب برخوایم بنحوی که نزدیک بود ردایم به پایم پیچد و بلغزم دُر را باز کردم دیدم علی بن ابی طالب ﷺ است، بذات خدا قسم چون دُر را باز کردم داخل خانه نشد تا وقتی که دانست من در ستر و پرده خود رفتم.

گفت: پس او بر رسول خدا داخل شد و سلام کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا. پیغمبر فرمود: بر تو باد سلام ای ابوالحسن بنشین.

اُم سلمه گفت: علی نشست در مقابل رسول خدا ﷺ، و سر خود را بزییر انداخت و به

زمین نگاه می کرد ، گویا حاجتی داشت و حیا می کرد اینکه ابتداءً به رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید .

اُم سلمه گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست آنچه را که علی در نفس خود اراده داشت ، پس فرمود : ای ابوالحسن ! همانا می بینم که برای حاجتی آمده ای ، حاجت خود را بگو و ظاهر کن آنچه را که پیش خود اراده کرده ای ، هر حاجتی که باشد نزد من برآورده است .

علی علیه السلام گفت : گفتم : پدر و مادرم فدای تو باد ، تو می دانی که مرا از عمویت ابی طالب گرفتی و از فاطمه دختر اسد ، و من کودکی بودم و عقلی نداشتم ، مرا به غذای خود غذا دادی ، و به ادب خود ادب کردی ، و در نیکی و مهربانی برای من افضل از ابی طالب و فاطمه بنت اسد بودی ، و خدای عزوجل مرا به سبب تو راهنمایی کرد ، و بدست تو هدایت شدم ، و مرا دستگیری کرد و نجات داد از آنچه پدران و عموهای من از سرگردانی و شرکی که داشتند ، و تو ای رسول خدا بذات خدا سوگند ، اختیار شده من و ذخیره منی در دنیا و آخرت ، من دوست داشتم اکنون که خدا بازوی مرا بتو محکم کرده برای من خانه ای باشد و زنی داشته باشم که به آن سکونت و آرامشی پیدا کنم ، اکنون با کمال میل آمده ام که خواستگاری کنم دختر تو فاطمه را ، آیا او را با من تزویج می کنی ای رسول خدا ؟

بقیه خبر

قالت اُم سلمة : فرأيت وجه رسول الله صلی الله علیه و آله يتהלل فرحاً وسروراً، ثم تبسم في وجه علي عليه السلام، وقال له : يا أبا الحسن ، فهل معك شيء أزوجه ؟

فقال له علي : فداك أبي وأمي ! والله ما يخفى عليك من أمري شيء ، لا أملك إلا سيني ودرعي وناضحي ، ما أملك شيئاً غير هذا .

فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله : يا علي ، أما سيفك فلا غناء بك عنه ، تجاهد به في سبيل الله وتقاتل به أعداء الله ، وأما ناضحك فتنضح به على نخلك وأهلك وتحمل عليه رحلك في سفرك ، ولكني قد زوجتك بالدرع ورضيت بها منك . يا أبا الحسن ، أبشرك ؟

قال علي عليه السلام: فقلت: نعم فذاك أبي وأُمِّي يا رسول الله، بشرني، فبأنك لم تنزل ميمون النقيبة مبارك الطائر رشيد الأمر، صلى الله عليك.

فقال لي رسول الله ﷺ: أبشر يا أبا الحسن فإن الله عز وجل قد زوجكها في السماء من قبل أن أزوجه في الأرض، ولقد هبط علي في موضعي من قبل أن تأتيني ملك من السماء له وجوه شتى وأجنحة شتى لم أر قبله من الملائكة مثله، فقال لي: السلام عليك ورحمة الله وبركاته، أبشر يا محمد باجتماع الشمل وطهارة النسل. فقلت: وما ذاك أيها الملك؟ فقال: يا محمد، أنا سيطانيل الملك الموكل بإحدى قوائم العرش، سألت ربي عز وجل أن يأذن لي في بشارتك، وهذا جبرئيل في أثري يخبرك^(١) عن ربك عز وجل بكرامة الله عز وجل لك.

قال النبي ﷺ: فما استتم الملك كلامه حتى هبط علي جبرئيل، فقال لي: السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا نبي الله، ثم إنه وضع في يدي حريرة بيضاء من حرير الجنة وفيها سطران مكتوبان بالنور، فقلت: حبيبي جبرئيل، ما هذه الحريرة؟ وما هذه الخطوط؟ فقال جبرئيل: يا محمد، إن الله أطلع إلى الأرض اطلاعة فاختراك من خلقه وابتعثك برسالاته، ثم أطلع ثانية فاختر لك منها أخاً ووزيراً وصاحباً وختناً، فزوجه ابنتك فاطمة. فقلت: حبيبي جبرئيل، ومن هذا الرجل؟ فقال لي: يا محمد، أخوك في الدين، وابن عمك في النسب علي بن أبي طالب، وإن الله أوحى إلى الجنان أن تزخرفي، فتزخرفت الجنان، وأوحى إلى شجرة طوبى أن احملي الحلي والحلل، فحملت شجرة طوبى الحلي والحلل، وتزخرفت الجنان، وتزيّنت الحور العين، وأمر الله الملائكة أن تجتمع في السماء الرابعة عند البيت المعمور.

قال: فهبط جميع الملائكة من ملائكة الصفيح الأعلى وملائكة السماء الخامسة إلى السماء الرابعة، وركبت ملائكة السماء الدنيا وملائكة السماء الثانية وملائكة السماء الثالثة إلى الرابعة، وأمر الله عز وجل رضوان، فنصب منبر الكرامة على باب البيت المعمور، وهو المنبر الذي

(١) در مناقب: يبشرك.

خطب فوقه آدم يوم علمه الله الأسماء وعرضه على الملائكة، وهو منبر من نور، فأوحى الله عز وجل إلى ملك من ملائكة حجه - يقال له راحيل - أن يعلو ذلك المنبر، وأن يحمده بحامده، وأن يمجّده بتمجّده، وأن يثني عليه بما هو أهله، وليس في الملائكة كلّها أفصح منه وأحسن منطقاً ولا أحلى لغة من راحيل الملك، فعلا راحيل المنبر، وحمد ربّه ومجّده وقُدّسه وأثنى عليه بما هو أهله، فارتجت السماوات فرحاً وسروراً.

قال جبرئيل: ثمّ أوحى إليّ أن أعقد عقدة النكاح، فبأيّ قد زوجت أمتي فاطمة ابنة حبيبي محمّد من عبدي علي بن أبي طالب.

ترجمه

یعنی: اُمّ سلمه گفت: دیدم روی رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرط خوشحالی باز و نورانی شد، و در روی علی تبسم کرد و گفت: ای ابوالحسن! آیا با تو چیزی هست که به آن تو را تزویج کنم؟

علی گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! بذات خدا سوگند که چیزی از امر من بر تو پنهان نیست، چیزی را مالک نیستم مگر شمشیر من و زره من و شتر آبکشی که دارم، و غیر از اینها چیزی ندارم.

رسول خدا فرمود: ای علی! اما شمشیرت را که از آن بی نیاز نیستی؛ زیرا که به آن جهاد می کنی در راه خدا و می کُشی با آن دشمنان خدا را، و اما شتر آبکشی که داری به آن آب دهی نخل های خود را و کسان خودت را، و راحله خودت را با آن بر می داری هنگام سفر رفتنت. ولیکن من تو را تزویج می کنم به زرهی که داری و به آن راضی هستم از تو، ای ابوالحسن بشارت بدهم تو را؟

علی علیه السلام گفت: آری، پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! بشارت بده، تو همیشه میمونی و مبارک بوده ای و می باشی و پرواز کننده بابرکت هستی، و ارشاد کننده و صلاح جوئی کار تو بوده است، رحمت متصل خدا بر تو باد.

پس رسول خدا به من فرمود: ای ابوالحسن! خدای عزوجل تو را در آسمان تزویج کرده پیش از آنکه من تو را در زمین تزویج کنم، و پیش از اینکه تو در اینجا بیائی فرشته‌ای بنزد من آمد که روهای پراکنده و بال‌هایی داشت که در میان فرشتگان مانند او را پیش از او ندیده بودم، و گفت: تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد، بشارت باد تو را ای محمد به سبب جمع شدن تفرقه و پاک و پاکیزگی نسل. گفتم: آن چه بشارتی است ای فرشته؟ گفت: ای محمد! منم سیطائیل فرشته موکل به یکی از قائمه‌های عرش، از خدا خواستم که مرا اذن دهد در بشارت دادن به تو، این جبرئیل است که در اثر من می‌آید که تو را خبر دهد از جانب پروردگار تو که غالب و بزرگ است به کرامت خدای عزوجل برای تو.

پیغمبر فرمود که: هنوز سخن آن فرشته تمام نشده بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا، و حریر سفیدی را از حریرهای بهشت در دست من نهاد که در آن دو سطر با نور در آن نوشته شده بود، گفتم: حبیب من جبرئیل! این حریر چیست؟ و این خط‌ها در آن چه می‌باشد؟ جبرئیل گفت: ای محمد! خدا نظر کرد بسوی زمین نظر کردن خاصی، و تو را از میان خلق خود اختیار کرد، و به رسالت خود برانگیخت، و دفعه دوم نیز نظر کرد و از خلق زمین برای تو برادر و وزیر و رفیق و دامادی اختیار کرد، پس دختر خود فاطمه را به او تزویج کن. گفتم: حبیب من جبرئیل! این مردی که می‌گوئی کیست؟

برای من گفت: ای محمد! او برادر دینی تو و پسر عم نسبی تو علی پسر ابی طالب است، خدا وحی فرمود به بهشت که خود رازینت کن، پس بهشت خود رازینت کرد، و وحی کرد به درخت طوبی که زینت و زیورهای خود را بردار، درخت طوبی زینت و زیورهای خود را با خود برداشت، و حورالعین زینت کردند، و خدا امر فرمود فرشتگان را که از آسمان چهارم نزد بیت المعمور جمع شوند.

پس همه ملائکه آسمان بالا و ملائکه آسمان پنجم در آسمان چهارم در آنجا گرد

آمدند، و فرشتگان آسمان دنیا و فرشتگان آسمان دوم و فرشتگان آسمان سوم تا چهارم بسرعت و شتاب جمع شدند، و خدای تعالی امر فرمود به رضوان تا منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کرد، و آن منبری است که آدم در روزی که خدا اسماء را به او تعلیم داد و عرضه کرد بر ملائکه بر آن بالا رفت، و آن منبری است از نور، پس خدا وحی فرمود به ملکی از ملائکه حجب خود که راحیل گفته می شود که بر منبر بالا رود، و خدا را تحمید و تمجید کند به محامد و تمجیدی که سزاوار آن است و بر او ثنا گوید، و در میان ملائکه از او فصیح تر و نیکو بیان تر و شیرین لهجه تری نیست.

راحیل بر منبر بالا رفت، و پروردگار خود را حمد و تمجید و تقدیس نمود، و به آنچه سزاوار اوست ثنا گفت، و آسمان ها به شادی و سرور موج می زد.

جبرئیل گفت: خدا به من وحی فرمود که عقد نکاح را ببندم، و اینکه من تزویج کردم کنیز خود فاطمه دختر حبیب خود محمد را با بنده خودم علی پسر ابی طالب.

بقیة خبر

فعقدت عقدة النکاح، وأشهدت علی ذلك الملائكة أجمعين، وکتبت شهادة الملائكة في هذه الحريرة، وقد أمرني ربّي أن أعرضها عليك، وأن أختتمها بخاتم مسك أبيض، وأن أدفعها إلى رضوان خازن الجنان، وإن الله عز وجل لما أن أشهد علی تزویج فاطمة من علي بن أبي طالب عليه السلام ملائکته، أمر شجرة طوبى أن تنثر حملها وما فيها من الحلي والحلل، فنثرت الشجرة ما فيها، والتقطته الملائكة والحدود العین، وإن الحور والملائكة لیتهادينه وتفخرن به إلى يوم القيامة. يا محمد، وإن الله أمرني أن أمرك أن تزوج علياً في الأرض من فاطمة، وأن تبشّرهما بغلامين نجيبين زكّيين طيّبين طاهرين فاضلين خيرين في الدنيا والآخرة.

يا أبا الحسن، فوالله ما عرجت الملائكة من عندي حتّى دققت الباب وإني منفذ فيك أمر ربّي، امض يا أبا الحسن أمامي، فإني خارج إلى المسجد وأزوجه على رؤوس الناس، وذاكر من فضلك ما تقرّ به عينك وأعين محبّيك في الدنيا والآخرة.

قال علي: فخرجت من عند رسول الله ﷺ وأنا لا أعقل فرحاً وسروراً، فاستقبلني أبوبكر وعمر وقالوا لي: ما وراءك يا أبا الحسن؟

فقلت: زوّجني رسول الله ﷺ ابنته فاطمة، وأخبرني أن الله عز وجل زوّجنيها من السماء، وهذا رسول الله ﷺ خارج في أثري ليظهر ذلك بحضرة من الناس.

ففرحنا بذلك فرحاً شديداً، ورجعنا معي إلى المسجد، فوالله ما توسّطناه حيناً حتّى لحق بنا رسول الله ﷺ، وإن وجهه ليتهلل سروراً وفرحاً وقال: أين بلال بن حمّامة؟ فأجابه مسرعاً وهو يقول: لبيك لبيك يا رسول الله. فقال له رسول الله: أجمع المهاجرين والأنصار.

قال: فانطلق بلال لأمر رسول الله، وجلس رسول الله ﷺ قريباً من منبره حتّى اجتمع الناس، ثم رقى درجة من المنبر فحمد الله وأثنى عليه، وقال: معاشر المسلمين، إن جبرئيل عليه السلام أتاني آنفاً فأخبرني أن ربّي عز وجل جمع الملائكة عند البيت المعمور، وإنّه أشهدهم جميعاً أنّه زوج أمته فاطمة ابنة رسوله محمّد من عبده علي بن أبي طالب عليه السلام، وأمرني أن أزوجه في الأرض وأشهدكم على ذلك. ثمّ جلس وقال لعلي: قم يا أبا الحسن فاخطب لنفسك أنت.

قال: فقام علي عليه السلام، فحمد الله وأثنى عليه، وصلى على رسوله، وقال: الحمد لله شكراً لأنعمه وأياديه، ولا إله إلا الله، شهادة تبلغه وترضيه، وصلى الله على محمّد صلاة تزلفه وتحظيه، والنكاح ممّا أمر الله به ورضيه، ومجلسنا هذا ممّا قضاه الله ورضيه وأذن فيه، وقد زوّجني رسول الله ﷺ ابنته فاطمة، وجعل صداقها درعي هذا وقد رضيت بذلك، فسلوه واشهدوا.

ترجمه

پس عقد نکاح را بستم، و همه فرشتگان را شاهد و گواه گرفتیم، و گواهی فرشتگان را در این پارچه حریر نوشتیم، و پروردگار من مرا امر کرد بعرض تو برسانم، و آن را به خاتمی از مشک سفید مهر بزنم، و به رضوان خازن بهشت بسپارم، و چون خدای عز وجل فرشتگان را شاهد گرفت بر ازدواج فاطمه با علی بن ابی طالب علیه السلام، امر فرمود درخت طوبی را تا

نثار کند هرچه از زینت و زیور هائی که با خود برداشته، پس آن درخت نثار کرد آنچه را که در آن بود، و فرشتگان و حورالعین برچیدند، و آنها را برای همدیگر به هدیه می‌برند تا روز قیامت، و به آن فخر می‌کنند. ای حمّد! و خدا به من امر فرمود تا تو را امر کنم که تزویج کنی علی را در زمین با فاطمه، و بشارت دهی آن دورا به دو پسر پاک و پاکیزه طیب طاهر فاضل خیر در دنیا و آخرت.

ای ابوالحسن! بذات خدا قسم این فرشتگان از نزد من بالا نرفتند تا آن وقتی که تو در را کوبیدی، و من فرمان پروردگار خود را در حقّ تو جاری می‌کنم، برخیز پیش از من برو بسوی مسجد، من هم بیرون می‌آیم تا در آنجا تزویج کنم در مقابل چشمان مردمان، و تذکّر دهنده ام فضل و برتری تو را به آنچه که چشم تو به آن روشن شود، و یاری می‌کنم دوستان تو را در دنیا و آخرت.

علی گفت: پس بیرون رفتم از نزد رسول خدا، و از شدّت سرور و شادی گویا عقل از سرم رفته بود، ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و گفتند: چه پیشامد شد ای ابوالحسن؟ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را با من تزویج کرد، و مرا خبر داد که خدای عزّوجلّ در آسمان او را با من تزویج کرده، و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در عقب من می‌آید تا آن را که گفتم اظهار کند در حضور مردمان.

پس آن دو نفر خوشحال و بشدّت شاد شدند برای آن، و با من به مسجد برگشتند، بذات خدا سوگند که هنوز وسط مسجد نرسیده بودیم که پیغمبر به ما ملحق شد در حالیکه نور روی او می‌درخشید و مسرور و شادان بود. و فرمود: بلال پسر حمامه کجاست؟ بلال بسرعت جواب داد که: بلی بلی ای رسول خدا! پس آن حضرت به او فرمود: مهاجر و انصار را جمع کن.

راوی گفت: بلال به امر رسول خدا رفت، و آن حضرت نزدیک منبر نشست تا مردمان جمع شدند، پس بر پله اول منبر بالا رفت، و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود:

گروه مسلمانان! همین نزدیکی جبرئیل بر من نازل شد، و از جانب پروردگار من عزوجل مرا خبر داد که پروردگار من همه فرشتگان را در نزد بیت المعمور جمع کرد، و همه آنها را شاهد گرفت، و تزویج کرد فاطمه دختر رسول خود محمد را با بنده خود علی بن ابی طالب، و امر فرمود مرا که در زمین او را تزویج کنم، و شما را بر آن گواه گیرم. پس نشست و فرمود: یا علی! یا اباالحسن! برخیز برای خود خطبه کن.

راوی گفت: علی علیه السلام برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت، و بر رسول خدا صلوات فرستاد و گفت: ستایش مخصوص خداست برای سپاسگزاری نعمت‌ها و عطا‌های او، و نیست خدائی مگر خدای یگانه؛ شهادتی است که به او برسد و خوشنود کند، این مجلس ما از چیزهائی است که خدا به آن حکم کرده و در آن اذن داده، و تزویج کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با دختر خود فاطمه، و زره مرا صدق او قرار داد و من به آن راضی شدم، پس سؤال کنید و گواه باشید.



بقية خبر

فقال المسلمون: زوجته يا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: نعم. فقال المسلمون: بارك الله لهما وعليهما وجمع شملهما. وانصرف رسول الله صلی الله علیه و آله إلى أزواجه، فأخبرهن ففرحن وأظهرن الفرح.

قال علي عليه السلام: وأقبل علي رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا أباالحسن، انطلق الآن فبيع درعك وائتني ثمنها حتى أهتيء لك ولابنتي فاطمة ما يصلحكما.

قال علي عليه السلام: فأخذت درعي، فانطلقت به إلى السوق، فبعته بأربعمائة درهم سود هجرية من عثمان بن عفان، فلما قبضت الدراهم منه وقبض الدرع مني، قال لي: يا أباالحسن، أليست أولى بالدرع منك وأنت أولى بالدرهم مني؟ فقلت: نعم، قال: فإن هذا الدرع هديته مني إليك. قال: فأخذت الدرع والدراهم وأقبلت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله، فطرح الدرع والدراهم بين يديه، وأخبرته بما كان من أمر عثمان، فدعا له النبي صلی الله علیه و آله بخير، ثم قبض رسول الله صلی الله علیه و آله قبضة ودعا

بأبی بکر فدفعتها إلیه، وقال : یا أبابکر، اشتر بهذه الدراهم لابنتی ما یصلح لها فی بیتها، وبعث معه سلمان وبلال بن حمامة لیعیناه علی حمل ما یشتری به .

قال أبو بکر : وكانت الدراهم التي دفعها إلی ثلاثة وستین درهماً . قال : فانطلقت إلی السوق، فاشتریت فراشاً من خیش مصر محشواً بالصوف، ونطعاً من آدم، ووسادة من آدم حشوها لیف النخل، وعباءة خیبریة، وقربة للماء، وقلت : هی خادم البيت، وکیزاناً وجراراً ومطهرة للماء، وستر صوف رقیق، وحملت أنا بعضه، وسلمان بعضه، وبلال بعضه، وأقبلنا به، فوضعناه بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما نظر إلیه بکی وجرت دموعه علی لحیته، ثم رفع رأسه إلی السماء، وقال : اللهم بارك لقوم جُلّ أوانیهم الخزف .

قال علی علیه السلام : ودفع رسول الله صلی الله علیه و آله باقی ثمن الدرع إلی أم سلمة، وقال : ارفعی هذه الدراهم عندک، ومکث بعد ذلك شهراً لا أعاد رسول الله صلی الله علیه و آله فی أمر فاطمة بشيء استحياء من رسول الله صلی الله علیه و آله، غیر أني إذا كنت خلوت برسول الله صلی الله علیه و آله قال لی : یا أبا الحسن، فقد زوجتک سیدة نساء العالمین، ما أحسن زوجتک وأجملها، ابشر یا أبا الحسن .

قال علی علیه السلام : فلما کان بعد شهر دخل علیّ أخی عقیل، فقال : والله یا أخی ما فرحت بشيء قط کفرحی بتزویجک فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، یا أخی فما بالک لا تسأل رسول الله صلی الله علیه و آله أن یدخلها علیک، فتقرّ أعیننا باجتماع شملکما ؟

فقلت : والله یا أخی إنی لأحبّ ذلك، وما ینعنی أن أسأل رسول الله صلی الله علیه و آله إلا حیاء منه . قال : أقسمت علیک إلا قت معی، فقمنا نرید رسول الله صلی الله علیه و آله، فلقيتنا فی طریقنا أم أیمن مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله .

ترجمه

یعنی : پس مسلمانان گفتند : تزویج کردی او را ای رسول خدا ؟ فرمود : آری . مسلمانان گفتند : خدا مبارک گرداند برای ایشان و برایشان و جمع کند تفرقه ایشان را . و رسول خدا رفت بسوی زنهای خود و به آنها خبر داد، خوشحال شدند و اظهار شادی

کردند .

علی علیه السلام گفت : رسول خدا بجانب من روی کرد و فرمود : ای ابوالحسن ! برو زره خود را بفروش و پولش را بیاور برای من تا مهیا کنم برای تو و برای دخترم آنچه را که بصلاح شما است .

علی گفت : زره خود را گرفتم و به بازار رفتم ، و آن را فروختم به چهارصد درهم سیاه هجری ، عثمان بن عفان آن را از من خرید ، و درهم ها را که بهای آن بود داد و زره را از من گرفت و گفت : ای ابوالحسن ! آیا سزاوارتر نیستم از تو به این زره و تو سزاوارتر نیستی از من به درهم ها ؟ گفتم : چرا . گفت : اکنون این زره را بگیر هدیه باشد از من بسوی تو .

پس زره را گرفتم و با درهم ها خدمت رسول خدا رفتم و زره و درهم ها را مقابل او گذاردم ، و او را خبر دادم به آن کاری که عثمان کرد ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر کرد ، پس رسول خدا یک قبضه از آن درهم ها را گرفت ، و ابوبکر را پیش خود خواند و به او داد و فرمود : ای ابابکر ! به این درهم ها آنچه که صلاحیت دارد که در خانه دخترم باشد برای او بخر ، و سلمان و بلال بن حمامه را به همراه او روانه کرد تا در حمل آنچه که می خرد او را اعانت کنند .

ابوبکر گفت : درهم هائی که آن حضرت به من داد شصت و سه درهم بود . و گفت : من به بازار رفتم و فراشی از کتان مصری که از پشم پر شده بود با قطعه ای از پوست دباغی شده و متکائی از پوست که از لیف درخت خرما پر شده بود و یک عبای خیبری و یک مشک برای آب که با خود گفتم : این مشک خادم خانه است ، و چند کوزه و چند ظرف خرف و یک مطهره آب که بمنزله ابریق است و پرده ای نازک از پشم خریدم ، و بعضی از آنها را خود برداشتم ، و بعضی از آنها را سلمان ، و بعضی را بلال برداشتند ، و آنها را آوردیم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاردیم ، چون حضرت آنها را دید گریه کرد و اشک هایش بر محاسنش جاری شد ، و سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت : خدایا ! برکت ده بر

گروهی که عمده ظرف‌های ایشان خرف یعنی گل پخته باشد .

علی (علیه السلام) فرمود : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باقیمانده بهای زره را به امّ سلمه داد و فرمود : بردار اینها را نزد تو باشد . یک ماه پس از این واقعه گذشت که من در امر فاطمه نزد پیغمبر نرفتم و چیزی نگفتم ، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حیا می‌کردم ، الا اینکه گاهی که با رسول خدا خلوت می‌کردم به من می‌فرمود : ای ابوالحسن ! زن تو سیده زن‌های جهانیان است ، و چقدر نیکو است زن تو و صاحب جمال تر است از همه آنها ، بشارت باد تو را ای ابوالحسن .

علی گفت : پس از گذشتن یک ماه برادرم عقیل بر من وارد شد و گفت : بخدا قسم ای برادرم هرگز به چیزی خوشحال نشدم به اندازه خوشحالی من از ازدواج تو با فاطمه زهراء دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) . ای برادرم ! چرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست نمی‌کنی که او را بر تو داخل کند ، تا به سبب جمع شدن تفرقه شما دیده‌های ما روشن شود ؟

گفتم : والله ای برادر من ! هرآینه دوست می‌دارم اجتماع ما با همدیگر را ، و چیزی مانع نمی‌شود مرا از اینکه درخواست کنم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مگر حیا کردن من از او .
گفت : تو را سوگند می‌دهم که برخیزی تا با هم برویم ، پس هر دو با هم برخوایم که برویم نزد پیغمبر ، در بین راهی که می‌رفتیم ملاقات کردیم با امّ ایمن کنیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) .

بقیه خبر

فذكرنا ذلك لها ، فقالت : لا تفعل ذلك يا أبا الحسن ، ودعنا نحن نكلم في هذا ، فإن كلام النساء في هذا الأمر أحسن وأوقع في قلوب الرجال .

قال : ثم أتيت راجعة فدخلت على أم سلمة بنت أبي أمية بن المغيرة زوج النبي (صلی الله علیه و آله) ، فأعلمتها بذلك ، وأعلمت نساء رسول الله جميعاً ، فاجتمع أمهات المؤمنين إلى رسول الله وكان (صلی الله علیه و آله) في بيت عائشة ، فأحرقن به وقلن له : فدينك بآبائنا وأمهاتنا يا رسول الله ، قد اجتمعنا لأمر لو أن خديجة في الأحياء لقرت بذلك عينها .

قالت أم سلمة: فلما ذكرنا خديجة بكى النبي ﷺ، ثم قال: خديجة وأين مثل خديجة، صدقتني حين يكذبني الناس، وأيدتني^(۱) على دين الله، وأعانتني عليه بما لها، إن الله عز وجل أمرني أن أبشر خديجة ببيت في الجنة من قصب الزمرد لا صخب فيه ولا نصب.

قالت أم سلمة: فقلنا: فديناك آباءنا وأمهاتنا يا رسول الله، إنك لم تذكر من خديجة أمراً إلا وقد كانت كذلك، غير أنها قدمت إلى ربها، فهنأها الله بذلك، وجمع بيننا وبينها في درجات جنته ورحمته ورضوانه. يا رسول الله، هذا أخوك في الدين وابن عمك في النسب علي بن أبي طالب يحب أن يدخل علي زوجته فاطمة وتجمع بها شمله.

فقال رسول الله ﷺ: فما بال علي لا يسألني ذلك؟

قلت: يمنع من ذلك الحياء منك يا رسول الله.

قالت أم أيمن: فقال لي رسول الله: انطلق إلى علي فأتيني به.

قالت: فخرجت من عند رسول الله، فإذا بعلي ينتظرني ليسألني عن جواب رسول الله، فلما رأيته قال: ما وراءك يا أم أيمن؟ قلت: أجب رسول الله.

قال علي: فدخلت عليه وهو في حجرة عائشة وقن أزواجه ودخلن البيت وأقبلت فجلست بين يديه مطرقاً إلى الأرض حياءً منه، فقال رسول الله: أتحب أن ندخل عليك زوجتك؟

فقلت: وأنا مطرق -: نعم فداك أبي وأمي.

فقال: نعم حباً وكرامةً يا أبا الحسن، أدخلها عليك في ليلتنا هذه أو ليلة غد إن شاء الله. فقم من عنده فرحاً مسروراً.

وأمر رسول الله ﷺ أزواجه ليزين فاطمة وليطيبنها ويفرش لها بيتاً ليدخلها علي، ففعلن

(۱) در مناقب: وأزرتني.

ذلك، وأخذ رسول الله من الدراهم التي دفعها إلى أم سلمة من ثمن الدرع عشرة دراهم، فدفعها إلى علي، ثم قال: اشتر قرأً وسمناً وأقطاً.

قال علي: فاشتريت بأربعة دراهم قرأً، وبخمس دراهم سمناً، وبدرهم أقطاً، وأقبلت به إلى رسول الله صلی الله علیه و آله، فحسر النبي عن ذراعيه، ودعا بسفرة من آدم، وجعل يشدخ التمر بالسمن ويخلطه بالأقط، حتى اتخذ حيساً، ثم قال لي: يا علي، أدع من أحببت، فخرجت إلى المسجد وأصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله متوافرون، فقلت: أجيئوا رسول الله صلی الله علیه و آله.

ترجمه

و مطلب را برای او ذکر کردیم. گفت: این کار را نکنید، ای ابوالحسن! بگذار ما در این باب سخن گوئیم؛ زیرا که سخن زن‌ها در این موضوع دل چسب‌تر است برای مردها. گفت: دو مرتبه برگشت و بر ام سلمه داخل شد، و او را آگاه کرد از مطلب، و آگاه کرد همه زن‌های پیغمبر را که مادرهای مؤمنان می‌باشند، همه ایشان جمع شدند در نزد رسول خدا، در آن وقت آن حضرت در خانه عایشه بود، دور او را گرفتند و گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا! ما جمع شده‌ایم برای کاری که اگر خدیجه زنده بود چشم او روشن می‌شد.

ام سلمه گفت: چون خدیجه را یاد کردیم، رسول خدا گریه کرد و فرمود: خدیجه، کو مانند خدیجه، مرا تصدیق کرد وقتی که مردمان مرا تکذیب می‌کردند، و مرا بر دین خدا کمک می‌کرد، و در ترویج آن مدد می‌نمود به مال خود، و خدا امر فرمود که او را بشارت دهم به خانه‌ای که در بهشت از جواهر و زمرّد بنا شده که هیچ اضطراب و سختی و مشقتی در آن نیست.

ام سلمه گفت: ما گفتیم: پدر و مادرهای ما فدای تو باد ای رسول خدا! از خدیجه چیزی را یاد نکردی مگر اینکه همین‌طور بوده، غیر از اینکه او بسوی پروردگار خود رفت، و خدا به همین جهت بر او گوارا کرده و می‌کند، و جمع کند میان ما و او در درجات بهشت

و رحمت و رضوان خود، ای رسول خدا! این علی برادر توست در دین تو و پسر عموی تو
پسر ابوطالب است، دوست می‌دارد که بر زوجه خود فاطمه درآید، و تفرقه خود را به
فاطمه جمع کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: چرا از من درخواست آن را نمی‌کند؟

گفتم: حیا کردن او از تو او را مانع شده، ای رسول خدا.

اُمّ ایمن گفت: پس رسول خدا به من فرمود: برو در طلب علی و او را بنزد من بیاور.

من از نزد رسول خدا بیرون رفتم، یافتم که علی منتظر من است که از جواب رسول خدا

سؤال کند، چون مرادید پرسید: چه جواب در پیش داری؟

گفتم: رسول خدا را اجابت کن.

علی گفت: پس من بر رسول خدا وارد شدم در حجره عایشه بود، چون وارد شدم زنان

آن حضرت برخاستند و داخل خانه‌های خود شدند، من مقابل روی پیغمبر نشستم، و از

فرط حیا سرم را بزییر انداختم، رسول خدا فرمود: آیا دوست می‌داری که زوجهات را بر
تو وارد کنم.

همیطنور که سرم بزییر افتاده بود گفتم: آری، پدر و مادرم فدای تو باد.

فرمود: آری محبت و کرامت است. ای ابوالحسن! در این شب یا فردا شب ان شاء الله.

پس برخوایم و از نزد او شادان و خوشحال بیرون رفتم.

و رسول خدا امر فرمود به زن‌های خود که فاطمه را زینت و خوشبو کنند و بیارایند و

خانه‌ای برای او فرش کنند تا علی در آن درآید، زنان آن را انجام دادند. و رسول خدا از

درهم‌هائی که به اُمّ سلمه سپرده بود از بهای زره ده درهم برداشت و به علی داد و فرمود:

خرما و روغن و کشک بخر.

علی گفت: چهار درهم از آن را خرما، و پنج درهم از آن را روغن، و یک درهم کشک

خریدم و آوردم نزد پیغمبر ﷺ، پس آن حضرت آستین‌های خود را بالا زد و سفره‌ای

خواست، و خرماها را با روغن شکست و نرم کرد، و آنها را با کشک مخلوط نمود، و از آنها حیس ترتیب داد - حیس نام این نحوه خوراک است - پس به من فرمود: یا علی! هر که را دوست می داری دعوت کن. من بجانب مسجد بیرون رفتم و به اصحاب رسول خدا گفتم: دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کنید.

بقیة خبر

فقام القوم بأجمعهم وأقبلوا نحو رسول الله صلی الله علیه و آله، فدخلت علی رسول الله، فأخبرته أن القوم كثير، فجلّ رسول الله صلی الله علیه و آله السفارة بمندیل، ثم قال: أدخل علی عشرة بعد عشرة، ففعلت ذلك، فجعلوا يأكلون ويخرجون والسفرة لا ينقص ما عليها، حتّى لقد أكل من ذلك الحیس سبعمئة رجل وامرأة، كلّ ذلك ببركة كفّ رسول الله صلی الله علیه و آله.

قالت أمّ سلمة: ثمّ دعا النبی بابنته فاطمة ودعا بعلي، فأخذ علیاً بيمينه، وأخذ فاطمة بشماله، فجمعهما إلى صدره، فقبّل بين أعينهما، ودفع فاطمة إلى علي عليه السلام وقال: يا علي، نعم الزوجة زوجتك. ثمّ أقبل علی فاطمة وقال: يا فاطمة، نعم البعل بعلك، ثمّ قام معهما يعيش بينهما حتّى أدخلهما بيتها الذي بني ^(۱) لهما، ثمّ خرج من عندهما، فأخذ بعضادتي الباب، وقال: طهركما الله وطهر نسلكما، أنا سلم لمن سالمكما، وحرب لمن حاربكما، أستودعكما الله وأستخلفه عليكما.

قال علي عليه السلام: ومكث رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ذلك ثلاثاً لا يدخل علينا، فلما كان في صبيحة اليوم الرابع جاءنا ليدخل علينا، فصادف في حجرتنا أسماء بنت عميس الخثعميّة، فقال لها: ما يوقفك هاهنا وفي الحجرة رجل؟ فقالت: فذاك أبي وأمي، إنّ الفتاة إذا زُفّت إلى زوجها تحتاج إلى امرأة تتعهدا وتقوم بحوائجها، وإنّي لأقضي حوائج فاطمة وأقوم بأمرها. ففرغت عيناه بالدموع وقال: يا أسماء، قضی الله لك حوائج الدنيا والآخرة.

(۱) در مناقب: هبّا.

قال علي عليه السلام : وكانت غداة قريرة وكنت أنا وفاطمة تحت العباء ، فلما سمعنا كلام رسول الله ﷺ لأسماء ذهبنا لنقوم ، فنظر إلينا رسول الله ، فقال : سألتكما بحقي عليكما لا تفترقا حتى أدخل عليكما ، فرجع كل واحد منا إلى صاحبه ودخل علينا رسول الله ﷺ وجلس عند رؤوسنا ، وأدخل رجله فيما بيننا ، فأخذت رجله اليمنى وضممتها إلى صدري ، وأخذت فاطمة رجلها اليسرى فضمتها إلى صدرها ، وجعلنا ندفيء رجلي رسول الله ﷺ حتى دفيت رجله .

قال لي : يا علي ، آتني بكوز من ماء ، فأتيته بكوز من ماء فتقل فيه ثلاثاً وقرأ عليه آيات من كتاب الله عز وجل وقال : يا علي ، أشربه واترك منه قليلاً ، ففعلت ذلك فرش رسول الله ﷺ باقي الماء على رأسي وصدري ، وقال : أذهب الله عنك الرجس يا أبا الحسن وطهرك تطهيراً . ثم قال : انتني بماء جديد ، فأتيته فتقل فيه أيضاً ثلاثاً وقرأ عليه آيات من كتاب الله عز وجل ودفعه إلى ابنته فاطمة وقال : أشربي هذا الماء واتركي منه قليلاً ، ففعلت فاطمة ، ورش النبي ﷺ باقي الماء على رأسها وصدورها ، وقال : أذهب الله عنك الرجس وطهرك تطهيراً ، وأمرني بالخروج عن البيت وخلا بابنته ، وقال : كيف أنت يا بنتي يا فاطمة؟ وكيف رأيت زوجك؟ قالت: يا أبت خير زوج إلا أنه دخل علي نساء قريش .

ترجمه

پس همه قوم برخواستند و رو آوردند بسوی رسول خدا ﷺ ، من به آن حضرت خبر دادم که جمعیت زیادند ، رسول خدا سفره را به دستمالی که به آن وصل فرمود بزرگتر کرد و فرمود که : ده نفر ده نفر آنها را بر من وارد کن ، همین کار را کردم ، می آمدند می خوردند و بیرون می رفتند ، و از سفره چیزی کم نمی شد ، تا اینکه هفتصد نفر مرد و زن از آن غذای حیس خوردند ، و همه اینها به برکت کف مبارک رسول خدا ﷺ بود .

اُم سلمه گفت : پیغمبر دختر خود فاطمه را پیش خواند و علی را هم خواند ، و دست راست علی را گرفت و دست چپ فاطمه را ، و هر دو را به سینه خود چسبانید ، و میان دو

چشم‌های هر دو را بوسید، و دست فاطمه را بدست علی داد و فرمود: ای علی! خوب زنیست زن تو، پس رو به جانب فاطمه کرد و فرمود: ای فاطمه! خوب شوهری است شوهر تو، پس درخواست پیغمبر با آنها در میان ایشان با هم می‌رفتند، تا اینکه آنها را داخل خانه‌ای که برای ایشان بنا نموده بودند نمود، و از نزد ایشان بیرون رفت، و دو طرف چهارچوبه در را گرفت و فرمود: طاهر گرداند خدا شما را، و طاهر گرداند نسل شما را، و من راضیم از کسی که به شما و حکم شما راضی باشد، و در جنگم با آنکه با شما و حکم شما در جنگ باشد، و شما را بخدا می‌سپارم، و خدا خلیفه من است بر شما، و طلب می‌کنم از او خلافت بر شما را.

علی علیه السلام گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز نزد ما نیامد، صبح روز چهارم آمد که بر ما وارد شود تصادف کرد با ساعتی که اسماء دختر عمیس خثعمیه در حجره ما بود، به او فرمود: چرا اینجا توقف کرده‌ای و حال آنکه مرد در حجره است؟ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! دخترهای جوان هنگام زفاف با شوهرهاشان محتاجند به زنی که امر آنها را تعهد کند، و به حاجتهائی که دارد قیام کند، و من به امر فاطمه به حاجت‌های او قیام می‌کنم، و امر او را انجام می‌دهم. پس چشم‌های پیغمبر پر از اشک شد و فرمود: ای اسماء! خدا حاجت‌های دنیا و آخرت تو را برآورد.

علی علیه السلام فرمود: صبح سرمائی بود و من و فاطمه در زیر عباء بودیم، چون سخن پیغمبر با اسماء را شنیدیم که برخیزد، فرمود: از شما درخواست می‌کنم بحقّی که بر شما دارم از همدیگر جدا نشوید تا من بر شما وارد شوم، پس هر کدام از ما برگشتیم بسوی یار خود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد نزد سرهای ما نشست، و پاهای خود را در میان ما درآورد، من پای راست او را گرفتم و به سینه خود چسبانیدم، و فاطمه پای چپ او را گرفت و به سینه خود چسبانید، و ما پاهای رسول خدا را بخود نزدیک می‌کردیم تا گرم شود.

به من فرمود: ای علی! یک کوزه آب برای من بیاور، کوزه آبی برای او آوردم بر آن

دمید بنحوی که از لعاب دهان آن حضرت در آن ریخت تا سه مرتبه، و چند آیه‌ای از قرآن بر آن خواند و گفت: یا علی! آن را بیاشام و کمی از آن را باقی گذار، پس همین کار را کردم آن حضرت باقیمانده آب را بر سر و سینه من پاشید و فرمود: خدا ببرد از تو هر نجاست و پلیدی را و طاهر گرداند تو را طاهر گردانیدی ای ابوالحسن. پس فرمود: کوزه‌ای دیگر با آب تازه برایم بیاور، نیز بر آن دمید سه مرتبه، و از لعاب دهان خود در آن ریخت، و چند آیه از کتاب خدا بر آن خواند، و به دختر خود داد تا آشامید، و کمی از آن را باقی گذارد آن را بر سر و سینه او پاشید، و فرمود: خدا ببرد از تو هر پلیدی و نجاستی را، و طاهر گرداند تو را طاهر گردانیدی، و مرا امر فرمود به بیرون رفتن از خانه، و با دختر خود خلوت کرد و گفت: چگونه‌ای تو ای دخترک من فاطمه؟ و شوهر خود را چگونه دیده‌ای؟ گفت: ای پدر! نیکو شوهر است، الا اینکه بر من زن‌های قریش که بر من وارد می‌شوند یا وارد شدند.

بقية خبر

وَقُلْنَ لِي: زَوْجَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ.
فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ، وَلَا بَعْلُكَ بِفَقِيرٍ، وَلَقَدْ عَرَضْتَ عَلَيَّ خَزَائِنَ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَاخْتَرْتَ مَا عِنْدَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ. يَا بَنِيَّةُ، لَوْ تَعْلَمِينَ مَا يَعْلَمُ أَبُوكَ لَسَمَّجْتَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِكَ، وَاللَّهِ يَا بَنِيَّةُ، مَا آلُوتُكَ نَصْحًا أَنْ زَوْجَتَكَ أَقْدَمَهُمْ سَلَامًا، وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا. يَا بَنِيَّةُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً، فَاخْتَارَ مِنْ أَهْلِهَا رَجُلَيْنِ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكَ وَالْآخَرَ بَعْلَكَ. يَا بَنِيَّةُ، نَعَمَ الزَّوْجُ زَوْجَكَ لَا تَعْصِي لَهُ أَمْرًا، ثُمَّ صَاحَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَدْخُلِي بَيْتَكَ، وَالْطِّفْ بِزَوْجَتِكَ، وَارْفُقِي بِهَا، فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهَا، وَيَسْرَنِي مَا يَسْرُهَا، أَسْتَوْدَعُكَمَا اللَّهُ وَأَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا.

قال علي عليه السلام: فوالله ما أغضبته ولا أكرهتها من بعد ذلك على أمر حتى قبضها الله عز وجل إليه، ولا أغضبته ولا عصت لي أمراً، ولقد كنت أنظر إليها فتتجلي عني الغموم والأحزان

بنظرتی إليها.

قال علي عليه السلام : ثم قام رسول الله صلى الله عليه وآله لينصرف ، فقالت له فاطمة : يا أبة ، لا طاقة لي بخدمة البيت ، فأخدمني خادماً يخدمني ويعينني على أمر البيت .

قال رسول الله : يا فاطمة ، أئتما أحب إليك : خادم أو خير من الخادم ؟

فقال علي عليه السلام : فقلت : قولي : خير من الخادم ، فقالت : يا أبة ، خير من الخادم .

فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله : تكبرين الله في كل يوم أربعاً وثلاثين تكبيرة ، وتحمدينه ثلاثاً وثلاثين مرة ، وتسبحينه ثلاثاً وثلاثين مرة ، فتلك مائة في اللسان ، وألف في الميزان . يا فاطمة ، إنك إن قلتها في صبيحة كل يوم ، كفاك الله ما أهمك من أمر الدنيا والآخرة ^(۱) .

ترجمه

یعنی : و به من گفتند که رسول خدا تو را به مرد محتاجی که هیچ مالی ندارد تزویج کرده .

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : نه پدرت فقیر است ، و نه شوهرت فقیر است ، هر آینه بر من عرضه داشته شد خزینه های زمین از طلا و نقره ، و من اختیار کردم آنچه را که نزد پروردگار من که غالب و بزرگ است می باشد . ای دخترک من ! اگر می دانستی آنچه را که پدرت می داند قبیح و زشت می آمد دنیا در پیش چشم تو . بذات خدا سوگند یاد می کنم که من در نصیحت کردن به تو کوتاهی نکردم ، تو را تزویج کردم به پیشقدم ترین مردمان در اسلام آوردن ، و پُر علم ترین ایشان در علم و دانش ، و بزرگترین ایشان در عقل و بردباری . ای دخترک من ! خدای عز و جل نگرست بسوی زمین نگرستنی خاص ، و از اهل آن دو تن را اختیار کرد : یکی از آن دو مرد پدرت بود ، و دیگری شوهرت . ای دخترک من ! نیکو شوهری است شوهر تو ، نافرمانی نکن او را در امری . پس رسول خدا مرا صدا زد ، گفتم :

(۱) انخطب خوارزم ، المناقب ص ۳۴۳ - ۳۵۴ .

لَبَّیک ای رسول خدا، فرمود: داخل شو در خانه‌ات، و با زنت لطف کن، و با او مدارا نما. فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است، دردناک کند مرا آنچه که او را دردناک کند، و شاد گرداند مرا آنچه که او را شاد گرداند، شما را به خدا می‌سپارم، و او را خلیفهٔ خود قرار می‌دهم بر شما.

علی علیه السلام فرمود: بذات خدا سوگند یاد می‌کنم که بعد از این او را بغضب در نیاوردم، و بر امری که مکروه خاطر او باشد و ادار او اکراه نکردم، تا وقتی که خدای عزوجل روح او را بسوی خود قبض کرد، و او هم مرا بغضب در نیاورد، و نافرمانی من نکرد در امری. به او که نگاه می‌کردم بسبب نگاه کردن به او غم‌ها و اندوه‌ها از دلم بیرون می‌رفت.

علی علیه السلام فرمود: پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست که برود، فاطمه گفت: ای پدر! من طاقت خدمت خانه را ندارم، خادمی برای من برگمار که مرا خدمت کند و در امر خانه کمک کند مرا.

رسول خدا فرمود: کدام یک را دوست‌تر داری: خادم را یا چیزی که بهتر از خادم باشد؟

علی علیه السلام فرمود: گفتم: بگو: چیزی که بهتر از خادم باشد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر روزی سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگو، و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» که مجموعاً صد مرتبه می‌شود به زبان، و هزار مرتبه در میزان حساب می‌شود. ای فاطمه! اگر در هر روز صبح آن را گفتی کفایت می‌کند تو را خدا آنچه را که در فکر توست و قصد آن را داری از امر دنیا و آخرت.

مؤلف حقیر گوید: ازدواج فاطمه زهراء را با امیرالمؤمنین علیه السلام را جماعت بسیاری از بزرگان علماء اهل سنت و جماعت در کتب خود بطرق کثیره روایت کرده‌اند، که محتوی چگونگی ازدواج ایشان در آسمان‌ها و زمین و فضائل و مناقب و بسیاری از خصائص ایشان است، که این مختصر گنجایش ذکر همهٔ آنها

را ندارد، و آنچه در این کتاب تذکر داده می‌شود قطره‌ایست از بحار و اندکی است از بسیار، و از جمله آنهاست:

محمد بن یوسف گنجی شافعی، و سمعانی، و ابن بطه در کتاب ابانه، و مسند احمد بن حنبل، و سنن ابی داود، و فضائل احمد، و تاریخ خطیب، و تاریخ بلاذری، و کتاب ابن شاهین، و حلیه ابو نعیم، و مروزی در کتاب فضائل فاطمه، و بلاذری در کتاب تاریخ، و عکبری در کتاب ابانه، و احمد در کتاب فضائل، و ابن مؤذن، و ابن مردویه در کتاب فضائل امیرالمؤمنین، و خوارزمی در کتاب مناقب، و محب الدین احمد بن عبدالله در کتاب ذخائر العقبی، و محمد بن عباس بن نجیح در کتاب فوائد، و حافظ محمد بن محمود نجار در کتاب تذیل تاریخ، و ابو بشر محمد بن احمد بن حماد انصاری معروف به دولابی در کتاب الذریة الطاهره، و شیرویه دیلمی، و یحیی بن معین در کتاب امالی^(۱).

حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی صاحب کتاب المعاجم متوفای سال ۳۶۰ هجری که یکی از حفاظ محل وثوق و نزیل در اصفهان بوده. و خبر ذیل را محمد بن یوسف گنجی شافعی به سند متصل در باب هشتاد و نهم کتاب کفایة الطالب روایت کرده راجع به تحفه خدا که پس از ازدواج علی و فاطمه برای ایشان در بهشت بنا نموده:

تحفه خدا پس از ازدواج به علی و فاطمه

در کتاب کفایة الطالب به سند خود از صاحب کتاب معاجم مسنداً از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: زود باشد که حدیث کنم برای شما حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم تا اینکه گفت:

(۱) مراجعه شود به: ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۳۲۶-۴۲۵.

سمعت عن رسول الله ﷺ في غزوة تبوك ونحن نسير معه يقول: إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة علياً ففعلت، فقال جبرئيل: إن الله تعالى بنى جنة من لؤلؤة قصبة، بين كل قصبة إلى قصبة لؤلؤة من ياقوت مشددة بالذهب، وجعل سقوفها زبرجداً أخضر، وجعل فيها طاقات من اللؤلؤ مكللة بالياقوت، ثم جعل عليها غرفاً لبنة من ذهب، ولبنة من فضة، ولبنة من در، ولبنة من ياقوت، ولبنة من زبرجد، ثم جعل فيها عيوناً تتبع في نواحيها، وحفّت بالأنهار، وجعل على الأنهار قباباً من دُرّ قد شعبت بسلاسل الذهب، وحفّت بأنواع الشجر، وبنى في كل قصر قبة، وجعل فيه أريكة من درة بيضاء غشاها السندس والاستبرق، فرش أرضها بالزعفران، وفتق ما بين ذلك بالمسك والعنبر، وجعل في كل قبة حوراء، والقبة لها مائة باب، على كل باب عينان جاريتان وشجرتان، في كل قبة مفرش ومكتوب حول القباب آية الكرسي.

فقلت: يا جبرئيل، لمن بنى الله عز وجل هذه الجنان؟ قال: بناها لفاطمة وعلي سوى جنتهما تحفة أتحفها الله وأقرّ يا محمد عينك، صلى الله عليك^(۱).

ترجمه

یعنی: شنیدم از رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک که با او می‌رفتم که می‌فرمود: خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه را با علی تزویج کنم، و چون تزویج کردم جبرئیل به من گفت که: خدای تعالی بهشتی بنا کرد از لؤلؤ که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده، و سقف‌های آن را از زبرجد سبز قرار داده، و طاق‌های آن را از لؤلؤ برق‌دهنده با یاقوت قرار داده، و غرفه‌هایی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره، و یک خشت آن از دُر، و یک خشت آن از یاقوت، و یک خشت آن از زبرجد است، و در آن چشمه‌هایی جوشنده‌ای قرار داده که نهرهایی اطراف آنها را فرو

(۱) حافظ گنجی، کفایة الطالب ص ۱۸۱ باب ۸۹.

گرفته، و بالای آن نهرها قبه‌هائی از در قرار داده که شعبه شعبه می‌شود به زنجیرهای طلا، و دور آن قبه‌ها را انواع درخت‌ها احاطه کرده، و در هر قصری قبه‌ای بنا نموده، و در هر قبه تختی قرار داده از یک دانه در سفید، و آن را به سندس و استبرق پوشانیده، و فرش زمین آن به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته، و در هر قبه‌ای حوریه‌ایست، و برای هر قبه‌ای صد در قرار داده، که بر هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است، و هر قبه‌ای مفروش و در اطراف آن آیه الکرسی نوشته شده.

گفتم: ای جبرئیل! این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده؟ گفت: خدا آن را برای فاطمه و علی آفریده، و این غیر از بهشت‌های ایشان است، تحفه‌ایست که خدا به ایشان تحفه داده، چشمت روشن باد ای رسول خدا، و رحمت همیشگی خدا بر تو باد.

در بحار الأنوار از تاریخ خطیب، و کتاب ابن مردویه، و ابن مؤذن، و شیرویه، به سندهای خودشان از علی بن جعه، به سند خود از ابن عباس و جابر روایت کرده‌اند که گفتند:

لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِّتَ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيٍّ، كَانَ النَّبِيُّ أَمَامَهَا، وَجِبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهَا، وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا، وَسَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ خَلْفِهَا يَسْبِّحُونَ اللَّهَ وَيَقْدِّسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ^(۱).

یعنی: چون شب زفاف که فاطمه را به خانه علی می‌بردند، پیغمبر در جلو او می‌رفت، و جبرئیل از طرف راست او، و میکائیل از طرف چپ او، و هفتاد هزار فرشته از عقب سر او می‌رفتند و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کردند تا طلوع فجر.

و نیز در بحار از ابن شاهین به اسناد خود از ابی ایوب روایت کرده که گفت: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِفَاطِمَةَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِمَّنْ قَدْ عَرَفْتَ قَرَابَتَهُ وَفَضْلَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَزُوجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَأَحَبِّهِمْ إِلَيْهِ، وَقَدْ ذَكَرَ مِنْ أَمْرِكَ شَيْئاً فَا تَرَيْنَ؟

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۱۵.

فسکتت، فخرج رسول الله ﷺ وهو يقول: الله أكبر، سكوتها إقرارها^(۱).

یعنی: فرمود پیغمبر ﷺ به فاطمه که: علی بن ابی طالب از کسانی است که شناخته‌ای خویشاوندی و فضل او را از اسلام، و من از پروردگار خود خواستم که تو را تزویج کند با بهترین خلق خود و محبوب‌ترین ایشان نزد او، و او چیزی را از امر تو یاد فرمود، پس چگونه می‌بینی؟ فاطمه ساکت شد. رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمد در حالتی که می‌گفت: الله اکبر، سکوت او اقرار اوست.

و از ابن مردویه نیز روایت کرده که آن حضرت به علی فرمود:

تَكَلَّمْ خَطِيباً لِنَفْسِكَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَرَّبَ مِنِّي حَامِدِيهِ، وَدَنَا مِنِّي سَائِلِيهِ، وَوَعَدَ الْجَنَّةَ مَن يَتَّقِيهِ، وَأَنْذَرَ بِالنَّاسِ مَن يَعْصِيهِ، نَحْمَدُهُ عَلَى قَدِيمِ إِحْسَانِهِ وَأَيَادِيهِ، حَمْدٌ مَن يَعْلَمُ أَنَّهُ خَالَقُهُ وَبَارِيهِ، وَمُحِيطُهُ وَمُحْيِيهِ، وَسَائِلُهُ عَنِ مَسَاوِيهِ، وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَعِذُّهُ، وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَسْتَكْفِيهِ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، شَهَادَةٌ تَبْلُغُهُ وَتَرْضِيهِ، وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَاةٌ تَزِلُّهُ وَتَحْظِيهِ، وَتَرْفَعُهُ وَتَصْطَفِيهِ، وَالنِّكَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَيَرْضِيهِ، وَاجْتِمَاعُنَا مِمَّا قَدَّرَهُ اللَّهُ وَأَذِنَ فِيهِ، وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ زَوْجُنِي ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ عَلَى خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَقَدْ رَضِيتُ، فَاسْأَلُوهُ وَاشْهَدُوا.

وفي خبر: وَقَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَى مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَانُ، وَقَدْ رَضِيتُ بِمَا رَضَى اللَّهُ لَهَا، فَدُونِكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي.

وفي خبر: فَنَعِمَ الْأَخُ أَنْتَ، وَنَعِمَ الْخَتَنُ أَنْتَ، وَنَعِمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ، وَكَفَاكَ بِرَضَى اللَّهِ رِضًا. فَخَرَّ عَلَى سَاجِدٍ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ يَقُولُ: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ بِنِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾^(۲) الآية، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: آمِينَ. فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمَا، وَبَارَكَ فِيكُمَا.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۱۱-۱۱۲.

(۲) سوره نمل: ۱۹.

وَأَسْعِدْ جَدَّكُمَا، وَجَمْعَ بَيْنَكُمَا، وَأَخْرِجْ مِنْكُمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ، ثُمَّ أَمَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِطَبْقِ بُسْرِ وَأَمَرَ بَنِيهِ، وَدَخَلَ حَجْرَةَ النِّسَاءِ وَأَمَرَ بِضَرْبِ الدَّفِّ^(۱).

ترجمه

یعنی: پیغمبر به علی فرمود: سخن بگو و خطبه بخوان برای خودت. پس گفت: ستایش مختص ذات خدائست که هر که او را ستایش کند به او نزدیک می شود خدا، و هر که او را بخواند به او نزدیک شود، و وعده داده است خدا بهشت را به کسی که از او بپرهیزد، و ترسانیده است به آتش هر که را که نافرمانی او کند، ستایش می کنیم او را بر احسان قدیم او و نعمت های او، نحوه ستایش کردن کسی که می داند که خدا آفریننده او است، و نعمت ها دهنده و پدید آورنده و میراننده و زنده کننده و سؤال کننده از بدی های او است، و از او یاری می طلبیم و طلب هدایت می کنیم، و به او می گرویم و می خواهیم که امور ما را کفایت کند، و شهادت می دهیم به اینکه نیست خدائی مگر خدای یکتائی که هیچ شریک و انبازی ندارد، شهادتی که به او برسد و او را خشنود کند، و شهادت می دهیم به اینکه محمد بنده و فرستاده اوست، صلواتی که او را رستگار کند و از آن بهره مند شود و بالا برد و اختیار کند او را. و اینکه نکاح از چیزهائی است که خدا به آن امر فرموده و موجب رضایت اوست، و جمع شدن ما از چیزهائی است که خدا تقدیر کرده و در آن اذن داده است، و اینست رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با من تزویج کرده است فاطمه دختر خود را به صداق پانصد درهم، پس از او سؤال کنید و شاهد باشید.

و در خبر دیگر است که فرمود: تزویج کردم با تو دختر خود فاطمه را به صداق آنچه که تزویج کرده است تو را خدای بخشنده، و راضی شدم به آنچه که خدا به آن راضی است برای او، پس این اهل توست در مقابل تو و تو سزاوار و حق دارتری به آن از من.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۱۲.

و در خبر دیگر است که فرمود : خوب برادری هستی تو ، و خوب دامادی هستی تو ، و خوب رفیقی هستی تو ، و کفایت می کند تو را رضایت خدا رضایتی نیکو .

پس علی علیه السلام سجده کرد برای سپاسگزاری از خدای تعالی ، و می گفت : پروردگار من ! مرا الهام کن که سپاسگزاری کنم نعمت تو را که بر من انعام کردی (تا آخر آیه) و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمین گفت . چون سر خود را بلند کرد پیغمبر فرمود : خدا مبارک گرداند بر شما و در حق شما ، و نیکو گرداند کوشش شما را ، و جمع کند میان شما ، و بیرون آورد از شما ذریه پاکیزه بسیاری . پس پیغمبر دستور داد طبق خرمائی بیاورند ، و فرمود میل کنند ، و داخل حجره زن ها شد و امر کرد که دف بزنند .

کیفیت بردن فاطمه به خانه علی

از ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه روایت شده که گفته است :

أمر النبي صلی الله علیه و آله بنات عبدالمطلب ونساء المهاجرین والأَنْصار أن یمضین فی صحبة فاطمة ، وأن یفرحن ویرجزن ویکبرن ویحمدن ، ولا یقولن ما لا یرضی الله .

قال جابر : فأرکبها علی ناقته - وفی رواية : علی بغلته الشهباء - وأخذ سلمان زمامها ، حولها سبعون ألف حوراء ، والنبي صلی الله علیه و آله وحمزة وعقیل وجعفر وأهل البیت یمشون خلفها مشتهرین سیوفهم ، ونساء النبي صلی الله علیه و آله قدأماها یرجن ، فأنشأت أم سلمة :

سِرْنَ بعون الله جارائی	واشكرنه فی كل حالات
واذكرن ما أنعم رب العلی	من كشف مكروه وأفاب
فقد هدانا بعد كفر وقد	أنسعشنا رب السماوات
وسِرْنَ مع خیر نساء الوری	تفدی بعمات وخالات
یا بنت من فضله ذوالعلی	بالوحي منه والرسالات

ثم قالت عائشة :

یا نسوة استترن بالمعاجر واذكرن ما یحسن فی المحاضر

واذكرن رب الناس إذ يخصنا بدينه مغ كل عبد شاكر
والحمد لله على إفضاله والشكر لله العزيز القادر
يسرن بها فالله أعطى ذكرها وخضها منه بطهر طاهر
ثم قالت حفصة :

فاطمة خير نساء البشر ومن لها وجه كوجه القمر
فضلك الله على كل الوري بفضل من خص بأي الزمر
زوجه الله فتى فاضلاً أعني علياً خير من في الحضر
فسرن جاراتي بها فأنها كريمة بنت عظيم الخطر
ثم قالت معاذة أم سعد بن معاذ :

أقول قولاً فيه ما فيه وأذكر الخسير وأبديه
محمد خير بني آدم ما فيه من كبر ولا تيه
بفضله عزفنا رشداً فالله بالخير يجازيه
ونحن مغ بنت نبي الهدى ذي شرف قد مكنت فيه
في ذروة شامخة أصلها فما أرى شيئاً يدانيه

وكانت النسوة رجعن أول بيت من كل رجز، ثم يكبرن ودخلن الدار، ثم أنفذ رسول الله إلى علي ودعاه إلى المسجد، ثم دعا فاطمة فأخذ يديها ووضعها في يده، وقال: بارك الله في ابنة رسول الله.

كتاب ابن مردويه: إن النبي ﷺ سأل ماء، فأخذ منه جرعة فتمضمض بها، ثم مجّها في القعب، ثم صبّها على رأسها، ثم قال: أقبلي، فلما أقبلت نضح من بين ثدييها، ثم قال: أدبري، فلما أدبرت نضح من بين كتفيها، ثم دعا لها وقال: اللهم بارك فيها، وبارك عليها، وبارك في

نسلیهما، او شبلیهما^(۱).

ترجمه حدیث

یعنی: امر فرمود پیغمبر ﷺ دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار را که با فاطمه بروند و شادی کنند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند، و حمد کنند خدای را، و چیزی را که خدا راضی نباشد نگویند.

جابر گفت: پس آن حضرت فاطمه را بر ناقه خود سوار کرد - و در روایت دیگر بر بغله شهباء یعنی بر استر مخصوص خود سوار کرد - سلمان زمام او را می کشید، و در اطراف فاطمه هفتاد هزار حوریّه گرد آمدند، و پیغمبر و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از عقب او روانه شدند با شمشیرهای کشیده، و زنهای پیغمبر در پیش روی او رجز خوانان می رفتند. اُم سلمه سرودی را خواند که ترجمه آن این است:

روید ای دختران بیاری کردگار گوئید هر حالتی سپاس پروردگار
نعمت حق را کنید یاد دمام همه که کرده ما را بلطف زهر بلا برکنار
داده است ما را نجات ز کفر و غی و ضلال راه هدایت به او نموده ایم اختیار
روید با بهترین زنان هر دو جهان فدای او جان ما و جان خویش و تبار
دختر ختم رسل که داده او را خدا فضیلت وحی خویش برون ز حدّ و شمار

ترجمه سرود عایشه

عایشه گفت:

لباس ستر و عفاف بپوشید ای زنان نکو سخن سر کنید بگاه نطق و بیان
داده شما را خدا بدین خود اختصاص بیاد او در سپاس کوشید چون بندگان
حمد خدا را سزااست که برتری دادتان سپاس او را رواست بقدرت و عزّ و شان

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۱۵-۱۱۶.

روید با فاطمه که کرده حقش عطا پاکى و پاکیزگی فزونتر از دیگران

ترجمه سرود حفصه

حفصه گفت :

بہتر زنہای دہر دختر پیغمبر است صورت زیبای او همچو مہ انور است
فضیلتش دادہ حق بر ہمہ خلق خود بفضل خیر البشر کہ بر سران افسر است
دادہ تو را ہمسری فاطمہ همچون علی کہ از ہمہ ہمسران افضل و بالاتر است
روید ای دختران بہمہرہش زانکہ او کریمہ دخت رسول حبیبہ داور است

ترجمه سرود معاذہ مادر سعد بن معاذ

مادر سعد بن معاذ گفت :

بگفتہای دم زنم کہ هست در او نہان ہر آنچه در او بود زخیر گویم عیان
خیر بنی آدم است رسول رب جلیل زکبر و نخوت تہی با ہمہ کس مہربان
رشد و ہدایت از او زفضل او یافتیم دہد جزایش خدا بخیر در ہر زمان
مائیم بر اہل او پیرو خدمتگزار زانکہ بعز و شرف نیست چو او در جہان
مقام او بس بلند مرتبہاش ارجمند در ہمہ ممکنات نیست بمانند آن

زنہا ہر بیتی را کہ می خواندند از ہر رجز و سرودی باز بر می گشتند بیت اول آن را
می خواندند، و پس از آن تکبیر می گفتند تا اینکہ داخل خانہ شدند، پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فرستاد بسوی علی و او را بہ مسجد خواند، و پس از آن فاطمہ را پیش خود خواند و دو
دست او را گرفت و گذارد در دست علی و فرمود : مبارک گرداند خدا بر دختر رسول خدا.
در کتاب ابن مردویہ است کہ رسول خدا آب خواست و از آن جرعہای گرفت و
مضمضہ کرد، و آب را برگرداند در ظرف و ریخت آن را بر سر فاطمہ، پس فرمود : پیش
بیا، چون پیش آمد پاشید میان دو پستان او و فرمود : پشت کن، چون پشت کرد پاشید در
میان دو شانہ او و دعا کرد برای ہر دو و گفت : خدایا مبارک گردان در ایشان، و مبارک

گردان برایشان، و برکت بده در نسل ایشان، یا در دو فرزند ایشان .
 مؤلف گوید: اخبار ازدواج فاطمه بسیار است در این مختصر به اقتصار و
 اختصار کوشیده شد، و سخن خود را در این فصل پایان می‌دهم.



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی

فصل نهم

در بیان مختصری از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام
و نام پاره‌ای از کتب عامه که در مناقب آن جناب نوشته شده

همانا در عظمت مقام و بلندی مرتبه شفیعه امت و خاتون قیامت فاطمه زهراء سلام الله علیها کفایت می‌کند جمله مبارکه «لولا أن الله خلق أمير المؤمنين لما كان لفاطمة كفو على الأرض»^(۱). یعنی: اگر خدا نیافریده بود امیرالمؤمنین علیه السلام را کسی مساوی و لایق همسری برای فاطمه در روی زمین نبود.

ابن بابویه رحمه الله در کتاب عیون أخبار الرضا بسند متصل از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که:

قال علي عليه السلام: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله: يا علي، لقد عاتبني رجال من قریش في أمر فاطمة وقالوا: خطبناها إليك، فمنعتنا وزوجت علينا، فقلت لهم: والله ما أنا منعتكم وزوجته، بل الله منعكم وزوجه، فهبط علي جبرئيل فقال: يا محمد، إن الله جل جلاله يقول: لو لم أخلق علياً لما كان لفاطمة كفو على وجه الأرض، آدم فن دونه^(۲).

یعنی: علی علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من فرمود که: یا علی! مردانی از قریش با من عتاب کردند در امر فاطمه و گفتند: ما خواستگاری نمودیم او را از تو و ما را منع کردی

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۰۷.

(۲) شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۳.

و تزویج کردی با علی، به ایشان گفتم: بذات خدا سوگند که من شما را منع نکردم و با او تزویج کردم، بلکه خدا شما را منع کرد و تزویج کرد او را، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای جلّ جلاله می‌فرماید: اگر نیافریده بودم علی را هرآینه برای فاطمه کسی مساوی و لایق همسری برای او نبود در روی زمین؛ از آدم و غیر آدم.

مؤلف حقیر گوید: این حدیث شریف به طرق مختلفه با اندک تغییری روایت شده، و از جمله شواهدی است که دلالت دارد بر افضلیت علی و فاطمه علیهما السلام از همه انبیاء و مرسلین غیر از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، علاوه بر شواهد و دلائل دیگری که از طرق خاصه و عامه روایت شده، و از کتب متقدمین و متأخرین از ایشان تصریح و نقل شده.

و اینکه احدی از انبیاء و مرسلین لیاقت کفویت و همسری با صدیقه طاهره سلام الله علیها را نداشته‌اند بغیر از وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله که شرح فضائل و مناقب آن حضرت از حیث شماره و احصاء بیرون است. نگارنده این اوراق را در نظر آمد که به پاره‌ای از روایات آن از طرق اهل سنت و جماعت برای آگاه شدن برادران دینی خاطر نشان نمایم.

روایت اولی

ابو المؤید موفق بن احمد بن محمد بکری مکی حنفی معروف به اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود، به دو سند متصل از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو أن الغياض أعلام، والبحر مداد، والجن حساب، والإنس كتاب، ما أحصوا فضائل علي بن أبي طالب ^(۱).

(۱) اخطب خوارزم، المناقب ص ۳۲ ح ۱.

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: اگر همه درخت‌ها قلم گردد، و همه دریاها مرکب شود، و همه جنیان حساب‌کننده شوند، و همه آدمیان نویسنده گردند، فضیلت‌های علی بن ابی طالب را نمی‌توانند بشمارند و احصاء کنند.

روایت دوم

و نیز در همان کتاب به همان سند از ابن شاذان مستنداً از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تَحْصِي كَثِيرَةً، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مَقْرَأَ بِهَا غُفْرَ اللَّهِ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لَذَلِكَ الْكِتَابِ رِسْمٌ، وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبُ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبُ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ.

ثُمَّ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوِلَايَتِهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ^(۱).

یعنی: خدا برای برادرم علی فضیلت‌های بسیاری قرار داده، کسی که ذکر کند فضیلتی از فضائل او را در حالتی که اقرار کننده باشد به آن، می‌آمرزد خدا گناهان گذشته و آینده او را، و کسی که بنویسد فضیلتی از فضائل او را همیشه طلب آمرزش می‌کند برای او فرشتگان، و کسی که استماع کند فضیلتی از فضائل او را می‌آمرزد خدا برای او گناهانی را که کسب کرده است به سبب استماع، و کسی که نظر کند به کتابی از فضائل او می‌آمرزد خدا گناهان او را که از راه نظر کردن کسب کرده.

پس فرمود: نظر کردن بسوی برادرم علی بن ابی طالب عبادت است، و ذکر او کردن عبادت است، و خدا نمی‌پذیرد ایمان بنده‌ای را مگر به دوست داشتن او و بیزاری جستن از

(۱) اخطب خوارزم، المناقب ص ۳۲-۳۳ ح ۲.

دشمنان او .

روایت سوم

و نیز خوارزمی در مناقب خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده که:
قال رجل لابن عباس: سبحان الله! ما أكثر مناقب علي وفضائله! إني لأحسبها ثلاثة
آلاف. فقال ابن عباس: أولا تقول: إنها إلى ثلاثين ألفاً أقرب^(۱).

یعنی: مردی به ابن عباس گفت: سبحان الله - از روی تعجب - چقدر زیاد است
منقبت‌های علی و فضیلت‌های او! گمان می‌کنم سه هزار باشد. ابن عباس گفت: آیا
نمی‌گوئی آنها نزد من به سی هزار نزدیک‌تر است.

پس از بیان این خبر صاحب مناقب، اخطب خطباء گفته که: دلالت دارد کلام
ابن عباس بر آنچه که امام حافظ احمد بن حنبل گفته، و او همچنان که اصحاب
حدیث تعریف کرده‌اند او را بهترین اقران خود و امام زمان خود می‌دانسته و در
این فن به او اقتداء می‌شده در ظاهر و واضح کردن، و فارس میدانی بوده در
حافظیت که از سوارهای این میدان، مسابقه را می‌برده، و روایت او مورد قبول
همه بوده، و همه تصدیق می‌کردند، محمول است بر آنچه دانسته شد که امام
احمد بن حنبل و کسانی که به روش او بوده‌اند و راه او را می‌پیمودند و هیزم
ریسمان او بودند و مجلس او را پر می‌کردند و میل آنها به برتر دانستن شیخین
بوده، روایت او مانند عمود صبح است که ممکن نباشد پوشانیدن آن، در این
باب چنین روایت کرده در روایت چهارم:

روایت چهارم

بسند خود از منصور طوسی که گفت:

(۱) اخطب خوارزم، المناقب ص ۳۳ ح ۳.

سمعت عن أحمد بن حنبل يقول: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضائل مثل ما جاء لعلی بن ابی طالب علیه السلام ^(۱).

یعنی: شنیدم از احمد بن حنبل که می‌گفت: نیامده است برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضیلت‌ها مانند آنچه که برای علی بن ابی طالب علیه السلام آمده.

همانا مؤلف حقیر گوید: احمد بن حنبل کسی نبوده که متهم به غلو و اغراق گوئی باشد نسبت به وجود مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام، از کسانی بوده که فضیلت می‌داده است خلفاء، خصوص خلیفه اول و خلیفه دوم را بر علی علیه السلام، چنانچه خوارزمی در مناقب تصریح به آن کرده است، کلام او واقع گوئی بوده، و کلام وقتی قیمت دارد که از روی واقع گفته شود و از غلو و مبالغه دور باشد، و اگر این سخن را در حق یکی از خلفاء یا غیر آنها می‌گفت از حقیقت خارج و تلقی به قبول نمی‌شد، و صدور این کلام ناشی از اعتدال حب و بغض او و استقامت در میزان تقسیم اشخاص و تحدید شخصیت‌های آنها بوده، از این راه خدا حق را به زبان او جاری کرده، و از این باب است که احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق قاضی و احمد بن شعیب بن علی نسائی بنا بر آنچه ابن عبد البر در استیعاب، و ابن حجر در صواعق محرقه، و شبلنجی در نور الأبصار، و این دو نفر اخیر زیاد کرده‌اند ابو علی نیشابوری را گفته‌اند:

لم یرد فی حق أحد من الصحابة بالأسانید الحسان أكثر ما جاء فی علی علیه السلام ^(۲).

یعنی: وارد نشده است در حق هیچ یک از صحابه با سندهای نیکو بیشتر از آنچه در

(۱) اخطب خوارزم، المناقب ص ۳۳ - ۳۴ ح ۴.

(۲) ابن عبد البر، الاستیعاب ج ۲ ص ۴۶۶؛ و الصواعق ابن حجر ص ۷۴ طبع مصر؛ و نور الأبصار

شبلنجی ص ۷۳.

حقّ علی علیه السلام آمده .

در بعضی بجای کلمه «لم یرد فی حقّ أحد» «لم یرو فضائل أحد» است، و بجای کلمه «ما جاء فی علی» «ما روي فی فضائل علی» است .

و حتّی جاحظ ابو عثمان عمرو بن بحر متوفای سال ۲۵۵ هجری که از کسانی است که از امام علیه السلام منحرف بوده، و خلفاء پیش از او را بر او ترجیح می داده، چنانچه ثعالبی که یکی از علماء عامّه است بنا بر نقل بعضی از بزرگان از کتاب ثمار القلوب چنین گفته است :

لا یعلم رجل فی الأرض متّی ذکر السبق فی الإسلام والتقدّم فیهِ ، ومتّی ذکر النجدة والذبّ عن الإسلام ، ومتّی ذکر الفقه فی الدین ، ومتّی ذکر الزهد فی الأموال التي تتناصر الناس علیها ، ومتّی ذکر الإعطاء فی الماعون ، کان مذكوراً فی هذه الأخلال کلّها إلا علی علیه السلام ^(۱) .

یعنی : دانسته نشده است که مردی در روی زمین زمانی که سخن از اسلام و پیش قدم بودن در آن بمیان می آید، و زمانی که از شجاعت و دفاع از اسلام سخن گفته شود ، و زمانی که ذکر دانائی در امر دین پیش آید ، و زمانی که سخن از زهد در اموال که مردمان به آن یاری می طلبند به میان آید ، و زمانی که سخن از ماعون یعنی عطاء و بخشش و انفاق مال و دادن زکات و حقوق واجبه و قرض دادن و عاریه دادن متاع و اثاثیه خانه گفته شود ، در همه آنچه که گفته شد مانند علی علیه السلام که در همه اینها اولویت دارد .

و حقیقه از جاحظ چنین اعترافی بسیار غریب و عجیب و حیرت انگیز است در حقّ علی علیه السلام که در حقّ گوئی با نفس خود چنین نزاعی بکند، و علی رغم خود چنین سخنی بر زبان جاری کند، با اینکه چنین اقرار و اعترافی برای او بسیار مشکل بوده .

(۱) جاحظ، ثمار القلوب ص ۶۷ .

در صورتی که جاحظ با آن تعصبی که دارد در حقّ علی علیه السلام اینطور معتقد باشد و چنین سخنی بگوید. از کلام ابن ابی الحدید معتزلی تعجّبی نیست که در فضائل علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه گفته:

فأما فضائله عليه السلام، فإنها بلغت من العظم والجلالة والانتشار والاشتهار مبلغاً يسمح معه التعرّض لذكرها، والتصدي لتفصيلها، فصارت كما قال أبو العیناء لعبيد الله بن يحيى بن خاقان وزير المتوكل والمعتمد: رأيتني فيما أتعاطى من صوف فضلك، كالخبر عن ضوء النهار الباهر والقمر الزاهر الذي لا يخفى على الناظر، فأقینت أنّي حيث انتهی بي القول منسوب إلى العجز، مقصّر عن الغاية، فأنصرفت عن الثناء عليك إلى الدعاء لك، ووكلت الإخبار عنك إلى علم الناس بك.

وما أقول في رجل أقرّ له أعداؤه وخصومه بالفضل، ولم يمكنهم جحد مناقبه، ولا كتمان فضائله ^(۱).

ترجمة کلام ابن ابی الحدید

یعنی: اما فضائل آن حضرت علیه السلام اینست که به اندازه‌ای بزرگ و با جلالت و انتشار دارد و مشهور است، بجائی رسیده که قبیح است متعرّض ذکر آن شدن، و بتفصیل آن پرداختن، باید همچنان گفت که ابو العیناء به عبیدالله پسر یحیی پسر خاقان وزیر متوکل عباسی و معتمد عباسی گفت: مرا می‌بینی که جرأت وصف کردن فضل تو را ندارم و قبیح می‌دانم، و اگر بخواهم فضل تو را وصف کنم مانند کسی هستم که روشنی روز روشن را وصف کند که بر هیچ بیننده‌ای پوشیده نیست، و یقین می‌دانم وقتی کلام به اینجا رسید که من عاجز از وصف کردن باشم و فکر من نارسا باشد از توصیف، سزاوار است که از آن منصرف شوم و واگذار کنم خبر دادن از فضل تو را به دانستن مردمان، و بجای آن به دعا

(۱) ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۶-۱۷.

کردن برای تو مبادرت کنم .

پس من چه بگویم در حقّ مردی که دشمنان او اقرار به فضائل او دارند، و نمی‌توانند آن را انکار کنند و روپوشی نمایند .

حاصل آنکه : احمد بن حنبل و دیگران اول کسانی که بر این قول قائلند نیستند، و نه از آن کسانی که در اقلّیت باشند نسبت به فضیلت‌های علی علیه السلام چنانچه حکایت شده از محمد بن ادریس امام شافعی‌ها و از او حکایت کرده است خیابانی در وقایع الأیام خود از کتاب انوار البهیة نقل کرده، گفته است :

امام محمد بن ادریس شافعی امام مذهب شافعیّه متوفای سال دویست و چهار هجری که شیخ و استاد ابن حنبل است در فقه و حدیث و روایت، در جواب کسی که از علی علیه السلام از او سؤال کرد، گفته است : چه می‌گوئی در حقّ کسی که دوستان او فضائل او را پنهان کردند از ترس دشمن، و دشمنان او از روی عداوت و حسد فضائل او را مخفی داشتند، و میان این دو پُر کرده است فضائل او میان مشرق و مغرب را^(۱).

و نظیر این حکایت را علامه حلّی اعلی الله مقامه در کتاب کشف الیقین^(۲) از بعضی از فضلاء عامّه نقل کرده با اندک تفاوتی که معنای آن تغییر داده نمی‌شود، و دلالت بر اتحاد فکر این دو دارد، و مضمون هر دو یکی است .

و نیز در کتاب ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب گفته است :

وقد بلغ ذیوع مناقب الإمام واشتهارها أن صارت مضرب المثل في الكثرة والشيوع علی حدّ ما ذكره الثعالبي من أن محمد بن مكرم قال لأبي علي البصير : فضولك والله أكثر من فضائل

(۱) مرحوم خیابانی، وقایع الأیام ج ۳ ص ۴۷۴ .

(۲) علامه حلّی، کشف الیقین ص ۳ .

علی علیه السلام .

یعنی : افشاء و اظهار و اشتهار مناقب امام علیه السلام بقدری زیاد است که ضرب المثل شده و سرحد شیاع رسیده، چنانچه ثعالبی - که یکی از بزرگان عامه است - گفته است که : محمد بن مکرّم به ابی علی بصیر گفت : فضول های تو بذات خدا سوگند بیشتر است از فضائل علی علیه السلام .

مؤلف قاصر گوید : با اینکه فضائل لا تعدّ و لا تحصی، علماء خاصّه و عامّه حتّی بعضی از دانشمندان خارج از دین اسلام، در ضمن کتب و مؤلفات متنوّعه برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته اند و طبع و نشر شده، کتب مستقلّه دیگری در مناقب آن حضرت نوشته شده که همه آنها قطره ایست از دریاها، و مشتی است از خروارها، و اندکی است از بسیارها. احصاء آن کتب از حیّز تحدید و شماره بیرون است که فرموده اند : «البحر لا یترّف و کلمات الله لا توصّف». نگارنده معدودی از آنها را که برخورده ام و یا بزرگان از آنها حکایت کرده اند از مؤلفات و مصنّفات علماء عامّه به ذکر نام های آنها مبادرت می نمایم، و از خود در این کتاب بیادگار می گذارم.

خوشر آن باشد که وصف دلبران گفته گردد از زبان دیگران

و مناقب شهد العدو بفضله والفضل ما شهدت به الأعداء

کملیحه شهدت بها ضراءها والحسن ما شهدت بها الضراء

کتاب هایی که علماء عامّه در فضائل و مناقب آن حضرت نوشته اند

۱ - کتاب مقالات در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف ابی جعفر اسکافی، متوفای

سال ۲۴۰ هجری .

۲ - العلویة، تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ، متوفای سال ۲۵۵

هجری، چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب^(۱) نقل کرده.

۳- کتاب مناقب علی علیه السلام، تألیف محمد بن حسین ازدی، متوفای سال ۲۷۷ هجری، چنانچه علامه امینی رحمته الله در الغدير^(۲) نقل کرده.

۴- کتاب خصائص امیرالمؤمنین، تألیف حافظ احمد بن شعيب نسائی، متوفای سال ۳۰۳ هجری که مکرر چاپ شده، و در نجف اشرف نیز در سال ۱۳۶۹ قمری در مطبعة حیدریه بطبع رسیده.

۵- کتاب طرق حدیث الطیر، تألیف محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ هجری، بنا بر نقل ابن کثیر در تاریخ^(۳) خود و خود او ادعای مشاهده کرده.

۶- کتاب البرهان فی النصّ الجلی علی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه، تألیف شمشاطی عدوی، متوفای سال ۳۸۰ هجری.

۷- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، تألیف ابی بکر خوارزمی، متوفای سال ۳۸۳ هجری.

۸- کتاب حدیث الغدير، تألیف شمس الدین ذهبی، متوفای سال ۷۸۴ هجری، در جمع طرق حدیث غدیر که روایت کرده.

۹- کتاب حدیث طیر، تألیف شمس الدین مذکور که طرق آن را جمع کرده.

۱۰- کتاب حدیث غدیر در جزء علی بن عمر دارقطنی، متوفای سال ۳۸۵ هجری.

۱۱- کتاب حدیث الولاية، تألیف ذهبی فوق الذکر که طرق آن را جمع و

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۷۳.

(۲) علامه امینی، الغدير ج ۳ ص ۱۲۸.

(۳) تاریخ ابن کثیر ج ۱۱ ص ۱۴۶.

تألیف کرده.

۱۲ - کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف احمد بن محمد طبری شهریه خلیلی که در سال ۴۱۱ هجری در قاهره تألیف کرده.

۱۳ - کتاب خصائص ابی نعیم متوفای سال ۴۲۰، بنا بر نقل سید محسن امین شامی رحمته الله در کتاب اعیان الشیعه.

۱۴ - کتاب الخصائص العلویة علی سائر البریة، تألیف ابی الفتح نطنزی متولد سال ۴۸۰.

۱۵ - کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف علی بن محمد فقیه شافعی معروف به ابن مغازلی، متوفای سال ۴۸۳ هجری^(۱).

۱۶ - کتاب مُزِیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس، تألیف محمد بن یوسف دمشقی صالحی شاگرد ابن جوزی متولد سال ۵۹۷ هجری.

۱۷ - کتاب أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن علی بن یوسف جزری شافعی دمشقی، متوفای سال ۸۳۳ هجری که در اول آن کتاب شرط کرده در آن که هر خبری که می نویسد از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام متواتر یا صحیح یا حسن باشد که دو نسخه از آن یافت شده است در کتابخانه صاحب عبقات در هند، چنانچه حکایت شده از علامه محقق سید محمد رضا موسوی خراسان در نجف اشرف^(۲).

۱۸ - کتاب دُرّ بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب، فارسی، تألیف علی بن ابراهیم ملقب به درویش برهان، که یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس

(۱) این کتاب در چاپخانه اسلامیّه در تهران بسال ۱۳۹۴ چاپ شده است.

(۲) این کتاب به تحقیق مرحوم شیخ محمد هادی امینی اخیراً چاپ شده است.

طهران تحت شماره ۱۶۱۱۰ می باشد.

۱۹ - کتاب احادیث مسنده در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، تألیف محمد بن محمد شهیر به جزری، بنا بر آنچه موسوی خراسان فوق الذکر نقل کرده کتابیست خطی که نسخه آن در کتابخانه مصر به رقم ۲۶۱۹ ثبت شده.

۲۰ - کتاب أرجح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب به لغت اردو تألیف عبدالله بسمل در هند طبع شده.

۲۱ - کتاب الأربعین فی المتقی من مناقب امیرالمؤمنین علی المرتضی، تألیف احمد بن اسماعیل قزوینی، بنا بر آنچه سید ابن طاووس در کتاب یقین^(۱) ذکر کرده است.

۲۲ - کتاب اربعین در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف جلال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی شیرازی، متوفای سال ۱۰۰۰ هجری.

۲۳ - کتاب أسنى المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف ابراهیم اکفانی، به نقل موسوی خراسان، کتاب با حجم بزرگی است که آن یک جزء از چهار جزء از کتاب الخلفاء الأربعة می باشد.

۲۴ - کتاب الأربعین المتقی من فضائل علی المرتضی، تألیف ابی الخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی، خطی است چاپ نشده، بنا به نقل خراسان نسخه ای از آن در کتابخانه سلیمانیّه در ترکیه به رقم ۵۳۹ ضمن مجموعه ایست که تاریخ کتابت آن در سال ۵۹۹ هجری بوده.

۲۵ - کتاب ردّ الشمس لأمرالمؤمنین، تألیف اخطب خوارزم مؤلف کتاب

(۱) سید ابن طاووس، یقین ص ۱۵۹ چاپ نجف اشرف.

مناقب خوارزمی، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب^(۱).

۲۶- کتاب مناقب خوارزمی تألیف اخطب خوارزم متولد سال ۴۸۴ و متوفای سال ۵۶۸ هجری^(۲).

۲۷- کتاب طرق من روی ردّ الشمس، تألیف ابی بکر وراق، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب^(۳).

۲۸- کتاب السیره العلویة بذکر المآثر المرتضویة، تألیف شاه محمد حافظ، بنا بر نقل خراسان در اردویه چاپ شده.

۲۹- کتاب العقد الثمین فی إثبات وصایة امیرالمؤمنین، تألیف محمد بن علی شوکانی، متوفای سال ۱۲۵۰ هجری.

۳۰- کتاب فتح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف شمس الدین ذهبی سابق الذکر.

۳۱- کتاب فضائل امیرالمؤمنین، در یک جزء مشتمل بر دوازده حدیث است، تألیف ابو علی حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمار که سید ابن طاووس آن را دیده و از آن در کتاب یقین^(۴) نقل کرده.

۳۲- کتاب فضائل امیرالمؤمنین در دو جزء، تألیف عثمان بن احمد معروف به ابن عمران سَمَک، بنا بر نقل سید ابن طاووس در کتاب یقین^(۵).

۳۳- کتاب فضائل علی بن ابی طالب، تألیف ابی بکر احمد بن حسین بیهقی

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۷۲ چاپ نجف.

(۲) این کتاب در نجف اشرف، و در قم بسال ۱۴۱۱ هجری قمری چاپ شده است.

(۳) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۴۳ چاپ نجف.

(۴) سید ابن طاووس، الیقین ص ۱۴۱ چاپ نجف اشرف.

(۵) سید ابن طاووس، الیقین ص ۱۸۰، ۲۰۰ چاپ نجف اشرف.

زرنندی در کتاب نظم درر السمطین از او نقل کرده.

۳۴- کتاب قول الجلی فی فضل علی، تألیف جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۱۱ هجری، بنا بر نقل خراسان گفته است: نسخه‌ای از آن در خزانه تیموریّه ضمن مجموعه خطّی در مجامیع صفحه ۱۵۲، و نسخه دیگر در کتابخانه ناصریّه عامّه در لکنهور هند می باشد.

۳۵- کتاب فضائل علی بن ابی طالب، تألیف شیخ محمد نور العربی صاحب کتاب أنوار المحمّدیّة، بنا بر نقل خراسان.

۳۶- کتاب قول الجلی فی فضل علی، تألیف ابی الحسن محمد بن محمد بن عبدالرحمان بکری صدیقی، متوفای سال ۹۵۲، بنا بر نقل خراسان نیز نسخه‌ای از آن در خزانه تیموری به رقم ۵۹۴ حدیث صفحه ۱۴۵.

۳۷- کتاب حدیث أنا مدینه العلم، تألیف جلال الدین سیوطی، در طرق آن حدیث تخصیص داده با عده‌ای از تألیف خود بنا بر نقل خراسان.

۳۸- کتاب حدیث ردّ شمس، تألیف محمد بن الحسین ازدی موصلی گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب^(۱) از او نقل کرده.

۳۹- کتاب الدراية فی حدیث الولاية، تألیف حافظ مسعود بن ناصر سجستانی، متوفای سال ۴۷۷ هجری که یک نسخه آن را سید جمال الدین بن طاووس داشته، و نسخه دیگری شیخ عماد الدین طبری مؤلف کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی داشته.

۴۰- کتاب کشف اللبس فی حدیث ردّ الشمس، تألیف جلال الدین سیوطی، بنا بر نقل صاحب حاشیه صواعق محرقه ابن حجر صفحه ۱۲۶ چنانچه خراسان

(۱) حافظ گنجی، کفایة الطالب ص ۲۳۹ چاپ نجف اشرف.

ذکر کرده.

۴۱- کتاب القول العلی فی شرح اثر امیرالمؤمنین علی، تألیف ابی العون محمد احمد سفارینی.

۴۲- کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفای سال ۶۵۸ که مکرر طبع شده که از جمله آنها طبع نجف اشرف است.

۴۳- کفایة الطالب لمناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد حبیب الله یوسف مدنی شنفطینی از اعلام قرن چهاردهم چاپ شده.

۴۴- کتاب ما نزل فی القرآن فی امیرالمؤمنین، تألیف ابی نعیم اصفهانی مؤلف حلیة الأولیاء، کذا قال ابن شهر آشوب فی المناقب^(۱)، و امینی در الغدیر^(۲) بنام «ما نزل من القرآن فی علی».

۴۵- کتاب ما نزل من القرآن فی علی امیرالمؤمنین، و به تعبیر دیگر: التنزیل فی النص علی امیرالمؤمنین، تألیف محمد بن احمد بن ابی ثلج، بنا بر نقل علامه محقق سید محمد رضا موسوی خراسان از ابن طاووس در کتاب یقین^(۳).

۴۶- کتاب المراتب فی فضائل علی بن ابی طالب، تألیف اسماعیل بن احمد بستی، بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتابخانه ناصریه عامه در لکنهور هند است.

۴۷- کتاب مسند امیرالمؤمنین وأخباره وفضائله، تألیف یعقوب بن شبیه، بنا

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۳۷.

(۲) علامه امینی، الغدیر ج ۱ ص ۲۲۱.

(۳) سید ابن طاووس، الیقین ص ۴۵.

بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب^(۱).

۴۸- کتاب المعارج العلّی فی مناقب المرتضی، تألیف محمد صدر العالم، بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتابخانه ناصریه عامه لکنهور هند است.

۴۹- کتاب مقامات در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف ابن شاهین، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب^(۲).

۵۰- کتاب مناقب مرتضوی، فارسی، تألیف محمد صالح مروزی متخلص به کشفی، خطی، نسخه‌ای از آن در تبریز در کتابخانه دولتی تربیت در ۸۲۲ صفحه، و نسخه خطی قدیمی هم در نزد این مؤلف قاصر موجود است در ۷۷۴ صفحه.

۵۱- کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، تألیف احمد بن حنبل امام مذهب حنبلی‌ها بنا بر نقل محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی.

۵۲- کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف فقیر عینی، چاپ حیدر آباد سال ۱۳۵۲ هجری در ۸۰ صفحه.

۵۳- کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف امیر محمد صالح ترمذی بنقل خراسان چاپ شده.

۵۴- کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف حافظ احمد بن موسی بن مردویه، بنا بنقل اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود در فصل نهم، و سید ابن طاووس در کتاب یقین^(۳)، و غیر آنها^(۴).

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۷۳.

(۲) همان مأخذ.

(۳) سید ابن طاووس، الیقین ص ۲۰۵.

(۴) مناقب ابن مردویه، در سال ۱۴۲۲ هجری قمری به وسیله انتشارات دار الحدیث چاپ شده است.

۵۵- کتاب مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن احمد عجمی، متوفای ۱۰۵۵.

۵۶- کتاب مناقب علی بن ابی طالب و حسنین، تألیف مصطفی زرگلی، بنا به نقل خراسان چاپ شده.

۵۷- کتاب مناقب علی بن ابی طالب، چاپ بمبئی در سال ۱۲۹۰ هجری در ۲۰۸ صفحه بنام مؤلف آن تصریح نشده، غیر اینکه در صفحه دوم آن چنین بر می آید که نحوه وضع حافظ ابی عبدالله بلخی شافعی است، بنا به نقل خراسان.

۵۸- کتاب مناقب علی بن ابی طالب و فضائل بنی هاشم، به روایت محمد بن یوسف غرمقری، ابن طاوس در کتاب یقین^(۱) گفته است.

۵۹- کتاب منقبة المطهرین در فضائل امیرالمؤمنین، تألیف ابی نعیم اصفهانی، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب^(۲).

۶۰- کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین، تألیف ابی بکر محمد بن مؤمن شیرازی که ابن شهر آشوب در مناقب^(۳) نقل کرده.

۶۱- کتاب نفائس المنن فی فضائل ابی الحسن، تألیف شاه محمد حافظ در دو جزء به زبان اردو در هند چاپ شده، بنا بر نقل خراسان.

۶۲- کتاب نیل المطالب فی ما ورد فی الإمام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، نقل از کتاب ایضاح المکنون^(۴)، بنا به گفته خراسان.

۶۳- کتاب نیل المطالب فیما ورد فی الإمام علی بن ابی طالب، مشتمل بر

(۱) سید ابن طاوس، یقین ص ۲۰۰.

(۲) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۲ ص ۱۷۳.

(۳) همان مأخذ.

(۴) ایضاح المکنون ج ۲ ص ۶۹۸.

دقایق احوال و اخبار آن جناب، چاپ مصر در سال ۱۲۷۸ هجری در ۵۲ صفحه، بنا بر نقل سرکیس در کتاب معجم^(۱)، به نقل خراسان.

۶۴- کتاب صواعق المحرقة، تألیف احمد بن حجر هیتمی مکی، در باب نهم در طی پنج فصل فضائل و مناقب علی علیه السلام را ذکر کرده از صفحه ۷۳ تا ۸۳ چاپ قدیم مصر.

۶۵- کتاب ینابیع المودة، تألیف شیخ سلیمان حسینی بلخی حنفی نقش بندی قندوزی، چاپ بمبئی محله چبور گلی سال ۱۳۱۱ هجری^(۲).

۶۶- کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری، متوفای سال ۶۹۴ هجری، چاپ قاهره مصر در سال ۱۳۵۴ هجری.

۶۷- کتاب نور الأبصار، تألیف شیلنجی، چاپ مصر.

۶۸- کتاب تاریخ ابن عساکر، حافظ علی بن هبة الله دمشقی شافعی، متوفای سال ۵۷۱ هجری که یک جلد بزرگ آن مخصوص ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۶۹- کتاب الإمام علي بن أبي طالب، تألیف عبدالفتاح عبدالمقصود در پنج جزء، بنا بر نقل خراسان چاپ شده.

۷۰- کتاب الإمام علي بن أبي طالب، تألیف عمر ابوالنصر، مطبوع.

۷۱- کتاب الإمام علي بن أبي طالب، تألیف محمد صبیح، مطبوع.

۷۲- کتاب الإمام علي بن أبي طالب، تألیف محمد رضای مصری، مطبوع در

(۱) سرکیس، کتاب معجم ج ۲ ص ۲۰۲۴.

(۲) و در استانبول و ایران چاپ شده است.

مصر.

۷۳ - کتاب الإمام علي بن أبي طالب، تأليف محمد الهادي عطيه، مطبوع در

مصر.

پایان سخن: آنچه را از کتب عامه که بر آن مطلع شدم در فضائل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام بر سبیل حصر در این عددها نیست که تذکراً در این کتاب شرح داده شد^(۱)، و بر اهل انصاف پوشیده نیست که هیچ‌یک از صحابه رسول خدا فضائل و مناقبی را که علی علیه السلام دارا بوده نداشته‌اند، و احدی هم نداشته و نخواهند داشت.

و همچنین بغیر از علی علیه السلام از آدم تا خاتم احدی لیاقت همسری و کفویت با ولیة الله عظمی و عصمت کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها را نداشته است.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

(۱) برای اطلاع بیشتر به کتاب احقاق الحق مرحوم شهید قاضی شوشتری، و ملحقات آن تألیف مرحوم حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره مراجعه شود.

فصل دهم

در بیان افضلیت فاطمه علیها السلام از همه زنهای جهانیان
حتی مریم مادر عیسی علیه السلام و آله الصلاة والسلام

صدوق المحدثین ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب معانی الأخبار بسند متصل از مفضل روایت کرده که گفته است:

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أخبرني عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله في فاطمة «إنها سيّدة نساء العالمين» أهي سيّدة نساء عالمها؟ فقال: ذلك لمریم كانت سيّدة نساء عالمها، وفاطمة سيّدة نساء العالمين من الأولين والآخرين^(۱).

یعنی: گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که: مرا خبر ده از گفته رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق فاطمه که فرموده: فاطمه سیّدۀ زنهای جهانیان است، آیا سیّدۀ زنهای عالم خود می باشد؟ فرمود: این مخصوص است برای مریم سیّدۀ عالم خود بوده، و فاطمه سیّدۀ زنهای جهانیان است از اولین و آخرین.

حدیث دیگر

نیز شیخ صدوق علیه الرحمہ در کتاب امالی مسنداً حدیث طویلی را از ابن عباس نقل فرموده که محلّ شاهد ما در این مقام از آن حدیث این است که پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود:

(۱) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۱۰۷ ح ۱.

و کأَنِّي أنظر إلى ابنتي فاطمة قد أقبلت يوم القيامة على نحيب من نور، عن يمينها سبعون ألف ملك، وبين يديها سبعون ألف ملك، وعن يسارها سبعون ألف ملك، وخلفها سبعون ألف ملك، تقود مؤمنات أمتي إلى الجنة، فأما امرأة صَلَّت في اليوم والليلة خمس صلوات، وصامت شهر رمضان، وحجَّت بيت الله الحرام، وزكَّت مالها، وأطاعت زوجها، ووالت عليّاً بعدي، دخلت الجنة بشفاعه ابنتي فاطمة، وإنَّها لسيِّدة نساء العالمين.

فقیل: یا رسول الله، اَهي سيِّدة نساء عالمها؟

فقال: ذاك لمريم بنت عمران، فأما ابنتي فاطمة فهي سيِّدة نساء العالمين من الأولين والآخرين، الحديث^(۱).

یعنی: و گویا می‌بینم که در روز قیامت فاطمه بر مرکبی از نور سوار است، و هفتاد هزار ملک از طرف راست او، و هفتاد هزار ملک از پیش روی او، و هفتاد هزار ملک از طرف چپ او، و هفتاد هزار ملک از پشت سر او است، و می‌کشاند زنان اُمّت را بسوی بهشت، و هر زنی که نماز پنجگانه روزانه و شبانه خود را بجای آورده، و روزه ماه رمضان را گرفته، و حجّ خانه خدا را بجای آورده، و زکات مال خود را داده، و اطاعت شوهر خود را کرده، و پس از من علی را دوست داشته باشد، به شفاعت دختر من فاطمه داخل بهشت می‌شود، و فاطمه سیِّده زن‌های جهانیان است.

پس به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله! او آیا سیِّده زن‌های عالم خود می‌باشد؟
فرمود: آن مریم دختر عمران است، و اما دختر من فاطمه سیِّده زن‌های جهانیان است از اولین و آخرین، تا آخر حدیث.

تحقیقی از مؤلف قاصر در این مقام

اخبار بسیاری از طرق خاصّه و عامّه از وجود مبارک خاتم الأنبياء علیه السلام راجع

(۱) شیخ صدوق، الامالی ص ۴۳۶-۴۳۷ چاپ نجف؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۴-۲۵ ح ۲۰.

به سیده زنان جهانیان بودن فاطمه زهراء سلام الله عليها روايت شده، و بنص صريح قرآن دربارهٔ مریم دختر عمران مادر عیسی عليه السلام نیز آن مخدّره را خداوند متعال از زبان ملائکه به سمت صفوت بر زنان جهانیان خاطر نشان ساخته بفرموده خود که فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) یعنی: یاد کن ای پیغمبر زمانی را که ملائکه به مریم گفتند که: خدا اختیار کرده و فضیلت داده است تو را و پاک و پاکیزه گردانیده از هر پلیدی و اختیار کرده و برتری داده است تو را بر زنهای جهانیان.

و دربارهٔ زنهای پیغمبر نیز فرموده: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَتَقِينَنَّ﴾^(۲): ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زن ها نیستید اگر تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید.

در یکی از این دو آیه خدا امتیاز داده است حضرت مریم را به دو صفت: یکی طهارت و پاکی او از گناه و معصیت و هر پلیدی، و دیگر به سیده زنان جهانیان بودن. و در آیه دوم امتیاز داده است زنان رسول خود صلی الله علیه و آله را بر سایر زن های دنیا هرگاه اهل تقوی و پرهیزکاری باشند.

چون این دو مطلب دانسته شد مقدّمه برای نزدیک شدن ذهن ها از باب تمهید مقدّمه جهت امتیاز هر دو را تا اندازه ای که در خور فهم کوتاه این مؤلف حقیر است ذکر می کنم، و پس از آن به بیان اصل مقصدی که در مقام بیان آن هستم می پردازم، و رجاء واثق از کشاف رموز حقائق آن است که از عشرات و لغزش های در نوشتن و گفتن، این روسیاه را حفظ فرماید، و به الهامات غیبیه

(۱) سوره آل عمران: ۴۲.

(۲) سوره احزاب: ۳۲.

خود مدد فرماید، «یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن».

وجه امتیاز مریم از سائر زن‌ها

بدانکه در وجه امتیاز مریم از سائر زن‌ها وجوهی گفته شده:

اول اینکه: دو مرتبه خدا او را صفوت داده: یکی آنکه او را مورد لطف خاص خود قرار داده تا بفراغت بال مشغول عبادت پروردگار خود باشد و تابع مرضات و خشنودی او شود. دوم آنکه او را چنین اختیار کرده که بر زنان عالم‌های زمان خود سیادت و برتری داشته باشد در اثر تقوی و پرهیزکاری و اختیار کردن زهد در دنیا.

و اما وجه دوم: آنکه اصطفاء و اختیار کردن خدا او را برای بوجود آوردن پیغمبر اولو العزمی از او بدون اینکه آن پیغمبر پدری داشته باشد، و اصطفاء دوم طاهر گردانیدن خدا او را بسبب نور ایمان از ظلمات شرک و کفر، و سیادت دادن به او بر تمام زن‌ها.

وجه سوم: صفوت دادن خدا او را به طاهر گردانیدنش از کلیه کثافت‌ها و نجاست‌هایی که سایر زن‌ها به آن آلوده می‌شوند و بر آنها عارض می‌شود مانند حیض و نفاس تا صلاحیت خدمت مسجد را داشته باشد، و اصطفاء دوم طاهر کردن باطن اوست از اخلاق ذمیمه و طبیعت‌های پست.

وجه چهارم: بنا بر منقول در بحار از حضرت ابی جعفر علیه السلام اصطفاء او از ذریه انبیاء قرار دادن اوست، و طاهر گردانیدن اوست از سفاح و زنا، و اصطفاء دوم برای تولّد یافتن عیسی است از او بدون شوهر، و این موجب مزیت و شرافت او بر زن‌های عالم‌های اوست.

وجه پنجم: اصطفاء اول به طهارت برای رفع تهمت یهود و نسبت زنا به او دادن، و اصطفای دوم برای خصیصه ولادت عیسی است از او بدون شوهر، و

این خصیصه‌ایست که احدی از زن‌های جهانیان در آن شرکت نداشته و ندارند حتی فاطمه زهراء علیها السلام. لکن بمجرد داشتن این خصیصه دلیل نمی‌شود بر اینکه حضرت مریم افضل از حضرت فاطمه سلام الله علیها باشد هرچند جهت فضیلتی برای مریم باشد.

و «العالمین» را در آیه برای استغراق بگیریم، و جمع محلی به الف و لام مفید عموم هم باشد، در میان زن‌های تمام عوالم فضیلت آوردن چنین فرزندی مانند حضرت عیسی مخصوص به مریم باشد به افضلیت فاطمه زهراء ضرری نمی‌رساند.

نظیر ولادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اندرون خانه کعبه که این فضیلت اختصاص به آن حضرت دارد، و وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، ولادتش در خانه کعبه دلیل افضلیت آن حضرت بر رسول خدا نیست، و مسلماً رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام افضل می‌باشد. و همچنین است حرام بودن استشفاء به تربت پیغمبر، و قرار دادن خدا شفاء را در تربت حضرت سیدالشهداء خصیصه‌ایست مخصوص به حسین علیه السلام اما دلیل افضلیت آن حضرت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست.

وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سائر زن‌ها

و اما وجه امتیاز زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این است که خدای عزوجل آنها را شرافت داده بر سایر زن‌ها به سبب انتساب ایشان به آن حضرت بشرط تقوی داشتن و پرهیزکاری ایشان و اجتناب از معصیت نمودن، چنانچه در کتاب خود فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنْ تَأْخُذُ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقَيْنَنَّ﴾ یعنی: ای زن‌های پیغمبر! شما مانند احدی از زن‌ها نیستید اگر متقین و پرهیزکاران باشید، یعنی شما شرافت و برتری بر آنها دارید.

آیه شریفه عمومیت دارد، و نکره در سیاق نفی مفید عموم استغراقی است، و معنای آیه بطور تفصیل چنین است که: ای زنان پیغمبر احدی از زن‌های دیگر از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین تا روز قیامت مساوی با شما نیستند در فضیلت و برتری اگر اهل تقوی باشید، و اهل تقوی نمی‌شود کسی مگر اینکه معصوم از گناه باشد از روی حقیقت و واقعیت، پس نتیجه این می‌شود که زن‌های اهل تقوای پیغمبر که معصومات از گناهانند اشرفند از سایر زن‌هایی که اتصاف دارند بصفقت تقوی و معصومه بودن از گناهان.

و این جهت شرافتی که برای زن‌های باتقوی و با عصمت پیغمبر تنصیف شده بسبب نسبت زن و شوهری است که در میان ایشان و آن حضرت حاصل شده. پس چه گمان می‌بری به اولاد پیغمبر از پسر و دخترانی که معصوم از گناه و پاک و پاکیزه از هر عیبی باشند، و گناه‌گیر و صغیری بلکه ترک اولائی هم از آنها سر نزنند، و از توفیقات و تأییدات الهیه بتمام معنی محظوظ و بهره‌مند باشند، که ایشان جزء پدر و از لطیفه‌های سر آویند، و سلاله و چکیده اویند، و نسبت آنها به پیغمبر بمراتب از زنان باتقوی و با عصمت پیغمبر زیادتر، بلکه طرف مقایسه با همدیگر نیستند.

و از اینکه گفته شد اولاد جزء پدرند به گوشت گران نیاید و تعجب نکنی؛ زیرا که کلام خدا حاکی از آن است در آنجائی که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾^(۱) در جواب کفاری که گفتند: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ، یعنی ملائکه دختران خدا هستند. یعنی: قرار داد برای خدا از بندگان او جزئی را، یعنی ملائکه را جزء او و دختران او خواندند.

(۱) سوره زخرف: ۱۵.

پس کسی که اندک فهم و ادراک و دانشی داشته باشد که نسبت فاطمه به رسول خدا ﷺ بزرگتر و شدیدتر و بیشتر است از زنانی که نسبت مصاهرت و سببی با پیغمبر دارند، جای شک و تردیدی برای او باقی نخواهد ماند، خصوصاً وقتی که خدا به عصمت او شهادت داده باشد از هر رجس و پلیدی و قذارتی بنصّ آیه تطهیر که بنفس خود متولّی اذهاب رجس از او و تطهیر او شده، و همه مسلمانان اتفاق دارند که فاطمه علیها السلام از اهل بیت است.

و نظر به ثبوت تقوی و طهارت و عصمت او ثابت است مساوی نبودن احدی از زن‌های اولین و آخرین با آن بی‌بی معظمه از جهت کرامت پدر بزرگوارش و کرامت شخصی خودش از حیث ولیّة الله بودن، و حجّت بودن او بر خلق خدا، همچنانی که پدر و شوهر و فرزندان حجّت‌هایی هستند بر خلق، فرقی میان او و میان ایشان نیست، و از همین جهت است که هنگامی که بر پدر ارجمند خود وارد می‌شد آن بزرگوار به او خوش آمد می‌فرمود، و دست او را می‌بوسید، و هنگام ورود او را استقبال می‌کرد، و هنگام بیرون رفتن او را بدرقه می‌کرد، طبق احادیث و اخبار وارده در این باب که بعضی از آنها در این کتاب به محلّ خود ذکر خواهد شد.

پس بنابراین واجب می‌شود تخصیص دادن آیه ﴿وَأَضْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ که در حقّ مریم است کلمه «العالمین» حمل شود بر عالم زمان خود مریم نه بر هر عالمی تا این شرافت اختصاص داده شود به خود خاتم الانبیاء ﷺ و فاطمه سلام الله علیها.

ایراد و اشکالی و جواب از آن

بنا بر اینکه جایز باشد تخصیص دادن آیه مریم به آیه نساء النبی، همچنین جایز است تخصیص دادن آیه نساء النبی نیز به آن آیه، به اینکه بگوئیم: «یا نساء

النبي لستن كأحد من النساء إن اتقيتن ما عدا مريم لأنها سيّدة نساء العالمين» یعنی: ای زنهای پیغمبر نیستید شما مانند احدی از زن‌ها اگر دارای تقوی باشید سوای مریم؛ زیرا که او سیّده زنهای عالم خود می‌باشد.

میان این دو آیه عموم و خصوص من وجه و ترجیح و تخصیصی است که هریک از آنها محتاج به دیگری است که احتیاج دارد به مرجح و دلیلی، و الا آنچه که گفته شد در بوثه اجمال می‌ماند.

در جواب این ایراد و اشکال گفته می‌شود: بنا بر فرضی که مرجّحی نباشد استدلال کردن بر فضیلت دادن مریم به آیه‌ای که ذکر شد ساقط می‌شود، چنانچه گفته شده: «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» در این صورت بر مورد و مستشکل است دلیل دیگری بر اثبات مدّعی خود اقامه کند و حجّت دیگری بیاورد.

قطع نظر از آنچه گفته شد می‌گوئیم: ادّعی مورد در این مقام بر عدم مرجّح بی‌مورد است، بلکه مرجّح موجود است، به این بیان که هرگاه فرض شود تساوی مریم علیها السلام با فاطمه زهراء سلام الله علیها در طهارت و عصمت با تفاوت فاحشی که دارد آیه مریم با آیه تطهیر برای تأمل کننده و صاحب ذهن صائب از تأکید و مبالغه‌ای که در آیه تطهیر هست با تصریح به اذهاب رجس بطور مطلق و تأکید در طهارت بخلاف آیه مریم.

می‌گوئیم: در اصل طهارت و عصمت فاطمه و مریم هر دو مساوی با یکدیگر، لکن فاطمه زهراء سلام الله علیها شرف انتساب با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را دارد، که سلطنت مطلقه بر تمام خلق مخصوص به آن حضرت است، ولی مریم علیها السلام چنین شرفی را ندارد، مریم دارای یک شرف ذاتی است، اما فاطمه، جمع کرده است میان دو شرف ذاتی: شرف عصمت و طهارت، و شرف انتساب حقیقی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، و هرگز آنکه دارای یک شرف ذاتی است با آنکه

دارای دو شرف ذاتی است در فضیلت مساوی نیستند، و هرگاه گفته شود که این هر دو با هم مساویند ترجیح بلا مرجح لازم می آید، و آن بر خدا قبیح است، و تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً.

بنابراین واجب می شود تخصیص آیه مریم برای زن های عالم خودش باشد نه بطور مطلق، و باقی نماند آیه زهراء سلام الله علیها بر عموم خود پس از ثابت بودن طهارت او.

پس اگر ایرادکننده بگوید: بنابراین تقریری که گفته شد زن های پیغمبر افضلند از همه زنان حتی مریم.

جواب می گوئیم: اگر عصمت آنها ثابت شود و بنص خدا و رسول او یا به اجماع و دلیل عقل قاطع قائل به افضلیت آنها هم می شویم؛ زیرا که خدا عصمت را در آنها شرط دانسته فرموده خود که فرموده: ﴿إِنِ اتَّقَيْنَنَّ﴾ و در اینجا لازم و ملزوم هر دو باطلند، و ملازمه هم ظاهر است.

و اما سیده زنان جهانیان فاطمه زهراء سلام الله علیها بنص قرآن و اجماع مسلمانان، خاصه فرقه ناجیه شیعه امامیه اثنا عشریه عصمت و طهارتش ثابت است، و فضیلت او بر زن های جهانیان از آفتاب تابان روشن تر است، و محتاج به تفصیل زیادتر نیست، الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، وصلى الله عليها وعلى آبيها وبعليها وبنبيها.

فصل یازدهم

در بیان اینکه فاطمه زهراء سلام الله عليها افضل از تمام انبياء و مرسلین است
غیر از پدر بزرگوار خود

عصمت کبری فاطمه زهراء سلام الله عليها بعد از پدر بزرگوارش افضل از
تمام انبياء و مرسلین است عقلاً و نقلاً. برای اثبات این مدعا به تمهید مقدمه‌ای
خاطر علاقه‌مندان از اهل ایمان را تذکر می‌دهیم، و سپس به بیان اصل مقصد
می‌پردازیم.

بدانکه خدای عزوجل در کلام معجز نظام خود فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَضْطَفَىٰ آدَمَ
وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِزَّازٍ عَلَىٰ الْغَالِمِينَ﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^(۱) یعنی:
خدا اختیار کرده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان، ذریه‌ای
هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر بوجود آمده‌اند و خدا شنوا و دانا است.
و در آیه دیگر فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^(۲) یعنی: گرامی‌ترین شما نزد
خدا کسی است که پرهیزکار باشد.

باید دانست که آل ابراهیم بر دو قسمند: متقی و غیر متقی، متقی از آنها
صفوت‌های خدا و دارای کرامتند در نزد خدا. و غیر متقی از آنها دارای کرامت

(۱) سوره آل عمران: ۳۳ - ۳۴.

(۲) سوره حجرات: ۱۳.

و صفوت‌های خدا نیستند. و هرچه تقوی زیادتر باشد کرامت بزرگتر و فزونتر و قرب به خدا بیشتر است، و هرگاه تقوی نباشد کرامت و اصطفائی نیست. و فضیلت هرکسی به اندازه تقوی و پرهیزکاری اوست، چنانچه خدای تعالی فرموده: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾^(۱) یعنی: بالا بردیم درجات بعضی را بر بعضی دیگر.

و فرموده: ﴿بَلَدَ الرُّسُلَ فَوَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^(۲) یعنی بعضی از آن پیغمبران را بر بعض دیگر فضیلت داده‌ایم.

و فرموده: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾^(۳) یعنی: فضیلت داده است خدا جهاد کنندگان بر مال‌ها و نفس‌های خود را بر نشسته‌گان، یعنی آنهایی که با مال‌ها و جان‌های خود جهاد نمی‌کنند.

پس اصطفاء و کرامت روی پایه تقوی و پرهیزکاریست، و اهل اصطفاء از آل ابراهیم در تقوی و پرهیزکاری با هم متفاوتند، و در میان آل ابراهیم برتر و بالاتر از حیث تقوی و پرهیزکاری و اصطفاء از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ نیست که خدا او را رحمت عالمیان قرار داده، و به شرف خاتمیت مشرف ساخته.

نکته قابل توجه

بدانکه قدر متیقن و مسلم اراده از آل در آیه مبارکه اولاد است، و در باقی خویشاوندان نسبی و سببی محل خلاف است در میان علماء و ارباب تفاسیر.

(۱) سوره زخرف: ۳۲.

(۲) سوره بقره: ۲۵۳.

(۳) سوره النساء: ۹۵.

و آل در آیه مطلق و بدون قید می باشد، و برای اولاد ذکور تخصیص داده نشده تا اصطفاء اختصاص به مردان داده شود و زن ها محروم از آن باشند، پس واجب است که بر عموم حمل شود، چنانچه بنای لفظ بر حمل حقیقت است، مگر آنکه دلیلی بر عدم آن قائم شود، پس آل ابراهیم هر که باشد از مرد و زن اطلاق لفظ آل بر آن صادق است مطلقاً، لذا می گوئیم: آیه شریفه دلالت دارد آل ابراهیم بر مرد و زن هر دو که اهل اصطفاء هستند بشرطی که متقی و پرهیزکار باشند و با طهارت، چنانکه در آیه ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ﴾ گفته شده، و در آیه تطهیر تصریح به آن شده.

و چون فاطمه زهراء سلام الله علیها از اهل بیتی است که خدا به طهارت او شهادت داده، و ذهاب هرگونه پلیدی و رجسی از او در اعلی مرتبه از عصمت است و بالاترین مقام طهارت، از این جهت برابری می کند و مساوی است با غیر خود یعنی انبیاء و مرسلینی که اهل اصطفاوند در صورتی که فرض شود مساوی بودن او با آنها در عصمت، و حال اینکه اینطور نیست، بلکه مقام و درجه او بالاتر است از همه آنها غیر از پدر بزرگوارش، چنانچه ادله آنها را بعد از این در این کتاب خواهی دانست، پس اصطفاء او بر همه خلق است غیر از انبیاء.

و بنا بر اینکه ادله قطعیّه دلالت دارد بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله افضل همه خلایق و اشرف همه انبیاء و مرسلین و خاتم ایشان است نزد فریقین از خاصه و عامه، و اخبار هریک از طرفین بر آنها ظهور دارد و مستغنی از اقامه دلیل است، و صدیقه طاهره سلام الله علیها نسبت حقیقه ذاتیه ای با آن حضرت دارد که این نسبت برای احدی غیر از او نیست در میانه همه خلق بعلت فرزند و بضعه و جزء، و لطیفه سرّ او بودن دارای شرافت و فخر و مجد ذاتی و نسبی هر دو بوده، لذا از سایر انبیاء و مرسلین افضل و اشرف می باشد؛ زیرا که هریک از آنها دارای یک

شرافت و یک فخرند، و آن بی‌بی معظمه دارای شرف و فخر ذاتی و شرف و فخر نسبی است. پر واضح است که صاحب دو شرافت افضل است از صاحب یک شرافت، پس بدلیل واضح در افضلیت صدیقه طاهره از سائر پیغمبران غیر از پدر بزرگوارش هیچگونه شک و تردیدی نیست.

نکته دیگر

آنچه در بیان افضلیت حضرت فاطمه سلام الله علیها از انبیاء و رسل ذکر شد بنا بر مذاق قاطبه مسلمانان است، و اما بنا بر مذاق فرقه ناجیه شیعه دوازده امامی دائره استدلال بر افضلیت آن حضرت بر آنها وسیع تر است از کثرت اخبار و تظافر آثاری که از مصادر وحی و تنزیل روایت شده، چنانچه به بعضی از آنها در فصول آتیۀ فضلاً از آنچه قبلاً تذکر داده شد، ذکر می‌شود.

از جمله فضائل و مناقبی که بر آن احدی از انبیاء و رسل إلهیه سبقت نگرفته‌اند، و از سابقین و لاحقین کسی در آن شرکت نداشته و ندارد، نزول صحیفه‌ایست برای او که علوم اولین و آخرین در آن از هر جهتی جمع و مندرج است از بلایا و منایا و آجال و فصل الخطاب حتی دینه خراشی که بر پوست بدنی وارد شود.

و از جمله فضائل خاصه او این بوده که خدا امیر مؤمنان علیه السلام را برای کفویت او آفریده، و الا برای زوجیت و همسری او از آدم تا خاتم کفو و همسری برای او نبود، چنانچه روایت شده که فرموده‌اند: «لولا أن خلق الله أمير المؤمنين لفاطمة لم يكن لها كفؤ من آدم فن دونه»^(۱) این نیز دلیل است بر افضلیت فاطمه بر جمیع انبیاء و مرسلین غیر از پدر بزرگوارش.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۹۲ ح ۳ و ص ۱۰۷ ح ۲۲.

حکایتی زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه

نگارنده مؤلف قاصر حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی عفی الله عن جرائمه گوید: زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، برحسب اتفاق برای اخذ کتابی از فضیلة العلامة خلد مقام شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام شرف خدمت ایشان را حاصل کردم، در مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می کردم، از نام آن کتاب پرسیدم، فرمودند: کتاب کشف اللآلی تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن العرنس حلّی است، که یکی از علماء بزرگ شیعه بوده از علماء قرن نهم، و کتاب را به من دادند، کتابی بود به قطع وزیری، کاغذ زرد، قریب سیصد صفحه بخط شیخ احمد تونی نوشته شده بود.

در ضمن اینکه مشغول دیدن عناوین آن بودم، برخورد کردم به حدیثی که مکرّر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم بطور مرسل و هرچند تفحص کرده و از بعضی از محدّثین از سند آن پرسش می کردم اظهار بی اطلاعی می کردند، و بعضی هم از احادیث موضوعه می دانستند، دیدم در آن حدیث را مسنداً نقل نموده، از مرحوم سماوی استجازه استنساخ آن را نمودم، ایشان هم مضایقه فرمودند، من با نهایت خوشحالی در همان مجلس حدیث را نوشتم چون در فضیلت بی بی معظمه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم، والعهدۃ علی راویه.

فی کتاب کشف اللآلی لصالح بن عبدالوهاب بن العرنس أنّه روی عن الشیخ ابراهیم بن الحسن الذّراق، عن الشیخ علی بن هلال الجزائری، عن الشیخ أحمد بن فهد الحلّی، عن الشیخ زین الدین علی بن الحسن الخازن الحائری، عن الشیخ أبی عبدالله محمد بن مکی الشهید، بطرقه المتّصلة إلى أبی جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمّی، بطریقه إلى

جابر بن یزید الجمعی، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن رسول الله ﷺ، عن الله تبارك وتعالى أنه قال: يا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما.

ثم قال جابر: هذا من الأسرار التي أمرنا رسول الله ﷺ بكتانها عن أهله^(۱).
یعنی: به سند مذکور از جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تبارک و تعالی فرمود: ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود هیچ یک از شما را نمی آفریدم.

تحقیقی از مؤلف قاصر

مؤلف کتاب کشف اللآلی یکی از علماء قرن نهم هجری بوده، و او یکی از مؤلفین از علماء شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده، کان عالماً ناسِکاً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً، و در حدود هشتصد و چهل هجری تقریباً وفات یافته، و قبر او در حله هیفاء مزاری است که به آن تبرک می جویند.
و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه بشمار می روند، و سند حدیث در نهایت اتقان است.

آنچه که در اینجا مقتضی بحث در اطراف آن است مفهوم متن حدیث است، نسبت به جمله دوم و سوم که بیشتر مغزها تحمّل حمل آن را ندارد، از این راه این حدیث در نزد ایشان تلقی به قبول نیست، و بسا انکار می کنند و موضوع می دانند، و حال آنکه این هر سه اعضاء رئیسه و فاطمه زهراء سلام الله علیها مجمع البحرین دریای نبوت و دریای علم و مجمع النورین، نور نبوت و نور امامت است، و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه هر سه قائم به یکدیگرند، که

(۱) کتاب کشف اللآلی متأسفانه در دسترس نمی باشد.

اگر هر کدام از آنها نبودند دیگری هم نبود.

برای تقریب به ذهن تنظیم می‌کنیم تمام عوالم امکانیه را به شخص تامّ الخلقه مرکب از اعضاء و جوارح داخلیه و خارجیه، که بعضی از اجزاء و اعضاء آن خادمه و بعضی مخدومه، و در اجزاء مخدومه هم بعضی از آنها رئیسه‌اند که قوام و بقاء سائر اعضاء بواسطه آنهاست، که اگر آنها نباشند باقی آنها هیچکدام نخواهند بود، و قوام اعضاء رئیسه هم هر کدام از آنها به یکدیگر است، مثلاً اعضاء رئیسه در بدن هر شخصی عبارت است از دماغ که بمنزله پیغمبر است در بدن، و قلب که بمنزله امام است در آن، و جگر که مجمع البحرین آن دو است، پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود، و اگر جگر که منشأ رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سائر اعضاء است نبود نه دماغ بود و نه قلب، جای تردید و اشکالی باقی نمی‌ماند.

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن ارواح ملائکه قوای این تن
افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن

خلاصه کلام: آنچه که در پیرامون این حدیث شرح داده شد جواب کسانی است که می‌گویند از ظاهر متن حدیث لازم می‌آید که فاطمه سلام الله علیها افضل از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش باشد.

این گمان غلطی است که ذهن سلیم متبّع از آن ابا دارد. حدیث مشهور مستفیض بلکه متواتر نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده: «فاطمة بضعة منی» و حدیث «فاطمة روحی التي بین جنّی» که هر دو حدیث را فریقین روایت کرده‌اند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به عضویت خود معرفی فرموده، و آن بی‌بی معظمه را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت است نه مجاز.

و قول قاضی عضدی صاحب مواقف که گفته است این کلام پیغمبر از باب

مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت و بر وجه مجاز بوده نه اغراض دیگری، قابل قبول نیست؛ زیرا که مقام شامخ رسالت بالاتر از آن است که مجازگوئی کند.

لفظ بَضْعَة (بفتح باء) به معنای جزء است، و اصل در جزء عدم جواز تفکیک است از کل در صفات آن، به این بیان مثلاً: هرگاه کسی دارای صفتی باشد آن صفت نسبت به ذات موصوف شامل تمام اعضای اوست بر وجه حقیقت، و شکئی نیست که نسبت حمل آن به اعضاء موصوف برابر و یکسان است، و تفکیک میان اعضاء به سلب وصف از بعض دیگر یا به تفاوت آن با اعضاء دیگر از حیث شدت و ضعف یا کم و زیاد غلط و واضح البطلان است.

مثلاً اگر شخصی به صفت سخاوت متصف باشد، می‌گویند آن شخص دارای ملکه سخاوت است، و نمی‌گویند که چشم او یا گوش او یا دست او این ملکه سخاوت را ندارد، یا هر کدام از آنها که باشد سخاوتش کمتر است یا زیاده‌تر از سایر اعضای او، و بقدری این مطلب ظاهر و روشن است که محتاج به دلیل و استدلال نیست.

این بیان عیناً در موضوع حضرت ختمی مرتبت ﷺ نیز در مقام فضیلت و متصف بودن به آن جاری است در فضائلی که دارد سوای فضیلت نبوت و رسالت که آن به دلیل خاص خارج است.

پس گفته نمی‌شود که فلان عضو یا روح مبارکش فاقد وصف فضیلتی یا اوصاف فضائل اوست، یا بهره آن عضو یا روح از اعضاء دیگر آن حضرت کمتر است یا ضعیف‌تر.

بنابراین می‌گوئیم حدیث مستفیض بلکه متواتر بضعه و حدیث روح بر وجه حقیقت است نه مجاز، و افضلیت آن بی‌بی معظمه از جمیع انبیاء و رسل مسلم

است به استثناء پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش، صلوات الله علیهم وعلی آلهم الطیبین.

ایراد و دفع آن

اگر کسی بگوید که انبیاء علیهم السلام مساوی و برابرند با فاطمه زهراء سلام الله علیها در عصمت و طهارت، ولیکن آنها را خصیصه ایست که در زهراء علیها السلام نیست، و آن مرد بودن آنها است به حکم ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^(۱) یعنی: برای ایشان است بر زنها قیام ولایت و سیاست.

و این معلّل به دو علت است: یکی موهوبی از جانب خدا، و آن فضیلت دادن خداست ایشان را بر زنها به چیزهای بسیاری از کمال عقل و حسن تدبیر و زیادی قوّت در اعمال و طاعات، و از همین جهات است که به پیغمبری مخصوص شدند، و اختصاص داده شدند به امامت و ولایت، و اقامه شعائر و جهاد، و قبول شدن شهادت ایشان در هر کاری، و دو برابر بردن بهره ارث و غیر اینها.

و دیگر علت کسبی که نفقه زن‌ها را بدهند و صداق و مهر آنها را ادا کنند، با اینکه فائده نکاح مشترک بین آنهاست، و ضرورتاً مرد بهتر از زن است هرچند شرف انتساب به پیغمبر برای زهراء علیها السلام باشد آن نسبت عرضیه است نه ذاتیه.

جواب گفته می‌شود

مسلم در نزد همه دانشمندان بنحوی که نمی‌توانند انکار کنند آن را احدی از مسلمانان و شک و تردیدی ندارند که خدای عزوجل کرامت و فضل و شرف را به طهارت و تقوی و علم و معرفت مقرر کرده، نه به مرد و زن بودن، و برای

(۱) سوره نساء: ۳۴.

همین است که هرگاه زن صالحه و مؤمنه باشد و مرد فاسق و فاجر باشد، و همچنین هرگاه زن به طهارت و تقویٰ نزدیک‌تر باشد و علم او بیشتر باشد و مرد تقویٰ و طهارت نداشته باشد و جاهل باشد، چنین زنی اشرف از آنچنان مرد است البتَّه البتَّه.

و می‌بینیم که اگر مرد بی‌تقویٰ شد ولایت او ساقط می‌شود، و کرامتی برای او نخواهد بود، و اگر مرد فاسق شد مطلقاً شهادت او پذیرفته نمی‌شود، و عکس آن زن صالحه با تقویٰ بسا مالک مرد می‌شود.

پس مزیت و فضیلت برای مرد وقتی حاصل می‌شود که با طهارت و تقویٰ باشد، و هرگاه بدون طهارت و تقویٰ باشد، و اگر مرد و زن در طهارت و تقویٰ و علم مساوی باشند مرد افضل از زن است. و اگر زن رجحان داشته باشد از هر جهتی بر مرد او افضل است از مرد. پس فضیلت مرد منوط به دو شرط است: یکی مساوات او با زن در تقویٰ و علم و سایر جهات فضل، و دیگر مساوات هر دو با هم در رتبه و درجه.

و اما وقتی که زن بالاتر از مرد باشد در رتبه و درجه و در مقام علّیت باشد و مرد در مقام معلولیت، بدون شک و تردید زن افضل از مرد است بالضروره از جهت مساوی نبودن علّت با معلول، و نور با منیر، در هیچ حالی از احوال.

حاصل کلام: آنکه صدّیقه طاهره سلام الله علیها بنصّ کلام خدا عصمت و طهارت او ثابت، چنانچه خدا به عصمت و طهارت او شهادت داده به آنچه که مافوق ندارد، و از او برده است کلیّه پلیدی‌ها و رجس‌ها و اقدار ظاهریّه و باطنیّه را از گناهان و خطاهای ظاهره و باطنه، کبیره و صغیره، حتّی از ترک اولی و حدیث نفس و کلیّه چیزهایی که خدا نمی‌خواهد.

و دیگر آراسته بودن آن حضرت به علوم ظاهره و باطنه، و ثبوت اعلمیّت از

همه پیغمبران غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود، بنحوی که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین افتخار می فرمودند به صحیفه فاطمه که در آن است علم به آنچه که گذشته و آنچه که تا قیام قیامت بعد از این بیاید و واقع شود، و آنچه در زمان او موجود بوده، دلیل است نیز بر افضلیت او بر تمام انبیاء و رسل غیر از پدر و شوهرش صلی الله علیها وعلی آبیهایی وبنیهایی.



مرکز تحقیقات کلمه و نور اسلامی

فصل دوازدهم

در بیان اینکه فاطمه علیها السلام ولایت کلیه داشته

از جمله آیات دالّه بر ولایت کلیه داشتن فاطمه زهراء سلام الله علیها آیه مبارکه تطهیر است به اتفاق فریقین که در شأن اهل البیت نازل شده، و مراد از اهل البیت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهراء و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین اند، بنا بر روایات اکثر مفسّرین عامّه، و اجماع مفسّرین خاصّه، و ملحق به ایشانند نه امام دیگر از فرزندان حسین علیه السلام، و احدی از انبیاء و مرسلین تا چه رسد به سایر مؤمنین در آن شرکت ندارند ابداً.

باید دانست که علاوه بر ملکه عصمت و طهارتی که سایر انبیاء و مرسلینی که دارای ولایت جزئیّه بوده اند و آن معظمه دارا بوده اند، در ولایت کلیّه هم، با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود شرکت داشته و همراه و همقدم بوده، و هیچگاه ترک اولائی از او سر نزنده، و از درجات رضا و خوشنودی مولای خود به هیچ وجه نکاسته، و غریزه خود را به زیور لقب عصمة اللهی آراسته و پیراسته است، لذا به اتفاق علماء اسلامی از شیعه و سنی او را از اهل البیت بشمار درآورده اند، و در اخبار و آثار به این معنی تنصیص و تصریح شده.

چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی مستنداً از ابن عباس روایت کرده که گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عليهم السلام فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَأَكْرَمُ النَّاسِ، فَأَحِبَّ مِنْ أَحِبِّهِمْ، وَأَبْغَضْ مِنْ أَبْغَضِهِمْ، وَوَالٍ مِنْ وَالَاهُمْ، وَعَادٍ مِنْ عَادَاهُمْ، وَأَعِزَّنِي مِنْ أَعَانِهِمْ، وَاجْعَلْهُمْ مَطْهُرِينَ مِنْ كُلِّ رَجَسٍ،

معصومین من کلّ ذنب، وایدهم بروح القدس منك .. الحديث^(۱) .

یعنی: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود در حالتی که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در نزد او بودند، پس فرمود: خدایا تو می دانی که اینها اهل بیت منند، و گرامی ترین مردمانند، دوست بدار کسی را که ایشان را دوست بدارد، و خشمگین باش بر کسی که بر ایشان خشمگین است، و دوستی کن با آنهایی که با ایشان دوستی کنند، و دشمنی کن با آنهایی که با ایشان دشمنی کنند، و ایشان را طاهر و پاکیزه گردان از پلیدی ها و هرگونه رجسی، و معصوم قرار ده ایشان را از هر معصیت و گناه و ترک اولائی، و مددکن ایشان را به جبرئیل امین یا به روح مقدسی که از توست .

مؤلف حقیر گوید: در صورتی که صدور ترک اولی از آن بی بی معظمه جایز باشد، نمی توانیم در عصمت و طهارت او را در ردیف سایر انبیاء و مرسلین و معصومین قرار دهیم به لحاظ نسبی بودن امور؛ زیرا که ترک اولی عبارت است از دست دادن بعضی از درجات رضای مولی نسبت به انبیاء و مرسلین، به حکم «حسنات الأبرار سیئات المقربین» که از آنها تعبیر به معصیت شده، نظیر آنچه که خدا در حق آدم صفی الله فرموده: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ ثُمَّ اجْتَنَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى^(۲) یا در حق موسی علیه السلام فرموده: ﴿فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳) و مانند این دو نسبت به بعضی از انبیاء .

خلاصه کلام: پس از اثبات صحّت اطلاق معصیت بر ترک اولی، چون از صاحبان ولایت کلیه و زمامداران عالم امکان که مقربان خیلی خیلی نزدیک به

(۱) شیخ صدوق، الامالی ص ۴۳۶-۴۳۷ چاپ نجف؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۴-۲۵ ح ۲۰.

(۲) سوره طه: ۱۲۱-۱۲۲.

(۳) سوره اعراف: ۱۴۳.

خدایند، صدور معصیت به هر عنوانی که فرض شود محال است، همچنین از صدیقه طاهره سلام الله علیها هم که از مصادیق آیه شریفه تطهیر است و با پدر و شوهر و فرزندان در پاک بودن از هرگونه رجس و پلیدی و قذارتی هم ترازو و هم سنگ است، و در ملکه عصمت با آنها شریک و برابر است، صدور آنچه اطلاق معصیت بر آن شود از گناه و خطا و ترک اولی محال و ممتنع است.

و جهت لازم دانستن فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه شرط عدم صدور ترک اولی را از ایشان این است که صاحبان ولایت مطلقه در تمامی ملکات فاضله و صفات مدوحه باید افضل باشند از صاحبان ولایت مقیده، و در ملکه عصمت هم باید از آنها برتر باشند، و برتری ایشان به آن است که ترک اولائی از ایشان صادر نشود، و اما نسبت به صاحبان ولایت جزئی ارتکاب ترک اولی برایشان ضرری ندارد.

و اما بر صاحبان ولایت کلیه با شئون ولایتی و کمال قربی که به خداوند دارند ارتکاب آن ناشایسته است؛ زیرا که در این صورت تفاوتی با آنها ندارند، و افضل و فاضل مساوی و در یک درجه خواهند بود.

نتیجه کلام: از آنچه که گفته شد واضح و روشن گردید که آیه تطهیر در شأن کسانی از اهل البیت نازل شده که دارای ملکه عصمتی بوده‌اند که هیچگونه ترک اولائی از ایشان سر نزده که منافی با داشتن منصب ولایت مطلقه باشد.

و عصمت کبری سلام الله علیها به اتفاق شیعه و سنی از جمله اهل البیت می‌باشد، و در ولایت مطلقه با پدر و شوهر و فرزندان شرکت دارد، و همچنین با همه ائمه نه گانه دیگر از اولاد خود. و غیر از این چهارده نور پاک احدی از خلق خدا از اولین و آخرین در این دو منصب با ایشان شریک نیست، صلی الله علیها وعلی آبیها وبعلهای وبنیها.

و از جمله آیات دالّه بر ولایت کلّیه داشتن آن حضرت: عاجز و ناتوان بودن تمام خلایق عالم امکان از شناختن حقیقت و نورانیت و پایه درجات و مقامات آن بی بی معظمه از نظر محیط بودن آن حضرت بر آنها، و محاط بودن آنها از حیث وجود و علم و قدرت و هر کمالی، به این تقریر که: نفوس کلّیه حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام و اهل بیت و آل اطهارش وجوداً و علماً احاطه به ممکنات دارند، به دلیل آیات و اخبار بسیار که در کتب معتبره از خاصّه و عامّه روایت شده، و بسیاری از آنها را مؤلف قاصر در جزء اول و دوم کتاب ولایت کلّیه که جزء اول آن در طهران به چاپ رسیده بیان کرده‌ام، که شناسائی خود را از عموم خلق سلب فرموده‌اند، که به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در ضمن حدیثی که فرمود: «وَأَمَّا سَمِيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ قَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»^(۱) یعنی: آن حضرت فاطمه نامیده شد برای آنکه خلق از شناختن او جدا شده‌اند، یعنی به کنه معرفت او راه نیافته‌اند.

چنانچه در سیزده نفر معصومین دیگر هم از کسبه معرفت ایشان عاجز مانده‌اند، و یقیناً مراد معرفت ظاهری نیست که در ظاهر ایشان را نشناخته باشند، هرکسی به قدر ظرفیت و استعداد خود از معرفت ظاهری آنها بهره‌مند می‌شود. و بسا اشخاص ضعیف الایمان و سست عقیده از شنیدن فی الجمله‌ای از مقامات عالیّه ایشان تعجب می‌کنند بخاطر خود می‌گذرانند که چگونه می‌شود عقل‌های اینهمه مردمان از شناختن یک دختر عاجز باشد.

در جواب چنین شخصی باید گفت: برو قدری در حالات مؤمنان بافضیلت

(۱) تفسیر فرات کوفی ص ۵۸۱ ح ۷۴۷.

فکر کن، چون خودت دارای چنان فضیلتی نیستی نمی توانی مرتبه فضل آنها را بفهمی، تا چه رسد به مقامات شامخه اهل بیت پیغمبر که بتوانی کنه ذات آنها را بشناسی.

مرحوم سید جلیل و عالم نبیل سید محمد بن هبة الله قزوینی رحمته الله در رساله ولایت خود، روایتی در این باب از حسین بن سعید اهوازی در کتاب المؤمن خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده:

لا يقدر الخلاق على كنه صفة الله تعالى، فكذلك لا يقدر على كنه صفة رسول الله صلی الله علیه و آله، وكما لا يقدر على كنه صفة الرسول، كذلك لا يقدر على كنه صفة الإمام عليه السلام، وكما لا يقدر على كنه صفة الإمام لا يقدر على كنه صفة المؤمن^(۱).

یعنی: مخلوقات بر حقیقت صفت خدای تعالی قادر نیستند، و همچنین قادر نیستند بر حقیقت صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و همچنین که قادر نیستند بر حقیقت صفت رسول خدا قادر نیستند بر حقیقت صفت امام علیه السلام، و همچنین که قادر بر حقیقت امام نیستند قادر بر حقیقت صفت مؤمن نیستند.

پس وقتی که خلق از حقیقت صفت مؤمن و شناختن آن عاجز باشند کجا می توانند حقیقت امام یا پیغمبر یا خدا را بفهمند و بشناسند؟!

حقیقت پیغمبر و امام و زهراء را بشر نمی تواند بشناسد

در کتاب اصول کافی، و در کتاب امالی شیخ صدوق، و در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف صدوق، و در کتاب احتجاج طبرسی، و در کتاب غیبت نعمانی، و غیر اینها مسنداً از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام حدیث مفصّلی را در صفات جامعه امام علیه السلام که محلّ شاهد ما در اینجا از آن حدیث این است که

(۱) حسین بن سعید اهوازی، کتاب المؤمن ص ۳۱ ح ۵۹.

فرموده:

هیئات هیئات، فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره؟! ضلّت العقول، وتاهت
العلوم، وحارت الأبواب، وخسنت العيون، وتضاغرت العظام، وتحيرت الحكماء،
وتقاصرت الحلما، وحصرت الخطباء، وجهلت الألباء، وكلّت الشعراء، وعجزت الأدباء
وعيبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه، أو فضيلة من فضائله، وأقرّت بالعجز والتقصير،
وكيف يوصف بكلّه، أو ينعت بكنهه، أو يفهم شيء من أمره، أو يوجد من يقوم مقامه، ويغني
غناه، لا كيف وأنى وهو بحيث النجم من يد المتناولين، ووصف الواصفين، فأين الاختيار من
هذا؟ وأين العقول عن هذا؟ وأين يوجد مثل هذا؟ أتظنون أن ذلك في غير آل الرسول
محمد صلی الله علیه وآله؟ كذبتهم والله أنفسهم، ومنّتهم الأباطيل، فارتقوا مرتقاً صعباً دحضاً تزلّ عنه إلى
الحضيض أقدامهم، راموا إقامة الإمام بعقول حائرة باثرة ناقصة وآراء مضلّة، فلم يزدادوا
منه إلا بُعداً، قاتلهم الله أنى يؤفكون، ولقد راموا صعباً وقالوا إفكاً، وضلّوا ضلالاً بعيداً،
ووقعوا في الحيرة إذ تركوا الإمام على بصيرة.. الحديث^(۱)
ترجمة حديث

یعنی: کیست که برسد به کنه معرفت امام، یا برای او ممکن باشد اختیار کردن چنین
امامی، دور است دور است چنین گمانی، عقل ها گم و سرگردان می شود، و صاحبان عقول
متحیر می مانند، و چشم ها منع می کند، و بزرگان کوچک می گردند، و حکماء در تحیر
می مانند، و فکر خردمندان کوتاه است، و خطبا از وصف کردن امام خسته می مانند، و
اهل خرد به نادانی فرو می مانند، و شعراء وامی مانند، و صاحبان ادب عاجز می شوند، و

(۱) مرحوم کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۲۰۱؛ شیخ صدوق، امالی ص ۶۰۴؛ چاپ نجف؛ عیون
اخبار الرضا شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۱۹؛ احتجاج مرحوم طبرسی ج ۲ ص ۴۴۳؛ کتاب غیبت
نعمانی ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۲۴-۱۲۵.

فصحاء و بلغاء خسته می‌شوند از وصف کردن شأنی از شؤون امام، یا فضیلتی از فضیلت‌های او، کو عقل‌هایی که بتواند امام را بشناسد؟ و کو آن کسی که بتواند؟ همه اقرار به تقصیر خود می‌کنند.

چگونه می‌توانند همه صفات او را وصف کنند، یا کنه صفات او را تعریف کنند، یا بیابند کسی را که قائم مقام او باشد، و بی‌نیاز کند مانند بی‌نیاز کردن او؟ نه چنین است، چنین کسی پیدا نمی‌شود، و از کجا پیدا شود.

امام مانند ستاره‌ای است که دست گیرندگان از آن کوتاه است، و وصف کنندگان نمی‌توانند او را وصف کنند، کجا می‌توانند چنین امامی را خودشان اختیار کنند؟ و کجا عقل‌هایشان می‌رسد به آن؟ و کجا می‌توانند مانند چنین امامی را پیدا کنند؟ آیا چنین گمان می‌کنند که در غیر آل محمد علیهم‌السلام می‌توانند چنین امامی پیدا کنند؟

بذات خدا قسم نفس‌های ایشان ایشان را تکذیب می‌کند، و این آرزوهای باطل آنها را می‌کشد، هرآینه ایشان بالا رفته‌اند به جایگاه بلند دشواری که قدم‌هایشان خواهد لغزید و فرو خواهند افتاد، چنین قصدی کرده‌اند که به عقل‌های سرگردان خود و فکرهای کوتاه خود و رأی‌های گمراه‌کننده خود امامی برپا کنند، چیزی را برای خود زیاد نمی‌کنند مگر اینکه از حق دور می‌شوند، خدا بکشد ایشان را چگونه دروغ‌سازی می‌کنند و دروغ می‌گویند، و گمراه شده‌اند گمراه شدن بسیار دوری، و در سرگردانی افتاده‌اند زمانی که امام را از روی بصیرت شناختند و ترک او کردند.

مؤلف حقیر گوید: پس پی بردن به کنه مقام و حقیقت صاحبان ولایت مطلقه از محالات است، و ماسوای از ایشان که نسبت به مقام و منزلت ایشان مرده‌اشان سمت غلامی و زن‌هاشان سمت کنیزی ایشان را دارند، کجا می‌توانند به تمام معنی عارف شؤون و کنه حقایق و عظمت مراتب ایشان شوند؛ زیرا که ملکه ولایت مطلقه و اولو الأمری غیر از ملکات عادیه ظاهریه است که اهل ظاهر به

کنه آن بتوانند برسند، یا اگر هم نتوانند حقیقت آن را بفهمند از آمارات ظاهریّه برای فهمیدن آن راهی بدستشان بیاید، مانند حُسن ظاهری که کاشف از ملکه عدالت است مثلاً و بالعکس.

پس باید دانست که پی بردن به کنه و حقیقت ولایت مطلقه، یا به تعبیر دیگر سلطنت کلّیه إلهیه نسبت به تمام سلاسل عوالم امکانیه از فهم بشر عادی ولو هر اندازه دارای مقام علم و دانش باشد بیرون است، مگر اینکه مخصوصین به این منصب خدائی خودشان پی به کنه حقیقت همدیگر ببرند.

چنانچه شیخ فقیه علامه عزّ الدین ابو محمد حسن بن سلیمان حلّی تلمیذ شهید اوّل صاحب لمعه اعلی الله مقامها در کتاب المحتضر قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نقل کرده که فرمود:

یا علی، ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا^(۱).
یعنی: نشناخت خدا را - یا علی - کسی جز من و تو، و نشناخت مرا کسی جز خدا و تو، و نشناخت تو را کسی جز خدا و من.

در مناقب ابن شهر آشوب راجع به امام ششم حضرت صادق علیه السلام از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال او از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

والله لقد أعطينا علم الأولين والآخرين.

فقال له رجل من أصحابه: جُعِلت فداك، أعندكم علم الغيب؟
فقال له: ويحك، إني لأعلم ما في أصلاب الرجال وأرحام النساء، ويحكم، وسعوا صدوركم ولتبصر أعينكم ولتَعِ قلوبكم، فنحن حجة الله تعالى في خلقه، ولن يسع ذلك إلا صدر كل مؤمن قوي قوّته كقوّة جبال تهامة إلا بإذن الله، والله لو أردت أن أحصي لكم كل

(۱) حسن بن سلیمان حلّی، المحتضر ص ۳۸ چاپ نجف اشرف.

حصاة عليها لأخبرتكم، وما من يوم ولا ليلة إلا والحصى يلد إيلاداً كما يلد هذا الخلق، والله لتبأغضون بعدي حتى يأكل بعضكم بعضاً^(۱).

یعنی: بذات خدا سوگند که ما عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را.

پس مردی از یاران او به او گفت: فدایت شوم! آیا علم غیب نزد شما هست؟

فرمود: رحمت بر تو باد، من قطعاً می‌دانم آنچه را که در پشت پدران و رحم‌های مادران است، رحمت بر شما باد، سینه‌های خود را گشایش دهید، باید ببیند چشم‌های شما، و باید نگاهداری کند دل‌های شما، ما حجت خدای تعالی هستیم در میان خلق او، و توسعه قبول این سخن را ندارد مگر سینه پر قوت مؤمن صاحب قوت که قوت او مانند قوت کوه‌های حجاز باشد به اذن خدا، بذات خدا سوگند اگر بخواهم همه سنگریزه‌ها را برای شما بشمارم همه آنها را که روی زمین است می‌شمارم و خبر می‌دهم شما را، نیست روز و شبی مگر اینکه این سنگریزه‌ها می‌زایند زائیدنی همچنانی که این خلق می‌زایند. بذات خدا سوگند که شما کینه همدیگر را در بعد از من در دل‌های خود خواهید گرفت تا اینکه می‌خورد بعضی از ایشان بعض دیگر را.

از جمله آیات دالّه بر ولایت کلیّه داشتن آن حضرت: لیاقت نداشتن احدی از خلق عالم است از آدم تا خاتم برای همسر شدن با آن ولیّ الله عظمی سلام الله علیها غیر از وجود مبارک پسر عمّ بزرگوارش ولیّ الله اعظم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، لیاقت نداشتن؛ زیرا در امر مزاجت کفویت یعنی هم شأن یکدیگر بودن از مقرّرات شریعت مقدّسه اسلامیّه است، و قطع نظر از آن بنای عرف هم بر همین است، چنانچه در عرب هم مرسوم بوده در بسیاری از موارد کفویت رعایت می‌شده، حتّی در جنگ‌های تن به تن هم بسیار مورد نظر بوده، و در امر

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۴ ص ۲۵۰.

مزاوجت بالخصوص گذشته از وجهه شرعی جنبه طبیعی هم داشته و دارد، چنانچه هر صنفی با صنف خود میل دارد ازدواج کند، عالم با عالم، تاجر با تاجر و هکذا چنانچه شاعر هم گفته:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

و این امر طبیعی بشر است، گرچه در تحقق کفویت غیر از اتحاد در صنعت و شغل امور دیگری هم مداخلت دارد که هر فامیل و قومی بیشتر آن را اهمیت می دهند. ولیکن طبقه انبیاء و اولیاء کفویت و هم شأن بودن را در علم و معرفت و قرب بخدا و شرافت معنوی و زهد و تقوی می دانند، و ثروتمند بودن و ریاست و صنعت و دنیاداری به هیچ وجه منظور نظرهای ایشان نیست؛ زیرا با مقام نبوت و مرتبه امامت کاملاً منافات دارد و با یکدیگر معارضند، و آنچه گفته شد بسیار آشکار و روشن است.

پس از تقدیم این مقدمه، تذکر داده می شود اخباری چند با اندک اختلاف لفظی و اتحاد در معنی از خاصه و عامه روایت شده به این مضمون که اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوجود نیامده بود برای او همسر و کفوی در مردان این جهان نبود از آدم تا خاتم، از جمله آنها است خبر نبوی صلی الله علیه و آله:

لولا أن الله خلق أمير المؤمنين لفاطمة لم يكن لها كفو من آدم فن دونه ^(۱).

یعنی: اگر خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافریده بود برای فاطمه، همسری برای او نبود از آدم تا برسد به کسانی که بعد از آدم بوجود آمده و می آیند.

و در کتاب بشاره المصطفی لشيعه المرتضى روایت کرده است به سند خود در ضمن حدیثی از حضرت صادق علیه السلام تا آنجائی که شخص اعرابی در حق

(۱) شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۳.

حضرت فاطمه سلام الله عليها دعا کرد و گفت در حضور پیغمبر ﷺ:

اللَّهُمَّ اعْطِ فَاطِمَةَ مَا لَا عَيْنَ رَأَتْ، وَلَا أُذُنَ سَمِعَتْ، فَأَمَّنَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَقْبَلَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَعْطَى فَاطِمَةَ فِي الدُّنْيَا ذَلِكَ، أَنَا أَبُوهَا، وَمَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ مِثْلِي، وَعَلَى ﷺ بَعْلُهَا، وَلَوْلَا عَلِيٌّ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كَفْوٌ أَبَدًا^(۱).

یعنی: گفت (شخص اعرابی): خدایا! عطا کن به فاطمه ﷺ چیزی را که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد. پیغمبر ﷺ آمین گفت، و رو کرد به یاران خود و فرمود: خدای تعالی در دنیا آن را به فاطمه داده است، من پدر او هستم، و علی ﷺ شوهر اوست، و احدی از مردان جهانیان مانند من نیستند، و اگر علی نبود هرگز همسری برای فاطمه نبود.

بدیهی و واضح است که این مقام و مرتبه فقط برای انتساب فاطمه به پیغمبر نیست، چنانچه آن حضرت دخترهای دیگری هم داشته، و هیچ یک از آنها دارای این مرتبه و مقام نبوده‌اند. و اگر آن بی‌بی معظمه دارای رتبه و ولایت مطلقه نمی‌بود همسری جز علی ﷺ نداشتن، و نفی لیاقت همسری و همتائی با سایر انبیاء و اولیاء تا چه رسد به دیگران معنائی نداشت، نیکو تدبّر کن.

و از جمله آیات دالّه بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت: نزول مصحف بر آن حضرت پس از رحلت پدر بزرگوارش که در آن است خبرهای آنچه که بوده است و آنچه که خواهد بود تا قیام قیامت، و در آن است شماره آنچه که در آسمان‌هاست از نام‌های فرشتگان و غیر آنها، و شماره آنچه که خدا خلق فرموده از انبیاء و مرسلین، و نام‌های ایشان، و نام‌های آن کسانی که بر آنها مبعوث شده‌اند، و نام‌های کسانی که ایشان را تکذیب کردند، و نام‌های کسانی که به ایشان ایمان

(۱) محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی ص ۱۳۹؛ بحار الأنوار ۴۳ ص ۵۷-۵۸.

آوردند، و نام‌های همه اهل ایمان و همه کفار از اولین و آخرین.
و در آن است صفت هر شهر و قصبه و دهکده‌ای که در روی زمین بنا شده و
پس از این بنا خواهد شد از شرق و غرب زمین، و عدد هرچند نفر مؤمنی که در
هر شهر یا دهی می‌باشد، و عدد هرچند نفر کافری که در آنها بوده و می‌باشند.
و در آن است صفات قرن‌های پیشین و قصه‌های آنان و کسانی که در آنها
سلطنت و حکومت داشته‌اند و شماره نام‌های آنان.
و در آن است نام‌های امامان و پیشوایان و صفات آنها، و آنچه را که هریک از
آنها مالک بوده‌اند، و کیفیت رجعت‌هایی که در آنها بوده، و مدت عمرهای
ایشان، و صفات اهل بهشت، و شماره کسانی که در آن داخل می‌شوند.
و در آن است بیان اوصاف جهنم، و نام‌های کسانی که در آن وارد می‌شوند.
و در آن است علم تمام قرآن بنحوی که نازل شده، و علم تورات و علم انجیل
و علم زبور بنحوی که هر کدام از آنها نازل شده، و شماره هر درخت و سنگریزه
و کلوخی که در تمام روی زمین هست، چنانچه در کتاب دلائل الامامة طبری که
یکی از کتب معتبرة معروفه است با سلسله سند روایت شده، و جامع این اوراق
در فصل هفتم نقل کرده‌ام تمام حدیث را.
و از جمله آنچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ضمن آن حدیث فرموده این
جمله است:

ولقد كانت صلوات الله عليها طاعتها مفروضة على جميع من خلق الله من الجن والانس
والطير والبهائم والأنبياء والملائكة ... الحديث^(۱).

یعنی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر آینه واجب شده است طاعت آن معظّمه بر همه

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۰۴-۱۰۶ ح ۳۴.

آن کسانی که خدا آفریده است از جنّ و انس و پرندگان و چهارپایان و پیغمبران و ملائکه ... تا آخر حدیث .

چه نیکو گفته است شاعر ماهر این بیت را:

من نمی‌گویم که آن علیا جناب بود پیغمبر ولی دارد کتاب
مؤلف قاصر دنباله آن بدیهه گفته :

مصحف او تالی قرآن بود آنچنان کو جسم و مصحف جان بود
شرح تحقیقی قرآن مبین هست این مصحف زرب العالمین
محتوی در آن علومی بی حساب هست از اسرار مبدء تا مآب
جمله اسرار ما اوحی در اوست علم کل انبیا پیدا در اوست
لیک غیر از صاحب علم کتاب هیچکس از آن نگردد کامیاب
وارث آن مصحف عالی مقام بعد زهرا نیست کس غیر از امام

حاصل آنکه نزول چنین مصحفی بر آن حضرت و بعلاوه فرمایش امام صادق (ع) در ضمن حدیث نزول مصحف، دلالت دارد بر اینکه آن بی‌بی معظمه سلام الله علیها در داشتن ولایت کلیه همدوش و همطراز پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود می‌باشد.

و از جمله آیات دالّه بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت: حدیث شریفی است که در کتاب امالی شیخ قدّس الله روحه روایت شده از حسین بن ابراهیم قزوینی از محمّد بن رهبان، از علی بن حسین، از عبّاس بن محمّد حسینی، از پدرش، از صفوان، از حسین بن ابی غندر، از اسحاق بن عمّار، از ابی عبدالله (ع) که فرمود:
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ فَاطِمَةَ رُبْعَ الدُّنْيَا، فَرُبْعَهَا هَا، وَأَمَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، تُدْخِلُ أَعْدَاءَهَا النَّارَ

وَتَدْخُلُ أَوْلِيَاءُهَا الْجَنَّةَ، وَهِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَعَلَىٰ مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَىٰ^(۱).
یعنی: خدا چهار یک دنیا را مهر فاطمه قرار داده، پس چهار یک دنیا مال اوست، و بهشت و جهنم را مهر او قرار داده تا داخل کند دشمنان خود را در آتش، و داخل کند دوستان خود را در بهشت، و اوست صدیقه کبری که بر شناسائی او دور زده است قرن‌های پیشین.

مؤلف قاصر گوید: کدام زنی است در میان تمام زن‌های اولین و آخرین که چهار یک تمام دنیا یا نصف دنیا طبق بعضی از اخبار دیگر، و تمام بهشت و جهنم را خدا مهر او قرار داده باشد، و بعلاوه عاقد او ذات اقدس احدیت، و در عرش جبرئیل امین، و در بیت المعمور راحیل ملک خطبه خوان، و ملائکه حاملین عرش شاهدهای ازدواج، و نثار کننده رضوان خازن بهشت، و طبق نثار درخت طوبی، و نثار آن در و یاقوت و مرجان، و پیغمبر خدا مشاطة او باشند، و معرفت او بر تمام حاملین عرش و فرشتگان آسمان‌های هفت گانه و حورالعین بهشتی و تمام خلق اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین حتی پدر بزرگوارش واجب باشد، و بر معرفت او دور زند همه قرن‌های گذشته.

و با این خصوصیات و اوصاف بالاتر از اینها چنانچه بعضی از آنها در این کتاب به محل خود ذکر خواهد شد از ولایت کلیه مطلقه بر کنار باشد؟! حاشا و کلاً ثم حاشا و کلاً.

پس بطور قطع و یقین طبق آیات و اخبار بسیار، مسلماً آن بی بی معظمه ولیة الله و با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود همدوش و همراه و دارای مقام ولایت مطلقه می باشد.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۰۵ ح ۱۹.

و اخبار نیازمند بودن همه انبیاء و مرسلین در دنیا و آخرت به شفاعت آن بی بی معظمه، و امارت او بر تمام اهل محشر، طبق آیات و اخبار و احادیث و آثار مرویه بطرق فریقین از خاصه و عامه بسیار است، به برخی از آنها در این اوراق اشاره خواهد شد. بار خدایا! دست مؤلف به هیچ ارزنده را از ذیل عنایت این بی بی معظمه و پدر و شوهر و فرزندان طیبین و طاهرینش کوتاه مگردان.

و از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن صدیقه کبری: کیفیت وارد شدن آن بی بی معظمه است در زمین محشر با تشریفات عظیمه ای که بعد از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش برای احدی نخواهد بود، چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار از کتاب امالی شیخ صدوق بسند خود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

سمعت جابر بن عبدالله الأنصاري يقول: قال رسول الله ﷺ: إذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمة على ناقة من نوق الجنة، مدبجة الجنين، خطامها من لؤلؤ رطب، قوائها من الزمرد الأخضر، ذنبها من المسك الأذفر، عيناها ياقوتتان حراوان، عليها قبة من نور، يرى ظاهرها من باطنها، وباطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله، وخارجها رحمة الله، على رأسها تاج من النور، للتاج سبعون ركناً، كل ركن مرصع بالدر والياقوت، يضيء كما يضيء الكوكب الدرّي في أفق السماء، وعن يمينها سبعون ألف ملك، وعن شمالها سبعون ألف ملك، وجبرئيل أخذ بخطام الناقة ينادي بأعلى صوته:

غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ، فَتَسِيرُ حَتَّى تَحَاضِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ، فَتَنْزِلُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، احْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، اللَّهُمَّ احْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَلَدِي. فَإِنَّ النِّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَابْنَتَ حَبِيبِي، سَلِّبْنِي تُعْطَى، وَاشْفَعْنِي تُشْفَعِي، فَوْعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَجَازَنِي ظَلَمَ ظَالِمٌ. فَتَقُولُ: لِأَجَازِي إِلَهِي

وسیدی ذریّتی و شیعی و شیعه ذریّتی و محبی و محبی ذریّتی.

فاذا النداء من قبل الله جلّ جلاله: این ذریّه فاطمه و شیعتها و محبّوها و محبّو ذریّتها؟
فیقبلون وقد أحاط بهم ملائكة الرحمة، فتقدّمهم فاطمة حتّى تدخلهم الجنة^(۱).

ترجمه

یعنی: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود روی می آورد دختر من فاطمه در حالتی که بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار است، که دو پهلوی آن ناقه به ابریشم زینت کرده شده است، و مهار آن از مروارید تر، و چهار دست و پای آن از زمرد سبز، و دُم آن از مشک خوشبو، و دو چشم آن از دو دانه یاقوت سرخ است، و بالای آن قبه ایست از نور که داخل آن از بیرون و بیرون آن از داخل آن دیده می شود، در داخل آن عفو و بخشش خداست، و در داخل آن رحمت خدا است، و بر سر آن تاجی است از نور که برای آن تاج هفتاد رکن است که هر رکنی زینت کرده شده است به دُر و یاقوت، نور می دهد همچنانی که ستاره درخشنده نور می دهد در کرانه آسمان، و از طرف راست او هفتاد هزار فرشته، و از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته، و جبرئیل زمام ناقه او را گرفته به بلندترین صدای خود ندا می کند که: چشم های خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد.

پس سیر می کند تا برابر عرش پروردگار خود جلّ جلاله، پس خود را از ناقه می اندازد و می گوید: خدای من! و آقای من! حکم کن میان من و میان کسانی که به من ظلم کردند. خدایا! حکم کن میان من و میان کسی که فرزندان مرا کشته.

پس از جانب خدای جلّ جلاله ندا می رسد: از ظلم ظالم نمی گذرم. فاطمه می گوید: من نمی گذرم، خدای من و آقای من! از ذریه ام و شیعیانم و شیعیان ذریه ام و دوستانم و

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۱۹ - ۲۲۰ ح ۱.

دوستان ذریه‌ام. آنگاه از جانب خدائی که بزرگست جلال او ندا می‌رسد: کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او، پس پیش می‌آیند و فرشتگان رحمت اطراف آنها را می‌گیرند، و فاطمه در پیش روی آنهاست تا آنها را داخل بهشت کند.

تفسیر فرات بن ابراهیم از سلیمان بن محمد به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌فرمود:

دخل رسول الله ﷺ ذات يوم على فاطمة وهي حزينة، فقال لها: ما حزنك يا بنية؟ قالت: يا أباي ذكرت المحشر ووقوف الناس عرأة يوم القيامة.

قال: يا بنية، يوم عظيم، ولكن قد أخبرني جبرئيل عن الله عز وجل أنه قال: أول من ينشق عنه الأرض يوم القيامة أنا، ثم إبراهيم، ثم بعلك علي بن أبي طالب.

ثم يبعث الله إليك جبرئيل في سبعين ألف ملك، فيضرب على قبرك سبع قباب من نور، ثم يأتيك إسرافيل بثلاث حلل من نور، فيقف عند رأسك، فيناديك: يا فاطمة بنت محمد، قومي إلى محشر، فتقومين آمنة روعتك، مستورة عورتك، فيناولك إسرافيل الحلل فتلبسينها، ويأتينك زوقائيل^(۱) بنجبية من نور، زمامها من لؤلؤ رطب، عليها محفة من ذهب، فتركيينها ويقود زوقائيل بزمامها، وبين يديك سبعون ألف ملك بأيديهم ألوية التسييح، فإذا جد بك السير استقبلتك سبعون ألف حوراء يستبشرون بالنظر إليك، بيد كل واحدة منهن مجمرة من نور، يسطع منها ريح العود من غير نار، وعليهن أكاليل الجواهر مرصعة بالزبرجد الأخضر فيسرن عن يمينك.

یعنی: روزی رسول خدا ﷺ وارد شد بر فاطمه در حالتی که فاطمه اندوهگین بود، پس فرمود: دخترک من! چه چیز تو را اندوهگین کرده؟

گفت: ای پدر! بیاد محشر افتادم که مردمان برهنه می‌ایستند در روز قیامت.

(۱) در تفسیر: روفائیل.

فرمود: دخترک من! روز بزرگی است، ولیکن جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داد که اول کسی که می شکافد زمین را در روز قیامت من هستم، پس از من ابراهیم است، و پس از او شوهر تو علی بن ابی طالب است.

آنگاه خدا جبرئیل را بسوی تو می فرستد با هفتاد هزار ملک، و هفت قبة نور بر سر قبر تو نصب خواهد کرد، بعد از آن اسرافیل با سه حلة نور بر سر قبر تو توقف می کند و تو را ندا می کند که: ای فاطمه دختر محمد! برخیز بسوی محشر خود بیا، پس تو برمی خیزی در کمال ایمنی در حالتی که عورتت پوشیده باشد، و حله ها را اسرافیل به تو می دهد و تو آنها را می پوشی، و زوقائیل بنزد تو می آید و ناقه ای از نور برای تو می آورد که مهار آن از مروارید تر باشد، و بر آن جهازی از طلا باشد، و تو بر آن سوار می شوی، و زوقائیل زمام آن را خواهد کشید، و هفتاد هزار ملک در پیش روی تو روانه شوند که در دست هریک پرچم های تسبیح باشد، و چون مقداری راه سیر کنی هفتاد هزار حوریه استقبال کنند تو را، و با خوشحالی بسوی تو نظر کنند، که در دست هریک از آنها مجمره ای از نور باشد که بوی عود از آن ساطع باشد بدون آتش، و بر سر هریک تاج های جواهر باشد مرصع به زبرجد سبز، و آنها از جانب راست تو روانه شوند.

فإذا سرت من قبرك، استقبلتك مریم بنت عمران في مثل من معك من المحور العين، فتسلم عليك وتسير هي ومن معها عن يسارك، ثم تستقبلك أمك خديجة بنت خويلد أول المؤمنات بالله وبرسوله، ومعها سبعون ألف ملك بأيديهم ألوية التكبير، فإذا قربت من الجمع استقبلتك حواء في سبعين ألف حوراء ومعها أسية بنت مزاحم، فتسيران هما ومن معها معك^(۱)، فإذا توسّطت الجمع وذلك أن الله يجمع الخلائق في صعيد واحد، فيستوي بهم الأقدام. ثم ينادي المنادي من تحت العرش يسمع الخلائق: غضوا أبصاركم حتى تجوز فاطمة بنت

(۱) در تفسیر: فتسير هي ومن معها معك.

مُحَمَّدٌ ﷺ ومن معها، فلا ينظر إليك يومئذٍ إلا إبراهيم خليل الرحمن وعلي بن أبي طالب، ويطلب آدم حواء فيراها مع أمك خديجة أمامك.

ثم ينصب لك منبر من النور فيه سبع مراقٍ، بين المرقاة إلى المرقاة صفوف الملائكة بأيديهم ألوية من النور، وتصطف الحور العين عن يمين المنبر وعن يساره، وأقرب النساء منك عن يسارك حواء وآسية، فإذا صرت في أعلى المنبر أتاك جبرئيل، فيقول لك: يا فاطمة، سلي حاجتك. فتقولين: يا رب، أرني الحسن والحسين، فيأتيانك وأوداج الحسين تشخب دماً، وهو يقول: يا رب خذ لي اليوم حتى يمن ظمئي، فيغضب عند ذلك الجليل، ويغضب لغضبه جهنم والملائكة أجمعون، فتزفر جهنم عند ذلك زفرة، ثم يخرج فوج من النار يلتقط قتلة الحسين وأبنائهم وأبناء أبنائهم، ويقولون: يا رب، لم نحضر الحسين! فيقول الله لزبانية جهنم: خذوهم بسيماهم بزرقة الأعين وسواد الوجوه، خذوا بنواصيهم فألقوهم في الدرك الأسفل من النار، فإنهم كانوا أشد على أولياء الحسين من آبائهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه، فتسمعين أشهقتهم في جهنم.

ثم يقول جبرئيل: يا فاطمة، سلي حاجتك. فتقولين: يا رب، شيعتي. فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين: يا رب، شيعتي ولدي، فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين: يا رب شيعتي شيعتي، فيقول الله: انطلقني فمن اعتصم بك فهو معك في الجنة، فعند ذلك تود الخلائق أنهم كانوا فاطميين. فتسيرين ومعك شيعتك وشيعته ولدك وشيعته أمير المؤمنين، آمنة روعاتهم، مستورة عوراتهم، قد ذهبت عنهم الشدائد، وسهلت لهم الموارد، يخاف الناس وهم لا يخافون، ويظن الناس وهم لا يظنون.

فإذا بلغت باب الجنة تلقتك اثني عشر ألف حور لم يتلقين أحداً قبلك ولا يتلقين أحداً كان بعدك، بأيديهم حراب من نور، على نجائب من نور، رحائلها من الذهب الأصفر والياقوت، أزمتها من لؤلؤ رطب، على كل نجبية نمرقة من سندس منضود، فإذا دخلت الجنة تباشر بك أهلها، ووضع لشيعتك موائد من جوهر على عمد من نور، فيأكلون منها والناس في الحساب،

وهم فیما اشتبهت أنفسهم خالدون ... الحديث (۱).

ترجمه

یعنی: چون از قبرت روانه شوی، مریم دختر عمران به استقبال تو آید با مانند آنچه از حور که با تو است، و بر تو سلام کنند، و او با کسانی که با اویند از جانب چپ تو روانه شوند، پس مادرت خدیجه دختر خویلد اول زن مؤمنه به خدا و رسول او تو را استقبال کند، که در دست هریک که هفتاد هزار ملکند پرچم‌های تکبیر باشد و با تو روانه شوند، و چون نزدیک محشر رسی حواء با هفتاد هزار حوریّه به استقبال تو آید و با او باشد آسیه دختر مزاحم، همه آنها به همراه تو روانه شوند.

چون در میان محشر رسی و آنجا جایی است که خلائق همه در یک جا جمع می‌شود در حالی که قدم‌های آنها مساوی باشد، پس ندا کننده‌ای از زیر عرش ندا می‌کند که همه خلائق می‌شنوند: بپوشید چشم‌های خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد با کسانی که با او هستند، پس کسی تو را نبیند مگر ابراهیم خلیل الرحمان و علی بن ابی طالب و آدم به طلب حوا می‌آید، می‌بیند که او با مادرت خدیجه در پیش روی تو می‌باشند.

پس منبری از نور برای تو نصب می‌کنند که هفت پایه داشته باشد، و در میان پایه‌ها ملائکه صف می‌کشند، و در دست هریک از آنها پرچمی از نور باشد، و حورالعین از طرف راست و چپ منبر صف کشند، و نزدیک‌ترین از جانب چپ تو حواء و آسیه باشند، چون بر منبر بالا روی جبرئیل بنزد تو آید و گوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه. تو می‌گوئی: ای پروردگار من! حسن و حسین را به من بنما، پس آنها نزد تو حاضر شوند در حالتی که خون از رگ‌های حسینت می‌ریزد و می‌گوید: ای خدای من! امروز داد مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر.

(۱) تفسیر فرات کوفی ص ۴۴۵-۴۴۶ چاپ تهران.

آنگاه خدای بزرگ غضب می‌کند، و جهنم هم به غضب او غضب می‌کند با همه فرشتگان، در آن هنگام شعله‌های آتش از آن بیرون آید و کشتندگان حسین و فرزندان کشتندگان و فرزندان فرزندان ایشان را برچیند در حالی که آنها می‌گویند: ای پروردگار! ما بجنگ با حسین حاضر نشدیم، خدا به شعله‌های آتش جهنم می‌فرماید که: آنها را به سیمایشان بگیرد، هر کدام از آنها که چشم‌هایشان زاق و روهایشان سیاه است موهای جلو سرهای آنها را بگیرد و در درک‌های پائین‌ترین از آتش بیندازد که اینها در ظلم کردن سخت‌تر گرفتند بر دوستان حسین از پدران‌شان که با حسین جنگیدند و او را کشتند. پس ای فاطمه، تو می‌شنوی فریادهای آنها را در جهنم.

آنگاه جبرئیل می‌گوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه. تو می‌گوئی: ای پروردگار من! شیعیانم را می‌خواهم. خدا می‌فرماید: ایشان را آمرزیدم. پس تو می‌گوئی: شیعیان فرزندانم را می‌خواهم، خدا می‌فرماید: ایشان را آمرزیدم، پس تو می‌گوئی: شیعیان شیعیانم را می‌خواهم. خدا می‌فرماید: برو هر که تو را دست آویز خود قرار داد او را با خود در بهشت ببر، در آن حال همه خلائق دوست دارند که از شیعیان فاطمه باشند. آنگاه تو می‌روی و با تو اند شیعیان تو و شیعیان فرزندان تو و شیعیان امیرالمؤمنین با خاطرهای آسوده و عورت‌های پوشیده، در حالتی که همه سختی‌ها از آنها برداشته شده، و وارد شدن در مواردی که مردمان از آنها می‌ترسند برای ایشان آسان می‌شود، و ایشان سیراب می‌شوند و آنان سیراب نمی‌شوند.

و چون به در بهشت برسی دوازده هزار حوریّه با تو تلاقی می‌کنند که پیش از تو با احدی تلاقی نکرده‌اند و بعد از تو نیز با احدی تلاقی نخواهند کرد، که در دست ایشان است حریبه‌هایی از نور، و بر اسب‌هایی از نور سوارند که زین‌های آنها از طلای زرد و یاقوت است، و زمام‌های آنها از مروارید تر می‌باشد، و بر هر اسبی مسندی از سندس قرار داده شده، پس چون داخل بهشت شوی اهل آن تو را بشارت می‌دهند، و برای شیعیان تو

ظرف‌های خوردنی از جواهر می‌گذارند بالای پایه‌هایی از نور، و آنها از آن ظرف‌ها می‌خورند در حالی که مردمان مشغول حساب پس دادن می‌باشند، و ایشان در آنچه اشتیهای آن را دارند جاویدان می‌مانند ... تا آخر حدیث.

مؤلف ناچیز گوید: دایره شفاعت صدیقه کبری سلام الله علیها بقدری توسعه دارد که هر که داخل بهشت شود حتی انبیاء و مرسلین رهین شفاعت او می‌باشند.

شفاعت یعنی چه؟

اصل لغت شفاعت مشتق از شفع است، و شفع در لغت به معنای جفت کردن است، و همچنین است لفظ شفعه که مراد از آن جفت کردن شریک است حق خود را با شریک خود به شرائطی که در کتب فقهیه در باب شفعه ذکر شده.

بنابراین معنای شفاعت جفت کردن شفیع است، در موقع حساب مقداری از حسنات خود را با حسنات آن کسی که طلب شفاعت می‌کند تا حسنات او بر گناهان او فزونی یابد، و از همین باب است اطلاق شفیع و شافع بر خدای عزوجل که این دو از اسماء الهیه‌اند.

و اگر مراد از شفاعت درخواست بخشش و میانجی‌گری باشد که در زبان‌ها متبادر و شایع است، این معنی در حق خدا درست نباشد؛ زیرا که خداوند متعال جلّت عظمته مافوقی ندارد که اطلاق میانجی‌گری و درخواست بخشش در حق او صادق آید.

و این معنایی که در لفظ شفیع و شافع نسبت به خدای تعالی گفته شد منافات ندارد با اینکه بسیاری از شفاعت‌ها بعنوان میانجی‌گری و درخواست بخشش صورت گیرد.

و اما اطلاق معنای اول که جفت کردن مقداری از حسنات با حسنات دیگری باشد، و اطلاق معنای میانجی‌گری و درخواست بخشش، به تمام معنی در حق

غیر از خدا صادق می‌آید، و فرد اجلّی و اتمّ اینگونه شفاعت مخصوص محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است، و به مقتضای اخبار بسیار شفاعت‌های طبقات شفاعت کنندگان در قیامت نسبت به شفاعت‌های پیغمبر خاتم و ائمه معصومین نظیر قطره‌ایست نسبت به دریا.

پس بر اشخاص متبّع در اخبار پیغمبر و ائمه اطهار پوشیده نخواهد ماند که شفاعت صدیقه کبری سلام الله علیها از همه شفاعت‌ها برتر و بالاتر، و توسعه آن زیادتر است از سایر شفعا، و از جهاتی چند ممتاز می‌باشد، و این کاشف است از داشتن آن بی‌بی معظمه مقام ولایت کلیه مطلقه را.

و شفاعت آن حضرت شامل حال غیر شیعه نیز می‌شود، چنانچه از خبر تفسیر فرات بن ابراهیم که ذیلاً ذکر می‌شود استفاده می‌شود، که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: چون روز قیامت شود خدای تعالی می‌فرماید خطاب به فاطمه زهراء صلوات الله وسلامه علیها:

إِنِّي لَا أَنْظِرُ فِي مُحَاسِبَةِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلِي الْجَنَّةَ أَنْتَ وَذُرِّيَّتُكَ وَشِيعَتُكَ وَمِنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفاً
مَنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مُحَاسِبَةِ الْعِبَادِ.

قال ﷺ: فتدخل فاطمة ابنتي الجنة وذريتها وشيعتها ومن أولها معروفاً مَنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ، فهو قول الله تعالى في كتابه: ﴿لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾^(۱) قال: هول يوم القيامة. ﴿وَمَنْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^(۲) وهي والله فاطمة وذريتها وشيعتها ومن أولاهم معروفاً مَنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ^(۳).

(۱) سوره انبياء: ۱۰۳.

(۲) سوره انبياء: ۱۰۲.

(۳) تفسیر فرات کوفی ص ۲۶۹ ح ۳۶۲ چاپ تهران، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۶۳ ح ۵۴.

یعنی : من نظر به حساب بندگان نمی‌کنم تا اینکه تو و ذریه تو و شیعیان تو و کسانی که از شیعیان تو نیستند و به تو احسان کرده‌اند و به ذریه و شیعیان تو احسان کرده‌اند داخل بهشت شوید پیش از محاسبه بندگان .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : پس فاطمه دختر من و ذریه او و شیعیان او و کسانی که به او و آنهایی که ذریه و شیعیان او احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند داخل بهشت می‌شوند ، و اینست که خدای تعالی در کتاب خود فرموده : اندوهگین نمی‌کند ایشان را فرع بزرگ‌تر که هول روز قیامت باشد در حالتی که در آنچه مایل آن هستند و می‌خواهند جاویدان می‌باشند، و ایشان فاطمه و ذریه او و شیعیان او و کسانی که به ایشان احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند می‌باشند .

و نیز در حدیث طویلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا بَعَثَ الْخَلَائِقَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ نَادَىٰ مُنَادٍ رَبَّنَا مَنْ تَحْتَ عَرْشِهِ : يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ ، غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ لِتَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَى الصِّرَاطِ ، فَتَغْضُ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ أَبْصَارَهُمْ ، فَتَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَى الصِّرَاطِ ، لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ فِي الْقِيَامَةِ إِلَّا غَضَّ بَصَرَهُ عَنْهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالطَّاهِرِينَ مِنْ أَوْلَادِهِمْ ، فَإِنَّهُمْ مَحَارِمُهَا وَأَوْلَادُهَا ، فَإِذَا دَخَلَتِ الْجَنَّةَ بَقِيَ مَرَطُهَا مَمْدُوداً عَلَى الصِّرَاطِ ، طَرَفٌ مِنْهُ بِيَدِهَا وَهِيَ فِي الْجَنَّةِ ، وَطَرَفٌ فِي عُرْصَاتِ الْقِيَامَةِ ، فَيُنَادِي مُنَادٍ رَبَّنَا : يَا أَيُّهَا الْمُحِبُّونَ لِفَاطِمَةَ ، تَعَلَّقُوا بِأَهْدَابِ مَرَطِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، فَلَا يَبْقَىٰ لِمَحَبَّةِ فَاطِمَةَ إِلَّا تَعَلَّقَ بِهَدْبَةٍ مِنْ أَهْدَابِ مَرَطِهَا ، حَتَّىٰ يَتَعَلَّقَ بِهَا أَكْثَرُ مِنْ أَلْفِ فَنَامٍ وَأَلْفِ فَنَامٍ وَأَلْفِ فَنَامٍ .

قالوا : وكم فَنَامٍ واحد ؟

قال : أَلْفٌ يَنْجُونَ بِهَا مِنَ النَّارِ ^(۱) .

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۸ ص ۶۸ ح ۱۲ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام .

یعنی : چون خدای تبارک و تعالیٰ برانگیزد خلایق اولین و آخرین را ، منادی پروردگار ما از زیر عرش خود ندا می‌کند که : ای گروه خلایق ! چشم‌های خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد سیده زن‌های جهانیان بر صراط بگذرد ، پس خلایق چشم‌های خود را می‌پوشند و فاطمه بر صراط می‌گذرد ، و باقی نمی‌ماند در قیامت احدی مگر اینکه چشم خود را از او پوشیده است ، مگر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد فاطمه که محرم‌های او هستند و فرزندان او .

پس چون داخل بهشت شود باقی می‌گذارد چادر خود را کشیده روی صراط که یک طرف بدست خود اوست در بهشت ، و یک طرف آن در عرصات محشر است در قیامت ، پس منادی پروردگار ندا می‌کند که : ای دوستان فاطمه ! آویزان شوید هر کدام از شما به رشته‌ای از رشته‌های چادر او ، پس بیشتر از هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام بر آن رشته‌ها آویزان می‌شوند .

اصحاب گفتند : یک فئام چقدر است ؟

فرمود : هزار هزار نفر که نجات می‌یابند به سبب آن از آتش .

فصل سیزدهم

در بیان علم فاطمه علیها السلام

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مانند پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود عالمه بما کان وما یکون وما هو کائن بوده، یعنی گذشته و حال و آینده همه را می دانسته به علم موهوبی الهی، لیکن در مواردی که خدا می خواست و اقتضاء داشت اظهار می فرمود، و هرچه را می خواست بداند اراده می کرد و می دانست. در این اوراق به بعضی دلائل آن اشاره می شود.



در بحار الأنوار علامه مجلسی علیه السلام الله مقامه بسند خود روایت کرده از حارثه بن قدامه، از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت:

حدَّثني عمار وقال: أخبرك عجباً.

قلت: حدَّثني يا عمار.

قال: نعم، شهدت علي بن أبي طالب عليه السلام وقد ولى علي فاطمة عليها السلام، فلما أبصرت به نادته:

أدن لأحدثك بما كان وبما هو كائن وبما لم يكن إلى يوم القيامة حتى تقوم الساعة.

قال عمار: فرأيت أمير المؤمنين عليه السلام يرجع القهقري، فرجعت برجوعه إذ دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فقال له: أدن يا أبا الحسن، فدنا، فلما اطمئن به المجلس، قال له: تحدَّثني أم أحدثك؟

قال: الحديث منك أحسن يا رسول الله.

فقال : كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ وَقَالَتْ كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَرَجَعْتَ .

فقال علي عليه السلام : نَوْرُ فَاطِمَةَ مِنْ نَوْرِنَا ؟

فقال عليه السلام : أَوَلَا تَعْلَمُ ؟ فَسَجَدَ عَلَيَّ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى .

قال عَمَّارٌ : فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَرَجَتْ بِخُرُوجِهِ ، فَوَلَجَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ عليها السلام وَوَلَجَتْ مَعَهُ .

فَقَالَتْ : كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلَى أَبِي فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قَلْتَهُ لَكَ ؟

قال : كَانَ كَذَلِكَ يَا فَاطِمَةَ .

فَقَالَتْ : أَعْلَمُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ نُورِي وَكَانَ يَسْبِيحُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ ، ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَةً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَأَضَاءَتْ ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إلهَامًا أَنْ اقْتِطِفَ الثَّمَرَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَدْرَهَا فِي لَهْوَاتِكَ ، فَفَعَلْتُ ، فَأَوْدَعَنِي اللَّهُ سَبْحَانَهُ فِي صُلْبِ أَبِي ، ثُمَّ أَوْدَعَنِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ ، فَوَضَعَنِي وَأَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ، أَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا لَمْ يَكُنْ . يَا أَبَا الْحَسَنِ ، الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى ^(۱) .

ترجمہ حدیث

یعنی : حدیث کرد عمار برای من و گفتم : خبر بدهم تو را به امر عجیبی ؟

گفتم : آری حدیث کن مرا ای عمار .

گفتم : آری ، حاضر بودم با علی بن ابی طالب که بر فاطمه وارد شد ، چون فاطمه او را دید ندا کرد که : پیش بیا بسوی من تا حدیث کنم برای تو به آنچه که از پیش بوده و آنچه که فعلاً هست و آنچه که بعد از این خواهد بود تا روز قیامت تا قیامت برپا شود .

عمار گفت : دیدم امیر مؤمنان واپس برگشت ، من هم با او برگشتم تا اینکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد ، و آن حضرت به او فرمود که : ای ابا الحسن ! نزدیک من بیا ، آن جناب بنزدیک آن حضرت رفت ، چون مجلس آرام گرفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود :

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۸ ح ۱۱ از عیون المعجزات .

آیا تو حدیث می‌کنی برای من یا من برای تو حدیث کنم؟

علی علیه السلام گفت: حدیث از تو نیکوتر است ای رسول خدا.

آن حضرت فرمود: گویا بر فاطمه وارد شدی و با تو چنین و چنان گفت و تو برگشتی.

علی علیه السلام گفت: آیا نور فاطمه از نور ماست؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی؟ علی علیه السلام سجده شکر برای خدای تعالی بجای آورد.

عمار گفت: پس بیرون رفت امیر مؤمنان و من هم با او بیرون شدم، او وارد بر فاطمه

شد و من هم با او وارد شدم، پس فاطمه گفت: گویا بازگشتی بسوی پدرم و به آنچه من

گفتم او را خبر دادی؟

فرمود: همینطور است ای فاطمه.

پس فاطمه گفت: ای ابا الحسن! خدای تعالی آفرید نور مرا در حالتی که تسبیح می‌کرد

خدائی را که بزرگ است جلال او، پس آن را در درختی از درخت‌های بهشت گذارد،

بهشت از آن روشن شد، و چون پدرم داخل بهشت شد و حی فرستاد خدا بسوی او و او را

الهام کرد که از میوه این درخت بگیر و در دهان خود گذار، پس پدرم این کار را کرد،

خدای تعالی مرا در صلب او قرار داد، و پدرم مرا در رحم مادرم خدیجه دختر خویلد

سپرد، و او مرا بر زمین گذارد، و من از آن نور می‌دانم آنچه را که از پیش بوده است و آنچه

که می‌باشد و آنچه که نبوده است. ای ابوالحسن! مؤمن به نور خدای تعالی می‌بیند.

دلیل دوم

حدیث ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که در فصل نام‌های آن حضرت قبلاً

شرح داده شد که در ضمن آن حدیث فرموده است: «والله لقد فطمها الله تعالى بالعلم

وعن الطمث في الميثاق» چنانچه در همان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای تعالی

قبل از این فقره از حدیث نقل فرموده که خدای تعالی فرمود: «إني فطمتك

بالعلم»^(۱) یعنی: تو را منقطع ساختم به علم از همه زن‌ها.

بدانکه عمق دریای علم حضرت زهرا سلام الله علیها نه اندازه‌ایست که صاحبان ولایت جزئیّه بتوانند به آن پی برند، و مراد بی‌بی علیها السلام از «مالم یکن» که در دلیل اول ذکر شد اسراری است که در نزد خداوند متعال مکنون و مخزون است، و آن غیر از حوادث کونیّه، و بیرون از محتویات لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است که از خصائص صاحبان ولایت مطلقه است، تا چه رسد به علوم سائر انبیاء غیر از پدر بزرگوارش، و کسی سزاوار چنین مقام و مرتبه‌ایست که به فرمایش حضرت امام محمد باقر علیه السلام که خدا او را به سبب علم منقطع ساخته است از دیگران در عالم میثاق.

دلیل سوم

سخن گفتن آن حضرت در شکم مادر، و تسلیت دادن او به مادر ستوده سیر خود، و خبر به مادر خود دادن از گذشته و آینده، و امر به صبر نمودن او مادر را، و انیس او بودن تا هنگامی که وضع حمل او شد.

دلیل چهارم

تکلم کردن او در هنگام ولادت، و شهادت دادن او به یگانگی خدا، و اینکه پدرش آقای همه انبیاء، و شوهرش آقای همه اوصیاء، و فرزندان آقایان همه اسباط و دخترزادگان انبیایند.

دلیل پنجم

عالمه بودن آن بی‌بی معظمه به یگانگی خدا در هنگام ولادت، و دانستن و اقرار کردن به اینکه خدا را پیغمبرانی است و پدر او سید همه آنهاست.

(۱) شیخ صدوق، علل الشرایع ص ۱۷۹ ح ۴.

دلیل ششم

آنکه در حین ولادت می دانست که شوهرش که خواهد بود، و او سید همه اوصیاء انبیاء خواهد بود.

دلیل هفتم

می دانست که پس از بحدّ رشد رسیدن و شوهر کردن فرزندی از او بوجود خواهد آمد که آقای سبط های انبیاء باشند.

دلیل هشتم

سخن گفتن او با زنانی که از جانب خدا وقت ولادت او برای وضع حمل مادرش حاضر شده بودند جهت یاری او.

دلیل نهم

سلام کردن او به آن زن ها جدا جدا، و گفتن او نام های هریک را به ترتیب، که این نیز دلیل علم آن حضرت است.

دلیل دهم

صحیفه یا مصحفی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل امین به امر ربّ العالمین با ملائکه بسیار برای او آورد که در آن است جمیع علوم اولین و آخرین، و آن تالی تلو قرآن و سه برابر قرآن است، و هیچ چیزی از گذشته و آینده و علوم بلایا و منایا و آجال در آن فروگذار نشده، و ائمه علیهم السلام به آن مصحف افتخار می کردند.

مؤلف حقیر گوید: در مصحف صدیقه طاهره سلام الله علیها احادیث مختلفی روایت شده که مشعر است بر چند قول که حاکی از پنج مصحف است:

قول اول: حدیث دلائل الإمامة طبری از حضرت باقر علیه السلام که ذکر شد که آن مصحفی بوده که در شب جمعه ای جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نزول بر او کرده

و در کنارش گذاردند، و پس از تبلیغ سلام خدا بر آن بی‌بی معظمه و جواب شنیدن عروج به آسمان نموده، و آن در دو جلد از زیر جلد سرخ بوده و ورق‌های آن از در سفید بوده ^(۱).

قول دوم: فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده: آن مصحف را خدا املاء کرده و بسوی او وحی فرستاده.

قول سوم: خبر صادقی است نیز که فرموده آن مصحف کلام خدا بوده که بر پیغمبر وحی فرستاده، و آن حضرت املاء فرموده و علی علیه السلام به خط خود نوشته. قول چهارم: نیز فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حزن و اندوه فاطمه در مفارقت پدرش زیاد بود روزها جبرئیل برای تعزیت و تسلیت آن حضرت به زمین می‌آمده، و از مکان و مقام پدر بزرگوارش به او خبر می‌داد، و آنچه پس از او بر ذریه او وارد می‌شود او را باخبر می‌کرد، و او به علی علیه السلام می‌گفت، و آن حضرت به خط خود می‌نوشت.

قول پنجم: آنکه ذات اقدس احدیت به او القاء می‌فرمود و او برای علی علیه السلام املاء می‌کرد و آن حضرت می‌نوشت، چنانچه از امام صادق روایت شده ^(۲).

دانسته باد که برای متبّع جای هیچگونه شک و تردیدی نیست در جمع بین اخبار مأثوره و اقوال منقوله در این باب، والله الهادی إلى طریق الصواب.

دلیل یازدهم

در ضمن خبر طویلی از حضرت صادق علیه السلام که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب قاضی ابو محمد کرخی نقل نموده است که فرمود:

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۰۴-۱۰۶ ح ۳۴.

(۲) به فصل هفتم راجع به مصحف فاطمه علیها السلام مراجعه شود.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى عَشْرَةَ أَشْيَاءَ لعشرة من النساء : التوبة لحواء زوجة آدم، والجمال لسارة زوجة إبراهيم، والحفاظ لرحيمة زوجة أيوب، والحرمة لآسية زوجة فرعون، والحكمة لزليخا زوجة يوسف، والعقل لبلقيس زوجة سليمان، والصبر لبرحانة أم موسى، والصفوة لمريم أم عيسى، والرضا لخديجة زوجة المصطفى، والعلم لفاطمة زوجة المرتضى^(۱).
یعنی : خدای تعالی عطا فرموده ده چیز را به ده زن : توبه را به حوا زن آدم، و جمال را به ساره زن ابراهیم، و حفاظ و خود نگاهداری را به رحیمه زن ایوب، و حرمت را به آسیه زن فرعون، و حکمت را به زلیخا زن یوسف، و عقل را به بلقیس زن سلیمان، و صبر را به برحانه مادر موسی، و صفوت را به مریم مادر عیسی، و رضا و خشنودی را به خدیجه زن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و علم را به فاطمه زن علی مرتضی علیه السلام.

بدیهه گوئی مؤلف قاصر

ای فاطمه مظهر صفات حق نام تو شده ز نام حق مشتق
أئینة طلعت خدائی تو گنجینه علم مصطفائی تو
بردی سبق از زنان به یکتائی بی شبه نظیر و مثل و همتائی
تو سیده زنان امکانی یکتا در بحر فیض رحمانی
خورشید جلال ذوالجلالی تو مرآت جمال لا یزالی تو
مصباح رسالت و ولایت را مشکات توئی و زهره زهرا
داده است خدا تو را جلال و شان إحدى الکُبرت ستوده در قرآن
تو واسطه وجوب و امکانی در جسم جهانیان همه جانی
خود بضعة ختم انبیائی تو انگیزه خلق مرتضائی تو
گر می نمود خلقت حیدر تا روز جزا بُد تو را همسر

(۱) ابن شهر آشوب، المناقب ج ۳ ص ۳۲۱.

کو چون تو زنی در عالم امکان	در بحر وجود گوهری انسان
از فیض دم تو زنده ماند عیسی	مات رخ توست آدم و حوّا
محبوبه ذات کردگاری تو	در روز جزا زمامداری تو
در کف گیری لوای شاهی را	فرمان و حکومت الهی را
جبریل امین شود ثناخوانت	رضوان به جنان مطیع فرمانت
ای عصمت حق ولیّه داور	ای سرّ خدا شفیع محشر
من مجرم و عاصی و گنهکارم	امید شفاعت تو را دارم
از کرده خویش شرمسارم من	افزون زشمّر گناه دارم من
بس منفعلم زکرده‌های خود	خجلت زدهام من از خطای خود
در هر دو جهان گران بود بارم	از روسیاهی خود در آزارم
گر دست مرا نگیری از احسان	کس درد مرا نمی‌کند درمان
ای دوستی تو حرز جان من	وی حبّ تو راحت روان من
در دوستی تو و عزیزانت	ثابت قدمم بجان جانانت
دانی که بصدق ادّعا دارم	آن را بدرت شفیع می‌آرم
زینراه بسی امیدوارم من	هرچند زحد فزون خطا دارم من
یک عمر نموده‌ام ثناخوانی	شاید برهانیم زحیرانی

فصل چهاردهم

در بیان پاره‌ای از مناقب فاطمه علیها السلام

مناقب فاطمه زهراء سلام الله علیها بیش از آن است که در این مختصر توان شرح داد. بنا بر آنچه در کتب خاصه و عامه ذکر شده، نگارنده به بیان چند منقبت در اینجا اکتفا می‌کنم، علاقه‌مندان به دانستن زیاده از آنچه ذکر می‌شود به کتب مبسوطه از عربی و فارسی مراجعه فرمایند.

منقبت اولی

در کتاب دلائل الإمامة طبری، پسند متصل از حضرت باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین، از پدر بزرگوارش حسین بن علی، از پدر بزرگوارش، از محمد بن عمار بن یاسر روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که گفت:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعلي يوم زوجه فاطمة: يا علي، ارفع رأسك إلى السماء فانظر ما ترى؟

فقال: أرى جوارٍ مزيّنات معهنّ هدايا.

قال: فأولئك خدمك وخدم فاطمة في الجنة، انطلق إلى منزلك، ولا تحدث شيئاً حتى أتيك، فما كان إلا كلاً ولا حتى مضى رسول الله صلی الله علیه و آله إلى منزله، وأمرني أن أهدي لها طيباً.

قال عمار: فلما كان من الغد جئت إلى منزل فاطمة علیها السلام وكان معي الطيب، فقالت: يا أبا اليقظان، ما هذا الطيب؟

قلت : طيب أمرني به أبوك أن أهديه لك .

فقلت : والله لقد أتاني من السماء طيب مع جوارٍ من الحور العين، وإنّ فيهنّ جارية حسناء كأنها القمر ليلة البدر .

فقلت : من بعث بهذا الطيب ؟

فقلت : بعثه رضوان خازن الجنان، وأمر هؤلاء الجوّاري أن ينحدرن معي، ومع كلّ واحدة منهنّ ثمرة من ثمار الجنان في اليد اليمنى، وفي اليد اليسرى طاقة من رياحين الجنة، ونظرت إلى الجوّاري وإلى حسنهنّ، فقلت : لمن أنتنّ ؟ فقلن : لك ولأهل بيتك ولشيعتك من المؤمنين . فقلت : أفيمكنّ من أزواج ابن عمّي أحد ؟ قلن : أنت زوجته في الدنيا والآخرة، ونحن خدمك وخدم ذريّتك .

قال : وحملت بالحسن، فلما رزقته حملت بعد أربعين يوماً بالحسين، ثمّ رزقت زينب وأمّ كلثوم، وحملت بمحسن، فلما قبض رسول الله ﷺ وجرى ما جرى في يوم دخول القوم عليها دارها، وإخراج ابن عمّها أمير المؤمنين، وما لحقها من الرجل، أسقطت به ولداً تماماً، وكان ذلك أصل مرضها ووفاتها صلوات الله عليها (۱) .

يعنى

گفت : شنیدم روزی از رسول خدا ﷺ که می فرمود به علی علیه السلام در روزی که فاطمه را با او تزویج کرد که : یا علی ! سر خود را بالا کن بسوی آسمان و بین چه می بینی ؟
گفت : می بینم دخترهائی را زینت کرده که با آنهاست هدیه هائی .

پس رسول خدا فرمود : اینها خدمتگزاران تو و خدمتگزاران زن تو هستند در بهشت ، برو به خانه خودت و حدیث نکن چیزی را تا من بیایم بنزد تو . آنگاه امیر مؤمنان به منزل خود رفت و به هیچ وجه سخنی نفرمود تا اینکه رسول خدا به منزل او رفت . و به من

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۰۳ - ۱۰۴ ح ۳۳ .

فرمود که بوی خوشی را برای آن دو به هدیه ببرم .

عمار گفت : فردای آن روز به منزل فاطمه رفتم و با من بود بوی خوشی ، فاطمه فرمود : ای ابا یقظان - کنیه عمار است - این بوی خوش چیست که آورده‌ای ؟

عمار گفت : پدرت مرا امر کرد که برای تو هدیه بیاورم .

فاطمه فرمود : بذات خدا قسم دخترانی از حورالعین برای من از آسمان بوی خوش آورده‌اند، که در میان ایشان دختری بود بسیار خوش رو مانند ماه شب چهارده . گفتم : این بوی خوش را کی فرستاده ؟ گفت : رضوان خازن بهشت فرمان داد این حوریان را که با من بیایند در حالی که در دست راست هریک از آنها میوه‌های بهشت بود، و در دست چپ هریک از آنها شاخه‌ای از ریحان‌های بهشتی بود ، چون آن حوریان را با آن حسن و جمال دیدم گفتم : شما برای کی هستید ؟ گفتند : ما برای تو و اهل بیت تو و شیعیان مؤمن تو هستیم . گفتم : آیا در میان شما از زن‌های پسر عمو کسی هست ؟ گفتند : تو زن او هستی در دنیا و آخرت، و ما خدمتگزاران تو و خدمتگزاران ذریه تو می‌باشیم .

عمار گفت : فاطمه به حسن حامله شد، چون خدا او را روزی او کرد ، پس از چهل روز به حسین حامله شد ، پس از آن زینب و ام کلثوم را به او دادند، و پس از آن به محسن حامله شد ، و چون پیغمبر از دنیا رفت و شد آنچه شد در روزی که قوم به خانه او هجوم آوردند و پسر عمش را از خانه بیرون بردند، و آن مرد به فاطمه کرد آنچه را که کرد، او را سقط کرد در حالی که تمام خلقت پسری شده بود ، و همین حادثه سبب بیماری و وفات او شد ، صلوات خدا بر او باد .

منقبت دوم

حدیث ولیمه از دواج آن حضرت است با امیر مؤمنان علیه السلام نیز در کتاب دلائل الإمامة، به سند متصل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلِیْهَا السَّلَامُ مِنْ عَلِيٍّ عَلِیْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ حَضَرَ نِكَاحَ عَلِيٍّ فَلْيَحْضِرْ

طعامه.

فضحك المنافقون وقالوا: إن الذين حضروا العقد حشر من الناس، وإن محمداً سيضع طعاماً لا يكفي عشرة أناس، فيفتضح محمد اليوم.

وبلغ ذلك النبي ﷺ، فدعا عمه حمزة والعباس، وأقامهما على باب داره، وقال لهما: أدخلوا الناس عشرة عشرة، ودعا بعلي وعقيل فأزرها ببردين يمانيتين، وقال لهما: أنقلا على أهل التوحيد الماء، واعلم يا أخي أن خدمتك للمسلمين أفضل من كرامتك لهم، فجعل الناس يردون عشرة عشرة، فيأكلون ويصدرون، حتى أكل الناس من طعامه ثلاثة أيام، والنبي ﷺ يجمع بين الصلاتين في الظهر والعصر وفي المغرب والعشاء الآخرة.

ثم دعا النبي ﷺ بعمه العباس، فقال له: يا عم، مالي أرى الناس يصدرون ولا يعودون؟ قال: يا بن أخي، لم يبق في المدينة مؤمن إلا وقد أكل من طعامك، حتى إن جماعة دخلوا في عداد المؤمنين، فأحببتنا أن لا نمنعهم ليروا ما أعطاك الله تعالى من المنزلة العظيمة والدرجة الرفيعة.

مركز تحقيقات كويت مركز علوم إسلامي

فقال النبي ﷺ له: أتعرف عدد القوم؟

فقال: لا أعلم ولكن إذا أحببت أن تعرف عددهم فعليك بعمك حمزة.

فدعا حمزة فجاء وهو يجز سيفه على الصفا، وكان لا يفارقه شفقة على دين الله، ولما دخل رأى النبي ضاحكاً، فقال له: يا عم، مالي أرى الناس يصدرون ولا يعودون؟

قال: لكرامتك على ربك، لقد أطعم الناس من طعامك حتى ما تخلف عنه موحد ولا ملحد.

فقال: كم طعم منهم؟ هل تعرف عددهم؟

قال: والله ما شذ علي رجل واحد، لقد أكل من طعامك في أيامك الثلاثة بعدتها ثلاثة آلاف من المسلمين وثلاثمائة رجل من المنافقين.

فضحك النبي ﷺ حتى بدت نواجذه، ثم دعا بصحاف وجعل يغرف فيها ويبعث به مع

عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عقبه إلى بیوت الأرامل والضعفاء والمساكين من المسلمين والمسلّمات والمعاهدین والمعاهدات، حتّى لم یبق یومئذٍ بالمدينة دار ولا منزل إلا دخل علیه من طعامه علیه السلام.

ثم قال: هل فیکم رجل یعرف المنافقین؟ فأمسک الناس، فقال: أین حذیفة بن یمان؟

ترجمه

یعنی: فرمود: چون تزویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی علیه السلام، فرمود: هر که بر نکاح علی حاضر بوده باید به طعام او حاضر شود.

منافقین خندیدند و گفتند: اینهایی که در مجلس عقد حاضر بودند گروه بسیاری از مردمان بوده‌اند، و محمد طعامی می‌سازد که برای ده نفر کافی نیست، و محمد امروز رسوا می‌شود.

این سخن بگوش پیغمبر رسید، پس دو عموی خود عباس و حمزه را طلبید، و آنها را بر در خانه خود برپا داشت، و به آنها فرمود: ده نفر ده نفر مردمان را داخل کنند، و علی علیه السلام را با عقیل بنزد خود خواند، و دو برد یمانی را بر ایشان ازار کرد و فرمود تا برای اهل توحید - یعنی مسلمانان - آب ببرند، و به علی علیه السلام فرمود: ای برادر! خدمت کردن تو به مسلمانان برتری دارد از اکرام کردن به ایشان.

پس مردمان ده نفر ده نفر وارد می‌شدند و طعام می‌خوردند و بیرون می‌رفتند، و تا سه روز مردمان را اطعام کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سه روز میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و نماز عشا جمع می‌فرمود.

پس عموی خود عباس را بنزد خود خواند و فرمود: چنین می‌بینم که مردمان بیرون می‌روند و بر نمی‌گردند.

عباس گفت: پسر برادرم! در مدینه هیچ مؤمنی باقی نمانده که طعام نخورده باشد، تا این اندازه که جمعی هم که مؤمن نبودند با ایشان داخل شدند، که ما دوست نداشتیم آنها را

منع کنیم تا ببینند منزلت بزرگ و درجه بلندی را که خدای تعالی به تو عطا فرموده .
پیغمبر ﷺ فرمود که : آیا شماره کسانی که طعام خوردند می دانی ؟
عباس گفت : نمی دانم ولیکن اگر می خواهی شماره آنها را بدانم از عمویت حمزه
سؤال کن .

پس آن حضرت حمزه را خواست ، حمزه آمد در حالی که شمشیر خود را بر زمین
می کشید ، و هیچگاه برای یاری دین خدا آن را از خود جدا نمی کرد ، چون آمد پیغمبر را
خندان دید ، آن حضرت به او فرمود : ای عمو ! چرا می بینم که مردمان بیرون می روند و
بر نمی گردند ؟

گفت : بجهت گرامی بودن توست در نزد پروردگارت که همه آنها از طعام تو خوردند
تا اندازه ای که هیچ موحد و ملحدی نماند که طعام نخورده باشد .
حضرت فرمود که : عدد آنهایی که طعام خوردند می دانی ؟
حمزه گفت : این طعامی که این سه روز داده شد برای احدی کم نیامد ، و در این سه روز
سه هزار مسلمان و سیصد نفر منافق از آن طعام خوردند .

پس پیغمبر چنان خنده ای کرد که دندان های نواجذ او ظاهر شد ، و قدح های بزرگی را
طلبید و آنها را پُر از طعام می کرد و عبدالله پسر زبیر و عبدالله پسر عقبه آنها را در
خانه های بیوه زنان و اشخاص ناتوان و گدایان مردهای مسلمانان و زن های ایشان و
مردهائی که با مسلمانان پیمان بسته بودند و مسلمان نبودند و زن های آنها می بردند ، تا
اندازه ای که باقی نماند در مدینه خانه و منزلی که از طعام آن حضرت ﷺ در آن داخل
نشده باشد .

پس پیغمبر ﷺ فرمود : آیا کسی در میان شما هست که اشخاص منافق را بشناسد ؟
مردمان جواب نگفتند . پس فرمود : کجاست حذیفه پسر یمانی ؟
قال حذیفه : و كنت في ضعف من علة بي، وبیدی هراوة أتوكأ عليها، فلما سمعت

النبي صلی الله علیه و آله یسأل عَنِّي لم أملك نفسي أن قلت: لَبَّيك يا رسول الله،

فقال لي: هل تعرف المنافقين؟

فقلت: ما المسؤول بأعلم من السائل.

فقال لي: أدن مِنِّي، فدنوت، فقال لي: استقبل القبلة بوجهك، ففعلت، فوضع النبي صلی الله علیه و آله

يمينه بين منكبي، فوجدت برد أنامله في صدري، وعرفت المنافقين بأسمائهم وأسماء آبائهم وأُمَّهاتهم، وذهبت العلة من جسدي، ورميت هراوتي من يدي. فقال: انطلق وأتني بالمنافقين رجلاً رجلاً.

قال: فلم أزل أدعوهم وأخرجهم من بيوتهم وأجمعهم حول منزل النبي صلی الله علیه و آله حتى جمعت مائة واثنين وسبعين رجلاً، ليس فيهم من يؤمن بالله ويقرّ بنبوّة رسوله.

قال: فدعا النبي صلی الله علیه و آله عليّاً عليه السلام، وقال: احمل هذه الصحيفة إلى القوم.

قال علي: فأتيت لأحملها فلم أطق، فاستعنت بأخي عقیل فلم نقدر، فتكامل معي أربعون رجلاً فلم نقدر عليها، والنبي قائم على باب الحجرة ينظر إلينا ويتبسّم، فلما رأنا ولا طاقة بنا عليها قال: تباعدوا عنها، فتباعدنا، فطرح ذیل بردته على عاتقه، ووضع كفّه تحت الصحيفة وحملها، وجعل يجري بها كما ينحدر سحاب في صَبَب، ووضع الصحيفة بين أيدي المنافقين، وكشف الغطاء عنها والصحفة على حالها لم ينقص منها ولا وزن خردلة ببركته.

فلما نظر المنافقون إلى ذلك، قال بعضهم لبعض، وأقبل الأصاغر على الأكابر وقالوا: لا جُزِيتُم عنا خيراً، أنتم صدّدتمونا عن الهدى بعد إذ جاءنا، وتصدّونا عن دين محمّد، ولا بيان أوثق ممّا رأينا، ولا شرع أوضح ممّا سمعنا، وأنكر الأكابر على الأصاغر، فقالوا: لا تعجبوا من هذا، فإنّ هذا قليل من سحر محمّد.

فلما سمع النبي صلی الله علیه و آله مقالتهم حزن حزناً شديداً، وقال: كلوا لا أشبع الله بطونكم، فكان الرجل منهم يلتقم اللقمة من الصحيفة ويهوي بها إلى فيه، فيلوکها لوکاً شديداً يميناً وشمالاً حتى إذا هم أن يبلعها خرجت اللقمة من فيه كأنّها حجر، فلما طال ذلك عليهم فزعوا إلى

رسول الله ﷺ، فقالوا: يا محمد، فقال النبي ﷺ: يا محمد، فقالوا: يا أبا القاسم، فقال النبي ﷺ: يا أبا القاسم، فقالوا: يا رسول الله، فقال: لبيكم.

وكان ﷺ إذا نودي باسمه يا أحمد يا محمد أجاب بهما، وإذا نودي بكنته أجاب بها، وإذا نودي بالرسالة والنبوة أجاب بالتلبية.

ثم قال: ما تريدون؟

قالوا: يا محمد، التوبة، فما نعود إلى نفاقنا أبداً.

فقام النبي ﷺ على قدميه ورفع يديه إلى السماء، وقال: اللهم إن كانوا صادقين فتب عليهم، وإلا فأرني فيهم آية لا تكون مسخاً - لأنه رحيم بأمتة -.

قال: فما أشبه ذلك اليوم بيوم القيامة كما قال الله تعالى: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾^(۱).

ترجمه

حذیفه گفت: من به علت مرضی که داشتم ناتوان بودم، و در دست من عصائی بود که به آن تکیه می کردم، چون شنیدم که پیغمبر از من می پرسد مالک نفس خودم نشدم تا اینکه گفتم: لَبَّیک ای رسول خدا.

پس به من فرمود: آیا منافقین را می شناسی؟

گفتم: سؤال کرده شده از سؤال کننده داناتر نیست.

فرمود: نزدیک من بیا، نزدیک رفتم، فرمود: روی خود را بطرف قبله کن، رو بقبله کردم، پیغمبر دست راست خود را در میان دو شانه من گذارد، سردی سر انگشت های او را در سینه خود یافتم، و منافقین را شناختم به نام های شان و نام های پدرانشان و مادران آنها، و درد از جسمم بیرون رفت، و عصا را انداختم از دست خود، فرمود: برو مردهای

(۱) سوره آل عمران: ۱۰۶.

منافقین را یک به یک نزد من بیاور .

حذیفه گفت : رفتم آنها را از خانه‌هاشان بیرون آوردم ، و همه ایشان را دور خانه پیغمبر جمع کردم ، شماره آنها یکصد و هفتاد و دو نفر بودند ، که هیچ یک از آنها ایمان به خدا و اقرار به رسالت رسول او نداشتند .

پس پیغمبر علی علیه السلام را پیش خود خواند و فرمود : این قدح یا سینی طعام را بردار و نزد این جماعت ببر .

علی علیه السلام فرمود : چون آمدم که آن را بردارم طاقت نیاوردم از سنگینی آن ، برادرم عقیل را به کمک خود طلبیدم باز نتوانستیم برداریم ، تا چهل نفر با من کمک کردند باز نتوانستیم آن را بلند کنیم ، و پیغمبر درب حجره ایستاده بود و به ما نگاه می کرد ، چون دید ما طاقت برداشتن آن را نداریم تبسم فرمود و گفت : دور شوید از آن ، ما دور شدیم ، پس آن حضرت دامن ردای خود را بر شانه خود انداخت و دست خود را در زیر قدح یا سینی گذارد و آن را برداشت ، و همچنانکه ایر باران می ریزد در مقابل هریک از آنها می ریخت ، و قدح یا سینی را در مقابل منافقین گذارد و روپوش را از روی آن برداشت و ظرف بحال خود باقی بود و چیزی از طعام آن کم نمی شد ولو به اندازه خردلی به برکت آن حضرت .

چون منافقین این حالت را دیدند بعضی از آنها به بعضی دیگر و کوچکترها به بزرگترها می گفتند : از ما جزای خیر نبینید که راه هدایت ما را بستید پس از آنکه هدایت بما روی آورد ، و ما را از دین محمد بازداشتید ، هیچ بیانی محلّ و ثوق تر از آنچه که ما دیدیم نیست ، و هیچ شریعتی روشن تر از آنچه شنیده ایم نیست .

و بزرگان ایشان بر کوچکتران خود انکار می کردند ، و به آنها می گفتند : تعجب نکنید از آنچه که دیدید ، این چیز کمی از جادوهای محمد است .

چون پیغمبر گفتگوی آنها را شنید اندوه و حزن شدیدی بر آن حضرت روی داد و فرمود : بخورید خدا شکم های شما را سیر نکند . پس هر مردی از آنها لقمه ای که از آن

ظرف بر می داشت و در دهان خود می گذارد هر چه می جوئید جوئیده نمی شد، ولو هر چند بطرف راست و چپ دهان می گردانید، چون می خواست لقمه را جوئیده نشده فرو برد از دهانش بیرون می افتاد مانند سنگ می شد، چون این حالت بر ایشان طول کشید در نزد رسول خدا بفرع درآمدند و گفتند: ای محمد! آن حضرت در جواب ایشان می فرمود: ای محمد! گفتند: ای ابا القاسم! در جواب ایشان فرمود: ای ابا القاسم! گفتند: ای رسول خدا! در جواب ایشان فرمود: لبّیک.

عادت آن حضرت این بود که هرگاه آن حضرت را بنام احمد یا محمد ندا می کردند به همان نام ها جواب می داد، و هرگاه به کنیه او را ندا می کردند به همان کنیه جواب می فرمود، هرگاه به نام نبی یا رسول خدا ندا می کردند در جواب لبّیک می فرمود.

پس به آنها فرمود: چه می خواهید؟

گفتند: یا محمد! ما توبه کردیم دیگر هرگز به نفاق که داشتیم بر نمی گردیم. آنگاه آن حضرت بر روی دو پا ایستاد، و دو دست خود را بجانب آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! اگر اینها راست می گویند توبه آنها را بپذیر، و اگر نه به من بنما آیت و نشانه ای را که مسخی در آن نباشد (و این کلام برای آن است که آن حضرت در حقّ امت مهربان بود نمی خواست مسخ شوند).

حذیفه گفت: چقدر شباهت داشت آن روز به روز قیامت، چنانچه خدای تعالی فرموده: آن روز روزی است که روهای سفید می شود، و روزی است که روهای سیاه می شود.

بقیه حدیث

فَأَمَّا مَنْ آمَنَ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَصَارَ وَجْهَهُ كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا وَكَالقَمَرِ فِي نُورِهِ. وَأَمَّا مَنْ كَفَرَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَانْقَلَبَ فِي النِّفَاقِ وَالشَّقَاقِ، فَصَارَ وَجْهَهُ كَاللَّيْلِ فِي ظُلَامِهِ. وَأَمَّنَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مَائَةَ رَجُلٍ، وَبَقِيَ بِالنِّفَاقِ وَالشَّقَاقِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ رَجُلًا، فَاسْتَبْشَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِيمَانِ مَنْ آمَنَ، وَقَالَ:

لقد هدی الله هؤلاء ببركة علي وفاطمة ، وخرج المؤمنون متعجبين من بركة الصحيفة ومن أكل منها من الناس ، فأنشد ابن رواحة شعراً :

نبيكم خير النبيين كلهم كمثل سليمان يكلمه النمل

فقال النبي ﷺ : أسمعت خيراً يا ابن رواحة ، إن سليمان نبي ، وأنا خير منه ولا فخر ، كلمته النملة ، وسبحت في يدي صغار الحصى ، وأنا خير النبيين ولا فخر ، فكلهم إخواني .
فقال رجل من المنافقين : يا محمد ، وعلمت أن الحصى سبّح في كفك .

قال : إي والذي بعثني بالحق نبياً .

فسمعه رجل من اليهود ، فقال : والذي كلم موسى بن عمران على الطور ما سبّح في كفك الحصى .

فقال النبي ﷺ : بلى والذي كلمني بالرفيع الأعلى من وراء سبعين حجاباً غلظ كل حجاب مائة عام ، ثم قبض في كفّه شيئاً من الحصى فوضعه في راحته ، فسمعنا له دويّاً كدوي الأذن إذا سدت بالأصابع ، فلما سمع اليهودي ذلك ، قال : يا محمد ، لا أثر بعد عين ، أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنت يا محمد رسوله .

وآمن من المنافقين أربعون رجلاً وبقي اثنان وثلاثون رجلاً^(۱) .

ترجمه

یعنی : واما کسی که ایمان بیاورد به پیغمبر ، می‌گردد روی او چون آفتاب در وقت تابیدن ، و چون ماه در نورانی بودن ، و اما کسی که کافر شد از منافقین و برگشت به کفر و نفاق ، روی او چون شب تاریک می‌شود . و ایمان آوردند به پیغمبر یک صد نفر از منافقین ، و به نفاق و کفر باقیماندند هفتاد و دو نفر از آنها ، پس خوشحال شد پیغمبر به سبب ایمان آوردن کسانی که ایمان آوردند ، و فرمود : هرآینه خدا هدایت می‌کند به

(۱) ابن جریر طبری ، دلائل الإمامة ص ۹۵-۱۰۰ ح ۲۹ .

برکت علی و فاطمه ، و مؤمنین بیرون رفتند در حالی که تعجب کننده بودند از برکت آن ظرف طعام و کسانی از مردمان که از آن خوردند .

پس ابن رواحه شعری را از خود انشا کرد که معنای آن این است : پیغمبر شما بهترین همه پیغمبران است مانند سلیمان است که مورچه با او سخن می گفت .

پس پیغمبر ﷺ فرمود : آیا بهتر از این را می شنوی ، ای پسر رواحه ! سلیمان نبی بود و من از او بهترم و فخری نیست ، مورچه با او سخن گفت ، و سنگریزه ها در دست من تسبیح می کنند ، و من بهتر از پیغمبرانم و فخری نیست ، و برادرهای منند همه ایشان .

پس مردی از منافقین گفت : ای محمد ! تو می دانی که سنگریزه در دست تو تسبیح می کند ؟

فرمود : بلی قسم به آن خدائی که مرا براسنی به پیغمبری برانگیخت .
این سخن را مردی از یهود شنید و گفت : سوگند به آن خدائی که در کوه طور با موسی بن عمران سخن گفت سنگریزه در دست تو تسبیح نمی کند .
پیغمبر فرمود : بلی ، سوگند به آن کسی که در رفیع اعلا یعنی در عالم معراج از پشت هفتاد حجاب با من سخن گفت که هر حجابی کلفتی آن بقدر صد سال راه است ، پس چیزی از سنگریزه ها را در کف دست خود گذارد صدائی از آنها شنیده شد مانند صدائی که در گوش ها ظاهر شود هنگامی که دو انگشت را در گوش کنند برای جلوگیری از نشنیدن صدا ، چون مرد یهودی آن صدا را از سنگریزه شنید گفت : ای محمد ! بعد از دیدن چشم هیچ اثری نمی ماند ، گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که هیچ شریکی و انبازی برای او نیست و تو ای محمد رسول هستی .

پس چهل نفر دیگر از منافقین ایمان آوردند ، و سی و دو نفر از آنها به نفاق خود باقی ماندند .

منقبت سوم

در بحار از کتاب خرائج و مناقب روایت کرده که:

إِنَّ عَلِيًّا اسْتَقْرَضَ مِنْ يَهُودِيٍّ شَعِيرًا، فَاسْتَرْهَنَهُ شَيْئًا، فَدَفَعَ إِلَيْهِ مِلَّةَ فَاطِمَةَ رَهْنًا، وَكَانَ مِنَ الصَّوْفِ، فَأَدْخَلَهَا الْيَهُودِيُّ إِلَى دَارٍ وَوَضَعَهَا فِي بَيْتٍ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ دَخَلَتْ زَوْجَتَهُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْمِلَّةُ يَشْعَلُ، فَرَأَتْ نُورًا سَاطِعًا فِي الْبَيْتِ أَضَاءَ بِهِ كُلَّهُ، فَانصَرَفَتْ إِلَى زَوْجِهَا فَأَخْبَرَتْهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ضَوْءَ عَظِيمًا. فَتَعَجَّبَ الْيَهُودِيُّ زَوْجَهَا وَقَدْ نَسِيَ أَنَّ فِي بَيْتِهِ مِلَّةَ فَاطِمَةَ، فَتَهَضَّضَ مُسْرِعًا وَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَإِذَا ضِيَاءُ الْمِلَّةِ يَنْشُرُ شِعَاعَهَا كَأَنَّهُ يَشْتَعَلُ مِنْ بَدْرِ مَنِيرٍ يَلْمَعُ مِنْ قَرِيبٍ، فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ، فَأَنْعَمَ النَّظَرَ فِي مَوْضِعِ الْمِلَّةِ، فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ مِلَّةِ فَاطِمَةَ، فَخَرَجَ الْيَهُودِيُّ يَعْدُو إِلَى أَقْرَبَائِهِ، وَزَوْجَتُهُ تَعْدُو إِلَى أَقْرَبَائِهَا، فَاجْتَمَعَ ثَمَانُونَ مِنَ الْيَهُودِ فَرَأَوْا ذَلِكَ، فَأَسْلَمُوا كُلَّهُمْ^(۱).

یعنی: علی علیه السلام از شخصی یهودی قدری جو بعنوان قرض خواست، و او از آن حضرت بعنوان گرو خواست، آن جناب چادر فاطمه را که از پشم بود به او رهن داد، و یهودی آن را در خانه خود برد و در اطاقی گذارد، چون شب شد زن او داخل آن اطاقی که چادر فاطمه در آن بود شد، نور مشتعل برافروخته‌ای را دید که همه اطاق را روشن کرده، بنزد شوهر خود رفت و به او خبر داد که چنین نور بزرگی را در آنجا دیده، شوهر یهودی او تعجب کرد و فراموش کرده بود که چادر فاطمه را در آنجا گذارده، شتابان از جا برخاست و در آن اطاق داخل شد، دید روشنی و شعاع چادر از نزدیک مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و خانه را پُر کرده، خوب نظر کرد در آنجائی که چادر را گذارده بود از روی تعجب دانست که این نور از چادر فاطمه درخشان است، از خانه بیرون رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد، و زن او هم رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد،

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۰ ح ۳۶.

هشتاد نفر یهودی در آن خانه جمع شدند، و از دیدن آن نور همه ایشان مسلمان شدند.

منقبت چهارم

در کتاب عیون المعجزات از حارثة بن قدامه روایت کرده که گفت: حدیث کرد مرا سلمان از عمار که سلمان گفت: عمار مرا خبر داد خبر عجیبی، گفت: حاضر بودم که علی بن ابی طالب وارد شد بر فاطمه: قال سلمان: حدَّثني عمار وقال: أخبرك عجباً. قلت: حدَّثني يا عمار.

قال: نعم، شهدت علي بن أبي طالب عليه السلام وقد ولج علي فاطمة، فلما أبصرت به نادى: أدن لأحدثك بما كان وبما هو كائن وبما لم يكن إلى يوم القيامة حتى تقوم الساعة.

قال عمار: فرأيت أمير المؤمنين عليه السلام يرجع القهقري، فرجعت برجوعه إذ دخل على النبي صلى الله عليه وآله، فقال له: أدن يا أبا الحسن، فدنا، فلما اطمئن به المجلس قال له: تحدَّثني أم أحدثك؟ قال: الحديث منك أحسن يا رسول الله. فقال: كأني بك وقد دخلت علي فاطمة وقالت لك كيت وكيت، فرجعت.

فقال علي عليه السلام: نور فاطمة من نورنا؟

فقال صلى الله عليه وآله: أولاً تعلم؟ فسجد علي عليه السلام شكر الله تعالى.

قال عمار: فخرج أمير المؤمنين وخرجت بخروجه، فولج علي فاطمة وولجت معه، فقالت: كأنك رجعت إلى أبي فأخبرته بما قلته لك؟ قال: كان كذلك يا فاطمة.

فقالت: اعلم يا أبا الحسن أن الله تعالى خلق نوري وكان يسبح الله تعالى، ثم أودعه شجرة من شجر الجنة فأضاءت، فلما دخل أبي الجنة، أوحى الله إليه إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة وأدرها في هواتك، ففعل، فأودعني الله سبحانه في صلب أبي، ثم أودعني خديجة بنت خويلد، فوضعتني وأنا من ذلك النور أعلم ما كان وما يكون وما لم يكن. يا أبا الحسن المؤمن

ینظر بنور الله تعالی^(۱).

ترجمه

سلمان گفت: حدیث کرد مرا عمار و گفت: خبر می‌دهم تو را به امری عجیب.
گفتم: حدیث کن برایم ای عمار.
گفت: آری، حاضر بودم با علی بن ابی طالب علیه السلام که وارد شد بر فاطمه، چون فاطمه او را دید ندا کرد که: نزدیک من بیا تا برای تو حدیث کنم آنچه را که بوده است و به آنچه که خواهد بود و به آنچه که نبوده است و نمی‌باشد تا روز قیامت.
عمار گفت: دیدم امیر مؤمنان واپس برگشت، من هم با او برگشتم، تا اینکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درآمد، پس آن حضرت به او فرمود که: نزدیک بیا ای ابا الحسن، علی علیه السلام بنزدیک آن حضرت آمد، چون با او در مجلس قرار گرفت به علی علیه السلام فرمود که: آیا تو برای من حدیث می‌کنی یا من برای تو حدیث کنم؟
علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! حدیث کردن از تو نیکوتر است.
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم که بر فاطمه داخل شدی و او با تو اینطور و اینطور گفت و تو برگشتی.
علی علیه السلام گفت: آیا فاطمه از نور ماست؟
آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی؟ پس علی برای شکرگذاری خدای تعالی سجده کرد.
عمار گفت: امیر مؤمنان بیرون آمد و من هم با او بیرون آمدم و او بر فاطمه وارد شد و من هم با او وارد شدم، پس فاطمه با او گفت: گویا برگشتی بنزد پدرم و به او خبر دادی آنچه را که من گفتم برایت؟
فرمود: هیمنطور بوده، ای فاطمه.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۸ ح ۱۱ از عیون المعجزات.

فاطمه گفت: بدان ای ابا الحسن که خدای تعالی آفرید نور مرا در حالتی که تسبیح می کرد خدای تعالی را، پس آن را به درختی از درخت های بهشت سپرد و آن درخت نورانی شد، تا هنگامی که پدرم داخل بهشت شد، وحی فرستاد خدا بسوی او به وحی الهامی که این میوه را از این درخت بچین و آن را در دهان خود دور ده و بخور، پدرم چنین کرد، پس آن نور را خدا در پشت پدرم سپرد، و پدرم آن را به خدیجه دختر خویند سپرد، و او مرا بر زمین نهاد، و من از جهت آن نور می دانم آنچه را که بوده است و آنچه را که می باشد و آنچه را که نبوده است. ای ابا الحسن مؤمن به نور خدا می بیند. این حدیث قبلاً نوشته شده در اینجا، دوباره تکرار شده.

مؤلف قاصر گوید: ظاهر این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه فاطمه زهراء سلام الله علیها عالمه بما کان وما یکون و ما لم یکن است.

منقبت پنجم

در کتاب صحیفه الأبرار تألیف خلد مقام حجة الاسلام مامقانی تبریزی رحمته الله است که از کتاب روضة الشهداء ملا حسین کاشفی از کتاب ستین الجامع للطائف البساتین نقل کرده که گفته است:

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَيَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي تَزْوِيجِ فَاطِمَةَ، وَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّكَ أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَأَشْجَعُهَا، وَقَدْ تَزَوَّجْتَ بِعَائِلَةٍ لَا تَمْلِكُ قُوَّةَ يَوْمِهَا، وَلَوْ تَزَوَّجْتَ بِنْتِي لَمَلَأْتَ دَارِي وَدَارَكَ مِنْ نَوَقٍ مَوْقَرَةٍ بِأَجْهَظَةِ نَفِيسَةٍ.

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: إِنَّا قَوْمٌ نَرْضَى بِمَا قَدَّرَ اللَّهُ وَلَا نَرِيدُ إِلَّا رِضَا اللَّهِ، وَفَخَرْنَا بِالْأَعْمَالِ لَا بِالْأَمْوَالِ. قَالَ: فَحَمَدَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ وَإِذَا بَهَاتَفَ يَنَادِي: يَا عَلِيُّ، ارْفَعْ رَأْسَكَ وَلْتَنْظُرَ إِلَى جِهَازِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَرَفَعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَأْسَهُ، وَإِذَا هُوَ بِمَحْجَبٍ مِنْ نُورٍ إِلَى الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَرَأَى تَحْتَ الْعَرْشِ فُضَاءً وَسِعَاءً مَمْلُوءَةً مِنْ نَوَقِ الْجَنَّةِ عَلَيْهَا أَحْمَالُ الدَّرِّ وَالْجَوَاهِرِ وَالْمَسْكِ وَالْعَنْبَرِ، وَعَلَى كُلِّ نَاقَةٍ جَارِيَةٌ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ، وَزَمَامٌ كُلُّ نَاقَةٍ بِيَدِ غَلَامٍ كَالْبَدْرِ فِي الْكَمَالِ

ینادون : هذا جهاز فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله .

قال : ففرح علي عليه السلام من ذلك فرحاً شديداً، فترك ذلك المنافق ودخل على فاطمة الزهراء ليخبرها بما رأى، فلما أبصر بها فاطمة قالت : يا علي، تخبرني أم أخبرك ؟ قال : بل أخبرني يا فاطمة ، فأخبرته فاطمة عليها السلام بكل ما جرى بينه وبين ذلك المنافق، وما رآه أمير المؤمنين عليه السلام من جهازها عند رب العالمين ^(۱) .

ترجمه

یعنی : مردی از منافقین سرزنش کرد امیر مؤمنان علیه السلام را در تزویج او با فاطمه، و گفت : یا علی ! تو برتر و بالاترین عربی و شجاعترین آنها، تزویج کردی با زنی که قوت روزانه خود را ندارد، و حال آنکه اگر دخترم را گرفته بودی پر می‌کردم خانه خودم و خانه تو را از ناقه‌هایی که بار آنها جهازهای نفسی بوده باشد !

پس امیر مؤمنان علیه السلام گفت : ما گروهی هستیم که خوشنودیم به آنچه که خدا مقدر می‌کند، و نمی‌خواهیم مگر خوشنودی خدا را، و فخر ما به کارها است نه به مالها .

راوی گفت : پس خدا پسندید این سخن را از او، ناگاه هاتفی او را ندا کرد که : یا علی ! سر خود را بجانب بالا کن، و بین جهاز دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را، پس امیر مؤمنان سر خود را بالا کرد حجاب‌های نوری را دید از بالای سر خود تا عرش بزرگ، و در زیر عرش فضای وسیعی را دید که پُر است از ناقه‌های بهشتی که بارهای آنها همه دُرّ و جواهر و مشک و عنبر است، و بالای هر ناقه دختری ست مانند آفتاب تابان، و مهار هر ناقه‌ای در دست غلامی ست مانند شب چهارده، و همه آنها ندا می‌کنند که : اینهاست جهاز فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله .

راوی گفت : پس علی علیه السلام شاد شد از دیدن آنها شاد شدن شدیدی، پس آن شخص منافق

(۱) ملاً حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۱۳۰ - ۱۳۱ چاپ اسلامیه تهران .

را واگذار و بر فاطمه علیها السلام وارد شد تا او را خبر دهد به آنچه که دیده ، چون فاطمه او را دید گفت : یا علی ! تو مرا خبر می دهی یا من تو را خبر دهم ؟ علی فرمود : بلکه تو مرا خبر ده ، پس فاطمه علیها السلام از آنچه بین امیر مؤمنان و آن شخص منافق گفتگو شده بود و آنچه که آن حضرت از جهاز فاطمه نزد پروردگار جهانیان دیده بود خبر داد .

منقبت ششم

در کتاب امالی شیخ بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرده که گفت :

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، أَتَاهُ النَّاسُ مِنْ قَرِيشٍ فَقَالُوا: إِنَّكَ زَوَّجْتَ عَلِيًّا بِمَهْرٍ خَسِيسٍ، فَقَالَ: مَا أَنَا زَوَّجْتُ عَلِيًّا، وَلَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَهُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَوْحَى اللَّهُ إِلَى السِّدْرَةِ أَنْ أَنْثَرِي مَا عَلَيْكَ، فَنَثَرْتُ الدَّرَّ وَالْجَوْهَرَ وَالْمَرْجَانَ، فَابْتَدَرَتِ الْحُورُ الْعَيْنُ فَالْتَقَطْنَ، فَهَنَّ يَتَهَادِيْنَهُ وَيَتَفَاخِرُونَ وَيَقْلَنَ: هَذَا مِنْ نَثَارِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.
فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الزَّفَافِ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِغُلَّتِهِ الشَّهْبَاءِ وَثَنَى عَلَيْهَا قَطِيفَةً، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ: ارْكَبِي، وَأَمْرُ سُلْمَانَ أَنْ يَقُودَهَا، وَالنَّبِيُّ يَسُوقُهَا، فَبَيْنَمَا هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَجِبَةً، فَاذًا هُوَ بِجَبْرِئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا، وَمِيكَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَا أَهْبَطَكُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟ قَالُوا: جِئْنَا نَزَفَ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. فَكَبَّرَ جَبْرِئِيلُ، وَكَبَّرَ مِيكَائِيلُ، وَكَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَكَبَّرَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله، فَوَقَعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْعَرَائِسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ ^(۱).

ترجمه

یعنی : چونکه تزویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی ، مردمانی از قریش بنزد او آمدند و گفتند که : تو تزویج کردی علی را به مهری ناچیز . آن حضرت فرمود : من تزویج نکردم علی را، ولیکن خدا تزویج کرد او را در شبی که سیر داد مرا نزد سدره المنتهی، و حی

(۱) شیخ طوسی، الأمالی ص ۲۵۷ - ۲۵۸ ح ۶۶۴؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۰۴ ح ۱۵.

فرمود خدا بسوی سدره که نثار کن آنچه را که بر توست از در و گوهر و مرجان، پس حور العین مبادرت کردند در برچیدن آنها، و برای یکدیگر بهدیه می‌بردند، و فخر می‌کردند و می‌گویند: اینست از نثار فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

پس چون شب زفاف شد پیغمبر بغله شهباء را آورد، و قطیفه‌ای را دو تا کرد و بر روی آن انداخت، و به فاطمه فرمود: سوار شو، و به سلمان امر فرمود که مهار آن را بکشد، و خود پیغمبر آن را می‌راند، در حالی که بعضی از راه را رفته بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای تعظیم و تکریمی را شنید که آن صدای جبرئیل بود با هفتاد هزار، و صدای میکائیل بود با هفتاد هزار. پیغمبر فرمود: چه چیز شما را به زمین فرود آورده؟ گفتند: برای زفاف فاطمه است که او را بنزد علی بریم. پس جبرئیل تکبیر گفت، و میکائیل نیز تکبیر گفت، و ملائکه تکبیر گفتند، و محمد صلی الله علیه و آله تکبیر گفت، به همین جهت سنت شد از همان شب تکبیر گفتن در عروسی‌ها.



منقبت هفتم

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب آمالی، و دیگران نیز در کتب خود از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث ازدواج آن حضرت با فاطمه روایتی فرموده، و حدیث را به اینجا کشانیده که پیغمبر اکرم از جبرئیل حکایت فرموده که جبرئیل گفت که: منادی پروردگار ندا کرد که:

یا ملائکتی و سکان جنتی، بارکوا علی بنی علی بن ابی طالب حبیب محمد و فاطمة بنت محمد، فقد بارکت علیها - إلى أن قال: - فقال راحیل الملك: یا رب، وما برکتک فیها بأكثر مما رأینا لها فی جناتک و دارک؟ فقال عزوجل: یا راحیل، إن من برکتی علیها أن أجمعها علی محبتی، وأجعلها حجة علی خلقی. وعزتی و جلالی لأخلقن منها خلقاً ولأنشان منها ذرية أجعلهم خزانی فی أرضی، و معادن لعلمی، و دعاءة إلى دینی، بهم أحتج علی خلقی بعد النبیین

والمرسلین، الحديث^(۱).

ترجمه

یعنی: ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من! مبارکباد بگوئید بر علی بن ابی طالب حبیب محمد و فاطمه دختر محمد که من بر ایشان مبارکباد گفتم. تا اینکه فرمود: راحیل گفت: ای پروردگار من! چیست برکت دادن تو بر ایشان بیشتر از آنچه ما دیده‌ایم در بهشت‌ها و خانه‌ی تو؟ خدای عزوجل فرمود: ای راحیل! از برکت دادن من بر ایشان این است که جمع می‌کنم میان این دو - یعنی علی و فاطمه - بر دوست داشتن خودم، و قرار می‌دهم ایشان را حجت بر خلق خودم. و بعزت و جلال خودم قسم هرآینه می‌آفرینم از این دو خلقی را، و ایجاد می‌کنم از ایشان ذریه‌ای را، و آنها را خزینه‌دارهای خودم قرار می‌دهم در زمین خود، و معدن‌های علم خود، و دعوت کنندگان به دین خود می‌گردانم، و به ایشان احتجاج می‌کنم بر خلق خود پس از پیغمبران و فرستادگان، تا آخر حدیث.

مؤلف حقیر گوید: چگونه سزاوار چنین برکتی نباشد کسی که خطبه‌کننده‌ی او امیر مؤمنان، و مخطوبه‌ی او سیده‌ی زنان جهانیان دختر پیغمبر آخر الزمان، و عقد کننده‌ی او پروردگار جلیل، و ترجمان او امین و حی خدا جبرئیل، و خطیب او افصح همه‌ی فرشتگان راحیل، و شهود او ملائکه‌ی ملا اعلی، و صدای او جنة المأوی، و نثار او در و یاقوت و مرجان، و نثار کننده‌ی آن رضوان خازن جنان، و مجلس جشن او بیت المعمور، و خدمتگزاران او فرشتگان و حوران بهشت بوده‌اند.

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۸۵-۸۸ و شیخ صدوق، الامالی ص ۵۰۰-۵۰۲ مجلس ۸۳ عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۲۳-۲۲۵؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۰۲-۱۰۳.

لمؤلفه :

نادرة الكون روح پاک پیمبر	شافعة الحشر سرّ خالق اكبر
قلزم جود و عطا حبيبة يزدان	زينت عرش خدا ولية داور
فاطمة الطهر دخت احمد مرسل	واسطة الفيض جفت ساقی كوثر
صفوت حق صاحب مقام ولايت	مطلع انوار يازده دُرّ گوهر
فاتحة علم و حلم و نسل پیمبر	جامعة زهد و قدس و طهر مطهر
فرض نموده خدا اطاعت او را	بر همه ممکنات زاكبر و اصغر
داده خدایش كتاب گرچه نبی نیست	كرده عطایش علوم بی حدّ و بی مرز
ريزه‌خور خوان اوست مؤمن و كافر	در خط فرمان اوست طارم اخضر
ارض و سماوات شد ز نورش پيدا	دائرة كون را وجودش محور
خلقت نورش زممكنات مقدّم	گرچه از آنها ظهور اوست مؤخر
كس نتوان پی برد به كنه جلالش	معرفت ذات اوست غير میسر
اوست محیط و محاط می‌تواند	پی ببرد بر محیط خود فتدبر
كس نشناسد مقام رفعت او را	جز پدر و مرضی كه بودش شوهر
همسر او كس نبُد در عالم ایجاد	گر كه نمی‌گشت خلق حیدر صفدر
بست خدا عقد او بعرض معلا	با علی مرتضی گننده خیر
نحلة كابين او جحیم و جنان را	كلّا با ربع ارض كرد مقرّر
شاهد این ازدواج خیل ملائك	با همه حور و عین بمحضر داور
مجری ایجاب عقد ذات خدا بود	روح الأمين در قبول گشت مؤمر
كرد به امر خدا نثار در این جشن	زیور خود را درخت طوبی يكسر
از دُرّ و یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان	آنچه بخود برگرفته از زر و زیور
از پی برچیدنش جميع ملائك	سبقت بر يكديگر گرفته سراسر

تا بقیامت برند هدیه و گویند هست نثار زواج بانوی محشر
دخت رسول خدا و عصمت کبری حجت و ناموس حق و زهره ازهر
جان بفدایت که خود تو سر خدائی کشتی ایجاد را تو باشی لنگر
هست رضایت رضای خالق یکتا خشم تو خشم خدای خالق اکبر
گرچه گنهکار و روسیاه و حقیرم هست امیدم که خود مرانیم از در
عاصی حیران که زاد راه ندارد جز در جودت نکوید او در دیگر

منقبت هشتم

شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغبین از طبرانی و ابن حیان از ابی هریره روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ مَلَكًا مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ زَارِي، فَاسْتَأْذَنَ رَبِّي فِي زِيَارَتِي، فَبَشَّرَنِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أُمَّتِي^(۱)
یعنی: گفت رسول خدا ﷺ: فرشته‌ای از آسمان که مرا زیارت نکرده بود از پروردگار من اذن خواست که مرا زیارت کند، مرا بشارت داد و خبر داد که فاطمه سیده زن‌های امت من است.

منقبت نهم

نیز در کتاب اسعاف بطرق عدیده از عده‌ای از صحابه چنین روایت کرده که:
إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَىٰ مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، نَكَسُوا رُؤُوسَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّىٰ تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلَى الصَّرَاطِ.
وفي رواية: إِلَى الْجَنَّةِ.

وفي رواية أبي بكر في الغيلانيات عن أبي أيوب: فتمرّ مع سبعين ألف جارية من

(۱) شیخ محمد صبان مصری، اسعاف الراغبین ص ۱۹۱ در حاشیه نور الأبصار شبلنجی.

الحورالعين كمر البرق^(۱).

یعنی: گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله: چون روز قیامت شود نداکننده‌ای از باطن عرش ندا کند که: ای اهل جمع! سرهای خود را بزیر بیندازید، و چشم‌های خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد از صراط بگذرد.

و در روایتی: آن جناب به بهشت برود.

و در روایت ابی بکر در کتاب غیلانیات از ابی ایوب روایت کرده: پس فاطمه می‌گذرد با هفتاد هزار دختر از حورالعین مانند گذشتن برق، یعنی بسرعت گذشتن برق.

منقبت دهم

در کتاب صحیفة الأبرار از کتاب خرائج روایت کرده که گفته است:

إِنَّ الْيَهُودَ كَانَ لَهُمْ عَرَسٌ، فَجَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَالُوا: لَنَا حَقُّ الْجَوَارِ، فَنَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ ابْنَتَكَ إِلَيْنَا حَتَّى يَزِدَّادَ عَرَسَنَا بِهَا، وَالْحَوَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهِيَ بِحَكْمِهِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَيْنَا عَلَى صلی الله علیه و آله فِي ذَلِكَ، وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الطَّمَّ وَالرَّمَّ مِنَ الْحَلِيِّ وَالْحُلَلِ، وَظَنَّ الْيَهُودُ أَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِي بَذْلَتِهَا، وَأَرَادُوا اسْتِهَانَةَ بِهَا، فَجَاءَ جِبْرِئِيلُ بِشِابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَلِيٍّ وَحُلٍّ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا، فَلَبَسَتْهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ بِهَا، فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِينَتِهَا وَأَلْوَانِهَا وَطِيبِهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ دَارَ الْيَهُودِ سَجَدَتْ لَهَا نِسَاؤُهُمْ يَقْبَلْنَ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهَا، وَأَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَأَوْا خَلْقَ كَثِيرٍ مِنَ الْيَهُودِ^(۲).

یعنی: طایفه‌ای از یهود عروسی داشتند، آمدند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند: برای ماست حق همسایگی، خواهش می‌کنیم که فاطمه را به خانه ما بفرستی تا زیاد شود رونق عروسی ما، و به آن حضرت اصرار کردند، در جواب ایشان فرمود که: زن علی بن

(۱) شیخ محمد صبان مصری، إسعاف الراغبین ص ۱۹۰ در حاشیه نور الأبصار شبلنجی.

(۲) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۰ ح ۳۷ از کتاب خرائج قطب راوندی.

ابی طالب است و در حکم و فرمان اوست ، پس خواهش کردند که آن حضرت نزد علی علیه السلام شفاعت کند در آن موضوع ، و جماعت یهود جمع کردند لباس‌ها و کمربندهای عتیقه خود را و زینت‌ها و زیورhائی که داشتند، و گمان می‌کردند که فاطمه زینت نکرده می‌آید، و می‌خواستند او را خفت و خواری دهند ، پس جبرئیل نازل شد با جامه‌ها و زینت و زیورهای بهشتی که مانند آنها را ندیده بودند ، و فاطمه آنها را پوشید و به آنها زینت کرد، بنحوی که تعجب کردند مردمان از زینت او و رنگ‌ها و بوهای خوش آنها ، چون فاطمه با آن زینت‌های تمام وارد خانه یهود شد، زن‌های ایشان به او سجده کردند، و در برابر او زمین را بوسیدند، و به این سبب خلق بسیاری از یهود مسلمان شدند .

مؤلف قاصر گوید: مناقب حضرت فاطمه سلام الله علیها از شماره و اندازه بالاتر از آن است که در کتب مفصّله درج شود، تا چه رسد به این مختصر به قلم بنده قاصر .

لمؤلفه :

کسی شماره کند قدر فضل زهرا را که قطره قطره تواند شمرد دریا را
کجا عقول بشر درک می‌تواند کرد مقام عز و جلال بتولی عذرا را
بود حقیقت زهرا یکی معنائی که جز خدا نکند حل این معما را
کسی بجز پدر و شوهرش نتواند کند معرفتی آن مهر عالم آرا را
فروغ نور جمالش اگر نبود نبود بها و رونقی این نه رواق بالا را
نژاد مادر گیتی جز او چنین دختر که باشد أم ابیها رسول یکتا را
روان پاک رسول و جهان جان علی که اگر نبود نبذ کفوی آن دل آرا را

فصل پانزدهم

در بیان پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت که در کتب عامه

و از طرق ایشان روایت شده^(۱)

حدیث اول

در کتاب ذخائر العقبی تألیف علامه محب الدین طبری، و در کتاب علامه
شیخ احمد بن یوسف دمشقی موسوم به اخبار الدول، و در کتاب مناقب علامه
ابن مغازلی نقل از مناقب عبدالله شافعی، و در کتاب ینابیع المودّه تألیف علامه
شیخ سلیمان بلخی، و در کتاب وسیلة المآل علامه حضرمی، جمعاً از ابن
عبّاس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت:

كان النبي ﷺ يكثر تقبيل فاطمة، فقالت له عائشة: إنك تكثر تقبيل فاطمة، فقال ﷺ:
إن جبرئيل ليلة أسري بي أدخلني الجنة، فأطعمني من جميع ثمارها، فصار ماءً في صلي،
فحملت خديجة بفاطمة، فإذا اشتقت لتلك الثمار قبلت فاطمة، فأصبت من رائحتها جميع تلك
الثمار التي أكلتها. قال الطبري: خرّجه أبو الفضل بن خيرون^(۲).

یعنی: پیغمبر ﷺ بسیار می‌بوسید فاطمه را، پس عایشه گفت: تو بسیار می‌بوسی

(۱) آنچه از احادیث در این فصل آمده با منابع و مصادر آن کلاً مأخوذ از جلد دهم إحقاق الحق
قاضی شهید شوشتری و ملحقات آن بقلم مرحوم آیه الله العظمیٰ مرعشی نجفی قدس سره
می‌باشد.

(۲) طبری، ذخائر العقبی ص ۳۶؛ أخبار الدول شیخ احمد دمشقی ص ۸۷ مناقب ابن مغازلی ص
۳۵۷-۳۵۸ ح ۴۰۶؛ ینابیع المودّه ص ۹۷؛ وسیلة المآل حضرمی ص ۷۹.

فاطمه را، فرمود: در شبی که جبرئیل مرا سیر داد، مرا داخل بهشت کرد و به من خوراند از همه میوه‌های آن، پس آنها آبی شد در پشت من، و خدیجه به فاطمه حامله شد، لذا هرگاه مشتاق آن میوه‌ها می‌شوم فاطمه را می‌بوسم، بوی همه آن میوه‌هایی که خورده‌ام از او استشمام می‌کنم.

علامه ذهبی هم در کتاب میزان الاعتدال^(۱) روایت کرده.

حدیث دوم

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، مسنداً از سعید بن مسیب، از سعد بن مالک روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: أتاني جبرئيل عليه الصلاة والسلام بسفرجلة من الجنة، فأكلتها ليلة أسري بي، فعلمت خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة^(۲).

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: جبرئیل علیه الصلاة والسلام در شبی که مرا سیر داد گلابی یا بهی از بهشت برای من آورد و من آن را خوردم، و با خدیجه آویختم به فاطمه حامله شد، پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم گردن فاطمه را می‌بوسم.

این حدیث رانیز علامه مولیٰ علی متقی هندی در کتاب کنز العمال^(۳)، و در کتاب منتخب کنز العمال^(۴) نیز روایت کرده.

و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۵) از طریق حاکم و عربی از سعد بن ابی وقاص عیناً نقل کرده.

(۱) ذهبی، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۳.

(۲) حاکم نیشابوری، کتاب مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۵۶.

(۳) متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹ ح ۳۴۲۲۸.

(۴) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۹۷.

(۵) مفتاح النجاة خطی ص ۹۸.

و علامه عبدالله شافعی در مناقب از مناقب ابن مغازلی ^(۱) به خیلی تغییر کمی نقل کرده.

و علامه الامر تبری در کتاب ارجح المطالب ^(۲) نیز این حدیث را از مستدرک حاکم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده، کما فی کتاب إحقاق الحق ^(۳) قاضی شهید علیه السلام به قلم فقیه اهل البیت آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین نجفی دام ظلّه العالی.

حدیث سوم

علامه اخطب خوارزم ابو المؤید موفق در کتاب مقتل الحسین، و علامه عسقلانی در کتاب لسان المیزان، و از ابی بکر شافعی در کتاب فوائد روایت کرده اند که:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لما أن مات ولدي من خديجة، أوحى الله إليّ أن أمسك عن خديجة وكنت لها عاشقاً، فسألت الله أن يجمع بيني وبينها، فأتاني جبرئيل في شهر رمضان ليلة جمعة لأربع وعشرين، ومعه طبق من رطب الجنة، فقال لي: يا محمد، كل هذا وواقع خديجة الليلة ففعلت، فحملت بفاطمة، فالتفت فاطمة إلّا وجدت ريح ذلك الرطب، وهو في عترتها إلى يوم القيامة ^(۴).

یعنی: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: چون مردند فرزندانی که از خدیجه داشتم، وحی فرستاد خدا بسوی من که از خدیجه امساک کن، و حال آنکه من عاشق او بودم، از خدا خواستم که جمع کند میان من و او را، پس جبرئیل در ماه رمضان شب جمعه ای را بنزد

(۱) ابن مغازلی، مناقب ص ۳۶۰ ح ۴۰۷.

(۲) الامر تبری، کتاب ارجح المطالب ص ۲۳۹.

(۳) قاضی شوشتی، إحقاق الحق ج ۱ ص ۴.

(۴) خوارزمی، مقتل الحسین ص ۶۸؛ و لسان المیزان ج ۴ ص ۳۶.

من آمد که بیست و چهارم ماه بود، و طبقی از رطب بهشت با خود برای من آورد و گفت : ای محمد ! بخور این را و با خدیجه جمع شود در این شب ، پس واقعه با او کردم و خدیجه حامله شد به فاطمه ، و نبوسیدم و نمی‌بوسم فاطمه را مگر اینکه بوی آن رطب را از او استشمام می‌کنم، و آن بود در عترت او هست تا روز قیامت .

علامه شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال تا «فحملت بفاطمة»^(۱) بر وجه تلخیص نقل کرده است این حدیث را.

حدیث چهارم

حافظ ابوبکر بغدادی در کتاب تاریخ بغداد، و علامه محب الدین طبری در کتاب ذخیره العقبی، از ابی سعید در کتاب شرف النبوة، و علامه شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودة، و علامه شیخ عبیدالله الامرتسری در کتاب ارجح المطالب، و علامه حضرمی در کتاب وسیلة المآل از ابی سعید در کتاب شرف النبوة، از عایشه روایت کرده‌اند که گفت :

قلت : یا رسول الله ، مالک إذا جاءت فاطمة قبّلتها حتى تجعل لسانك في فيها كله كأنك تريد أن تلعقها عسلاً؟

قال : نعم يا عائشة ، إني لما أسري بي إلى السماء أدخلني جبرئيل الجنة ، فناولني منها تفاحة فأكلتها ، فصارت نطفة في صلبی ، فلما نزلت واقعت خديجة ، ففاطمة من تلك النطفة ، وهي حوراء إنسية ، كلما اشتقت إلى الجنة قبّلتها^(۲) .

یعنی : گفتم : یا رسول الله ! برای چیست که تو هر وقت فاطمه وارد می‌شود او را

(۱) شمس الدین ذهبی، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۳ و ج ۲ ص ۲۹۷ .

(۲) حافظ ابوبکر بغدادی، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۸۷ ؛ و ذخائر العقبی ص ۳۶ ؛ و ینابیع المودة ص ۱۹۷ ؛ و ارجح المطالب ص ۲۳۹ ؛ و وسیلة المآل ص ۷۸ .

می‌بوسی، تا اینکه همه زبان خود را در دهان او می‌گذاری، گویا می‌خواهی مانند غسل او را بلیسی؟!

گفت: آری ای عایشه، چون سیر داده شدم به آسمان، جبرئیل مرا داخل بهشت کرد، و از میوه‌های بهشت سیبی به من خورانید و من آن را خوردم، نطفه‌ای شد در پشت من، چون فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم فاطمه از آن نطفه بوجود آمد، و او حوریّه‌ایست بصورت انسان، هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بوسم.

در تاریخ بغداد بدل از قول آن حضرت «إلى الجنة»، «إلى تلك التفاحة» است.

حدیث پنجم

علامه ابو المؤید اخطب خوارزم متوفای سال ۵۶۸ در کتاب مقتل الحسین بسند متصل از عایشه روایت کرده که گفت: کنت أرى رسول الله صلی الله علیه و آله يقبل فاطمة، فقلت: يا رسول الله، إني أراك تفعل شيئاً ما كنت أراك تفعله من قبل؟!

فقال: يا حميراء، إنه لما كان ليلة أسري بي إلى السماء، أدخلت الجنة، فوقفت على شجرة من شجر الجنة، لم أر في الجنة شجرة هي أحسن منها، ولا أبيض منها ورقة، ولا أطيب ثمرة، فتناولت ثمرة من ثمرها، فأكلتها فصارت نطفة في صلبی، فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجة، فحملت بفاطمة، فإذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة فاطمة. يا حميراء، إن فاطمة ليست كنساء الآدميين، ولا تعتل كما يعتلن^(۱).

یعنی: گفت عایشه: می‌دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که کاری می‌کرد که پیش از آن ندیده بودم آن را بکند، می‌بوسید فاطمه را، پس گفتم: ای حمیراء! در آن شبی که به آسمان سیر داده شدم و داخل بهشت شدم، برخوردیم به درختی از درخت‌های بهشت که مانند آن را

(۱) اخطب خوارزم، کتاب مقتل الحسین ص ۶۳.

ندیدم در بهشت که آن نیکوترین درخت‌های بهشت بود، و برگ‌های آن سفیدتر از همه آنها بود، و ندیدم پا کیزه‌تر و خوشبوتر میوه‌ای از میوه‌های آن، پس میوه‌ای از میوه‌های آن درخت را خوردم نطفه‌ای شد در پشت من، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم به فاطمه حامله شد، هر وقت که مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم، ای حمیراء! فاطمه مانند زن‌های آدمیان نیست، و عَلت حیض نمی‌بیند مانند سایر زن‌ها که عَلت می‌بینند.

و حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی دمشقی متوفای سال ۷۴۸ در کتاب میزان الاعتدال^(۱) به اندک اختلافی در لفظ از ثوری از هشام از پدرش از عایشه همین حدیث را نقل کرده.

حدیث ششم

علامه شیخ عبدالرحمان بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی متوفای سال ۷۸۵ در کتاب نزّهة المجالس از نسفی و غیر او روایت کرده و گفته است:

لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ الْجَنَّةَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ وَرَأَى قَصْرَ خَدِيجَةَ - الْمُتَقَدِّمَ ذَكَرَهُ - أَخَذَ جِبْرِئِيلُ تَفَاحَةً مِنْ شَجَرِ الْقَصْرِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كُلْ هَذِهِ التَّفَاحَةَ؟، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَلِّقُ مِنْهَا بَنَاتًا تَحْمِلُ بِهَا خَدِيجَةَ، فَفَعَلَ، فَلَمَّا حَمَلَتْ خَدِيجَةُ بِفَاطِمَةَ وَجَدَتْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ تَسْعَةُ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا انْتَقَلَتِ الرَّائِحَةُ إِلَيْهَا، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ قَبْلَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا كَبُرَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا تَرَى لِمَنْ هَذِهِ الْحُورَاءُ؟ فَجَاءَهُ جِبْرِئِيلُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: الْيَوْمَ كَانَ عَقْدُ فَاطِمَةَ فِي مَوْطِنِهَا فِي قَصْرِ أُمِّهَا فِي الْجَنَّةِ، الْخَاطِبُ إِسْرَافِيلُ، وَجِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ الشُّهُودُ، وَالْوَلِيُّ رَبُّ الْعِزَّةِ، وَالزَّوْجُ عَلِيُّ ﷺ^(۲).

(۱) ذهبی، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۸۴.

(۲) شیخ عبدالرحمان صفوری شافعی، نزّهة المجالس ج ۲ ص ۲۲۳.

یعنی: چون پیغمبر در شب معراج داخل بهشت شد، و قصر خدیجه کبری را که قبلاً ذکر شد دید، جبرئیل سیبی از درخت قصر گرفت و گفت: ای محمد! بخور این سیب را که خدا می آفریند از آن دختری را که خدیجه به آن حامله می شود، پس پیغمبر این کار را کرد، چون خدیجه به فاطمه حامله شد تا نه ماه بوی بهشت را استشمام می کرد، چون وضع حمل او شد آن بو به فاطمه منتقل شد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: عجب می بینی از این حوریه؟ پس جبرئیل نازل شد بنزد او و گفت: خدا تو را سلام می رساند و به تو می فرماید که: امروز عقد فاطمه در جایگاهش در قصر مادرش در بهشت بسته شد، خطبه خواننده جبرئیل، و اسرافیل و میکائیل شاهد های عقد، و ولی پروردگار عزیز، و شوهر علی علیه السلام است.

حدیث هفتم

علامه شیخ شعیب ابو مدین بن سعد مصری در کتاب الروض الفائق از بعضی از راویها روایت کرده که گفته است:

إِنَّ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَمَنَّتْ يَوْمًا مِنَ الْآيَاتِ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْامِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَعْضِ فَاكِهَةٍ دَارِ السَّلَامِ، فَأَتَى جِبْرِئِيلُ إِلَى الْمَفْضَلِ عَلَى الْكُونِينِ مِنَ الْجَنَّةِ بِنَفَاحَتَيْنِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، يَقُولُ لَكَ مِنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا: كُلُّ وَاحِدَةٍ، وَأَطْعَمَ الْأُخْرَى لَخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَأَغْشَاهَا، فَإِنِّي خَالِقُ مِنْكَمَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، فَفَعَلَ الْمُخْتَارُ مَا أَشَارَ بِهِ الْأَمِينُ وَأَمَرَ - إِلَى أَنْ قَالَ: - وَكَانَ الْمُخْتَارُ كُلَّمَا اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا قَبَّلَ فَاطِمَةَ وَشَمَّ طِيبَ نَسِيمِهَا، فَيَقُولُ حِينَ يَسْتَنْشِقُ نَسِيمَهَا الْقُدْسِيَّةَ: إِنَّ فَاطِمَةَ لِحَوْرَاءِ إِنْشِيَّةٍ^(۱).

یعنی: بدرستی که خدیجه کبری رضی الله عنها روزی از روزها از سید انام تمنا کرد که بعضی از میوه های بهشت را ببیند، پس جبرئیل دو سیب از بهشت برای پیغمبری که

(۱) شیخ شعیب ابو مدین مصری، الروض الفائق ص ۲۱۴.

فضیلت داده شده است بر همه هستی‌ها آورد و گفت: ای محمد! خدائی که برای هر چیزی قدر و اندازه‌ای قرار داده تو را می‌گوید: یکی از این دو سیب را تو بخور، و آن دیگری را به خدیجه کبری بخوران، و با او نزدیکی کن که من آفریننده‌ام از شما دو نفر، فاطمه زهراء را.

پس پیغمبر مختار کرد آنچه را که جبرئیل امین به آن اشاره نمود و امر به آن کرد. تا اینکه گفت: - هر وقت پیغمبر مختار مشتاق به بهشت و نعمت‌های آن می‌شد فاطمه را می‌بوسید، و بوی خوش او را استشمام می‌نمود از استنشاق نسیم پاکیزه زهراء و می‌فرمود: فاطمه حوریّه‌ایست بصورت انسان.

حدیث هشتم

تکلم فاطمه در شکم مادر

علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی در کتاب نزّهة المجالس روایت کرده که:

قالت أمها خديجة: لما حملت بفاطمة كانت حملاً خفيفاً تكلمني من باطني^(۱).

یعنی: مادر فاطمه خدیجه گفت: چون به فاطمه حامله شدم حمل سبکی بود، از داخل شکم من با من سخن می‌گفت.

این خبر را قندوزی بلخی در کتاب ینابیع المودة^(۲) نیز روایت کرده است.

حدیث نهم

علامه حسن بن مولوی امان الله دهلوی عظیم آبادی در کتاب تجهیز الجیش

(۱) شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی، نزّهة المجالس ج ۲ ص ۲۲۷.

(۲) قندوزی، ینابیع المودة ص ۱۹۸.

گفته است که: ذکر کرده شیخ عز الدین عبدالسلام شافعی در رساله خود بنام مدح الخلفاء الراشدين گفته:

إِنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ خَدِيجَةُ كَانَتْ تَكَلِّمُهَا مَا فِي بَطْنِهَا، وَكَانَتْ تَكْتُمُهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا وَوَجَدَهَا تَتَكَلَّمُ وَلَيْسَ مَعَهَا غَيْرُهَا، فَسَأَلَهَا عَنْ كَانَتْ تَخَاطِبُهُ، فَقَالَتْ: مَعَ مَا فِي بَطْنِي فَإِنَّهُ يَتَكَلَّمُ مَعِيَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَبْشِرِي يَا خَدِيجَةُ هَذِهِ بِنْتُ جَعَلَهَا اللَّهُ أُمَّ أَحَدٍ عَشَرَ مِنْ خَلْقَائِي يَخْرُجُونَ بَعْدِي وَبَعْدَ آبَائِهِمْ ^(۱).

یعنی: چون حامله شد خدیجه به فاطمه، در شکم مادر با مادر خود سخن می گفت، و خدیجه آن را از پیغمبر ﷺ کتمان می کرد، تا آنکه روزی پیغمبر وارد شد و یافت خدیجه را که سخن می گوید، و حال آنکه غیر از او کسی با او نبود، پس پرسید از آنکه با او سخن می گوید، خدیجه گفت: با آنکه در شکم من است زیرا که با من سخن می گوید. پیغمبر ﷺ فرمود: بشارت باد تو را ای خدیجه این دختری است که خدا قرار می دهد او را مادر یازده نفر جانشین های من که بیرون می آیند بعد از من و بعد از پدرشان.

مؤلف گوید: این خبر نص صریح است بر اینکه یازده نفر خلیفه های پیغمبر مادر و مادر بزرگ ایشان فاطمه زهراء سلام الله علیها است بعد از پدر و پدر بزرگشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که خلیفه بلا فصل پیغمبر ﷺ است، و پس از خاتم الانبیاء، دانسته حق ایشان را غصب کرده اند، چنانچه در محل خود در این کتاب شرح داده می شود.

حدیث دهم

علامه شیخ شعیب ابو مدین بن سعد مصری عمرای در کتاب خود الروض

(۱) علامه مرعشی، إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۲ از کتاب تجهیز الجیش خطی ص ۹۹.

الفائق گفته است:

فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق القمر، وقد بان لخديجة حملها بفاطمة وظهر، قالت خديجة: واخيبة من كذب محمداً وهو خير رسول ونبي. فنادت فاطمة من بطنها: يا أمّاه، لا تحزني ولا ترهبي فإن الله مع أبي. فلما تمّ أمد حملها وانقضى وضعت فاطمة، فأشرق بنور وجهها الفضاء^(۱).

یعنی: چون کفار از رسول خدا ﷺ درخواست کردند شکافتن ماه را، خدیجه گفت: وای از محرومیت و زیانکاری کسی که محمد را تکذیب کند و حال آنکه او بهترین رسول و پیغمبر است. پس فاطمه در شکم مادر ندا کرد که: ای مادر! محزون مباش و نترس؛ زیرا که خدا با پدر من است. چون مدت حمل خدیجه بسر آمد و وقتش منقضی شد فاطمه متولد شد، و بنور روی خود فضا را روشن کرد.

حدیث یازدهم

فاطمه از پستان زنی غیر از خدیجه شیر نخورده

علامه ابن عساکر در کتاب منتخب تاریخ کبیر، از زبیر بن بکار، از ابن عباس روایت کرده در سبب نزول سورة «إنا أعطيناك الكوثر» که گفت:

ولدت خديجة عبدالله بن محمد، ثم أبطأ عليها الولد من بعد، فبينما رسول الله ﷺ يكلم رجلاً والعاص بن الوائل ينظر إليه، إذ قال له رجل: من هذا؟ قال: هذا الأبتَر. وكانت قریش إذا ولد للرجل ولد ثم أبطأ عليه الولد من بعده قالوا: هذا الأبتَر، فأنزل الله تعالى: ﴿إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^(۲) أي مفضلك هو الأبتَر الذي بتر من كل خير. ثم ولدت له زينب، فرقية، فالقاسم، فالطاهر، فالطهر، فالطيّب، فالطيّب، فأُمّ كلثوم، ففاطمة - وكانت أصغرهم -

(۱) شیخ شعیب ابو مدین مصری عمراوی، الروض الفائق ص ۲۱۴.

(۲) سورة کوثر: ۳.

وكانت خديجة إذا ولدت ولداً دفعته لمن يرضعه، فلما ولدت فاطمة لم ترضعها أحد غيرها^(۱).
یعنی: زائید خدیجه عبدالله پسر محمد را، پس از آن بتأخیر انداخت زائیدن را و
فرزندى برای ایشان بوجود نیامد، در این میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردی سخن می گفت و
عاص بن وائل بسوی او می نگریست، ناگاه مردی از او پرسید که: این کیست؟ در جواب او
گفت: این ابتر است؛ زیرا که در میان قریش چنین رسم بود که هرگاه مردی فرزندی برای
او زائیده می شد و بعد از آن بتأخیر می افتاد و فرزندی نمی آورد او را ابتر می گفتند. پس
خدای تعالی بر آن حضرت وحی فرستاد که: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ یعنی: ای محمد! کسی
که کینه تو را دارد او ابتر است، یعنی خیر از او بریده شده و قطع شده از او هر خیری.
پس از آن خدیجه برای او زینب را زائید، و بعد از آن رقیه، و بعد از آن قاسم، و بعد از
آن طاهر، و بعد از آن مطهر، و بعد از آن طیب، و بعد از آن مطیب، و بعد از آن أم کلثوم
را زائید، و پس از آن فاطمه را آورد و او کوچکترین فرزندان آن حضرت بود، و خدیجه
هر وقت فرزندی می آورد به شیر دهنده ای می داد که او را شیر دهد، اما چون فاطمه متولد
شد احدی غیر از خدیجه او را شیر نداد.

و حافظ ابو الفداء ابن کثیر در کتاب خود البداية والنهاية گفت:
وكانت خديجة إذا ولدت ولداً دفعته إلى من يرضعه، فلما ولدت فاطمة لم يرضعها غيرها^(۲).
یعنی: خدیجه هر وقت فرزندی می آورد او را به دیگری می داد تا شیر دهد، ولی چون
فاطمه تولد یافت غیر از خودش کسی او را شیر نداد.

(۱) ابن عساکر، منتخب تاریخ کبیر ج ۱ ص ۲۹۳؛ علامة مرعشی، إحقاق الحق ج ۱ ص ۱۴-۱۵.

(۲) ابن کثیر، البداية والنهاية ج ۵ ص ۳۰۷.

حدیث دوازدهم

حافظ ابو بکر احمد بن علی شافعی در کتاب تاریخ بغداد بسند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم تحض ولم تطمث، وإنما سماها فاطمة لأن الله فطمها ومحبتها عن النار^(۱).

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: دختر من فاطمه حوریه‌ایست بصورت آدم، خون حیض و نفاس ندیده و نمی‌بیند، و او را فاطمه نام گذارده برای اینکه باز می‌دارد خدا او و دوستانش را از آتش.

این خبر را نیز علامه محب الدین طبری در ذخائر العقبی^(۲)، و علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال^(۳)، و علامه بدخشی در مفتاح النجاة^(۴)، و علامه بدخشی در رشفة الصادی^(۵)، و علامه الأمرتسری در ارجح المطالب^(۶)، و علامه عبدالرؤف شافعی مناوی متوفای ۱۰۳۱، و گفته شده ۱۰۳۵ در شرح جامع صغیر^(۷)، و علامه حضر می در کتاب وسیلة المآل^(۸)، و علامه نبهانی در کتاب الشرف المؤبد^(۹) روایت کرده‌اند.

(۱) خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۳۱.

(۲) محب الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۲۶.

(۳) متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹ ح ۳۴۲۲۶.

(۴) علامه مرعشی، إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۷ از مفتاح النجاة ص ۱۰۰ خطی.

(۵) بدخشی، رشفة الصادی ص ۴۷.

(۶) الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴۰، ۲۴۵.

(۷) عبدالرؤف شافعی مناوی، شرح جامع صغیر ص ۳۲۸.

(۸) حضر می، وسیلة المآل ص ۷۸.

(۹) نبهانی، الشرف المؤبد ص ۵۴.

حدیث سیزدهم

علامه ابن صَبَّان در کتاب اسعاف الراغبین گفته:
وروی النسائی أنه علیه السلام قال: إن ابنتي فاطمة حوراء آدمية؛ لم تحض ولم تطمث^(۱).
روایت کرده است نسائی که آن حضرت علیه السلام فرمود: فاطمه دختر من حوریه ایست
آدمی؛ حیض نمی بیند، نفاس هم نمی بیند.

حدیث چهاردهم

علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی متوفای ۱۲۹۳ در ینابیع الموده گفته:
عن جابر بن عبدالله مرفوعاً: ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم تحض ولم تطمث، إنما سماها الله
فاطمة؛ لأن الله عز وجل فطمها وولدها ومحبتها عن النار. أخرجه الحافظ الغسانی^(۲).
جابر مرفوعاً از رسول خدا علیه السلام روایت کرده که فرمود: دختر من فاطمه
حوریه ایست آدمی؛ حیض و نفاس نمی بیند، و خدا او را فاطمه نامیده برای اینکه خدای
عز وجل او را و فرزندان او و محبان او را از آتش باز می دارد. بیرون آورده است این خبر
را حافظ غسانی.

حدیث پانزدهم

علامه اخطب خوارزم در مقتل الحسین بسند متصل از موسی بن جعفر، از
پدرانش، از رسول خدا علیه السلام روایت کرده که:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنما سميت ابنتي فاطمة؛ لأن الله عز وجل فطمها وفطم من أحبها من
النار^(۳).

(۱) ابن صَبَّان، اسعاف الراغبین ص ۱۹۱ در حاشیه کتاب نور الأبصار.

(۲) شیخ سلیمان بلخی قندوزی، ینابیع الموده ص ۱۹۴.

(۳) اخطب خوارزم، مقتل الحسین ص ۵۱.

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: دختر من فاطمه نامیده شد برای اینکه خدای عزوجل باز می دارد او را و باز می دارد کسی را که او را دوست بدارد از آتش.

حدیث شانزدهم

علامه محب الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی گفته است:

عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة: يا فاطمة، تدرين لم سميت فاطمة؟ قال علي: يا رسول الله، لم سميت فاطمة؟ قال: إن الله عزوجل قد فطمها وذريتها عن النار يوم القيامة^(۱).

از علی بن ابی طالب روایت کرده که: گفت رسول خدا ﷺ به فاطمه که: ای فاطمه! می دانی چرا فاطمه نامیده شدی؟ علی گفت: ای رسول خدا! چرا فاطمه نامیده شده؟ فرمود که: خدای عزوجل او را و ذریه او را روز قیامت باز می دارد از آتش.

طبری بعد از نقل این خبر گفته: این خبر را حافظ دمشقی بیرون آورده. کثیری از علمای عامه این خبر را در کتب خود بطرق مختلفه روایت کرده اند که از جمله ایشانند: علامه قندوزی در ینابیع المودة^(۲)، و علامه صفوری در کتاب نزهة المجالس^(۳)، و علامه ابن مغازلی در مناقب^(۴) خود، و علامه عبدالعزیز محمد بن صدیق قماری در کتاب التحذیر^(۵)، و شیخ ابراهیم بن عامر بن علی عبیدی مالکی متوفای سال ۱۰۹۲ در عمدة التحقيق^(۶)، و علامه حضر می

(۱) محب الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۲۶.

(۲) ینابیع المودة قندوزی ص ۱۹۴ چاپ اسلامبول.

(۳) صفوری، نزهة المجالس ج ۲ ص ۲۲۶.

(۴) ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب ص ۳۵۳.

(۵) عبدالعزیز قماری، کتاب التحذیر ص ۳۲.

(۶) شیخ ابراهیم عبیدی مالکی، عمدة التحقيق ص ۱۵ در حاشیه روض الریاحین.

در کتاب مودة القربی^(۱)، و در کتاب وسیلة المآل^(۲)، و علامه عیدالله الأمرتسری در ارجع المطالب^(۳)، و علامه نبهانی در کتاب الأنوار المحمدیة^(۴)، و علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة^(۵)، و علامه شیخ محمد صبان مصری در کتاب إسعاف الراغبین^(۶)، و علامه حمزوی در مشارق الأنوار^(۷)، و نیز علامه نبهانی در کتاب جواهر البحار^(۸)، و علامه عبدالسلام بن عبدالرحمان صفوری در کتاب المحاسن المجتمعه^(۹)، و جمع کثیری دیگر در کتب خود به اندک اختلافی روایت کرده‌اند.

حدیث هفدهم

چرا فاطمه بتول نامیده شده؟

شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودة از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود:

وَأَمَّا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ الْبَتُولَ؛ لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْخِيْضِ وَالنَّفَاسِ .. الخ^(۱۰).

(۱) حضرمی، کتاب مودة القربی ص ۱۰۱.

(۲) حضرمی، وسیلة المآل ص ۸۷.

(۳) عیدالله الأمرتسری، ارجع المطالب ص ۲۴، ۲۶۳، ۴۴۵.

(۴) نبهانی، الأنوار المحمدیة ص ۱۴۶.

(۵) احمد بن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة ص ۲۳۰.

(۶) شیخ محمد صبان مصری، إسعاف الراغبین ص ۲۳۰ در حاشیه کتاب نور الأبصار شبلنجی.

(۷) حمزوی، مشارق الأنوار ص ۱۰۷.

(۸) نبهانی، جواهر البحار ج ۴ ص ۹۱.

(۹) علامه مرعشی، إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۴ از کتاب المحاسن المجتمعه ص ۱۸۸ خطی.

(۱۰) شیخ سلیمان بلخی قندوزی، ینابیع المودة ص ۲۶۰.

یعنی : فاطمه بتول نامیده شد برای اینکه از حیض و نفاس منقطع شده یعنی حیض و نفاس نمی‌بیند .

حدیث هجدهم

علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی در کتاب مناقب مرتضویه خطی گفته است که :

روي في حديث عن النبي ﷺ قال : وسميت فاطمة بتولاً؛ لأنها تبتلت وتقطعت عما هو معتاد العورات في كل شهر، ولأنها ترجع كل ليلة بكراً، وسميت مريم بتولاً لأنها ولدت عيسى بكراً. عن أم سلمة رضي الله عنها^(۱).

یعنی : روایت شده در حدیثی از پیغمبر ﷺ که گفت : فاطمه بتول نامیده شده بعلت اینکه جدا شده و بریده شده است از آنچه زن‌ها به آن عادت دارند در هر ماهی ، و برای اینکه در هر شبی برمی‌گردد بحال بکارت ، و مريم بتول نامیده شد برای اینکه عیسی را در حالی که بکر بود زائید . روایت از أم سلمه رضي الله عنها .

حدیث نوزدهم

علامه حضرمی در کتاب مودة القربى از رسول خدا ﷺ چنین روایت کرده که فرموده :

وإنما سميت فاطمة البتول؛ لأنها تبتلت من الحيض والنفاس؛ لأن ذلك عيب في بنات الأنبياء - أو قال نقصان -^(۲).

یعنی : غیر از این نیست که فاطمه، بتول نامیده شد برای اینکه از حیض و نفاس بریده

(۱) علامه مرعشی، إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۵ از کتاب المناقب المرتضویه .

(۲) حضرمی، مودة القربى ص ۱۰۳ .

شده؛ زیرا که آن دو عیب است در دختران پیغمبران یا نقص است.

حدیث بیستم

علامه الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب از علی روایت نموده که فرمود:
 إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ بَتُولٍ وَقِيلَ: إِنَّا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ مَرِيْمٌ بَتُولٌ وَفَاطِمَةُ بَتُولٌ.
 فَقَالَ: الْبَتُولُ الَّتِي لَمْ تَرْحَمَةَ قَطُّ أَيُّ لَمْ تَحْضَ؛ فَإِنَّ الْحَيْضَ مَكْرُوهٌ فِي بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ.
 أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ ^(۱).

یعنی: از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد و گفته شد که: ای رسول خدا! ما شنیده ایم از تو که می گوئی مریم بتول است و فاطمه هم بتول است. فرمود: بتول آن زنی را گویند هرگز سرخی ندیده باشد یعنی هرگز حیض ندیده باشد؛ زیرا که حیض در دخترهای پیغمبران مکروه است. این خبر را حاکم بیرون آورده.

حدیث بیست و یکم

علامه مجد الدین ابن اثیر جزری در کتاب نهاییه گفته است:
 وَسَمَّيْتُ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ؛ لِانْقِطَاعِهَا عَنْ نِسَاءِ زَمَانِهَا فَضْلاً وَدِيناً وَحِسْباً. وَقِيلَ: لِانْقِطَاعِهَا
 عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ ^(۲).

یعنی: نامیده شده است فاطمه به بتول برای جدا بودن او از زنان زمان خود از حیث فضل و دین و حسب. و گفته شده: برای جدا بودن او از دنیا بسوی خدا.

بیست و دوم

علامه لغت و ادب جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن منظور مصری

(۱) الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴۱، ۲۴۷.

(۲) ابن اثیر جزری، نهاییه ج ۱ ص ۷۱.

متوفای سال ۷۱۱ قمری هجری در کتاب لسان العرب گفته است:

سئل أحمد بن يحيى عن فاطمة رضوان الله عليها بنت سيدنا رسول الله ﷺ لم قيل لها البتول؟ فقال: لانقطاعها عن نساء أهل زمانها ونساء الأمة عفافاً وفضلاً وديناً وحسباً. وقيل: لانقطاعها عن الدنيا إلى الله عز وجل^(۱).

یعنی: از احمد بن یحیی سؤال شد از فاطمه رضوان الله عليها دختر سید ما رسول خدا ﷺ که چرا به او بتول گفته شده؟ پس فرمود: برای جدا بودن او از زنان اهل زمان خود و زنان امت از حیث عفت و فضیلت و دین و حسب. و گفته شده: برای جدائی او از دنیا بسوی خدای عزوجل.

حدیث بیست و سوم

علامة نسابه محمد مرتضى الحسيني حنفی متوفای ۱۲۰۵ در تاج العروس گفته است:

ولقبت فاطمة بنت سيد المرسلين عليها الصلاة والسلام وعلى ذريتهما بالبتول تشبيهاً بها في المنزلة عند الله تعالى؛ قاله الزمخشري. وقال تغلب: لانقطاعها عن نساء زمانها ونساء الأمة فضلاً وديناً وحسباً وعفافاً، وهي سيّدة نساء العالمين... الخ^(۲).

یعنی: لقب داده شد فاطمه دختر آقای همه پیغمبران علیهما الصلاة والسلام وعلی ذریتهما به بتول برای تشبیه کردن اوست در قدر و منزلت نزد خدای تعالی، این قول زمخشری است. و تغلب گفته: برای جدا بودن اوست از زنهای زمان خود و زنهای امت از حیث فضیلت و دین و حسب و عفت، و او سیّده زنهای جهانیان است.

(۱) ابن منظور مصری، لسان العرب ج ۱۱ ص ۴۳.

(۲) محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس ص ۲۲۰.

حدیث بیست و چهارم

سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ

بدانکه جمع کثیری در کتب خود در حدیث سَيِّدَةُ گفتن پیغمبر به فاطمه در مرض موت آن حضرت، بطرق کثیره از عایشه روایت کرده‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حال به فاطمه فرموده:

یا فاطمة! أما ترضين أن تكوني سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نَسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ.
یعنی: ای فاطمه! آیا راضی نیستی که بوده باشی سَيِّدَةُ زن‌های جهانیان، یا سَيِّدَةُ زن‌های این امت.

که از جمله ایشانند حافظ ابو داود طیالسی در کتاب مسند خود بسند خود^(۱).
و مورخ شهیر ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری^(۲).
و علامه نسائی در کتاب خصائص^(۳).
و حاکم ابو عبدالله نیشابوری در کتاب مستدرک^(۴).
و علامه نیهانی بیروتی در کتاب جواهر البحار^(۵).
و علامه ابن عبدالبر اندلسی در کتاب استیعاب^(۶).
و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الأولیاء^(۷).

(۱) حافظ ابو داود طیالسی، کتاب مسند ص ۱۹۶.

(۲) ابن سعد، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۶.

(۳) نسائی، خصائص ص ۳۴.

(۴) حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۵۶.

(۵) نیهانی بیروتی، جواهر البحار ج ۱ ص ۳۶۰.

(۶) ابن عبدالبر اندلسی، استیعاب ج ۲ ص ۷۵۰.

(۷) ابو نعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء ج ۲ ص ۳۹.

و علامه ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب مقتل الحسین^(۱).
 و علامه بغوی متوفای سال ۵۱۰ یا ۵۱۶ در کتاب مصابیح السنّة^(۲).
 و علامه ابن اثیر جزری در کتاب أسد الغابه^(۳).
 و علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام^(۴).
 و امام الحفاظ شهاب الدین ابن حجر عسقلانی در الاصابه^(۵).
 و علامه سیوطی در کتاب خصائص^(۶).
 و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال^(۷).
 و علامه عارف شیخ داود بن سلیمان نقشبندی خالدی در کتاب صلح
 الإخوان^(۸).

و علامه شهیر به قلندی هندی حنفی در کتاب الروض الأزهر^(۹).
 و علامه زبیدی حنفی در کتاب إتحاف السادة المتقين^(۱۰).

حدیث بیست و پنجم

و از غیر عایشه نیز در ضمن احادیثی بطرق کثیره از پیغمبر اکرم ﷺ روایت

(۱) موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین ص ۵۴.

(۲) بغوی، مصابیح السنّة ص ۲۰۴.

(۳) ابن اثیر جزری، أسد الغابه ج ۵ ص ۲۲.

(۴) ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۱۴.

(۵) ابن حجر عسقلانی، الاصابه ج ۴ ص ۳۶۷.

(۶) سیوطی، کتاب خصائص ج ۲ ص ۲۶۵.

(۷) علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۷-۱۰۸.

(۸) شیخ داود بن سلیمان نقشبندی خالدی، کتاب صلح الإخوان ص ۱۱۶.

(۹) قلندی هندی حنفی، الروض الأزهر ص ۱۰۳.

(۱۰) زبیدی حنفی، إتحاف السادة المتقين ج ۷ ص ۱۸۴ و ج ۶ ص ۲۴۴.

کرده‌اند، و از ایشانند: علامه حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ در کتاب حلیة الأولیاء که در ضمن حدیثی پیغمبر اکرم فرمود:

یا بنیّة، أما ترضین أن تكونی سیدة نساء العالمین؟ قالت: یا أبه، فأین مریم ابنة عمران؟ قال: تلك سیدة نساء عالمها، وأنت سیدة نساء عالمک، والله زوجتک سیداً فی الدنيا والآخرة^(۱).

یعنی: ای دخترک من! آیا راضی نیستی که سیدة زن‌های جهانیان باشی؟ گفت: ای پدر! پس کجا است مریم دختر عمران؟ فرمود: او سیدة زنان عالم خود است و تو سیدة زنان عالم خودت می‌باشی، و خدا تو را تزویج کرد با سیدی در دنیا و آخرت.

و روایت کرده‌اند آن را علامه ابن عبد البر متوفای سال ۴۶۳ در استیعاب^(۲).

و علامه ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین^(۳).

و علامه طحاوی متوفای سال ۳۲۱ در کتاب مشکل الآثار^(۴).

و علامه مجد الدین ابن اثیر جزری در کتاب المختار فی مناقب الأخیار^(۵).

و علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۶).

و علامه قاضی ابو المحاسن یوسف بن موسی حنفی در کتاب المعتصر من المختصر^(۷) تألیف ابی الولید باجی مالکی.

(۱) ابو نعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء ج ۲ ص ۴۲.

(۲) ابن عبد البر، استیعاب ج ۲ ص ۷۵۰.

(۳) اخطب خوارزم، مقتل الحسین ص ۷۹.

(۴) طحاوی، مشکل الآثار ج ۱ ص ۴۸.

(۵) ابن اثیر جزری، المختار فی مناقب الأخیار ص ۵۶ از نسخه الظاهریه دمشق.

(۶) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۲.

(۷) قاضی ابو المحاسن یوسف حنفی، المعتصر من المختصر ج ۲ ص ۲۴۷.

- و علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام^(۱).
 و علامه زرندی در کتاب نظم در السمطین^(۲).
 و علامه زین الدین ابوالفضل متوفای سال ۸۴۶ در کتاب طرح التثريب^(۳).
 و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه^(۴).
 و علامه باکثير حصرمی در کتاب وسیلة المآل^(۵).
 و علامه سیوطی در کتاب الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة^(۶).

حدیث بیست و ششم

علامه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است:
 قال رسول الله ﷺ بمحضر الخاص والعام مراراً لا مرة واحدة في مقامات مختلفة لا في مقام واحد أنها - أي فاطمة - سيدة نساء العالمين^(۷).
 یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ در محضر خاص و عام چندین مرتبه نه یک مرتبه در جاهای مختلف نه در یک جا که او - یعنی فاطمه - سیده زنهای جهانیان است.

حدیث بیست و هفتم

فاطمه سیده نساء أهل الجنة

در بیان آنچه جماعت عامه از حذیفه در این موضوع روایت کرده‌اند در

-
- (۱) ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۹۱.
 (۲) زرندی، نظم در السمطین ص ۱۷۹.
 (۳) زین الدین ابوالفضل، طرح التثريب ج ۱ ص ۱۴۹.
 (۴) ابن حجر عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۲۷۵.
 (۵) حصرمی، وسیلة المآل ص ۸۰.
 (۶) سیوطی، الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمه ص ۱۲۴.
 (۷) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۵۷.

ضمن حدیث یا مجزئی.

حافظ ترمذی در صحیح خود بسند خود از حذیفه روایت کرده که گفت:
سألني أُمِّي: متى عهدك - تعني بالنبي ﷺ -؟ فقلت: ما لي به من عهد منذ كذا، فنالت
مني، فقلت: دعيني آتي النبي ﷺ وأصلي معه المغرب، وأسأله أن يستغفر لي ولك، فأتيت
النبي ﷺ وصليت معه المغرب، فصللي حتى صلى العشاء، ثم انفلت فتبعته، فسمع صوتي،
فقال: من هذا؟ حذيفة؟ قلت: نعم. قال: ما حاجتك؟ غفر الله لك ولأمك. قال: إن هذا ملك
لم ينزل الأرض قط قبل هذه الليلة استأذن ربه أن يسلم عليّ ويبشّرني بأن فاطمة سيّدة نساء
أهل الجنة، وأن الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة^(۱).

یعنی: مادرم از من پرسید: چه وقت عهد کرده‌ای قصد ملاقات پیغمبر ﷺ را؟ گفتم:
عهدی نکردم فلان وقت را. پس از من خواست، گفتم: بگذار بروم بسوی پیغمبر ﷺ و
نماز مغرب را با او گزارم و از او بخواهم که طلب آمرزش کند برای من و برای تو. پس
رفتم بنزد پیغمبر ﷺ و نماز مغرب را با او خواندم، و او نماز گزارد تا آنکه نماز عشاء را
خواند با نافله، و من پیروی کردم او را، چون صدای مرا شنید فرمود: این کیست؟
حذیفه؟ گفتم: آری. فرمود: چه حاجتی داری خدا بیامرزد تو را و مادرت را. فرمود:
این فرشته‌ایست که هرگز به زمین نیامده پیش از این شب، از خدا اذن گرفته که بر من
سلام کند، و مرا بشارت دهد که فاطمه سیّده زنان اهل بهشت است، و اینکه حسن و حسین
دو آقایان جوانان اهل بهشتند.

و حافظ احمد بن حنبل در مسند خود مانند آنچه ترمذی در صحیح خود
روایت کرده سنداً و متناً روایت کرده با زیادتیی‌ای که ذکر کرده که متمم حدیث
است، و آن این است:

(۱) ترمذی، صحیح ج ۱۳ ص ۱۹۷.

فعرض له عارض فناجاه ثم ذهب، فأتبعته فسمع صوتي، فقال: من هذا؟ فقلت: حذيفة. قال: مالك؟ فحدثته بالأمر، فقال: غفر الله لك ولأُمتك، ثم قال: أما رأيت العارض الذي عرض لي قبيل؟ قال: قلت: بلى. قال: فهو ملك من الملائكة^(۱).

یعنی: عارض شد بر آن حضرت عارضی، پس با او نجوی کرد و رفت، من از دنبال او رفتم، صدای مرا شنید و گفت: کیستی؟ گفتم: حذیفه هستم. گفت: چه می‌خواهی؟ امر مادر را حدیث کردم، فرمود: خدا بیامرزد برای تو و برای مادرت. پس فرمود: آیا شخص عارض را دیدی که کمی پیش بر من عارض شد؟ گفتم: بلی. فرمود: او فرشته‌ای بود از فرشتگان، پس باقی حدیث را ذکر کرد.

و از جمله کسانی که این حدیث را از حذیفه به اسناد خود روایت کرده‌اند و آن را صحیح الاسناد شمرده‌اند حاکم نیشابوری است در کتاب مستدرک^(۲).

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الأولیاء^(۳).

و حافظ بیهقی در کتاب الاعتقاد^(۴).

و علامه هبة الله بن عساكر دمشق متوفای سال ۵۷۱ هجری قمری در کتاب التاریخ بنا بر آنچه در منتخب اوست^(۵).

علامه ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین^(۶).

و علامه مجد الدین ابن اثیر جزری در کتاب المختار فی مناقب الأنخیار، و در

(۱) احمد بن حنبل، مسند ج ۵ ص ۳۹۱.

(۲) حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۵۱.

(۳) ابو نعیم اصفهانی، حلیۃ الأولیاء ج ۴ ص ۱۹۰.

(۴) بیهقی، الاعتقاد ص ۱۶۵.

(۵) ابن عساكر دمشق، التاریخ ج ۴ ص ۲۰۶، ۹۵.

(۶) اخطب خوارزم، مقتل الحسین ص ۵۵، ۸۰، ۱۳۰.

کتاب جامع الأصول^(۱).

- و علامه عزّ الدین جزری در کتاب أسد الغابه^(۲).
 و علامه حموینی در فرائد السمطین^(۳).
 و علامه گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب^(۴).
 و علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیلة المآل^(۵).
 و علامه بغوی در کتاب مصابیح السنّة^(۶).
 و علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۷).
 و علامه مولی علی متقی در کتاب کنز العمال^(۸).
 و علامه ابو عبدالله محمد بن عثمان بغدادی در کتاب المنتخب از صحیح بخاری و صحیح مسلم^(۹).
 و علامه محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام، و نیز در کتاب سیر اعلام النبلاء، و نیز در کتاب تلخیص المستدرک^(۱۰).

(۱) ابن اثیر جزری، المختار فی مناقب الأخیار ص ۵۶ از نسخه ظاهریه دمشق، و جامع الأصول ج ۱۰ ص ۸۲.

(۲) عزّ الدین جزری، أسد الغابه ج ۵ ص ۵۷۴.

(۳) حموینی، فرائد السمطین ج ۲ ص ۲۰.

(۴) گنجی شافعی، کفایة الطالب ص ۲۷۵.

(۵) حضرمی، وسیلة المآل ص ۱۶۱ از نسخه ظاهریه دمشق.

(۶) بغوی، مصابیح السنّة ص ۱۰۸.

(۷) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۳.

(۸) علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۷-۱۰۸.

(۹) محمد بن عثمان بغدادی، المنتخب از صحیح بخاری و صحیح مسلم ص ۲۱۹ مخطوط.

(۱۰) ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۹۰ و ۲۱۷، و سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۱۶۸، و تلخیص

المستدرک چاپی در ذیل المستدرک ج ۳ ص ۱۵۱.

و علامه ابن الدبیع شیبانی در کتاب تیسیر الوصول إلى جامع الأصول^(۱).
 و علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية^(۲).
 و علامه شیخ نور الدین علی بن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمّة^(۳).
 و علامه شیخ جلال الدین عبدالرحمان شافعی در کتاب الحاوی للفتاوی، و
 در کتاب خصائص الكبرى، و در کتاب الجامع الصغير، و در کتاب الحبائک فی
 أخبار الملائک^(۴).
 و علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة^(۵).
 و علامه دشتکی در روضة الأحباب^(۶).
 و علامه شیخ عبدالهادی ابیاری در کتاب العرائس الواضحة، و در کتاب جالية
 الکدر در شرح منظومه برزنجی^(۷).
 و علامه سید محمد صدیق حسن خان هندی بهوبالی متوفای سال ۱۳۰۷ در
 کتاب حسن الأسوة^(۸).
 مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

-
- (۱) ابن الدبیع شیبانی، تیسیر الوصول إلى جامع الأصول ج ۲ ص ۱۵۴.
 (۲) ابن کثیر دمشقی، البداية والنهاية ج ۳ ص ۲۰۶.
 (۳) ابن صباغ مالکی، فصول المهمّة ص ۱۲۷.
 (۴) شیخ جلال الدین سیوطی، الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۲۶۷؛ و خصائص الكبرى ج ۲ ص ۲۲۶؛ و
 الجامع الصغير ج ۱ ص ۷؛ و الحبائک فی أخبار الملائک ص ۱۰۵ نسخه خطی.
 (۵) ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة ص ۱۸۵، ۱۸۹.
 (۶) دشتکی، روضة الأحباب ص ۶۶۵.
 (۷) شیخ عبدالهادی ابیاری، العرائس الواضحة ص ۱۹۵؛ و جالية الکدر در شرح منظومه برزنجی
 ص ۱۹۵.
 (۸) سید محمد صدیق حسن خان هندی بهوبالی، حسن الأسوة ص ۲۹۰.

- و علامه قندوزی در کتاب ینابیع المودة^(۱) به سه طریق روایت کرده.
- و علامه الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب^(۲).
- و علامه ابو عثمان عمرو بن بحریشی جاحظ در کتاب تاریخ جامع الأصول^(۳).
- و علامه ملا علی قاری هروی در جمع الوسائل^(۴).
- و علامه شفشاونی وردیفی مصری در کتاب سعد الشموس والأقمار^(۵).
- و علامه شیخ یوسف نبهانی در کتاب الفتح الكبير^(۶).
- و علامه شهیر به قلندر فهدی در کتاب الروض الأزهر^(۷).
- و علامه سید علی شهاب الدین همدانی علوی در کتاب مودة القربى^(۸).

حدیث بیست و هشتم

نیز راجع به روایت «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة» که از امیر مؤمنان علی علیه السلام از طریق عامه روایت شده.

حافظ نور الدین علی بن ابی بکر هیتمی متوفای سال ۸۰۷ هجری قمری در کتاب مجمع الزوائد، بسند خود از طبرانی مسنداً، از علی بن ابی طالب علیه السلام

(۱) قندوزی، ینابیع المودة ص ۱۶۵، ۲۶۴، ۲۲۲.

(۲) الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴.

(۳) ابو عثمان عمرو جاحظ، تاریخ جامع الأصول ج ۳ ص ۳۱۷.

(۴) ملا علی قاری هروی، جمع الوسائل ج ۱ ص ۲۶۹.

(۵) شفشاونی وردیفی مصری، سعد الشموس والأقمار ص ۲۰۳.

(۶) شیخ یوسف نبهانی، الفتح الكبير ج ۱ ص ۲۸، ۲۴۹، ۴۲۶.

(۷) قلندر فهدی، الروض الأزهر ص ۳۰۰.

(۸) سید علی همدانی، مودة القربى ص ۱۲۲.

روایت کرده که فرموده:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَابْنَاكَ سَيِّدِي شَبَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ^(۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ به فاطمه فرمود: آیا راضی نیستی که بوده باشی سیده زن‌های اهل بهشت، و دو پسر و دو سید جوانان اهل بهشت باشند.

و شیخ جلال الدین عبدالرحمان سیوطی شافعی متوفای سال ۹۱۱ در کتاب الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة^(۲) این حدیث را از علی علیه السلام روایت کرده. و علامه قندوزی در کتاب ینابیع المودة از علی علیه السلام روایت کرده و گفته است که:

قال علي في رواية طويلة: وزوجتي فاطمة الزهراء سيدة نساء أهل الجنة^(۳).
یعنی: علی علیه السلام در روایتی طولانی فرموده: زوجه من فاطمه زهراء سیده زن‌های بهشت است.

کسانی که این حدیث را از عایشه نقل کرده‌اند

حافظ ابو عبدالله بخاری در صحیح^(۴).

علامه نسائی در کتاب الخصائص^(۵).

علامه طحاوی متوفای سال ۳۲۱ در کتاب مشکل الآثار^(۶).

(۱) نور الدین هیمی، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۱.

(۲) جلال الدین سیوطی، الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمه ص ۱۳.

(۳) قندوزی، ینابیع المودة ص ۱۵۴.

(۴) حافظ ابو عبدالله بخاری، صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۰۳.

(۵) نسائی، الخصائص ص ۳۳.

(۶) طحاوی، مشکل الآثار ج ۱ ص ۴۸.

- علامه بلاذری در کتاب انساب الأشراف^(۱).
 علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية^(۲).
 علامه محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی متوفای قرن هشتم هجری در
 کتاب مشکاة المصابیح^(۳).
 علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام^(۴).
 علامه محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب نظم در السمطين^(۵).
 علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۶).
 علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال^(۷).
 علامه شیخ مخدوم حنفی در کتاب بذل القوة فی حوادث سنی النبوة^(۸).
 علامه احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبدالملک قسطلانی در کتاب ارشاد
 الساری^(۹).
 علامه بدر الدین ابو محمد محمود بن احمد عینی در کتاب عمدة القاریء فی
 شرح صحیح البخاری^(۱۰).

(۱) بلاذری، انساب الأشراف ص ۴۰۵.
 (۲) ابن کثیر دمشقی، البداية والنهاية ج ۲ ص ۶۱.
 (۳) محمد خطیب عمری تبریزی، مشکاة المصابیح ص ۵۶۸.
 (۴) ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۹۵.
 (۵) محمد بن یوسف زرنندی حنفی، نظم در السمطين ص ۱۷۸.
 (۶) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۳۹.
 (۷) علی متقی هندی، کنز العمال ۱۲: ۱۰۷-۱۰۸ ح ۳۴۰۱۷.
 (۸) شیخ مخدوم حنفی، بذل القوة فی حوادث سنی النبوة ص ۲۹۹.
 (۹) قسطلانی، ارشاد الساری ج ۶ ص ۱۸۰.
 (۱۰) بدر الدین عینی، عمدة القاریء، فی شرح صحیح البخاری ج ۱۶ ص ۱۵۴.

- علامه شیخ عبدالقادر بن عبدالکریم وردیفی خیرانی بریشی شفشاونی
مصری در کتاب سعد الشموس والأقمار^(۱).
علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۲).
علامه نبهانی در کتاب الأنوار المحمدية^(۳).
علامه شیخ سلیمان قندوزی بلخی در کتاب ینابیع المودة^(۴).
علامه کافی مونسی در کتاب السیف الیمانی المسلول^(۵).
علامه سهیلی عبدالرحمان خشمی مراکشی در کتاب الروض الأنف^(۶).
علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب فضائل سيدة النساء^(۷).
علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیلة المآل^(۸).
علامه یافعی در کتاب مرآة الجنان^(۹).
علامه امان الله دهلوی در کتاب تجهیز الجيش^(۱۰).
علامه شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب^(۱۱).

(۱) شیخ عبدالقادر شفشاونی مصری، سعد الشموس والأقمار ص ۲۰۳.

(۲) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۶ نسخه خطی.

(۳) نبهانی، الأنوار المحمدية ص ۱۴۶.

(۴) شیخ سلیمان قندوزی بلخی، ینابیع المودة ص ۱۷۲.

(۵) کافی مونسی، السیف الیمانی المسلول ص ۹.

(۶) سهیلی خشمی مراکشی، الروض الأنف ج ۱ ص ۱۶۰.

(۷) ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین، المنتقى من فضائل الزهراء ص ۱۵.

(۸) حضرمی، وسیلة المآل ص ۸۸ نسخه خطی.

(۹) یافعی، مرآة الجنان ص ۶۱.

(۱۰) امان الله دهلوی، تجهیز الجيش ص ۹۶ نسخه خطی.

(۱۱) شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴۹.

علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۱).

کسانی که در این موضوع از اُمّ سلمه از فاطمه روایت کرده‌اند

حافظ ترمذی در صحیح خود^(۲).

مؤرخ شهیر ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع مشهور به ابن سعد متوفای

سال ۲۳۰ قمری هجری در کتاب الطبقات الکبری^(۳).

علامه نسائی متوفای در سال ۳۰۳ هجری قمری در الخصائص^(۴).

علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۵).

علامه عزّ الدین بن اثیر الجزری در کتاب أسد الغابه^(۶).

علامه مبارک بن اثیر در کتاب جامع الأصول^(۷).

علامه خطیب تبریزی عمری در کتاب مشکاة المصابیح^(۸).

علامه عسقلانی در کتاب الإصابة^(۹).

علامه مولی علی متقی هندی در کتاب منتخب کنز العمال^(۱۰).

(۱) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۳ نسخه خطی.

(۲) حافظ ترمذی، صحیح ج ۱۳ ص ۲۵۰.

(۳) ابن سعد، الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۴۸.

(۴) نسائی، الخصائص ص ۳۳.

(۵) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۳۹.

(۶) ابن اثیر جزری، أسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۳.

(۷) ابن اثیر، جامع الأصول ج ۱۰ ص ۸۴.

(۸) خطیب تبریزی عمری، مشکاة المصابیح ج ۳ ص ۲۶۸.

(۹) عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۳۶۷.

(۱۰) علی متقی هندی، منتخب کنز العمال ص ۹۸ که در حاشیه کتاب مسند ابن حنبل چاپ شده در

- عَلَّامَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَيُوطِي فِي كِتَابِ الثَّغُورِ الْبَاسِمَةِ^(۱).
 عَلَّامَهُ شَيْبَانِي مَعْرُوفٌ بِهِ ابْنُ دَيْبَعٍ فِي كِتَابِ تَيْسِيرِ الْوُصُولِ^(۲).
 عَلَّامَهُ قَنْدُوزِي فِي كِتَابِ يَنْابِيعِ الْمَوَدَّةِ^(۳).
 عَلَّامَهُ بَدْخَشِي فِي كِتَابِ مِفْتَاحِ النِّجَاةِ^(۴).
 عَلَّامَهُ أَبُو حَفْصٍ عَمْرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَاهِينَ فِي كِتَابِ فَضَائِلِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ^(۵).
 عَلَّامَهُ مَجْدُ الدِّينِ ابْنُ أَثِيرٍ جَزْرِي فِي كِتَابِ الْمُخْتَارِ فِي مَنَاقِبِ الْأَخْيَارِ^(۶).
 عَلَّامَهُ حَضْرَمِي فِي كِتَابِ وَسِيلَةِ الْمَالِ، وَفِي كِتَابِ الْمَغَازِي وَالسَّيْرِ^(۷).

روایت کنندگان از ابی سعید خدری

- حَافِظُ ابْنِ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ اسْتِيعَابِ^(۸).
 حَافِظُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي كِتَابِ مُسْنَدِ^(۹).
 حَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ نِشَابُورِي فِي كِتَابِ الْمُسْتَدْرَكِ^(۱۰).
 حَاكِمُ أَبُو بَكْرٍ بِيهَقِي فِي كِتَابِ الْإِعْتِقَادِ^(۱۱).

-
- (۱) عَبْدُ الرَّحْمَنِ سَيُوطِي، الثَّغُورُ الْبَاسِمَةُ ص ۱۳.
 (۲) ابْنُ دَيْبَعٍ شَيْبَانِي، تَيْسِيرُ الْوُصُولِ ص ۱۵۹.
 (۳) قَنْدُوزِي، يَنْابِيعُ الْمَوَدَّةِ ص ۱۷۲.
 (۴) بَدْخَشِي، مِفْتَاحُ النِّجَاةِ ص ۱۰۳ نَسْخَةُ خَطِّي.
 (۵) ابْنُ شَاهِينَ، كِتَابُ فَضَائِلِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ ص ۱۵ چاپ تهران.
 (۶) ابْنُ أَثِيرٍ جَزْرِي، الْمُخْتَارُ فِي مَنَاقِبِ الْأَخْيَارِ ص ۵۶.
 (۷) حَضْرَمِي، وَسِيلَةُ الْمَالِ ص ۸۸ خَطِّي، وَالْمَغَازِي وَالسَّيْرِ ص ۲۸۶.
 (۸) ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ، اسْتِيعَابُ ج ۳ ص ۷۵۰.
 (۹) أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، مُسْنَدُ ج ۳ ص ۶۴.
 (۱۰) حَاكِمُ نِشَابُورِي، مُسْتَدْرَكُ صَحِيحَيْنِ ج ۳ ص ۱۵۴.
 (۱۱) أَبُو بَكْرٍ بِيهَقِي، الْإِعْتِقَادُ ص ۶۵.

- علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۱).
 علامه نسائی متوفای سال ۳۰۳ در کتاب خصائص^(۲).
 علامه ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام، و در کتاب تلخیص المستدرک^(۳).
 علامه محمد بن یوسف جمال الدین زرنندی حنفی در کتاب نظم درر السمطین^(۴).
 علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية^(۵).
 امام حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابة^(۶).
 علامه احمد بن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة^(۷).
 علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال، و در کتاب منتخب کنز العمال^(۸).
 حافظ نور الدین ابوبکر بن علی هیتمی در کتاب مجمع الزوائد^(۹).
 علامه سیوطی در کتاب خصائص، و در کتاب الثغور الباسمه، و نیز در کتاب
-
- (۱) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۲.
 (۲) نسائی، خصائص ص ۳۳.
 (۳) ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۹۱؛ و تلخیص المستدرک چاپ شده در ذیل مستدرک ج ۳ ص ۱۵۴.
 (۴) زرنندی حنفی، نظم درر السمطین ص ۱۷.
 (۵) ابن کثیر دمشقی، البداية والنهاية ج ۲ ص ۶۱.
 (۶) ابن حجر عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۳۶۶.
 (۷) ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة ص ۱۸۹.
 (۸) علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۳ ص ۹۴؛ و منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل ص ۹۷.
 (۹) نور الدین هیتمی، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۴۰۱.

جامع صغير^(۱).

علامه شیخ صفی الدین احمد بن عبدالله بن ابی الخیر خزر جی انصاری
ساعدی متوفای سال ۹۳۳ در کتاب خلاصة تذهیب الکمال^(۲).

علامه مناوی در کتاب کنوز الحقائق^(۳).

علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب^(۴).

علامه قندوزی در کتاب ینابیع المودة^(۵).

علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۶).

علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیلة المآل^(۷).

علامه کاکوردی شهیر به قلندر هندی در کتاب الروض الأزهر^(۸).

علامه نبهانی در کتاب الفتح الکبیر، و در کتاب جواهر البحار^(۹).

مؤلف قاصر گوید: در کتب عامه راویان خبر «فاطمة سیدة نساء أهل الجنة» از
مسند و مرسل بسیار است، در اینجا به همین اندازه اکتفا شد.

(۱) سیوطی، خصائص ج ۲ ص ۲۶۵؛ و الثغور الباسمه؛ و جامع صغير ج ۱ ص ۵۱۸.

(۲) شیخ صفی الدین احمد خزر جی ساعدی، خلاصة تذهیب الکمال ص ۴۲۵.

(۳) مناوی، کنوز الحقائق ص ۱۰۳.

(۴) ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب ج ۱۲ ص ۴۴۱.

(۵) قندوزی در کتاب ینابیع المودة ص ۱۹۸، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۶.

(۶) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۲ نسخه خطی.

(۷) حضرمی، وسیلة المآل ص ۸۰.

(۸) قلندر هندی، الروض الأزهر ص ۲۰۰.

(۹) نبهانی، الفتح الکبیر ج ۳ ص ۲۶۳؛ و جواهر البحار ج ۱ ص ۱۹۸.

حدیث بیست و نهم

فاطمه خیر نساء الأئمة

بدانکه جماعتی از بزرگان علماء این حدیث را مسنداً و مرسلأ در کتب خود روایت کرده‌اند، در اینجا چند نفر از بزرگان آنها نامبرده می‌شوند.

از جمله علامه کمشخانوی در کتاب راموز الأحادیث از طریق خطیب و ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خیر رجالکم علی، وخیر شبایکم الحسن والحسین، وخیر نساءکم فاطمة ^(۱).

یعنی: بهترین مردهای شما علی است، و بهترین جوان‌های شما حسن و حسین‌اند، و بهترین زن‌های شما فاطمه است.

و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة ^(۲).

و علامه الامرتسری در کتاب ارجح المطالب ^(۳).

و علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی ترمذی در کتاب مناقب مرتضویه ^(۴).

کسانی که خیر نساء امت بودند فاطمه را از رسول خدا

به روایت عایشه نقل کرده‌اند

و او را بعد از پیغمبر بر همه کس افضل بودن او را روایت نموده‌اند:

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک بسند خود از عایشه روایت کرده که:

قالت عائشة: ما رأيت أحداً أفضل من فاطمة غیر أبیها ^(۵).

(۱) کمشخانوی، راموز الأحادیث ص ۲۸۱.

(۲) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۶ نسخه خطی.

(۳) الامرتسری، ارجح المطالب ص ۳۱۱.

(۴) کشفی حنفی ترمذی، مناقب مرتضویه ص ۱۱۷.

(۵) حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین ج ۲ ص ۴۱۸.

یعنی: از فاطمه پس از پیغمبر احدی را با فضیلت تر ندیده‌ام.
جماعتی این کلام را از عایشه نقل کرده‌اند، و بسیاری هم در کتب خود قول
او را روایت نموده‌اند از جمله آنها است:

- امام الحفّاظ شهاب الدین عسقلانی ابن حجر در کتاب الإصابة^(۱).
- و حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هتیمی در کتاب مجمع الزوائد^(۲).
- و علامه سید احمد زینی دحلان شافعی در کتاب السیرة النبویة^(۳).
- و علامه نبهانی در کتاب الشرف المؤبد^(۴).
- و علامه عمر رضا کحّاله در کتاب أعلام النساء^(۵).

حدیث سی‌ام

إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک به دو طریق از جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ^(۶).
یعنی: گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمه که: خدا خشمگین می‌شود در خشمگین
شدن تو، و خشنود می‌شود به خشنود شدن تو.

حاکم بعد از نقل این حدیث گفته است که: اسناد این حدیث صحیح است.

(۱) ابن حجر عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۳۶۶.

(۲) نورالدین هتیمی، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۱.

(۳) سید احمد زینی دحلان، السیرة النبویة مطبوع در حاشیه السیرة الحلبیة ج ۲ ص ۷.

(۴) نبهانی، الشرف المؤبد ص ۵۳.

(۵) عمر رضا کحّاله، أعلام النساء ج ۳ ص ۲۱۷.

(۶) حاکم نیشابوری، مستدرک ج ۳ ص ۱۵۳.

- حافظ طبرانی در کتاب معجم الکبیر^(۱).
 و علامه یافعی در کتاب التدوین^(۲).
 و ابن اثیر جزری در کتاب أسد الغابة^(۳).
 و محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۴).
 و علامه شهیر سبط ابن جوزی در کتاب التذکره^(۵).
 و علامه گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب^(۶).
 و حافظ ذهبی در کتاب میزان الإعتدال^(۷).
 و در کتاب تلخیص المستدرک. و در کتاب تذهیب التهذیب^(۸).
 و علامه زرندی در کتاب نظم درر السمطین^(۹).
 و علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب الإصابة^(۱۰).
 و علامه عطاء الله دشتکی در کتاب روضة الأحباب^(۱۱).
 و علامه عبدالله شافعی در کتاب مناقب^(۱۲).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

-
- (۱) حافظ طبرانی، معجم الکبیر ص ۱۴.
 (۲) یافعی، التدوین ج ۳ ص ۴۲.
 (۳) ابن اثیر جزری، أسد الغابة ج ۵ ص ۵۲۲.
 (۴) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۳۹.
 (۵) سبط ابن جوزی، التذکره ص ۲۲۰.
 (۶) گنجی شافعی، کفایة الطالب ص ۲۱۹.
 (۷) ذهبی، میزان الإعتدال ج ۲ ص ۷۲.
 (۸) تلخیص المستدرک ج ۳ ص ۱۵۳. و تذهیب التهذیب ص ۱۲۴.
 (۹) زرندی، نظم درر السمطین ص ۱۷۷.
 (۱۰) ابن حجر عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۳۶۶.
 (۱۱) عطاء الله دشتکی، روضة الأحباب ص ۶۶۵ خطی.
 (۱۲) عبدالله شافعی، مناقب ص ۲۰۷ خطی.

- و علامه احمد بن علی بن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب^(۱).
 و علامه شیخ داود بن سلیمان نقشبندی در کتاب صلح الإخوان^(۲).
 و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۳) از دو طریق.
 و علامه شیخ محمد صبان مصری در کتاب إسعاف الراغبین^(۴).
 و علامه سید ابوبکر علوی حضرمی در کتاب رشفة الصادی^(۵).
 و علامه شیخ احمد حنفی نقشبندی در کتاب راموز الأحادیث^(۶).
 و علامه نبهانی در کتاب جواهر البحار، و در کتاب الشرف المؤبد^(۷).
 و علامه الأمرتسری در کتاب أرجح المطالب^(۸).
 و علامه اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین^(۹).
 و علامه سیوطی در کتاب خصائص^(۱۰).
 و علامه احمد بن یوسف دمشقی در کتاب أخبار الدول^(۱۱).
 و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال. و در کتاب منتخب کنز

(۱) ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب ۱۲: ۴۴۱.

(۲) شیخ داود نقشبندی، صلح الإخوان ص ۱۳۴.

(۳) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۱ خطی.

(۴) شیخ محمد صبان مصری، إسعاف الراغبین که در حاشیه نور الأبصار ص ۱۹ چاپ شده.

(۵) سید ابوبکر علوی حضرمی، رشفة الصادی ص ۶۱.

(۶) شیخ احمد حنفی نقشبندی، راموز الأحادیث ص ۵۰۱.

(۷) نبهانی، جواهر البحار ج ۱ ص ۱۹۸، ۳۶۰؛ و الشرف المؤبد ص ۵۳.

(۸) الأمرتسری، أرجح المطالب ص ۲۴۵.

(۹) اخطب خوارزم، مقتل الحسین ص ۵۱ چاپ نجف اشرف.

(۱۰) سیوطی، خصائص ج ۲ ص ۲۶۵.

(۱۱) احمد بن یوسف دمشقی، أخبار الدول ص ۸۷.

العمال^(۱).

و علامه شیخ عبدالرؤف مناوی در کتاب کنوز الحقائق^(۲).
و علامه شیخ داود بن سلیمان نقشبندی در کتاب صلح الإخوان^(۳).
و علامه قندوزی در کتاب ینابیع الموده^(۴).
و در صحیح بخاری در باب مناقب فاطمه، بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده و گفته:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني^(۵).
مؤلف حقیر گوید: این حدیث را جمع کثیری از علماء عامه فضلاً از علماء
خاصه متواتراً به اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند با اندک اختلافی
در لفظ:

بعضی به لفظ: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني.
و بعضی به لفظ: فاطمة بضعة مني يؤذيني من آذاها ويفضني من أغضبها.
و بعضی: يفضني ما أغضبها ويؤذيني ما آذاها.
و بعضی به لفظ: يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها.
و بعضی به لفظ: يؤذيني ما آذاها وينصبي ما أنصبها (أي يتعبي ما أتعبها).
و بعضی به لفظ: يريني ما رابها ويؤذيني ما آذاها.

(۱) علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۱ ح ۳۴۲۳۷، منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند
احمد بن حنبل ج ۵ ص ۹۷.

(۲) شیخ عبدالرؤف مناوی، کنوز الحقائق ص ۳۲.

(۳) شیخ داود نقشبندی، صلح الإخوان ص ۱۳۴ چاپ بمبئی.

(۴) قندوزی، ینابیع الموده ص ۱۷۳، ۱۹۸.

(۵) صحیح بخاری ج ۵ ص ۳۹.

و بعضی به لفظ: یسعفنی ما یسعفها (أی ینالنی ما ینالها ویلمّ بی ما یلمّ بها).
و بعضی به لفظ: فاطمة شجّنة منّی یبسطنی ما یبسطها، ویقبضنی ما یقبضها، ویبسطنی
ما یبسطها.

و بعضی به لفظ: فاطمة مضغة منّی فن آذاها فقد آذانی.

و بعضی به لفظ: فاطمة مضغة منّی یسرّنی ما یسرّها.

خلد مقام قاضی سیّد نور الله شهید شوشتری مرعشی حسینی اعلی الله مقامه
الشریف در کتاب إحقاق الحق، و علامة معاصر آية الله العظمی السید شهاب
الدین مرعشی حسینی نجفی قمی ادام الله ایام افاضاته در ملحقات کتاب إحقاق
الحق^(۱).

و مرحوم خلد مقام علامه آية الله امینی در کتاب الغدير^(۲) این حدیث بضعه را
با اختلافاتی که در لفظ دارد ذکر فرموده‌اند.

و نیز امینی در الغدير از ابوالقاسم سهیلی از کتاب الروض الأنف گفته است:
إنّ أبا لبابة رفاعه بن أبي المنذر ربط نفسه في توبة، وإنّ فاطمة أرادت حلّه حين نزلت
توبته، فقال: قد أقسمت أن لا يحلّني إلا رسول الله ﷺ، فقال رسول الله ﷺ: إنّ فاطمة
مضغة منّی، فصلّى الله عليه وعلى فاطمة - فهذا حدیث يدلّ على أنّ من سبّها فقد كفر، ومن
صلّى عليها فقد صلّى على أبيها^(۳).

یعنی: ابا لبابه رفاعه پسر ابی المنذر خود را در حال توبه‌ای بسته بود، وقتی که وحی
قبول شدن توبه او نازل شد، و فاطمه خواست او را باز کند، ابو لبابه گفته که: من سوگند یاد

(۱) علامة مرعشی، ملحقات حقائق الحق ج ۱۰ ص ۲۱۶-۲۲۸.

(۲) علامة امینی، کتاب الغدير ج ۷ ص ۲۳۱-۲۳۶.

(۳) علامة امینی، الغدير ج ۷ ص ۲۳۳ از کتاب الروض الأنف ج ۲ ص ۱۹۶.

کرده‌ام که کسی مرا باز نکند مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره گوشت من است - پس درود متصل خدا بر او و بر فاطمه باد - پس این حدیث دلالت دارد بر اینکه کسی که سب کند یعنی دشنام دهد فاطمه را کافر می‌شود، و کسی که بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است.

و نیز در الغدیر گفته است که در شرح جامع صغیر گفته است که:

استدل به السهيلي على أن من سبها فقد كفر لأنه يغضبه، وأنها أفضل من الشيخين. قال الشريف السهمودي: ومعلوم أن أولادها بضعة منها، فيكونون بواسطتها بضعة منه، ومن ثم لما رأت أم الفضل في النوم أن بضعة منه وضعت في حجرها، أولها رسول الله صلی الله علیه و آله بأن تلد فاطمة غلاماً فيوضع في حجرها، فولدت الحسن، فوضع في حجرها، فكل من يشاهد الآن من ذريتها بضعة من تلك البضعة وإن تعددت الوسائط، ومن تأمل ذلك انبعث من قلبه داعي الإجلال لهم، وتجنب بغضهم على أي حال كانوا عليه^(۱).

یعنی: استدلال به این حدیث کرده است سهیلی بر اینکه کسی که دشنام دهد فاطمه را کافر است؛ زیرا که به غضب درمی‌آورد او را، و محققاً او - یعنی فاطمه - افضل از شیخین است، این گفته شریف سمهودی است، و معلوم است که اولاد فاطمه بضعه و جزئی از اویند، و بواسطه او جزئی از پیغمبرند.

و از این جهت است که وقتی که ام الفضل در خواب دید که جزئی از پیغمبر در دامن او گذارده شده، پیغمبر صلی الله علیه و آله تعبیر کرد که فاطمه پسری می‌زاید و در دامن تو گذارده می‌شود، پس حسن متولد شد و در دامن او گذارده شد، پس اکنون آنچه که از ذریه او مشاهده می‌شود جزئی است از آن جزء هرچند واسطه متعدد در میان او و ایشان باشد.

و کسی که در این گفته تأمل کند در دل او برانگیخته می‌شود برای جلال و بزرگی ایشان

(۱) علامه امینی، الغدیر ج ۷ ص ۲۳۴ از کتاب جامع صغیر ج ۴ ص ۴۲۱.

است، و از غضب کردن به ایشان او - یعنی فاطمه - غضبناک می‌شود در هر حالی که باشند
یعنی نیک باشند یا بد .

ابن حجر گفته است :

وفیه تحریم اذی من یتأذی المصطفی ﷺ بتأذیه، فکل من وقع منه فی حق فاطمة شیء فتأذت به، فالنبي ﷺ یتأذی به بشهادة هذا الخبر، ولا شیء أعظم من إدخال الأذی علیها من قبل ولدها، ولهذا عرف بالاستقرار معاجلة من تعاطی ذلك بالعقوبة فی الدنيا ولعذاب الآخرة أشد^(۱).

یعنی : و در این خبر است حرام بودن اذیت کردن به کسی که بسبب اذیت کردن به او پیغمبر متأذی شود ، پس هر کسی که واقع شود از او در حق فاطمه چیزی که به آن اذیت بیند اذیت کرده است پیغمبر ﷺ را بشهادت این خبر، و عقوبت هیچ چیزی بزرگتر از وارد کردن اذیت بر او یعنی بر فاطمه نیست از جهت اذیت کردن به فرزند او ، و برای این مقرر شده تعجیل بر کسی که جرأت کند به آن عقوبت در دنیا، و هر آینه عذاب آخرت از آن سخت تر است .

شیخ احمد مغربی مالکی متوفای سال ۱۰۴۱ در کتاب فتح المتعال بنا بر نقل امینی در الغدیر گفته است در ضمن قصیده‌ای که در مدح پیغمبر ﷺ گفته :

فما کسبني رسول الله من أحد ولا يضاھيهما في الفخر مفتخر
وهل كفاطمة الزهراء أمهما بنت النبي المصطفى بشر
فإنها بضعة منه وما أحد كبضعة المصطفى إن حقق النظر

یعنی : مانند دو سبط پیغمبر یعنی حسن و حسین احدی نیست ، و هیچ فخر کننده‌ای در فخر کردن برابر آنها نیست .

(۱) علامة امینی، الغدیر ج ۷ ص ۲۳۵.

و آیا مانند مادر ایشان فاطمه زهرا دختر پیغمبر برگزیده، بشری هست؛ زیرا که او جزء و پاره تن پیغمبر است، و در حقیقت در نظر و فکر مانند پاره تن پیغمبر هیچ کسی نیست^(۱).

حدیث سی و یکم

علامه شیخ نور الدین بن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمه گفته است:
وروي عن مجاهد قال: خرج النبي صلی الله علیه و آله وهو آخذ بيد فاطمة، فقال: من عرف هذه فقد عرفها، ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله، وهي بضعة مني، وهي قلبي وروحي التي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله^(۲).

یعنی: از مجاهد روایت شده که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالتی که دست فاطمه را بدست خود گرفته بود و فرمود: هر که این را می شناسد می شناسد، و هر که او را نمی شناسد این است فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، و این پاره تن من است، این دل من است و روح من است که در میان دو پهلوی من است، هر که او را بیازارد حقیقتاً مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است.

این حدیث شریف را نیز جماعتی از علماء عامه بطرق عدیده در کتب خود روایت کرده اند، در اینجا بنام و کتاب بعضی از آنها اشاره می شود، از جمله آنها است:

علامه شیخ عبدالرحمان صفوری شافعی بغدادی در کتاب نزّهة المجالس^(۳).
و علامه شبلینجی در کتاب نور الأبصار^(۴).

(۱) علامه امینی، الغدير ج ۷ ص ۲۳۵ از کتاب فتح المتعال ص ۳۸۵.

(۲) ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه ص ۱۲۸.

(۳) شیخ عبدالرحمان صفوری شافعی بغدادی، نزّهة المجالس ج ۱ ص ۲۲۸.

(۴) شبلینجی، نور الأبصار ص ۴۱.

- و علامه شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب^(۱).
- و علامه سید محمد عبدالغفار هاشمی افغانی در کتاب أئمة الهدی^(۲).
- و علامه احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبدالملک قسطلانی در کتاب ارشاد الساری از صحیح بخاری در کتاب النکاح والطلاق، و از مسلم در الفضائل، و از ابی داود در نکاح، و از ترمذی و نسائی در مناقب، بنا بر آنچه در جلد دهم کتاب احقاق الحق قاضی نور الله شهید نقل شده^(۳).
- و علامه سیوطی در کتاب الجامع الصغیر^(۴).
- و علامه مولی متقی هندی در کتاب منتخب کنز العمال^(۵).
- و علامه خطیب تبریزی در کتاب مشکاة المصابیح^(۶).
- و علامه مناوی در کتاب کنوز الحقائق^(۷).
- و علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی در کتاب ینابیع المودة^(۸).
- و علامه نبهانی در کتاب الفتح الکبیر، و در کتاب منتخب الصحیحین، و در کتاب الأنوار المحمدیه، و در کتاب الشرف المؤبد^(۹).

-
- (۱) شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴۵.
- (۲) سید محمد عبدالغفار هاشمی افغانی، أئمة الهدی ص ۸۲.
- (۳) قسطلانی، ارشاد الساری ج ۶ ص ۱۴۴؛ ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۱۲-۲۱۳.
- (۴) سیوطی، الجامع الصغیر ص ۲۶۹.
- (۵) متقی هندی، منتخب کنز العمال ج ۵ ص ۹۶ که در حاشیه مسند احمد بن حنبل چاپ مطبعه میمنیه مصر.
- (۶) خطیب تبریزی، مشکاة المصابیح ج ۳ ص ۲۵۵.
- (۷) مناوی، کنوز الحقائق ص ۴۴، ۱۰۳.
- (۸) شیخ سلیمان بلخی قندوزی، ینابیع المودة ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰.
- (۹) نبهانی، الفتح الکبیر ج ۲ ص ۲۶۳؛ و منتخب الصحیحین ص ۱۲۱؛ و الأنوار المحمدیه

و علامه نقیب مصر و شام سیّد ابراهیم بن محمد بن کمال الدین شهیر به ابن حمزه حسینی حنفی در کتاب بیان والتعریف^(۱).
و علامه دهلوی در کتاب تجهیز الجیش^(۲).
و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۳).
و علامه شیخ مصطفی رشدی در کتاب الروضة الندیة^(۴).
و استاد عمر رضا کحّاله در کتاب أعلام النساء^(۵).
و علامه محمد بن یوسف شهیر به کافی در کتاب السیف الیمانی المسلول^(۶).
و علامه حافظ ابوالحسن رزین عبدی مالکی در کتاب الجمع بین الصحاح الستة^(۷).

و علامه شیخ محمد صبان در کتاب إسعاف الراغبین^(۸).
و علامه شیخ عبدالهادی در کتاب جالية الکدر^(۹).
و علامه راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الأدباء^(۱۰).

❦ ص ۱۴۶؛ والشرف المؤبد ص ۵۳.

- (۱) ابن حمزه حسینی حنفی، بیان والتعریف ج ۱ ص ۲۷۰.
- (۲) دهلوی، تجهیز الجیش ص ۳۳، ۱۷۴ خطی.
- (۳) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۱ خطی.
- (۴) شیخ مصطفی رشدی، الروضة الندیة ص ۱۴.
- (۵) عمر رضا کحّاله، أعلام النساء ج ۳ ص ۱۷.
- (۶) محمد بن یوسف شهیر به کافی، السیف الیمانی المسلول ص ۱۷.
- (۷) ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۱۵ از الجمع بین الصحاح الستة، خطی.
- (۸) شیخ محمد صبان، إسعاف الراغبین ص ۱۹۱ مطبوع در حاشیه کتاب نور الأبصار شبلنجی.
- (۹) شیخ عبدالهادی، جالية الکدر ص ۱۹۵.
- (۱۰) راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء ص ۴۷۹.

و علامه زبیدی در کتاب إتحاف السادة المتقين^(۱).

حدیث سی و دوم

إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَزَمَ اللَّهُ ذَرْيَتَهَا عَلَى النَّارِ

چند حدیث به طرق عدیده از بزرگان علماء عامّه فضلاً از آنچه علماء خاصّه روایت کرده‌اند، از جمله ایشان است:

علامه حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک گفته است بسند خود، و آن را صحیح الاسناد دانسته، از عبدالله بن مسعود که گفته است:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذَرْيَتَهَا عَلَى النَّارِ^(۲).

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ: به راستی و حقیقت فاطمه نگاه داشت فرج خود را به پاکدامنی، پس حرام کرد خدا ذریّه او را بر آتش.

و از ایشان است علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در کتاب فضائل سَيِّدَةِ النِّسَاءِ^(۳).

و علامه ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الأولیاء متناً و سنداً^(۴).

و علامه خوارزمی در کتاب مقتل الحسین^(۵) متناً و سنداً.

و علامه جمال الدین زرندی در کتاب نظم درر السمطین^(۶)، متناً و سنداً.

(۱) زبیدی، إتحاف السادة المتقين ج ۷ ص ۲۸۱.

(۲) حاکم نیشابوری، المستدرک ج ۳ ص ۱۵۲.

(۳) ابن شاهین در کتاب فضائل سَيِّدَةِ النِّسَاءِ ص ۱۷ ح ۱۰.

(۴) ابو نعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء ج ۴ ص ۱۸۸.

(۵) خوارزمی، مقتل الحسین ص ۵۵.

(۶) جمال الدین زرندی، نظم درر السمطین ص ۱۸۰.

- و علامه ابن مغازلی در کتاب مناقب^(۱).
 و علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۲).
 و حافظ ذهبی در کتاب میزان الاعتدال^(۳).
 و علامه جلال الدین عبدالرحمان سیوطی در کتاب الجامع الصغیر، و نیز در کتاب إحياء المیت^(۴).
 و علامه احمد بن عبدالله خزر جی در کتاب خلاصه تهذیب الکمال^(۵).
 و علامه نبهانی در کتاب الفتح الکبیر^(۶).
 و علامه شیخ محمد صبان در کتاب إسعاف الراغبین^(۷).
 و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۸).
 و علامه شبلنجی در کتاب نور الأبصار^(۹).
 و علامه الأمرتسری در کتاب أرجح المطالب^(۱۰).
 مؤلف قاصر گوید: این حدیث چنانچه قبلاً ذکر شد بطرق کثیره با اندک اختلافی

(۱) ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب ص ۳۵۳.
 (۲) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۸.
 (۳) حافظ ذهبی، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۶۷، ۲۹۷.
 (۴) جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الجامع الصغیر ج ۱ ص ۳۰۹؛ و إحياء المیت ص ۱۱۶ که در حاشیه کتاب الاتحاف در مصر چاپ شده.
 (۵) احمد بن عبدالله خزر جی، خلاصه تهذیب الکمال ص ۹۲۳.
 (۶) نبهانی، الفتح الکبیر ج ۱ ص ۳۹.
 (۷) شیخ محمد صبان، إسعاف الراغبین ص ۱۲۰.
 (۸) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۱ خطی.
 (۹) شبلنجی، نور الأبصار ص ۴۱ چاپ مصر.
 (۱۰) الأمرتسری، أرجح المطالب ص ۴۴۵.

در کتب معتبره اهل سنت و جماعت از صحاح ستّه و غیر آن روایت شده، علاقه‌مندان رجوع کنند به کتب آنها، و کتاب إحقاق الحقّ قاضی نور الله و محلقات و تعلیقات حضرت آیه الله معاصر حاج سید شهاب الدین نجفی مرعشی حسینی در مجلد دهم آن کتاب، و جلد هفتم کتاب الغدير آیه الله امینی، و در جلد نهم کتاب مجمع الزوائد هیتمی، و غیر آنها از کتب عامّه و خاصّه.

حدیث سی و سوم

إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِبُ فَاطِمَةَ وَلَا وَلَدَهَا

این حدیث شریف نبوی را نیز علماء عامّه بطرق مختلفه در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند، به ذکر نام‌های بعضی از ایشان با نام‌های کتب ایشان مبادرت می‌شود.

حافظ نور الدین علی بن ابی بکر هیتمی در کتاب مجمع الزوائد، بسند خود از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که گفت:

قال رسول الله ﷺ لفاطمة رضي الله عنها: إِنَّ اللَّهَ غَيْرُ مُعَذِّبِكَ وَلَا وَلَدِكَ^(۱).

فرمود رسول خدا ﷺ برای فاطمه رضي الله عنها که: خدا عذاب کننده تو و فرزندان تو نیست. رواها الطبرانی و رجاله ثقات.

از جمله کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند به اسناد خود حافظ سیوطی است در کتاب احياء الميت به دو طریق^(۲).

(۱) حافظ نور الدین هیتمی، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۲.

(۲) حافظ سیوطی، کتاب احياء الميت ص ۱۱۴ که در حاشیه کتاب الاتحاف چاپ شده.

- و علامه متقی هندی در کتاب کنز العمال، و کتاب منتخب کنز العمال^(۱).
 و علامه حضرمی در کتاب رشفة الصادی^(۲).
 و علامه عبدالعزیز بن محمد بن صدیق در کتاب التحذیر به چند طریق^(۳).
 و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاة^(۴).
 و علامه شبلنجی در کتاب نور الأبصار^(۵).
 و علامه شیخ محمد صبان در کتاب إسعاف الراغبین^(۶).
 و علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیلة المآل^(۷).

حدیث سی و چهارم

نزول جبرئیل و خبر دادن او از جانب خدا به اینکه فاطمه رادوست می‌دارد

و امر کردن او پیغمبر را به سجده شکر کردن به این جهت

علامه احمد بن علی عسقلانی در کتاب لسان المیزان گفته است:

قال رسول الله ﷺ: أتاني جبرئيل، فقال: يا محمد، إن ربك يحب فاطمة فاسجد، فسجدت، ثم قال: إن الله يحب الحسن والحسين، فسجدت، ثم قال: إن الله يحب من يحبهما^(۸).
 یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ که: جبرئیل بنزد من آمد و گفت: ای محمد! بدرستی که

(۱) متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۰ ح ۳۴۲۳۶؛ و منتخب کنز العمال ج ۵ ص ۹۷ در حاشیه

کتاب مسند احمد بن حنبل.

(۲) حضرمی، رشفة الصادی ص ۸۱.

(۳) ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۳۳ از التحذیر.

(۴) بدخشی، مفتاح النجاة ص ۱۰۱ نسخه خطی.

(۵) شبلنجی، نور الأبصار ص ۴۱.

(۶) شیخ محمد صبان، إسعاف الراغبین ص ۱۲ مطبوع در حاشیه کتاب نور الأبصار.

(۷) حضرمی، وسیلة المآل ص ۷۸.

(۸) عسقلانی، لسان المیزان ج ۳ ص ۲۷۵.

پروردگار تو دوست می‌دارد فاطمه را پس سجده کن خدای را ، پس سجده کردم ، بعد از آن گفت : خدا دوست می‌دارد حسن و حسین را ، پس سجده کردم ، پس از آن گفت که : خدا دوست می‌دارد کسی را که آنها را دوست بدارد .

حدیث سی و پنجم

نزول جبرئیل برای ابلاغ سلام خدا به فاطمه

علامه شیخ محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی متوفای سال ۷۴۸ در کتاب میزان الاعتدال بسند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت :
لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ سَهَاها الْمَنْصُورَةُ ، فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ : اللَّهُ يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقْرَأُ مَوْلُودُكَ السَّلَامَ^(۱) .

یعنی : چون فاطمه تولد یافت رسول خدا ﷺ او را منصوره نامید ، پس جبرئیل نازل شد و گفت : خدا تو را سلام می‌رساند ، و مولود تو را هم سلام می‌رساند .

علامه عسقلانی هم در کتاب لسان المیزان نیز این حدیث را روایت کرده^(۲) .

حدیث سی و ششم

اشراق بهشت از نور خنده فاطمه و علی

علامه شیخ عبدالرحمان بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی در کتاب نزهة المجالس از ابن عباس روایت کرده که گفت :

بَيْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي نَعِيمِهِمْ إِذْ سَطَعَ لَهُمْ نُورٌ فَظَنُّوهُ شَمْسًا ، فَقَالُوا : رَبَّنَا يَقُولُ : لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا ، فَيَقُولُ رِضْوَانٌ : هَذِهِ فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ ضَحِكَا ، فَأَشْرَقَتِ الْجَنَّةُ مِنْ نُورِ ضَحْكَيْهِمَا^(۳) .

(۱) ابن قایماز ذهبی، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۶ .

(۲) عسقلانی، لسان المیزان ج ۳ ص ۲۶۷ .

(۳) صفوری شافعی، نزهة المجالس ج ۳ ص ۲۲۸ .

یعنی: در حالی که اهل بهشت در نعمت‌های خود هستند، ناگاه نوری ساطع می‌شود که گمان می‌کنند آفتاب است، پس می‌گویند: پروردگار ما می‌گوید: در بهشت آفتاب را نمی‌بینند، رضوان خازن بهشت می‌گوید: فاطمه و علی خندیدند بهشت‌ها از نور خنده ایشان روشن شد.

این خبر را نیز دیگران از ایشان بطرق خود در کتابهایشان روایت کرده‌اند.

حدیث سی و هفتم

اول کسی که بعد از پیغمبر داخل بهشت می‌شود فاطمه است

علامه خطیب خوارزمی در کتاب مقتل الحسین بسند خود از ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

أول شخص يدخل علي الجنة فاطمة، الحديث ^(۱).

یعنی: اول شخصی که در بهشت بر من وارد می‌شود فاطمه است.

جمع کثیری این حدیث را در کتب خود روایت کرده‌اند از جمله آنها است عبدالرحمن سیوطی در کتاب الخصائص الكبرى ^(۲).

و علامه جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب نظم درر السمطين ^(۳).

و علامه سید علی همدانی در کتاب مودة القربى ^(۴).

و علامه ذهبی در کتاب میزان الاعتدال ^(۵).

(۱) خطیب خوارزمی، مقتل الحسین ص ۷۶.

(۲) عبدالرحمن سیوطی، الخصائص الكبرى ج ۲ ص ۲۲۵.

(۳) زرنندی حنفی، نظم درر السمطين ص ۱۸۰.

(۴) سید علی همدانی، مودة القربى ص ۱۰۳.

(۵) ذهبی، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۳۱.

- و علامه نهبانی در کتاب جواهر البحار^(۱).
 و علامه شهاب الدین ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان^(۲).
 و علامه شیخ نور الدین علی بن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمه^(۳).
 و علامه شیخ علی بن برهان الدین حلبی شافعی در کتاب إنسان العیون^(۴).
 و علامه رافعی شافعی در کتاب التدوین^(۵).
 و علامه الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب^(۶).
 و علامه زرقانی در کتاب شرح مواهب اللدنیه^(۷).
 و علامه مولی علی متقی هندی در کتاب كنز العمال^(۸).
 لمؤلفه:

أئینه صفات خدا ذات فاطمه بنگر خدای را تو به مرآت فاطمه
 در پیشگاه ذات خداوند بی نیاز نبود رهی مگر به عنایات فاطمه
 هرگز نکرده اند مطیعان امر حق حق را عبادتی چو عبادات فاطمه
 یکتا زنی که خیل ملائک به درگهش در انتظار امر و اشارات فاطمه
 ارباب علم و حلم و کمالات و عز و جاه مسحوند در قبال کمالات فاطمه
 نبود میان جمله زن های ممکنات هرگز زنی به شأن و مقامات فاطمه

-
- (۱) نهبانی، جواهر البحار ج ۲ ص ۱۲۶.
 (۲) ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان ج ۴ ص ۱۶.
 (۳) ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه ص ۱۲۷.
 (۴) شیخ علی حلبی شافعی، إنسان العیون ج ۱ ص ۲۳۲.
 (۵) رافعی شافعی، التدوین ج ۲ ص ۱۴.
 (۶) الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۴۸.
 (۷) زرقانی، شرح مواهب اللدنیه ج ۵ ص ۲۴۵.
 (۸) علی متقی هندی، كنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۰ ح ۳۴۲۳۴.

دست نیاز خیل رسل بر درش دراز چشم امیدشان به شفاعت فاطمه
میزان عدل حق به قیامت چو شد بیا گردند خلق مات کرامات فاطمه
دست طلب چو بهر شفاعت کند بلند ایزد برآورد همه حاجات فاطمه

حدیث سی و هشتم

محبت فاطمه در صد موطن نفع می دهد و کسی که او را دوست بدارد در بهشت
است و وای بر ظلم کنندگان او

جماعتی از علماء عامه این حدیث را در کتب خود روایت کرده اند، از جمله
ایشان است علامه ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب مقتل الحسین است که
بسند خود از سلمان روایت کرده که گفت:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلمان، من أحب فاطمة ابنتي فهو في الجنة معي، ومن أبغضها فهو
في النار.

یا سلمان، حب فاطمة ينفع في مائة من المواطن، أيسر تلك المواطن الموت والقبر والمحشر
والصراط والمحاسبة، فمن رضيته عنه ابنتي فاطمة رضيته عنه، ومن رضيته عنه رضي الله
عنه. ومن غضبت عليه ابنتي فاطمة غضبت عليه، ومن غضبت عليه غضب الله عليه.
یا سلمان، ویل لمن یظلمها ویظلم بعلمها علیاً، ویل لمن یظلم ذریتها وشیعتها^(۱).

یعنی: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: ای سلمان! کسی که دوست بدارد فاطمه دختر مرا
جای او در بهشت است با من، و کسی که بخشم درآورد او را جای او در آتش است.
ای سلمان! دوستی فاطمه نفع می دهد در صد موطن که آسانترین از آنها حال مردن و
در قبر و محشر و صراط و حساب است، پس کسی که دختر من فاطمه از او خوشنود باشد
من از او خوشنودم، و کسی که من از او خوشنودم خدا از او خوشنود است، و کسی که دختر

(۱) خطیب خوارزمی، مقتل الحسین ص ۵۹.

من فاطمه براو خشمناک باشد من براو خشمناکم، و کسی که من براو خشمناک باشم خدا براو خشمناک است.

ای سلمان! وای بر کسی که ستم کند او - یعنی فاطمه - را و ستم کند علی شوهر او را، و وای بر کسی که ستم کند ذریه او و شیعیان او را.

و علامه قندوزی در کتاب ینابیع المودة^(۱) این حدیث را نقل کرده الا اینکه دو کلمه «القبر والمحشر» را انداخته.

و علامه سید علی همدانی در کتاب مودة القربى آن را مطابق روایت مقتل الحسین نقل کرده تا کلمه «رضیتُ عنه»^(۲).

حدیث سی و نهم

نثار درخت طوبی چک‌های آزادی از آتش بعدد دوستان اهل بیت پیغمبر

علامه سید ابوبکر بن شهاب الدین علوی حضرمی شافعی در کتاب رشفة الصادی بسند خود روایت کرده از بلال بن حمامه که گفته است:

طلع علينا رسول الله ﷺ ذات يوم متبسمًا ضاحكًا ووجهه مسرور كدائرة القمر، فقام إليه

عبدالرحمان بن عوف، فقال: يا رسول الله، ما هذا النور؟

فقال: بشارة أتتني من ربِّي في أخي وابن عمِّي، بأنَّ الله زوج عليًّا من فاطمة، وأمر رضوان خازن الجنان فهزَّ شجرة، فحملت رقاعاً - يعني صكاكاً - بعدد محبِّي أهل البيت، وأنشأ تحتها ملائكة من نور، ودفع إلى كلِّ ملك صكًّا، فإذا استوت القيامة بأهلها نادى الملائكة في الخلائق، فلا يبقى محبٌّ لأهل بيتي إلا دفعت له الملائكة صكًّا فيه فكاكه من النار؛ فصار أخي

(۱) قندوزی، ینابیع المودة ص ۲۶۳.

(۲) سید علی همدانی، مودة القربى ص ۱۶.

وابن عمّی و زوج ابنتی فکاک رقاب رجال أُمّتی من النار^(۱).

یعنی: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالتی که تبسم کننده و خندان بود، و روی او شادان مانند ماه بود، پس عبدالرحمان بن عوف برخاست بسوی او و گفت: ای رسول خدا! این نور چیست؟

فرمود: بشارتی بمن رسیده از جانب پروردگار من در حق برادرم و پسر عمّم به اینکه خدا علی را با فاطمه تزویج کرده، و به رضوان خازن بهشت امر فرموده که درخت طوبی را بجنباند، پس درخت، رقعہ‌ها - یعنی چک‌هائی - را برداشت بشمارهٔ دوستان اهل بیت، و در زیر آن درخت فرشتگانی را ایجاد کرد از نور، و به هر فرشته‌ای فرمان داد که هریک از ایشان چکی را بردارند، تا چون روز قیامت شود و صفوف اهل آن راست شود فرشتگان در میان خلایق ندا کنند، پس باقی نمی‌ماند احدی از دوستان اهل بیت من مگر اینکه فرشتگان چکی به او می‌دهند که در آن است آزادی او از آتش، پس برادرم و پسر عمّم و شوهر دخترم آزاد کنندهٔ گردن‌های ایشان است از آتش.

این حدیث را نیز جمعی از علماء عامه در کتب خود روایت کرده‌اند که از جملهٔ ایشان است علامه شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری در کتاب ارجح المطالب، و او از طریق خوارزمی از بلال بن حمامه روایت کرده^(۲).

و علامه باکثیر حضر می در کتاب وسیلة المآل^(۳).

و حافظ احمد بن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان^(۴).

(۱) ابوبکر علوی حضر می شافعی، رشفة الصادی ص ۴۳.

(۲) شیخ عبیدالله حنفی الأمرتسری، ارجح المطالب ص ۲۵۴.

(۳) حضر می، وسیلة المآل ص ۸۵.

(۴) ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان ج ۶ ص ۱۲۵.

حدیث چہلم

عطا کردن فاطمه در شب زفاف پیراهن نو را به سائل و پوشیدن لباس کهنه
 علامه صفوری در کتاب نزہۃ المجالس گفته است کہ ابن جوزی ذکر کردہ:
 إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ لَهَا قِمِصًا جَدِيدًا لَيْلَةَ عَرْسِهَا وَزَفَافِهَا، وَكَانَ لَهَا قِمِيصٌ مَرْقُوعٌ، وَإِذَا
 بِسَائِلٍ عَلَى الْبَابِ يَقُولُ: أَطْلُبُ مِنْ بَيْتِ النَّبَوَةِ قِمِيصًا خَلْقًا، فَأَرَادَتْ أَنْ تَدْفَعَ إِلَيْهِ الْقِمِيصَ
 الْمَرْقُوعَ، فَتَذَكَّرَتْ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^(۱) فدفعته له الجديد،
 فلما قرب الزفاف نزل جبرئيل، وقال: يا محمد، إِنَّ اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلامَ، وَأَمَرَنِي أَنْ أُسَلِّمَ عَلَى
 فاطمة، وقد أرسل لها معي هدية من ثياب الجنة من السندس الأخضر، فلما بلغها السَّلام
 وألبسها القميص الذي جاء به، لفها رسول الله ﷺ بالعباءة، ولفها جبرئيل بأجنحته، حتى لا
 يأخذ نور القميص بالأبصار، فلما جلست بين النساء الكافرات ومع كل واحدة شمعة ومع
 فاطمة رضي الله عنها سراج، رفع جبرئيل جناحه ورفع العباءة، وإذا بالأنوار قد طبقت
 المشرق والمغرب، فلما وقع النور على أبصار الكافرات خرج الكفر من قلوبهن وأظهرن
 الشهادتين^(۲).

یعنی: پیغمبر ﷺ پیراهن تازه‌ای مهیا ساخت برای شب عروسی و زفاف فاطمه، و آن
 حضرت پیراهن کهنه و صلہ داری داشت، ناگاه سائلی آمد بر درب خانه و گفت: از خانه
 نبوت پیراهن کهنه‌ای می‌خواهم، فاطمه خواست پیراهن کهنه را به او بدهد متذکر
 فرموده خدای تعالی شد کہ فرموده: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ یعنی: هرگز به
 نیکی نمی‌رسید تا اینکه اتفاق کنید از آنچه کہ دوست می‌دارید، پس پیراهن تازه را به
 سائل داد.

(۱) سوره آل عمران: ۹۲.

(۲) صفوری، نزہۃ المجالس ج ۲ ص ۲۲۶.

چون نزدیک زفاف شد جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خدا تو را سلام می‌رساند، و مرا امر فرمود که بر فاطمه سلام کنم، و خدا از برای او هدیه‌ای با من فرستاده از جامه‌های بهشت از سندس سبز.

چون جبرئیل سلام خدا را به فاطمه رسانید، آن پیراهنی که از بهشت آورده بود به او پوشانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به عبا پیچید، و جبرئیل هم بال‌های خود را روی عبا پیچید تا نور پیراهن به چشم‌ها نگیرد، چون فاطمه در میان زن‌های کافره نشست، هریک از آن زن‌ها شمعی در دست داشتند و فاطمه چراغی داشت، آنگاه جبرئیل بال خود را برداشت و عبا را به عقب کرد، طبق‌های نور مشرق و مغرب را فروگرفت، چون آن نور به چشم‌های زن‌های کافره خورد کفر از دل‌های آنها بیرون رفت و شهادتین را ظاهر کردند یعنی مسلمان شدند.



حدیث چهل و یکم

شفاعت قیامت صدیق فاطمه است

علامه احمد بن یوسف دمشقی در کتاب أخبار الدول و آثار الأول گفته است که: در خبر رسیده:

إِنَّمَا لَمَّا سَمِعَتْ بِأَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَجَعَلَ الدَّرَاهِمَ مَهْرًا لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَنَاتُ النَّاسِ يَتَزَوَّجْنَ بِالْدَّرَاهِمِ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنِي وَبَيْنَهُنَّ؟! أَسْأَلُكَ تَرَدُّدَهَا وَتَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ مَهْرِي الشَّفَاعَةَ فِي عُصَاةِ أُمَّتِكَ، فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام وَمَعَهُ بَطَاقَةٌ مِنْ حَرِيرٍ مَكْتُوبٌ فِيهَا: جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ شَفَاعَةَ الْمَذْنِبِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَلَمَّا احْتَضَرَتْ أَوْصَتْ بِأَنْ تَوْضَعَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ عَلَى صَدْرِهَا تَحْتَ الْكَفَنِ فَوُضِعَتْ، وَقَالَتْ: إِذَا حُشِرْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفَعْتَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ بِيَدِي وَشَفَعْتُ فِي عُصَاةِ أُمَّةِ أَبِي ^(۱).

(۱) احمد بن یوسف دمشقی، أخبار الدول و آثار الأول ص ۸۸.

یعنی : چون فاطمه شنید که پدرش او را تزویج کرده و درهم‌هایی مهر او قرار داده گفت : ای رسول خدا ! دخترهای مردمان ازدواج می‌کنند به درهم‌ها ، پس چه فرقی است میان من و آنها ؟! خواهش می‌کنم از شما که آنها - یعنی درهم‌ها - را برگردانید و از خدا بخواهید که شفاعت گناهکاران امت تو را مهر من قرار دهد ، پس جبرئیل نازل شد و با او رقعہ‌ای بود از حریر که در آن نوشته شده بود که خدا مهر فاطمة زهراء را شفاعت گناهکاران از امت محمد ﷺ قرار داده ، پس چون فاطمه محتضر شد وصیت کرد که آن رقعہ را در زیر کفن روی سینه او قرار دهند ، روی سینه او گذارده شد . و فاطمه گفت : چون روز قیامت محشور شوم آن رقعہ را بدست خود برمی‌دارم و شفاعت می‌کنم در حق گناهکاران امت پدرم .

علامه امان الله دهلوی در کتاب تجهيز الجيش نیز این خبر را بتمامه روایت کرده است^(۱) .



حدیث چهل و دوم

ربع دنیا یا خمس آن صداق فاطمه است

علامه سید علی همدانی در کتاب مودة القربى از عتبة بن الأزهري، از یحیی بن عقیل روایت کرده است که گفت :

سمعت علیاً یقول : قال رسول الله ﷺ : إن الله أمرني أن أزوجه فاطمة رضي الله عنها على خمس الدنيا أو على ربعها - شك فيه عتبة - فمن عشي على الأرض وهو يبغضك في الدنيا فالدنيا عليه حرام ومشيه فيها حرام^(۲) .

یعنی : شنیدم علی می‌گفت که : رسول خدا ﷺ فرمود که : خدا مرا امر فرمود که

(۱) امان الله دهلوی، تجهيز الجيش ص ۱۰۲ خطی .

(۲) سید علی همدانی، مودة القربى ص ۹۲ .

تزوید کنم تو را با فاطمه - خشنود باد خدا از او - بصداق پنج یک دنیا یا چهار یک آن -
 شک در آن از عتبه است - پس کسی که راه می رود بر روی زمین در حالی که کینه تو را دارد
 در دنیا، دنیا بر او حرام است و رفتن او در روی آن حرام است .

للمؤلف القاصر :

صنع نخستین که خدا آفرید	در صدف صنع ذری پرورید
وہ چه ذری ذرۂ بحر وجود	فیض ده عالم غیب و شہود
جوہرہ عزت و جاہ و جلال	نادرۃ الکون عذیم المثل
ذات خداوند جلال و جمال	کرده در او جمع صفات کمال
آینۂ جملہ صفات خدا	علت ایجاد همه ماسوا
کرده عطا نام وی از نام خود	داده بزرگیش به اعظام خود
فاطمہ خوانده است مر او را بنام	کرده بر او نعمت خود را تمام
حجت کبرای الہی است او	آینۂ طلعت شاهی است او
عالم امکان همه در سایہ اش	کس نتوان درک کند پایہ اش
کرد خداوند ولی حمید	ارض و سموات ز نورش پدید
خلقت آنها همه از نور او	کون و مکان یکسرہ منشور او
خیل ملک بندۂ فرمان او	جن و بشر ریزہ خور خوان او
نیست زنی در ہمۂ ممکنات	ہمچو وی از رفعت ذات و صفات
ہستی حق ہستی او آفرید	ہستی ہر ہست بہ او شد پدید
فخر رسل مفتخر از ہست او	بوسہ گہش بود ہمی دست او
در دو جہان واسطۂ فیض اوست	لیک خود از فیض خدا فیض جوست
بر در او دست نیازش دراز	نیست ز فیاضی حق بی نیاز
در اثر بندگی کردگار	حق بہ بزرگیش کند افتخار

باضنه احمد بود و جان او	باطن قرآن همه در شان او
هم شب قدر است وهم احدى الكبر	خوانده ورا شمس گهی که قمر
آیه تطهیر نشانی از اوست	سوره کوثر لمعانی از اوست
صفوت حق حبه و بحر است او	نور و ضیا جنت و نهر است او
خیر کثیر است و سراج منیر	نعمت حق رحمت و فضل کبیر
کنیت او أم ابیها بود	از دم او زنده مسیحا بود
همچو زنی در همه ماسوی	خلق نفرموده بجز او خدا
کون و مکان زنده زاحسان اوست	ذات خداوند ثناخوان اوست
معرفت ذات وی آمد محال	عقل از آن عاجز علی کل حال
غیر خدا و پدر و شوهرش	می نتوان پی ببرد دیگرش
سر خدا زهره زهراست او	در صفت انسیه حورا است او

حدیث چهل و سوم

حجاب فاطمه علیها السلام

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الأولیاء بسند خود از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و گفته است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما خیر للنساء ؟ فلم ندر ما نقول ، فسار علی إلى فاطمة ، فأخبرها ، فقالت : فهلا قلت له : خیر لمن أن لا یرین الرجال ولا یرونهن ، فرجع فأخبره بذلك ، فقال له : من علمك هذا ؟ قال : فاطمة . قال : إنها بضعة منی ^(١) .

یعنی : گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله : چه چیز خوب است برای زن ها ؟ ما ندانستیم چه بگوئیم ، پس علی رفت بنزد فاطمه و او را خبر داد ، فاطمه گفت : چرا برای او نگفتید :

(١) ابو نعیم اصفهانی، حلیۃ الأولیاء ج ٢ ص ٤٠.

خوب است برای آنها که مردها را نبینند و مردها هم آنها را نبینند، پس علی برگشت و به رسول خدا از آن خبر داد، آن حضرت فرمود: کی آن را به تو تعلیم داد؟ گفت: فاطمه، فرمود: او جزئی از من است.

سعید بن مسیب این حدیث را نیز از علی به همین نحو روایت کرده است.

حدیث چهل و چهارم

علامه ذهبی در کتاب الکبائر از علی علیه السلام روایت کرده و گفته:

قال علي عليه السلام لزوجہ فاطمة رضي الله عنها: يا فاطمة، ما خير ما للمرأة؟ قالت: أن لا تری الرجال ولا يروها.

وكان علي عليه السلام يقول: ألا تستحيون؟ ألا تغارون؟ يترك أحدكم امرأته تخرج بين الرجال تنظر إليهم وينظرون إليها^(۱)!

یعنی: گفت علی که - خشنود باد خدا از او - برای زن خود فاطمه - خشنود باد خدا از او - ای فاطمه! بهترین چیز برای زن چیست؟ گفت: اینکه نبینند او را مردها و نبیند او مردها را. و علی علیه السلام می فرمود: آیا حیا ندارید؟ آیا غیرت ندارید احدی از شما اینکه زن او بیرون رود در میان مردها که به او نگاه کنند و او به آنها نگاه کند!

حدیث چهل و پنجم

ابن مغازلی در کتاب مناقب خود گفته و سند را مرفوعاً به علی بن الحسین بن علی رسانیده از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله استأذن عليها أعمى، فحجبته، فقال لها النبي صلی الله علیه و آله: لم حجبته وهو لا يراك؟ فقالت: يا رسول الله، إن لم يكن يراني فأنا أراه، وهو يشم الريح. فقال

(۱) ذهبی، الکبائر ص ۱۷۱.

النبي ﷺ : أشهد أنك بضعة مني^(١).

یعنی : شخص نابینائی از فاطمه اذن دخول خواست ، فاطمه از او خود را پوشانید ، رسول خدا ﷺ به او فرمود : چرا خود را پوشانیدی و حال آنکه او تو را نمی بیند ؟ گفت : ای رسول خدا ! اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم و بوی مرا استشمام می کند . پس رسول خدا فرمود : گواهی می دهم که تو جزء و پاره تن منی .

حدیث چهل و ششم

صدق کلام فاطمه

علامه ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب مسنداً از عایشه روایت کرده که گفت : ما رأیت أحداً كان أصدق لهجة من فاطمة إلا أن يكون الذي ولدها ﷺ^(٢) .
یعنی : ندیدم احدی را که راستگوتر از فاطمه باشد مگر آنکه او را پدر است ﷺ .
این حدیث را جمع کثیری از علماء عامّه روایت کرده به اندک اختلافی در لفظ ، در بعضی از آنها است : ما رأیت أحداً قط أصدق من فاطمة غیر آنها .
حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک^(٣) .
حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الأولیاء^(٤) .
علامه خوارزمی در کتاب مقتل الحسین^(٥) .
علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(٦) .

(١) ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب ص ۳۸۱ ح ۴۲۸ .

(٢) ابن عبدالبرّ، استیعاب ج ۲ ص ۷۵۱ .

(٣) حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۶۰ .

(٤) ابو نعیم، حلیة الأولیاء ص ۴ .

(٥) خوارزمی، مقتل الحسین ص ۵۶ .

(٦) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۴ .

علامه شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام، و در کتاب اسماء الرجال و در کتاب تلخیص المستدرک^(۱).
 علامه جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب نظم در السمطین^(۲).

علامه هیتمی در کتاب مجمع الزوائد^(۳).
 علامه خطیب تبریزی در کتاب اکمال الرجال^(۴).
 علامه مجد الدین بن اثیر جزری در کتاب المختار فی مناقب الأخیار^(۵).
 علامه باکثیر الحضرمی در کتاب وسیلة المآل^(۶).

حدیث چهل و هفتم

عبادت فاطمه

علامه جلال الله محمود بن عمر زمخشری حنفی متوفای سال ۵۳۸ در کتاب ربیع الأبرار از حسن روایت کرده که گفت:
 ما كان في هذه الأمة أعبد من فاطمة، كانت تقوم حتى تورم قدمها^(۷).
 یعنی: در این امت عبادت کننده تری از فاطمه نبوده، روی پا می ایستاد تا قدم های او ورم می کرد.

(۱) شیخ شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۳ ص ۹۵؛ و تلخیص المستدرک ج ۲ ص ۱۶۰.

(۲) جمال الدین محمد زرنندی حنفی، نظم در السمطین ص ۱۸۳.

(۳) هیتمی، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۱.

(۴) خطیب تبریزی، اکمال الرجال ص ۷۳۵.

(۵) ابن اثیر جزری، المختار فی مناقب الأخیار ص ۵۶.

(۶) حضرمی، وسیلة المآل ص ۸۰ نسخه خطی مکتبه ظاهریه دمشق.

(۷) جلال الله زمخشری حنفی، ربیع الأبرار صفحه ۱۹۵.

حدیث چهل و هشتم

صبر فاطمه بر فقر

علامه ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب مقتل الحسين بسند متصل از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت:

رأى رسول الله ﷺ على فاطمة كساء من صوف الإبل وهي تطحن، فبكى وقال: يا فاطمة، اصبري على مرارة الدنيا لنعم الآخرة غداً. قال: فنزلت عند ذلك الآية: ﴿وَلَنَسُوفَ يَغْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ (١)(٢).

یعنی: دید رسول خدا ﷺ که بر فاطمه گلیمی بود از کرک‌های شتر و او آسیاب می‌کرد، پس پیغمبر گریه کرد و گفت: ای فاطمه! صبر کن بر تلخی دنیا برای نعمت‌هالی فردای آخرت. جابر گفت: در آن وقت نازل شد آیه ﴿وَلَنَسُوفَ يَغْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ یعنی: هرآینه بسیار زود باشد که پروردگار تو بر تو عطا کند تا خشنود شوی.

علامه شیخ شهاب الدین احمد آبشهی در کتاب مستطرف این حدیث را روایت کرده و بجای «رأى على فاطمة كساء» «دخل عليها وعليها كساء» گفته، و بدل کلمه «اصبري» «تجرعي» (٣).

و علامه شیخ شهاب الدین احمد نویری مصری در کتاب نهاية الارب حدیث را بنحوی که ذکر شد از جابر روایت کرده مانند صاحب مستطرف و بجای کلمه «لنعم الآخرة» «لنعم الأبد» بدل آورده (٤).

و علامه زبیدی حنفی در کتاب إتحاف السادة المتقين مانند منقول از کتاب

(١) سوره ضحی: ٥.

(٢) خطیب خوارزمی، مقتل الحسين ص ٦٤.

(٣) شیخ شهاب الدین احمد آبشهی، مستطرف ج ٢ ص ٤٥.

(٤) شیخ شهاب الدین احمد نویری مصری، نهاية الارب ج ٥ ص ٢٦٠.

مقتل الحسین نقل کرده و بجای کلمه «لنعمیم الآخرة» «لنعمیم الأبد» آورده^(۱).
و علامه سید ابراهیم بن محمد شهیر به ابن حمزه حسینی در کتاب البیان
والتعریف مطابق منقول از مقتل الحسین نقل کرده^(۲).

حدیث چهل و نهم

علامه شعرانی در کتاب لوائح الأنوار القدسیة گفته است که: روایت کرده
است طبرانی و ابن حبان در صحیح خود:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَى دَارِ أَبِي أَيُّوبَ الْاَنْصَارِيِّ - فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ إِلَى أَنْ قَالَ: - فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً مِنْ لَحْمِ الْجَدْيِ، فَوَضَعَهُ فِي رَغِيفٍ وَقَالَ: يَا أَبَا أَيُّوبَ، أَبْلُغْ هَذِهِ فَاطِمَةَ، فَإِنَّهَا لَمْ تَصُبْ مِثْلَ هَذَا مِنْذُ أَيَّامٍ. فَذَهَبَ بِهِ أَبُو أَيُّوبَ إِلَى فَاطِمَةَ، فَلَمَّا أَكَلُوا وَشَبِعُوا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: خَبِزْ وَلَحْمٌ وَبَسْرٌ وَرَطْبٌ، وَدَمَعْتَ عَيْنَاهُ، وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا هُوَ النَّعِيمُ الَّذِي تُسْأَلُونَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: بَلْ إِذَا أَصَبْتُمْ مِثْلَ هَذَا فَضْرَبْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ فَقُولُوا: بِسْمِ اللَّهِ، وَإِذَا شَبِعْتُمْ فَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَشْبَعُنَا وَأَنْعَمَ عَلَيْنَا وَأَفْضَلَ، فَإِنَّ هَذَا كِفَافٌ هَذَا^(۳).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت با ابوبکر و عمر بسوی خانه ابی ایوب انصاری - راوی
طول داده است حدیث را تا اینکه گفت: - رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت چیزی از گوشت بزغاله
را و گذارد آن را بر روی گرده نانی و گفت: ای ابا ایوب، برسان این را به فاطمه که چند
روز است که مانند این را نخورده. ابو ایوب آن را برد بسوی فاطمه، چون خوردند و سیر
شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نان و گوشت و خرما و رطب، و چشم های او پر از اشک شد

(۱) زبیدی حنفی، إتحاف السادة المتقين ج ۹ ص ۳۸۸.

(۲) سید ابراهیم شهیر به ابن حمزه حسینی، البیان و التعریف ص ۱۰۱.

(۳) شعرانی، لوائح الأنوار القدسیة ج ۱ ص ۱۶۳.

و فرمود: سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست این است آن نعیمی که از آن سؤال کرده می شود در روز قیامت .

پس این کلام بزرگ آمد بر یاران آن حضرت، آن گاه حضرت فرمود: بلی، هر وقت رسیدید بمثل چنین غذائی و دست به آن زدید «بسم الله» بگوئید، و چون سیر شدید بگوئید حمد خدای را که ما را سیر کرد و بر ما نعمت داد و زیاد کرد آن را، پس این بقدر حاجت به آن است .

حدیث پنجاهم

علامه ابو عبدالله شیخ محمد بن عبدالرحمان بن عمر وصابی حبشی متوفای سال ۷۸۲ در کتاب خود البركة في فضل السعي والحركة از تفسیر ثعلبی روایت کرده:

إِن عَلِيًّا عليه السلام انطلق إلى يهودي يعالج الصوف، فقال له: هل لك أن تعطيني جزءاً من صوف تغزلها لك بنت محمد عليه السلام بثلاثة أصوع من شعير؟ قال: نعم. فأعطاه الصوف والشعير، فقبلت فاطمة وأطاعت وقامت إلى صاع فطحنته وخبزت منه خمسة أقراص.. الحديث بطوله ^(١).

یعنی: علی عليه السلام رفت بنزد شخصی یهودی که ممارست در کار پشم داشت، به او گفت: آیا قطعه ای از پشم می دهی که دختر محمد عليه السلام برای تو برسد بقدر سه صاع جو؟ گفت: آری، پس پشم و جو را به او داد و فاطمه هم قبول کرد و اطاعت کرد و برخواست یک صاع از جو را آرد کرد و نان کرد از آن بقدر پنج گرده نان ترتیب داد، تا آخر حدیث به درازی آن.

در پاورقی جلد دهم کتاب إحقاق الحق قاضی نور الله شوشتری اعلی الله

(١) شیخ محمد وصابی حبشی، البركة في فضل السعي والحركة ص ۵۵.

مقامه پس از نقل این حدیث از کتاب نامبرده از تفسیر ثعالبی گفته است مصحح کتاب بقیه این حدیث را تماماً گفته:

إنها كانت هي وعلي رضي الله عنهما صائمين، فأعطت لكل من ولديها قرصاً من الخبز، وأبقت الباقي لوقت الإفطار، فجاءها سائل وقال: مسكين، فأعطته قرصاً، ثم جاء آخر وقال: يتيم، فأعطته قرصاً، ثم جاء آخر وقال: أسير، فأعطته قرصاً وباتاً على الطوى؛ فأنزل الله تعالى: ﴿وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ تا آخر آیه ^(۱).

حدیث پنجاه و یکم

حافظ ابو داود سجستانی در کتاب سنن خود بسند متصل از اعبد روایت کرده که گفت:

قال لي علي عليه السلام: ألا أحدثك عني وعن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكانت من أحب أهله إليه؟ قلت: بلى. قال: إنها جرت بالرحى حتى أثر في يدها، واستقت بالقربة حتى أثر في نحرها، وكنت البيت حتى اغبرت ثيابها.. الحديث ^(۲).

یعنی: علی عليه السلام برای من گفت: آیا حدیث نکم برای تو از خودم و فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم که محبوب ترین کسان او بود بسوی او؟ گفتم: بلی. گفت: او - یعنی فاطمه - آسیاب می کشید تا در دست او اثر می گذاشت - یعنی آبله می زد - و مشک آب بدوش می کشید تا در گردن و گلوی او اثر می گذاشت، و خانه جاروب می کرد تا جامه هایش غبار آلود می شد. و نیز ابو داود در کتاب سنن مبسوط تر نقل کرده، بجای لفظ «کنست» «قمت» آورده، و پس از آن گفته: وأوقدت القدر حتى دكنت ثيابها وأصابها من ذلك ضرر ^(۳).

(۱) ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۶۴.

(۲) ابو داود سجستانی، سنن ج ۳ ص ۲۰۶.

(۳) ابو داود سجستانی، سنن ج ۴ ص ۴۳۰.

این حدیث را جمع کثیری از علماء عامّه در کتب خود بطور تفصیل و تلخیص نقل کرده‌اند، از جمله ایشان است: ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در کتاب حلیۃ الأولیاء^(۱).

و علامه شیخ ابوالفرج ابن جوزی در کتاب صفة الصفوة^(۲).

و علامه محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی^(۳).

و محمد بن عمر وصابی حبشی در کتاب البرکة فی فضل السعی والحركة^(۴).

و علامه شیخ محمد بن منظور مصری در کتاب لسان العرب^(۵).

و علامه شیخ محمد طاهر صدیقی هندی در کتاب مجمع بحار الأنوار^(۶).

و علامه شیخ عبدالله شافعی در کتاب مناقب^(۷).

و شیخ عبدالعظیم بن عبدالقوی شافعی منذری شامی در کتاب الترغیب و الترهیب^(۸).

حدیث پنجاه و دوم
شَدَّتْ گرسنگی فاطمه

علامه دولابی در کتاب الکنی والأسماء بسند متصل از عمران بن حصین خزاعی حدیثی روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودم که نقل فرمود

(۱) ابو نعیم اصفهانی، حلیۃ الأولیاء ج ۱ ص ۷۰.

(۲) ابوالفرج ابن جوزی، صفة الصفوة ج ۲ ص ۵.

(۳) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۹ - ۵۰.

(۴) شیخ محمد وصابی حبشی، البرکة فی فضل السعی والحركة ص ۱۵ چاپ قاهره.

(۵) ابن منظور مصری، لسان العرب ج ۱ ص ۶۸۲.

(۶) شیخ محمد طاهر صدیقی هندی، مجمع بحار الأنوار ج ۱ ص ۴۱۷ و ج ۳ ص ۱۵۶.

(۷) عبدالله شافعی، مناقب ص ۲۰۷ خطی.

(۸) شیخ عبدالعظیم منذری شامی، الترغیب و الترهیب ج ۱ ص ۴۱.

شدت گرسنگی فاطمه را بحدی که رنگ روی او زرد شده بود، و حدیث را به اینجا رسانید که گفت:

فَنظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: أَدْنِي يَا فَاطِمَةُ، فَدَنَتُ حَتَّى قَامَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهَا فِي مَوْضِعِ الْقَلَادَةِ وَخَرَجَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ مُشْبِعُ الْجَاعَةِ، رَافِعُ الْوَضْعَةِ، لَا تَجْعَلْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، فَاسْتَجِيبَ دَعَاؤَهُ، وَارْتَفَعَتْ صَفْرَةُ الْجُوعِ عَنْ وَجْهِهَا، حَتَّى قَالَتْ: مَا جَعْتُ بَعْدَهَا يَا عِمْرَانُ^(۱).

یعنی: پس رسول خدا به او نگریست و گفت: نزدیک بیا ای فاطمه، او نزدیک آمد و در پیش روی او ایستاد، و پیغمبر دست خود را بر سینه او نهاد در جای گردن بند او و بیرون شد میان انگشتان او و گفت: ای خدای سیرکننده گرسنگان و بلندکننده اشخاص پست! گرسنگی نده فاطمه دختر محمد را، پس دعای او مستجاب شد، و زردی گرسنگی از او برداشته شد، تا اینکه گفت: ای عمران! بعد از آن دیگر گرسنه نشدم.

این خبر را جمعی از علماء عامه به اندک اختلافی در بعض کلمات آن در کتب خود نقل کرده اند، از جمله ایشان است حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة^(۲).

و علامه موفق بن احمد خطیب خوارزمی در کتاب مقتل الحسین^(۳).
و علامه اللغة ابن منظور مصری در کتاب لسان العرب^(۴).
و جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در کتاب نظم درر السمطين^(۵).

(۱) دولابی، الکنی والأسماء ج ۲ ص ۱۲۲.

(۲) حافظ ابو نعیم اصفهانی، دلائل النبوة ص ۳۹۶.

(۳) خطیب خوارزمی، مقتل الحسین ص ۶۲.

(۴) ابن منظور مصری، لسان العرب ج ۴ ص ۳۰۸.

(۵) جمال الدین زرنندی حنفی، نظم درر السمطين ص ۱۹۱.

- و حافظ نور الدين على بن ابی بکر هیتمی در مجمع الزوائد^(١).
 و علامه شیخ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در کتاب الثغور الباسمه^(٢).
 و علامه مناوی در کتاب شرح جامع صغیر^(٣).
 و علامه شعرانی در کتاب کشف الغمّه^(٤).
 و علامه نبهانی در کتاب الأنوار المحمّديه^(٥).
 و علامه عطاء الله دشتکی در کتاب روضة الأحباب^(٦).
 و علامه سیّد احمد زینی دحلان شافعی مفتی مکّه در کتاب السیره النبویه^(٧).

روایت حدیث به طریق دیگر

علامه استاد رضا کحّاله در کتاب أعلام النساء چنین روایت کرده است:
 دخل النبي ﷺ على فاطمة وهي تطحن بالرجا وعليها كساء من وبر الإبل، فبكى وقال:
 تجرّعي - يا فاطمة - مرارة الدنيا للنعيم الآخرة، وأقبلت فاطمة فوقفت بين يدي
 رسول الله ﷺ، فنظر إليها وقد ذهب الدم من وجهها، وعليها صفرة من شدة الجوع، فقال
 رسول الله ﷺ: أدني يا فاطمة، فدنت حتى قامت بين يديه، فرفع يده، فوضعها موضع
 القلادة، وفرّج بين أصابعه، ثم قال: اللهم مُسِّبِعِ الجاعة، ورافع الضيق، ارفع فاطمة بنت
 محمد^(٨).

-
- (١) نور الدين على هیتمی، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٠٣.
 (٢) شیخ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الثغور الباسمه ص ١١.
 (٣) مناوی، شرح جامع صغیر ص ٣٢٨.
 (٤) شعرانی، کشف الغمّه ج ٢ ص ٥٣.
 (٥) نبهانی، الأنوار المحمّديه ص ٥٧٢.
 (٦) عطاء الله دشتکی، روضة الأحباب ص ٦٦٦ خطی.
 (٧) سیّد احمد زینی دحلان، السیره النبویه مطبوع در حاشیه کتاب السیره الحلبیه ج ٣ ص ١٨٤.
 (٨) رضا کحّاله، أعلام النساء ج ٣ ص ١٢١٦.

حدیث پنجاه و سوم

تعلیم پیغمبر دعائی را به فاطمه عوض خادمه

علامه محب الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی بسند خود از ابی هریره روایت کرده که گفت:

جاءت فاطمة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله تسأله خادماً، فقال لها: قولي «اللهم رب السماوات السبع، ورب الأرضين السبع، ورب العرش العظيم، ربنا ورب كل شيء، فالق الحب والنوى، منزل التوراة والإنجيل والفرقان، أعوذ بك من كل شيء أنت آخذ بناصيتها (بناصيته - خل) أنت الأول فليس قبلك شيء، وأنت الآخر فليس بعدك شيء، وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عنا الدين وأغننا من الفقر». مسلم و ترمذی در دو صحیح خود روایت کرده اند^(۱).

یعنی: فاطمه آمد بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خواست خدمتگذاری کرد، پیغمبر فرمود: بگو: «بار خدایا! پروردگار آسمانهای هفتگانه، و پروردگار زمینهای هفتگانه، و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و پروردگار هر چیزی، ای شکافنده دانه و هسته، ای فرو فرستنده تورات و انجیل و قرآن، پناه می برم به تو از هر چیزی که تو گیرنده ای موی پیشانی آن را، توئی آن اولی که پیش از تو چیزی نبوده، و توئی آن آخری که بعد از تو چیزی نیست، قضاکن از ما هر دینی را، و بی نیاز گردان ما را از فقر و احتیاج. و علامه باکثیر حضرمی در کتاب وسیلة المآل نیز این حدیث را بعینه نقل نموده^(۲).

(۱) محب الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۴۹.

(۲) حضرمی، وسیلة المآل ص ۹۰ نسخه خطی.

حدیث پنجاه و چهارم

تقسیم کردن کارهای خانه را بین خود و خادمه خود

امام الحفّاظ شهاب الدین بن حجر عسقلانی در کتاب الإصابة بسند متصل از حضرت صادق علیه السلام از آباء خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده:
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْدَمَ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ جَارِيَةً اسْمُهَا فَضَّةُ النَّوَيْتَةِ، وَكَانَتْ تَشَاظِرُهَا الْخَدَمَةَ، فَعَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَعَاءً تَدْعُو بِهِ، فَقَالَتْ لَهَا فَاطِمَةُ: أَتَعْجَنِينَ أَوْ تَخْزِينَ؟ فَقَالَتْ: بَلْ أَعْجَنُ يَا سَيِّدِي وَأَحْتَطِبُ، فَذَهَبَتْ وَاحْتَطَبَتْ وَبَيَّدَهَا حَزْمَةً وَأَرَادَتْ حَمْلَهَا فَعَجَزَتْ، فَدَعَتْ بِالْدَعَاءِ الَّذِي عَلَّمَهَا، الْحَدِيثُ ^(۱).

یعنی: رسول خدا ﷺ خادمه‌ای برای فاطمه دختر خود قرار داد که نام او فضة بود از اهل نوبه، و خدمت کردن او را خسته می‌کرد، پس رسول خدا ﷺ دعائی به او تعلیم فرمود که آن را بخواند، فاطمه به او گفت که: آیا تو خمیر می‌کنی یا نان طبخ می‌کنی؟ گفت: من هیزم می‌آورم، رفت هیزم آورد، پشته‌ای بدست او بود می‌خواست بردارد عاجز شد، آن دعائی را که به او تعلیم داده بود خواند و برداشت ... تا آخر حدیث.

حدیث پنجاه و پنجم

علامه ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین بسند متصل از محمد بن علی بن الحسین از پدرش علیه السلام روایت کرده و گفته است:
 إِنَّهُ ذَكَرَ تَزْوِيجَ فَاطِمَةَ علیها السلام، ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ فَاطِمَةَ سَأَلَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَادِمًا - إِلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَأَصَابَ سَبِيًّا فَقَسَّمَهُ، فَأَمْسَكَ امْرَأَتَيْنِ؛ أَحَدَهُمَا شَابَةً، وَالْأُخْرَى امْرَأَةً قَدْ دَخَلَتْ فِي السَّنِّ لَيْسَتْ بِشَابَةٍ، فَبِعَتْ إِلَى فَاطِمَةَ، وَأَخَذَ بِيَدِ الْمَرْأَةِ

(۱) ابن حجر عسقلانی، الإصابة ج ۴ ص ۳۷۶.

فوضعها فی ید فاطمة، وقال: یا فاطمة، هذه لك ولا تضربیها، فإني رأيتها تصلي، وإن جبرئیل نهاني أن أضرب المصلين، وجعل رسول الله يوصيها بها، فلما رأت فاطمة ما يوصيها بها التفتت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وقالت: یا رسول الله، عليّ يوم وعليها يوم، ففاضت عينا رسول الله بالبكاء وقال: الله أعلم حيث يجعل رسالته، ﴿ذُرِّيَّةٌ بَغْضُهَا مِنْ بَغْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۱)(۲).

یعنی: آن حضرت یاد کرد تزویج فاطمه علیها السلام را، و یاد کرد از اینکه فاطمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمتگذاری خواست - تا اینکه گفت: - پس رسول خدا به جنگی رفت در کنار دریا، و اسیرهایی بدست آورد، و آنها را تقسیم فرمود، و دو نفر از زن‌ها را نگاه داشت، یکی از آنها جوان بود، و دیگر زنی سال دار بود و جوان نبود، آنگاه بطلب فاطمه فرستاد، و دست زن را گرفت و در دست او گذاشت و گفت: ای فاطمه! این زن برای توست و نرزی او را؛ زیرا که دیدم نماز می‌گذارد، و جبرئیل مرا نهی کرد که نمازگزاران را بزنم، و پیغمبر سفارش او را به فاطمه می‌کرد.

چون فاطمه سفارش پدر را در حق او دید، رو کرد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: ای رسول خدا! یک روز کارهای خانه با من و یک روز با او باشد، پس چشم‌های پیغمبر پر از اشک شد و گفت: خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را، ذریه‌ای که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند و خدا شنوا و داناست.

حدیث پنجاه و ششم

تعلیم پیغمبر تسبیح را در وقت خواب به فاطمه و علی علیهما السلام

ابو داود سجستانی در کتاب سنن خود که یکی از صحاح سته است بسند

(۱) سوره آل عمران: ۳۴.

(۲) الخطب خوارزم، مقتل الحسین ص ۶۹.

متصل از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود به ابن اعبد:

أَلَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَعَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مِنْ أَحَبِّ أَهْلِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: إِنَّهَا جَرَّتْ بِالرَّحَى حَتَّى أَثَرُ فِي يَدِهَا، وَاسْتَقَمَتِ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَرَتْ فِي نَحْرِهَا، وَكُنَسَتْ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابَهَا، فَأُتِيَ النَّبِيُّ خَدَمًا، فَقُلْتُ: لَوْ أَتَيْتُ أَبَاكَ فَسَأَلْتِيهِ خَادِمًا، فَأَتَتْهُ فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حَدَائِقًا، فَرَجَعَتْ، فَأَتَاهَا مِنَ الْغَدِ فَقَالَ: مَا كَانَ حَاجَتَكَ؟ فَسَكَتَتْ، فَقُلْتُ: أَنَا أُحَدِّثُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَرَّتْ بِالرَّحَى حَتَّى أَثَرَتْ فِي يَدِهَا، وَحَمَلَتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَرَتْ فِي نَحْرِهَا، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْخَدَمُ أَمَرْتَهَا أَنْ تَأْتِيكَ فَتُسْتَخْدَمَكَ يَقِيهَا مَا هِيَ فِيهِ.

قال: اتَّقِي اللَّهَ يَا فَاطِمَةُ، وَأَدِّي فَرِيضَةَ رَبِّكَ، وَاعْمَلِي عَمَلَ أَهْلِكَ، فَإِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَسَبِّحِي ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَاحْمَدِي ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبِّرِي أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَتِلْكَ مِائَةٌ، فَهِيَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ خَادِمٍ.



قَالَتْ: رَضِيتُ عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ رَسُولِهِ ﷺ (۱).

یعنی: ابن اعبد گفت که: علی علیه السلام برای من گفت: آیا حدیث نکنم برای تو از خودم و از فاطمه دختر رسول خدا ﷺ که محبوب ترین اهل او بود بسوی او؟ گفتم: بلی. گفت: او اینقدر آسیاب کشی کرد تا اینکه در دست او اثر گذاشت (یعنی آبله کرد) و اینقدر مشک آب حمل کرد که در جای نحر او اثر گذاشت، و اینقدر خانه را روید تا اینکه جام های او غبار آلود شد، پس خدمت کنندگانی برای پیغمبر آوردند، به او گفتم: کاش می رفتی نزد پدرت و از او درخواست خادمی می کردی، رفت بنزد پدرش یافت جماعتی را که نزد او حدیث می کردند پس برگشت.

فردای آن روز پیغمبر بنزد او آمد و فرمود: چه حاجتی داشتی؟ فاطمه ساکت شد، من گفتم: ای رسول خدا! من برای تو حدیث می کنم، فاطمه از بس آسیاب کشی کرده در

(۱) ابو داود سجستانی، کتاب سنن ج ۳ ص ۲۶۰.

دست او اثر گذارده ، و اینقدر مشک آب بدوش خود کشیده که در محلّ نحر او اثر گذارده ، چون خدمت کنندگان را بنزد تو آوردند من او را امر کردم که بیاید بنزد تو و درخواست خدمتگذاری بکند از تو تا او را از این زحمت هائی که در آنست نگاهداری کند .

پیغمبر فرمود : از خدا پرهیز ای فاطمه ، و ادا کن واجب پروردگار خود را ، و کار اهل خانه را خودت بکن ، و چون خواستی در آرامگاه خود بخوابی سی و سه مرتبه سبحان الله ، و سی و سه مرتبه الحمد لله ، و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو که همه آنها یکصد مرتبه شود ، این بهتر است برای تو از خدمتگذار .

فاطمه گفت : خشنود شدم از خدای عزوجل و از فرستاده او .

مؤلف گوید : این حدیث را علماء عامه بطرق بسیاری از علی علیه السلام و غیر او روایت کرده ، و در جلد دهم کتاب إحقاق الحق ^(۱) قاضی نور الله شوشتری اعلی الله مقامه الشریف اسم های نقل کننده با اسم های کتاب هائی که در آن نقل کرده اند با رعایت ذکر صفحات هر کتابی و چاپ های کتاب ها که در کجا چاپ شده یا مخطوط بوده ، آورده که در بعض الفاظ و عبارات از حیث تفصیل و تلخیص اختلاف دارد ولی بیان اصل مقصد را معنأ افاده می کند ، فعلاً در اینجا حدیث دیگری را که در ضمن آن ، طرف خطاب علی و فاطمه علیهم السلام می باشند تذکر داده می شود . علامه عارف شیخ ابوالفرج ابن الجوزی در کتاب صفة الصفوة روایت کرده است از علی علیه السلام که فرمود :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا زَوَّجَهُ فَاطِمَةَ بَعَثَ مَعَهَا بِخَمِيلَةَ وَوَسَادَةَ أَدَمَ حَشَوَهَا لَيْفَ ، وَرَحَائِينَ وَسِقَاءَ وَجَرَّتَيْنِ ، فَقَالَ عَلِيٌّ لِفَاطِمَةَ ذَاتَ يَوْمٍ : وَاللَّهِ لَقَدْ سَنَوْتُ حَتَّى اشْتَكَيْتُ صَدْرِي ، وَقَدْ

(۱) علامه مرعشی ، ملحقات إحقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷۸ - ۲۸۲ .

جاء الله أباك بسبي، فاذهبى فاستخدميه، فقالت: وأنا والله لقد طحنت حتى مجلت يداي، فأنت النبي ﷺ فقال: ما جاء بك؟ وما حاجتك أي بنية؟ قالت: جئت لأسلم عليك واستحييت أن تسأله، فرجعت، فقال: ما فعلت؟ قالت: استحييت أن أسأله.

فأتياه جميعاً، فقال علي: يا رسول الله، والله لقد سنوت حتى اشتكيت صدري، وقالت فاطمة: لقد طحنت حتى مجلت يداي - إلى أن قال: - قال: ألا أخبركما بخير مما سألتانِي؟ قالا: بلى. قال: كلمات علمنهن جبرئيل: تسبّحان في دبر كل صلاة عشراً، وتحمدان عشراً وتكبران عشراً، وإذا أويتا إلى فراشكما فسبّحاً ثلاثاً وثلاثين، واحمداً ثلاثاً وثلاثين، وكبراً أربعاً وثلاثين. قال: فوالله ما تركتهن منذ علمنهن رسول الله ﷺ.

قال: فقال له ابن الكوّاء: ولا ليلة صفين؟

قال: قاتلكم الله يا أهل العراق، نعم ولا ليلة صفين^(۱).

یعنی: چون رسول خدا ﷺ فاطمه را با او تزویج کرد، با او قطیفه‌ای فرستاد و متکائی از پوست که به جای پنبه یا پشم در آن پوش خرما بود، و دو آسیاب و یک مشک و دو کوزه، پس علی روزی به فاطمه گفت: بذات خدا اینقدر آب کشی کرده‌ام که از درد سینه شکایت دارم، و خدا اسیرانی چند بنزد پدرت آورده برو و از او خدمتگذاری بخواه. فاطمه گفت: من هم بذات خدا قسم اینقدر آسیاب کشی کرده‌ام که دست‌هایم آبله کرده. پس فاطمه آمد نزد پیغمبر ﷺ، آن حضرت فرمود: برای چه آمده‌ای؟ و چه حاجتی داری ای دخترک من؟ فاطمه گفت: آمده‌ام بر شما تحیتی گویم، و حیا کرد از اینکه خواهش خود را بگوید و برگشت. علی علیه السلام گفت: چه کردی؟ فاطمه گفت: حیا کردم از او بخواهم.

پس هر دو نفر با هم خدمت پیغمبر آمدند، آنگاه علی گفت: ای رسول خدا! از بس

(۱) ابوالفرج ابن الجوزی، صفة الصفوة ج ۲ ص ۴.

آبکشی کرده‌ام که از درد سینه شکایت دارم ، و فاطمه گفت : از بس آسیاب کشی کردم دست‌هایم آبله کرده - تا اینکه کلام به اینجا کشید که پیغمبر فرمود : - آیا خبر ندهم شما را به بهتر چیزی که شما از من می‌خواهید ؟ هر دو گفتند : چرا ای رسول خدا .

فرمود : جبرئیل کلماتی را به من تعلیم کرده که در عقب هر نمازی سبحان الله بگوئید ده مرتبه ، والحمد لله بگوئید ده مرتبه ، والله اکبر بگوئید ده مرتبه ، و چون در رختخواب خود می‌خوابید سی و سه مرتبه سبحان الله ، و سی و سه مرتبه الحمد لله ، و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید .

فرمود : بذات خدا سوگند از آن وقتی که رسول خدا آنها را به من تعلیم داده ترک نکرده‌ام .

ابن کواء گفت که : در شب صفین هم ترک نکردی ؟

علی گفت : خدا بکشد شما را ای اهل عراق ، آری ، شب صفین هم ترک نکردم .

ل مؤلفه :

اولین صنع صانع ازلی	نور پاک محمد است و علی
فاطمه نیز از همین نور است	او مداد کتاب مسطور است
مرتضی لوح و مصطفی قلم است	ماسوی الله به این سه مرتسم است
گر نبود مداد و لوح و قلم	هیچ نقشی عیان نشد ز عدم
جمله در ظلمت عدم مستور	بُد چو اشیاء در شب دیجور
لیک نقاش ذات بی‌همتا است	که همه نقش‌ها از او پیدا است
دست قدرت خود این کتاب نوشت	وفق حکمت سرشت‌ها بسرشت
نقش امکان عیان از این نور است	وز مشیت خود این سه منظور است
در حقیقت خود این سه نورند	که بجاه و جلال مشهورند
نقش خلقت خدا به این سه کشید	زین سه آورد ممکنات پدید

فصل دوازدهم

در پیرامون آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

این آیه مبارکه آیه ۲۳ از سوره شوری است، و مراد از المودة في القربى دوستی در حق خویشاوندان رسول خدا ﷺ است، که خدای تعالی آن را مزد رسالت او و هدایت اهل ایمان قرار داده. و مراد از قُربى اهل بیت پیغمبرند. مفسرین خاصه و بیشتر از بزرگان مفسرین عامه و ارباب حدیث از ایشان در کتب خود بیان کرده‌اند.

نگارنده این کتاب حسن میر جهانی طباطبائی به اندکی از بسیار آنچه در این باب از کتب عامه رسیده و روایت شده در این اوراق بسط کلام می‌دهم به چند حدیث:

اول

احمد بن حنبل در کتاب مناقب خود، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی در معجم، و ابن مردویه، و واحدی، و ثعلبی در تفسیر خود، و ابو نعیم در حلیه الأولیاء، و بغوی در تفسیر خود، و ابن مغازلی در مناقب، بسندهای خودشان از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟

فقال: علي وفاطمة وأبناهما^(۱).

یعنی: چون این آیه نازل شد گفته شد: ای رسول خدا! خویشان تو کیانند که واجب شده بر ما دوست داشتن آنها؟ فرمود: علی و فاطمه و پسران ایشان.

و نیز از کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند محبّ الدین طبری است در کتاب ذخائر العقبی، و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، و علامه حموی در کتاب فرائد السمطین، و نیشابوری در تفسیر خود، و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و آن را خبر صحیح دانسته، و فخر رازی در تفسیر خود، و ابو السعود در تفسیر خود، و ابو حیان در تفسیر خود، و نسفی در تفسیر خود، و حافظ هیتمی در مجمع الزوائد، و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه، و حافظ گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب، و قسطلانی در مواهب که او بعد از نقل حدیث گفته است:

ألزم الله مودة قریاه كافة بریته، وفرض محبة جملة أهل بيته المعظم وذريته. فقال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۲).

یعنی: ملزم کرده است خدا دوستی خویشاوندان او یعنی پیغمبر را بر همه خلق خود، و واجب گردانیده محبت آنها همگی را که اهل بیت معظم و ذریه آن حضرتند، پس خدای تعالی فرموده: بگو ای حبیب من که مزد رسالتی بر هدایت کردن شما از شما نمی‌خواهم مگر دوستی و محبت در حق خویشاوندان من.

(۱) علامه مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۱۶-۳ و ج ۹ ص ۹۲-۹۳.

(۲) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۲۶؛ و تفسیر کشاف ج ۴ ص ۱۷۲؛ و مطالب السؤل ص ۸؛ و تفسیر أبو حیان ج ۷ ص ۵۱۶؛ و تفسیر نسفی ج ۴ ص ۹۹ حاشیه تفسیر خازن چاپ شده؛ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۸؛ و الفصول المهمه ص ۱۲؛ و کفایة الطالب ص ۳۱؛ و ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۶.

و نیز روایت کرده است آن حدیث را زرقانی در شرح مواهب، و ابن حجر مکی در کتاب صواعق، و سیوطی در کتاب إحياء المیت، و شبلنجی در کتاب نور الأبصار، و صبان در کتاب إسعاف الراغبین^(۱).

حدیث دوم

حافظ ابو عبدالله ملّا در کتاب سیره خود گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَجْرِي عَلَيْكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ غَدًا عَنْهُمْ^(۲).

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود که: خدا مزد مرا بر شما قرار داده است دوستی کردن در حقّ اهل بیت من، و من فردای قیامت از شما سؤال کننده خواهم بود.

و نیز محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی، و ابن حجر در کتاب صواعق، و سمهودی در کتاب جواهر العقدین روایت کرده‌اند از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

جاء أعرابي إلى النبي ﷺ وقال: يا محمد، أعرض علي الإسلام. فقال: تشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله.

قال: تسألني أجراً عليه؟ قال: لا إلا المودة في القربى. قال: قرابتي أو قرابتك؟ قال: قرابتي. قال: هات أبايعك، فعلى من لا يحبّ قرابتك لعنة الله. فقال النبي ﷺ: آمين^(۳).

یعنی: عربی آمد نزد پیغمبر ﷺ و گفت: یا محمد! اسلام را بر من عرضه کن. فرمود:

(۱) زرقانی، شرح مواهب ج ۷ ص ۳ و ۲۱؛ و صواعق ص ۱۰۴ و ۱۳۹؛ و إحياء المیت ص ۲۳۹ که در حاشیه کتاب (الاتحاف) چاپ شده؛ و إسعاف الراغبین ص ۷۹ که در حاشیه نور الأبصار چاپ شده.

(۲) علامه مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۱۷.

(۳) محبّ الدین طبری، ذخائر العقبی ص ۲۵.

شهادت ده به اینکه نیست خدائی غیر از خدائی که یگانه است و شریکی ندارد، و به اینکه محمد بنده او و فرستاده او است.

عرب گفت: آیا از من مزدی می خواهی؟ فرمود: نه، مگر دوستی کردن در حق خویشاوندان. گفت: خویشاوندان من یا خویشاوندان تو؟ فرمود: خویشاوندان من. گفت: بیاور دست خود را تا بیعت کنم با تو، هر کسی که خویشاوندان تو را دوست ندارد لعنت خدا باد، پیغمبر ﷺ فرمود: آمین.

این خبر نیز از حافظ ابی نعیم از محمد بن احمد بن مخلّد از حافظ ابن ابی شیبّه به اسناد او روایت شده^(۱).

حدیث سوم

حافظ طبری و ابن عساکر و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به چند طریق از ابی امامه باهلی روایت کرده اند که گفت:

قال رسول الله ﷺ: إن الله خلق الأنبياء من أشجار شتى، وخلقني من شجرة واحدة، فأنا أصلها، وعلي فرعها، وفاطمة لقاحها، والحسن والحسين ثمرها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجى، ومن زاع عنها هوى، ولو أن عبداً عبد الله بين الصفا والمروة ألف عام ثم ألف عام، ثم لم يدرك محبتنا، أكتبه الله على منخره في النار، ثم تلا: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْفُؤَادَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۲).

یعنی: گفت رسول خدا ﷺ که: خدا آفرید پیغمبران را از درخت های پراکنده، و آفرید مرا از یک درخت که من ریشه آنم، و علی شاخه آنست، و فاطمه پیوند آنست، و حسن و حسین میوه آنند، پس کسی که آویخته شود به شاخه ای از شاخه های آن نجات

(۱) علامه مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۱۶.

(۲) حاکم حسکانی، شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۴۰.

می‌یابد، و کسی که از آن روی بگرداند هلاک می‌شود، و اگر بنده‌ای بندگی کند خدای را در میان صفا و مروه هزار سال و پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال خدا او را به رو در آتش می‌اندازد، پس این آیه را خواند: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾.

گنجی شافعی نیز در کتاب کفایه این حدیث را روایت کرده، و گفته که: این حدیث نیکوی عالی است، طبری در کتاب معجم خود و محدث شام در کتاب خود بطرق مختلفه روایت کرده‌اند^(۱).

حدیث چهارم

احمد بن حنبل و ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده‌اند در تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ خَسَنَةً﴾ که ابن عباس گفت: «المودة لآل محمد».

و این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود مسنداً، و ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمّة، و ابن المغازلی در مناقب، و ابن حجر در صواعق، و سیوطی در الدر المنثور، و در کتاب احیاء المیت، و حضرمی در کتاب رشفه، و نبهانی در کتاب شرف المؤید روایت کرده‌اند^(۲).

حدیث پنجم

ابو الشیخ ابن حبان در کتاب الثواب خود از طریق واحدی از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

فینا آل حم آیه لا یحفظ مودّتنا إلا کلّ مؤمن، ثمّ قرأ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۳).

(۱) گنجی شافعی، کفایة الطالب ص ۱۷۸.

(۲) علامة مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۱۸.

(۳) علامة مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۱۸ و ج ۹ ص ۹۳.

یعنی : در شأن ما آل حم یعنی آل محمد آیه ایست حفظ نمی کند دوستی ما را مگر هرکه مؤمن باشد ، پس این آیه را خواند : ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ .
نیز این حدیث را ابن حجر در صواعق ، و سمهودی در جواهر العقدين روایت کرده اند^(۱) .

حدیث ششم

از ابی الطفیل روایت شده که گفت :

خطبنا الحسن بن علی بن ابی طالب ، فحمد الله وأثنى عليه ، وذكر أمير المؤمنين عليه السلام خاتم الأوصياء ، ووصي الأنبياء ، وأمين الصديقين والشهداء ، ثم قال : أيها الناس ، لقد فارقكم رجل ما سبقه الأولون ولا يدركه الآخرون ، لقد كان رسول الله يعطيه الراية ، فيقاتل جبرئيل عن يمينه ، وميكائيل عن يساره ، فما يرجع حتى يفتح الله عليه ، ولقد قبضه الله في الليلة التي قبض فيها وصي موسى ، وعرج بروحه في الليلة التي عرج فيها بروح عيسى بن مريم ، وفي الليلة التي أنزل الله فيه القرآن ، والله ما ترك ذهباً ولا فضة ، وما في بيت ماله إلا سبعمائة وخمسون درهماً فضلت من عطائه أراد أن يشتري بها خادماً لأم كلثوم .

ثم قال : من عرفني فقد عرفني ، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد ، ثم تلا هذه الآية قول يوسف : ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^(۲) . ثم أخذ في كتاب الله ، ثم قال : أنا ابن البشير ، وأنا ابن النذير ، أنا ابن النبي ، أنا ابن الداعي إلى الله بإذنه ، وأنا ابن السراج المنير ، وأنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين ، وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً ، وأنا من أهل البيت الذين افترض الله عز وجل مودّتهم وولايتهم ، فقال فيما

(۱) ابن حجر ، صواعق ص ۱۰۴ .

(۲) سوره يوسف : ۳۸ .

أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ : ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ ^(١).

یعنی : حسن بن علی بن ابی طالب خطبه خواند برای ما، پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت او را، و یاد کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام را به آخر وصی بودن و وصی پیغمبران بودن او و امین راستگویان و شهیدان بودن .

پس از آن گفت : ای مردمان ! هر آینه جدا شد از میان شما مردی که از او پیشی نگرفتند پیشینیان، و او را درک نکردند پسینیان ، کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به او می داد، و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او قتال می کردند ، و بر نمی گشت تا اینکه فتح می کرد خدا برای او ، و هر آینه خدا روح او را گرفت در شبی که روح یوشع وصی موسی را گرفت ، و روح او را بالا برد در شبی که بالا برد در آن روح عیسی را ، و در شبی که خدای عز و جل قرآن را در آن فرو فرستاد ، بذات خدا سوگند که باقی نگذارد نه طلا و نه نقره ای ، و در بیت المال او نبود مگر هفتصد و پنجاه درهم که از عطای او زیاد آمده بود و می خواست به آن خادمی برای ام کلثوم بخرد .

پس از آن گفت : هر که مرا می شناسد شناخته است مرا، و هر که نشناخته است منم حسن پسر محمد ، آنگاه این آیه را خواند که گفته یوسف است و ترجمه آن اینست که : پیروی می کنم ملت پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را .

و گرفت کتاب خدا را و گفت : منم پسر بشارت دهنده ، منم پسر بیم دهنده ، منم پسر پیغمبر ، منم پسر دعوت کننده بسوی خدا به اذن او ، منم پسر چراغ نور دهنده ، منم پسر کسی که فرستاده شد تا رحمت باشد برای جهانیان ، منم از اهل خانه ای که خدا پلیدی ها را از ایشان بُرد و پاک گردانید ایشان را پاک گردانیدنی ، منم از اهل خانه ای که خدای عز و جل واجب گردانیده است مودت و ولایت ایشان را، و در قرآنی که برای پیغمبر خود

(١) حافظ نورالدین هیتمی، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٤٦ .

محمد فرستاده فرموده است که: بگو من مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوست داشتن خویشان نزدیک.

پوشیده نماند که: این حدیث را جمع کثیری از علماء و مورّخین و ارباب سیر از عامّه و خاصّه در کتب خود روایت کرده‌اند، از جمله ایشان است حافظ زرندی در کتاب نظم در السمطین نقل کرده و در عبارت فی الجملة اختلافی دارد و آن این است:

وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ فِيْنَا وَيَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْفَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَفْقَرْ خُسَّةً نَزَلَتْ فِيهَا خُسْنًا﴾ واقتراف الحسنة مودّتنا^(۱).

یعنی: و من از اهل خانه‌ای هستم که جبرئیل در میان ما نازل می‌شد و از نزد ما بالا می‌رفت، و من از اهل خانه‌ای هستم که خدای تعالی دوست داشتن ما را واجب کرده بر هر مسلمانی، و در شأن ایشان فرو فرستاد: بگو مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در حقّ خویشاوندان نزدیک و کسی که کسب کند عمل نیکوئی را زیاد می‌کنیم برای او نیکوئی را، و کسب عمل نیکو مودّت و دوستی ماست.

و از جمله ایشان است بزاز، و طبرانی در کتاب الکبیر، و ابو الفرج در مقاتل الطالبیین، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و هیتمی در مجمع الزوائد، و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمّة، و حافظ گنجی شافعی در کفاية الطالب از طریق ابن عقده از ابی الطفیل، و نسائی از هبیره، و ابن حجر در صواعق، و صفوری در نزّهة المجالس، و حضرمی در کتاب رشفه^(۲).

(۱) حافظ زرندی، نظم در السمطین ص ۱۴۷.

(۲) علامه مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۴ ص ۴۱۱ - ۴۲۵.

حدیث هفتم

طبری در تفسیر خود به اسناد خود از سُدّی از ابی دیلم روایت کرده که گفت: لما جیء بعلي بن الحسين (الإمام السجّاد) رضي الله عنهما أسيراً، فأقيم على درج الدمشق، قام رجل من أهل الشام، فقال: الحمد لله الذي قتلکم واستأصلکم وقطع قرني الفتنة. فقال له علي بن الحسين رضي الله عنهما: أقرأت القرآن؟ فقال: نعم. قال: فقرأت: آل حم؟ قال: قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم. قال: ما قرأت ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَنْفُودَةً فِي الْقُرْبَى﴾؟ قال: وإنکم لأنتم هم؟ قال: نعم^(۱).

یعنی: چون علی بن الحسین (امام سجّاد) علیه السلام به اسیری برده شد، او را در دمشق بالای پله‌ای پیای داشتند، آنگاه مردی ایستاد از اهل شام و گفت: حمد خدای را که شما را کشت و ریشه کن کرد شما را و جدا کرد دو شاخ فتنه را. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟ گفت: قرآن را خوانده‌ام اما آل حم را نخوانده‌ام؟ فرمود: نخواندی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَنْفُودَةً فِي الْقُرْبَى﴾؟ گفت: شما آنها هستید؟ فرمود: آری.

این حدیث را ثعلبی در تفسیر خود مستنداً روایت کرده، و ابو حیان نیز در تفسیر خود به آن اشاره نموده^(۲)، و سیوطی در کتاب الدرّ المنثور^(۳).

و ابن حجر در صواعق از طبرانی روایت کرده و یک رباعی هم در این موضوع از شمس الدین ابن العربی نقل کرده که گفته است:

رایت ولائی آل طه فریضة علی رغم أهل البعد یورثنی القربی

(۱) تفسیر طبری ج ۲۵ ص ۱۶.

(۲) تفسیر ابو حیان ج ۷ ص ۱۶.

(۳) سیوطی، الدرّ المنثور ج ۶ ص ۷.

فما طلب المبعوث أجراً على الهدى بتبليغه إلا المودة في القربى

یعنی: دیدم دوست داشتن من آل طه را فریضه‌ایست، و به رغم کسانی که دورند از آن موجب نزدیکی من است؛ زیرا که نخواست مزدی را پیغمبر مبعوث بر هدایت کردن خود بدلیل آیه ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى﴾ مگر دوست داشتن خویشاوندان نزدیک خود^(۱).
و زرقانی هم در شرح مواهب نیز این حدیث را روایت کرده است^(۲).

حدیث هشتم

قندوزی بلخی در کتاب ینابیع المودة از کتاب مناقب از حضرت امام محمد باقر^(ع) روایت کرده که در گفته خدای تعالی ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ﴾^(۳):
يقول: الأجر الذي هو المودة في القربى التي لم أسألكم غيرها فهو لكم تهتدون بها وتسعدون بها وتنجون من عذاب الله يوم القيامة، فالمودة مشتقة من الود وهو الحب القوي الدائم الثابت^(۴).

یعنی: می‌گوید: مزدی که دوستی خویشاوندان نزدیکی باشد که نخواستم از شما غیر آن را بنفع خود شما است که به آن راه می‌یابید و به آن خوشبخت می‌شوید و از عذاب روز قیامت نجات خواهید یافت، و مودّت مشتق از وُدّ است و آن دوستی محکم دائم ثابت است.

مخالفت و یاوه‌گوئی‌های ابن تیمیه در پیرامون آیه مودّت و جواب آن

از جمله دشمنان سرسخت اهل بیت رسالت، و مبدع و مروّج روش وهابیت، که دست درازی برای تحریف و تدلیس در کتاب و سنت داشته، ابن تیمیه است

(۱) ابن حجر، صواعق محرقة ص ۱۰۴.

(۲) زرقانی، شرح مواهب ج ۷ ص ۲۰.

(۳) سوره سبأ: ۴۷.

(۴) قندوزی بلخی، ینابیع المودة ص ۸۷ ب ۳۲.

که کتابی نوشته بنام منهاج السنّة که بتمام معنی باید گفت منهاج البدعة، و آن کتابی است پُر از خرافات و سخنان گمراه کننده و انکار مسلّمات و دروغ‌ها و جعلیات و پوشانیدن حقایق و ترویج باطل و نصب و عداوت اهل بیت طهارت و رسالت.

در اطراف آیه مودّت سخنان دروغی بافته و نسبت به شیعیان دوازده امامی یا وه سرائی‌ها و هرزه گوئی‌ها کرده، خاصّه نسبت به بعضی از بزرگان آنها. از جمله مفتریات او در موضوع آیه مبارکه آنست که نقل قولی از آیه الله مطلق علامه حلّی اعلی الله مقامه الشریف کرده و گفته است:

قوله - یعنی العلامة الحلّی - إيجاب مودة أهل البيت بقوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْغُزَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ غلط، ومما يدلّ على هذا أن الآية مكّية، ولم يكن علي بعد قد تزوّج بفاطمة ولا ولد لهما أولاده^(١).

یعنی: گفته او - یعنی علامه - که واجب گردانیدن دوستی اهل بیت است بدلیل گفته خدای تعالی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ تا آخر آیه، قول او غلط است، و از چیزهائی که دلالت دارد بر غلط بودن آن این است که این آیه در مکه نازل شده و آن وقت هنوز علی با فاطمه تزویج نکرده بود، و اگر تزویج کرده فرزندان آنها زائیده نشده بودند. و گفته:

أمّا قوله - یعنی العلامة -: وأنزل الله فيهم ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْغُزَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، فهذا كذب، فإنّ هذه الآية في سورة الشورى وهي مكّية بلا ريب نزلت قبل أن يتزوّج علي بفاطمة، وقبل أن يولد له الحسن والحسين.

إلى أن قال: وقد ذكر طائفة من المصنّفين من أهل السنّة والجماعة والشيعة من أصحاب

(١) ابن تیمیة، منهاج السنّة ج ٢ ص ١١٨.

أحمد و غیرهم حدیثاً من النبی ﷺ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَمَّا نَزَلَتْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟
قال: علي وفاطمة وابناهما. وهذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث، وبما يبين ذلك أَنَّ هَذِهِ
الآية نزلت بمكة باتفاق أهل العلم، فَإِنَّ سُورَةَ الشُّورَى بِجَمِيعِهَا مَكِّيَّةٌ، بل جميع آل حمیم كلهن
مكّيات.

ثم فصل تاریخ ولادة السبطین الحسنین إثباتاً لأطلاعه وعلمه بالتاریخ^(۱).

یعنی: اما قول علامه که گفته است خدا در شأن ایشان نازل فرمود ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْفَوْدَةُ فِي الْقُرْبَى﴾ این گفته دروغ است؛ زیرا که این آیه در سورة شوری است و این
در مکه نازل شده بدون شکی پیش از آنکه تزویج کند علی با فاطمه، و پیش از آنکه زائیده
شود برای او حسن و حسین.

تا اینکه گفته است: طایفه‌ای از مصنفین از اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه از یاران
احمد و غیر ایشان حدیثی را از پیغمبر ﷺ ذکر کرده‌اند که چون این آیه نازل شد گفتند:
ای رسول خدا! مراد از قربی در آیه کیانند؟ گفت: علی و فاطمه و دو پسران ایشانند. و
این دروغ است به اتفاق کسانی که اهل معرفت به حدیثند، و آنچه واضح می‌کند آن را این
است که این آیه در مکه نازل شده است به اتفاق اهل دانش بعثت و دلیل آنکه سورة شوری
همه آن در مکه نازل شده، بلکه همه سوره‌های حم در مکه نازل شده. انتهی کلامه.

پس از آن ابن تیمیه تفصیل داده است ولادت دو سبط آن حضرت حسن و حسین را در
فصلی برای اثبات اطلاع خود و تاریخ دانی او.

جواب یاوه‌گویی‌های ابن تیمیه

اولاً: در جواب هذیان‌ات این مرد متعصب ناصبی مسلک گفته می‌شود: احدی
از آنهائی که تفسیر نوشته‌اند، و هیچ‌یک از ارباب حدیث تصریحی نکرده‌اند که

(۱) ابن تیمیه، منهاج السنه ج ۲ ص ۲۵۰.

این آیه مودّت در مکه نازل شده.

ثانیاً: ادّعای او بر اتّفاق اهل علم که همهّ سورة شوری در مکه نازل شده دروغ است و قابل قبول نیست. این مرد چنین گمان کرده است که بمجرّد اطلاقی که به مکی بودن این سوره شده است همهّ آن در مکه نازل شده است، ولیکن حقّ قول بر خلاف آن است، و این ادّعا را تکذیب می‌کند، آیاتی از آن سوره که استثنا شده و نزول آن در مدینه بوده، چنانچه بعضی از مفسّرین استثناء کرده‌اند، و آنها عبارتند از آیه ۲۳ که همین آیه مودّت است، و آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷. و بعضی از ایشان نیز استثناء کرده‌اند آیه ۳۹ و آیه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.

و حکایت شده از قرطبی^(۱)، و نيسابوری در تفسیر خود، و خازن در تفسیر خود^(۲)، و شوکانی در فتح القدير^(۳)، و غیر ایشان از ابن عبّاس و قتاده روایت کرده‌اند که سورة شوری در مکه نازل شده، مگر چهار آیه که اوّل آنها ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ است.

و در تفسیر خازن بعد از ذکر قول ابن عبّاس گفته آنچه را که ترجمه آن این است: و گفته شده که آیه ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ﴾ تا قول خدا ﴿يَذَاتِ الضُّوَرِ﴾ و قول خدا ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ تا قول خدا ﴿مَنْ سَبِيلَ﴾ از آیاتی است که در مدینه نازل شده^(۴).

ثالثاً: گفته او در موضوع نزول آیه مودّت حدیثی که از پیغمبر روایت شده که مراد از قربی علی و فاطمه و دو پسر ایشانند دروغ است و اهل معرفت حدیث

(۱) تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۱.

(۲) تفسیر خازن ج ۴ ص ۹۰.

(۳) شوکانی، فتح القدير ج ۴ ص ۵۱۰.

(۴) تفسیر خازن ج ۴ ص ۹۰.

اتفاق کرده‌اند بر دروغ بودن آن، جمعیتی که اتفاق بر آن کرده‌اند عدد آنها چند نفر بوده و کیانند؟ چرا از نام‌های آنان خودداری کرده و مدرکی دست نداده که جواب‌گو باشد؟

رابعاً: تنها علامه حلی قائل به نزول آیه در شأن علی و فاطمه و دو فرزندان آنها و واجب بودن مودّت و دوستی ایشان نیست، بلکه قاطبه شیعیان و مسلمانان از خاصه و عامه دست بدست یکدیگر داده و متفق بر آنند، مگر عده کمی از آنهایی که در دل‌هاشان مرض است و روح اموی دارند، مانند ابن کثیر و ابن تیمیه و امثال آنها. و الا جمهور مسلمانان با علامه حلی هم عقیده‌اند. نگارنده برای الزام ابن تیمیه‌ها و اتباعشان به ذکر نام جمعی از بزرگان عامه تذکر می‌دهد:

امام احمد بن حنبل صاحب مسند، ابن مردویه، واحدی، حسکانی، ابو نعیم، حموی، ابو حیّان، ابن صباغ مالکی، خازن، صفوری، ابن منذر، ثعلبی، محبّ الدین طبری، نیشابوری، ابن ابی الحدید، گنجی شافعی، زرقانی، صبان، ابن ابی حاتم، ابو عبدالله ملا، بغوی، زمخشری، ابن طلحه، بیضاوی، مناوی، ابن حجر، شبلنجی، طبرانی، بزاز، ابو الشیخ، ابن عسائر، رازی، نسفی، قسطلانی، سمهوری، حضرمی، طبری، نسائی، ابن مغازلی، ابوالفرج، ابوالسعود، هیشمی، زرندی، سیوطی، نبهانی^(۱).

استاد شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغبین از علامه بیهقی از امام شافعی نقل کرده که گفته:

هم القوم من أصفاهم الودّ مخلصاً تمسّك في أخراه بالسبب الأقوى
هم القوم فاق العالمين مناقباً محاسنهم تُحكى وأياتهم تُروى

(۱) علامه مرعشی، ملحقات إحقاق الحق ج ۳ ص ۳-۱۹ و ج ۴ ص ۴۱۱-۴۲۵ و ج ۹ ص ۹۲-۱۰۱.

موالاتهم فرض وحبّهم هدی و طاعتهم وُدّ وحبّهم تقوی^(۱)

یعنی: ایشان (اهل بیت پیغمبر) قومی هستند که هر که از روی صفا و خلوص ایشان را دوست بدارد چنگ می‌زند در آخرت به سبب محکم‌تری برای نجات خود.

ایشان قومی هستند که منقبت‌های آنها بالاتر از همه منقبت‌هاست، و نیکی‌های آنها حکایت کرده می‌شود، و نشانه‌های آنها روایت کرده می‌شود.

دوستی ایشان واجب و دوست داشتن ایشان هدایت، و طاعت ایشان دوستی و محبت ایشان پرهیزکاری است.

و نیز صَبَّان از بیهقی و بغوی از شافعی نقل کرده‌اند که گفته:

يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِّكُمْ فَرَضَ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يَصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

یعنی: ای آل بیت رسول خدا! دوست داشتن شما واجب شده است از جانب خدا در قرآنی که فرو فرستاده است آن را. و فخر بزرگی که دارید و شما را کفایت می‌کند این است که کسی که در نماز صلوات بر شما نفرستد نماز او نماز نیست^(۲).

ابن حجر در کتاب صواعق محرقه بیت اول رباعی را از شافعی حکایت کرده^(۳).

نور الأبصار در این مقام اشعاری نقل کرده از بعضی از عامّه بدین شرح (از شافعی):

(۱) شیخ محمد صَبَّان، اسعاف الراغبین ص ۸۹ که در حاشیه کتاب نور الأبصار شبلینجی در مصر چاپ شده.

(۲) شیخ محمد صَبَّان، اسعاف الراغبین ص ۹۰.

(۳) ابن حجر، صواعق محرقه ص ۱۰۷.

هم العروة الوثقى لمعتصم بها مناقبهم جاءت بوحى وإنزال

مناقب فى الشورى وفى هل أتى أنت وفى سورة الأحزاب يعرفها التالى

وهم آل بيت المصطفى فودادهم على الناس مفروض بحكم وإسجال^(۱)

یعنی: ایشانند (یعنی آل محمد) طناب محکمی برای دستگیری به آن که منقبت‌هایشان بفرو فرستادن وحی منقبت‌هائىست .

در سورة شورى و سورة هل أتى و سورة أحزاب رسیده و خواننده آنها را مى‌شناسد .
و ایشانند اهل بیت پیغمبر، پس دوست داشتن ایشان بر همه مردمان واجب شده
بسبب حکم خدا و مسجل کردن آن .

خامساً: اینکه گفته است تزویج علی با فاطمه در مدینه بوده بر فرض اینکه با
گوینده مماشات کنیم منافاتی ندارد که آیه در مکه نازل شده باشد، و بنحو عموم
شامل هریک از قربای آن حضرت اعظم از آنهایی که در مکه بوده‌اند در هنگام
نزول آیه و آنهایی که بعداً در مدینه بوده‌اند، و آنهایی که بعد از آنها بوجود آمده و
می‌آیند تا قیام قیامت بشود، خصوصاً نسبت به علی و فاطمه و فرزندان ایشان که
در علم خدا مقدر شده که از ایشان بوجود بیایند، غمچنانی که تزویج علی با
فاطمه مقدر شده .

و دیگر آنکه ممکن است بگوئیم که: در سال حجّة الوداع در مکه نازل شده
است، و در آن وقت علی علیه السلام با فاطمه تزویج کرده بود و حسن و حسین علیهما السلام هم
بوجود آمده بودند؛ زیرا که در هیچ خبری تصریح نشده، و احدی نگفته که این
آیه قبل از هجرت یا بعد از هجرت نازل شده .

(۱) شبلنجی، نور الأبصار ص ۱۰۰ .

فصل هفدهم

در بیان حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای فاطمه علیها السلام روی داده

این فصل مشتمل است بر یک مقدمه و چند مبحث، و اشاره به بعضی از نکاتی که قابل توجه و اهمیت است.

مقدمه

راجع به حال احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سخنانی که بین آن حضرت و علیه عالیّه صدیقه طاهره و امیر مؤمنان علی علیه السلام گفتگو شده.

حدیث اول

سید علی بن طاووس حسنی در کتاب طرّف از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود:

قال علي بن أبي طالب: كان في وصية رسول الله صلی الله علیه و آله في أولها: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وأوصي به، وأسنده بأمر الله إلى وصيّه علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، وكان في آخر الوصية: شهد جبرئيل وميكائيل وإسرافيل علي ما أوصي به محمد إلى علي بن أبي طالب، وقبضه وصيّه وضمانه علي ما فيها علي ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليه السلام، وعلي ما ضمن وأدنى وصي عيسى ابن مريم، وعلي ما ضمن الأوصياء قبلهم علي أن محمداً أفضل النبيين وعلياً أفضل الوصيين، وأوصي محمد وسلم إلى علي وأقرّ علي، وقبض الوصية علي ما أوصي به الأنبياء، وسلم محمد الأمر إلى علي بن أبي طالب، وهذا

أمر الله وطاعته، والله الأمر على أن لا نبوة لعلي ولا لغيره بعد محمد، وكفى بالله شهيداً^(۱).
 وفي خبر آخر قال: قال رسول الله ﷺ لعلي عليه السلام حين دفع إليه الوصية: اتخذ لها جواباً غداً
 بين يدي الله تبارك وتعالى رب العرش، فإني محاجك يوم القيامة بكتاب الله حلاله وحرامه،
 محكمه ومتشابهه، على ما أنزل الله، وعلى ما أمرتك، وعلى فرائض الله كما أنزلت^(۲).
 یعنی: گفت علی بن ابی طالب علیه السلام: در اوّل وصیت رسول خدا ﷺ این چنین آمده بود:
 به نام خدای بخشنده مهربان، این است عهد محمد بن عبدالله ﷺ که به فرمان خدا به علی
 بن ابی طالب وصیت کرده، و در آخر وصیت این بود که شهادت داد جبرئیل و میکائیل و
 اسرافیل بر آنچه که به آن وصیت کرده به آن محمد به علی بن ابی طالب، و وصی او آن را
 گرفت و ضامن شد بر آنچه که در آن است، همچنانی که ضمانت کرد یوشع بن نون برای
 موسی بن عمران علیهم السلام، و بر آنچه که ضمانت کرد وصی عیسی بن مریم، و بر آنچه ضمانت
 کردند اوصیاء پیغمبران که پیش از ایشان بوده‌اند، بر اینکه محمد افضل از تمام پیغمبران
 است، و علی افضل از تمام اوصیاء است.
 و وصیت کرد محمد، و به علی تسلیم کرد، و علی اقرار نمود، و وصیت را گرفت بر
 آنچه که پیغمبران به آن وصیت کردند، و واگذار کرد محمد امر خلافت را به علی بن
 ابی طالب، و این است فرمان خدا و طاعت او و فرمان، مخصوص خداست به اینکه نبوت
 و پیغمبری برای علی نیست و نه برای او پس از محمد، و شهادت خدا کفایت می‌کند.
 و در خبر دیگر است که: چون پیغمبر وصیت را به علی داد به او فرمود: جواب آن را
 فردای قیامت در مقابل خدای تبارک و تعالی که پروردگار عرش است بگیر که من روز
 قیامت به حلال و حرام و محکم و متشابه کتاب خدا و به خود کتاب با تو محاجّه

(۱) سید ابن طاووس، طرف ص ۲۱-۲۲، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۱-۴۸۲ ح ۲۹.

(۲) سید ابن طاووس، طرف ص ۲۵؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۲ ح ۳۰.

کننده ام ، و همچنین بر آنچه که تو را به آن امر کرده ام همچنانکه وحی نازل شده محاجّه خواهم کرد .

حدیث دوم

نیز سید علی بن طاووس بسند خود از عیسای ضریر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده، و گفته است که آن حضرت فرمود:

قلت لأبي: فما كان بعد خروج الملائكة عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؟

قال: فقال: ثم دعا علياً وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وقال لمن في بيته: اخرجوا عني، وقال لأُم سلمة: كوني على الباب فلا يقربه أحد، ففعلت، ثم قال: أدن مني - فدنا منه - فأخذ بيد فاطمة فوضعها على صدره طويلاً، وأخذ بيد علي بيده الأخرى، فلما أراد رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام غلبته عبرة، فلم يقدر على الكلام، فبكت فاطمة بكاءً شديداً وعلي والحسن والحسين لبكاء رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالت فاطمة: يا رسول الله، قد قطعت قلبي، وأحرقت كبدي لبكائك يا سيد النبيين من الأولين والآخرين، يا أمين ربه ورسوله، يا حبيبته ونبيته، من لولدي بعدك؟ ولذل ينزل بي بعدك؟ من لعلّي أخيك وناصر الدين؟ من لوحي الله وأمره؟ ثم بكت وأكبت على وجهه فقبلته، وأكبّ عليه علي والحسن والحسين صلوات الله عليهم، فرفع رأسه صلى الله عليه وآله إليهم ويدها في يده، فوضعها في يد علي، وقال له: يا أبا الحسن، هذه وديعة الله ووديعه رسول الله صلى الله عليه وآله عندك، فاحفظ الله واحفظني فيها وإنك لفاعله .

يا علي، هذه سيدة نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين . هذه والله مريم الكبرى، أما والله ما بلغت نفسي هذا الموضع حتى سألت الله لها ولكم، فأعطاني ما سألته .

يا علي، أنفذ لما أمرتك به فاطمة، فقد أمرتها بأشياء أمر بها جبرئيل عليه السلام . واعلم يا علي أنّي راض عمّن رضيت عنه ابنتي فاطمة وكذلك ربّي وملائكته .

يا علي، ويل لمن ظلمها، وويل لمن ابتزّها حقّها، وويل لمن هتك حرمتها، وويل لمن أحرق بابها، وويل لمن آذى خليلها، وويل لمن شاقّها وبارزها، اللهم إني بريء منهم وهم منّي براء،

ثم ساءهم رسول الله ﷺ، وضم فاطمة إليه وعلياً والحسن والحسين عليهما السلام، وقال: اللهم إني لهم ولمن شايعهم سلم، وزعيم بأنهم يدخلون الجنة، وعدو وحرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدمهم أو تأخر عنهم وعن شيعتهم، زعيم بأنهم يدخلون النار. ثم والله يا فاطمة لا أرضى حتى ترضى، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضى، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضى، الحديث^(۱).

ترجمه حدیث

گفتم برای پدرم: بعد از آنکه فرشتگان از نزد رسول خدا بیرون رفتند چه شد؟ فرمود: آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند، و به کسانی که نزد او بودند گفت: بیرون بروید، و به ام سلمه فرمود: دم در بایست نگذاری تا کسی نزدیک آن بیاید، ام سلمه این کار را کرد. پدرم گفت: به علی فرمود: نزدیک بیا، علی بنزد او رفت، آنگاه دست فاطمه را گرفت و روی سینه خود گذارد تا مدتی دراز، و دست علی را گرفت به دست دیگر خود، چون رسول خدا خواست سخن گوید گریه بر او غالب شد نتوانست سخن بگوید، پس فاطمه بشدت گریه کرد و علی و حسن و حسین هم بگریه رسول خدا گریستند.

فاطمه گفت: ای رسول خدا! دل مرا پاره کردی، و جگر مرا سوزانیدی به گریه کردن خودت، ای آقای پیغمبران از پیشینیان و پسینیان، و ای امین پروردگار خود و فرستاده او، و ای حبیب او و خبر داده شده از او، بعد از تو کی برای فرزندان من است؟ و کی برای ذلت من است؟ و کی کمک حال برادرت و ناصر دین، علی می باشد؟ و وحی و امر خدا برای که نازل شود؟ و گریه کرد و خود را بر روی او انداخت و او را بوسید، و علی و حسن و حسین هم خود را بر روی او انداختند.

پس آن حضرت سر خود را بلند کرد بطرف ایشان در حالتی که دست فاطمه در دست

(۱) سید ابن طاووس، طرف ص ۲۹ - ۳۰؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۴ - ۴۸۵ ح ۳۱.

او بود، دست او را در دست علی گذارد و به او گفت : ای ابو الحسن ! این امانت خدا و امانت پیغمبر او محمد است در نزد تو ، پس امانت خدا و امانت مرا حفظ کن و تو این کار را خواهی کرد .

ای علی ! اینست سیده زنهای اهل بهشت از اولین و آخرین . اینست بذات خدا سوگند مریم کبری ، آگاه باش که بخدا سوگند جانم به اینجا نرسید تا اینکه برای او و برای شما از خدا درخواست کردم و خواسته مرا عطا فرمود .

یا علی ! فاطمه هر فرمانی داد آن را انجام ده ، من او را امر به چیزهائی کرده‌ام که جبرئیل به آنها امر کرد ، و بدان ای علی که من از کسی راضیم که دختر من فاطمه از او راضی باشد ، و همچنین است پروردگار من و فرشته‌های او .

ای علی ! وای بر کسی که به او ستم کند ، و وای بر کسی که حق او را بگیرد ، و وای بر کسی که هتک حرمت او کند ، و وای بر کسی که در ب خانه او را بسوزاند ، و وای بر کسی که دوست او را آزار کند ، و وای بر کسی که عیب گوئی او کند و با او مبارزه کند ، خدایا ! من بیزارم از ایشان ، و ایشان هم از من بیزارند .

پس رسول خدا نام‌های آنها را گفت ، و فاطمه را بخود چسبانید و همچنین علی و حسن و حسین را و گفت : خدایا ! من از ایشان راضیم و ضامن ایشانم و ضامن شیعیان ایشانم تا اینکه داخل بهشت شوند ، و دشمن کسانی هستم که با ایشان دشمنی کنند و در حق ایشان ستم کنند و خود را مقدم بر ایشان بدانند و از ایشان و شیعیانشان عقب بیفتند و ضامنم که آنها را داخل آتش کنم ، والله ای فاطمه راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی ، والله راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی ، والله راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی ... تا آخر حدیث .

حدیث سوم

در کتاب کافی شریف مسنداً از عیسی بن المستفاد و ابی موسی ضریر روایت

کرده که گفت: حدیث کرد برای من موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود:

قلت لأبي عبدالله: أليس كان أمير المؤمنين كاتب الوصية ورسول الله المحلي عليه وجبرئيل والملائكة المقربون شهود؟

قال: فأتارق طويلاً، ثم قال: يا أبا الحسن، قد كان ما قلت، ولكن حين نزل برسول الله الأمر نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد، مر بإخراج من عندك إلا وصيتك ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامناً لها يعني علياً عليه السلام. فأمر النبي ﷺ بإخراج من كان في البيت ما خلا علياً، وفاطمة فيما بين الستر والباب.

فقال جبرئيل: يا محمد، ربك يقرؤك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتي، وكفى بي يا محمد شهيداً.

يعني: گفتیم به ابی عبدالله که: آیا امیر مؤمنان نویسنده وصیتی که پیغمبر دیکته می کرد نبود و جبرئیل و فرشتگان مقربین شاهد و گواه آن نبودند؟

گفت: آن حضرت مدت درازی سر خود را به زیر انداخت، پس از آن فرمود: ای ابوالحسن! همینطور است که گفتم، ولیکن جبرئیل امر خدا را بر رسول خدا نازل کرد، و از جانب خدا کتاب مسجلی که وصیت در آن نوشته شده بود جبرئیل با فرشتگانی که امین های خدای تبارک و تعالی بودند از جمله فرشتگان فرود آورد و گفت: ای محمد! فرمان ده کسانی که در نزد تو هستند بیرون روند مگر وصی تو. پیغمبر امر فرمود همه آنها بیرون رفتند مگر علی، و فاطمه میان پرده و درب بود.

جبرئیل گفت: ای محمد! خدا تو را سلام می رساند و می فرماید: این نوشته ایست که با تو و بر تو عهد و شرط کردم، و گواه گرفتم بر آن بر تو فرشتگانم را، و حال آنکه ای محمد گواه بودن من کفایت می کند.

قال: فارتعدت مفاصل النبي ﷺ وقال: يا جبرئيل، ربّي هو السلام، ومنه السلام، وإليه

يسعود السلام، صدق عز وجل وبرّ، هات الكتاب، فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام)، فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: يا علي، هذا عهد ربّي تبارك وتعالى إليّ وشرطه عليّ، وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديت.

فقال علي: وأنا أشهد لك - بأبي أنت - بالبلاغ والنصيحة والتصديق على ما قلت، ويشهد لك سمعي وبصري ولحمي ودمي.

فقال جبرئيل (عليه السلام): وأنا لكما على ذلك من الشاهدين.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا علي، أخذت وصيتي وعرفتھا وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها؟ فقال علي (عليه السلام): نعم بأبي أنت وأمي عليّ ضمانها، وعلى الله عوني وتوفيقي بأدائها.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا علي، إني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال علي (عليه السلام): نعم اشهد. فقال النبي (صلى الله عليه وآله): إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن وهما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك. فقال: نعم، ليشهدوا وأنا - بأبي أنت وأمي - أشهدهم، فأشهدهم رسول الله (صلى الله عليه وآله).

وكان فيما اشترط عليه النبي (صلى الله عليه وآله) بامر جبرئيل فيما أمره الله عز وجل أن قال له: يا علي، تفي بما فيها من موالاته من وإلى الله ورسوله، والبراءة والعداوة لمن عادى الله ورسوله، والبراءة منهم على الصبر منك على كظم الغيظ وعلى ذهاب حقك وغصب حُمسك وانتهاك حرمتك؟ فقال: نعم يا رسول الله.

يعنى: گفت: مفصل های پیغمبر صدا کرد و گفت: ای جبرئیل! سلام پروردگار من است و از اوست سلام و بسوی او باز می گردد سلام، راست فرمود خدای عز وجل و نیکی کرد، بیاور آن نوشته را، پس جبرئیل آن نوشته را به پیغمبر داد، و او را امر کرد که به امیر مؤمنان بدهد، رسول خدا آن را به علی داد و فرمود: بخوان آن را، علی حرف به حرف همه آن را خواند.

پس فرمود که ای علی! این عهد پروردگار من است که مبارک و بلند مرتبه است شأن

او بسوی من، و شرطی است که با من کرده، و امانتی است که به من سپرده، و من آن را رسانیدم و پند دادم و اداء کردم.

پس علی فرمود: من هم برای تو گواهی می‌دهم پدر و مادرم فدای تو باد که رسانیدی و پند دادی، و تصدیق می‌کنم آنچه را که گفتی، و گواهی می‌دهد برای تو گوش من و چشم من و گوشت من و خون من.

آنگاه جبرئیل گفت: من هم بر آنهایی که گفتید از گواهی دهندگانم.

پس رسول خدا فرمود: ای علی! وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و من وفا کردم به آنچه که در آن است؟ علی گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمانت آن، و بر خداست یاری کردن و توفیق دادن بر اداء آن.

رسول خدا فرمود: یا علی! من می‌خواهم تو را گواه گیرم به وفا کردن خود آن را در روز قیامت. علی عرض کرد: آری گواهی می‌دهم. پیغمبر فرمود که: جبرئیل و میکائیل اکنون میان من و تو حاضرند و با ایشانند ملائکه مقربین تا علی را برای خود گواه گیرم و ایشان را بر علی گواه گیرم. علی گفت: آری گواهی بدهید و من هم پدر و مادرم فدای تو باد گواه می‌گیرم ایشان را. پس پیغمبر آنها را گواه گرفت.

و از جمله چیزهایی که پیغمبر بر علی شرط کرد به امر جبرئیل آن چیزی بود که خدای عز و جل به جبرئیل امر فرموده بود که فرمود: یا علی! وفا می‌کنی به آنچه در آن وصیت‌نامه است از دوستی کردن با کسی که خدا و رسول، او را دوست می‌دارد، و دشمنی کردن با کسی که خدا و رسول با او دشمن‌اند، و به بیزار بودن از ایشان بر صبر کردن تو و فرو خوردن خشم خود و از دست رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و هتک کردن حرمت تو. علی گفت: آری ای رسول خدا.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد سمعت جبرئيل يقول للنبي: يا محمد، عرفه أنه ينتهك الحرمة، وهي حرمة الله وحرمة رسول الله، وعلى أن تخضب لحيته من

رأسه بدم عبيط .

فقال أمير المؤمنين عليه السلام : فصعقت حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل حتى سقطت على وجهي ، وقلت : نعم ، قبلت ورضيت وإن انتهكت الحرمة ، وعطّلت السنن ، ومزّق الكتاب ، وهدمت الكعبة ، وخضّبت لحيتي من رأسي بدم عبيط ، صابراً محتسباً أبداً حتى أقدم عليك .
ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين ، فقالوا مثل قوله ، فختمت الوصية بخواتيم من ذهب لم تمسه النار ، ودفعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام .

فقلت لأبي الحسن عليه السلام : بأبي أنت وأمي ، ألا تذكر ما كان في الوصية ؟
فقال : سنن الله وسنن رسوله .

فقلت : أكان في الوصية توثيهم وخلافهم على أمير المؤمنين عليه السلام ؟
فقال : نعم والله شيئاً شيناً وحرفاً حرفاً ، أما سمعت قول الله عز وجل : ﴿ إِنَّا نَخْذُكُفِي الْأَمْوَالِ وَنَخْشُبُ مَا قَدَّمُوا وَأَنَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَخْضَيْنَاهُ فِي إِصَامٍ مُّبِينٍ ﴾ ^(١) والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأمر المؤمنين وفاطمة عليها السلام : أليس قد فهمت ما تقدّمت به إليكما وقبلتاه ؟
فقالا : بلى بقبوله وصبرنا على ما ساءنا وغازنا ^(٢) .

يعنى : پس امیر مؤمنان گفت : بحق آن خدائی که دانه را شکافت و آفرید خلق را شنیدم که جبرئیل به پیغمبر می گفت که : به علی بشناسان که هتک حرمت او می شود ، و حال آنکه حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خداست ، و بر اینکه ریش او به خون سرش خضاب شود .

پس امیر مؤمنان گفت : چون این کلام را از جبرئیل امین شنیدم صیحه ای زدم و بر رو

(١) سوره یس : ١٢ .

(٢) محدّث کلینی ، أصول الکافی ج ١ ص ٢٨١ - ٢٨٣ ح ٤ ؛ بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩ - ٤٨١ .

درافتادم و گفتم: آری قبول کردم، و راضی شدم که هتک حرمت من بشود، و سنت‌ها معطل بماند، و کتاب از بین برود، و کعبه خراب شود، و ریش من به خون سرم خضاب شود، در حالتی که صبرکننده باشم و برای خدا صابر باشم تا بر تو وارد شوم.

پس رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را پیش خواند و آنها را هم به مصیبت‌ها و ظلم و ستم‌هایی که به ایشان وارد می‌شود آگاه کرد همچنان که امیر مؤمنان را آگاه کرد، ایشان هم مانند گفته امیر مؤمنان جواب گفتند، و وصیت نامه به مهرهائی از طلائی که آتش ندیده بود مهر زده شد و به امیر مؤمنان داده شد.

ابو موسی عیسای ضریر گفت که: به ابی الحسن گفتم که: پدر و مادرم به فدای شما باد، آیا ذکر نمی‌کنید که در وصیت چه بود؟ فرمود: سنت‌های خدا و سنت‌های فرستاده او. پس گفتم که: قیام و مخالفت ایشان با امیر مؤمنان در کتاب وصیت بود؟

فرمود: آری، هر چیزی و هر حرفی در آن بود، آیا نشنیده‌ای گفته خدای عزوجل را که فرموده: ما زنده می‌کنیم مردگان را و می‌نویسیم اثرهای ایشان را و هر چیزی را احصا و شماره کرده‌ایم در کتابی که ظاهر کننده است. بذات خدا سوگند که رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان و فاطمه علیها السلام گفت: آیا نفهمیدید آنچه را که از پیش به شما گفتم و پذیرفتید؟ گفتند: بلی با پذیرفتن آن و صبر می‌کنیم به آنچه که ما را بد آید و به خشم آورد ما را.

مبحث اول

در بعضی از حوادث واقعه پس از رحلت پیغمبر ﷺ

در تفسیر عیاشی از عمرو بن ابی المقدام، از پدرش، از جدش روایت کرده که گفت: برای علی روزی بزرگ‌تر از دو روز نیامد: روز اول روزی بود که پیغمبر ﷺ از دنیا رحلت کرد، و روز دوم روزی بود که من بذات خدا سوگند در سقیفه بنی ساعده نشسته بودم در طرف راست ابی بکر و مردمان با او بیعت

می کردند، ناگاه عمر به او گفت که: ای مرد! اگر علی با تو بیعت نکند چیزی در دست تو نخواهد بود از خلافت، بفرست بطلب او که بیاید و با تو بیعت کند، اینها که با تو بیعت می کنند مردمان پست نادانی هستند. پس قنقذ را بطلب آن حضرت فرستاد، و به او گفت: برو به علی بگو اجابت کن خلیفه رسول خدا را. قنقذ رفت و پیغام ابوبکر را به آن حضرت رسانید، و فوراً برگشت و به ابی بکر گفت که: علی گفت برای تو که: رسول خدا ﷺ غیر از من احدی را خلیفه برای خود قرار نداده.

ابوبکر گفت: برگرد بسوی او و بگو: اجابت کن خلیفه را که مردمان گرد آمده اند برای بیعت کردن با او، و آنها همه مهاجرین و انصارند و قریش، و تو مردی هستی از مسلمانان، آنچه را که بنفع ایشان است بنفع تو هست، و آنچه که بر ضرر ایشان است بر ضرر تو نیز هست.

قنقذ رفت و طول نکشید برگشت و گفت: علی در جواب تو گفت که: رسول خدا ﷺ به من وصیت فرموده که چون او را در قبرش پنهان کردم از خانه خود بیرون نروم تا وقتی که کتاب خدا را جمع کنم؛ زیرا که آنها روی شاخه های درخت خرما و شانه های شتران نوشته شده.

عمر گفت: برخیزید تا ما بنزد او رویم، پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابو عبیده بن الجراح و سالم غلام ابی حذیفه و قنقذ همه برخاستند و من هم با آنها برخاستم، چون بدرب خانه رسیدیم و فاطمه آنها را دید، درب خانه را بست بر روی ایشان، و شکی نداشت در اینکه آنها داخل خانه نخواهند شد مگر به اذن او.

پس عمر با پای خود زد و در را شکست و آن درب از سقف خرما بود، همه داخل خانه شدند، و علی را با جامه ای که بخود پیچیده بود بیرون آوردند.

پس فاطمه بیرون آمد و گفت: ای ابوبکر! می خواهی مرا از شوهرم بیوه کنی؟! بذات خدا سوگند اگر دست از او برنداشتید موهای خود را پریشان می کنم و گریبان خود را چاک می زنم و به پروردگار خود صیحه می زنم، و دست حسنین را گرفت و بیرون رفت بطرف قبر پیغمبر ﷺ.

سلمان گفت: علی علیه السلام به من گفت: ای سلمان! دریاب دختر محمد را، زیرا من می بینم که دو طرف مدینه میل به افتادن کرده، بذات خدا سوگند اگر موهای خود را پریشان کند و گریبانش را چاک نماید و برود نزد قبر پدر خود و صیحه بزند بسوی پروردگار خود، مهلت داده نمی شود که مدینه با اهلش بزمین فرو می رود.

سلمان فوراً دریافت فاطمه را و گفت: ای دختر محمد! خدا پدرت را برانگیخت که رحمت باشد، برگرد. فرمود: ای سلمان! می خواهند علی را بکشند من نمی توانم صبر کنم، بگذار بروم نزد قبر پدرم و موهایم را پریشان کنم و گریبانم را چاک زنم و بر پروردگار خود صیحه زنم.

سلمان گفت: می ترسم مدینه فرو رود، علی مرا فرستاد بسوی تو و می فرماید برگرد برو بخانه خود، از نفرین کردن صرف نظر کن. فاطمه گفت: بر می گردم و صبر می کنم و فرمان او را می شنوم و اطاعت می کنم.

راوی گفت: پس علی را با همان جامه ای که بخود پیچیده بود از خانه بیرون بردند، و از طرف قبر پیغمبر عبور دادند، و من شنیدم که می گفت: «يَا بَنِي أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَظْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» یعنی: ای پسر مادر! این جماعت مرا ناتوان کردند و نزدیک شدند که مرا بکشند.

ابوبکر نشست در سقیفه بنی ساعده و علی علیه السلام پیش آمد، عمر به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ عمر گفت: بذات خدا سوگند اگر بیعت نکنی گردنت را می زنم. علی علیه السلام به او گفت: در این حال بذات خدا سوگند من بنده خدا هستم که کشته شدم و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس عمر گفت: بنده خدا هستی که کشته شدی اما برادر رسول خدا نیستی! سه مرتبه این سخن را گفت.

پس خبر به عباس بن عبدالمطلب رسید، با شتاب دوان دوان آمد و به عمر گفت: با پسر برادرم مدارا کن، بر من است که بیعت کند با شما، پس عباس آمد و دست علی را گرفت و او را به ابی بکر مالید تا اینکه غضبناک دست از او برداشتند^(۱).

راوی گفت^(۲): شنیدم که در آن حال علی علیه السلام گفت: الله الله ظلم مکن در حق وصی او و صفی او - یعنی پیغمبر - و امر او را تصدیق کن، و حق را به اهل آن برگردان تا سالم بمانی، و دنباله مطلب را نکش در گمراهی خودت که پشیمان خواهی شد، برگرد و مبادرت کن در توبه تا گناه تو سبک شود، و خودت را مخصوص امری قرار نده که خدا آن را برای تو قرار نداده که می بینی وبال عمل خود را، مدت کمی خواهد گذشت که از آنچه که تو در آنی جدا خواهی شد و می روی بسوی پروردگارت، پس از جنایت هائی که کرده ای از تو خواهد پرسید و پروردگار در حق بندگان ستمکار نیست.

(۱) تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۶ - ۶۸ ح ۷۶؛ بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷ - ۲۲۹.

(۲) در اینجا مقدار زیادی از حدیث افتاده، به بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۰۰ مراجعه شود، و آنچه را در این جا نقل نموده کلام ابی بن کعب می باشد نه کلام حضرت علی علیه السلام.

پس خزیمه بن ثابت از جا برخاست و گفت: ای گروه مردمان! آیا نمی دانید که رسول خدا ﷺ شهادت مرا به تنهایی می پذیرفت، و با بودن من غیر مرا نمی خواست؟ گفتند: چنین است.

پس گفت: من گواهی می دهم که شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: اهل بیت من جدا کننده حقّند از باطل، و ایشان پیشوایانی هستند که به ایشان اقتدا کرده می شود. اینکه می دانستم گفتم، و نیست بر فرستاده شده چیزی مگر رساندنی واضح.

پس ابوالهیثم بن تیّهان برخاست و گفت: من گواهی می دهم بر پیغمبر ما که پاداشت علی را - یعنی در روز غدیر خم - و انصار گفتند او را برپا نداشته مگر برای خلافت، و بعضی از ایشان گفتند: برپا نداشته است او را مگر برای اینکه بدانند مردمان که او مولای کسی است که رسول خدا مولای اوست، و گفتگو در این باب بسیار شد، پس مردانی از خودمان را فرستادیم بسوی رسول خدا ﷺ تا در این باب از او پرسیدند، آن حضرت در جواب فرمود: به ایشان بگوئید که علی ﷺ ولیّ مؤمنین است بعد از من، و نصیحت نتنده ترین مردمان است برای امت من. و من گواهی می دهم به آنچه که حاضر به آن هستم، پس هر که می خواهد ایمان به آن بیاورد، و هر که می خواهد کافر به آن شود، روز قیامت وقت جدا کردن مؤمن از کافر است.

پس سهل بن حنیف برخاست و گفت: - پس از آنکه خدا را حمد و ثنا کرد - ای گروه مؤمنان قریش! گواهی دهید بر من که گواهی می دهم بر رسول خدا ﷺ که دیدم او را در این مکان - یعنی در روضه - که دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: ای گروه مردمان! این علی امام شماست بعد از من، و وصیّ من است در زنده بودن من و پس از مردن من، و ادا کننده دین من است، و وفا کننده به وعده

من است، و اوّل کسی است که با من مصافحه می‌کند نزد حوض من، خوشا بحال کسی که پیرو و ناصر او باشد، و وای بر کسی که با او مخالفت کند و او را خوار کند.

پس با او برخاست برادرش عثمان بن حنیف و گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: اهل بیت من ستاره‌های زمینند از ایشان پیش نیفتید و آنها را مقدّم بدارید، ایشانند والی‌های بعد از من. پس مردی برخواست و گفت: یا رسول الله! کدام از اهل بیت تو؟ فرمود: علی و پاکیزگان از فرزندان او. و واضح کرد، ای ابابکر! اول کافر به او مباش و خیانت نکنید خدا و رسول را، و خیانت نکنید امانت‌های خود را و حال آنکه می‌دانید.

پس ابو ایوب انصاری برخواست و گفت: بپرهیزید بندگان خدا درباره اهل بیت پیغمبرتان، و حق ایشان را به ایشان برگردانید که خدا آن را برای ایشان قرار داده، محققاً شنیدید برادرهای ما در مقامی بعد از مقام دیگر و مجلسی بعد از مجلس دیگر که برای پیغمبر ما بوده و می‌فرمود: اهل بیت من پیشوایان شمایند بعد از من، و اشاره می‌فرمود بسوی علی، و می‌گفت: اینست امیر نیکان، و کُشنده کافران، خار شده است کسی که او را خار کند، و یاری کرده شده است کسی که او را یاری کند، پس برگردید و توبه کنید از ظلم و ستمگری خودتان که خدا آمرزنده مهربان است، و پشت نکنید از او و از او روگردان نشوید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس ابوبکر همینطور که بالای منبر بود بشدت و کراهِت وارد در فکر شد، نتوانست جواب بگوید، پس از آن گفت: ولیّ شما شدم و حال آنکه بهتر از شما نیستم، نقض بیعت خود کنید، نقض بیعت خود کنید.

آنگاه عمر پسر خطاب گفت: فرود بیا از منبر ای احمق پست، وقتی که نمی‌توانی در مقابل احتجاج بایستی چرا برای خود این مقام را قبول کردی؟!

بذات خدا سوگند همت بر این گماشتم که تو را خلع کنم و قرار دهم خلافت را در سالم غلام ابی حذیفه.

پس ابوبکر فرود آمد و عمر دست او را گرفت و او را بمنزلش برد و تا سه روز در خانه او بودند و در مسجد رسول خدا داخل نشدند، چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار مرد بنزد ایشان آمد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ بذات خدا سوگند بنی هاشم در آن - یعنی خلافت - طمع خواهند کرد. و سالم غلام ابی حذیفه هم بنزد ایشان آمد با هزار مرد، و معاذ بن جبل هم با هزار مرد بنزد ایشان آمد، همینطور یکی یکی آمدند تا چهار هزار نفر جمع شدند و با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند، و مقدم بر همه ایشان عمر بن الخطاب بود، تا ایستادند در مسجد پیغمبر، عمر فریاد زد که: ای یاران علی! اگر مردی از شماها مانند روز گذشته خواست سخن بگوید هر آینه می‌گیریم از او آنچه را که چشم‌های او در آن است.

پس خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت: ای پسر صهاک حبشیه! آیا به شمشیرهایتان ما را می‌ترسانید یا به جمعیتتان ما را به فزع می‌اندازید؟ بذات خدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما، و جمعیت ما هرچند کمتر باشیم از شما بیشتر است؛ زیرا حجت خدا در میان ماست. بذات خدا سوگند اگر نبود که می‌دانستم که فرمانبرداری از امامم سزاوارتر است از شمشیرکشیدن من هر آینه با شما جهاد می‌کردم در راه خدا تا عذرم برداشته شود. امیر مؤمنان ﷺ فرمود: بنشین ای خالد، خدا مقام تو را دانست و کوشش تو را سپاس گفت، پس خالد نشست.

و سلمان فارسی برخاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر، شنیدم از رسول خدا ﷺ و اگر نه دو گوش من کر شود که می‌فرمود که: برادر و پسر عم من نشسته بود در

مسجد با چند نفر از یاران او که ناگاه وارد شدند بر او جماعتی از سگ‌های اهل آتش که می‌خواستند او را بکشند و کسانی که با او بودند، و من شکی ندارم که آنها شمائید.

پس عمر بن خطاب قصد کشتن سلمان را کرد، امیر مؤمنان از جای جست و اطراف جامه‌های عمر را گرفت و بر زمینش زد و فرمود: ای پسر صهاک حبشیه! اگر کتاب خدا از پیش نبود و عهد پیغمبر هم نبود پیش از این به تو می‌نمودم که کدام یک از ما ناتوان‌تر است یاری کننده او و کمتر است شماره او. پس رو کرد به یاران خود و فرمود: بروید خدا شما را رحمت کند، بذات خدا سوگند که داخل مسجد نخواهم شد مگر همچنان که دو برادر من موسی و هارون داخل شدند در آن وقتی که یاران او به او گفتند: برو تو و پروردگارت، همدیگر را بکشید ما اینجا نشسته‌ایم، بذات خدا سوگند داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا و برای قضیه‌ای که در آن حکم کنم؛ زیرا که جایز نیست برای حجّتی که رسول خدا برپا داشته است که مردمان را در سرگردانی واگذارم^(۱).

در کتاب سلیم بن قیس هلالی از ابان بن ابی عیاش از سلمان و عبدالله بن عباس روایت کرده که گفتند: روزی که رسول خدا ﷺ وفات کرد او را هنوز در قبرش نگذاشته بودند که مردمان بیعت او را شکستند و مرتد شدند، و جمع شدند برای مخالفت با علی علیه السلام، و علی به رسول خدا مشغول بود تا اینکه از غسل دادن او فارغ شد، و او را حنوط و کفن کرد و در قبر گذارد، بعد از آن بنا به وصیت رسول خدا ﷺ به جمع آوری قرآن مشغول شد.

پس عمر به ابی بکر گفت: ای شخص! همه مردمان با تو بیعت کردند مگر

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۰۰-۲۰۳.

این مرد - یعنی علی - و اهل بیت او، بفرست بطلب او، پس پسر عموی عمر را که نام او قنفذ بود گفت: ای قنفذ! برو بنزد علی و به او بگو: اجابت کن خلیفه رسول خدا را، چند مرتبه او را فرستادند که علی بیاید و آن حضرت ابا نمود، پس عمر غضبناک از جای خود بلند شد و خالد بن ولید را ندا کرد با قنفذ و گفت: هیزم و آتش با خود برداشتند و رو آوردند بطرف خانه علی، تا رسیدند به در خانه، عمر پیش آمد و در خانه را کوبید و فریاد کرد که: ای پسر ابی طالب! در را باز کن.

فاطمه فرمود: ای عمر! ما را با تو چه کار است که نمی گذاری به مصیبت خود مشغول باشیم؟ عمر گفت: در را باز کن و الا خانه را بر سر شما می سوزانم، فاطمه گفت: ای عمر! آیا از خدای عزوجل نمی ترسی در خانه من هجوم آورده ای؟

پس عمر از منصرف شدن ابا کرد و آتش طلبید و در خانه را آتش زد، و بر در لگد زد و در را انداخت، فاطمه پیش آمد و فریاد زد که: ای بابا! ای رسول خدا! پس عمر شمشیر خود را با غلاف بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد، فاطمه فریاد زد، با تازیانه بر بازوی او زد، فریاد زد و پدر خود را صدا زد.

علی بن ابی طالب از جای خود جست، و اطراف جامه عمر را گرفت و تکان داد، و او را بر زمین زد، و بینی و گردن او را کوبید، و خواست او را بکشد، پس سخن رسول خدا را بخاطر آورد که او را وصیت به صبر و طاعت فرموده بود، پس فرمود: بحق خدائی که محمد را به پیغمبری گرامی داشت ای پسر صهاک اگر نبود کتاب خدا از پیش، می دانستی که نمی توانی داخل خانه من شوی.

پس عمر استغاثه کرد و از مردمان یاری خواست، همه رو بخانه آوردند و جمعیت بسیاری داخل خانه شدند، و طنابی به گردن علی انداختند که او را از

خانه بیرون کشند، فاطمه میان آنها و درِ خانه حائل شد، قنغذ با تازیانه او را زد بنحوی که زمانی که از دنیا رحلت فرمود اثر آن در بازو مانند بازوبندی بوده - بر او باد لعنت خدا - آن حضرت را در میان چهارچوب در چنان فشار داد که استخوان دنده او شکست، و جنین خود را سقط کرد، و به همین علت در بستر افتاد تا از دار دنیا رحلت فرمود^(۱).

چهار هزار مرد علی علیه السلام را از خانه به مسجد بردند

در روایت بحار است که: عمر بن الخطاب با چهار هزار مرد هجوم آوردند در خانه که برای بیعت گرفتن علی را از خانه به مسجد برند، فاطمه در عقب در محکم خود را به در چسبانیده بود که داخل خانه نشوند، عمر بر در لگدی به پای خود زد در کنده شد و بر شکم فاطمه افتاد و محسن او سقط شد.

و وقتی که جامه علی را می کشیدند که او را به مسجد برند فاطمه با اینکه دل او بشدت درد داشت خود را به علی چسبانیده بود، و طرف جامه را نگاه می داشت و می کشید بطرف خود، بنحوی که آن جماعت بر می گشتند و بر روی یکدیگر می ریختند بر روی زمین، و بزانو در می آمدند، و پیوسته آنها جامه حضرت را می کشیدند و فاطمه هم می کشید تا اینکه عمر شمشیر خالد بن ولید را گرفت و با غلاف آن بر شانه فاطمه می زند تا آنکه مجروح شد، سه مرتبه این عمل را کرد و نتوانستند جامه را از دست فاطمه بگیرند تا اینکه جامه پاره پاره شد، یک پاره آن در دست فاطمه ماند، و پاره های دیگر آن در دست های آن جماعت ماند، و آن جراحت بر بازوی زهراء علیها السلام بود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود.

در اثر ضربت هایی که به فاطمه وارد شد آن حضرت غش کرد، وقتی بهوش

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۹۷ - ۲۹۹.

آمد که خانه خالی شده بود و علی را برده بودند، پرسید که: علی کجاست؟ فضا گفت: مردمان او را کشیدند و بردند برای بیعت گرفتن.

چون فاطمه این سخن را شنید لباس خود را پوشید و چادر بر سر کرد و دست حسن و حسین را گرفت با جمعی از زن‌ها در عقب امیر مؤمنان روانه شد تا او را از دست آنها نجات دهد، چون بر در مسجد رسید نظر کرد دید ابوبکر بالای منبر پدرش نشسته، و علی سر برهنه پائین منبر، و شمشیر در دست عمر است و می‌گوید: ای علی! بیعت کن و اگر نه گردنت را می‌زنم. صدیقه کبری فاطمه زهرا صیحه‌ای زد و پدرش را ندا کرد^(۱).

در احتجاج طبرسی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: چون علی علیه السلام را از منزل بیرون بردند، فاطمه علیه السلام بیرون رفت و زن هاشمیّه‌ای باقی نماند مگر آنکه با او بیرون رفتند تا اینکه نزدیک قبر رسید، پس فرمود: دست از پسر عمم بردارید، سوگند به آن کسی که محمد را بحق فرستاد اگر دست از او برنداشتید موی خود را پریشان می‌کنم، و پیراهن پدرم را بر سر می‌گذارم و بسوی خدا فریاد می‌کنم، ناچه صالح نزد خدا گرامی‌تر از من نیست، و بچه او نزد خدا گرامی‌تر از دو پسر من نیست.

سلمان گفت: من نزدیک فاطمه بودم، بذات خدا قسم دیدم پایه‌های دیوارهای مسجد رسول خدا از طرف پائین آن از جا کنده شد که اگر مردی می‌خواست از زیر آن بگذرد می‌توانست، نزدیک او رفتم و گفتم: ای سیده و ولیّه من! خدای تبارک و تعالی پدرت را رحمت قرار داد، تو نعمت و عذاب برای آنها نباش. پس دیوارها برگشت بجای خود، و غباری از پائین بلند شد

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

و داخل شد در خیشوم‌های ما^(۱).

در کتاب کافی شریف مسنداً از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: چون امرشان به اینجا رسید فاطمه علیها السلام جامه‌های جلو گریبان عمر را گرفت و کشید بسوی خود و فرمود: ای پسر خطّاب! اگر نه این بود که کراحت داشتم که بلا به بی‌گناهان اصابت کند سوگند می‌دادم خدا را و او سریع الاجابة است، یعنی: شتابانه اجابت می‌کند^(۲).

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از توقیف او در مسجد برای بیعت گرفتن از آن حضرت در کتاب صوارم الحاسمه فی تاریخ الزهراء فاطمه، تألیف علامه محدث آقا فتح الله کمالی استرآبادی، مأخوذ از نسخه مخطوط که در نجف اشرف در کتابخانه شوشتری‌ها، از موقوفات مرحوم شیخ علی محمد نجف آبادی، و از کتاب کشف اللثالی ابن العرندس نقل کرده که چنین روایت کرده:

قال الراوي: لما أوقف عليها السلام تكلم، فقال: أيتها الغدرة الفجرة، والنطفة القذرة المذرة والبهيمة السائمة! نهضتم على أقدامكم، وثمرتم للضلال عن ساعدكم، تبغون بذلك النفاق، وتحبّون مراقبة الجهل والشقاق، أفظننتم أن سيوفكم ماضية، ونفوسكم واعية، ألا ساء ما قدّمت أنفسكم.

أيها الأوقّة المتشتمّة بعد اجتماعها، والملحدة بعد انتقاعها، وأنتم غير مراقبين، ولا من الله بخائفين، أجل والله ذلك أمر أبرزته ضمائرکم، وأضربت عن محضه خبث سرائرکم، فاستبقوا أنتم الجذل بالباطل فتندموا، ونستبقي نحن الحقّ فيهدينا ربنا سواء السبيل، وينجز لنا ما وعدناه من الصبر الجميل، وما ربك بظلام للعبيد.

(۱) شیخ طبرسی، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۳؛ بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۰۶ ح ۵.

(۲) محدث کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۹۰ ح ۵؛ بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۵۰ ح ۳۰.

فدحضاً دحضاً، وشوهة شوهة^(۱) لنفوسکم التي رغبت بدنيا طال ما حذرکم رسول الله ﷺ عنها، فعلقتم بأطراف قطعيتها، ورجعتم متسالمين دون جديعتها، زهدت نفوسکم الأمانة في الآخرة الباقية، ورغبت نفوسنا فيما زهدتم فيه، والموعود قريب، والرب نعم الحاكم، فاستعدوا للمسألة جواباً، وظلمکم لنا أهل البيت احتساباً.

أَوْ تَضْرِبُ الزَّهْرَاءَ نَهْرًا؟! وَيُؤْخَذُ مِنَّا حَقًّا قَهْرًا وَجَبْرًا؟! فلا نصير ولا مجير، ولا مُسْعِد ولا منجد، فليت ابن أبي طالب مات قبل يومه، فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الطاهرة البرّة، فتبتاً تبتاً، وسحقاً سحقاً، ذلك أمر إلى الله مرجعه، وإلى رسول الله ﷺ مدفعه، فقد عزّ على ابن أبي طالب أن يسودّ متن فاطمة ضرباً، وقد عرف مقامه، وشوهدت أّيّامه، فلا يشور إلى عقيلته، ولا يصرّ دون حليته، فالصبر أئین وأجل، والرضا بما رضى الله به أفضل، لكيلا يزول الحقّ عن وقره، ويظهر الباطل من وكره، حتّى ألقى ربّي، فأشکو إليه ما ارتکبتم من غضبکم حقّي، وتماطلکم صدري وهو خير الحاكمين، وأرحم الراحمين، وسيجزى الله الشاکرين، والحمد لله ربّ العالمين، ثمّ سکت ﷺ^(۲).

مرحمتی و پیغمبر علیهم السلام
شرح لغات خطبة شریفه

القدرة: ترک وفا کنندگان و شکنندگان عهد و پیمان.
الفجرة: اهل فسق و بجا آورنده گناهان و کارهای حرام.
النُّطْقَة: اهل ربه و متهمین به آن و آلودگان به عیب و فساد.
القدرة: کسانی را گویند که مردمان از فساد اخلاق آنها اجتناب کنند و مرتکبین فحشاء.

المَذْرَة: اشخاص خبیث النفس.

(۱) بوهة - خل.

(۲) کتاب کشف اللالی ابن عربندس در دسترس نمی باشد.

البهيمة السائمة : اشخاص نفهم و بی تمیزی که مانند حیوانات چرا کننده‌اند و حق را از باطل تمیز نمی‌دهند.

ماضية : یعنی بُرنده و قطع کننده.

واعية : حفظ کننده و جمع کننده.

الأوقه : به معنای جماعت و گروه.

الانتقاع : بلند کردن صدا.

الملحدة : عدول کنندگان و میل کنندگان از حق و جدل کنندگان و اهل مراء.

اضرب القوم : کسانی که بر آنها صیحه زده شود و یا هلاک شوند و یا بترسند.

الجدل : انتصاب و ثبات.

دحضاً دحضاً : زایل شدن و باطل شدنی.

شوهة : زشت شدن رو و خلقت هر دو یا یکی از این دو.

بوهة : به معنی لعن.

الجدیعة : کسی است که نفس خود را به مشقت بزرگی بیندازد تا به آرزوی

خود برسد.

نَهَر : زجر.

مُسْعِد : اعانت کننده.

مُنْجِد : مقاتل و یاور.

فَتَباً تَباً : به معنی هلاک شدن و زیان کردن.

سَحَقاً سَحَقاً : یعنی دور شدن از حق یعنی خدا او را دور بگرداند.

فلا يثور : یعنی به هیجان در نمی‌آورد.

عن وقرة : یعنی از ثبات و سکون خود.

الْوَكْر : جایگاه مرغ، کنایه از مکان است.

التماطل : تأخیر و تعلل آنچه در سینه است از اداء حق و تأخیر آن از وقتی به وقت دیگر.

ترجمه خطبه مبارکه

ای شکنندگان عهد و پیمان ! اهل فسق و فجور و گناهان ! و مرتکبین کارهای حرام ! و ای متهمین به ربه و آلودگان به عیب و فساد که مردمان از فساد اخلاق شما دوری کنندگانند ! ای اشخاص خبیث النفس نفهم بی تمیزی که مانند حیوانات چرا کننده حق را از باطل تمیز نمی دهید ! روی قدم هاتان بلند شده اید، و آستین های خود را بالا برده اید برای گمراهی تا به آن آتش نفاق را دامن زنید، و دوست می دارید مراقب نادانی و مخالفت باشید . آیا گمان کرده اید که شمشیرهای شما تیز و برنده است، و نفس های شما حفظ کننده و گرد آورنده است ؟ بد چیزی برای خود پیش فرستادید .

ای گروهی که پس از گرد آمدن با هم پراکنده خواهید شد، و عدول کننده از حق و اهل نزاع و جدال می باشید، نه مراقب حقیقت، و نه از خدا می ترسید . آری بذات خدا قسم آن امری است که ضمیرهای شما آن را بروز داده است از صیحه فزعناک، آن خیانت باطن های شما پیشی می گیرد به ثابت بودن در باطل، پس پشیمان خواهید شد، و ما هم برحق باقی می مانیم، پروردگار ما را به راه راست راهنمایی می کند، و وفا می کند برای ما آنچه را که وعده داده است ما را از جهت صبر و بردباری پاكیزه ای که کرده و می کنیم، و نیست پروردگار تو ستم کننده مر بندگان را .

این کردار شما باطل و ناچیز شدنی است، خدا زشت و قبیح گرداند روهای شما را، و لعنت کند شما را برای آنکه نفس های شما میل کرده است به دنیائی که به درازی کشید زمانی که رسول خدا ﷺ شما را می ترسانید از دوستی و علاقه به آن، و دل بسته اید به جانب آن، و انواع متاع و لذات آن، و برگشته اید و دست بدست یکدیگر داده اید به دشمنی در مقابل کسی که وادار کرده است نفس خود را بر مشقت عظیمه برای ظفر یافتن

به حاجتی که دارد، ترک کرده است نفس‌های اماره شما آخرت باقی را، و حال آنکه نفس‌های ما رغبت دارد در آنچه که شما ترک کرده‌اید، وعده گاه ما و روز وعده یعنی قیامت نزدیک است و پروردگار خوب حاکمی است. مهیا باشید برای جواب دادن پرسش‌ها و ستم‌هایی که در حق ما اهل بیت کرده‌اید برای مزد گرفتن.

آیا زهراء زده می‌شود به زجر؟ و حق ما از ما گرفته می‌شود به قهر و غلبه و جبر؟ پس هیچ یاری کننده و نجات دهنده‌ای نیست، و هیچ معین و یاور نیست. کاش پسر ابی طالب پیش از این روز مرده بود، و نمی‌دید که کفار و فجّار هجوم بیاورند و ازدحام کنند بر ظلم و ستم کردن در حق فاطمه‌ای که پاکیزه و نیکوکار است، خدا ایشان را هلاک کند، و ملازم خسران قرار دهد، و دور گرداند آنها را از رحمت خود، این کاری که کردند بازگشت آن بسوی خداست، و دفاع آن با رسول خدا ﷺ است.

بسیار دشوار است بر پسر ابی طالب که پشت فاطمه از زدن سیاه شود، و حال آنکه از پیش مقام او شناخته شده بود، و روزهای عزت و عظمت او دیده شده بود، و از جا جستن نکند به حمایت عقیده خود، و اصراری نداشته باشد در دفع ضرر از حلیله خود، پس میمنت صبر و بردباری زیادتیر و پاکیزه‌تر است، و خوشنود بودن به آنچه که خدا به آن خوشنود است برتر و بهتر است، برای اینکه حق از ثبات و سکون خود بیرون نرود و بجای بماند، و باطل هم در جای خود ظاهر شود تا وقتی که ملاقات کنم رحمت پروردگار خود را، و بسوی او شکایت کنم از آنچه که شماها مرتکب شدید از غصب کردن شما حق مرا، و عقب انداختن و تعلل ورزیدن از آنچه در سینه من است، و او بهترین حکم کنندگان، و رحم کننده ترین رحم کنندگان است، و زود باشد که جزا دهد خدا سپاسگزاران را، و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است. پس آن حضرت ساکت شد.

در کتاب سلیم بن قیس گفته است آنچه را که ترجمه آن این است که: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: خبر داد مرا رسول خدا ﷺ که چون روح مبارک او قبض

شود مردم با ابوبکر بیعت خواهند کرد در سایبان بنی ساعده، بعد از مخاصمه کردن ایشان راجع به حقّ ما و حجّت ما، پس می آیند در مسجد، و اوّل کسی که با او بیعت می کند، شیطان است که بصورت شیخ بزرگی است و چنین و چنان می گوید.

پس بیرون می رود و شیاطین و ابالسه او با او جمع می شوند و سجده می کنند او را، و می گویند: ای سید و بزرگ ایشان! تو آن کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی. در جواب آنها گفت: کدام امتی است که هرگز گمراه نشود بعد از پیغمبرش؟! گمان می کنید که من بر آنها راه ندارم؟ دیدید من با آنها چه کردم هنگامی که ترک کردند فرمان خدا را که به ایشان امر کرد آن را از طاعت خود و رسول خدا به آنها امر فرمود، و اینست فرموده خدا: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنُّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيفًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) یعنی: هر آینه از روی تحقیق شیطان گمان خود را بر ایشان راست کرد، پس پیروی کردند او را مگر فرقه ای از اهل ایمان.

سلمان گفت: چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر الاغی سوار کرد، و دست حسن و حسین دو فرزند خود را گرفت، و نگذاشت احدی از اهل بدر از مهاجرین و انصار مگر اینکه در منزل او آمد و حقّ خود را بیاد آنها آورد، و آنها را به یاری خود دعوت کرد، اجابت دعوت او را نکردند مگر چهل و چهار نفر، پس آنها را امر فرمود که چون صبح شود سرهای خود را بتراشند، و سلاح های خود را بردارند برای بیعت کردن با او به مردن بیرون آیند، چون صبح شد احدی از آنها به عهد خود وفا نکرد مگر چهار نفر از ایشان.

پس به سلمان گفتم که: آن چهار نفر کیانند؟

(۱) سوره سبا: ۲۰.

گفت: من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوّام.

باز چون شب شد علی علیه السلام بنزدشان آمد و آنها را سوگند داد، گفتند: صبح خواهیم آمد، چون صبح شد احدی نیامد غیر از ما، باز علی شب سوم را بنزد آنها رفت غیر از ما کسی نیامد.

چون علی عذر آوردن و بی وفائی آنها را دید ملازم خانه خود شد، و به جمع کردن قرآن پرداخت، و از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع آوری کرد که آن متفرّق بود روی چوب‌ها و کتف‌ها و پاره‌ها، پس همه آنها را جمع کرد و بدست خود نوشت تنزیل و تأویل آن را، و ناسخ و منسوخ از آن را.

ابوبکر بطلب آن حضرت فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن، آن حضرت برای او پیغام داد که من به جمع کردن قرآن مشغولم و سوگند یاد کرده‌ام بر خود که تا قرآن را جمع نکنم رداء به دوش نگیرم مگر برای نماز.

چند روزی را سکوت کردند، تا آن حضرت همه قرآن را جمع کرد در یک جامه‌ای و آن را مهر زد، و بیرون آمد بسوی مردمان که همه آنها با ابوبکر جمع بودند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس علی بصدای بلند صدا زد و فرمود: ای گروه مردمان! من از زمانی که پیغمبر از دنیا رفته به غسل دادن او مشغول بودم، و پس از آن به جمع کردن قرآن پرداختم، تا اینکه همه آن را جمع کردم و در این جامه جای دادم، فرو نفرستاده است خدا بر رسول خود آیه‌ای از آن را مگر آنکه آن را جمع کرده‌ام، و نیست آیه‌ای از آن مگر اینکه رسول خدا برای من خواند و تأویل آن را به من تعلیم داد.

پس علی علیه السلام فرمود: تا اینکه فردا نگوئید ما از این غافل بودیم. بعد از آن فرمود به ایشان که: نگوئید روز قیامت که من شما را به یاری خود دعوت نکردم و حقّ خود را به یاد شما نیاوردم، و شما را به کتاب خدا از فاتحه تا خاتمه

دعوت نکردم.

عمر گفت: ما به آنچه از قرآن در دست داریم از قرآن تو بی نیازیم، و احتیاجی نداریم که تو ما را به آن دعوت کنی.
پس علی داخل خانه خود شد.

گفتگوی عمر با ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی

و فرستادن آنها بطلب علی برای اخذ بیعت

پس عمر به ابی بکر گفت: بفرست بطلب علی باید بیعت کند که اگر بیعت نکند ما در هیچ چیزی ایمن از او نیستیم، و اگر بیعت کند ایمن خواهیم بود.
ابوبکر بطلب آن حضرت فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول خدا را، چون فرستاده او این پیغام را به علی ﷺ رسانید، بفرستاده او گفت: سبحان الله! چه قدر شتاب کردید به دروغ بستن شما بر رسول خدا، او می داند و آنهایی هم که اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر از من کسی را خلیفه قرار ندادند.

فرستاده رفت و به او خبر داد آنچه را که حضرت فرمود، ابوبکر گفت: برگرد و به او بگو: اجابت کن امیرالمؤمنین ابوبکر را، آمد و به آن حضرت خبر داد آنچه را که ابوبکر گفته بود.

علی ﷺ فرمود: سبحان الله! بذات خدا سوگند که هنوز طول نکشیده است مدتی که عهد پیغمبر را فراموش کرده، محققاً خود او می داند که اسم امیرالمؤمنین صلاحیت ندارد برای احدی غیر از من، و پیغمبر او را امر فرمود که به من سلام کند بنام امیرالمؤمنین، و او یکی از آن هفت نفری است که امر کرده شدند به این امر، و او و رفیق هایش از رسول خدا پرسیدند که: آیا این امر از جانب خدا و رسول اوست؟ رسول خدا فرمود: آری! حقاً از جانب خدا و رسول

اوست، اوست امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم پیشانی و دست و پا سفیدان - یعنی شیعیان - اوست که می‌نشیند روز قیامت و خدای عزوجل او را می‌نشانند بر صراط، پس دوستان خود را داخل بهشت می‌کند، و دشمنان خود را در آتش می‌فرستد. پس فرستاده برگشت و به ابی‌بکر خبر داد به آنچه که فرموده بود، پس آن روز را ساکت شدند.

چون شب شد علی فاطمه را بر آلاخی سوار کرد و دست دو فرزندش حسن و حسین را گرفت و نگذارد احدی از یاران پیغمبر را مگر اینکه آمد در منزل او، پس از حق خود سؤال کرد، و ایشان را سوگند داد، و از آنها یاری خواست، و هیچ‌یک او را اجابت نکردند غیر از ما چهار نفر، پس ما سرهای خودمان را تراشیدیم، و بذل کردیم نصرت و یاری خود را برای او، و زیر بینائی او از ما شدیدتر بود در یاری کردن آن حضرت.

پس چون علی علیه السلام دید آن جماعت یاری او نکردند و اجتماع کلمه آنها با ابابکر بود و او را بزرگ می‌داشتند در خانه خود نشست.

پس عمر به ابی‌بکر گفت: چه مانعی دارد اگر بفرستی دنبال علی که بیاید بیعت کند، برای اینکه کسی باقی نمانده است که بیعت نکرده باشد غیر از او و این چهار نفر.

ابوبکر رقت قلبش از عمر زیاده‌تر بود، و مدارای او بیشتر بود، و عمر سخت‌دل‌تر و تندخوتر و بی‌رحم‌تر و جفاکارتر بود. ابوبکر گفت: کی را بسوی او فرستیم؟ عمر گفت: قنفل را می‌فرستیم؛ زیرا که او مردی است دل‌سخت و جفاکار و از طلقاء می‌باشد، و یکی از اولاد عدی بن کعب است.

فرستادن ابوبکر قنفل را با جماعتی بطلب علی علیه السلام

پس قنفل با جمعی از یاران او آمد بر در خانه علی اذن خواست، آن حضرت

از اذن دادن ابا کرد، یاران قنفلز برگشتند و به ابی بکر و عمر خبر دادند و آن هر دو در مسجد بودند و مردمان در اطرافشان جمع بودند، ابوبکر گفت: چرا برای ما اذن نداد؟ عمر گفت: بروید اگر اذن نداد بی اذن داخل خانه شوید.

آنها برگشتند و اذن خواستند، فاطمه علیها السلام فرمود: آیا حرجی بر شما هست که بی اذن داخل خانه من شوید، پس آنها برگشتند، و قنفلز در خانه ثابت ماند، پس به ابوبکر و عمر گفتند که فاطمه چنین و چنان گفت، پس حرجی برای ما بود که بی اذن داخل خانه او شویم.

عمر غضبناک شد و گفت: ما را با زن‌ها چکار است!! پس به جماعتی که اطراف او بود گفت: هیزم بیاورید، هیزم آوردند، و عمر با ایشان هیزم حمل کرد، آوردند دور منزل، علی و فاطمه و پسرانشان در خانه بودند، عمر به صدای بلند ندا کرد بنحوی که علی و فاطمه می شنیدند و گفت: بذات خدا سوگند باید بیرون بیایی البته البته ای علی، و باید بیعت کنی البته البته با خلیفه رسول خدا، و اگر نه آتش بر تو می زنم.

پس فاطمه از جا برخاست و گفت: ای عمر! ما را با تو چکار است؟ گفت: در را باز کن و الا خانه شما را می سوزانم. فاطمه گفت: ای عمر! آیا از خدا نمی ترسی داخل خانه من می شوی؟ پس عمر ابا کرد از اینکه منصرف شود، گفت آتش آوردند و در خانه را آتش زد، و در را از جا برداشت و داخل خانه شد، فاطمه جلو آمد و صیحه زد و گفت: یا رسول الله! ای پدر! عمر شمشیر خود را که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلوی فاطمه کوبید، فاطمه فریاد زد و گفت: ای بابا! پس تازیانه خود را بلند کرد و بر ذراع فاطمه زد، باز فاطمه گفت: ای رسول خدا! بعد از تو ابوبکر و عمر بد کردند.

آنگاه علی علیه السلام از جای جست و گریبان عمر را گرفت و بر زمینش زد و بینی و

گردن او را به زمین کوبید، و خواست او را بکشد، یاد گفته رسول خدا و وصیت او کرد که او را به آن امر فرموده بود، فرمود: سوگند به آن کسی که گرامی داشت خدا او را به پیغمبری، ای پسر صهاک، اگر کتاب خدا از پیش نبود، و پیغمبر از من عهد نگرفته بود، هرآینه می دانستی که تو داخل خانه من نمی توانی بشوی.

پس عمر فرستاد و دادرس خواست، مردمان هجوم آوردند و داخل خانه شدند، علی جست بسوی شمشیر خود، قنقد برگشت بنزد ابوبکر و او می ترسید که علی با شمشیر از خانه بیرون بیاید، چونکه شجاعت و بی باکی او را دیده بود، به قنقد گفت: برگرد و اگر بیرون آمد بسختی دور خانه او را بگیرد، اگر ممانعت کرد خانه او را آتش بزنید، و همه ایشان را بسوزانید.

پس قنقد ملعون برگشت و با یاران خود بدون اذن دور خانه را گرفتند، و تا رفت علی شمشیر خود را بردارد پیشی گرفتند، و جمع بسیاری دور او را گرفتند، آن حضرت شمشیر بعضی از آنها را گرفت، مهلت ندادند و طنابی به گردن او انداختند، فاطمه در میان ایشان و علی حائل شد، و نزد درب خانه ایستاد که نگذارد شوهرش را ببرند، قنقد بشدت او را زد که مردن او در اثر زدن قنقد بود، اینقدر تازیانه به بازوی فاطمه زده بود که جای آن مانند بازوبندی شده بود از زدن آن ملعون.

بیرون بردن قوم علی را از خانه بسوی مسجد

پس علی علیه السلام را کشان کشان از خانه بیرون بردند بسوی مسجد نزد ابوبکر، و عمر با شمشیر بالای سر علی ایستاده، و خالد بن ولید و عبیده بن الجراح و سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر مردمان با اسلحه دور ابوبکر جمع بودند.

سلیم بن قیس می گوید: به سلمان گفتم: آیا داخل شدند در خانه فاطمه

بی‌اذن؟ گفت: آری بخدا سوگند و فاطمه خماری نداشت، به صدای بلند گفت: ای بابا! ای رسول خدا! چه بد کسانی پس از تو باقی ماندند: ابوبکر و عمر، و حال آنکه چشم‌های تو هنوز در قبرت باز و شکافته نشده، به بلندترین صدای خود این جمله را می‌گفت.

من دیدم ابوبکر و کسانی که در اطراف او هستند گریه می‌کنند بغیر از عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما از زن‌ها نیستیم و هم‌رأی هم با آنها نیستیم در چیزی.

چون علی علیه السلام را نزد ابی‌بکر بردند می‌فرمود: آگاه باشید بذات خدا سوگند اگر شمشیرم در دستم بود می‌دانستید که به این خلافت نخواهید رسید هرگز، آگاه باشید بذات خدا سوگند خودم را ملامت نمی‌کنم در جهاد کردن با شما، اگر چهل نفر با من همراه بودند جمعیت شما را متفرق می‌کردم، لکن خدا لعنت کند گروه‌هایی را که با من بیعت کردند و مرا یاری نکردند.

چون چشم ابوبکر به آن حضرت افتاد فریاد زد که: او را رها کنید. پس علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! چقدر تعجیل کردید بر مخالفت با رسول خدا، به چه حقی و به چه مقامی مردمان را به بیعت کردن با خودت دعوت کردی؟ آیا دیروز نبود که به امر خدا و امر رسول خدا با من بیعت کردی؟

و قنفذ - لعنت خدا بر او باد - فاطمه علیها السلام را با تازیانه زد هنگامی که میان او و شوهرش حائل شد، و عمر بسوی او فرستاد که اگر فاطمه حائل شد میان تو و او بزن فاطمه را، پس قنفذ او را میان عضاده در خانه‌اش گیر انداخت، و استخوان دنده او را شکست از طرف پهلوی او، پس آن جنینی را که در شکم داشت انداخت، و همیشه در بستر افتاده بود تا وقتی که مُرد از آن صدمه و شهیده شد، صلوات خدا بر او باد.

و چون علی را بنزد ابوبکر و عمر بردند، عمر آن حضرت را زجر کرد و به او گفت: این اباطیل را کنار بگذار و بیعت کن. علی علیه السلام به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را می کشیم با ذلت و خواری. فرمود: آنگاه بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. ابوبکر گفت: بنده خدا را چرا آری، اما برادر رسول خدا بودن تو را اقرار نمی کنیم به آن. فرمود: آیا انکار می کنید که رسول خدا میان من و خودش برادری قرار داد؟ ابوبکر گفت: آری.

علی سه مرتبه این سخن را تکرار فرمود، پس رو کرد بسوی جمعیت و فرمود: ای گروه مسلمانان و مهاجرین و انصار! شما را بخدا سوگند می دهم آیا شنیدید از پیغمبر که در روز غدیر می فرمود چنین و چنان، و در غزوة تبوک چنین و چنان فرمود، پس باقی نگذاشت چیزی را که رسول خدا آشکارا در حق او فرموده بود الا اینکه به عموم مردمان یادآوری کرد آن را، همه گفتند: بار خدایا آری.

ابوبکر ترسید که مردمان او را یاری کنند، و وی را از خلافت منع کنند، مبادرت کرد و گفت: هرچه گفتم همه آنها راست است ما به گوش های خودمان شنیدیم، و در دل های خودمان نگاهداشتیم، و لیکن شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل خانه ای هستیم که خدا ما را اختیار و اکرام کرده، و برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا، و خدا جمع نکرده است برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را.

پس علی علیه السلام فرمود: آیا احدی از اصحاب شهادت می دهد با تو که رسول خدا این سخن را فرموده باشد؟ عمر گفت: راست گفت خلیفه رسول خدا، ما شنیدیم این سخن را از او همچنانست که گفت. ابو عبیده و سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: این سخن را از پیغمبر شنیدیم. علی علیه السلام فرمود:

به صحیفه ملعونه خودتان که در کعبه با همدیگر عهد و پیمان بسته بودید. تا اینکه فرمود: پیش از اینکه بیعت کند در حالی که طناب به گردن او بود: ﴿يَا بَنِي أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ یعنی: ای پسر مادر! این گروه مرا ناتوان کردند و می خواستند و نزدیک بود که مرا بکشند.

پس به زبیر گفتند که: بیعت کن، و عمر از جای جست با خالد و مغیره بن شعبه در میان مردمان، و شمشیر او را گرفتند و بر زمینش زدند، تا اینکه او را شکستند، و گریبان او را گرفتند، پس زبیر در حالی که عمر بر روی سینه او بود گفت: ای پسر صهاک! بخدا سوگند اگر شمشیر من در دستم بود تو در گور می رفتی، آنگاه بیعت کرد.

سلمان گفت: آنگاه مرا گرفتند و کوبیدند مانند غده ای بالا آمد و دست مرا گرفتند و پیچاندند و برگرداندند تا از روی کراحت بیعت کردم. پس ابوذر و مقداد هم از روی کراحت بیعت کردند، و احدی منکر بیعت نشد مگر علی علیه السلام و ما چهار نفر، و در میان ما سخت گوتر از زبیر نبود که چون بیعت کرد گفت: ای پسر صهاک! آگاه باش بخدا سوگند اگر این طاغیان سرکش تو را کمک نکرده بودند و شمشیر من در دستم بود نمی شناختم کسی را از تو ترسناک تر و مورد ملامت تر، لکن چون یافتم طاغیان و سرکش های چندی با تو هستند به سبب ایشان قوت گرفتی و صولت بخرج دادی.

پس عمر خشمناک شد و گفت: مادر مرا یاد می کنی؟ زبیر گفت: مادر تو کیست؟ و کی مرا منع می کند که او را یاد نکنم و حال آنکه صهاک زنادهنده بوده، آیا آن را یاد نکنم؟ آیا کنیز حبشی جد من عبدالمطلب نبود که جد تو نفیل با او زنا کرد پدرت خطاب از او متولد شد، و عبدالمطلب او را به نفیل بخشید، پس از آنکه با او زنا کرده بود و پدرت را زائید و جدم او را دور کرد برای اینکه زنازاده

بود. پس ابوبکر میان آن دو را اصلاح کرد.

سلیم گفت: من به سلمان گفتم که: تو چیزی نگفتی و با ابابکر بیعت کردی؟
گفت: بعد از اینکه بیعت کردم گفتم: خدا هلاک کند شما را آیا می‌دانید با
خودتان چه کردید؟ کار صواب کردید و کار خطا هم کردید، کار صوابتان این
بود که تفرقه و اختلافی که پیشتر از این در میان شما بود برداشتید، و کار خطای
شما این بود که به سنت پیغمبرتان عمل نکردید، و آن را از اهل و معدنش بیرون
بردید، یعنی غصب خلافت و حقّ علی را کردید و از اهلش بناحق گرفتید.

عمر گفت: ای سلمان! اکنون که صاحب تو بیعت کرد و تو هم بیعت کردی
هرچه می‌خواهی بگو و صاحبت هم هرچه می‌خواهد بگوید.

سلمان گفت: من گفتم که: شنیدم از رسول خدا ﷺ می‌فرمود که: بر تو و
صاحبت که با او بیعت کردی مانند گناهان همه امت است تا روز قیامت و مانند
عذاب همه ایشان است.

عمر گفت: نه اینست که بیعت کردی، اکنون بگو هرچه می‌خواهی، حال که
خدا چشم تو را روشن نکرد به اینکه صاحب تو خلیفه شود.

گفتم: گواهی می‌دهم که در بعضی از کتاب‌هایی که خدا نازل کرده به اسم تو و
نسب تو و صفت تو درستی است از درهای جهنم. به من گفت: بگو هرچه
می‌خواهی، آیا چنین نیست که خدا خلافت را زائل کرد از اهل بیتی که شما آنها
را خدایان خود می‌دانید غیر از خدا!

پس گفتم: گواهی می‌دهم که شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود: سؤال کردم از
او این آیه ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدُهُ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾^(۱) یعنی: در آن روز یعنی

(۱) سوره فجر: ۲۵-۲۶.

قیامت عذاب نمی‌کند خدا مانند عذاب او احدی را، و به قید و بندی بسته نمی‌شود مانند قید و بند او احدی، پس به من خبر داد که آن تو هستی ای عمر. آنگاه عمر به من گفت: ساکت شو خدا حس چشم و گوشت را ساکت کند ای غلام ختنه نکرده.

پس علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! ساکت باش. سلمان گفت: بذات خدا قسم اگر علی مرا امر به سکوت نکرده بود هر آینه خبر می‌دادم او را به هر چیزی که در حق او نازل شده، و هر چیزی که از پیغمبر در حق او شنیده بودم و در حق رفیق او. چون عمر دید من ساکت شدم گفت: تو برای او مطیع و تسلیمی. و چون ابوذر و مقداد چیزی نگفتند عمر گفت: ای سلمان! اگر تو هم مانند این دو نفر رفیقت چیزی نمی‌گفتی چه می‌شد؟ بذات خدا قسم محبت تو شدیدتر از محبت این دو نفر نسبت به اهل این خانه و شدیدتر نیست برای بزرگداشتن حق ایشان از این دو که ساکت بودند چنانکه می‌بینی و بیعت هم کردند.

ابوذر گفت: ای عمر! ما را سرزنش می‌کنی به دوستی آل محمد و تعظیم ایشان، خدا لعنت کند تو را، و سرزنش می‌کند کسی که کینه او زیاده‌تر است و افتراء بر ایشان می‌بندد و در حق ایشان ظلم کرده و مردمان را به گردن ایشان سوار کرد، و این امت را به عقب برگردانید.

عمر گفت: آمین، خدا لعنت کند آنکه را که در حقوق ایشان، ایشان را ظلم کرد، نه بخدا قسم آنچه که برای ایشان است در آن و آنچه که ایشان در آنند و بر مردمان عارض می‌شود نیست مگر آنکه همه ایشان یکسانند.

پس ابوذر گفت: چرا شما با انصار مخاصمه کردید راجع به حقشان و حجتشان.

آنگاه علی علیه السلام فرمود به عمر که: ای پسر صهاک! پس در خلافت برای ما حقّی نیست و آن برای توست و برای پسر خورنده کثافات؟! عمر گفت: ای ابوالحسن! دست بردار، پس از آنکه بیعت کردی؛ زیرا که عامّة مردمان به خلافت رفیق من راضی شدند و به خلافت تو راضی نشدند، گناه من چیست. علی علیه السلام فرمود: لیکن خدا و رسول او راضی نشدند مگر به خلافت من. بشارت باد تو و رفیقت و آنکه پیروی از شما کرد و از شما پشتیبانی کرد به خشم خدا و عذاب و هلاکت او. وای بر تو ای پسر خطّاب، اگر می دانستی که از چه چیز خارج شدی و در چه چیز داخل شدی و چه جنایتی به خود کردی و به رفیقت.

ابوبکر گفت: ای عمر! زمانی که بیعت کردند و از شر و فتک (یعنی ترور) و غائله ای ایمن شدیم بگذار هرچه می خواهی بگو.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: من چیزی گوینده نیستم مگر یک چیز یادآوری می کنم شما را ای چهار نفر. فرمود: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر، آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آتش جهنّم تابوتی از آتش که دیده می شود در آن دوازده نفر مرد: شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان، در چاهی در ته جهنّم که در آن تابوتی است قفل زده شده، و بالای آن چاه صخره سنگی است، هرگاه خدا اراده کند که آن را برافروزد آن صخره را از درّ چاه برمی دارد شعله می زند جهنّم از شراره آن چاه و از گرمی او.

علی گفت: پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما هم حاضر بودید فرمود: امّا شش نفر مرد از پیشینیان: پسر آدم است که برادر خود را کشت، و فرعون فراعنه است که ابراهیم خلیل با او محاجّه کرد در راه پروردگار خود، و دو نفر مرد از بنی اسرائیل که کتاب خود را تبدیل کردند و سنتشان را تغییر دادند که یکی از آنها دین یهودیت را رواج داد و مردمان را یهودی کرد، و یکی دیگر نصرانیت را

رواج داد و مردمانی را نصرانی کرد، و ششمین آنها ابلیس است.
و اما شش نفر مرد از پسینیان: یکی دجال است، و این پنج نفر اصحاب
صحیفه ملعونه که با هم عهد و پیمان می‌بندند بر دشمنی تو ای برادر، و تظاهر
می‌کنند بر ضرر تو پس از من، و این و این تا اینکه آن حضرت آنها را نام برد و
شمرد ایشان را.

سلمان گفت: راست گفתי، و ما هم شهادت می‌دهیم که شنیدیم آن را از
رسول خدا ﷺ.

پس عثمان گفت: ای ابوالحسن! آیا نزد تو و نزد یارانت این جماعت حدیثی
درباره من نیست؟

علی علیه السلام گفت: آری شنیدم که رسول خدا تو را لعن می‌کرد، و پس از آنکه
لعن کرد برای تو طلب آمرزش نکرد. عثمان غضبناک شد و گفت: من با تو چکار دارم که نمی‌گذاری بحال خود
باشم و در زمان رسول خدا هم نمی‌گذاری.

زبیر گفت: آری، خدا بینیت را بخاک بمالد.

عثمان گفت: بخدا سوگند که شنیدم از پیغمبر که می‌گفت: زبیر مرتد می‌شود
و کشته می‌شود.

سلمان گفت: علی میان من و میان خودش گفت: راست گفت عثمان، و این
وقتی است که زبیر با من بیعت می‌کند پس از کشته شدن عثمان و بیعت مرا
می‌شکند و کشته می‌شود در حالتی که از اسلام مرتد شده.

سلیم گفت: پس سلمان رو به من کرد، مردمان همه بعد از رسول خدا مرتد
شدند غیر از چهار نفر که پس از رسول خدا بمنزله هارون و تابعین او شدند، و
ابوبکر بمنزله گوساله و مردمان تابعین او، پس علی به سنت هارون است و عتیق

یعنی ابوبکر به سنت گوساله، و عمر به سنت سامری است.

و شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: می آیند گروهی از یاران من که اهل غُلُو و مقامند نزد امت من که از صراط بگذرند چون من آنها را می بینم و آنها هم مرا می بینند و مرا می شناسند و من هم آنها را می شناسم در اضطرابند در مقابل من، پس می گویم: ای پروردگار من! اینها یاران منند، پس گفته می شود: نمی دانی چه حادثه ای برپا کردند بعد از تو، اینها مرتد شدند و به عقب برگشتند از زمانی که تو از آنها جدا شدی. پس من می گویم: خدا دور بگردان آنها را از رحمت خود.

و شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: هر آینه امت من سوار خواهند شد راه و روشی را که بنی اسرائیل داشتند طابق النعل بالنعل مانند همدیگر و جب به و جب و ذراع به ذراع و دست به دست؛ زیرا که تورات و قرآن هر دو به یک دست و یک قلم بر یک ورق نوشته شده و در سنت مساویند^(۱).

مبحث دوم

در موضوع فدک و دادن رسول خدا آن را به فاطمه به امر خدا

و بیرون کردن ابوبکر از تصرف او

محل فدک و کیفیت فتح رسول خدا ﷺ آن را

در کتاب معجم البلدان است که: فدک قریه ایست در حجاز که میان او تا مدینه دو روز و گفته شده سه روز راه است، که خدا از دست یهود برگرداند بر رسول خود ﷺ در سال هفتم هجرت به صلح، و آن برای این بود که پیغمبر ﷺ چون در خیبر فرود آمد و حصارهای آن را فتح کرد، و باقی نماند برای ایشان مگر سه

(۱) کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۸۲-۹۲؛ بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۱-۲۸۲.

حصار، و آنها را به شدت محاصره کرد، فرستادند بنزد آن حضرت و پیشنهاد صلح کردند به این نحو که خواهش کردند از آن حضرت که آنها را فرود بیاورد تا از آنجا جلاء وطن کنند و بروند.

چون این خبر به اهل فدک رسید فرستادند نزد آن حضرت که با آنها مصالحه کند به نصف از میوه‌ها و مال‌هایشان، و پیغمبر قبول کرد و مشی سریع نکرد و بدون خیل و سوار به او واگذار شد و خالصه خود پیغمبر بود، و در آنجا چشمه آبی جوشنده و درختان خرمای بسیاری بود.

و نیز گفته است: در این باب آنچه صحیح‌تر بنظر می‌آید و به من رسیده این است که احمد بن جابر بلاذری در کتاب فتوح خود گفته: بعد از انصراف رسول خدا ﷺ از خیبر کس بفرستاد بسوی فدک، و او محیصه بن مسعود بود، و در آن وقت رئیس فدک یوشع بن نون یهودی بود، و آنها را به اسلام دعوت کرد چنین یافت که آنها رعب دارند و ترسیده‌اند، وقتی که خبر خیبر به آنها رسید، پس با پیغمبر مصالحه کردند به نصف خاک آن یعنی نصف زمین فدک مال پیغمبر باشد و نصف مال آنها، و پیغمبر هم از ایشان قبول فرمود و امضاء آن را کرد و خالصه خود پیغمبر شد چون بدون خیل و رکاب بتصرف آن حضرت درآمد، تا آخر کلام او^(۱).

و در تفسیر فرات بن ابراهیم مسنداً بسند متصل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد آن حضرت سلاح خود را محکم بست، و هر دو اسب‌های خود را زین کردند، و در دل شب بیرون رفتند، و علی نمی‌دانست که رسول خدا کجا را اراده کرده، رفتند تا اینکه

(۱) یاقوت حموی، معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

به فدک رسیدند .

پس رسول خدا به علی فرمود: یا علی! مرا بلند کن یا من تو را بلندت می‌کنم. علی گفت: من تو را بلند می‌کنم ای رسول خدا. رسول خدا فرمود: من تو را بلند می‌کنم زیرا که من بلند قدرتر هستم از تو.

پس آن حضرت، علی را بر شانه خود بلند کرد، و علی روی شانه آن حضرت ایستاد، و همیشه بلند می‌شد تا اینکه علی بالای حصار رفت و تکبیر گفت، و بالای حصار می‌رفت و شمشیر رسول خدا در دست او بود و اذان می‌گفت.

اهل فدک از ترس مبادرت کردند و درب حصار را باز کردند و بیرون آمدند و آن دو بزرگوار را استقبال کردند، و رسول خدا رو به آن جماعت آمد، و علی هم بسوی ایشان فرود آمد، و هجده نفر از عظماء و بزرگان ایشان را کشت، و باقیماندگان را بدست آنها داد، و رسول خدا هم ذریه‌های ایشان را میراند و کسانی که باقی ماند از ایشان با غنیمت‌هایشان برگردن آنها بار کرد تا مدینه، پس شتاب نکرد در فتح آنجا احدی غیر از رسول خدا، پس آن - یعنی فدک - مخصوص ذریه او شد غیر از مؤمنین^(۱).

در بحار الأنوار از کتاب خرائج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ای رفت، چون از آن برگشت در بعضی از راه که رسید مشغول طعام خوردن بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! برخیز سوار شو. پیغمبر برخاست و جبرئیل با او بود، زمین را برای او درهم پیچید مانند درهم پیچیدن جامه، تا اینکه به فدک رسیدند.

چون اهل فدک صدای اسب شنیدند، گمان کردند که دشمن بسوی ایشان

(۱) تفسیر فرائد کوفی ص ۱۵۹؛ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۰۹ - ۱۱۱ ح ۳.

آمده، دروازه‌ها را بستند، و کلیدهای آنها را به پیرزنی که از ایشان بود دادند که خارج از شهر بود، و خودشان رفتند بر سر کوه‌ها.

جبرئیل بنزد پیرزن آمد، و کلیدها را از او گرفت، و دروازه‌های شهر را باز کرد، و پیغمبر را در خانه‌ها و دهکده‌ها گردانید. پس جبرئیل گفت: ای محمد! اینست آنچه که خدا مخصوص تو گردانیده و به تو عطا کرده غیر از مردمان، و آن است گفته خدای تعالی:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ﴾^(۱) و ذلك قوله: ﴿فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۲) یعنی: چون رد کرد خدا بر فرستاده خود از اموال یهود اهل قریه‌ها، آنچه باشد مخصوص خدا و مخصوص رسول و مخصوص خویشان اوست. و آن است گفته خدا: آنچه را که شتاب کردید بر آن بدون لشکریان و سواران و لیکن خدا مسلط می‌کند پیغمبران خود را بر هر کسی که می‌خواهد.

و مسلمانان ندانستند و زمین را در زیر پا نگذاشتند، و لیکن خدا رد کرد آنها را بر فرستاده خود و دور زد خانه‌ها و دیوارهای آن را، و جبرئیل درهای آن را قفل زد، و کلیدهای آنها را به پیغمبر داد، و رسول خدا آنها را در غلاف شمشیر خود جای داد، و آن را به گردن اسب خود آویخت و سوار شد، و جبرئیل زمین را برای آن حضرت درهم پیچید مانند درهم پیچیدن جامه، پس رسول خدا ﷺ بنزد لشکریان خود آمد، و آنها در جای خود و مجالس خود بودند و متفرق نشده بودند، و چنین امیدی را نداشتند، پس رسول خدا فرمود: به فدک رفتم و خدا آن

(۱) سوره حشر: ۷.

(۲) سوره حشر: ۶.

را به من رد گردانید.

پس بعضی از منافقین به بعضی دیگر به چشم اشاره کردند، آنگاه رسول خدا فرمود: اینها کلیدهای فدک است، و از غلاف شمشیر خود بیرون آورد، پس رسول خدا سوار شد و مردمان هم با او سوار شدند.

چون وارد مدینه شد بر فاطمه داخل شد و فرمود: ای دخترک من! خدا فدک را به پدرت رد کرد، و آن را مخصوص به خود او گردانید که مسلمانان بر آن حقی ندارند، و من به آن هر کاری که خواهم بکنم، و مادرت خدیجه را بر من مهری است، و پدرت فدک را در مقابل آن مهر برای تو قرار داد و من آن را به تو بخشیدم و به فرزندان پس از تو، پس پوستی را طلبید و علی بن ابی طالب را خواست، و به علی فرمود: بنویس برای فاطمه فدک را که من به او بخشیدم که بخششی باشد از رسول خدا، و بر آن شاهد گرفت علی بن ابی طالب و غلام رسول خدا و امّ ایمن را، و فرمود رسول خدا که: امّ ایمن زنی است از اهل بهشت.

پس از آن اهل فدک آمدند بسوی پیغمبر، و آن حضرت مقاطعه داد فدک را به ایشان در هر سالی به بیست و چهار هزار دینار در هر سالی^(۱).

سید ابن طاووس علیه الرحمه در کتاب سعد السعود از ابی سعید خدری روایت کرده که: چون آیه ﴿وَاتِذَا أَنْقَرْتَنِي حَقُّهُ﴾^(۲) نازل شد، رسول خدا ﷺ فاطمه زهراء سلام الله علیها را خواست و فدک را به او عطا فرمود^(۳).

(۱) قطب راوندی، الخرائج والجرائع ج ۱ ص ۱۱۲ - ۱۱۳ ح ۱۸۷، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۱۴ - ۱۱۶ ح ۱۰.

(۲) سورة اسراء: ۲۶.

(۳) سید ابن طاووس، سعد السعود ص ۱۰۱؛ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۲۳.

و در کتاب کشف المحجّه که به پسرش وصیت کرده، گفته است که: جدّت محمد ﷺ فدک و عوالی را به مادرت بخشید، و درآمد آن بنا بر روایت شیخ عبدالله بن حمّاد انصاری در هر سانی بیست و چهار هزار دینار بوده، و به روایت غیر او هفتاد هزار دینار بوده^(۱).

گرفتن ابوبکر فدک را از فاطمه ﷺ و اعتراض آن مظلومه و مطالبه نمودن او حقّ خود را و دروغ گفتن ابوبکر و شاهد خواستن از آن معظّمه

در کتاب اختصاص از عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: چون روح پیغمبر ﷺ قبض شد، و ابوبکر بجای او نشست، فرستاد وکیل فاطمه را از فدک بیرون کرد، پس فاطمه ﷺ بنزد او آمد و فرمود: ای ابابکر! ادّعا می‌کنی که خلیفه پدر من هستی و در جای او نشسته‌ای، و می‌فرستی وکیل مرا از فدک بیرون می‌کنی، و حال آنکه می‌دانی رسول خدا ﷺ آن را به من بخشید، و صدقه قرار داده، و من شاهد هاب آن دارم. ابوبکر گفت: پیغمبر ارث باقی نگذاشته.

پس فاطمه برگشت بنزد علی ﷺ و خبر داد به آن حضرت گفته ابوبکر را، آن حضرت به او فرمود: برگرد برو بسوی او بگو به او که: گمان می‌کنی که پیغمبر ارث نگذاشته، و حال آنکه سلیمان پسر داود و یحیی پسر زکریّا وارث شدند، چگونه من از پدرم ارث نمی‌برم؟

چون فاطمه این کلام را به ابی بکر گفت، عمر به او گفت: تو یاد داده شده‌ای. فرمود: اگر یاد داده شدم پسر عمر و شوهرم مرا یاد داده.

ابوبکر گفت: عایشه گواهی می‌دهد و عمر هم گواهی می‌دهد که این هر دو

(۱) سید ابن طاووس، کشف المحجّه ص ۱۲۴؛ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۲۳.

شنیده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرموده است: پیغمبر ارث نمی‌گذارد.
فاطمه فرمود: این اوّل شهادت دروغی است در اسلام که این دو نفر داده‌اند.
پس فرمود: جز این نیست که رسول خدا آن را به من صدقه داد، و من گواه بر آن دارم.

پس ابوبکر گفت: گواه خود را بیاور.
پس اُمّ ایمن و علی را حاضر کرد.
ابوبکر گفت: ای اُمّ ایمن! تو شنیدی از رسول خدا ﷺ که در حقّ فاطمه بگوید؟

او گفت و علی هم گفت: شنیدیم از رسول خدا ﷺ که فرمود: فاطمه سیده زندهای اهل بهشت است.

آنگاه اُمّ ایمن گفت: کسی که سیده زندهای اهل بهشت است ادّعا می‌کند چیزی را که مال او نباشد، و من هم زنی هستم که از اهل بهشت شهادت نمی‌دهم به چیزی که نبوده باشد، شنیدم از رسول خدا.

عمر گفت: ای اُمّ ایمن! این قصّه‌ها را کنار بگذار، به چه چیز شهادت می‌دهی؟
گفت: من در خانه فاطمه سلام الله علیها نشسته بودم، و رسول خدا هم نشسته بود، که جبرئیل بسوی او نازل شد و گفت: ای محمّد! برخیز زیرا که خدای تعالی مرا امر فرموده که به بال خود خط بکشم برای تو فدک را، پس رسول خدا برخاست با جبرئیل، و طولی نکشید که برگشت، و فاطمه گفت: ای پدر! کجا رفتی؟ فرمود: خط کشید جبرئیل فدک را برای من به بال خود و تحدید کرد حدود آن را.

پس فاطمه گفت: ای پدر! من از فقر و احتیاج بعد از تو می‌ترسم، پس آن را به فاطمه تصدّق کرد و فرمود: این صدقه است برای تو. پس فاطمه آن را قبض

کرد و گفت: خوب است. آنگاه رسول خدا فرمود: ای اُمّ ایمن! شاهد باش و ای علی شاهد باش.

پس عمر گفت: تو یک زن هستی، و جایز نیست شهادت یک زن تنها، و اما علی هم بطرف خود می کشد.

پس فاطمه غضبناک برخاست و گفت: خدایا! این دو نفر به دختر پیغمبرت ظلم کردند، تو سخت بگیر بر آنها به عذاب خود، و بیرون آمد.

آنگاه علی او را بر آلاغی سوار کرد که بر روی آن قطیفه سیاهی بود، و او را چهل صباح دور گردانید در خانه های مهاجرین و انصار، و حسن و حسین هم با آنها بودند، و فاطمه می گفت: ای گروه مهاجرین و انصار! خدا را یاری کنید و دختر پیغمبرتان را، شما با او بیعت کردید روزی که بیعت کردید که منع کنید ذریه او را از آنچه که منع می کنید خودتان و ذریه خودتان را، و ظاهر کنید برای رسول خدا بیعت خود را.

گفت: احدی او را اعانت و اجابت نکرد و یاری ننمود، تا اینکه رفت نزد معاذ بن جبل و فرمود که: من آمده ام از تو یاری می خواهم تو بیعت کردی با رسول خدا بر اینکه یاری کنی او را و ذریه او را، و منع کنی او را از آنچه که منع می کنی نفس خود را از آن و ذریه خود را، ابوبکر فدک مرا غصب کرده، و وکیل مرا از آن بیرون کرده.

گفت: با من کس دیگری غیر از من هست؟

فرمود: احدی مرا اجابت نکرد.

گفت: پس من کجا می رسم که تو را یاری کنم!

راوی گفت: پس فاطمه از نزد او بیرون رفت، پسر معاذ^(۱) بنزد پدر آمد و گفت: دختر محمد برای چه نزد تو آمد؟ گفت: آمده بود از من یاری می‌خواست بر ابوبکر که فدک را از او گرفته. گفت: تو او را چه جواب گفتی؟ گفت: من گفتم که یاری کردن من برای تو نفعی ندارد من تنها هستم. گفت: از یاری کردن او اباہ کردی؟ گفت: آری. گفت: او چه چیز گفت؟ گفت: به من گفت: بذات خدا سوگند هر آینه با تو منازعه می‌کنم با زبان فصیحی که محلّ سخن گفتن است در سر من تا وقتی که وارد شوم بر رسول خدا ﷺ. حضرت فرمود: پسر او به او گفت: من هم بذات خدا سوگند منازعه می‌کنم با تو با زبان فصیحی که محلّ سخن گفتن است در سر من که چرا اجابت نکردی دختر محمد ﷺ را.

فرمود: و بیروت رفت فاطمه از نزد او و می‌گفت: بذات خدا سوگند با تو سخن نمی‌گویم کلمه‌ای تا من و تو گرد آنیم نزد رسول خدا ﷺ و خارج شد. پس علی علیه السلام به او فرمود که: به تنهائی برو نزد ابی‌بکر که او رقت قلبش زیادتر است از آن دیگری و به او بگو: ادعا می‌کنی جانشینی پدر مرا و اینکه تو خلیفه او هستی و در جای او نشسته‌ای، اگر فدک مال تو بود و من از تو می‌خواستم که آن را به من ببخشی واجب می‌شد که آن را به من برگردانی. چون فاطمه بنزد او رفت و آن سخن را به او گفت، در جواب گفت که: راست گفتی، و نوشته ردّ فدک را نوشت و به او داد، پس فاطمه بیرون آمد و نوشته با او بود، عمر او را ملاقات کرد و گفت: این نوشته چیست با تو؟ فرمود: نوشته ردّ فدک است که ابوبکر به من داده.

گفت: بیاور ببینم آن را.

(۱) این پسر معاذ غیر از سعد است که او در زمان حیات رسول خدا از دنیا رفت.

فاطمه اباء کرد که به او بدهد، پس با پای خود لگدی به آن حضرت زد و او حامله بود به پسری که نام او محسن گذارده شده بود، پس محسن را از شکم خود سقط کرد، پس سیلی به روی او زد که گوشواره او در گوشش شکست، و نوشته را گرفت و آن را پاره کرد، آنگاه فاطمه رفت و هفتاد و پنج روز مریضه بود و از ضربت عمر از دنیا رفت. چون زمان وفات او رسید علی علیه السلام را خواند و گفت: آیا ضمانت می کنی وصیت مرا یا به پسر زبیر وصیت کنم؟ علی فرمود: من ضمانت می کنم وصیت تو را ای دختر محمد. گفت: بحق رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو خواهش می کنم که چون من مُردم این دو نفر حاضر نباشند و نماز بر من نگذارند.

علی گفت: این کار را برای تو می کنم. پس چون فاطمه از دنیا رفت در شب او را در خانه خود دفن کرد، چون صبح شد اهل مدینه برای تشییع جنازه حاضر شدند، و ابوبکر و عمر هم با آنها بودند، امیر مؤمنان بیرون آمد، به او گفتند: با دختر محمد چه کردی؟ او را تجهیز کردی ای ابا الحسن؟

فرمود: بذات خدا سوگند او را دفن کردم. آن دو نفر گفتند: چه چیز تو را وادار کرد که او را دفن کردی و ما را به مرگ او آگاه نکردی؟

فرمود: خود او مرا امر کرد. عمر گفت: بذات خدا سوگند همت گماشتم بر بیرون آوردن او از قبر و نماز گذاردن بر او.

علی علیه السلام فرمود: آگاه باش بذات خدا سوگند تا زمانی که دل من در میان پهلوهایی من است و ذوالفقار در دست من است تو نمی توانی او را نبش کنی،

خودت می‌دانی.

ابوبکر گفت: برو ای عمر، علی سزاوارتر است از ما به او، و مردمان منصرف شدند^(۱).

مبحث سوم

در بیان خطبه حضرت فاطمه و احتجاج او با ابوبکر در استرداد فدک

این خطبه مبارکه را جمع کثیری از علماء خاصه و عامه بطرق مختلفه در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند، از جمله آنها است احمد بن عبدالعزیز جوهری که عالم جلیل و محدث ادیب و زاهد ثقه پرهیزکار بود در عصر خود، و محدثین او را مدح و ثناء و تعدیل و تبجیل نموده‌اند، که بسند متصل به چند طریق از عصمت صغری زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، و از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، و حضرت زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام و عبدالله بن الحسن روایت کرده. و صاحب کشف الغمه علی بن عیسی اربلی از کتاب سقیفه تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل نموده^(۲).

و مسعودی در کتاب مروج الذهب اشاره به آن فرموده^(۳).

و سید مرتضی در کتاب شافی نقل نموده به چند طریق از عایشه روایت کرده^(۴).

و سید ابن طاووس در کتاب طرائف از شیخ اسعد بن شفروه و در کتاب فائق

(۱) شیخ مفید، کتاب اختصاص ص ۱۸۳ - ۱۸۵؛ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۸۹ - ۱۹۳ ح ۳۹.

(۲) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۰ - ۴۹۲.

(۳) مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۴.

(۴) سید مرتضی، الشافی ج ۴ ص ۶۹ - ۷۲.

از عالم ثقة عظیم الشأن نزد عامه احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب^(۱)، و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج^(۲)، و علامه مجلسی در بحار الأنوار^(۳)، و دیگران از متقدمین و متأخرین در کتب خود نقل فرموده‌اند، و در بعضی از آنها جملاتی اضافه از بعض دیگر دارد که به آن اشاره خواهم نمود، و پس از نقل خطبه به ترجمه آن خواهم پرداخت ان شاء الله تعالی.

و در اینجا متن خطبه را بنحوی که در کتاب احتجاج روایت شده، و علامه مجلسی در بحار از آن نقل نموده خاطر نشان می‌نمایم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

قال الطبرسي رحمه الله تعالى: روى عبدالله بن الحسن بإسناده عن آبائه عليهم السلام إنه لما أجمع أبو بكر على منع فاطمة عليها السلام فذك وبلفها ذلك، لاثت خمارها على رأسها، واشتملت بجلبابها، وأقبلت في لمة من حفدتها ونساء قومها، وتطأ ذيوها، ما تخرم مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دخلت على أبي بكر وهو في حشد من المهاجرين والأنصار وغيرهم، فنيطت دونها ملاءة، فجلست، ثم أنت أنه أجهش القوم لها بالبكاء، فارتج المجلس، ثم أمهلت هنيهة حتى إذا سكن نسيج القوم، وهدأت فورتهم، افتتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه، والصلاة على رسول الله صلى الله عليه وآله، فعاد القوم في بكائهم، فلما أمسكوا عادت في كلامها.

شرح لغات

قولها أجمع أبوبكر: یعنی محکم کرد نیت و عزم خود را بر علیه او.

لا ث خمارها: یعنی بست و جمع کرد محکم مقنعه خود را.

(۱) سید ابن طاووس - الطرائف ص ۲۶۳ - ۲۶۶ ح ۳۶۸.

(۲) شیخ طبرسی، الاحتجاج ج ۱ ص ۲۵۳ - ۲۸۴.

(۳) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۲۰ - ۲۳۵.

جلباب: به کسر جیم مراد رداء و چادر و لباس گشادی است که روی لباس‌ها می‌پوشند غیر از چهارقد که به آن زن‌ها سرهای خود را می‌بندند.

وحفدة: اعوان و خدمتگزاران.

تطأ ذیولها: یعنی دامن‌های لباس او بقدری بلند بود که پاهای او را می‌پوشید و هنگام راه رفتن پا بر روی آن می‌گذارد.

تخرم مشیتها: یعنی پا می‌گذاشت و برمی‌داشت در راه رفتن مانند راه رفتن رسول خدا ﷺ.

لَمَّة: بضم لام رفیق و مونس در سفر و غیره.

حَشْد: به معنای جماعت.

نِیْطُ مَلَأَتْهَا: ملأه به ضم میم ازار، یعنی آویزان کرد چادر و یا رداء و یا ازار خود را که پرده‌ای باشد.

جهش: فزع کردن انسان است نزد غیر خود.

ارتج: به معنای اضطرب و مضطرب گردانیدن است.

هَنِيئَةٌ: صبر کردن زمان کم.

نشیج: ناله و صدای دردناک.


هدأت فورتهم: یعنی فرو رفت جوش ایشان.

ترجمه

یعنی: طبرسی رحمه الله گفت: روایت کرده است عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدرانش رحمه الله که چون ابوبکر عزم و نیت خود را محکم کرد برای منع فدک از فاطمه رحمه الله، و این خبر به فاطمه رسید محکم به مقنعه سر خود را بست، و پوشید رداء یا ازار خود را که روی لباس‌هایش می‌پوشید، و رو آورد با جمعی از رفیقان و مونس‌های خود و قوم خود در حالتی که دامن‌های لباس او بقدری بلند بود که روی پاهای او را می‌پوشید، و هنگام راه

رفتن پا بر روی آن می گذاشت و راه می رفت، پای می گذاشت و برمی داشت مانند راه رفتن و پا گذاردن و برداشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا اینکه بر ابوبکر وارد شد و او را در میان جماعتی از مهاجرین و انصار بود و غیر آنها.

پس پارچه ای یا ازاری را در مقابل خود پرده و ستری قرار داد، و ناله ای زد، و بفزع و گریه درآورد جماعت را به سبب گریه کردن، بنحوی که مجلس به اضطراب درآمد، پس کمی صبر کرد تا مجلس از ناله و صداهای دردناک جمعیت آرام گرفت و جوش و خروش آنها فرو نشست، باب سخن را به حمد و ثنای خدا باز کرد، و درود و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، پس آن جماعت باز به گریه درآمدند، چون ساکت شدند فاطمه علیها السلام سخن خود را اعاده کرد و فرمود:

الحمد لله على ما أنعم، وله الشكر على ما أهدى، والثناء بما قدّم، من عموم نعم ابتدأها، وسبوع آلاء أسداها، وتمام منن والاهها،  جم عن الإحصاء عددها، ونأى عن الجزاء أمدّها، وتفاوت عن الإدراك أبدّها، وندهم لاستزادتها بالشكر لاتصاها، واستحمد إلى الخلاق بإجزاها، وثنى بالندب إلى أمثالها.

وَأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كلمة جعل الإخلاص تأويلها، وضمن القلوب موصوها، وأنار في الفكر معقوها، الممتنع من الأبصار رؤيته، ومن الألسن صفته، ومن الأوهام كفيته، ابتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها، وأنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها، كوّن بها بقدرته، وذراها بمشيئته، من غير حاجة منه إلى تكوينها، ولا فائدة له في تصويرها، إلا تشبهاً لحكمته، وتنبيهاً على طاعته، وإظهاراً لقدرته، وتعبداً لبريته، وإعزازاً لدعوته، ثم جعل الثواب على طاعته، ووضع العقاب على معصيته، زيادة لعباده عن تقمته، وحياشة منه إلى جنته.

بیان لغات خطبه و شرح آن

قولها صلی الله علیه و آله: بما قدّم: یعنی به نعمتهائی که به بندگان عطا کرده پیش از آنکه

استحقاق آن را داشته باشند. و محتمل است که مراد از تقدیم ایجاد و فعل باشد بدون ملاحظه ابتدائیت پس مراد تأسیس باشد.

سبوغ: به معنی کمال.

الآلاء: یعنی نعمت‌های باطنیه، و بعضی مطلق نعمت‌ها گفته‌اند.

أسدی: و اولی و اعطاء هر سه به یک معنی استعمال شده.

والاها: به معنای پی در پی دادن نعمت‌ها بلافاصله هریک بعد از دیگری.

جم: یعنی زیادتر و بیشتر.

ونأى عن الجزاء أمدها: آمد به معنی غایت و متهاست. معنی این جمله این

است یعنی دور است جزای شکر از اینکه به منتهی برسد، پس مراد از آمد یا آن

است که فرض شد یعنی حقیقتاً انتها ندارد. یا مراد آمد حقیقی است برای هر

حدی از حدود فرض شده. و محتمل است که مراد از بآمدها ابتداءها باشد،

معانی دیگری هم برای آن گفته شده.

وتفاوت عن الإدراك أبدها: یعنی دور است از ادراک همیشه باقی بودن آن بجهت

اینکه آخر ندارد.

وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها: یعنی رغبت و میل داده است ایشان را بعلت

اتصال آنها به سبب شکر کردن به زیادتی آن تا آن نعمت متصل باشد و قطع

نشود.

واستحمد إلى الخلائق بإجزالها: و خواسته است که خلایق او را ستایش کنند

بعلت زیاد کردن نعمت‌ها.

وثنى بالندب إلى أمثالها: و دو برابر کند به سبب میل و رغبتی که به آنها داده

بعلت شکرگزاری نعمت‌های أخری خود برای بندگان سپاسگزار. و ممکن

است که مراد از «بالندب إلى أمثالها» امر کردن او باشد بندگان را به احسان و

معروف که آن انعام بر آن کسی است که به او احسان شده و بر احسان کننده هر دو؛ زیرا که احسان کننده بسبب احسانی که کرده مستوجب عوض دنیوی و آخروی هر دو می شود.

جعل الإخلاص تأویلها: مراد از اخلاص این است که کلیه اعمال بنده، خالص برای خدا باشد، و مشوب به ریا و اغراض فاسده نباشد، این است تأویل کلمه توحید.

و ضمن القلوب موصولها: این فقره چند وجه در معنای آن احتمال داده می شود: اول: اینکه خدای تعالی الزام و واجب گردانیده است که بندگان معتقد باشند که مستلزم کلمه اخلاص این است که خدا را مرکب ندانند و صفت زائدی بر او قائل نشوند، و او را منزّه از نقایص امکانی بدانند.

دوم: آنکه مراد این باشد قرار دهد آنچه را که در این کلمه بعقل می رسد در دل خود جای دهد، بسبب آنچه در آفاق و انفس از آیات الهیه می بینید یقین کند که بدون صانع موجود نشده، و صانع آن خدای یکتای بی همتاست که همه را بفطرت توحید ایجاد فرموده.

سوم: یعنی اینکه عقل ها مکلف نیستند که به متهای دقایق کلمه توحید برسند و تأویل آن را بدانند، بلکه مکلفند به ظاهر معنای آن برسند که مراد به موصول همین است.

چهارم: آنکه ضمیر به موصول ها راجع به قلوب باشد، یعنی برای دل ها لازم نیست مگر آنچه را که بتوانند به آن برسند از تأویل کلمه طیبه، و دقایقی که از آن استنباط می شود یا مطلقاً، و اگر تفکیک در کار نبود هر آینه نیکوترین بعد از وجه اول این وجه بود بلکه مطلقاً.

وأنار في الفكر معقولها: یعنی واضح گرداند در ذهن ها آنچه را که تعقل شود از

این کلمه به تفکر در دلائل و براهین. و احتمال می‌رود که ارجاع ضمیر به قلوب باشد، و الفِکَر به صیغه جمع باشد و مصدر و مراد از رؤیت، علم کامل و ظهور تام باشد، چنانچه در الأبصار هم این احتمال می‌رود.

ومن الألسن صفتة: ظاهر این است که صفت در اینجا مصدر باشد، و محتمل است به معنای مشهور باشد با تقدیر گرفتن یعنی بیان صِفَتِهِ.

بلاحتذاء مثله: یعنی بدون اقتداء کردن به چیزی که مثل آن را آورد و تجاوز از آن نکند، یعنی خلق نکرده است آن را موافق صنعی که از غیر او باشد.

تنبیهاً علی طاعته: زیرا که صاحبان عقل‌ها متنبّه می‌شوند به مشاهده کردن مصنوعات او، به اینکه شکر خالق و صانع آن واجب است، و منعم و خالق آن مستحقّ عبادت است. یا به اینکه آنکه قدرت بر ایجاد و صنع آن داشته، قدرت بر اعاده و انتقام هم دارد.

وتعبداً لبريته: یعنی خلق اشیاء را فرموده برای تعبّد مخلوق به معرفت او و استدلال کردن به آنها بر وجود او.

وإعزازاً لدعوته: یعنی آفرید چیزها را تا غلبه کند و ظاهر نماید دعوت انبیاء را بسوی خود و استدلال به آن.

ذیادة لعباده عن نقمته: ذَوْدُ و ذیاد بذال معجمه راندن و دور کردن و دفع کردن را گویند.

وحیاشة منه إلی جنّته: و برای دور کردن بندگان از حوالی عذاب و سوق دادن آنها بسوی بهشت خود.

ترجمه

یعنی: ستایش مخصوص خداست بر آنچه که نعمت داده، و سپاس مر او راست بر آنچه که به دل‌ها انداخته، و ثنا گوئی او را سزااست بر نعمت‌هایی که عطا فرموده پیش از

آنکه استحقاق آن را داشته باشند، و ایجاد کرده است موجودات را بر وجه تأسیس و برای عموم نعمت‌هایی که ابتدا فرموده، و کمال نعمت‌های ظاهریّه و باطنیّه او، و برای پی‌دستی دادن نعمت‌ها بدون فاصله هر یکی پس از دیگری زیادت‌تر و بیشتر، و جزای سپاس‌گزاری دور است از اینکه پایان رسد، و باقی و ابدی بودن آن دور است از ادراک برای اینکه آخری ندارد، و میل و رغبت داده است سپاسگزاران را به سبب زیادت‌ی سپاس‌گزاری به اینکه نعمت بر ایشان اتصال داشته باشد و قطع نشود، و خواسته است که خلاق او را شکرگزار باشند به سبب زیاد کردن نعمت‌ها، و دو برابر کننده است به سبب میل و رغبتی که به آنها داده برای شکرگزاری نعمت‌های اخروی برای سپاسگزاران.

و گواهی می‌دهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه‌ای که هیچ شریکی ندارد، و لا اله الا الله کلمه‌ایست که تأویل آن را اخلاص قرار داده، یعنی باید کلیّه اعمال گوینده آن خالص باشد برای خدا، و مشوب به ریا و شرکت قصد و اغراض فاسده نباشد، و واجب گردانیده که بندگان بدانند که مستلزم کلمه اخلاص این است که خدا را مرکب ندانند، و صفت زائدی بر او قائل نشوند، و در چیزی از امور بغیر او متوجّه نباشند، این است تأویل کلمه توحید؛ زیرا که کسی که یقین به خالقیت او دارد و اینکه مدبری جز او نیست و شریکی در خدائی او نیست، سزاوار است که غیر او را شریک در عبادت قرار ندهد، و در هیچ امری از امور بغیر او متوجّه نگردد، و او را از کلیّه نواقص امکانیّه پاک و پاکیزه و منزّه بداند، و روشن گرداند در ذهن‌ها آنچه را که تعقل شود از این کلمه به تفکر در دلائل و براهین او.

خدائی است که به چشم‌ها دیده نمی‌شود، و به زبان‌ها وصف کرده نمی‌شود، یعنی چشم‌ها و زبان‌ها عاجزند از دیدن و وصف کردن او، و کیفیت و چگونگی او از وهم‌ها خارج است، ایجاد فرموده است چیزها را بدون آنکه چیزی پیش از آنها بوده باشد، یعنی بدون ماده و بدون اینکه اقتدا کند به مثلی و مانندی، از نیستی، هستی داده همه چیزها را

به قدرت و توانائی خود، و آفریده است همه آنها را به مشیت خود، بدون اینکه حاجتی به هست کردن آنها داشته باشد، و در صورت بندگی آن برای او فائده‌ای منظور باشد، مگر برای ثابت کردن حکمت خود، و تثبیت کردن بندگان را به طاعت خود با کمال بی‌نیازی او از طاعات و بندگی آنها، بلکه برای ظاهر کردن قدرت خود و تعبّد بندگان به امتثال او امر و اجتناب از نواهی او که فائده آن شامل حال خودشان شود، و برای غلبه دادن دعوت خود تا اطاعت کنندگان از خود را ثواب دهد، و وضع عقاب کند برای آنانی که معصیت او را می‌کنند برای دور کردن بندگان خود از چیزهائی که سبب هلاکت آنها شود تا آنها را به بهشت خود بکشاند.

قولها ﷺ

وأشهد أن أبي محمدًا ﷺ عبده ورسوله، اختاره وانتجبه قبل أن أرسله، وسماه قبل أن اجتبله، واصطفاه قبل أن ابتعته، إذ الخلائق بالغيب مكنونة، وبستر الأهواويل مصونة، وبنهاية العدم مقرونة، علماً من الله تعالى بمآئل الأمور، وإحاطة بحوادث الدهور، ومعرفة بمواقع المقدور، ابتعته الله تعالى إتماماً لأمره، وعظيمة على إمضاء حكمه، وإنفاذاً لمقادير حتمه، فرأى الأمم فرقاً في أديانها، عكفاً على نيرانها، عابدة لأوثانها، منكرة لله مع عرفانها. فأنار الله بمحمد ﷺ ظلمها، وكشف عن القلوب بهمها، وجلى عن الأبصار غممها، وقام في الناس بالهداية، وأنقذهم من الغواية، وبصرهم من العمية، وهداهم إلى الدين القويم، ودعاهم إلى الطريق المستقيم، ثم قبضه الله إليه قبض رافة واختيار، ورغبة وإيثار، بمحمد ﷺ عن تعب هذه الدار، في راحة قد حفّ بالملائكة الأبرار، ورضوان الربّ الغفار، ومجاورة الملك الجبار، صلى الله عليه أبي نبيه وأمينه على الوحي، وصفية وخيرته من الخلق، ورضية ورحمة الله وبركاته.

شرح لغات خطبه

قولها ﷺ: قبل أن اجتبله: جَبَلْ به معنای خلق است، گفته می‌شود: جیلهم الله

یعنی خلقهم الله، و جبلی اوست بر هر چیزی یعنی طبیعت اوست بر آن. و محتمل است که معنای آن این باشد که خدای تعالی نام گذارده بر پیغمبران خود پیش از اینکه بیافریند آنها را، و شاید برای زیادتی مبالغه باشد بر اینکه او خلق بزرگی است. و در بعضی از نسخه‌ها «احتبله» به حاء مهمله است از باب احتبل الصيد یعنی أخذ بالحبالة، پس مراد از آن خلق یا بعث است مجازاً. و در بعضی از نسخه‌ها «قبل من اجتباه» است یعنی برگزید او را پیش از بعثت.

وبستر الأهاویل مصونة: برای این است که اشیاء در آن حالات از موانع وجود است. و محتمل است که مراد از مصونة عن الأهاویل بستر العدم باشد که بعد از وجود ملحق به آن شود. و گفته شده است که تعبیر کردن از آن به اهاویل از قبیل تعبیر کردن عدم است به ظلمات.

ومعرفة بمواقع المقدور: یعنی برای شناختن خدای تعالی است به آنچه که شایسته و سزاوار است از زمام‌های اموری که قدرت بر آن باشد و ممکن باشد. و محتمل است که مراد از مقدور، مقدر باشد و این اظهر است.

إتماماً لأمره: یعنی برای تمام کردن حکمت که اشیاء به جهت آن آفریده شده. وإنفاذاً لمقادیر حتمه: از باب اضافه صفت به موصوف است، یعنی مقدراتی که حتم شده.

عكفاً علی نیرانها: تفصیل و بیان است برای فرق گذاردن به ذکر بعضی از آنها یعنی برای اقبال کردن و مواظب و ملازم بودن بر آنها.

منكرة لله مع عرفانها: برای اینکه انکار کننده‌اند خدا را با اینکه معرفت او فطری است، یا اینکه دلیل‌های روشنی قائم است بر وجود او.

ظلمها: ضمیر راجع به امم است، چنانچه دو ضمیر بعد از آن هم ممکن است بازگشت آن به امم باشد، و ممکن است مرجع آنها قلوب و ابصار باشد، و ظلم

استعاره است برای جهالت و نادانی.

بُهِمَّةٌ: جمع بُهْمَةٍ است یعنی مشکلات امور.

وَعُمَمٌ: جمع عُمَةٍ است یعنی امر مشکل پوشیده.

العمایة: کور دلی و گمراهی.

ترجمه

یعنی: و گواهی می‌دهم به اینکه پدرم محمد ﷺ بنده او و فرستاده اوست که اختیار کرده و برگزیده است او را پیش از آنکه او را مبعوث به رسالت کند در دنیا، و نام گذارده است او را پیش از اینکه بیافریند پیغمبران خود را، یا پیش از آنکه در این عالم طبع و ماده قدم گذارد، و برگزیده است او را پیش از آنکه قبول بعثت کند، در موقعی که هنوز خلائق در پرده غیب و پنهانی بودند، و در پرده ظلمات عدم مستور بودند، یعنی هنوز به وجود نیامده بودند، و در منتهای نیستی مقرون بودند، و خدا دانای مال‌های کارها بود، و محیط به پیش آمدهای روزگارها بود، و مواقع مقدرات را می‌دانست.

برانگیخت خدای تعالی او را برای تمام کردن حکمت خود که علت غائی ایجاد موجودات است برای بزرگ داشتن امضاء حکم او، و نفوذ دادن آنچه را که مقدر و حتم کرده، پس دید و دانست همه امت‌ها را که فرقه فرقه‌اند در دین‌های خودشان، و رو می‌آورند بر آتش‌هایی که خودشان برافروخته‌اند، و عبادت کننده‌اند بت‌های خود را، و انکار کننده‌اند شناسائی خدا را به اینکه به فطرت توحید آفریده شده‌اند.

پس روشن کرد خدا به محمد ﷺ تاریکی‌های جهالت و نادانی را، و واضح کرد مشکلات امور آنها را، و پرده را از چشم‌های دلهاشان برداشت، و ایستادگی کرد در میان مردمان به راهنمایی، و نجات داد آنها را از گمراهی، و بینا گردانید آنها را از کوری، و راهنمایی کرد آنها را به دین پایدار، و خواند آنها را به راه راست.

پس خدا روح او را گرفت گرفتنی با مهربانی و خوبی و میل و ایثار نسبت به محمد ﷺ

و او را از رنج اين دنيا نجات داد در كمال راحتى ، نيكان فرشتگان با او مهربان ، و در مقام رضوان پروردگار آمرزنده ، و قرب جوار پادشاه جبار قرار و آرام گرفت ، درود متصل فرستد خدا بر پدرم كه پيغمبر او و امين و حى او و برگزيده او و اختيار كرده شده او ، و خشنود شده از اوست با رحمت خدا و بركات او .

قولها عليها السلام

ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت : أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه ، وحمله دينه ووحيه ، وأمناء الله على أنفسكم ، وبلغائه إلى الأمم ، وزعمتم حق لكم الله فيكم عهد قدّمه إليكم ، وبقيّة استخلفها عليكم ، كتاب الله الناطق ، والقرآن الصادق ، والنور الساطع ، والضياء اللامع ، بيّنة بصائره ، منكشفة سرائره ، متجلية ظواهره ، مغتبطة به أشياعه ، قائد إلى الرضوان أتباعه ، مؤدّ إلى النجاة أسماعه ، به تنال حجج الله المنورة ، وعزائمه المفسرة ، ومحارمه المحذرة ، وبيّناته الجالية ، وبراهينه الكافية ، وفضائله المندوبة ، ورخصه الموهوبة ، وشرايعه المكتوبة .

فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك ، والصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر ، والزكاة تركية للنفس ونماء في الرزق ، والصيام تثبيتاً للإخلاص ، والحج تشييداً للدين ، والعدل تنسيقاً للقلوب ، وطاعتنا نظاماً للملّة ، وإمامتنا أماناً من الفرقة ، والجهاد عزّاً للإسلام ، والصبر معونة على استيجاب الأجر ، والأمر بالمعروف مصلحة للعامة ، وبرّ الوالدين وقاية من السخط ، وصلة الأرحام مناة للعدد ، والقصاص حقناً للدماء ، والوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة ، وتوفية المكائيل والموازين تغييراً للبخس . والنهي عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس ، واجتناب القذف حجاباً عن اللعنة ، وترك السرقة إيجاباً للعفة ، وحرّم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية . فاتّقوا الله حقّ تقاته ولا تموتنّ إلّا وأنتم مسلمون ، وأطيعوا الله فيما أمركم به ونهاكم عنه ، إنّما يخشى الله من عباده العلماء .

شرح لغات

قولها عليها السلام : وبلغائه إلى الأمم : يعنى رساننده ايد احكام را به مردمان ؛ زیراكه شما

درک صحبت پیغمبر را کرده‌اید.

زعمتم حقّ لکم: یعنی گمان کرده‌اید که ذکر کرده شد برای شما ثابت است برایتان و آن نام‌ها برای شما راست است و استحقاق آن را دارید. و ممکن است که قرائت آن به صیغه مجهول باشد. و در ایراد لفظ زعم اشعار است بر اینکه متّصف به آن اسماء نیستند در حقیقت و ادّعای دروغی است که می‌کنند. و ممکن است کلمه «حقّ لکم» جمله مستأنفه باشد، یعنی گمان کردید که چنین هستید و سزاوار است که چنین باشید لیکن کوتاهی کردید. و در بعضی از نسخه‌ها است که «زعمتم حقّ لکم فیکم وعهد» یعنی گمان کردید که حقّی است برای خدا در میان شما و عهدیست که مقدّم داشته شده است در میان شما.

لله فیکم عهد وبقیّة: مراد از عهد وصیّت است، و بقیّة مرد آن چیزی است که باقی می‌گذارد در کسان خود، مراد از جمله «عهد» آن چیزی است که به آن وصیّت کرده در میان اهل بیت و عترت خود. و از جمله «بقیّة قرآن» است، و در روایت احمد بن ابی طاهر است «وبقیّة استخلفنا علیکم ومعنا کتاب الله» پس مراد به بقیّة قرآن است و اهل بیت او، و مراد از عهد آن چیزی است که پیغمبر وصیّت به آن کرده در حقّ ایشان.

والبصائر: جمع بصیرت است که مراد حجّت باشد.

ومنکشفة سرائره: مراد از انکشاف سرائر واضح شدن آنهاست نزد حاملین قرآن.

مغتبطة به أشیاعه: غبط عبارت است از آرزو کردن شخص حال کسی را که غبطه او را خورده اما نمی‌خواهد زائل شدن آن را از آن شخص، یعنی غبطه خورده می‌شوند شیعیانی که پیروی از او کرده‌اند. علامة مجلسی علیه الرحمة فرموده که: این فقره در سایر خطبی که روایت کرده شده نیست.

مؤدّ إلى النجاة إسماعه: اسماع از باب افعال است یعنی شنواندن، و در سایر روایات استماعه است یعنی گوش دادن و شنیدن.

وعزائمه: محکّمات آن است و فضائل، مستحبات است.

وبالرخص: مباحات است بلکه شامل مکروهات هم می‌شود. و شرایع سوای این احکام مانند حدود و دیات است بلکه شامل عموم هم می‌شود.

أما حجج البیّنات والبراهین ظاهر این است که بعضی برای تأکید است برای بعضی دیگر، و ممکن است برای تخصیص همه آنها باشد نسبت به بعضی دیگر که متعلّق به اصول دین است به مناسباتی. و در روایت ابن ابی طاهر چنین است. و بیّناته الجالیة وجمله الکافیة: مراد از بیّنات محکّمات است، و مراد از جمل متشابهات است. و توصیف کردن جمل به کافیه برای دفع توهم نقص است در آن به علّت مجمل بودن؛ زیرا که همان مجمل هم کافی است در آنچه که اراده شده، و کفایت می‌کند معرفت راسخین در علم به آنچه که از آن قصد شده؛ زیرا که آنها مفسرانند برای غیر خود. و محتمل است که مراد از جمل عموماتی باشد که از آن استنباط احکام می‌شود.

تزکیة للنفس: یعنی برای پاک کردن چرک‌های گناهان و بخل و صفات رذیله، چنانچه خدای عزّوجلّ فرموده: ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ﴾^(۱).

ونماء فی الرزق: اشاره است به آیه شریفه ﴿وَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾^(۲).

تثبیتاً للإخلاص: یعنی برای محکم کردن اخلاص و ثابت و باقی داشتن آن. و

(۱) سوره توبه: ۱۰۳.

(۲) سوره روم: ۳۹.

تخصیص دادن روزه را برای اخلاص به جهت این است که روزه امری است عدمی که ظاهر نمی‌شود برای کسی غیر از خدا و این دورتر است از ریا و نزدیک‌تر است به اخلاص، و این یکی از وجوهی است برای تفسیر حدیث مشهور «الصوم لی وأنا أجزي به».

تشییداً للدين: اختصاص دادن تشیید را برای دین برای این است که ظاهر و واضح است از جهت تحمّل کردن مشقّت‌ها و بذل کردن جان و مال که اتیان به اینها دلیل است بر ثابت بودن دین، یا اینکه موجب استقرار دین می‌شود در نفس به سبب این علّت‌ها و غیر آنها از چیزهائی که ما نمی‌دانیم.

و محتمل است که اشاره باشد به آنچه از اخباری که وارد شده به طرق مختلفه کثیره که یکی از علّت‌های حج، مشرف شدن خدمت امام و نمودن اینکه من از یاران و یاوران اویم، و یاد گرفتن شرایع دین از آن حضرت است.

و در کتاب علل الشرایع در روایت ابن ابی طاهر بجای کلمه «تشییداً» «تسلية» آورده، شاید مراد از آن تسلية نفس باشد به سبب تحمّل سختی‌ها و بذل اموال برای مقید بودن به دین.

تنسيقاً للقلوب: تنسيق به معنای تنظیم است.

والصبر معونة على استيجاب الأجر: یعنی صبر کمک و یاری کننده.

وقاية من السخط: یعنی برای محفوظ ماندن از خشم آن دو و یا از خشم خدا.

منماة للعدد: منماة اسم مکان است یا مصدر میمی یعنی سبب می‌شود برای

کثرت اولاد و عشایر و قطع آن سبب هلاکت و نابود شدن است.

تغييراً للبخل: در بعضی از روایات لِلْبَخْسِ یعنی تا کم نشود مال کسی که در

وزن و کیل کم می‌دهد؛ زیرا که تمام دادن در مکیال و میزان موجب زیاد شدن مال

می‌شود. یا مراد این است که کم نکنند مال‌های مردمان را و این کم دادن در کیل

و وزن عقلاً قبیح است و واجب است اجتناب از آن عقلاً، و وجه اول اولی است، و آن اشاره است به آنکه خدای تعالی فرموده: ﴿لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱).

إِيجَاباً لِلْعَقَةِ: یعنی برای آنکه موجب عَقَت می شود از تصرف در اموال مردمان مطلقاً، یا برگشت می کند به آنچه که گفته شد، و همچنین است معنای فقره بعد این فقره. و از کتاب کشف الغمّه نقل شده بعد از کلمه «لِلْعَقَةِ»: «والتنزه عن أموال الأيتام والاستيثار بغيثهم إجارة من الظلم، والعدل في الأحكام إيناساً للرعية، والتبرّي من الشرك إخلاصاً للربوبية».

ترجمه

یعنی: پس توجه کرد به جالسین مجلس و فرمود: شما بندگان را خدا نصب فرمود برای اوامر و نواهی خود، و اینکه حاملین دین او و وحی او باشید، و امین های خدا باشید بر نفس های خودتان، و احکام خدا را به مردمان برسانید؛ زیرا که شما درک صحبت پیغمبر را کرده اید، و گمان می کنید که آنچه را که یاد کرده ثابت است برای شما، و آن نام ها راست می آید بر شما و شما استحقاق آنها را دارید.

یا اینکه مراد این است که: چنین می پندارید که شما آنطور که گفته شد، هستید و حال آنکه باید آنطور باشید؛ زیرا که پیش از این خدا از شما عهد گرفته و بازمانده ای قرار داده است که خلیفه و جانشین باشد در میان شما، و آنها قرآن است و عترت که اهل بیت پیغمبر شماست که آنها حجّتند برای شما.

قرآن کلام راست خدا، و نور تابنده و روشنی درخشنده ایست که حجّت های خدا بیان کننده، و واضح کننده اند باطن های آن و جلوه دهنده ظاهرهائی که پیرو آن به سبب آن غبطه می خورند، گشوده است تابعین خود را بسوی رضوان و خشنودی خدا، شنوایدن آن

کشاننده است بسوی نجات ، و یا استماع کننده آن روان کننده است مستمع را به راه نجات ، به سبب آن رسیده می شود به حجت های روشن کننده و روشنی دهنده ، و محکّمات به وضوح پیوسته ، و به محرّمات ترساننده و بینات روشن و پیدای آن ، و دلیل های کفایت کننده آن ، و مستحبات و مکروهات و مباحات و حدود و دیات و همه آنچه تشریع شده است در آن .

پس قرار داده است خدا ایمان را برای پاک کردن شما از شریک قرار دادن برای او ، و نماز را برای پاک کردن شما از کبر یعنی از خودخواهی و خودپسندی و خودپرستی و بزرگی به خرج دادن بر دیگران ، و زکات را قرار داده برای پاکیزه شدن نفس و نمو و زیاد شدن مال ، و روزه را برای ثابت ماندن در اخلاص به خدا در طاعات و عبادات ، و حج بجا آوردن را برای محکم ساختن امر دین ، و عدل را برای منظم کردن و بدست آوردن دل ها ، و طاعت را برای نظام ملت ، و امامت و پیشوائی ما را برای ایمن بودن از تفرقه و جدائی از یکدیگر ، و جهاد را برای غلبه دادن اسلام بر سایر دین ها .

و صبر و شکیبائی را معین و کمک قرار داده برای بجا آوردن طاعات و ترک محرّمات و گناهان ، و تحمّل مصیبت ها و بلاها که موجب می شود اجر و مزد را در دنیا و آخرت که به آن است تمامیت طاعات و ترک شدن گناهان ، و امر به معروف را برای مصلحت عموم ، و نیکی کردن در حق پدر و مادر را برای محفوظ ماندن از خشم ایشان و یا خشم خدا ، و صلة ارحام بجا آوردن را برای زیاد شدن اولاد و عشایر و زیاد شدن شماره سال های عمر ، و قصاص را برای ریخته نشدن خون بناحق ، و وفاء به نذر را برای در معرض آمرزش درآمدن ، و تمام دادن کیل و وزن را برای زیاد شدن و برکت مال بعلّت کم ندادن و مال خود را آلوده به حرام یا نجس معنوی نکردن ، و حرمت شراب و مسکرات را برای تنزیه از پلیدی شدن ، و اجتناب از نسبت زنا دادن به زنان محصنات را برای مانع شدن از لعنت ، و دزدی نکردن را برای موجب پاکدامنی و عفت شدن .

و حرام کرده است خدا شریک قرار دادن برای او را برای خالص کردن بندگی، و عبادات و اعمال را مخصوص پروردگاری او، پس پرهیزید از سخط خدا آنچه را که حق پرهیزکاری است، و نمیرید البته البته مگر اینکه مسلمان باشید در وقت مردن، و اطاعت کنید خدا را در آنچه که به شما امر فرموده است، و خودداری کنید از آنچه که شما را از آن نهی فرموده، جز این نیست که کسانی از خدا می ترسند که دانایانند.

قولها عليها السلام

ثم قالت: أيها الناس، اعلموا أنني فاطمة وأبي محمد عليهما السلام، أقول عوداً وبدء، ولا أقول ما أقول غلطاً، ولا أفعل ما أفعل شططاً، ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۱)، فإن تعزوه وتعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم، وأخا ابن عمي دون رجالكم، ولنعم المعزى إليه عليه السلام، فبلغ الرسالة صادعاً بالندارة، مائلاً عن مدرجة المشركين، ضارباً ثبجهم، آخذاً بأكظامهم، داعياً إلى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة، يكسر الأصنام، وينكت الهام، حتى انهزم الجمع وولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه، وأسفر الحق عن محضه، ونطق زعيم الدين، وخرست شقاشق الشياطين، وطاح وشيز النفاق، وانحلت عقد الكفر والشقاق، وفهت بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخصاص، وكنتم على شفا حفرة من النار، مذقة الشارب، ونهزة الطامع، وقبسة العجلان، وموطأ الأقدام، تشربون الطرق، وتفتانون الورق، أذلة خاشين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم، فأنقذكم الله تبارك وتعالى بمحمد عليه السلام بعد اللتيا والتي، وبعد أن مني بهم الرجال، وذوبان العرب، ومردة أهل الكتاب، كلماً أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله، ونجم قرن الشيطان، وفغرت فاعرة من المشركين، قذف أخاه في لهواتها، فلا ينكفي حتى يطا صماخها بأخصه، ويحمد لها بسيفه، مكدوداً في ذات الله، مجتهداً في أمر الله، قريباً من رسول الله، سيد

أولياء الله ، مشمراً ناصحاً مجداً كادحاً.

شرح لغات

الشَّطَطُ: بفتح شین و طاء دور شدن از حق و تجاوز کردن از حد در هر چیزی .
و در کتاب کشف الغمّه عبارت چنین است: «ما أقول سرفاً ولا شططاً» یعنی
زیادتی در قول نمی‌کنم و از حدّ خود هم تجاوز نمی‌کنم.

من أنفسکم: چیزی از ولادت جاهلیّت به او نرسیده بلکه از نکاح پاکیزه
بوجود آمده، چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده. و گفته شده است که «من
أنفسکم» یعنی از جنس شما بشر پس از عرب، پس از اولاد اسماعیل.

عزیز علیه ما عنتم: یعنی سخت است و مشقّت دارد بر او که ضرری به شما
وارد آید به سبب ترک ایمان یا مطلقاً.

حریص علیکم: یعنی حریص است بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان.
بالمؤمنین رؤوف رحیم: یعنی به کلّیه مؤمنین چه از شما باشد یا غیر شما شدّت
مهربانی و رحمت را دارد، یا مراد اینکه با مطیعین اهل ایمان رؤوف است و با
گناه کاران هم مهربان است. و گفته شده که به خویشان و نزدیکان خود رؤوف
است و با دوستان خود مهربان است. و گفته شده: رؤوف است با کسی که او را
دیده است و مهربان است با کسی که او را ندیده است. و مقدّم داشتن کلمه
«بالمؤمنین» را بر «رؤوف رحیم» برای شدّت اهتمام است به متعلّق آن.

فإن تعزوه: یعنی اگر ذکر کردید نسب او را و شناختید او را می‌یابید که او پدر
من است و برادر پسر عمّ من. و ممکن است انتساب اعمّ از نسب باشد و آنچه
در آخر به آن عارض شود. و ممکن است کلمه «أخا ابن عمّی» به صیغه ماضی
باشد، و در بعضی از نسخه‌ها این جمله چنین آورده شده: «فإن تعزروه وتوقروه
صادعاً بالندارة».

الصدع: بلند سخن گفتن است، و از این باب است گفته خدای تعالی: ﴿فَاصْنَعِ الْيَمِينَ﴾^(۱) یعنی: صدا را بلند کن به آنچه که فرمان داده شدی.

النذارة: به کسر نون دانا کردن و بیم دادن است بر وجه تخویف.

المدرجة: مذهب و مسلک را گویند. و از کشف الغمّه عبارت چنین نقل شده: «ناکباً عن سنن مدرجة المشرکین» یعنی در حالتی که عدول کننده است از روش های مذهب و مسلک مشرکین.

ضارباً بشجهم، أخذاً بأکظامهم: بَنَجَ بفتح باء و ثاء سه نقطه وسط و معظم چیزی را گویند. و کَظَمَ بفتح کاف و ظاء محلّ بیرون آمدن نفّس را گویند. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت و در دعوت با آنها مدارا نمی کرد. داعياً إلی سبیل ربّه: خواننده بود بسوی راه پروردگار خود چنانچه خدای تبارک و تعالی او را امر فرموده: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالنُّعْظَةِ الْخَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۲) یعنی: دعوت کن بسوی راه پروردگار خودت به برهان های قاطع برای خواص و به پند و اندرزهای نیکوی قانع کننده و چیزهایی که سبب عبرت است برای عوام، و مجادله کن با ایشان به آنچه که نیکوتر است برای الزام منکرین و آنهایی که عناد دارند به مقدّمات مسلّمه مشهوره غیر از معارضات و شعریّات که این دو برای پیغمبران سزاوار نیست.

یکسر الأصنام وینکت الهمام: نکث انداختن مرد است بر سر او، و هام جمع هامه است به تخفیف در هر دو و آن نیز به معنای سر است، و مراد از آن کشتن رؤساء مشرکین و نابود کردن آنهاست و ذلیل کردن آنها، یا مراد مطلق مشرکین است. و

(۱) سوره حجر: ۹۴.

(۲) سوره نحل: ۱۲۵.

گفته شده که مراد انداختن بت‌ها است بر روی سرهاشان، و این توجیه دور بنظر می‌آید خصوص نظر به مابعد آن.

حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلَ عَنْ صَبْحِهِ وَأَسْفَرَ الْحَقَّ عَنْ مُحْضِهِ: و تَفْرَى اللَّيْلَ يَعْنِي شَكَا فته شود شب تا روشنی صبح ظاهر شود و هوا روشن گردد.

وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ: زَعِيمُ قَوْمٍ بزرگ قوم را گویند و کسی که از جانب ایشان سخن گوید. وَأَسْفَرَ الْحَقَّ عَنْ مُحْضِهِ: یعنی پرده از خالص حق برداشته شود.

وخرست شقاشق الشیاطین: خَرَسَ بکسر راء، و شقاشق جمع شِقْشَقه است به کسر شین و آن ریه را گویند که مراد شُش و جگر سفیدی باشد، و چیزی که از آن خارج شود، و آن کفی است که شتر از دهان خود بیرون می‌کند زمانی که به هیجان درمی‌آید، و زمانی که به خطیب گفته شود در هنگام سخن گفتن که صاحب شِقْشَقه است آن را شبیه می‌کنند به شتر نری که کف از دهان بیرون کند. و اسناد خرس به شقاشق مجازی است.

وطاح وشیط النفاق: یعنی وقتی که هلاک شد یا مشرف به هلاکت است و روی زمین افتاد. وشیط به شین و طاء معجمتین مراد اشخاص رذل و پست از مردمانند، چنانچه گفته شده است: «إِيَّاكُمْ وَالْوَشَايِظَ» یعنی بر شما باد دوری کردن از مردمان پست و رذل.

و جوهری در صحاح گفته وشیط کسانی هستند که اصل آنها یکی نیست^(۱). و هرگاه وشیط به سین و طاء بی نقطه باشد مراد اشرف قوم باشد از حیث نسب و محلّ او رفیع تر باشد، چنانچه در بعضی از نسخه‌ها چنین ضبط شده و بی مناسبت نیست.

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۳ ص ۱۱۸۱.

وَفُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ : یعنی : و به دهان آوردید کلمه اخلاص را که «لا إله إلا الله» باشد و این تعریضی است به مخاطبین به علت اینکه ایمان‌هایشان زبانی بوده و قلبی نبوده. «البیض» جمع ابیض است که مراد سفید پوست‌ها باشند نه سیاه‌پوست‌ها.

و «الخماص» به کسر خاء جمع خمیص است و خماصه مراد شکم‌های گرسنه است. و مراد از بیض خماص اهل بیت پیغمبر و ائمه علیهم السلام اند، و تأیید می‌کند این معنی را نسخه صاحب کشف الغمّه «فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً».

و وصف ایشان به بیض برای سفید رو بودن ایشان است، و این از قبیل توصیف مرد است به أَغْرَ و خماص به جهت اینکه همیشه به سبب روزه داشتن شکم‌های ایشان گرسنه است، و یا به سبب کم خوردن و پاکدامن بودن از اموال مردمان به باطل، یا مراد از ایشان کسانی بودند که از عجم بودند مانند سلمان فارسی و غیر او، چنانچه بر اهل فارس بیض الوجوه اطلاق می‌شده بعلمت اینکه در رنگ‌های ایشان سفیدی بر غیر آن از رنگ‌ها غلبه داشته، و اموال ایشان غالباً نقره بوده، چنانچه اهل شام را حُمُر می‌گفتند برای اینکه رنگ‌های ایشان غالباً سرخ بوده، و طلا در اموال ایشان غلبه داشته. وجه اول اظهر از وجوه دیگر است، و ممکن است اعتبار نوع تخصیص مخالفین را در نظر داشته و مراد از بیض و خماص کملین از آنها بوده‌اند.

وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حَفْرَةٍ مِنَ النَّارِ : شفا کنار و طرف هر چیزی را گویند، یعنی : می‌باشید شما بر کنار جهنم و می‌خواهید در آن داخل شوید بعلمت مشرک بودن و کافر بودنشان.

مَذْقَةُ الشَّارِبِ وَنَهْزَةُ الطَّامِعِ : مذقة به معنی آشامیدن، و نهزه به ضمّ نون به معنی

فرصت یعنی محلّ فرصت، مراد این است: عِدَّة کمی هستید که سلب نمی کنند شما را مردمان به آسانی.

وقبسة العجلان: قبسه به ضمّ قاف شعله‌ای از آتش را گویند از معظم آن گرفته شود، و اضافه شدن آن به عجلان بیانی است برای کمی آن و کوچکی آن. وموطئ الأقدام: مثلی است مشهور در مغلویت و مذلت.

تشربون الطرق: به فتح طاء، آب بارانی است که شتر در آن بول کرده باشد و پشکل انداخته باشد.

وتفتانون الودق: و قطع می کنید پوست را دباغی شده، و مراد از این، سخنان خباثت مشرب و خشونت مآکل آنها است، به علّت اینکه نمی دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند بعّلّت فقر و احتیاجی که داشتند و عِدَّة ایشان هم کم بود و می ترسیدند از دشمنان، و ذلیل و ترسناک بودند که آنها بربایند و به ذلّت از کسانشان دورشان کنند.

واللتی والتی: به فتح لام و تشدید یاء تصغیر التی است، و بعضی ضمّ لام را در آن جایز دانسته اند، و این هر دو کنایه از داهیه کوچک و بزرگ است.

بعد آن منی ببهم الرجال وذوبان العرب ومردة أهل الكتاب: «مُنِی» به صیغۀ مجهول یعنی مبتلا شد. و «بُهِم» بر وزن «صُرِدَ» مراد شجاعانی هستند که پروائی ندارند و بی باکانه در هر کجا بخواهند وارد می شوند.

«وذوبان العرب» یعنی دزدان و گدایان ایشان می باشند که مالی ندارند و اعتمادی بر ایشان نیست.

و«مردة أهل کتاب»: یعنی سرکش های متکبر تجاوز کننده از حدّ خود که هرچه آتش جنگ را می افروختند خدا آن را خاموش می کرد.

ونجم قرن للشیطان: و ستاره‌ای که درآمد و قوّه داد شیطان را مراد امت و

تابعین او باشند.

وفغرت فاغرة من المشركين: و باز کرد دهان خود را به تعدی و تجاوز طایفه‌ای تعدی کننده از مشرکین.

قذف أخاه في لهواتها: انداخت برادر خود را مانند سنگی در دهان خود و جائید. «لهوات» گوشت پاره‌ایست که در آخر دهان است. و در بعضی از نسخه‌ها «في مهواتها» به میم ضبط شده با سکون هاء، مراد گودال‌هاییست که در میان دو کوه واقع شده و مانند آنها. و مراد از این جمله‌ها این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چند اراده او را کردند طایفه‌ای از مشرکین یا برای او داهیه‌ای عارض شد از داهیه‌های بزرگ، علی را می‌فرستاد برای دفع آن، و او را در معرض مهالک قرار می‌داد.

فلا ينكفي حتى يطا صماخها بأخمصه ويخمد لهبها بسيفه: «انكفا» به همزه به معنای رَجَعَ است، یعنی برگشت. «فلا ينكفي» یعنی بر نمی‌گردد. «صماخ» به کسر صاد سوراخ گوش را گویند. و «أخمص» آنچه را از کف دست و پا بر زمین قرار نمی‌گیرد، یعنی گودی کف دست و گودی کف پا را گویند که هنگام راه رفتن روی زمین نمی‌رسد و تعبیر وطئ صماخ به اخمص عبارت از قهر و غلبه است به ابلغ وجه.

«ويخمد لهبها بسيفه»: اخمد فرو نشانیدن شعله آتش است، و این استعاره بلیغه است که در زبان عرب شیوع دارد.

مكدوداً في ذات الله: مكدود یعنی رنج برده و تعب کشیده. و «في ذات الله» یعنی در فرمان خدا و دین او و آنچه که متعلق به اوست. و در کشف الغمّه چنین روایت کرده: «مكدوداً دؤوباً في ذات الله».

سید اولیاء الله: صفت رسول خداست و مجروراً خوانده می‌شود، و ممکن است به نصب دال خوانده شود تا عطف بر احوال سابقه باشد، چنانچه مؤید آن

است روایت ابن ابی طاهر که در آن است «سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ». مشتملاً ناصحاً مجدداً کادحاً: تشمیر در امر مراد همت گماشتن و جد و جهد کردن در کارهاست، و «کدح» به معنای کوشش کردن در کار است.

ترجمه

یعنی: فرمود: ای گروه مردمان! منم فاطمه دختر محمد ﷺ، برگشت می‌کنم به سخن خود، و ابتداء می‌کنم به آن، و آنچه را می‌گویم غلط نمی‌گویم، و از حد تجاوز نمی‌کنم در هر چیزی، و از حق دور نمی‌شوم، هرآینه آمد شما را فرستاده و پیغمبری از خود شما یا از نفیس‌ترین شماها از عرب و فرزندان اسماعیل ذبیح الله که در ولادت، چیزی از پلیدی‌های جاهلیت به او نرسیده، و سخت و دشوار است بر او که در اثر ایمان نیارودن شما به خدای یگانه زیانی به شما برسد، و حریص است بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان، و با همه مؤمنان چه از شماها باشد و چه از غیر شما مهربان و رحیم است، و یا آنکه با اطاعت کنندگان از اهل ایمان مهربان و با گناه کاران از ایشان رحم کننده است. پس او را یاد کنید و بشناسید، می‌یابید که او پدر من است نه پدر زن‌های شما، و برادر پسر عم من علی است نه برادر مردهای شما، و هرآینه او نیکو عزت داده شده‌ایست، درود پیوسته خدا بر او و اهل بیت او باد.

اوست که تبلیغ رسالت کرد و به صدای بلند فرمان خدا را رسانید، و بیم داد و ترسانید، و شما را برگردانید از روشی که داشتید که آن روش شرک و گمراهی بود، و به امر عظیمی نفوس‌های مشرکین را گرفت و از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت، و در دعوت خود با آنها مدارا نمی‌کرد، و خواننده بود آنها را بسوی راه پروردگار خود به حکمت و پند نیکو، بت‌ها را می‌شکست، و شمشیر بر فرق آنها می‌زد، و بزرگان آنها را کشت. یا مراد اینکه بت‌های آنها را می‌شکست و بر سر آنها می‌انداخت، و با آنها جنگید تا جمعیت آنها فراری شدند و شکست خوردند، و از سر شب تاریک تا صبح روشن با آنها جنگ می‌کرد.

و بزرگ دین بود در سخنرانی، و از حق خالص پرده برداشت، و شش‌های آنها که مانند شترهای مست از آن کف بر لب می‌آوردند از حلقومشان بیرون آورد، و اشخاص رذل و پست شیطان صفت بی‌اصل و نسب را از پا درآورد، تا اینکه شماها به زبان‌هایتان لا اله الا الله گفتید، و گره‌های کفر و شرک و نفاق را باز کردید به سبب چند نفری از مؤمن‌های سفید رو که در اثر روزه داشتن به گرسنگی می‌گذرانیدند (مراد اهل بیت و خاصان آن حضرتند) در حالی که در آن وقت شماها در اثر کفر و شرک و بی‌ایمانی در کنار جهنم بودید، و فرصت داشتید که سلب نمی‌کردند شما را مردمان به آسانی از حیث کمی و کوچکی، و در زیر پاها بودید یعنی خیلی پست و ناچیز بودید، و آب بارانی که شتر در آنها بول کرده و در آن پشکل انداخته بود می‌آشامیدید، و پوست دباغی نشده را می‌خوردید. این فرمایش کنایه است از خباثت مشرب و خشونت خوراک آنها، بعلت اینکه نمی‌دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند، و احتیاج و بینوائی ایشان زیاد بود، و شماره ایشان کم، و از دشمنان می‌ترسیدند، و به ذلت و خواری زندگی می‌کردند، و ترسناک بودند از اینکه آنها را از خود دور کنند، و این رنج بزرگی بود برای آنها.

و پس از آنکه مبتلا بودید در دست شجاعانی بی‌پروا از گرگ‌های عرب و مستمرّدین یهود و نصاری و مجوس و سرکش‌های متکبر تجاوزکننده از حد، که هرچه آتش جنگ را می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌کرد. و ستاره‌ای که درآمده بود و شیطان آنها را قوت داده بود، و مشرکین دهان‌های خود را باز کرده بود به تعدی و تجاوزکننده.

در داهیه‌های بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله برادرش علی را می‌فرستاد برای دفع آن، و او را در معرض مهالک قرار می‌داد، و او به قهر و غلبه بر آنها غالب می‌شد، و به شمشیر خود آتش‌های جنگ را فرو می‌نشانید، و در راه خدا خود را به تعب و رنج می‌انداخت، در حالی که سید و آقای اولیاء خدا بود همّت می‌گماشت و کوشش و جدّ و جهد خود را بکار می‌برد.

قولها ﷺ

وأنتم في رفاهيّة من العيش وادعون فاكهون آمنون، تتربّصون بنا الدوائر، وتستوكفون الأخبار، وتتكصّون عند الغزال، وتفرّون عند القتال، فلما اختار الله لنبيّه دار أنبيائه ومأوى أصفياه، ظهر فيكم حسيكة النفاق، وسمل جلباب الدين، ونطق كاظم الغاوين، ونبغ حامل الأقلين، وهدر فنيق المبطلين، فخطر في عرصاتكم، وأطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، وللغرة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً، وأحمشكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلكم؟، وأوردتم غير شربكم.

هذا والعهد قريب، والكلم رحيب، والجرح لما يندمل، والرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة ﴿أَلَيْسَ الْفِتْنَةُ سَفْطُوا وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(١) فهيّات منكم وكيف بكم وأنى تؤفكون، وكتاب الله بين أظهركم أموره ظاهرة، وأحكامه زاهرة، وأعلامه باهرة، وزواجره لائحة، وأوامره واضحة، قد خلفتموه وراء ظهوركم، أرغبة عنه تريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بنس للظالمين بدلاً ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(٢).

لم تلبشوا إلا ريث أن تسكن نفرتها، ويسلس قيادها، ثم أخذتم توروون وقديتها، وتهيجون جمرتها، وتستجيبيون لهتاف الشيطان الغوي، وإطفاء أنوار الدين الجلي، وإهماد سنن النبي الصفي، تسرون حسواً في ارتغاء، وتمشون لأهله وولده في الخمر والضراء، ونصبر منكم على مثل حرّ المدى، وخزّ السنان في الحشا، وأنتم ترعمون أن لا إرث لنا ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا يَقُومَ يُوقِنُونَ﴾^(٣).

(١) سورة توبه: ٤٩.

(٢) سورة آل عمران: ٨٥.

(٣) سورة مائدة: ٥٠.

شرح لغات

قولها علیها السلام : وادعون : یعنی خافضون به معنای فروتنی کنندگان. گفته می شود: وَدَعَ الرجل یعنی آرام گرفت مرد.

وفکاهه : به ضمّ کاف و فتح آن مصدر است به معنی مزاح کردن. و نیز «فاکهون» به معنای ناعمون است و به معنی آمنون هم آمده است.

تترَبِّصون بنا الدوائر : یعنی منتظر باشید به سبب ما حوادث روزگار و عاقبت های بد را، و اینکه نعمت از شما گرفته شود و به شدّت بیفتید و بلا بر شما نازل شود.

تتوتفون الأخبار : یعنی در انتظار خبرهای بد و مصیبت ها و مواجه شدن با جنگ باشید.

وتنكصون عند النزال : یعنی منتظر بازگشت از چیزی باشید و فتنه هائی که به شما رو می آورد. و مقصود از این فقرات این است که هرگز ایمان نخواهید آورد. حسیکه : به معنی عداوت و دشمنی است.

وسمل الثوب : به معنای کهنگی جامه است.

جلباب : به کسر جیم به معنی لحاف و جامه گشاد است که زن به خود می گیرد که مراد چادر و رداء باشد.

كظوم : به معنی سکوت است.

نَبَغَ الشيء : به معنای ظهر است یعنی آشکار شد.

خامل : شخص گمنام و بی صدا را گویند.

وأقلّون : به معنای اذلّون است، و در بعضی از روایات الأولین است. و در

كشف الغمّه عبارت را چنین آورده: «فناطق كاظم ونبغ خامل وهدر فنيق الكفر يخطر في عرصاتكم».

الهدیر: به معنای رد کردن شتر است صدا را در بینی خود.

فنیق: شتر نری را گویند که نزد صاحبش از جهت گرمی بودنش بر آن سوار نشوند و باری بر او نبندند.

فخطر فی عرصاتکم: گفته می‌شود: خطر البعیر بذنبه، زمانی که دُم خود را هر مرتبه‌ای بلند کند و بر ران خود بزند.

ومغرر الرأس: به کسر میم آن چیزی را گویند که در آن پنهان شوند. و گفته شده که در این کلام تشبیه فرموده است شیطان را به خارپشت که در هنگامی که ترسناک نیست سر خود را بیرون می‌آورد. و نیز تشبیه فرموده به مرد حریصی که می‌خواهد در کاری اقدام کند، گردن خود را می‌کشد بطرف آن.

هاتف: صیحه زننده را گویند.

ألفاکم: یعنی می‌یابد شما را.

الغرة: به کسر غین به معنای غرور و خدعه و فریب است، و ضمیر مجرور راجع به شیطان است.

وملاحظة الشيء: اصل آن از لَحَظَ است به معنی نظر کردن به گوشه چشم، و این هنگامی است که دل به چیزی علاقه‌مند باشد، پس مراد چنین است که می‌یابد شیطان شما را که در پذیرفتن خدعه شیطان بشدت حاضرید، و به پذیرفتن خدعه‌های او چشم دوخته‌اید، و می‌خواهید که شما را فریب دهد.

استنهضکم: یعنی امر کرده است شما را برای برپا داشتن شما امر او را.

فوجدکم خفافاً: یعنی یافته است که شما به آسانی امر او را اطاعت می‌کنید.

وأحمشکم: یعنی بغضب در می‌آورد شما را بغضب خود تا به شدت امر او را

انجام دهید، یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک می‌شوید.

و در کتاب مناقب قدیمه بنا بر آنچه نقل شده بجای «خفافاً» «عطافاً» روایت

کرده یعنی اطاعت کردن شما امر شیطان را از روی میل و شفقت است، و این عبارت لفظاً و معنأً اظهر بنظر می‌رسد.

الوسم: یعنی داغ نهادن و اثر آن.

والورود: حاضر شدن آب است، و در اینجا مراد احضار نیست.

والشرب: به کسر شین بهره بردن از آب است، و این دو کنایه است از غصب حق خلافت و امامت و میراث نبوت. و در کشف الغمه عبارت چنین است: «وَأوردتموها شرباً ليس لكم».

هذا والعهد قريب والكلم رحيب: «کلم» به معنای جرح و «رُحِب» به ضمّ راء به معنای گشایش است.

ولما يندمل: یعنی هنوز اصلاح نشده.

ولما يقبر: یعنی هنوز دفن نشده.

ابتداراً: مفعول له یا مطلق، و محتمل است مصدر باشد به تقدیر فعل، و در بعضی از روایات «بداراً» وارد شده.

زعمتهم خوف الفتنة: یعنی ادّعا کردید و به دروغ و خدعه برای مردمان آشکار کردید که ما در سقیفه گرد آمدیم برای دفع فتنه با اینکه غرض شما غصب خلافت بوده، و این خود عین فتنه است، و این جمله اقتباس از آیه شریفه است که فرموده «لما سقطوا».

وهيهات: برای تبعید است و در مقام تعجب آورده می‌شود، چنانچه کیف و آئی هم در تعجب استعمال می‌شوند.

وتؤفكون: به معنای تصرفون است، کنایه از اینکه کجا می‌برد شیطان شما را و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست.

زاهرة: یعنی درخشنده و تابناک.

رَيْث: به فتح راء و به معنای قدر، و این کلمه ایست که اهل حجاز آن را بسیار استعمال می کنند.

حَتَّ الْوَرَقِ مِنَ الْغَصْنِ: یعنی نثرها، کنایه از اینکه صبر نکردند تا اثر مصیبت پیغمبر برود.

وَنَفَرَتِ الدَّابَّةُ: یعنی رفت اسب یا جنبنده و منقاد نشد.

وَسَلَسَ: به کسر لام سیل ملایم آرام را گویند.

وَقِيَادَ: به معنی مهار و افسار است.

حَسَنُو: آشامیدن مرق و شوربا و امثال آن.

وَارْتِغَاءَ: آشامیدن کف مرق و امثال آن را گویند.

وَحَمَزٌ: به تحریک چیزیست که در پشت سر باشد از درخت و غیره.

الضَّرَاءُ: درخت بهم پیچیده در وادی را گویند.

وَحَزَّ الْمَدَى: قطع کردن به کارد و امثال آن.

وَالْوَحْزُ: مراد نیزه و نحو آن است که برنده نباشد.

ترجمه

یعنی: و شما در عیش و زندگانی در رفاه و فروتن با همدیگر مزاح کننده و ایمن بودید، پس منتظر حوادث ناگوار و عاقبت های بد باشید، و در انتظار خبرهای بد و اندوه ها و مصیبت های ناپسند باشید که به شما رو خواهد آورد. کنایه از اینکه هرگز ایمان نخواهید آورد، و از قتال فرار خواهید کرد؛ زیرا که چون خدا برای پیغمبر خود اختیار کرد جانی را که انبیاء و اوصیاء ایشان را جای داد، در میان شما دشمنی و نفاق ظاهر شد، و جامه های گشاد دین را که بر اندام خود پوشیدید کهنه شد، و رئیس گمراهان که در زمان حیات پیغمبر به سکوت می گذرانید به صدا درآمد، و او کسی است که پست ترین و ساکت ترین مردمان بود، صدای خود را به عداوت و نفاق بلند کرد مانند شتر مستی که در بینی خود باد

بیندازد و دُم خود را هر مرتبه‌ای بلند کند و بر ران خود زند .

و شیطان سر خود را از پناهگاه خود بیرون آورد . در این کلام تشبیه فرموده است شیطان را به خارپشت که در هنگامی که ترسناک نیست سر خود را بیرون می‌آورد، یا مرد حریصی که چون خواهد کاری را انجام دهد، گردن خود را به طرف آن دراز می‌کند و شما را صدا می‌زند، چون می‌یابد شما که اهل غرور و خدعه می‌باشید، و دعوت او را جواب می‌گوئید، و شما را برپا می‌دارد برای پذیرفتن و انجام امر خود، و یافته است شما را که به آسانی امر او را می‌پذیرید، و بغضب در می‌آورد شما را تا امر او را اطاعت کنید، یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک شوید .

و غیر شتر خود را داغ نهاده‌اید، و از غیر آبگاه خود بهره گرفته‌اید . کنایه از اینکه خلافت و امامت و میراث نبوت را غصب کرده‌اید در حالتی که هنوز از رحلت پیغمبر چیزی نگذشته، و جراحت رحلت او گشایش دارد و اصلاح نشده، و هنوز دفن نشده، چقدر زود شتاب کردید و به گمان باطل خود از روی خدعه و فریب گفتید از فتنه ترسیدیم، و برای مردمان چنین نمایش دادید که از فتنه ترسیدیم، و در سقیفه گرد آمدیم برای جلوگیری از آن، در حالتی که این عمل شما عین فتنه است .

آگاه باشید که در فتنه سقوط کردید، و کافر شدید، و جهنم بر کفار احاطه دارد، چه بسیار دور است از شما، و چگونه خواهید بود به این افترائی که می‌بندید . کنایه از اینکه شیطان کجا می‌برد شما را و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و درخشنده و تابناک است، و امرهای آن ظاهر و روشن است، و احکام آن درخشان، و نشانه‌های آن روشن، و آیات بیم دهنده آن هویدا، و فرمان‌های آن واضح است، آن را در پشت سر خودتان انداختید، آیا می‌خواهید از آن رو بگردانید، یا بغیر آن حکم کنید که رو گردانیدن از آن و بغیر آن حکم کردن برای ستمکاران بد بدلیست، و کسی که میل کند به غیر دین اسلام و دین دیگری را اختیار کند در هیچ حالی از او پذیرفته نخواهد شد هرگز، و او در عالم

آخرت از زیان کاران خواهد بود .

درنگ نخواهید کرد مگر قدر کمی در تاختن اسب خود بقدر سیل ملایمی که بایستد ، پس آتش خود را برمی افروزید و به هیجان می آورید شراره های آن را و اجابت می کنید صدای شیطان گمراه کننده را برای خاموش کردن دین روشن نورانی ، و فرو نشاندن سنت های پیغمبر برگزیده ، و می آشامید کف های روی مرقی از شجرة طيبة دین پاکیزه ای را که در پشت سر انداختید، و بر اهل و اولاد او به ستمگری روی می آورید، و این شجرة درهم پیچیده را قطع می کنید، و نیزه خود را بر ضرر ما تیز کرده اید، ما هم بر آزارهای شما صبر می کنیم ، چنین گمان می کنید که پیغمبر ارثی برای ما باقی نگذاشته، به حکم زمان جاهلیت حکم می کنید، و حال آنکه میل کردن به حکم خدا که نیکوتر از هر حکمی است سزاوارتر است برای گروهی که اهل یقین اند .

قولها

أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَىٰ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّىٰ ابْنَتُهُ . أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ ، أَأَغْلَبُ عَلَىٰ إِرْثِيَّةٍ . يَا ابْنَ أَبِي قَحَافَةَ ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنَّ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي ؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا . أَفَعَلَىٰ عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ إِذْ يَقُولُ : ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^(۱) وَقَالَ فِيمَا اقْتَضَىٰ مِنْ خَبَرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ قَالَ رَبِّ : ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا هَ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(۲) وَقَالَ : ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۳) وَقَالَ : ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾^(۴) وَقَالَ : ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ

(۱) سوره نمل: ۱۶.

(۲) سوره مریم: ۵-۶.

(۳) سوره انفال: ۷۵.

(۴) سوره نساء: ۱۱.

بِالْمَغْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^(۱).

وزعمتم أن لا حظوة لي ولا إرث من أبي، ولا رحم بيننا، أفخصكم الله بآية أخرج منها أبي عليه السلام؟ أم هل تقولون أهل ملتين لا يتوارثان؟ ولست أنا وأبي من أهل ملّة واحدة؟ أم أنتم أعلم بخصوص القرآن وعمومه من أبي وابن عمتي؟ فدونكما مخطومة مرحولة تلتقاك يوم حشرک، فنعم المحکم الله، والزعم محمّد، والموعّد القيامة، وعند الساعة ما تخسرون، ولا ينفعکم إذ تندمون، ولكلّ نبأ مستقرّ وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحملّ عليه عذاب مقيم.

شرح لغات

إرثیه: به کسر همزه اضافه به یاء متکلم و هاء حرف سکت است، چنانچه در بعض از آیات سورة حاقّه فرموده: «کتابیه» و «حسابیه» و «مالیه» و «سلطانیه» و این هاء در حال وقف ثابت می ماند و در حال وصل ساقط می شود. و بعضی از قراء هم در حال وصل به اثبات قراءت کرده اند.

شیناً فریاً: یعنی امرأً عظیماً. و گفته شده است که به معنای «امراً قبیحاً منکراً» است. و فری مأخوذ از افتراء است که به معنای دروغ باشد.

وجظوة: به کسر حاء و به ضمّ آن و سکون ظاء به معنای مکان و مقام و منزلت است.

ترجمه

یعنی: آیا نمی دانید برای شما مانند آفتاب روشن است که من دختر او یعنی دختر رسول خدایم، ای مسلمانان! آیا باید از بردن ارث پدر خود محروم و مغلوب شوم، ای پسرابی قحافه! آیا در کتاب خداست که تواز پدر خود ارث بیری و من از پدر ارث

(۱) سورة بقره: ۱۸۰.

نبرم؟ عجب ادّعای بزرگ یا زشت منکری به دروغ می‌کنی، عمداً کتاب خدا را ترک کردید و پشت سرانداختید؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: سلیمان از پدرش داود ارث برد، و در قصّه یحیی پسر زکریّا چنین فرموده و از گفته او خبر داده که در مقام دعا گفت: پروردگار من، به من ولی و فرزندی ببخش از جانب خودت که ارث، من و ارث از آل یعقوب ببرد. و فرموده که: صاحبان رحم‌ها - یعنی خویشاوندان - بعضی از ایشان از بعض دیگر سزاوارترند در ارث بردن در کتاب خدا. و فرموده که: خدای تعالی از شما عهد می‌گیرد و وصیت می‌فرماید شما را در حق فرزندان شما که برای ذکور از آنها دو برابر بهره زن ارث بدهند. و فرموده که: اگر کسی مالی باقی گذارد برای پدر و مادر و خویشان نزدیک خود، آن حق ثابت و شناخته شده است بر پرهیزکاران.

گمان می‌کنید که هیچ بهره و ارثی از پدرم برای من نیست، و میان من و او خویشاوند و رَحِمی نیست؟ آیا خدا شما را تخصیص داده است به آیتی که پدرم را از آن خارج کرده؟ یا اینکه می‌گوئید من و پدرم اهل دو مِلّت هستیم که از همدیگر ارث نمی‌برند، و من و پدرم از یک مِلّت نیستیم؟ یا اینکه شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسر عمّم داناتر هستید؟

پس شما دو نفر را مقام و جایگاه پستی در دنبال است که خواهید دید، و در آنجا خواهید افتاد در روزی که محشور شوید، و در آنجا نیکو حاکمی است خدا و نیکو زعیمی است محمّد، و آن وعده گاه قیامت و هنگام ساعت است که می‌بینید چه زیانی کرده‌اید و پشیمان می‌شوید و پشیمانی در آن روز برای شما هیچ نفعی نمی‌رساند، و برای هر خبر دادنی قرارگاهی است، و بسیار زود است که بدانید عذاب و خواری در آن روز برای کیست و عذاب همیشگی برای چه کسی قائم و جاوید خواهد بود.

قوله‌ها ﷺ

ثمّ رمت سلام الله عليها بطرفها نحو الأنصار، فقالت: يا معاشر الفتية، وأعضاء الملة،

وأنصار الإسلام، ما هذه الغميمة في حقّي والسنة عن ظلامتي؟ أما قال رسول الله ﷺ: «المرء يحفظ في ولده»؟ سرعان ما أحدثتم، وعجلان ذا إهالة، ولكم طاقة بما أحاول، وقوة على ما أطلب وأزاول، أتقولون مات محمد ﷺ، فخطب جليل استوسع رهينه، واستنهر فتقه، وانفتق رتقه، وأظلمت الأرض لغييبته، وكسفت النجوم لمصيبته، وأكدت الآمال، وخشعت الجبال، وأضيع الحريم، وأزيلت الحرمه (الرحمة - خ) عند مماته، فتلك والله النازلة الكبرى، والمصيبة العظمى، لا مثلها نازلة ولا بائقة عاجلة، أعلن بها كتاب الله جلّ ثناؤه في أفئيتكم في ممساكم ومصباحكم، هتافاً وصراخاً وتلاوة وألحاناً، ولقبلة ما حلّ بأنبياء الله ورسله حكم فصل وقضاء حتم ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْثَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْثَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(١).

إيها بني قيلة! أأهضم تراث أبيه وأنتم بمرأى مني ومسمع، ومنتدٍ أو مجمع، تلبسكم الدعوة، وتشملكم الخبرة، وأنتم ذوو العدد والعدة والأداة والقوة، وعندكم السلاح والجنّة، توافيكم الدعوة فلا تجيبون، وتأتيكم الصرخة فلا تغشون، وأنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير والصلاح، والنجبة التي انتجبت، والخيرة التي اختيرت، قاتلتم العرب، وتحملتم الكدّ والتعب، وناطحتم الأمم، وكافحتم البهيم، فلا نبرح أو تبرحون، تأمركم فتأتمرون، حتّى إذا دارت بنا رحي الإسلام، ودرّ حلب الأيام، وخضعت ثغرة الشرك، وسكنت فورة الإفك، وخمدت نيران الكفر، وهدأت دعوة الهرج، واستوثق نظام الدين، فأنتى حرّتم (جرّتم - خ) بعد البيان، وأسررتم بعد الإعلان، ونكصتم بعد الإقدام، وأشركتم بعد الإيمان، ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ فَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(٢).

(١) سورة آل عمران: ١٤٤.

(٢) سورة توبة: ١٣.

أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَذْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ، وَخَلَوْتُمْ بِالْدَعَةِ، وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ، فَمَحَجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ، ﴿فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ خَمِيدٌ﴾^(۱).

أَلَا وَقَدْ قُلْتَ مَا قُلْتَ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ، وَالْغَدْرَةِ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ، وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوْرُ الْقَنَا، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحَسْبَةِ، فَدُونَكُمْوَهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقْبَةَ الْخَفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مُوسُومَةَ بَغْضَبِ اللَّهِ وَشَنَارَ الْأَبَدِ، مُوَصُولَةَ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ، فَبَعِينَ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ ﴿وَسَيُغْلَمُ الَّذِينَ ظَلَعُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۲) وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ.

شرح لغات

ثم رمت بطرفها: طَرَفٌ بِهِ فَتَحَ مَصْدَرٌ اسْتُ و بِهِ مَعْنَى چَشْمِ هَمْ كَفْتَهُ شَدَهُ، يَعْنِي

نَظَرَ اِنْدَاخْتَ بِهِ چَشْمِ خُودِ وَ تَحْتِ كَمِیْتِرِ عِلْمِ رَسْمِ

الْفَتِيَّةُ: جَمْعُ فَتًى وَ أَنْ مَرْدٍ كَرِيمٍ وَ سَخِيٍّ رَا كَوِينْد. وَ دَرِ مَنَاقِبِ بِجَايِ «الْفَتِيَّةِ» «الْبَقِيَّةِ» أَوْرَدَهُ اسْتُ. وَ هَمِچْنِینِ دَرِ كَشْفِ الْغَمِّهِ بِهِ جَايِ «الْفَتِيَّةِ» «الْبَقِيَّةِ» رَوَايْتُ كَرْدَهُ بِهِ مَعْنَى بَاقِي مَانْدَهُ.

وَأَعْضَادُ: جَمْعُ عَضْدٍ بِهِ مَعْنَى نَاصِرٍ وَ يَاورِ اسْتُ.

وَحَصْنَةٌ: اَزْ حَصَنٍ بِهِ مَعْنَى حِصَارٍ وَ حَافِظِ اسْتُ.

الْغَمِيزَةُ: نَاتَوَانِ دَرِ كَارِ وَ بِيْ عَقْلٍ رَا كَوِينْد بِهِ مَعْنَى اِحْمَقٍ وَ نَادَانِ. دَرِ كَشْفِ

الْغَمِّهِ بِهِ جَايِ «الْغَمِيزَةِ» «الْفَتْرَةِ» أَوْرَدَهُ بِهِ مَعْنَى سَسْتِي. وَ عَلَآمَهُ مَجْلِسِي ﷺ اَزْ

(۱) سورة ابراهيم: ۸.

(۲) سورة شعراء: ۲۲۷.

ابی طاهر به راء مهمله نقل کرده از غمر به معنای حقد و کینه، یا از غمر به معنای ستر و پوشش. و نیز علامه گفته است که این کلمه شاید به ضاد معجمه بوده از اغماض باشد و تصحیف شده.

وسرعان: به فتح و رفع و کسر سین هر سه استعمال شده.
وعجلان: به فتح عین است که هر دو از اسماء افعال است به معنای سَرَعَ و عَجَلَ یعنی شتافت و تعجیل کرد.

السينة: به کسر سین از باب عَلِمَ يَغْلُمُ، خواب اول و خواب سبک را گویند. و حکایت از ابی طاهر شده که چنین روایت کرده: «سرعان ما أجدبتم فأكدبتم» هرگاه عبارت «أجدبتم» باشد به معنای أصابهم الجذب است، و أكدبتم از أكدی الرُّجُل است یعنی کم شد خیر او.



وإهالة: به کسر همزه است.

الورك: چربی گوشت را گویند.

و این مثلی است که شایع بوده در آن عصر، چنانچه فیروزآبادی در قاموس گفته که اصل آن این است که مردی میش لاغری داشت که از لاغری آب کثیف از بینی آن روان بود، به او گفته شد که: این چیست که از بینی او جاری است؟ در جواب گفت: مغز و دماغ اوست. پس پرسش کننده گفت: «سرعان ذا إهالة» یعنی چقدر بسرعت مغز او می ریزد. این مثل گفته می شود به بودن چیزی پیش از وقت آن. تا اینجا بود کلام صاحب قاموس^(۱).

علامه مجلسی بعد از نقل کلام صاحب قاموس فرموده که: شاید لفظ عجلان بوده نه سرعان، و بر فیروزآبادی یا غیر او اشتباه شده، یا هر دو لفظ استعمال

(۱) فیروزآبادی، القاموس المحيط ج ۳ ص ۳۷.

شده باشد. غرض فاطمه سلام الله علیها از این کلام تعجب از عجله کردن انصار و شتاب داشتن ایشان بوده برای احداث بدعت‌ها و ترک سنت‌ها و احکام الهیه و یاری نکردن عترت پیغمبر بوده با قرب عهدی که به پیغمبر داشتند و فراموش نکرده بودند هنوز وصیت‌های پیغمبر را در حق عترت او و می‌توانستند یاری کنند فاطمه را و حق او را کسانی که بر او ستم کردند بگیرند.

و شاید مراد آن حضرت از گفتن این کلام که مترتب بر چنین بدعتی که غصب حق آن حضرت بوده مفسد دینیه و از بین بردن آثار دنیویه علیه السلام باشد^(۱).

خطب: به فتح، شأن و امر بزرگ یا کوچک را گویند.

الوہی: به وزن رمی شکافتن و پاره کردن را گویند.

استنہر: از نہر به تحریک به معنای گشایش و اتساع است.

الفتق: به معنای شکافتن است.

الرتق: ضد آن است. ضمائر در هر سه راجع به خطب است.

کسف النجوم: کسوف گرفته شدن نور است از آنها.

أدلت الحرمة: از اداله است به معنای غلبه.

وأكدت الحرمة: یعنی بخل کرده شد و کم شد خوبی. و از ابی طاهر حکایت

کرده شد که بعد از جمله «وکسفت النجوم» که قبلاً ذکر شد این جمله را روایت

کرده: «واکتأبت لخیرة الله مصیبتہ». اکتأب از باب افتعال از کأبه است به معنای

حزن و اندوه. و حریم الرجل آن را گویند که از او حمایت می‌کند و برای دفع

دشمن از او قتال می‌کند. و «الحرمة» آن کسی و چیزی را گویند که حلال نباشد

هتک آن، و در بعضی از نسخه‌ها بجای «الحرمة» «الرحمة» آورده‌اند.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۸۴.

النازلة الكبرى: به معنی سخت بزرگ تر.

والبائقة: به معنی داهیه است یعنی امر سخت بزرگ.

أفنية: جمع فناء است به معنی فضاء وسیع جلو خانه.

والممسي والمصبح: هر دو مصدرند در جای امساء و اصباح استعمال می شوند.

والهتاف: به معنای صیحه است.

الصراخ: فریاد زدن سخت است و آن به ضمّ صاد است.

التلاوة: به کسر تاء به معنی خواندن است.

الألحان: جمع لحن به معنای فهم است، و محتمل است به معنی لحن، مراد

سرود و طرب باشد. و صاحب کشف بجای جمله های بالا چنین روایت کرده:

«فتلك نازلة أعلن بها كتاب الله في قلبكم، ممساکم ومصبحکم، هتافاً هتافاً، ولقبه ما حلّ بأنبياء الله ورسله».

حکم فصل: یعنی فرمان و داورى قطعی که در آن تردیدی نباشد. و گاهی هم

به معنای جدا کننده میان حق و باطل استعمال می شود.

وقضاء حتم: یعنی آن حکمی یا چیزی که در آن تغییر راه نیابد.

خلت: یعنی مضت.

والانقلاب على العقب: پس پس برگشتن که از آن ارتداد اراده شده است بعد از

ایمان آوردن.

علامة مجلسی رحمته الله فرموده که: بعضی از امثال گفته اند که: باید دانست شبهه ای

که برای مخاطبین بعد از موت پیغمبر عارض شد یا از جهت حتم نبودن عمل و

اوامر پیغمبر بوده و نگاه داشتن حرمت او در حق اهل بیتش بعلت اینکه

عقل های ضعیفه طبعاً چنان است که رعایت حال حاضرین را بیشتر از غائبین

می کنند، و به غائب شدن پیغمبر از چشم هایشان، کلام آن حضرت از

گوش‌هایشان دور شد، و وصیّت‌های او از دلهایشان بیرون رفت.

پس فاطمه سلام الله علیها از آن دفاع کرد به آنچه که در کلام خود اشاره به آن فرمود از آشکار ساختن خدای تعالی، و خبر دادن او از این واقعه، و واقع شدن این واقعه هولناک پیش از واقع شدن آن، و اینکه مرگ چیزی است که بر پیغمبران و انبیاء گذشته هم روی داده برای ثابت بودن اُمت بر ایمان و زائل کردن این خصلت بد از نفس‌های ایشان.

و یا معنای کلام آن بی‌بی معظمه صلوات الله علیها این بوده که: آیا می‌گویند محمد ﷺ مُرد، و پس از مردن او ما زاجر و مانعی نداریم و از کسی نمی‌ترسیم، هرگاه مطیع فرمان‌های او نباشیم، و از نواهی او انزجار نداشته باشیم؟ آن حضرت در جواب ایشان آنچه را که از قول خدا استفاده می‌شود بیان فرمود که: ﴿أَفَبِنَاثٍ أَوْ قَتْلٍ﴾ تا آخر آیه. ولیکن در این هنگام و بر این فرض گفتن او این کلام را برای آشکار ساختن اعلان خدا و تازه کردن آن نبوده و موت پیغمبر مدخلیتی در جواب نداشته مگر به تکلف.

و محتمل است که برای رفع شبهه آنها بوده که مرگ را برای پیغمبر جایز نمی‌دانستند، چنانچه عمر بن الخطاب صریحاً گفت که پیغمبر نمرده است، و این حرف از جمله مطاعن او شمرده شده، پس از آنکه موت آن حضرت در نزد ایشان محقق شد، شک و سستی در ایمانشان حاصل گردید، و در اعمال موهون شدند، و برای همین بود که فاطمه صلوات الله علیها را یاری نکردند، پس مدخلیت حدیث اعلان و آنچه بعد از آن است در جواب واضح است.

به هر تقدیر، گفتن آن حضرت سلام الله علیها «فخطب جلیل» پس از گفتن «فتلك والله النازلة الكبرى» احتمال می‌رود در جواب گفته آنها باشد، پس حاصل شبهه ایشان این است که مردن پیغمبر ﷺ که بزرگترین داهیه است واقع شد،

و بعد از مردن او باکی نیست به آنچه منع شده واقع شود از این جهت به یاری او قیام نکردند، و بی انصافی کردند از گرفتن حق او از کسی که به او ظلم کرده و حق او را غصب نموده.

و چون کلام حضرت متضمن این بود که مردن پیغمبر بزرگترین مصیبتی است، اول آن حضرت تسلیم شد در مقدمه کار؛ زیرا که این کلام حق محض بود، و پس از آن بر خطای ایشان آگاهی داد، و آن مستلزم بی مبالاتی آنها بود به آنچه که واقع شده بود و حق را یاری نکرده بودند و پیروی اوامر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ننموده بودند. بگفته خود اعلان داد به کتاب خدا تا آخر سخن خود.

پس حاصل جواب این شد که: ای جماعت! خدا پیش از واقع شدن این واقعه در سال گذشته به شما خبر داد از پیش از پیغمبران گذشته، و بیم داد شما را از اینکه واپس بروید، و بعد از ایمان آوردن مرتد شوید، تا ترک نکنید عمل به لوازم ایمان را بعد از واقع شدن واقعه، و سستی نکنید از یاری کردن حق و نابود کردن باطل.

و تسلیم شدن فاطمه در آنچه که اول تسلیم شد دلیل است بر اینکه آن مصیبت بزرگترین مصیبت‌ها بوده، و چنین مصیبت بزرگی تأیید می‌کند وجوب نصرت مرا؛ زیرا که من مصیبت زده هستم در حقیقت هر چند غیر از من هم در آن شریک باشند، پس کسی که حقیقتاً چنین مصیبتی بر او روی داده رعایت حق او کردن و او را یاری کردن سزاوارتر است.

و محتمل است که فرموده آن حضرت علیها السلام «فخطب جلیل» از اجزاء جواب باشد، پس می‌رساند که شبهه آنها بعضی از شبهاتی است که ذکر شد یا داخل شده بعضی از آنها بر بعض دیگر.

حاصل جواب در این صورت چنین می‌شود که چون این نازله بزرگ بر من

وارد شده، و خدا قبلاً خبر داده است به شما، و امر فرموده که مرتد نشوید، و از ایمان واپس نروید، بر شما واجب است که دفع ظلم از من بکنید و به یاری من قیام کنید.

و شاید انسب این باشد آنچه را که ابن ابی طاهر از قول آن حضرت روایت کرده که فرموده: «وَتِلْكَ نَازِلَةٌ أُعْلِنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ» به واو بدون فاء.

و محتمل است که شبهه وارده برای مخاطبین منحصر به یکی از وجوهی که ذکر شد نباشد، بلکه بعضی از آن برای بعضی، و بعضی برای دیگری از آنها، و هر مقدمه‌ای از مقدمات جواب اشاره به دفع یکی از آنها باشد.

علامه مجلسی رحمته الله پس از بیان آنچه که ذکر شد از اقوال فرموده که: محتمل است در آنجا حقیقتاً شبهه‌ای نباشد بلکه غرض این باشد، بلکه مراد این باشد که آنها در مرتکب شدن این کارهای زشت حجت و دست‌آویزی نداشتند مگر اینکه کسی متمسک شود به امثال این کارهای باطل ناچیز واهی که بطلان آن بر احدی پوشیده نیست، و آنچه گفته شد در احتجاجات شایع است^(۱).

قولها رحمته الله: إِيهَاءُ بَنِي قَيْلَةَ أَهْضَمُ تَرَاثٍ أَيْهَ وَأَنْتُمْ بِمِرْأَى وَمَسْمَعٍ وَمَبْتَدَأٍ وَمَجْمَعٍ، تَلْبِسُكُمْ الدَّعْوَةَ، وَتَشْمَلُكُمْ الْحَيْرَةَ.

إِيهَاءُ: به فتح همزه و تنوین به معنای هیهات است.

وَبَنُو قَيْلَةَ: مراد دو قبیله اوس و خزرجند از انصار، و قَیْلَه نام جدّه اعلای آنها است، و او قَیْلَه دختر کاهل بوده.

وَهْضَمُ: به معنای شکستن است.

وَتَرَاثٍ: به معنای میراث است و تاء در آن واو بوده.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۸۷-۲۸۹.

بمرأی و مسمع: یعنی جائی که دیده می‌شوید و سخن شما شنیده می‌شود.
و مبتداء: در بیشتر از نسخه‌ها به باء موخده است با همزه یعنی شما در جائی هستید که از آنجا امور و احکام ابتدا می‌شود، و چنین می‌نماید که این لفظ تصحیف متتد باشد به نون بدون همزه به معنای مجلس، چنانچه در مناقب قدیم روایت شده و «مجمع» تفسیر آن است.

و تلبسکم: یعنی احاطه می‌کند شما را و می‌پوشاند شما را.
والدعوة: به معنی مرتبه‌ای از خواندن یعنی ندا می‌کند.
والخبرة: از خبر است به معنای علم یا تجربه به کسر به همان معنی، و مراد از دعوت ندای مظلومیّت برای نصرت و یاری. و خبره مراد علم ایشان است به مظلومیّت آن حضرت سلام الله علیها، و تعبیر به احاطه و شمول برای مبالغه است، یا تصریح به اینکه مظلومیّت آن حضرت را عموماً می‌دانستند، و این از قبیل حکم کردن به گروه نیست یا به بعضی از آنها یا بیشتر از آنها. و از ابی طاهر «الحیره» روایت شده به خاء بی نقطه شاید تصحیف باشد.

قولها علیها السلام: و أنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير والصلاح، والنجة التي انتجت، والخيرة التي اختيرت.

الكفاح: رو به سوی دشمن رفتن در جنگ‌ها بدون سلاح و سپر. گفته می‌شود: فلان يكافح الأمور، یعنی فلانی به تنهایی خودش مباشر کارها است.
النجة: به معنای نجیب و کریم. و محتمل است که النجة به فتح خاء باشد به معنای انتخاب شدگان.

والخيرة: به معنای اشخاص نیک صاحب فضیلت مختار از قوم.
ناطحتم الأمم: یعنی جنگ کردید با گروه‌های دشمن و آنها را به کوشش‌های خود دفع کردید.

وَكَا فُحْتَمِ الْبَهْمُ : و متعرض شجاع‌ها شدید و آنها را دفع کردید.

لَا نَبْرَحُ : یعنی جدا نشدیم.

نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتُمِرُونَ : یعنی ما همیشه فرمان می‌دادیم شما را و شما مطیع فرمان ما بودید. و به روایت کشف الغمّه «و تبرحون» به واو روایت شده و عطف در هر دو بر مدخول نفی است، و منفی یکی از دو امر است، و عطف کردن آن بر نفی مشعر بر آن است که بسا می‌شد که جدا می‌شدند و مخالفت می‌کردند از فرمانبرداری، چنانچه در جنگ أخذ و غیر آن نفاق می‌افتاد، به خلاف اهل بیت که خستگی بر ایشان عارض نمی‌شد. و «أو» در معطوف به معنای واو است و شاید نسخه کشف الغمّه اظهر و صواب‌تر از سایر نسخه‌ها باشد.

قَوْلُهَا ﷺ : حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَ حَلَبَ الْأَيَّامِ، وَخَضَعَتْ نَعْرَةَ الشَّرِكِ، وَسَكَنْتْ فَوْرَةَ الْإِفْكِ، وَخَدَّتْ نِيرَانَ الْكُفْرِ، وَهَدَّاتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ.

دوران آسیاب کنایه از منظم شدن امر آن است، و باء سببیّه است.

وَدَرَ اللَّبَنُ : به معنی جاری شدن شیر است.

وَحَلَبَ : دوشیدن آن است.

وَنَعْرَةُ : به نون و عین و راء بی نقطه به معنی خیشوم و خیلاء و کبر است. و به معنی فُورَان و جوشیدن هم آمده است. و اگر با غین نقطه‌دار باشد باز به معنای جوشیدن است، و به معنای خشمگین شدن هم آمده، و همچنین بجوش آمدن غیظ. و در بعضی از نسخه‌ها ثَغْرَةُ به ثاء سه نقطه روایت شده به معنای استخوان‌های دو طرف گردن و نُحْر. و «خَضُوعُ ثَغْرَةِ الشَّرِكِ» کنایه است از نابود شدن و سقوط شرک است.

وَإِفْكَ : به کسر همزه یعنی دروغ، و «فَوْرَةُ الْإِفْكِ» یعنی جوشیدن و هیجان

دروغ.

وخدمت النار: یعنی خاموش شد شعله آتش و ماند بی شعله، و این جمله مشعر است بر منافق بودن بعضی از آنها و باقی ماندن ماده کفر در دلهایشان.
هدأت: یعنی ساکن شد.

الهرج: فتنه و کشتن.

استوثق: یعنی جمع و بهم چسبیده شد.

قولها علیها السلام: فأتی حرتم بعد البیان، وأسررتم بعد الإعلان، ونکصتم بعد الإقدام، وأشرکت بعد الإیمان.

کلمه «أتی» ظرف مکان است به معنی «آین» و گاهی به معنی «کیف» استعمال می شود.

حرتم: یعنی برگشتید یا گم شدید. و اگر به جیم نقطه دار باشد از جور است به معنای راه کج رفتن و عدول از حق است. یعنی برای چه راه حق را ترک کردید بعد از آنکه برای شما واضح و روشن شد.
ونکصتم: یعنی واپس برگشتید بعد از پیشرویتان. و پس از ایمان آوردن برگشتید و مشرک شدید.

﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتُخْشَوْنَهُمْ فَأَلَنَ أَخَقُّ أَنْ تُخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

نكث العهد: یعنی شکستن پیمان.

الأيمان: جمع یمین است به معنای سوگند.

مشهور بین مفسرین این است که این آیه در شأن یهود نازل شده، آنهایی از ایشان که عهدشکنی کردند و با حرب‌ها بیرون شدند و همت گماشتند به بیرون کردن پیغمبر از مدینه، و ابتداء به شکستن پیمان و قتال کردند.
و گفته شده است: نازل شده در حق مشرکین قریش و اهل مکه هنگامی که

پیمان‌های خود را شکستند که با پیغمبر و مؤمنان بسته بودند بر اینکه کمک و مددکار دشمنان ایشان نباشند، و آنها پیمان خود را شکسته و معاونت بنی‌بکر شدند بر ضرر خزاعه، و قصد کردند رسول خدا ﷺ را از مکه بیرون کنند در آن هنگامی که در دار الندوه گرد آمدند و شیطان بصورت پیرمرد نجدی بنزد آنها آمد (تا آخر حکایت) پس آنها ابتداءً بنای دشمنی را گذاردند، و به دشمنی و مقاتله با ایشان پرداختند در آن وقت یا در روز بدر.

یا اینکه مراد از نقض عہدی است که از آن جماعت ظاهر شد، و قسم و سوگندهائی که بر پیغمبر یاد کرده بودند نادیده گرفته و سوگند شکنی کردند، که حضرت فاطمه سلام الله علیها به آن تذکر می‌دهد که غرض از تذکر آن وجوب قتال با غصب کنندگان حق اوست و حق اهل بیت علیهم السلام.

پس مراد از شکستن پیمان‌ها و سوگندهایشان آن عهد و پیمانی است که با پیغمبر بسته بودند و سوگند یاد کرده بودند زمان بیعت کردن با پیغمبر که فرمان‌های او را اطاعت کنند، و از آنچه که نهی می‌فرماید خودداری کنند، و دشمنی با آن حضرت را در خاطره‌های خود خطور ندهند، پس آنها به عهدهای خود وفا نکردند، و در آنچه که پیغمبر آنها را امر فرموده بود یا نهی کرده بود پیمان شکنی کردند، و مقصودشان این بود که عزم آن حضرت را تغییر دهند برای بیرون کردن کسی که نفس پیغمبر و قائم مقام او بود به امر خدا و امر پیغمبر یعنی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه، و از خلیفه و جانشین خود قرار دادن او منصرف شود.

و تصمیم گرفتند برای باطل کردن فرمان‌ها و وصیت‌های آن حضرت که در حق اهل بیت خود فرموده بود که آن نازل منزله بیرون کردن خود پیغمبر بوده از جایگاه و مقامی که داشته، پس کلام حضرت فاطمه سلام الله علیها اقتباس از آن

است. و در بعضی از روایات است که کلمه «لقوم» در آیه متعلق است به «تخشوهم».

وقولها (علیها السلام): «ألا وقد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض، وأبعدتم من هو أحقّ بالبسط والقبض، وخلوتم بالدعة، ونجوتم من الضيق بالسعة، فجبجتم ما وعيتم، ودسعتم الذي تسوغمتم، ف ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾».

الرؤية: دانستن و دیدن را گویند.

أخلد: یعنی رکون و میل کرد.

والخفض: به فتح خاء گشایش و توسعه عیش و زندگانی. و مراد از «من هو» أحقّ بالقبض والبسط «امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

خلوتم: یعنی جمع شدید و خلوت کردید.

الدعة: به معنای راحت و سکون.

تمجج ومج: شراب را از دهن بیرون ریختن.

وعيتم: یعنی نگاه داشتید.

الدسع: به معنای دفع و قیء و بیرون کردن شتر است آنچه را که خورده است از دهان خود.

تسوغمتم: یعنی آنچه را که به سهولت آشامیده اید.

تکفروا: در کلام آن حضرت یا از کفر است و ترک شکر است که ظاهر سیاق کلام همین است، چنانچه خدای تعالی فرموده: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^(۱) و یا از کفر به معنای اخص است و تغییر در معنی منافات ندارد با اقتباس از آیه با اینکه در آیه نیز احتمال این معنی می رود.

(۱) سوره ابراهیم: ۷.

و مراد آن حضرت این است که اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است از جنّ و انس ضرر نمی‌رساند مگر به خود شما؛ زیرا که خدائی که منزّه است، بی‌نیاز است از شکرگزاری شما و طاعت شما و او سزاوار ستایش است و بس، و ذات او محمودیست که فرشتگان بلکه همه موجودات به زبان حال حمد او را می‌کنند، و کفران عاید خود شما می‌شود، ضرر آن زمانی که از فضل او محروم شدید و از زیادتی انعام و اکرام او باز ماندید.

حاصل کلام آن حضرت

این می‌شود که شما امام بحق را ترک کردید، و بیعت او را شکستید و از گردن خود برداشتید، و راضی شدید به بیعت کردن با ابوبکر برای اینکه می‌دانستید امیر مؤمنان علیه السلام مداهنه و سستی در دین خدا نمی‌کند، و در راه خدا از ملامت ملامت کننده باکی ندارد، و شما را بر مرتکب شدن سختی‌های جهاد و غیر آن فرمان می‌دهد، و امر می‌کند شما را به ترک شهوت‌هایی که به زینت‌های دنیا دارید، و غنیمت‌ها را در میان شما برابر قسمت می‌کند، و بالا دست‌ها را به زیر دست‌ها ترجیح نمی‌دهد، و برتری نمی‌دهد رؤسا و امیران را بر زیر دستان.

و ابوبکر مردیست که لینت دارد، و تحت تأثیر آنها واقع می‌شود، و در تقسیم فرق می‌گذارد میان آنها، و مضایقه می‌کند در امر دین برای خشنودی بندگان، پس به این جهت ایمان را ترک کردید، و از طاعت خدائی که منزّه و پاک است بیرون رفتید و اطاعت شیطان را اختیار کردید که بازگشت و بال آن نیست مگر برای خود شما.

وقولها علیها السلام

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِّنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ، وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ، وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغِيْظِ، وَخَوْرُ الْقَنَا، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحِجَّةِ.

الخذلة : به معنای ترک یاری.

وخامرتکم : یعنی داخل شما شدم.

والغدره : بی وفائی.

واستشعرتها : شعار، جامه ایست که به بدن چسبیده باشد.

فیض : زیادی آب و جاری شدن آن، گفته می شود: فاض به معنای شاع است.

و«فاض صدره بالسر» یعنی ظاهر کرد سری را که در سینه داشت. و «فاضت

روحه» یعنی خارج شد روح او.

مراد از این فقره ظاهر کردن چیزی است که در نفس خلجیان دارد بعلت زیاد

شدن غصه و غلبه اندوه.

النفث : دمیدن به دهان و صدا را از روی غیظ بلند کردن و خاموش کردن آتش

غضب.

الخور : به تحریک به معنای ضعف و ناتوانی.

القنا : جمع قنایه به معنی نیزه و در عصای راست و کج هر دو استعمال شده، و

شاید مراد ضعف نفس باشد از شکیبائی و کتمان اندوه، یا ناتوان بودن از آنچه که

اعتماد بر آن دارد به یاری کردن بر ضرر دشمن. و شاید جمله اخیر انساب باشد.

البث : نشر دادن و اظهار کردن.

الهم : آن چیزی است که صاحبش قدرت بر کتمان آن نداشته باشد و آن را

انتشار دهد.

وتقدمة الحجة : اعلام کردن شخص است حاجت خود را پیش از وقت قطعاً

برای عذرخواهی کردن او به سبب غفلت.

حاصل این جمله چنین می شود

یعنی : طلب یاری کردن من از شما و تظلم کردنم در پیش شما و اقامه حجت

کردنم بر شما برای امیدوار بودن به کمک شما و پشتیبانی شما نیست بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجّت است تا در روز قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم.

وقولها ﷺ

فدونكموها فاحتقبوها دبيرة الظهر نقبة الخفّ، باقية العار، موسومة بغضب الله وشنار الأبد، موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع على الأفئدة، فبعين الله ما تفلون، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.

الحَقَب: ریسمانی است که به آن بار بر شتر می‌بندند. در اینجا انساب این است که به صیغه افعال خوانده شود، یعنی محکم ببندید بار را بر آن و مهیا شوید برای سوار شدن. لیکن در روایاتی که رسیده است بیشتر به باب افتعال آورده.

دبيرة الظهر: پالان شتر و پالان حیوانات را گویند.

نقبة الخفّ: در حالتی که سبّرعیت و شتاب پا بردارد.

والعار الباقي: عیبی که هرگز زایل نشود.

موسومة: داغ‌گذارده شده است به خشم خدا.

شنار الأبد: یعنی عیب و عار همیشگی است.

ونار الله الموقدة: و آتش خداست که همیشه برافروخته است و خاموشی ندارد.

تطلع على الأفئدة: که آن آتش مشرف است بر دل‌ها، الم و سوزش آن

همچنانی که بدن از آتش ظاهر متألم می‌شود. و گفته شده است که این آتش از

باطن به ظاهر سرایت می‌کند بخلاف آتش‌های دنیا که از ظاهر به باطن می‌رسد.

وبعين الله ما تفلون: یعنی آنچه کرده‌اید و می‌کنید خدا می‌داند و بر آن مطلع

است. یا اولیاء و ملائکه و حفظه می‌دانند، چنانچه در قول خدای تعالی گفته شده

در معنای ﴿تَجْزِي بِأَعْيُنِنَا﴾^(۱) یعنی جاری می‌شود به چشم‌های اولیاء و ملائکه و حفظه ما.

المنقلب: یعنی جای بازگشت و انصراف.

ترجمه این قسمت از خطبه

پس رو کرد به آن جماعت انصار و فرمود: ای گروه جوانمردان و یاران و ملت و یاری‌کنندگان اسلام! چیست این ناتوانی و بی‌عقلی یعنی احمقی و نادانی که در حق من روا داشته‌اید؟ و خواب سبکی که شما را فرو گرفته و غافل شده‌اید از ظلمی که بر من وارد آمده؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود که مرد حفظ می‌کند حق فرزندان خود را؟ چه قدر زود شتاب کردید برای احداث بدعت‌ها و ترک سنت‌ها و احکام الهیه و یاری نکردن عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله با قرب عهده‌ی که به پیغمبر دارید و حال آنکه هنوز وصیت پیغمبر در حق عترت او فراموش نشده، و شما می‌توانستید دختر پیغمبرتان را یاری کنید، و حق او را از کسانی که بر او ستم کردند بگیرید، در حالتی که قدرت و طاقت آن را داشته و دارید در آنچه که من می‌خواهم، و می‌توانید مرا یاری کنید در آنچه که می‌طلبم.

آیا می‌گوئید محمد صلی الله علیه و آله مُرد، این کار بزرگی است و مصیبت عظیمی است که شکاف آن وسعت دارد، و گشایش آن زیاد است، و شکافته شده است بهم پیوستگی آن، و زمین تاریک شد برای پنهان شدن او، و ستاره‌ها بی‌نور شد در مصیبت او، و کُم شد آرزوهای نیکی، یا آنکه حزن و اندوه دختر پیغمبر زیاد شد، و کوه‌ها خاشع و لرزان شد، و آنهایی که از پیغمبر حمایت می‌کردند و برای دفع دشمن در پیش روی او قتال می‌کردند ضایع ماندند - یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام - و آنهایی که در ایمان امتحان داده بودند، و آنچه در حیات پیغمبر حرام بود به مرگ پیغمبر حرمت آن را برداشته و زائل شد.

بذات خدا سوگند این است فتنه بزرگ تری که نازل شده، و مصیبت بزرگی که روی داده و مثل و مانند ندارد، این است امر بزرگ شتابنده‌ای که خدائی که بزرگست ثنای او قبلاً در کتاب خود از آن خبر داده، و در فضاء وسیع جلو خانه‌های شما اعلان فرموده، و در هر شب و صبحی به صداها و فریادها و خواندن‌ها و لحن‌ها خوانده شده، و پیش از این هم آنچه بر انبیاء و فرستاده‌های خدا در آن خبر داده و فرمان خدا و داوری او قطعی است و بطور حتم صورت گرفته و می‌گیرد، فرموده: نیست محمد مگر آنکه فرستاده شده ایست (یعنی از جانب خدا) که پیغمبرانی که پیش از او بوده‌اند رفتند و مردند، آیا اگر پیغمبر مرد یا کشته شد شما واپس برمی‌گردید - یعنی از ایمان بیرون می‌روید و مرتد می‌شوید - پس کسی که از دین محمد واپس برگردد و مرتد شود آن کس در عالم آخرت از زیان کاران است.

دور است از شما ای فرزندان قبیله (یعنی ای دو قبیله اوس و خزرج که از فرزندان قبیله دختر کاهل می‌باشید)، آیا میراث پدر من شکسته و خورده شود در جائی که شما می‌بینید و می‌شنوید در مجلسی که دعوت مظلومیت من شما را پوشانیده و شما را به نصرت و یاری خود می‌خوانم و شما هم مظلومیت مرا می‌دانید و خبرت دارید و شماره شما بسیار است و عده و اسباب و آلات جنگ و توانائی و اسلحه و سپر به اندازه‌ای که شما را وافی باشد در نزد شما هست.

شما را می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنید، فریاد به شما می‌رسد و اعتنا نمی‌کنید، و حال آنکه دلیری شما به اندازه‌ایست و معروفید به اینکه بدون اسلحه در جنگ با دشمن مبادرت می‌کنید، و به خیر و صلاح و نجابت و خبرویت در سلحشوری و جنگجویی شناخته شده‌اید، و رنج و تعب کارزار با دشمن را تحمل می‌کنید، و با گروههای دشمن جنگها کرده‌اید، و آنها را به کوششهای خود دفع کرده‌اید، و متعرض دلیرانی شده‌اید، و آنها را قلع و قمع کرده‌اید، و ما از هم جدا نبودیم، ما فرمان می‌دادیم و شما فرمان می‌بردید، تا

اینکه آسیای اسلام دور زد به سبب ما، و شیر روزگار دوشیده و بینی شرک به خاک مالیده شد، و دروغ گفتن از جوشش خود باز ایستاد، و شعله های آتش کفر خاموش شد، و دعوت فتنه جویان و آدم کشی فرونشست، و نظام و پیوستگی برقرار و محکم شد.

پس کجا رفتید؟ و یا چگونه برگشتید؟ و چرا راه حق را ترک کردید بعد از اینکه بر شما واضح و روشن شد؟ و ایمان خود را پوشیدید و پنهان کردید پس از آشکار شدن، و روی به عقب برگشتید و پس از ایمان آوردن مشرک شدید؟ آیا مقاتله نکردید با کسانی که پیمان ها و سوگندهای خود را شکستند، و همت گماشتند برای بیرون کردن پیغمبر، و آنها ابتدا کردند جنگ با شما را در اول مرتبه، آیا از آنها می ترسید؟ خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن باشید.

آگاه باشید که می بینم و می دانم که میل و تکیه کردید به توسعه و عیش و لذت های دنیای پست، و خودتان را دور کردید از کسی که او سزاوارتر است به گستردن و برجیدن. یعنی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، و گرد هم جمع شدید و خلوت کردید به راحتی و آرامش، و از تنگی نجات یافتید و به وسعت رسیدید، و بیرون ریختید از دهان خود آنچه را که در آن داشتید، و مانند شترقی کردید و بالا آوردید آنچه را که خورده بودید، پس اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است از جن و انس خدا بی نیاز و ستوده شده است، هیچگونه احتیاجی ندارد.

آگاه باشید گفتم آنچه را که گفتم با اینکه شما را می شناختم و می دانستم که مرا یاری نخواهید کرد، در میان شما داخل شدم هر چند بی وفائی شما را می دانستم که لباس آن را بر دل های خود پوشیده و آن را شعار خود قرار داده اید، ولیکن مراد من ظاهر کردن چیزی است که در دل من مرا بفشار آورده بود، صدای خود را بلند کردم تا آتش غضب خود را خاموش کنم بعلت ضعف نفس از شکیبائی و کتمان اندوه، یا ناتوان بودن از آنچه که اعتماد بر آن دارم به یاری کردن بر ضرر دشمن و نشر دادن، و آشکار کردن آن چیزی که قدرت بر

کتمان آن ندارم، و یاری خواستن از شما و تظلم کردنم در پیش شما، و اقامهٔ حجت کردنم بر شما، و امیدوار شدن به کمک شما منظور من نیست بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجت است تا در روز قیامت نگوئید ما غافل بودیم.

پس گوش بگیرید و بار خود را محکم ببینید بر پشت‌های خود، و بشتاب قدم بردارید که این عیب هرگز زائل نخواهد شد، داغ غضب خدا بر شما گذارده شده، و این عار و عیب همیشگی، و آتش خداست که همیشه برای شما برافروخته خواهد بود، و مشرف خواهد بود بر دل‌های شما، و این آتش بخلاف آتش دنیا است که از ظاهر به باطن می‌رسد، بلکه از باطن دل‌های شما به ظاهر بدنهایتان سرایت خواهد کرد، و آنچه کرده‌اید بنظر خداست و او بر آن مطلع و آگاه است، و زود باشد که بدانند آنهایی که ظلم می‌کنند در چه جانی بازگشت می‌کنند.

وقولها ﷺ

وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.
و من که دختریم دهندهٔ شما پیغمبر خدا ﷺ می‌باشم که ترسانید و خبر داد شما را به عذاب سختی برای ظلمی که کرده‌اید حجت را بر شما تمام کردم، شما بکنید آنچه می‌کنید ما هم کننده‌ایم آنچه را باید بکنیم، و منتظر عذاب سخت باشید ما هم انتظار کشنده‌ایم.

جواب ابوبکر از سخنان فاطمه ﷺ

فأجابها أبو بكر عبد الله بن عثمان، فقال: يا ابنة رسول الله، لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفاً كريماً رؤوفاً رحيماً، وعلى الكافرين عذاباً أليماً وعقاباً عظيماً، فإن عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ، وَأَخَا لِبُعْلُكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ (الْإِخْوَانِ - خ)، آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَسَاعِدُهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ، لَا يَحْبَبُكُمْ إِلَّا كُلُّ سَعِيدٍ، وَلَا يَبْغِضُكُمْ إِلَّا كُلُّ شَقِيٍّ، فَأَنْتُمْ عَتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُنتَجِبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا، وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا، وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفْوَرِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مُرَدُّودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَلَا مُصَدَّودَةٌ عَنْ

صدقك، والله ما عدوت رأي رسول الله ﷺ، ولا عملت إلا بإذنه، وإن الرائد لا يكذب أهله، وإني أشهد الله وكفى به شهيداً إنني سمعت رسول الله ﷺ يقول: نحن معاشر الأنبياء لا نورث ذهباً ولا فضة ولا داراً ولا عقاراً، وإنما نورث الكتب (الكتاب - خ) والحكمة والعلم والنبوة، وما كان لنا من طعمة فلولي الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه، وقد جعلنا ما حاولته في الكراع والسلاح يقاتل به المسلمون، ويجاهدون الكفار، ويجالدون المردة ثم الفجار، وذلك إجماع من المسلمين، لم أتفرّد به وحدي، ولم أستبدّ بما كان الرأي فيه عندي، وهذه حالي ومالي هي لك وبين يديك، ولا نزوى عنك، ولا ندّخر دونك، وأنت سيّدة أمة أبيك، والشجرة الطيبة لبنيك، لا يدفع مالك من فضلك، ولا يوضع من فرعك وأصلك، حكمك نافذ فيما ملكت يداي، فهل ترين أن أخالف في ذلك أباك ﷺ؟

شرح لغات

قوله: الرائد لا يكذب أهله: این مثلی است که ابوبکر به آن استشهاد کرده برای خبر دروغی که به پیغمبر ﷺ افتراء بسته. و رائد مقدم و رئیس قوم را گویند که بر او واجب است قوم خود را نصیحت کند و دروغ نگوید، و از گفتن این کلام چنین احتمال داده که خلیفه است یعنی ریاست عامه دارد.

مجالدة: زد و خورد با شمشیر است.

استبداد: منفرد و مستقل بودن در کار است.

لا نزوى عنك: یعنی نمی گیریم از تو.

ولا ندّخر دونك: یعنی ذخیره نمی کنیم برای غیر تو و رتبه تو را پست نمی کنیم و منکر فضل تو نیستیم، و همچنین فضل اجداد و اولاد تو.
ترین: از رأی به معنی اعتقاد است.

ترجمه

پس ابوبکر عبدالله بن عثمان در جواب آن حضرت سلام الله علیها گفت: ای دختر

رسول خدا! پدرت جانب دار و کریم و مهربان و رحیم بود با مؤمنان، و بر ضرر کفار شکنجه دردناک و عقوبت کننده بزرگی بود، پس اگر نسبت می دادیم او را می یافتیم که او پدر دوست و پدر سایر زن ها نیست، و برادر شوهر دوست و برادر سایر دوستان یا برادرها نیست، او را ترجیح می داد بر هر خویشاوندی، و با او مساعد بود در هر امر بزرگی، دوست نمی دارد شما را مگر هر کسی که سعید باشد، و کینه شما را در دل نمی گیرد مگر هر کسی که شقی باشد، شما نیکوتر رسول خدا ﷺ که پاکیزه گانید، و در هر فضیلتی اختیار کرده شده و برگزیده شده اید، بر هر خیر و نیکی راهنمایان مائید، و دلیل های مائید بسوی بهشت، و توای بهترین زن ها و دختر بهترین پیغمبرها راستگوئی در گفتار خود، و سابقه داری در تمام بودن عقل، رانده از حق خود نیستی و ممنوع از راستی گفتار نمی باشی.

بذات خدا سوگند که من تجاوز از رأی پیغمبر ﷺ نکرده ام و کاری نکردم مگر به اذن او، و رئیس قوم با قوم خود دروغ نمی گوید، و من خدا را شاهد می گیرم و شاهد بودن خدا برای من کافی است که شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: ما گروه پیغمبران طلا و نقره ای به ارث نمی گذاریم، و نه ملک ثابتی را از قبیل زمین و خانه و نخل و غیر اینها، ما قرآن و حکمت و نبوت و علم را ارث می گذاریم، و هر طعمه ای که مادی و دنیوی است پس از ما مخصوص ولی امر بعد از ماست که در آن به حکم خود حکم کند، و قرار دادیم آنچه را که می خواهد از اسب و سلاحی که مسلمانان با آن به کفار قتال و جهاد می کنند و شمشیر و نیزه ای که در زد و خورد با سرکش ها و فجّار بکار برده می شود ببرد.

و اجماع مسلمانان این کلام را از پیغمبر شنیدند منحصر به من تنها نیست، و من مستبد به رأی خود نیستم، این حال و مالی که من دارم برای تو و در پیش روی تو شد و از تو هم پس نمی گیرم، و برای غیر تو هم ذخیره نمی کنم، و تو سیده و بزرگ امت پدر خود می باشی، و درختی پاکیزه هستی برای فرزندان، آن فضیلتی که داری از تو دفع نخواهد

شد و نه از شاخه‌ها و ریشه‌ها تو، حکم تو در آنچه که در دست من هست نافذ است، با این حال آیا رأی می‌دهی که من در آنچه که از پدرت شنیدم مخالفت کنم، درود متصل خدا بر او و آل او باد.

فرمایش فاطمه پس از سخنان ابوبکر

فَقَالَتْ علیها السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَارِفًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ؟ وَهَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بَغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكْمًا وَعَدْلًا وَنَاطِقًا فَصْلًا، يَقُولُ: ﴿يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾، ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ فَبَيْنَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ، وَأَبَاحَ مِنْ حِطِّ الذِّكْرَانِ وَالْإِنْسَانِ مَا أَزَاحَ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ، وَأَزَالَ التَّنْظِي وَالشَّبَهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾^(۱).



شرح لغات

أثره: به تحریک و به کسر و سگون راء، اثر قدم را گویند.

يقفُو: یعنی پیروی می‌کرد.

سور: به ضم هر بلندی‌ای را گویند از این باب است سور مدینه و سورة قرآن؛ زیرا که منزلتی است پس از منزلتی، و جمع آن بر سور به فتح واو بسته می‌شود، و این معنی در عبارت احتمال می‌رود و ضمیرهای مجرور به خدا بر می‌گردد یا به کتاب او، و دوم ظاهرتر است.

اعتلال: ظاهر کردن علت و عذر خواهی است.

زور: به معنی دروغ است.

(۱) سورة يوسف: ۱۸.

و بغي: به معنی طلب.

و غوائل: مراد مهلکه‌ها و داهیه‌ها است. و اشاره فرمودن آن حضرت به آن مراد تدبیر آنهاست برای هلاک کردن پیغمبر و استیصال اهل بیت او در دو گردنه پس از قضیه غدیر خم.

توزیع: به معنای تقسیم.

إزاحة: به معنای بردن و دور کردن.

تظنّي: اعمال ظن است و اصل آن تظنن بوده.

غابر: به معنای باقی.

تسویل: به معنای نیکو جلوه دادن چیزی است که نیکو نباشد، و دوستی آن را در دل دیگران انداختن تا آن کار را بکند یا آن سخن را بگوید.

ترجمه کلام آن حضرت

پس آن حضرت علیها سلام الله فرمود: منزّه و پاک است خدا، رسول خدا ﷺ روگرداننده از کتاب خدا نبود، و مخالفت احکام خدا را نمی‌کرد، و پیرو آنچه که از جانب خدا نازل شده و در آن است بود، آیا جمع شده‌اید بر بی‌وفائی و عذر تراشی و به دروغ علت آوردن؟ و حال آنکه این کار شما بعد از وفات پیغمبر شبیه است به آن که می‌خواستید او را هلاک کنید، و به این داهیه بزرگ قیام نمائید در زمان حیات او پس از قضیه غدیر خم در میان دو گردنه.

این کتاب خدا حاکم عدل و گوینده‌ایست که میان حق و باطل را جدا می‌کند، از زبان حضرت زکریّا ﷺ می‌فرماید: فرزندی به من عطا فرما تا ارث من و آل یعقوب را ببرد، و نیز می‌فرماید: وارث شد سلیمان داود را، پس بیان و واضح فرموده خدای عزّوجلّ در آنچه توزیع و قسمت فرموده است سهم‌ها را، و تشریح فرموده است فریضه‌ها و ارث‌ها را که ذکورها دو بهره ببرند و اناث یک بهره، و به این توزیع برده است و دور کرده است

علت باطل کنندگان را، و زایل کرده است گمان و شبهه های اهل باطل را در باقی ماندگان، بترسید و دوری کنید، بلکه نفس های شما این عمل بدی که کرده و می کنید خوب جلوه داده، پس برای خدا شکیبائی زیبا خواهم کرد، از خدا مدد و یاری می خواهم که او مددکار است بر آنچه وصف می کند.

پس ابوبکر گفت:

صدق الله وصدق رسوله وصدق ابنته، أنت معدن الحكمة، وموطن الهدى والرحمة، وركن الدين، وعين الحجّة، لا أبعد صوابك، ولا أنكر خطأك، هؤلاء المسلمون بيني وبينك قلّدوني ما قلّدت، وباتّفاق منهم أخذت ما أخذت، غير مكابر ولا مستبدّ ولا مستأثر وهم بذلك شهود.

یعنی: راست گفت خدا و راست گفت رسول او و راست گفت دختر پیغمبر، تو ای فاطمه معدن حکمت و محلّ هدایت و رحمت، و رکن دین و حقیقت حجتی، کلام صوابی که گفتی دور نمی کنم، و منکر خطاب تو نیستم، این مسلمانانی که میان من و تواند این قلاده را به گردن من انداختند، و من آن را به گردن نینداختم مگر به اتفاق آنها، گرفتم آنچه را گرفتم و بزرگی نخواستم، و مستبدّ به رأی خود نبودم، و آنها به آنچه می گویم شاهد و گواهند.

پس فاطمه رو کرد به مردمان و گفت:

معاشر الناس المسرعة إلى قيل الباطل، المقضية على الفعل القبيح الخاسر، ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۱)، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ وَلِبْسِكُمْ مَا تَأْوَلْتُمْ، وَسَاءَ مَا بِهِ أُشْرْتُمْ، وَشَرَّ مَا مِنْهُ اغْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مُحَمَلَهُ ثَقِيلًا، وَغِيَهُ وَبِيلًا، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغَطَاءُ، وَبَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ، وَبَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا تَكُونُوا

(۱) سوره محمد (ص): ۲۴.

تحتسبون، وخسر هنالك المبطلون. ثم عطفتم إلى قبر النبي ﷺ وقالت.

ای گروه مردمان که شتاب کرده‌اید در باطل‌گوئی، و چشم‌پوشی از حق کرده‌اید، و ساکت و راضی به آن شدید، آیا تدبّر در قرآن نکرده و نمی‌کنید (به روایت حضرت صادق علیه السلام معنی آیه چنین است) یعنی آیا تدبّر در قرآن می‌کنند تا حکم کنند به چیزی که بر ایشان است از حق ثابت، و انکار کردن دل‌ها اراده دل‌های این جماعت اهل باطل را، و کسانی که مانند ایشانند از غیر ایشان، یا بر دل‌هائی که بر آنها قفل زده شد، چیست این جهالت و احمقی، بلکه چرک نفاق و ضلالت روی دل‌های شما را گرفته، چقدر بدکاری می‌کنید، چشم‌ها و گوش شماها گرفته شده، و چقدر بد تأویل می‌کنید، و چقدر بد است آنچه که به آن اشاره کرده‌اید، و چقدر شرارت است آن چیزی - یعنی آن حقی - که از آن چشم‌پوشی کرده‌اید.

بذات خدا سوگند است که هر آینه البته خواهید نتیجه این بار سنگینی را که به دوش‌هایتان کشیدید که گمراهی و هلاکت آن بسیار سخت است زمانی که پرده برداشته شود و آنچه در پشت درخت بهم پیچیده مکر و خدعه است ظاهر شود، و ظاهر شود برای شما از جانب پروردگارتان آنچه را که گمان آن را نمی‌برید، در آن زمان اهل باطل و باطل‌کنندگان امر حق زیانکار خواهند بود. پس توجه فرمود بطرف قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت:

قَدْ كَانَ بِغَدَاكَ أَنْبَاءٌ وَهَيْبَةٌ	لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُتُ الْخَطْبُ
إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَإِلَهَا	وَاحْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَقَدْ نُكِبُوا
وَكُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَمَنْزِلَتِي	عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبُ
أُبَدِّثُ رِجَالُ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ	لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتْ دُونَكَ التَّرَبُّ
تَهْجَمُنَا رِجَالُ وَاسْتَحَفَّ بِنَا	لَمَّا فَقَدْتَ وَكُلُّ الْأَرْضِ مُتَعَصِّبُ
وَكُنْتَ بَذْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ	عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
وَكَانَ جَبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا	فَقَدْ فَقَدْتَ فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقًا لَمَّا مَضَيْتُ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكَشْبُ
إِنَّا رُزِينَا بِمَا لَمْ يُرْزَ دُو شَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عُجْمٌ وَلَا عَرَبُ

اثر طبع نارسای مؤلف :

پس از تو ای پدر اندوه بسیار نصیب ما شد از قوم جفاکار
اگر بودی تو می دیدی که بر ما چه وارد شد ز ظلم و جور اعدا
نهان گشتی و ماتم یار ما شد عدو اندر پی آزار ما شد
عزیزانت قرین جور و کینند همه با ماتم و محنت قرینند
تو رفتی بغض خود را ساز کردند در ذلت روی ما باز کردند
تو رفتی و همه از ما بُریدند به ما روهای خود درهم کشیدند
شکستند عهد و پیمانی که بستند به جرات رشته ایمان گسستند
چو نور روی تو از ما نهان شد ز ما به ریده وحی آسمان شد
ملایک جمله را خود گرفتند رخ زیبایشان از ما نهفتند
غم هجر تو ما را ناتوان کرد به مرگت خیر از ما رو نهان کرد
پدر پیش از تو من ای کاش مُردم به پیش روی تو جان می سپردم
چنین ماتم کسی هرگز ندیده پس از تو جان ما بر لب رسیده

ثُمَّ انْكَفَأَتْ عليها السلام

وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَتَوَقَّعُ رَجُوعَهَا إِلَيْهِ، وَيَتَطَّلَعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ
قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، اشْتَمَلَتْ شَمْلَةُ الْجَنِينِ، وَقَعَدَتْ حَجَرَةُ الظَّنِّينِ،
نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَاتَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ، هَذَا ابْنُ أَبِي قَحَافَةٍ يَبْتَزِّي نَحِيلَةَ أَبِي وَبَلْغَةَ
(بليغة - خ ل) ابني، لقد أجهر في خصامي، وألفيته ألدَّ في كلامي، حتَّى أحبستني قبيلة نصرها
والمهاجرة وصلها، وغضت الجماعة دوني طرفها، فلا دافع ولا مانع، خرجت كاظمة وعُدت
راغمة، أضرعت خدك يوم أضعت خدك، افترست الذئاب وافترشت التراب، ما كفت

قائلاً، ولا أغنيت باطلاً، ولا خيار لي ليتني متَّ قبل هنيهتي ودون زلّتي، عذيري الله منك عادياً ومنك حامياً.

ويلاي في كلّ شارق مات العمد ووهت العضد، شكواي إلى أبي وعدواي إلى ربّي، اللهم أنت أشدّ قوّة وحولاً، وأحدّ بأساً وتنكيلاً.

جواب امیر مؤمنان از سخنان فاطمه علیها السلام هنگام بازگشت او

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: لا ويل عليك، الويل لسانك، نهني عن وجدك يا ابنة الصفة وبقية النبوة، فما ونيت عن ديني، ولا أخطأت مقدوري، فإن كنت تريدن البلغة فرزقك مضمون، وكفيلك مأمون، وما أعدّ لك أفضل ممّا قطع عنك، فاحتسبي الله. فقالت: حسبي الله، وأمسكت^(۱).

شرح لغات



الانكفاء: به معنای بازگشت.

يتوقع: یعنی انتظار می کشید بازگشت او را.

يتطلع طلوعها: یعنی انتظار می کشید در آمدن او را.

فلما استقرت بها الدار: یعنی چون قرار و آرام گرفت در خانه از آن اضطرابی که داشت.

اشتملت شملة الجنين: یعنی خودت را در جامه و کسای خود پیچیدی. و شِمله به کسر شین بمعنی پیچیدن نحو مخصوص مانند محل فرزند در رحم و جنین، بچه‌ای را که در شکم مادر است گویند. و به روایت سید مرتضی علیه السلام «مشيمة الجنين» است. و علامه مجلسی رحمته الله فرموده: کلام و روایت سید شاید

(۱) شیخ طبرسی، الاحتجاج ج ۱ ص ۲۵۳ - ۲۸۴، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۲۰ - ۲۳۵؛ و شرح لغات مراجعه شود: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۴۷ - ۳۲۲.

اظهر باشد.

وظنین: به معنای شخص تهمت زده کنایه از اینکه از طلب حق بازنشستی
مانند شخصی ترسنده تهمت زده شده در خانه. و در روایت سید «حجزه» به
زای نقطه دار است یعنی از پرده بیرون نیامدی و صبر کردی.

قادمة الأجدل: یعنی مانند باز شکاری که بال او کنده شده باشد و نتواند پرواز
کند. کنایه از اینکه سلاح جنگ نداشته باشد.

أعزل: کسی را گویند که سلاح نداشته باشد. کنایه از اینکه تو کسی بودی با
شجاع‌ها جنگ می‌کردی و از جمعیت زیاد دشمن اندیشه‌ای نداشتی و صولت
آنها را درهم می‌شکستی، و امروز مغلوب این جماعت اراذل شده‌ای، و خلافت
که حق توست گرفته‌اند، و تو امر را به آنها واگذارده‌ای، و با آنها نزاع نمی‌کنی،
مانند باز جنگی بال و پر شکسته‌ای که صدای بال از او شنیده نمی‌شود.

خات: یعنی بال او کنده شده.
ابن أبي قحافة: کنیه پدر ابوبکر است.

یبتزني: ابتزاز به معنای سلب کردن و به قهر و غلبه چیزی را گرفتن.
نحلة ونحيلة: مصغر به معنای بخشش و عطائی است که به کسی داده شده
باشد بدون عوض به طیب خاطر که دیگر آن را مطالبه نکنند.
وبلغه: به ضمّ باء آن چیزی است که به آن اعاشه کنند و کفایت امور زندگانی
شخص را بکند.

ابني: به صیغه تثنیه است یعنی دو پسرش.

أجهر في خصامي: یعنی اعلان داده است به دشمنی کردن با من.
والفیهة الدّ في كلامي: یعنی یافتن او را که دشمن سختی است در سخن گفتن
من. «الفیهة» یعنی وجدته. «الدّ» شدید الخصومة را گویند. و در روایت سید (علیه السلام)

عبارت چنین است: «هذا ابن أبي قحافة» تا می‌رسد به این جمله «لقد أجهد في ظلامتي وألذ في خصامي» یعنی کوشش و مبالغه کرده است در آنچه که بناحق از من گرفته شدیداً دشمنی کند.

حتی احبستني قيلة نصرها: تا اینکه بنی قیله که جدّه علیای انصار است یاری خود را از من منع کردند، یعنی مرا در مطالبه حَقِّم یاری نکردند، و مهاجرین هم به من کمک نکردند.

وغضت الجماعة: یعنی جماعت مهاجرین و انصار چشم‌پوشی کردند در مقابل من.

لادافع ولا مانع: و هیچ دفاع کننده و منع کننده‌ای نبود که به حمایت من درآید و او را منع کند.

كأظمة: خورنده خشم.

راغمة: ذلیل و عاجز و یاری نشده.

أضرعت حدك: یعنی طرف صورت خود را روی خاک گذاردی.

أضعت حدك: یعنی اهمال کردی و تیزی و خشنونت خودت را ظاهر نکردی.

افترست الذئاب: تو ای که گردن گردنکشان و گرگ‌ها را درهم می‌کوبیدی و آنها را پاره پاره می‌کردی.

وافترشت التراب: یعنی زمین‌گیر شدی و زمین را فرش خود قرار دادی. و در بعضی از نسخه‌ها بجای دو جمله اخیر چنین روایت شده: «توسدت الوراق كالوزغ ومستك التراب الهناة والنزع»، «وراء» به معنای پشت، «هناة» شدت و فتنه «نزع» طعن و فساد، «وزغ» به معنای حبس.

ماكفت: یعنی باز نداشتی.

ما أغنيت: یعنی منصرف نکردی یا نفع نرسانیدی.

هنیئة: به معنی عادت در رفق و سکون.

زلة: به معنای افتادن و قدرت نداشتن بر دفع ظلم. و در روایت سید علیه السلام «ذلة» به ذال است، چنین روایت کرده «وا لهفتاه! لیتنی مت قبل ذلتی ودون هنتی».

عذیری الله منك عادياً ومنك حامياً: «عذیر» یعنی عاذر مانند سمیع به معنای سامع یا به معنای عذر است. «منك» یعنی من أجل الإساءة إليك وإيذائك، و«عذیری» مبتدا و «الله» خبر اوست. «عادياً» به معنای تغییر دهنده لحن کلام یا از عدوان به معنای تجاوز از حد است، معنی چنین می شود که: خدا اقامه عذر کند از جانب من در بی ادبی ای که کردم در هر حالی.

حمایة: به معنای دفاع کردن است، و محتمل که کلمه «عذیر» منصوب باشد و

«الله» مجرور به قسم باشد.



پس فاطمه صلوات الله علیها برگشت بسوی خانه و امیر مؤمنان صلوات الله علیه انتظار برگشتن او را داشت، چون در خانه قرار گرفت از روی مصلحت به آن حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! مانند طفل در رحم پرده نشین شدی، و مثل شخص متهم در کنج خانه پنهان شده ای، و بعد از آنکه شاه پره های بازهای شکاری را درهم شکستی از پره های مرغان ضعیفی که بال پرواز ندارند عاجز شده ای و توانائی بر آنها نداری.

اینک پسر ابی قحافه به جبر و ستم عطای پدر مرا و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد، و آشکارا با من دشمنی می کند، و به سختی با من در سخن گفتن جدال می کند، و کار من به جانی رسیده که انصار مرا یاری نمی کنند، و دوستی را با من قطع نمودند، و سایر مردمان هم از من چشم پوشیدند، نه دافعی دارم و نه مانعی، با دلی پر از غیظ بیرون رفتم و با نهایت خاری برگشتم. صورت خودت را بی قدر نمودی در روزی که قدر خود را

مهمل گذاری .

تو آن کسی هستی که گرگان را شکار خود می نمودی ، چه شده که امروز خاک را فرش خود کرده ای و بر روی زمین نشسته ای و از جای خود حرکت نمی کنی ، نه گوینده ای را از گفتار خود منع می کنی ، و نه دفع باطلی و رفع ضرری از من می نمائی ، و برای من چاره ای نیست . کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم ، عذرخواه من از این سخنانی که با تو گفتم و بی حرمتی که به تو نمودم خداست ، چه مرا وا گذارده باشی یا حمایت کرده باشی ، وای بر من در هر روزی ، مُرد محلّ اعتماد من ، و سست شد قوّت بازوی من ، شکایت من بسوی پدر من است ، و دادخواهی من از پروردگار من است . خداوندا ! قوّت و قدرت تو از همه بیشتر است ، و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است .

پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : بر تو ویل و عذابی نیست ، ویل و عذاب بر دشمن توست ، صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان .
ای دختر برگزیده عالمیان ، وای باقیمانده از پیغمبر آخر الزمان ! من در طلب حقّم تقصیری نکردم ، و در امر دینم تکاهل نورزیدم ، و از آنچه مقدور بود من تجاوز نکردم ، پس اگر مقصود تو روزی توست ، روزی تو ضمانت شده و ضامن رزق تو مأمون است ، و آنچه مهیا شده است در آخرت برای تو از ثواب بهتر است از آنچه که از تو قطع شده ، از خدا امید ثواب داشته باش .

پس حضرت فاطمه گفت : بس است مرا خدا ، و ساکت شد . تمام شد ترجمه و شرح خطبه شریفه .

مبحث چهارم

در بیان مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت

و سخنان او

که در آن است پاره‌ای از سخنان صدیقه طاهره سلام الله علیها در جواب زن‌های مهاجرین و انصار که در نزد او گرد آمدند هنگامی که مبتلا به مرضی بود که در آن مرض وفات یافت، چنانچه عامه و خاصه به طرق عدیده روایت کرده‌اند، و آن سخنان در نهایت فصاحت و متنهی درجه بلاغت است، و اقوی حجتی است بر حقیقت طریقه اهل البیت علیهم‌السلام که در اینجا شرح داده و ترجمه می‌شود.

و این سخنان را شیخ طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج^(۱)، و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار^(۲) نیز از آن، و شیخ طوسی رحمته‌الله در کتاب امالی^(۳)، و شیخ صدوق رحمته‌الله در کتاب معانی الأخبار^(۴) مسنداً روایت فرموده به دو طریق، و علی بن موسی اربلی رحمته‌الله در کتاب کشف الغمه^(۵) از کتاب سقیفه، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۶) بسند خود از احمد بن عبدالعزیز جوهری از محمد بن زکریا از محمد بن عبدالرحمان تا آخر آن مطابق روایت شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است.

-
- (۱) شیخ طبرسی، الاحتجاج ج ۱ ص ۲۸۶-۲۹۲.
 (۲) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۵۸-۱۷۰.
 (۳) شیخ طوسی، الأمالی ص ۳۷۴-۳۷۶ ح ۸۰۴.
 (۴) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۳۵۴-۳۵۷.
 (۵) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه ج ۲ ص ۱۱۴.
 (۶) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۳۳.

و چون در این روایات اختلافات زیادی است مؤلف حقیر موارد اختلاف را در ضمن شرح لغات و حدیث مکرر به لفظ احتجاج و معانی و امالی نقل می‌نمایم:

سلسله سند معانی الأخبار: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمِيدِ اللَّخْمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُهَلَّبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عليها السلام قَالَتْ: لَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَعَلَى أَهْلِهَا، اجْتَمَعَ عِنْدَهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَقُلْنَ لَهَا: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ عَنْ عِلَّتِكَ؟ فَقَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لَدُنْيَاكُمْ. وَ ذَكَرَ كَرْدُ سَخْنَانَ فَاطِمَةَ عليها السلام رَأَى تَا آخِرَ چنانکه ذکر می‌شود.

و نیز صدوق علیه الرحمة فرموده:

و حَدَّثَنَا هَذَا الْحَدِيثَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ مَقْبَرَةِ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام الْوَفَاةَ دَعَتْنِي، فَقَالَتْ: أَمْنَفِذْ أَنْتَ وَصِيَّتِي وَعَهْدِي؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى أُنْفِذُهَا، فَأَوْصَتْ إِلَيَّ، فَقَالَتْ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَدْفِنْنِي لَيْلًا، وَلَا تُؤْذِنَنَّ رَجُلَيْنِ ذَكَرْتَهُمَا. قَالَ: فَلَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّتُهَا اجْتَمَعَ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَقُلْنَ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عِلَّتِكَ؟ فَقَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لَدُنْيَاكُمْ. وَ تَمَامَ حَدِيثِ رَأَى تَا ذَكَرَ كَرْدُ ^(۱).

و در کتاب امالی شیخ: أَخْبَرَنَا الْحَفَّارُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الدَّعْبَلِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ

(۱) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۳۵۴-۳۵۷.

الحزّاز، عن أبي سهل الدقاق^(۱)، عن عبدالرزاق. قال الدعبلی: وحدثنا إسحاق بن إبراهيم الدبري، عن عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، عن ابن عباس، قال: دخلت نسوة من المهاجرين والأنصار على فاطمة بنت رسول الله ﷺ يعدها في علتها، فقلن: السلام عليك يا بنت رسول الله، كيف أصبحت؟ فقالت: أصبحت والله عاتفة لدنيا كن. وتمام روایت را ذکر کرده^(۲).

و ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه روایت کرده از عبدالعزیز از محمد بن زکریّا از محمد بن عبدالرحمن تا آخر آنچه را که صدوق روایت کرده^(۳).
و اما آنچه از احتجاج روایت است این است:

قال سويد بن غفلة: لما مرضت فاطمة رضي الله عنها المرضة التي توفيت فيها، اجتمعت إليها نساء المهاجرين والأنصار ليعدنها، فقلن لها: كيف أصبحت من علتك يا ابنة رسول الله. فحمدت الله وصليت على أبيها.

ثم قالت: أصبحت والله عاتفة لدنيا كن، قالية لرجالكن، لفظتكم بعد أن عجمتكم، وشينتكم بعد أن سبرتكم، فقبحاً لفلول الحد، واللعب بعد الجد، وقزع الصفاة، وصدع القناة، وخطل الآراء، وزلل الأهواء، وبس ما قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون. لا جرم لقد قلدتكم ربقتهم، وحملتهم أوقتها، وشنت عليهم غاراتها، فجذعاً وعقراً وبُعْداً للقوم الظالمين.

ويعهم أني زععوها عن رواسي الرسالة، وقواعد النبوة والدلالة، ومهبط الروح الأمين، والطبين بأمر الدنيا والدين، ألا ذلك هو الخسران المبين^(۴).

(۱) در الأمالي: الرفاء.

(۲) شيخ طوسي، الأمالي ص ۳۷۴ - ۳۷۶ ح ۸۰۴.

(۳) ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۳۳.

(۴) شيخ طبرسي، الاحتجاج ج ۱ ص ۲۸۶ - ۲۸۸.

روایت معانی الأخبار

در خبر معانی الأخبار با خبر احتجاج در چند جمله اختلاف است:

اول: بجای «عائفة لدنياكم، قالية لرجالكم».

دوم: «قبل أن عجمتهم» «بعد أن عجمتهم».

سوم: بعد از «لفلول الحدّ خور القناة» است بجای «صدع القناة».

و جمله «واللعب بعد الجدّ وقرع الصفاة» را ندارد، و بعد از «خطل الآراء»

بجای آراء «الرأى» آورده، و کلمه «زلل الأهواء» هم در این روایت نیست، و بعد

«ربقتها» «حملتهم أوقتها» را ندارد، و بجای «بُعْدًا للقوم» «سحقاً» است، و بجای

«زعزعوها» «زحزحوها»، و بجای «الروح الأمين» «الوحي الأمين» است، و بجای

«بأمر الدنيا» «بأمر الدنيا» است.

و اما در روایت امالی عبارت حدیث چنین است: فقالت: أصبحت والله عائفة

لدنيا كن، قالية لرجالكن، لفظتهم بعد إذ عجمتهم، وسئمتهم بعد إذ سبّرتهم، فقبحاً لأقون

الرأى، وخطل القول، وخور القناة، ولبس ما قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم وفي

العذاب هم خالدون. لا جرم والله لقد قلّدتهم ربقتها، وسنّنت عليهم عارها، فجدها ورغماً

للقوم الظالمين. ويحكم أنى زحزحوها عن أبي الحسن، ما نقموا والله منه إلا نكير سيفه، ونكال

وقعه، وتنمره في ذات الله، وتالله لو تكافوا عليه عن زمام نبذه إليه رسول الله ﷺ لا غتلقه، ثم

لسار بهم سيرة سجحاً، فإنه قواعد الرسالة، ورواسي النبوة، ومهبط الروح الأمين، والبطين

بأمر الدين والدنيا والآخرة، ألا ذلك هو الخسران المبين^(۱).

شرح لغات حدیث

مَرَضُهُ: بر وزن تَمَرَهُ بیمارى.

(۱) شیخ طوسی، الامالی ص ۳۷۴ - ۳۷۵ ح ۸۰۴.

توفیت: به صیغه مجهول یعنی میرانیده شد.

يَعْدَنَهَا: از باب عُدْتُ المریض أَعوده یعنی زیارت کردند او را.

عائفة: به معنای کراحت دارنده.

قالية: از باب قَلَيْتُ الرجل از باب رمی رمی ای أَبغضته یعنی کینه او را دارم،

و از این باب است آیه شریفه: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾^(۱).

لفظتهم: لفظ ريقه و غیره لفظاً یعنی انداختم ایشان را.

عجمتهم: از عجم است از باب قَتَلَ به معنی دندان گرفتن و جانشین کردن، گفته شده

است: عجمت العود إذا عضضته لأنظر أصلب هو أو رخو، یعنی: بدندان گرفتم

چوب را که ببینم سخت است یا سست، کنایه از امتحان کردن است.

سنتتهم: یعنی بغض ایشان را دارم.

سنمتهم: یعنی ملول شدم از ایشان.

سبرتهم: یعنی عمق و باطن ایشان را شناختم و امتحان کردم.

قبجاً: قبج به ضم قاف مصدر قبج مانند شرف به معنای زشتی است.

لفلول: بقاء از فلّ بر وزن فلس است و آن رخنه‌ای را گویند که در تیزی

شمشیر واقع شود، و جمع آن فلول است بر وزن فلوس، و خلیل نحوی فلول را

مصدر دانسته، و شاید این معنی اصلح باشد. و فلّ نیز مرد فراری را می‌گویند و

مفرد و تشبیه و جمع آن یکسان است.

الحدّ: مراد تیزی شمشیر است و مانند آن، و به معنی باس نیز آمده. و در

نسخه دیگر «لأفون» آمده، و آن از آفن است بر وزن فلس به معنای نقص و به

معنای ضعیف الرأی هم آمده.

الجدّ: به معنی کوشش کردن.

الرأى: به معنای اعتقاد است.

قرع: به معنای کوبیدن.

الصفة: سنگ سخت و نرم را گویند.

خَوْر القنّاة: خور به معنای ضعیف، و قنّاة نیزه و عصا را گویند.

خطل: منطق فاسد و مضطرب را گویند.

زَلَل: کج شدن و لغزیدن.

أهواء: جمع هوا، میل نفس است به چیزی که مذموم باشد و منحرف شدن را گویند.

سخط: به معنای غضب و خشم است و آن به نفس و علی هر دو متعدی می شود.

لَا جَزَمَ: یعنی لابد و لا محال و حقاً، و به معنای قسم هم گفته شده مثل: لا جرم لأفعلن کذا.

ربقتها: ربی بر وزن حمل ریسمانی است که رشته زیاد دارد و مفرد آن ربقه است و حیوانات را به آن می بندند.

أوقتها: مفرد أوق است بر وزن فُلْس، مراد مشقّت و سختی ناملایم را گویند، و شاید زیادی تاء برای مبالغه باشد یا دلالت بر وحدت باشد برای آگاهی دادن به اینکه شدّت و سختی آن امر منفرد است از سایر افراد آن.

شننت: به شین نقطه دار و دو نون، و در کشف الغمّه به سین مهمله است و آن به معنای جدا کردن، و اگر به سین مهمله باشد مراد جدا کردن بدون تفریق است یعنی أرسلة إرسالاً من غیر تفریق.

عارها: عار چیزی را گویند که عیب آن را گویند، و در بعضی از نسخه ها

«غارتها» آورده از باب شَنَوَا الغارة یعنی جدائی افکندند میان لشکر.

فَجَدَعاً: جدع مصدر است به معنای جدا کردن و بُریدن گوش و دست و لب را گویند.

عقر: مصدر است و به معنی جراحات وارد کردن است.

سَحَقاً: به معنای بُعد و دوری است و دور کردن.

رغم: بینی بخاک مالیدن است.

أَنَّى: ظرف است به معنی کَيْفَ.

زحزحوها: به دو حاء یعنی دور کردند او را.

زَعَزَعوها: یعنی تکان دادند و جنبانیدند.

رواسی: کوه‌های ثابت را گویند.

طَبِین: محرکه یعنی زیرک و حاذق از طَبِینِ یَطْبِنُ از باب عَلِمَ يَعْلَمُ، و اسم

فاعل آن طَبِنَ وزن کَتِفَ و طابن است.

خسران: به معنای ضرر و ضد ربح است، و به معنای گمراهی است نیز.

وجوه اعراب سخنان حضرت

قولها ﷺ: کَیْفَ أَصْبَحْتُ مِنْ عَلْتِكَ: کلمه مِنْ بیانیه است یعنی بر چه حالی از عَلْتِ

خود شب را صبح کردی.

قولها ﷺ: عَائِفَةٌ لَدُنْيَا كُنَّ، قَالِيَةً لِرَجَالِ كُنَّ: شاید مَذْكَر آوردن ضمیر جمع در

روایتی که از معانی الأخبار نقل شد به اعتبار تعمیم خطاب برای زنان و مردانشان

باشد، و شریک گردانیدن مردان باشد با زنان در جواب، و بمنزله حاضرین

باشند، بلکه عمده مردانشان باشند، و مقصود آن حضرت مردان ایشان بوده،

بنابراین مضاف داخل در مضاف الیه است، و ممکن هم هست که داخل نباشد به

اینکه مراد از ضمیر خصوص زن‌ها باشند، و اطفال ذکور هم بر سیل تغلیب

باشد؛ زیرا که اطلاق مرد بر طفل از روی حقیقت نیست.

قولها ﴿فَقَبَحًا لَفُلُولِ الْحَدِّ﴾ : «قبحاً» بنا بر مصدریّت نصب داده شده و عامل آن محذوف است و جواباً سماعاً، و قیاساً نیز گفته شده: قَبَحَ قَبَحًا، و جمله انشائیّه دعائیّه سَقِيًّا وَرَعِيًّا، الا اینکه آن در دعای خیر گفته شده و اینجا در دعای شرّ است.

و لام «لفلول» برای اختصاص است، یعنی تخصیص داده شده فلول حدّ به دعا، و مجرور در معنی فاعل است برای مصدر، و حرف جرّ داخل است بر آنچه که در معنی مفعول است. و لام برای تقویت است، و تقدیر آن چنین می شود: «قَبَحَ الله فلول الحدّ» و احتمال مصدر بودن قبح از غیر این باب و مابعد آن بعید است؛ زیرا که داعیه ای برای استلزام تکلیف نیست. و اضافه در جمله فلول الحدّ و مابعد آن بسوی فاعل است به استثنای جمله «قرع الصفاة و صدع القناة» که اضافه بسوی مفعول است.

قولها ﴿فَبُئِسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ : «فبئس» ما قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ : کلمه «أَنْ» مخفّفه از مثقله است، و اسم آن ضمیر شأن است که محذوف است، و جمله «سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ» در موضع خبر است و «إِنْ» با دو معمول آن محلاً مرفوع است بنا بر اینکه مخصوص به ذمّ است، یعنی «بئس ما قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ». و احتمال هم دارد که مخصوص حذف شده باشد، و حرف تأکید محلاً مجرور باشد بنا بر اینکه مابعد آن عَلَتْ باشد، یعنی «بئس ما قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ عَقوبات الله و نقماته؛ لَأَنَّ الله قد سَخَطَ عَلَيْهِمْ». و واو «وفي العذاب» عطف است و جمله بعد از آن معطوف است بر جمله «سَخَطَ اللهُ».

قولها ﴿لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتَهُمْ رَبَقَتَهَا وَحَمَلْتَهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَنَنْتَ عَلَيْهِمْ عَارَهَا﴾ : «لَقَدْ قَلَّدْتَهُمْ» جواب قسم است و لام، لام جواب است، بنابر آنچه از فراء که یکی از

علماء نحو است حکایت شده از اینکه «لا جرم» به معنای قسم نقل شده و به معنای «حقاً» است، و «قلدتهم» و دو جمله‌ای که در دنبال آن است به صیغه متکلم است، و ضمیرهایی که مضاف الیها هستند راجع به اعمال بد ایشان است که بواسطه آنها مستوجب سخط و عذاب خدا و خلود در عذاب که مدلول علیهای در این مقام است.

و محتمل است ضمیرها راجع بسوی «فلول حدّ» باشد و «خور القناة» و آنچه از این معانی و صفاتی که بعد از آن ذکر شده.

و ممکن است که کلمه «قلدتهم» به صیغه غائب و تاء تأنیث باشد، و ضمیرهای فاعلی که در آن و جملات بعد آن است ضمیرهای فاعلی که مستتر در آنهاست راجع باشد بسوی چیزی که مرجع است برای ضمیرهایی که به آنها اضافه شده، الا اینکه کلمه «شنت» در این صورت ناچار است از اینکه از باب تفعیل باشد نیز، ولی در کتب لغت برنخوردیم که اشاره‌ای به آن شده باشد، و اشاره نشدن آن برای این احتمال مضر نیست؛ زیرا که گفته شده عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود.

قولها ﴿فَجَدَعَا وَعَقَرَا﴾: تا آخر، منصوبند بنا بر مصدریت به فعل‌های محذوفه وجوباً، چنانچه در «قبحاً» گفته شد، و لام در «للقوم» مانند لام در «لفلول الحد» است در آنچه ذکر شد از وجه و احتمال هر طور باشد، و تقدیر «جدعهم الله جدعاً وعقرهم الله عقراً» است.

قولها ﴿وَيَحْمِلُهُم﴾: در منتهی الارب گفته است که: گفته می‌شود «ویح لزید ویحاً له» رفع داده می‌شود بنا بر ابتدائیت، و نصب داده می‌شود به ضمیر آوردن فعل، و «ویح زید وویحه» نصب آنها نیز به ضمیر فعل است و «ویحاً زید» نیز به همین معناست، انتهی.

و شاید بهتر این باشد که در مانند این مورد گفته شود چون سیاق آن برای افاده تعجب است منصوب است برای حذف حرف نداء به معنای «یا ویحکم» چنانچه در «ویل» گفته می‌شود «یا ویلتا» در مقام تلهف و تعجب، و وجه در تذکیر ضمیر «ویحکم» بنا به روایت امالی شیخ همان وجه در تذکیر ضمیر است در قول آن حضرت علیه السلام «عائفة لدنیاکم» که قبلاً گفته شد.

قولها علیه السلام: اَنّی زحزحوها: ضمیر راجع به خلافت است که دلیل بر آن آورده شده به قرینه مقام، پس معنای «عائفة لدنیاکم» در آن تشبیهی است برای دنیا و آنچه در آن است از لذت‌هایی که ممزوج به یکدیگر است به چندین برابر از آفت‌ها به طعمی که آن مکروه خاطر و طبع از آن متنفر باشد.

قولها علیه السلام: لَفَظْتُهْم قَبْلَ اَنْ عَجَمْتَهُمْ وَ شَشَّتَهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتَهُمْ: بنا به روایت معانی الأخبار معنا این می‌شود که ایشان را از دهان انداختم پیش از آنکه دندان بر آن گذارم، و کینه آنها را در دل گرفتم بعد از اینکه آنها را امتحان کردم. حاصل معنی این می‌شود که من آنها را از نظر انداختم پیش از اینکه آنها را امتحان کنم؛ زیرا که حالات آنها را قبلاً می‌دانستم، و به بدی باطن آنها عارف بودم، و پس از امتحان آنها بغضشان را در دل گرفتم برای اینکه کارهای بد آنها را دیدم.

و اما بنا بر دو روایت اخیر فقره اولی ظاهر و فقره ثانیه تأکید است برای فقره اولی، و حاصل معنای آن چنین می‌شود که آنان را از چشم خود انداختم و کینه آنها را در دل گرفتم، و از آنها قلباً ملول شدم بعد از آنی که امتحانشان کردم. علی‌ای حال در فقره اولی تشبیه فرموده است ایشان را بر آنچه در آنها بوده از سوء سریره و زشتی کارهایشان که صاحبان علم و دیانت از آنها مشمئز باشند به طعام تلخ و بدی که طبع و ذائقه از آن نفرت دارد، پس ضمیر هُم هم استعاره

بالکنایه است از آن، و لفظ «وعجم» هم استعاره تخیلیه است.

قولها علیه السلام: فقبحاً لفلول الحدّ: نفرینی است در حق ایشان و سرزنش و توبیخی است بر ضرر آنها بعلت کارهای بد و صفات زشت ایشان که آنها عبارت است از چند امر:

امر اول

«فلول الحدّ و خور القنّاء» یا «صدع القنّاء» کنایه است از نشستن ایشان از قیام بر علیه غصب کنندگان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و حق زهراء سلام الله علیها و جنگ نکردن با ایشان، و ساکت ماندن از آنچه می دیدند از ظلم و جور و ستم هائی که نسبت به امیر مؤمنان و فاطمه وارد می آوردند، با اینکه معروف به اهل خیر و صلاح بودند، و می توانستند دفع ظلم از اهل بیت پیغمبرشان بکنند، و بخوبی قدرت داشتند، گویا در تیزی شمشیر هاشمیان رخنه ها و کندی ها بوده، و نیزه های آنان سست بوده و بی اثر بوده، و یا ضعف و شکاف در آنها بوده و سوراخ کننده و کارگر نبوده.

امر دوم

«اللعب بعد الجّد» بنا بر روایت احتجاج، و مراد به آن بی باکی و بی بند و باری ایشان است به امر دین بعد از اینکه کوشش در آن داشتند بنحوی که گویا دین را اسباب بازی خود قرار دادند در میان خودشان.

امر سوم

«قرع الصفاة» بنا بر آن روایت نیز، و آن کنایه از منتهای ذلت و خواری است از جهت اینکه مطیع و منقاد کسانی شدند که آنها را بطرف خود کشیدند، و تحمل کردند اذیت کسانی را که آنها را آزار کردند، پس معنی چنان می شود که ایشان رسیدند در ذلت و خواری بحدی که دشمنان ایشان سرهایشان را کوبیدند بعد از

اینکه خودشان سرهای خود را کوبیدند، یعنی خودشان به خودشان بد کردند و منحرف شدند.

امر چهارم

«خَطْلُ الْأَرَاءِ» و نزدیک به آن است «أَفْوَنُ الرَّأْيِ» بنا بر روایت معانی الأخبار. و «خَطْلُ الْقَوْمِ» بنا به روایت امالی، که مراد از آن فساد رأی‌های ایشان و اضطراب آنهاست از جهت اینکه از حق و اهل آن برگشتند، و حق را در غیر موضع خود قرار دادند، و اهل بیت علیهم‌السلام را از حقوق ایشان منع کردند، و چنین اظهار داشتند که مقصود ایشان از این کار حفظ دین و حفظ اسلام و مسلمانان است.

امر پنجم

«زَلُّ الْأَهْوَاءِ» بنا به روایت احتجاج، یعنی لغزش‌هایی که بسبب آن مستوجب هلاکت همیشگی و عذاب ابدی شدند از جهت پیروی کردن ایشان از هواهای گمراه‌کننده و خواهش‌های نفسانی هلاک‌کننده.

«وَبَشَّ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (تا آخر) یعنی محققاً آنچه را که مرتکب شدند برای غصب خلافت برای خودشان و غصب حقوق اهل بیت، و مداخله ایشان در آن بخودی خودشان، و چنین پنداشتند که این نفع عاجلی است برای آنها، و نیست اینچنین مگر اینکه عاقبت بدی برای آنست، و بد خانه‌ایست که برای خود در آخرت تهیه کرده‌اند، و خدا بر آنها خشمگین است، و در روز قیامت ایشان در عذاب جاویدان خواهند ماند.

امر ششم

«لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتَهُمْ بِرَبْقَتِهَا» (تا آخر) این تشبیهی است برای ایشان در مهلت دادن خدا ایشان را در مقدار کمی از زمان، پس مؤاخذه خواهد کرد از ایشان بر آنچه که مرتکب شدند از کارهایشان به سخت‌ترین عذاب همیشگی که نتوانند از

آن خلاص شوند هرگز.

و تشبیه فرموده است آنها را به حیواناتی که رها و آزاد بوده‌اند در زمانی و زراعات صاحبان آن را فاسد می‌کردند، و همچنین باغ‌ها و بستان‌های مردمان را و پس آنها را گرفتند و بستند به طناب‌ها و ریسمان‌ها و مواظب و ملازم آنها شدند که خود را رها نکنند، و باز به حالتی که سابق داشتند و زراعات و باغ‌ها و بستان‌ها را فاسد می‌کردند فساد نکنند، یعنی خدا غاصبین خلافت و حق اهل بیت پیغمبر را بحال خود نخواهد گذارد، و زود باشد که انتقام سخت از آنها خواهد کشید بسبب آنچه که کرده‌اند.

و تعبیر به لفظ ماضی در کلمه «قَدْ تَهَم» و مابعد آن یا به اعتبار تحقق وقوع است یعنی حتماً خدا انتقام سخت خواهد کشید، و یا انتقام واقع هست ولی در نظرها ظاهر نیست. و شاید اسناد فعل در فقرات سه گانه بخود فاطمه سلام الله علیها باشد به لحاظ ظلم و ستم‌هایی که بر او کرده‌اند که آنها سبب مترتب شدن عذاب شدید است بر ایشان.

و جمله قول آن حضرت که فرمود «سَنَنْتُ» و خبر دادن به این کلمه به سین مهمله دلیل است بر اینکه عار و ننگ بر ایشان احاطه دارد، و شامل همه اعضاء و اجزاء ایشان است، مانند شامل بودن جامه به بدن و سرازیر شدن و ریختن آب از اطراف ظرف.

امر هفتم

«وَيَحْهَمُنَّ أَنْ يَزْحُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ» این سخن از آن حضرت در مقام تعجب است، یعنی: وای بر ایشان بسی عجب است از بدی‌هایی که به سوء اختیار بر ما وارد کردند از جهت زایل کردن خلافت از کسی که نسبت او به رسالت مانند نسبت کوه‌های سخت ثابت است به زمین، پس همچنانی که زمین

بدون کوه‌های ثابت استقراری برای آن نیست، رسالت هم بدون خلافت ثابت و برقرار نمی‌ماند.

و همچنین خلافت نسبت به رسالت نسبت پی‌ها و پایه‌های خانه است به خانه که اگر پایه‌های خانه بنا شد خانه خراب خواهد شد، همچنین هرگاه پایه خلافت نباشد بنای نبوت منهدم می‌شود، و نسبت خلافت خلیفه به رسول خدا ﷺ مانند نسبت روح است به جسد برای اینکه خلیفه عالم به ما کان و ما یکون است، و گویا مهبط روح الامین است، و کسی است که حاذق و زیرک و بینا است به امور دین و دنیا و آخرت و اولی، و آنها از او عدول کردند بسوی کسی که به ضد صفاتی که ذکر شد متصف است.

امر هشتم

«أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» یعنی آنچه که ذکر شد از غصب خلافت زیانی است واضح و آشکار و به این جهت در دنیا و آخرت زیان‌کارند. پس بعد از امیرمؤمنان علیه السلام احدی پس از رحلت پیغمبر ﷺ شایسته خلافت و زمامداری و رتق و فتق امور دنیا و دین و حلال مشکلات دینی و دنیوی نیست، و غیر از علی علیه السلام کیست کسی که بیرون کند مردمان را از وادی حیرت و جهالت و گمراهی و دلالت کند آنها را به راه راست، و برساند ایشان را به بهشت‌های جاویدان و ثواب‌های اخروی.

ترجمه سخنان فاطمه علیه السلام در جواب زن‌های مهاجر و انصار

در کتاب احتجاج از سُوید بن غفله روایت شده که گفت: چون مریض شد فاطمه زهراء سلام الله علیها به مرضی که در آن از دار دنیا رحلت فرمود، زن‌های مهاجر و انصار برای عیادت نزد آن حضرت جمع شدند و عرض کردند: چگونه صبح نمودی از این علت که در توست ای دختر رسول خدا؟

حضرت فاطمه حمد خدای تعالی را بجا آورد، و صلوات بر پدر بزرگوارش فرستاد، پس فرمود: صبح کردم قسم بذات خدا در حالتی که دنیای شما را ناخوش دارم، و مردهای شما را دشمن دارم، ایشان را از دهان افکندم بعد از آنکه به زیر دندان آزمودم، و دشمن ایشان شدم بعد از آنکه ایشان را به محک امتحان درآوردم.

چه بسیار زشت است شکستگی های تیزی شمشیرها، و بازی بعد از جد و کوشش ها، و اختیار مذلت و خواری ها، و شکاف اطراف نیزه ها، و فساد رأی ها و لغزش هواها، و چه بد است سخط و غضب خداوند عالمیان، و عذاب جاودان که ایشان برای خود پیش فرستاده اند.

ناچار ربه اعمال زشت ایشان را برگردن ایشان آویختم، و سنگینی این بارهای گران را بر دوش ایشان افکندم، و ننگ آنها را بر اطراف جسد ایشان پراکنده نمودم، پس خواری و بدی و دوری از رحمت الهی برای جماعتی باد که بر ما ستم نمودند، وای بر ایشان چگونه گردانیدند خلافت را از کوه های ثابت رسالت و ارکان بنیان نبوت و هدایت، و محل نزول روح الامین، و ماهر به امور دنیا و دین، نیست این مگر ضرر و زیان آشکار.

دنباله سخنان حضرت فاطمه علیها السلام

وما الَّذي تَقْمُوا من أبي الحسن؟ نَقْمُوا واللهِ منه نَكِيرٌ سِيفِهِ، وَقِلَّةٌ مِبَالَاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَشِدَّةٌ وَطْأَتِهِ وَنَكَالٌ وَقَعْتِهِ، وَتَنَمُّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَتَالَهُ لَوْ مَالُوا عَنِ الْحَجَّةِ اللَّائِحَةِ، وَزَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّاهُمْ إِلَيْهَا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجَّحًا، لَا يَكْلِمُ حُشَّاشَةً، وَلَا يَكُلُّ سَائِرَهُ، وَلَا يَمِيلُ رَاكِبُهُ، وَلَا أَوْرَدَهُمْ مِنْهَا غَيْرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفَعُ ضَفَّتَاهُ، وَلَا يَتَرْتَقَى جَانِبَاهُ، وَلَا صَدْرَهُمْ بِطَانًا، وَنَضَحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا، وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ، وَلَا يَخْطِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رَيِّ النَّاهِلِ، وَشَعْبَةِ الْكَافِلِ، وَلَبَّانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ، ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^(١) ، ﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^(٢) .

ألا هلّم فاستمع وما عشت أراك الدهر عجباً، وإن تعجب فعجب قولهم ليت شعري إلى أي سناد استندوا؟ وعلى أي عماد اعتمدوا؟ وبأيّة عروة تمسكوا؟ وعلى أيّة ذريّة أقدموا واحتنكوا؟ لبس المولى ولبس العشير، وبس للظالمين بدلاً^(٣) .

وبه روایت معانی الأخبار چنین فرموده:

وما نقيموا من أبي حسن؟ نقموا والله منه نكير سيفه، وشدة وطأته، ونكال وقعته، وتنمره في ذات الله عز وجل، والله لو تكافوا عن زمام نبذه رسول الله ﷺ إليه لا عتلقه، ولسار بهم سيراً سجحاً، لا يكلم خشاشه، ولا يتعتع راكبه، ولأوردتهم منها غيراً فضفاضاً تطفح ضفتاه، ولأصدرهم بطاناً، قد تخير لهم الري غير متحل منه بطائل إلا بغمر الماء ورذعة شررة الساعب، ولقتحت عليهم بركات من السماء والأرض، وسيأخذهم الله بما كانوا يكسبون.

ألا هلّم فاسمع وما عشت أراك الدهر العجب، وإن تعجب فقد أعجبك الحادث، إلى أي سناد استندوا؟ وبأيّة عروة تمسكوا^(٤)؟

الأمالي:

والله لا يكتلم خشاشه، ولا يتعتع راكبه، ولأوردتهم منها رويّاً فضفاضاً تطفح ضفتاه، ولأصدرهم بطاناً قد ختر بهم الري غير متحل بطائل إلا بغمر الناهل ورذع سورة سغب، ولقتحت عليهم بركات من السماء والأرض، وسيأخذهم الله بما كانوا يكسبون، فهلّم فاسمع فما عشت أراك الدهر عجباً، وإن تعجب بعد الحادث فما بالهم بأيّ سند استندوا؟ أم بأيّة عروة

(١) سورة اعراف: ٩٦.

(٢) سورة زمر: ٥١.

(٣) شيخ طبرسي، الاحتجاج ج ١ ص ٢٨٨ - ٢٩٠.

(٤) شيخ صدوق، معانی الأخبار ص ٣٥٥.

تَمَسَّكُوا؟ لِبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ، وَبِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا^(۱).

شرح لغات

قَوْلُهَا ﷺ: وَنَقِمُوا: در مصباح است که «نَقِمْتُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَنَقِمْتُ مِنْهُ نَقْمًا إِذَا عَبْتَهُ وَكَرِهْتَهُ»^(۲) از باب ضرب، و از باب تعب نیز گفته شده، پس نَقِمُوا یعنی عیب گفتند و کراهت داشتند اشد کراهت برای بدی فعلشان.

نَكِير: بر وزن امیر از انکار است، و در وضع اصلی خلاف عرفان را گویند، و پس از آن در عیب و نهی استعمال شده، و از این باب است قول خدای تعالی: ﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾^(۳) یعنی: پس چگونه می باشد انکار کردن من فعل های ایشان را. مبالاة: مصدر کلمه لا اُبَالِي است به معنای اهتمام و کوشش.

لَحْتَفَهُ: حتف به معنای هلاکت و مُردن است.

و طأته: پامال شدن است.

نكال: اسم مصدر است از تنكیل به معنای عذاب است.

وَقَعَّة: صدمه حرب و جنگ.

تَفَمَّرَ: به معنای غضب و سوء خلق است.

تَمَرُّر: از باب تَفَعَّلَ از مُرَّ به معنای تلخ است، بنابراین معنا چنین می شود که: نَقِمُوا مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مُرًّا فِي ذَاتِ اللَّهِ غَضُوبًا. و آن کنایه است از غضب و از تمرُّر به معنای تحرُّک و اضطراب است.

و ذات: در اصل تأنیث ذا است، و آن در اصل ذَوَى است بر وزن سبب، لام

(۱) شیخ طوسی، الامالی ص ۳۷۵.

(۲) فیومی، مصباح المنیر ص ۶۲۳.

(۳) سوره حج: ۴۴.

الفعل آن حذف شده و آن به معنای صاحب است، و اعراب داده می‌شود به واو و الف و یاء، یعنی ذو، ذا، ذی. و در حال اضافه استعمال نمی‌شود مگر به اسم جنس و تاء تأنیث هم به آن ملحق می‌شود، مثلاً گفته می‌شود: امرأة ذات جمال، و نظر به اسمیّت به تاء نوشته می‌شود، و به هاء هم جایز است نوشته شود برای معنای وصفیّت که دارد که آن عبارت است از مصاحبه، و پس از آن معنای مستقل برای آن قرار داده شده که از آن به اجسام تعبیر می‌شود، و گفته می‌شود ذات زید یعنی حقیقت و ماهیّت او.

و اما قول ائمّه علیهم السلام «فی ذات الله» نظیر قولشان «فی جنب الله» و «لوجه الله» و مانند اینهاست پس به معنای فی الله است.

وقولها علیهم السلام: مالوا: از باب مال عن الطريق است یعنی راه را ترک کرد و به طرف دیگری میل کرد، و نزدیک به همین معنی است کلمه تکافوا، بنا بر دو روایت معانی الأخبار و امالی، و تکافوا از باب تفاعل از کف است به معنای دفع و صرف.

المحجّة: جاده و راه را گویند.

اللائحة: اسم فاعل از لاح الشيء و يلوح به معنای پیدا و ظاهر شدن است.

وزالوا الحجّة: یعنی دور شدند از دلیل و برهان.

لردّهم: یعنی هرآینه برمی گردانید ایشان را.

اعتلقه: به معنای احبّه است یعنی علاقه به او پیدا کرد و او را دوست داشت.

سُجّح: به تقدیم جیم بر حاء بر وزن عُنُق یعنی گردن است، و نیز به وزن قُفْل

هم گفته شده به معنای سهل و آسان است.

لا یکلم: از باب قتل یقتل کلم یکلم به معنی جرح یجرح و از باب ضرب هم

استعمال شد، پس لا یکلم به معنای لا یجرح است.

خِشاشَة: به دو شین چوبی است که داخل بینی شتر می‌کنند، یعنی در استخوان بینی، یا ریسمانی است از مو برای اینکه آن را تحت فرمان خود درآورند.
لا یتعتع: تعتعت الرجل یعنی حرکت داد پا را به عنف و سختی، و تعتعه تردد در کلام و بسختی سخن گفتن را گویند.

لا یکل: یعنی خسته نمی‌شود از کلال به معنی خستگی است.

لا یملّ: یعنی ملول نمی‌شود.

لأوردهم: از باب ورد البعیر و غیره علی الماء یعنی رسید شتر و غیر آن به آب، اسم مصدر آن ورد به کسر واو است.

منهلاً: در صحاح است که منهل به معنای مورد و چشمه آبی است که در چراگاه شتر، وارد آن می‌شود^(۱).

نمیراً: نمیر بر وزن امیر آب خوشگوار صاف یا غیر صاف را گویند، و شیخ صدوق رحمه الله از حسین بن عبدالله بن سعید عسکری نقل کرده که گفته است: نمیر آبی است نموّ کننده در جسد^(۲).

صافياً: از باب قَعَد، آب خالص صافی از کدورات را گویند.

زویّاً: ابر بزرگی را گویند که قطرات درشت بزرگ از آن بیارد و آن بر وزن سَقِی است.

فضفاضاً: به فتح فاء و سکون ضاد و فضفضه جامه گشاد و زره گشاد و زندگانی با وسعت را گویند.

تطفح: از باب مَنَعَ گفته می‌شود: تطفح الإناء طَفوحاً یعنی پُر شد ظرف و لبریز

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۵ ص ۱۸۳۷.

(۲) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۳۵۷.

شد.

ضِفْتَاه: به کسر ضاد نقطه‌دار و تشدید فاء تثنیه ضِفْه دو طرف نهر را گویند، و ضِفْه بحر ساحل آن را گویند، و ضِفْه وادی طرف آن را گویند، و دو طرف سینه را ضِفْتَاه گویند.

لَا يَتَرْتَقُ: رنق الماء از باب فَرَح و نَصَرَ است، و تَرْتَق به معنای کَدَرَ یعنی آب گِل آلودی که گِل او غالب باشد بر آب.

لأصدرهم: اصدار خلاف ایراد است همچنان که صَدْر بکسر صاد خلاف وِرْد است و آن بیرون بردن شتر و غیر آن است از آبگاه عکس ایراد.

بَطَانًا: بکسر باء جمع بَطْن است بر وزن کَتِف یعنی بزرگ شکم، و مراد در اینجا شکم‌هائست که از آشامیدن زیاد پر شده باشد، و بَطَان در مقابل خِمَاص است یعنی شکم‌های خالی.

خَثَر: به خاء نقطه‌دار و ثاء سه نقطه به معنای غَلِظ، گفته می‌شود: خَثَرَ اللَّبَن، یعنی غلیظ و بسته شد شیر.

وَتَخَيَّرَ الْمَاءَ تَحْيَرًا: یعنی جمع شد آب و دور زد، و از این باب است حَاثِر یعنی محلّ جمع شدن آب.

الرِّي: به کسر راء یعنی سیرابی ضدّ عطش که به معنای تشنگی است.

نَصَح: یعنی پند سودمند داد.

يَحْلِي: یعنی استفاده میکند به فائده بزرگی، و این لفظ در مقابل انکار استعمال می‌شود.

مَتَحَلّ: یعنی زینت کننده به زیور.

بَطَائِل: طائل به معنای فائده است، و استعمال نمی‌شود به این معنی مگر در نفی، چنانچه گفته می‌شود لا طَائِل یعنی بی فائده.

يَحْظِي: از باب تَعَبَ يَتَعَبُ، گفته می‌شود حظي يحظي حِظَةً وَحُظُوءَةً به ضَمّ و کسر حاء به کسی گفته می‌شود که بلند مرتبه شود و بر چیزی ظفر یابد. و حَظِيَّه کفنیّه، حظّ و نصیب و بهره را گویند، چنانچه در منتهی الارب گفته شده، و شاید يحظي در عبارت اشاره و مراد از یکی از دو معنای اخیر باشد، در این صورت در عبارت شبه قلب است، یعنی بهره نمی‌برد دنیا از او.

رَيّ: به فتح و کسر راء قبلا گفته شد ضدّ عطش است و فعل آن رَوِيَ مانند رَضِيَ.

تَغْمَر: به غین نقطه‌دار، در صحاح است که غمر قدح کوچک را گویند یا کوچک‌ترین قدح‌ها، و تَغْمَر از این باب است و آن آشامیدن کمتر از سیراب شدن است^(۱).

الناهل: شخص تشنه و عطشان را گویند، و آن از لغات اضداد است، و در اینجا مراد دوم است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

شبعه: سیر شدن یک مرتبه را گویند.

الكافل: این لفظ در چند معنی استعمال شده: یکی کافل کسی را گویند که سرپرستی عیال انسانی را کند، دوم کسی که چیزی نخورد. سوم کسی که روزه به روزه برساند. چهارم ضامن را گویند. و در اینجا مراد یکی از سه قول اول است به اعتبار آنچه که لازم است برای او غالباً و آن حاجت به طعام داشتن است.

و علامة مجلسی اعلی الله مقامه فرموده که: فرموده مراد کافل یتیم است زیرا که حلال نیست برای او مگر بقدر کمی، مراد این است که حلال نیست برای او

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۲ ص ۷۷۲.

خوردن مال یتیم^(۱).

ردعه: یک مرتبه از ردع را گویند به فتح راء و سکون دال، و آن به معنای بازداشتن و دفع است، و فعل آن از باب مَنَعَ است.

سَوْزَة: بر وزن تَمَرَه مراد حَدَّت و شَدَّت گرسنگی است.

شرره: شرر به فتحین شراره‌ای است که از آتش جدا می‌شود و مفرد آن به کسر شین است.

الساغب: به معنای گرسنه است مانند سَغَبان، و فعل آن سَغَبَ است مانند تَعَبَ.

لَبان: بان الأمر به معنای ظهر و وضح.

بمعجزین: به معنای فوت شوندگان از باب أعجزه الشيء أي فاته.

هَلَمَّ: اسم فعل است به معنی تعال یعنی بیا، گفته که اصل آن باء تنبیه است. و لَمْ امر است از لَمْ الله شَعَثَه یعنی جمع الله و ضَمَمَه، و الف هاء حذف شده برای کثرت استعمال. و گفته شده است اصل آن هل ام به معنای قَصَدَ است، حرکت لام حرکت همزه است که به آن نقل شده و همزه ساقط شده و آن یک کلمه شده و برای خواندن استعمال شده، و اهل حجاز به این کلمه ندا می‌کنند به یک لفظ برای مذکر و مؤنث و مفرد و جمع، و در لغت اهل نجد ضمیر هاء به آن ملحق می‌شود و مطابقه می‌کند، چنانچه گفته می‌شود: هَلَمَّا وَهَلَمُوا وَهَلَمِّي وَهَلْمَنَ، و در لازم استعمال می‌شود مثل هَلَمْ إِلَيْنَا، یعنی بیا بسوی ما، و در متعدی هم استعمال می‌شود مثل هَلَمْ شُهَدَاءَكُمْ یعنی حاضر کنید گواهان خود را. اینست

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۶۷.

خلاصه آنچه در مصباح گفته^(۱).

و از کشف الغمه نقل شده: «أَلَا هَلْ مَن فَا سَمِعَنَ وَمَا عِشْتُنَّ أَرَا كُنَّ الدَّهْرَ عَجَبًا» بنابراین نسخه هلمن جمع مؤنث است و خطاب به زن‌ها است، و در بعضی از نسخه‌ها به صیغه مفرد است مثل سایر نسخه‌ها.

فاسمع: در مصباح است: سمعته و سمعت له و تسمعت و استمعت، و همه اینها متعدی بنفس و حرف هر دو می‌شود به یک معنی. و استمع بقصد استعمال می‌شود، و سماع بقصد و بدون قصد هر دو استعمال می‌شود^(۲).

فما بالهم: بال به معنای شأن و حال است یعنی چگونه است حال شما. واحتنكوا: در صحاح است: واحتنك الجراد الأرض یعنی خورد ملخ آنچه را که در زمین است، و قول خدای تعالی از ابلیس حکایت کرده: ﴿لَأُخَفِّقَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾^(۳) یعنی استیلاء پیدا می‌کنیم البته بر ایشان^(۴).

المولئ: برای آن معنی‌هایی است: مالک و صاحب و همسایه و ولی و ناصر و محب و جلیس و غیر اینها، و در اینجا به مقتضای مقام مراد زمامداری است. عشیر: بر وزن امیر، نزدیک و رفیق را می‌گویند، و در اینجا مراد صدیق و رفیق است.

وجوه اعراب سخنان آن حضرت ﷺ

قولها ﷺ: لردهم إليها وحملهم عليها: ضمیر مجرور راجع به راه و طریق است، و در دوم بسوی حجت است، و سخن در این هنگام به طریق لف و نشر است،

(۱) فیومی، مصباح المنیر ص ۶۴۰.

(۲) همان مأخذ ص ۲۸۹.

(۳) سوره اسراء: ۶۲.

(۴) جوهری، صحاح اللغة ج ۴ ص ۱۵۸۱.

و ممکن است که هر دو ضمیر راجع به محجّه باشد، در این صورت فقره ثانیه تأکید است برای فقره اولی. و جواب شرط ثانی به قرینه مقام حذف شده، یا آنکه دو فقره جواب دو شرط است با هم لفظاً و معنأ.

لاعتلقه: ضمیر فاعل راجع به ابی الحسن علیه السلام است، و ضمیر مفعول راجع به زمام است، و احتمال دارد که برعکس باشد.

لسار بهم: بآء برای تعدیه است یعنی لسیّرهم.

لا یکلم خُشاشه: خُشاش مرفوع است بر فاعلیّت و مفعول محذوف است آی: موضعه من فَمِ المركوب.

لا یکل سائرَه ولا یملّ راکبه: به رفع هر دو بنا بر فاعلیّت در اول، و بنا بر نیابت فاعل از دوم چنانچه نیز از شرح لغات ظاهر می شود.

لا یتعتع مراکبه: بنا بر بناء للفاعل و نصب راکبه بنا بر مفعولیّت یا رفع آن بنا بر فاعلیّت در اول و بنا بر نائب فاعل بودن چنانچه نیز از شرح لغت ظاهر می شود. ولأصدرهم بظاناً: منصوب است بنا بر اینکه حال از ضمیر مفعول باشد.

ونصح لهم سرّاً وإعلاناً: نصب در هر دو بنا بر مصدریّت یعنی پند داد برای ایشان پند سرّی و پند آشکارا، یا بنا بر ظرفیّت یعنی در پنهانی و آشکارا.

قد تحیر بهم الرّی: بآء برای تعدیه است آی: حیرهم، یا به معنای فی، آی: تحیر فیهم الرّی.

ولم یکن یحلی بنا: به روایت احتجاج واو حالیه است و جمله بعد آن حالیه است.

و غیر متحلّ: بنا به دو روایت دیگر آن هم حال است مثل بظاناً.

تخطی: به خاء نقطه دار بنا بر آنچه در بعضی از نسخه ها است، آی: ولم یکن تخطی طوره منتفعاً من الدنیا بنائلٍ غیر رِی الناهل.

أَوْ لَا تَغْمَرُ النَّاهِلُ: استثناء است از طائل و نائل.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا: أَنْ با دو معمول آن در موضع رفع است بنا بر فاعلیت برای فعل محذوف که آن شرط است برای لو که آمنوا آن را تغییر می‌کند.

هَلَمْ فَاسْمِعْ: مفعول استمع قولها و ما عشت أراك الدهر عجباً تا آخر، و ممکن است که لیت شعری یا لَأَيِّ سَنَادٍ باشد، و جمله‌ای که در بین واقع است معترضه باشد.

و ما عشت أراك الدهر عجباً: جمله خبریه یا استفهامیه باشد و «هل» استفهام در این صورت محذوف است، یعنی: ما عشت هل أراك الدهر عجباً، و استفهام به معنای نفی است یعنی ما أراك الدهر عجباً، به هر حال «ما» مصدریّه زمانیه است یعنی در مدت زندگانی تو.

إِلَى أَيِّ سَنَادٍ اسْتَنْدُوا؟ أَيِّ استفهامیه است، و محتمل است موصوفه باشد، و جمله مشتمله بر آن بیاناً للحادث: و إن تعجب بعد الحادث.

فَمَا بِالْهَمِّ بَأَيِّ سَنَدٍ اسْتَنْدُوا؟ أم بآية عروة تمسكوا؟ «ما» ی «ما بالهم» استفهامیه است و جانشین جزاء شرط است، و «أَيِّ» استفهامیه یا موصوفه است چنانکه گذشت. «أم» منقطعه است، پس ممکن است جزاء شرط محذوف باشد رأساً، و دلالت بر آن دارد بقول آن حضرت فما بالهم، و شاید متعدی باشد استندوا به باء، یا اینکه اسناد به إلی متعدی می‌شود برای اینکه معنای وثوق را در بر دارد.

وَاحْتَنَكُوا: مفعول محذوف است یعنی: وَأَيَّةَ ذَرِيَّةٍ احْتَنَكُوا.

لبئس المولى تا آخر: مخصوص است به ذمّ محذوف أي: لبئس المولى مولا هم، و همچنین است در نظائر آن.

وَبئس للظالمين بدلاً: فاعل بئس ضمیری است که بدلا از آن تفسیر می‌کند و آن تمیز است.

معنای حدیث

وما الذي نقموا من أبي الحسن؟ استفهام است بر سبیل انکار از سببی که خوانده است ایشان را بسوی اعراض از امیر مؤمنان علیه السلام با اینکه می دانستند به اینکه او سزاوارتر است به خلافت از غیر او بنصّ از خدای تعالی و رسول او، و چون جمیع فضائل در او جمع بود بنحوی که عقل ها از آن در تحیر بوده او را نخواستند.

والله نكبر سيفه تا آخر: و بذات خدا سوگند که کراحت نداشتند از آن مگر از چیزهائی که باعث کراحت آنها شده، اول ضربه های شمشیر او بود برای انکار کردن او منکرات را، یا مانند ضربه های شمشیر او که از آن می ترسیدند مانند ترسیدن درندگان از شیر درنده.

دوم: بی باکی او از مرگ، چنانکه در روایت احتجاج است یعنی کرّار غیر فرار بود، و بغیر از خدا از احدی نمی ترسید.

سوم: شدّت اهتمام و کمال گوشش او در هلاک کردن دشمنان خدا و پامال کردن آنها.

چهارم: عقوبت ها و عذاب هائی که از او به دشمنان خدا می رسید از حمله هائی که در میدان های جنگ به دشمنان کرده.

پنجم: متغیّر و متنکّر شدن و حدّت و سطوت او در راه خدای عزّوجلّ. و شاید مضافاً از اشاراتی که شد علّت عدولشان از امیر مؤمنان علیه السلام ترسیدن ایشان بر نفس هایشان بوده؛ زیرا که از او دیده بودند جنگ های بدر و حنین و خیبر و سایر جنگ های او را که بعجب درآورده بود آنها را، و ترسیدند که اگر او خلیفه شود با آنها معامله ای کند که با پیشینیان آنها کرده، و این اشاره است به بغض و حسد و کینه هائی که از آن حضرت در سینه هایشان جمع بوده، و در میان

ایشان جمع بسیاری بوده‌اند از خویشاوندان ایشان که آن جناب به ضرب شمشیر خود آنها را کشته بود از پدر و مادر و غیر ایشان.

قولها علیها السلام: تالله لو مالوا عن المحجة اللاتحة تا آخر: چنانچه در روایت احتجاج است که اراده میل و انحراف از او کردند و از گفتار و رفتار او، و راه باطل را پیش گرفتند و از حجت واضحہ اعراض کردند و از محجة بیضاء که شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله است سرپیچی کردند؟ و راه کج روی را اختیار نمودند، و به واجب و حلال و حرام آن عمل نکردند، و از معنای حقیقی دین و قرآن صرف نظر نمودند، و حقیقت اسلام را از دست دادند.

لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله إلیه لا عتلقه: بنا به دو روایت معانی الأخبار و امالی تشبیه فرموده است خلافت را به زمام قطار شتر و خلیفه را به زمام شتران در دست گیرنده و کشاننده و راننده آنها بر آنانی که قبول خلافت کرده و مالک و زمامدار امورشان شده. و مراد از تکاف ایشان از زمام یعنی افسار گسیختن آنها این بوده که بعضی از آنها منع کنند از آن بعض دیگر را و راه مخالفت را پیش گیرند و آنها را از راه حق بگردانند.

قولها علیها السلام: لسا بهم سیراً سجحاً تا آخر: و چنین تشبیه فرموده برایشان و آنچه را که ایشان برآیند که اگر منقاد و مطیع امیر مؤمنان علیه السلام می شدند و آن حضرت متولی امور ایشان می شد در دنیا زندگانی ایشان به رفاه بود، و در آخرت هم رستگار می شدند به رفتن به بهشت، و متنعم شدن به نعمت های ابدی آن، و منظم شدن امور معاش و معادشان، بی اینکه در میانشان تشاجر و تنازع و اختلافی واقع شود، و احدی احدی را ظلم کند، و بدون اینکه کلفت و مشقتی فوق قوت و طاقت ایشان بر آنها بار کند، و با این حال خود او از دنیای ایشان نبرد و مصرف نکند مگر به قدر ضرورت.

آن حضرت علیه السلام تشبیه فرموده است آنها را به شترهای بسیاری که قائد آنها آنها را بنرمی و ملایمی سیر دهد، و بنحوی زمام آنها را بکشد که دهن‌هاشان مجروح نشود، و رنج و تعب نبینند سواران آنها، و ملالی نبینند سیر دهنده‌های آنها، و در خلال سیر دادن آنها را به آبگاه خوب و فراوانی برسانند که آب آن جاری باشد، و مجرای آن گشاده باشد، و پُر باشد نهرهای آن، و مجرای آن را از دو طرف پر کند که آب آن کدر و آلوده نشود، و نظیف و خالی از گِل و کثافت، و در دو طرف آن مانعی نباشد که نتوانند آب بیاشامند بدون اینکه راننده آنها از آن نفع ببرد مگر به کمی از آن برای دفع حرارت و تسکین عطش خود.

قولها علیه السلام: لَا يَكْلِمُ خَشَّاشَه: این صفتی است واضح کننده؛ زیرا که سیر نرمی مستلزم آنست که دهان مرکوب مجروح نشود.

و همچنین قول آن حضرت علیه السلام: «لَا يَتَعَتَّعُ رَاكِبُهُ وَلَا يَكَلُّ سَائِرُهُ وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ» صفاتیست واضح کننده که غرض از آن تأکید و روشن کردن است، و دلیل بر این است که به نرمی سیر کردن اقصی درجه کمال است، و در وصف آبگاه به اوصاف سه گانه «مِنْهَا لَا صَافِيَا رَوِيًّا» تجوِّز است حقیقه اوصاف آبی را که در آبگاه است.

و در فرموده آن حضرت علیه السلام: «فَطْفَحَ ضَفْتَاهُ وَلَا يَتَرْتَقِ جَانِبَاهُ»: دلیل است بر اینکه آب جاری است، و این برای آنست که دو جانب آبگاه مناسب نهر جاری است از چشمه و نحو آن، و مراد از جمله اُولی پُر بودن نهر است بحدی که آب آن از دو طرف جاری است، همچنانکه مقصود از صفت دوم صاف بودن اطراف نهر است و محل ورود از آن، و پاکیزه بودن آن به جهت خالی بودن از گِل و کثافات بنحوی که به وارد شدن وارد آب آلوده نشود و به آشامیدن و ریختن برطرف نهر گل آلود نشود و تغییر نکند.

وقولها علیه السلام: قد تحیر بهم الری: کنایه است از پر شدن شکم‌هایشان از زیاد آشامیدن آب که گویا از بسیار آب آشامیدن شکم آنها پر شده، و آب در شکم دور می‌زند و بالا و پائین می‌رود و سرگردانست نمی‌داند کجا قرار گیرد، همچنان که بنا بر بعضی از روایات دیگر بجای «تحیر» «قد خثر» یا «تخثر» به ثاء سه نقطه بعد از خاء نقطه دار آورده که آن نیز کنایه از زیاد آشامیدن آب است، پس این جمله صفتی است که تأکید آورده شده برای قول آن حضرت کلمه «بطاناً».

وقولها علیه السلام: ولم یکن یحلی من الغنی بطائل، ولا یخطی من الدنیا بنائل، أو غیر متحل تا آخر: مراد آن حضرت این بوده که اگر بدست علی علیه السلام بود اضافه بر اینکه مهیا می‌کرد برایشان سعادت آخرت و ثواب‌ها و نعمت‌های آن را، اسباب آسایش و رفاهیت ایشان را در دنیا هم فراهم می‌فرمود بدون اینکه خود آن حضرت از آن نفعی بخواهد یا ببرد مگر به اندازه مختصری که سد رمق کند برای زهد در دنیا. قولها علیه السلام: ولبان لهم الزاهد من الراغب، والصادق من الکاذب: یعنی اگر امر خلافت در دست آن حضرت و راجع به او بود صالح از طالح، و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته می‌شد، و طالح و دروغگو قدرت نداشتند که امر و قول خود را کتمان کنند، و آن حضرت آنها را مجازات می‌کرد به آنچه که جزای آنها بود، و حالات آنها بر مردمان ظاهر می‌شد، و دروغگو از راستگو، و منافق از مؤمن شناخته می‌شد.

و اما صالح و راستگو داعی نداشتند که امر و حال خود را کتمان کنند؛ زیرا که در آن وقت تقیه‌ای در کار نبود و ترسی نداشتند، و اما این غصب خلافتی که کرده‌اند برخلاف آن است که امر بدست آن حضرت باشد، در این حال مؤمن زاهد ناچار است از اینکه امر خود را کتمان کند، و در گوشه‌ای بنشیند و امر خود را ظاهر نکند؛ زیرا که اگر حال و صدق خود را ظاهر کند مورد اعتراض منافقین

قرار می‌گیرد، و برای منافق هم مانعی در کار نیست نفاق خود را ظاهر می‌کند. پس از این جهت است که مردمان مختلط می‌شوند، و زاهد از راغب و دروغگو از راستگو شناخته نمی‌شود.

یا اینکه مراد از فرموده صَدِيقُهُ طاهره سلام الله علیها که فرموده: «لَبَانُ الزَّاهِدِ مِنَ الرَّاْغِبِ، وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ» یعنی بر مردمان ظاهر می‌شد که امیرالمؤمنین علیه السلام زاهد و راستگو است، و آن کس که به غصب ادعای خلافت کرده راغب به دنیا و دروغگو است، و اهلِیت خلافت را ندارد؛ زیرا که اهلِیت خلافت را کسی دارد که دارای اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و افعال مرضیه باشد و عالم به آنها باشد، و زاهد و راستگوی حقیقی باشد، و احدی دارای این مقام نیست، و این ادعا از او پذیرفته نمی‌شود مگر از امیرمؤمنان علی علیه السلام، و هر که غیر از او چنین ادعائی بکند دروغگو است.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم مَّا تَلَاكُم مِّن تَحْتِهَا رِجَالٌ﴾ تا آخر. این جمله اقتباس از قرآن مجید است، و حاصل معنای آن در این مقام این است که: اگر ایمان به خدا می‌آوردند در آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده در حق علی علیه السلام از امیرمؤمنان بودن، و می‌پرهیزیدند از خدا درباره او و نافرمانی نمی‌کردند به گرویدن و عدول از او بغیر او، هرآینه گشوده می‌شد بر ایشان برکات از آسمان و زمین به باریدن باران، و به بیرون آوردن نباتات، و ریخته می‌شد بر ایشان خیرها از هر طرفی، ولیکن چون تکذیب کردند پیغمبران خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را راجع به وصیتی که درباره برادر خود علی علیه السلام نمود، و قبول نکردند فرمان او را، مؤاخذه خواهد کرد خدا قطعاً به آنچه از مخالفتی که کسب کرده و می‌کنند، و بدل می‌نماید زندگانی گوارای ایشان را به زندگانی سخت و تنگ و بدی، و مهیا می‌کند برایشان بدل از بهشت و نعمت‌های آن، آتش جهنم و عذاب سخت را، و خدا از

آنها نمی‌گذرد.

قولها علیه السلام: «أَلَا هَلَمْ فَاسْمِعْ: بدان که این خطاب عمومیت دارد برای کسانی که اهلیت آن را دارند از مردان و زنان که مورد آن واقع شوند، و بنا بر روایت دیگر که: هَلَمَّنْ فَاسْمَعْنِ است، طرف خطاب زن‌ها هستند.

قولها علیه السلام: «وَمَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجْبًا، وَإِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ وَإِنْ تَعْجَبُ تَأْخِرُ: قولها علیه السلام «وَأِنْ تَعْجَبُ» اقتباس از قرآن است که در سوره رعد فرموده: ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْبَثْنَا لَبِئْسَ خَلْقٌ جَدِيدٌ﴾^(۱). جمله اولی قبلاً ذکر شد در اعراب که احتمال خبر و انشاء هر دو را دارد، بنا بر اول یعنی در آنچه که گذشت از مدت زندگانی تو می‌ماند به تو شگفتی‌ها را که هرگز از آن خالصی نبودی، ولیکن عجیب است گفتار ایشان. و بنا بر ثانی معنی این می‌شود که: آیا در مدت زندگانی گذشته امر عجیبی دیده‌ای نه نبوده است عجیب آنچه را که دیده‌ای پیش از این.

و بنا به روایت معانی الأخبار جمله اولی بر دو وجهی که گفته شده به حال خود باقی است. و اما جمله دوم معنای آن این است که اگر تعجب کنی پس از آن زمان از امری امر تازه بعجب آید تو را که قبلاً چنین امر عجیبی در میان عجب‌های گذشته ندیده باشی، و حال آنکه در حقیقت هیچ عجیبی در جنب آن مضمحل نیست.

و اما بنا به روایت امالی فقره اولی نیز قابل دو احتمال است چنانچه گذشت، و اما جمله دوم معنایش این است که اگر عجب کنی بعد از امری که حادث است سزاوار نیست برای تو، و حال آنکه بعجب آورده است امر حادثی که آن غصب

(۱) سوره رعد: ۵.

خلافت امیر مؤمنان علیه السلام است، و «لولا ذلك» اگر چنین نبود.

فما بالهم أسندوا بأيّ سناد: در اینجا جزای شرط محذوف است و جانشین آن است قول آن حضرت «فما بالهم». یا مراد این است که «وإن تعجب بعد الحادث فما بالهم قالوا ذلك» در این صورت قول آن حضرت «بأيّ سناد» استفهام است و از ماقبل خود منقطع شده. و یا معنی چنین می شود: «وإن تعجب بعد الحادث فما بالهم أسندوا بأيّ سناد» در این صورت قول آن حضرت «أم بأيّ عروة» منقطع است از ماقبل خود و ابتداء کلام است.

به هر حال غرض آن حضرت مبالغه در فضیع بودن قول ایشان است، و دلیل بر این است که آن حضرت در رساندن مطلب در موضوع خلافت امیر مؤمنان علیه السلام کمال مبالغه را بکار برده، و هر گفتار عجیبی از آنها نزد آن حضرت همه از حیث باطل گفتن ایشان عجیب بوده، و ظاهر این است که مراد به گفته ایشان در فرموده صَدِيقَةُ طَاهِرَةِ سَلامِ اللهِ عَلَيْهَا «فَعَجِبَ قَوْلَهُمْ» گفته های باطل ایشان است و حکم های جور ایشان در امر خلافت و غیر آن.

قولها علیها السلام: لیت شعری - تا - أيّ سنادٍ أسندوا: بیان و علت آوردن است برای آنچه که ذکر شد پیش از کلمه «أَيّ» و جز این نیست که این مرتبه از عجب را در قول ایشان گفتن برای این است که آنها استناد می کردند به تکیه گاه هایی که پایه های آن محکم نبوده.

قولها علیها السلام: لبئس المولى ولبئس العشير: یعنی در مقابل اختیار خدا بد اختیاری کردند.

ترجمه سخنان آن حضرت علیه السلام

یعنی: چه باعث شد که علی علیه السلام را نخواستند؟ کراحت نداشتند قسم بخدا مگر از تیزی شمشیر او در راه دین، و از بی باکی او در روز جنگ، و نترسیدن او از مرگ و از سخت

پامال نمودن شجاعان و صدمه حمله‌های او در معركة حرب، و از غضب او در راه خدا .
 بخدا قسم اگر امر خلافت با علی بود هرگاه از جاده مستقیمه منحرف می‌شدند آنها را
 به جاده برمی‌گردانید، و اگر از قبول حجت و اضحه امتناع می‌کردند ایشان را به آن وادار
 می‌نمود، و به نرمی و ملایمت ایشان را سیر می‌داد، بنحوی که دهان مرکوب مجروح
 نشود، و سواران خسته نگردند، و آنها را ملال نگیرد .

و وارد می‌ساخت ایشان را در آبگاهی خوشگوار و صاف، و فراوان بود آب آن، و
 لبریز بود نهرها و مجراهای آن، و پاکیزه و نظیف بود اطراف و جوانب آن، و بیرون
 می‌برد ایشان را از آبگاه، سیراب، و پند می‌داد ایشان را در پنهانی و آشکار بدون اینکه از
 ثروت ایشان فائده‌ای ببرد، یا از دنیای ایشان به چیزی بهره‌مند شود بغیر شربت آبی که
 تشنگی خود را به آن رفع کند، و اندک طعامی که گرسنه به آن رمق خود را سد کند .

و اگر خلافت با او بود زاهد از راغب شناخته می‌شد، و راستگوار دروغگو امتیاز داده
 می‌شد، پس این دو آیه را بیان فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ، ﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ
 سِنِينَ مَا مَنَعُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ که مضمون آنها این است که : اگر اهل قریه ایمان آورده
 بودند، و به زیور تقوی زینت کرده بودند، هرآینه برکات آسمان و زمین را بر ایشان باز
 می‌کردیم، و لکن ایشان تکذیب نمودند، پس ایشان را به کردارهایشان گرفتیم، و آنان که
 ستم کردند از اهل قریه‌ها بزودی می‌رسد به ایشان به بدی‌های کارهایشان و بیرون نیستند
 از تحت قدرت و سلطنت ما .

بیا و گوش فرا دار در روزگار خود چه بسیار امر عجیب دیده‌ای، و لکن عجیب گفتار
 ایشان است، کاش می‌دانستم بر چه تکیه گاهی تکیه کرده‌اند؟ و بر چه بنای بلندی اعتماد
 کرده‌اند، و به چه دستگیری چنگ زده‌اند، و بر هتک چه ذریه‌ای اقدام نموده‌اند، و
 ایشان را مغلوب و مقهور گردانیده‌اند؟ بد مولان نیست مولای ایشان، و بد عشیره‌ایست

عشيرة ایشان ، و بد بدلی است از برای این جماعت که ستم بر ما نموده اند آن بدلی که ایشان برای خود گرفته اند .

دنبالة سخنان فاطمه سلام الله علیها

استبدلوا والله الذنابی بالقوادِمِ ، والعجز بالكاهلِ ، فرغماً لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ، ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^(١) . و معهم ! ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^(٢) . أما لعمرى لقد لقيتُ فنظرة ريثما تنتجُ ، ثم احتلبوا ملا القعبِ دماً عبيطاً وذعافاً مُبِيداً ، هنالك يخسرُ المبطلون ، ويعرف التالون غِبَّ ما أسسه الأولون ، ثم طيبوا عن دُنْيَاكم أنفساً ، واطمأنوا للفتنة جأشاً ، وأبشروا بسيفِ صارمٍ ، وسطوة مُعتدٍ غاشمٍ ، وبهزج شاملٍ ، واستبدادٍ من الظالمين ، يدعُ فيئكم زهيداً ، وجمعكم حصيداً ، فيا حسرة لكم وأنى بكم وقد غميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون . قال سويد بن غفلة : فأعادت النساء قوها على رجاهن ، فجاء إليها قومٌ من المهاجرين والأنصار معتذرين ، وقالوا : يا سيّدة النساء ، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر من قبل أن نبرم العهد ونحكم العقد لما عدلنا عنه إلى غيره .

فقلت ﷺ : إليكم عني فلا عذر بعد تعذيركم ، ولا أمر بعد تقصيركم^(٣) .

روایت معانی الأخبار

استبدلوا الذنابی بالقوادِمِ ، والعجز بالكاهلِ ، فرغماً لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ، ألا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ . ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ . أما لعمرى إلهك لقد لقيتُ فنظرة ريثما تنتجُ ، ثم احتلبوا

(١) سورة بقره: ١٢ .

(٢) سورة يونس: ٣٥ .

(٣) شيخ طبرسى، الاحتجاج ج ١ ص ٢٩٠ - ٢٩٢ .

طِلَاعُ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَذَعَا فَا مُمْقَرًّا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمَبْطُلُونَ وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أُسْكِنَ الْأَوَّلُونَ، ثُمَّ طَيَّبُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِهِمْ لِفِتْنِهَا، ثُمَّ اطمَأَنَّنُوا لِلْفِتْنَةِ، جَاشَأَ، وَأَبْشَرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ، وَهَزَجَ شَامِلٍ، وَاسْتَبْدَادَ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فِينَكُمْ زَهِيدًا، وَزَزَعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَأَنْتَى بِكُمْ، وَقَدْ عَمِيتَ عَلَيْكُمْ أَنْتَزِمُوكُمُوهَا وَأَنْتُمْ هَا كَارِهُونَ^(۱).

روایت امالی

استبدلوا الذنابی بالقوادم، والحرون بالقاجم، والعجز بالكاهل، فتعسا لقوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون ﴿أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون﴾ لقحت فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا وذعافا مضمضا، هنالك يخسر المبتلون، ويعرف التالون غيب ما أسس الأولون، ثم طيبوا بعد ذلك عن أنفسهم لفتنها، ثم اطمأنوا للفتنة جاشأ، وأبشروا بسيف صارم، وهزج دائم شامل، واستبداد من الظالمين، يدع فينكم زهيدا، وجمعكم حصيدا، فيا حسرة لهم وقد عميت عليهم الأنباء أنلزمكموها وأنتم لها كارهون^(۲).

مرکز تحقیقات و مکتب طوسی
شرح لغات

ذنابی: به ضم و قصر، در مصباح و ذنابی بر وزن خرامی لغتی است در ذنب. و گفته شده است که آن در طایر فصیح تر است از ذنب^(۳).

و در صحاح جوهری گفته: ذنب واحد اذنب است. و ذنابی ذنب طایر است و آن از ذنب بیشتر است، تا اینکه گفته در باب این لغت در بال طایر چهار ذنابی است بعد از خوافی، و ذنابی اتباع است و بر خوافی هم اطلاق می شود. و از

(۱) شیخ صدوق، معانی الأخبار ص ۳۵۵.

(۲) شیخ طوسی، الأمالی ص ۳۷۵-۳۷۶.

(۳) فیومی، مصباح المنیر ص ۲۱۰.

اصمعی حکایت شده که مراد از آن مادون پَرهای دهگانه است از جلو بال طائر^(۱).

و در نهاییه ابن اثیر است که: برای ذنابی دو معنی است یکی محلّ روئیدن بال است و دیگر بال مرغان را گویند^(۲).

و مراد از ذنابی در اینجا به قرینه قوادم چهار پر از مرغ است که بعد از خوفی است چنانچه جوهری گفته است. و ممکن است مراد از ذنابی، ذنب یا محلّ روئیدن آن باشد، و ممکن است که اراده اتباع با ارتکاب تجوّز متبوعین باشند که مراد از آنها سادات و اشراف باشند که قوادم از ایشانند، و قوادم عبارتند از چهار یا ده پَر از پَرهای طائر که در جلو بال طائر است و مفرد آن قادمه است.

الخرون: بر وزن صبور اسبی را گویند که منقاد نباشد، و هرچه بر او سخت بگیرند از جای خود حرکت نکند. و اصل خرون از باب نَصَرَ و کَرَّمَ هر دو آمده. القاحم: به قاف اسم فاعل است از قَحَمَ قَحوماً به کسی گویند که خودش را بی‌رویه و فکر بیندازد.

العَجْز: بر وزن عَضُد مابین دو ورک مرد و زن را گویند، و غیر آن مذکر و مؤنث هر دو مستعمل است.

الکاهل: به معنای حارک مابین دو کتف را گویند.

تعساً: تعس بر وزن فلَس به معنی هلاک و اصل آن به رو در افتادن است، گفته می‌شود: أتعسه الله یعنی هلاک کند خدا او را.

معاطس: جمع مَعَطَس بر وزن مَجْلِس و مَقْعَد یعنی محلّ عطسه زدن.

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۱ ص ۱۲۸.

(۲) ابن اثیر، نهاییه ج ۱ ص ۱۷۰.

و یحهم: و یح کلمه رحمت است، کما اینکه و یل کلمه عذاب است، و به معنای هر دو هم گفته شده چنانچه در صحاح^(۱) و غیره گفته‌اند، و ابن اثیر در نهاییه گفته: برای تعجب هم آمده است^(۲).

یهدی: هدی به ضمّ به معنای بیان و دلالت است، گفته می‌شود: هداه الله الطريق والی الطريق وللطریق هم متعدّی به مفعول دوم به نفس و به الی و لام دو حرف جر می‌شود، و گاهی هم هدی به معنای اهتدی می‌آید مانند شری به معنای اشتری. و «لا یهدی» به تخفیف هم قراءت شده، و بنابراین قراءت از هدایت است به معنای اول و مفعول آن محذوف است یعنی: لا یهدی أحداً. و لا یهدی به فتح هاء و کسر آن و تشدید دال اصل آن یهتدی است، تاء قلب به دال و در آن ادغام شده و کسره آن به هاء داده شده به علّت التقاء ساکنین.

لعمری: عَمَر بر وزن فَلَس مصدر عَمَرَ الرجل است به کسر میم به معنای عاش زماناً طویلاً، مانند عَمَر به ضمّ پس عین فتحه داده شده و در قسم استعمال شده هرگاه لام بر سر آن درآید رفع داده می‌شود بنا بر ابتدائیت و خبر آن محذوف است و تقدیر آن: لعمر الله قسمی است، و لعمر الله ما أقسم به، پس اگر با لام نباشد نصب داده می‌شود بنا بر مصدریت و گفته می‌شود: عَمَرَ الله ما فعلت کذا، و مراد از لعمر الله و عَمَرَ الله این است که قسم یاد می‌کنم به باقی بودن خدا و دوام او، این است آنچه جوهری فرموده ملخصاً ذکر شد^(۳).

لِقِصَّتْ: یعنی بار برداشت، اللقاح به معنای بار برداشتن است.

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۱ ص ۴۱۷.

(۲) ابن اثیر، نهاییه ج ۵ ص ۲۳۵.

(۳) جوهری، صحاح اللغة ج ۲ ص ۷۵۶.

فَنَظَرَةً: نَظَرَهُ بر وزن کَلِمَهُ اسم مصدر است به معنای تأخیر.

ریشما: ریث بر وزن فَلَسَ به معنای کُندی کردن است، مصدر راث عَلَيَّ خَبَرَكَ از باب ضرب به معنای کندی و مقدار و غالب می آید، در این صورت با ماء زائده استعمال می شود و ریشما گفته می شود.

تنتج: از باب نتجت الناقة یعنی فرزند آورد.

احتلبوا: از باب احتلبت الناقة یعنی دوشیده شد ناقة و همچنین است حُلِبَتْ مَلَأَ: گفته می شود مَلَأُوا الْإِنَاءَ یعنی پُر کردند ظرف را.

طلاع: بر وزن کتاب، پُر شدن ظرف و لبریز شدن از اطراف آن را گویند.

القُفْبُ: ظرف بزرگ خشک یا مایل به کوچکی یا ظرف آبخوری را گویند، جمع آن أَقْعَبُ و قِعَابُ است مانند أَسْهَمُ و سِهام.

عبیط: یعنی تازه خالص که چیزی داخل آن نباشد.

ذعاف: به ذال نقطه دار و عین بی نقطه به معنای سَم، گفته می شود: ذعفت الرجل، از باب منع، یعنی مرد را سَم دادم و چشانیدم. ذعاف و زعاف و ذعاف هر سه به یک معنی است، یعنی تعجیل در کشتن، و همچنین سَم ذعاف و موت زعاف و ذعاف به زاء نقطه دار و ذال نقطه دار در ذعاف در هر سه مضموم ولی در روایات ذعاف به ذال نقطه دار است.

مُبید: از أباد الشيء یبید بَيِّدًا و بیوداً به معنی أهلك گفته می شود، أبادهم الله یعنی هلاک گردانید خدا ایشان را، پس مُبید به معنی هلاک کننده است.

مُمَقَّر: از مَقَرَّ بر وزن کَتِفَ به معنای صبر است یعنی تلخ، گفته می شود: مَقَرَّ به کسر یعنی تلخ شد، و همچنین است اَمَقَّرَ اسم فاعل آن مُمَقَّر است.

مَمَضًا: از مَضَضَ است به دو فتحه، دردِ مصیبت را گویند، و مُمَضَّضٌ به معنی درد آورنده.

التالون: یعنی پیروان و متابعت کنندگان. و در بعضی از نسخه‌ها بجای «التالون» «البطالون» آورده، و بطال مانند شداد متعطل را گویند و به معنای کسی است که عمر خود را به باطل بگذراند.

غِبَّ: به معنای عقب شیء و عاقبت آمده، و آن به کسر غین نقطه‌دار است. طاقنوا: یعنی سر فرود آوردند. و طامنت من الأمر إذا سكنت، یعنی آرام و ساکن شدم از کار، و طامن هم لازم استعمال می‌شود و هم متعدی. جاش: به معنای اضطراب، و به فتح جیم و همزه هم استعمال شده هکذا جاش. سطوة: به معنای قهر و غلبه و حمله کردن است.

صارم: شمشیر تیز برنده را گویند.

مُعْتَد: تجاوز کننده از حد را گویند.

غاشیم: یعنی ظالم.



هرج: فتنه و اختلاط و قتل را گویند.

فِيء: خراج و غنیمت را گویند، و احتمال هم می‌رود که تصحیف فِئَه باشد و آن به معنای جماعت است و آن بر وزن فِئَه است. و فِيء هم بر وزن فِئَع است و هاء فِئَه عوض از یاء محذوف از وسط آن است، و مؤید آن است جمله بعد از آن که فرموده است: «و جمعکم حصیداً» و آن نظر به معنای فِئَه است و مرادف آن است کلمه «زهیداً» که به معنای قلیل آمده، و به معنای کم آب گرفتن هم آمده، و زهید الأکل گفته می‌شود یعنی کم خوراک.

إليكم عني: یعنی امساک کنید و پرگوئی نکنید، از من دور شوید.

اعراب سخنان حضرت

قولها ﷺ: فَرَّغْماً: منصوب است بنا بر مصدریَّت به عامل محذوف یعنی به خاک مالیده شد بینی‌های قوم که جای عطسه کردن این جماعت است، بینی به

خاک مالیدن مخصوصی. مصدر قائم مقام عامل محذوف شده.

لَعَفَزَ إِلَهَكَ: شرح آن گذشت رجوع به آن شود.

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: کلمه «ما» در محل رفع است بنا بر ابتدائیت و «لکم» خبر آن است.

وکیف: محلاً منصوب است بنا بر حالیت و «تحکمون» عامل آن است.

لَقَعَتْ: ضمیر فاعل راجع است به ناقه کنایه است از خلافت غصب شده دلالت دارد به قرائن لفظ و حال یا اعمال بد ایشان که از جمله آنها غصب خلافت است.

فَنَظَرَةٌ: منصوب است بنا بر مصدریت یعنی انتظار بکشید انتظار کشیدنی. و احتمال دارد که مرفوع باشد بنا بر ابتدائیت یعنی «فلکم نظرة» یا خبر است و تقدیر آن این است «عند الله تعالى نظرة» و تنوین آن برای تقلیل است یعنی «نظرة قليلة».

ریشما: ریث منصوب است بنا بر ظرفیت یعنی انتظار بکشید در این قدر از زمان.

ثُمَّ احْتَلَبُوا: به صیغه امر عطف است بر محذوف یعنی: انتظروا فی کذا ثُمَّ احْتَلَبُوا.

مَلَأَ الْقَعْبَ یا طَلَعَ الْقَعْبَ: منصوب است بنا بر اینکه مفعول به باشد برای احتلبوا و اصل آن این است: احتلبوا مقدار مَلَأَ الْقَعْبَ که مضاف حذف شده و مضاف الیه قائم مقام آن است.

وَدُمًا: منصوب است بنا بر تمیز.

وَيَحْجُمُ: اعراب آن قبلاً در شرح «وَيَحْجُمُ أُنْثَى زَعَزَعُوهَا» گذشت و این کلمه در

مقام تَعَجَّبَ است و منادی است به حذف حرف ندا یعنی: یا وَيَحْجُمُ.

غِبَّ: مفعول به لیعرفوا است.

وابشروا: عطف است بر «اطمأنوا» و شاید عطف به واو در اینجا باشد یا به ثَمَّ که دلیل بر تراخی است در ماقبل برای دلیل بودن بر تغایر بین طرفین یعنی معطوف و معطوف علیه مترقّب.

يَدْعُ: ضمیر فاعل راجع است به آنچه بشارت داده شدند از امور چهارگانه یا سه گانه و محتمل است راجع به اخیر که استبداد است باشد.

وَأَنِّي بَكَم: جار متعلّق به محذوف است یعنی: کیف ورود الهدایة بساحتکم، یا اینکه أَنِّي حصول الهدایة لکم بنا بر آنچه در بعضی از نسخه‌هاست.
 أَنِّي حصول الهدایة لکم: بنا بر آنچه در بعضی از نسخه‌هاست.

وَأَنِّي لَكُمْ وَقَدْ عَمِيتْ عَلَيْكُمْ: واو حالیه است و جمله حال است از ضمیر مخاطب مجرور، و احتمال می‌رود که عطف بر جمله «أَنِّي بَكَم» باشد.

وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُون: واو نیز حالیه است، و جمله حال از ضمیر مخاطب منصوب در کلمه «أَنْتُمْ لَهَا كَاهُون» است و سه ضمیر در «عمیت» و «أَنْتُمْ لَهَا كَاهُون» و «أَنْتُمْ لَهَا كَاهُون» راجع به هدایت بسوی امام حق است و بیناشدن در امر دین یا بسوی طاعت کسی است که خدا واجب کرده طاعت او را، یا راجع به غیر این دو است از چیزهائی که مدلول علیه در این مقام است.

إِلَيْكُمْ عَنِّي: مفعول آن محذوف است یعنی خودداری کنید از سخن گفتن با من.

معنای سخنان آن حضرت ﷺ

قولها ﷺ: استبدلوا والله تا آخر: بیانی است تفصیلی برای اینکه ابوبکر را بدل از علی ﷺ خلیفه قرار دادند، و توبیخ و مذمتی است برایشان بعد از اجمال گوئی آن حضرت که از سخنان او مستفاد می‌شود از فرمودن آن بزرگوار «بش للظالمین

بدلاً» یعنی تبدیل خلافت کردن و حق را از من له الحق گرفتن از ایشان مبادله‌ایست که زیان آن برای ایشان بسیار است بنحوی که جبران‌پذیر نیست هرگز برای اینکه اختیار کردند خلافت را برای کسی که بمنزله پره‌ای لاغر است که در زیر شاه پره‌ای مقدّم بر آنهاست از مرغ طیار، و به آن پره‌ای لاغر ضعیف نمی‌توانند پرواز کند.

یا مانند اسب ضعیف لاغری است در میان اسب‌ها که نتواند حرکت کند و مطیع و منقاد صاحب خود نباشد و عاجز باشد بر کسی که او بمنزله شاه پره‌ائی است برای طایر که به آن می‌تواند پرواز کند و کاملاً قدرت پرواز کردن را دارد. یا مانند عاجز ناتوانی که هیچ رویه و فکری ندارد او را مقدّم دارند بر کسی که کمال قدرت و توانائی و دانائی را دارد، و به تمام معنی صاحب قوت و قدرت و فکر صائب است.

فرغماً لمعاطس قَوْمٍ تا آخر: این جمله تفرینی است از آن حضرت سلام الله علیها به خواری و ذلت ایشان در مقابل گمان‌های فاسدشان به نفس‌های خود که به مرتبه و مقام بلندی رسیده‌اند، چنانچه اقتباس است از قول خدای تعالی: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً^(۱) همچنانکه فرموده آن حضرت: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ نیز اقتباس از موضع دیگر از قرآن است و مراد از «ولكن لا يشعرون» یعنی شعور آن را ندارند که ایشان فساد کنندگانند به علت تسویلات نفسانی‌ای که دارند و هواهای نفسشان آنها را به اشتباه انداخته بنحوی که به گمان فاسد خودشان فساد را اصلاح دانسته‌اند. یا اینکه نمی‌دانند که در نتیجه این فسادها عذاب دردناک

(۱) الکهف: ۱۰۳-۱۰۴.

ابدی گریبان گیر آنها خواهد شد.

و یحکمهم أفمن یهدی تا آخر: در مقام تعجب است از کار بد ایشان و سوء اختیاری که پیش گرفتند، یعنی آیا کسی که غیر خود را به طریق حق و رشد راهنمایی می کند به سبب آنچه که خدا به او عطا فرموده است از علم و حکمت سزاوارتر است برای خلافت و امامت و پیروی از او کردن و به نور علم او استضاءه کردن یا کسی که جاهل و نادان است و خودش هدایت نشده مگر اینکه غیری او را هدایت کند، پس چگونه دآوری می کنید و چگونه قبول می کنید و نفس های شما راضی می شود که امیر مؤمنان علیه السلام را برکنار کنید و حال آنکه مقام و مرتبه او را می دانید، و غیر او را بر او مقدم می دارید و شما به آن راضی هستید و حال آنکه آن امری است که اقامه حجّت بر آن نشده، و دلیلی بر صحت آن قائم نشده، بلکه بر خلاف آن حجّت قائم شده، و دلیل هائی بر فساد اختیار شما ناطق و ثابت است.

اما نَعْمَرُ إِلَهِكَ لَقَدْ لَقِیْتَ تا آخر: یعنی آگاه باشید قسم به باقی بودن خدایت که حمل کرده است ناقه خلافتی که غصب کردید آن را و کارهائی که کردید، استعاره در جمله اولی به کنایه است، و در جمله دوم تحقیقی است.

فَنظَرَةُ رَیْثَمَا تَنْتَجُ ثُمَّ احْتَلَبُوا تا آخر: یعنی منتظر باشید زمان کمی را به اندازه ای که بزاید و بدوشید از آن خون تازه و سم مهلکی را.

هُنَالِكَ یُخْسِرُ الْمَبْطِلُونَ و یعرف التالون تا آخر: یعنی در چنین هنگامی ظاهر می شود زیان اهل باطل بنحوی که بشناسند آنهائی که بعد از این می آیند عاقبت تأسیس پیشینیان را.

ثُمَّ طِیبُوا عَنْ دُنْیَاكُمْ أَنْفُسًا تا آخر: یعنی پس از آن ببخشید آنچه که در دست شماهاست از دنیا و بخشش کنید با طیب خاطر تان به کسانی که غیر از شماها

هستند، و مطمئن باشید برای فتنه و محنت‌ها و بلاهائی که برای شماها مهیا شده در کمال اطمینان دل‌های خودتان.

و استبداداً من الظالمین: یعنی و استقلال آنها به تصرف در امور مردمان و مالک و یا پادشاهی کردن و متصرف شدن در غنیمت‌های شما و بطرف خود کشیدن پس دیده نخواهد شد از آنها مگر اندکی.

و جمعکم حصیداً: یعنی نابود می‌کنند در روی زمین بنحوی که مانند زارعی که زراعت خود را درو می‌کنند همه شماها را با شمشیرهای خودشان از پا درمی‌آورند.

پوشیده نماند که شاید مراد از فرموده آن حضرت سلام الله علیها که فرموده «فَنظَرَةُ رَيْثٍ» معنی این باشد یعنی بقدر آنچه فترت واقع شود که در آن میان مسلمانان جنگ عظیم واقع نشده مانند واقعه جمل و صفین و نهروان و غیر اینها.

و بفرموده آن حضرت «ثُمَّ احْتَلَبُوا طَلَعَ الْقَعْبِ» بعد از زمان فترت و وقایعی که واقع می‌شود در آن از قتل و غارت و منتشر شدن فساد در شهرها.

و بفرموده آن حضرت «ثُمَّ طَبَّيُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ» زمان انقراض دولت بنی امیه به دست‌های بنی عباس و استیلاء ایشان بر آنها و بر خلافت، و به قول آن حضرت «وَابْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ» شمشیرهای بنی عباس باشد بر بنی امیه، و به قول آن حضرت «وَسَطُوهُ مَعْتَدِ غَاشِمٍ» مستأصل کردن بنی عباس باشد ایشان را در این صورت مراد از «مَعْتَدِ غَاشِمٍ» و «بِسَيْفِ صَارِمٍ» یا مراد جنس آنها است یا اول خلیفه از ایشان است، و آن کسی است که سلطنت را از دستشان می‌گیرد.

و بقول آن حضرت «وَهَرَجَ شَامِلٌ» مراد خون‌ریزی‌هایی است که در سلطنت آنها رخ داده.

و بقول آن حضرت علیه السلام «واستبداد من الظالمین» مستبد شدن ایشان است.
و ممکن است که مراد آن حضرت علیه السلام «ثم طیبوا» آن چیزی است که در زمان معاویه واقع شد، و از «معتد غاشم» مراد معاویه باشد، و «بسیف صارم» مراد شمشیر ضلالت و گمراهی او باشد، و «هرج شامل» مراد خون‌هایی باشد که در زمان او ریخته شده و بعد از او در دولت بنی امیه و بنی عباس، و مراد از ظالمین او و سایر خلفاء باشند از دو فرقه، و محتمل است که غیر اینها باشد.

و مخفی نماناد که آنچه را که فقرات مذکوره در بردارد از تملیح و تهکم بدانکه طیب نفس استعاره از کراحت است تهکماً و اطمینان از قلق و اضطراب است و بشارت دادنی که معنای آن اعلام است به چیزی که موجب فرح و شادی باشد از اعلام به چیزی که موجب حزن و خوف شود.

فیا حسرة لکم: یعنی حسرت بزرگی است برای شما این کاری که کردید که آن اعراض کردن شماست از کسی که خدا او را به خلافت از خود اختیار کرده که امام شما باشد، و به او هدایت یابید، و به او اقتدا کنید، و به نور علم او استضاء کنید، و به چراغ هدایت از تاریکی‌های جهل و ضلالت نجات یابید، و در دنیا به عیش و زندگانی خوش مرقه بگذرانید، و در آخرت هم از ثواب‌ها و نعمت‌های ابدی بهره‌مند شوید.

وأتی بکم وقد عمیت علیکم: یعنی نمی‌دانم کار شما به کجا می‌کشد؛ زیرا که راه هدایت و امامت حقّه بر شما بسته شده، و به این جهت در موارد هلاکت واقع شده‌اید و خود را به زیان دنیا و آخرت گرفتار کردید.

أنلزمکموها وأنتم لها کارهون: این فرمایش از آن حضرت برای دفع ایراد است که اگر بخاطر کسی خطور کند که هرگاه حال این جماعت اینطور باشد پس بر شما اهل بیت است که دست آنها را بگیرید و آنها را نجات بدهید از غرق شدن

در دریای ضلالت و گمراهی، پس معنی این می‌شود که بر ماست هدایت شما در این راه، زمانی که خودتان کراهت نداشته باشید، اما اگر خودتان خیر خود را نخواهید برای ما امکان ندارد که شما را الزام کنیم وقتی که شما اصرار داشته باشید بر راهی که به باطل می‌روید برای ما ممکن نیست هدایت شما.

لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر: یعنی ما را یادآوری نکردید که از عدول ما از علی علیه السلام بغیر او این مفسد بزرگ را دارد و دیگری را خلیفه قرار دادن زشت و قبیح و ننگ‌آور است.

إليكم عني فلا عذر بعد تعذيركم ولا أمر بعد تقصيركم: یعنی سخن نگوئید و از نزد من دور شوید؛ زیرا که این عذر شما موجه نیست، یا اینکه عذر خواستن من از شما موقع ندارد بعد از اینکه شما در عذرخواهی خودتان دروغ می‌گوئید امری را که در گفتار شما حقیقتی نیست به آنچه که به آن عذرخواهی می‌کنید برای بدست آوردن دل ما، و بعد از این که تقصیر کرده‌اید در آنچه که برای شما واجب بوده جای عذرخواهی نیست.

ترجمة مُتَمِّمِ سَخْنانِ فاطمة علیها السلام

یعنی: تبدیل کردند پُرهای لاغر زیرین را با شاهپُرهای مقدّم، و عضو ضعیف پسین را با عضو عالی محکم، پس بخاک مذلت مالیده باد دماغ‌های جماعتی که گمان می‌کنند نیکوکارند و حال آنکه مفسد و بدکارند و لکن نمی‌دانند، آیا کسی که دیگران را بسوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه هدایت را نیافته است مگر آنکه بوسیله دیگری هدایت کرده شود.

چه شده است شما را؟ و چگونه داوری می‌کنید؟ بجان خودم قسم است که امروز این کردارهای شما آبتن شده صبر کنید تا اندازه‌ای زمان آبتنی بگذرد و زمان نتیجه دادن برسد، آن وقت بدوشید تا اندازه‌ای که ظرف‌های بزرگ عمیق پُر و لبریز شود از خون تازه

و ستم هلاک کننده، در آن وقت زیانکار خواهند شد اهل بطالت و ضلالت، و خواهند دانست آنان که بعد از این بوجود می آیند عاقبت آنچه را که گذشتگان پایه ریزی کردند. پس از آن با طیب خاطر از دنیای خود دست طمع را باز دارید، و با اطمینان دل آماده فتنه و بلا باشید، و مسرور و خوشحال شوید به بشارت و مژده شمشیری بُرنده و سطوت اشخاص جور و ستم کننده و قتل عام فروگیرنده و غلبه و استیلای ستمکاران که نگذارند از غنیمت های شما مگر چیز کمی و درو کنند شماها را مگر عده کمی.

پس چه بسیار پشیمان شوید، و حسرت خواهید خورد، و با شما چه خواهند کرد و شما چه خواهید کرد و حال آنکه از راه حق کور و نابینا شده اید، آیا شما را به جبر بر طریقه حقّه و قبول آن وادار کنیم با اینکه خود شما از پذیرفتن آن کراهت دارید و از آن اعراض می کنید.

سوید بن غفله که راوی خبر است گفت: پس زن ها برگشتند به خانه های خود و فرمایشات آن حضرت را برای مردان خود حکایت کردند، و جمعی از اشراف مهاجرین و انصار و بزرگان شان به عذرخواهی به خدمت آن حضرت آمدند، و عرضه داشتند که: ای سیده زنان! اگر این امر را علی برای ما یادآوری می کرد پیش از آنکه عهد و پیمان ببندیم و عقد بیعت را محکم و استوار کنیم هر آینه از او به دیگری عدول نمی کردیم.

پس آن حضرت فرمود: بس کنید و از من دور شوید، این عذری نیست پس از اینکه در عذرخواهی خود دروغ می گوئید، برای آن واقعی نیست بعد از اینکه در اوّل امر تقصیر کردید.

مبحث پنجم

در بیان حزن و اندوه فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله

در کتاب امالی شیخ صدوق قدس الله روحه بسند خود از ابن عباس روایت کرده در خبر طویلی که در آن خبر داده از ظلمی که بعد از رحلت او بر

اهل بيت عليهم السلام وارد می شود که از جمله آن راجع به حضرت فاطمه سلام الله عليها خبر داده و فرموده:

وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ، فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي، وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ، وَهِيَ الْحُورَاءُ الْإِنْسِيَّةُ، مَتَى قَامَتْ فِي مُحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَي رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهْرٌ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، كَمَا يَظْهَرُ نُورُ الْكُوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي، أَنْظِرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي قَائِمَةِ بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرَانِصُهَا مِنْ خِيفَتِي، وَقَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ.

وَإِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذَّلَالُ بَيْتَهَا، وَانْتَهَكَتْ حَرَمَتَهَا، وَغَضِبَتْ حَقَّهَا، وَمَنْعَتْ إِرْثَهَا، وَكُسِرَتْ جَنْبُهَا، وَأَسْقَطَتْ جَنْبِهَا، وَهِيَ تَنَادِي: يَا مُحَمَّدَاهُ، فَلَا تَجَابِ، وَتَسْتَغِيثُ فَلَا تُغَاثُ، فَلَا تُزَالِ بَعْدِي مُحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ بَاكِيَةٌ، تَتَذَكَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْيِ عَنْ بَيْتِهَا مَرَّةً، وَتَتَذَكَّرُ فِرَاقِي أُخْرَى، وَتَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِي الَّتِي كَانَتْ تَسْمَعُ إِلَيْهِ إِذَا تَهَجَّدَتْ بِالْقُرْآنِ، ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِالْمَلَائِكَةِ، فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، فَتَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا فَاطِمَةُ، اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعَ فَتَمْرَضُ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَتُؤْنِسُهَا فِي عِلَّتِهَا، فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ، إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ الْحَيَاةَ، وَتَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَأَلْحَقْنِي بِأَبِي، فَيُلْحِقُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِبِي، فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُلْحِقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مُحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ مَغْمُومَةٌ مَغْصُوبَةٌ مَقْتُولَةٌ، فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ ظَلَمَهَا، وَعَاقِبِ مَنْ غَضِبَهَا، وَذَلِّلْ

من أذلّها، و خلّد في نارك من ضربت جنينها حتى ألفت ولدها، فتقول الملائكة: آمين^(۱).

ترجمة سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

یعنی: و اما دختر من فاطمه، او سیده زن های همه عالمهاست از پیشینیان و پسینیان، و او جزئی از من یعنی پاره تن من است، و او نور چشم من است، و او میوه دل من است، و او روح من است در میان دو پهلوی من، و او انسیه حورا است، زمانی که در محراب خود می ایستد در مقابل پروردگار خود جلّ جلاله نور او برای فرشتگان آسمان می درخشد همچنان که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد، و می فرماید خدای عز و جل به ملائکه که: ای ملائکه من! نظر کنید بسوی کنیز من فاطمه که سیده کنیزان من است که در مقابل من ایستاده، بند بندهای او می لرزد از ترس من در حالتی که به قلب خود به من روی آورده و به بندگی من مشغول است، گواه می گیرم شما را که من امان می دهم شیعیان او را از آتش.

و فرمود: چون من او را می بینم گارهایی را که بعد از من با او کرده خواهد شد بنحوی که ذلت داخل خانه او شود و هتک حرمت او شود، و حق او غصب کرده شود، و ارث او از او منع شود، و پهلوی او شکسته شود، و جنین او سقط کرده شود، و او فریاد کند که: ای محمد، و جواب داده نشود، و استغاثه کند، و کسی به فریاد او نرسد.

پس همیشه بعد از من اندوهگین و محزونه و گریان باشد، یاد می کند که وحی از خانه او قطع شده، و گاهی از جدائی و فراق من را بیاد می آورد، و چون شب شود وحشت او را فروگیرد برای اینکه صدای قراءت قرآن مرا شب ها که در تهجد می خواندم و استماع می کرد، نمی شنود.

پس می بیند که نفس او ذلیل شده بعد از عزتی که در حیات پدر داشته، در آن وقت

(۱) شیخ صدوق، الأمالی ص ۱۷۵-۱۷۶؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۷۲-۱۷۳ ح ۱۳.

انیس او قرار می دهد ملائکه را ، پس او را ندا می کنند به آن ندائی که مریم دختر عمران را به آن ندا می کردند که : ای فاطمه ! بدرستی که خدا برگزید تو را و پاک و پاکیزه گردانید و برگزید تو را بر زن های جهانیان ، ای فاطمه ! بخوان پروردگار خود را و سجده کن او را و رکوع کن بارکوع کنندگان .

پس از آن ابتدا می کند به بیماری و بر می انگیزاند خدای عزوجل بسوی او مریم دختر عمران را تا بیمار داری و پرستاری کند او را ، و انیس او باشد در زمان بیماری او ، پس در آن حال می گوید : ای پروردگار من ! من از زندگانی سیر شدم ، و از اهل دنیا ملول شدم ، مرا به پدرم ملحق کن . پس خدا او را به من ملحق می کند ، و او اول کسی است از اهل بیت من که به من ملحق می شود ، و با حالت حزن و اندوه و غمناکی در حالتی که حق او غصب شده و کشته شده بنزد من می آید .

در آن حال من می گویم : خدایا ! لعنت کن کسانی را که بر او ظلم کردند ، و عذاب کن آنهایی را که حق او را غصب کردند ، و ذلیل و خوار کن کسانی را که او را ذلیل و خوار کردند ، و مخلد در آتش گردان کسانی را که به پهلوی او زدند تا بیچه خود را انداخت ، و ملائکه آمین می گویند .

علامة مجلسی اعلی الله مقامه در بحار از بعضی از کتب در وفات حضرت زهراء سلام الله علیها از ورقه بن عبدالله از دی روایت نقل فرموده که گفت : به قصد حج بیت الله الحرام به امید درک ثواب پروردگار جهانیان بیرون رفتم در حالی که مشغول طواف بودم ، کنیزی گندم گون نمکین روی شیرین سخنی را دیدم که با فصاحت زبانی که داشت می گفت :

اللَّهُمَّ رَبَّ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ ، وَالْحَفْظَةِ الْكَرَامِ ، وَزَمْزَمَ وَالْمَقَامِ ، وَالْمَشَاعِرَ الْعِظَامَ ، وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَرَّةِ الْكَرَامِ ، أَنْ تَحْشُرَنِي مَعَ سَادَاتِي الطَّاهِرِينَ وَأَبْنَائِهِمُ الْغُرَّ الْمُحَجَّلِينَ الْمِيَامِينَ . أَلَا فَاشْهَدُوا يَا جَمَاعَةَ الْحَجَّاجِ وَالْمُعْتَمِرِينَ ، إِنَّ مَوَالِيَ خَيْرَةِ الْأَخْيَارِ ،

وصفوة الأبرار، الذين علا قدرهم على الأقدار، وارتفع ذكرهم في سائر الأمصار، المرتدين بالفخار.

ترجمه

بار خدایا پروردگار کعبه بیت الحرام و ملائکه حافظین گرام و زمزم و مقام و مشعرهای عظام. پروردگار محمد، بهترین مردمان، درود پیوسته خدا بر او و آل او، نیکان گرامی داشته شده که محشور کنی مرا با آقایان پاک و پاکیزگان و فرزندان ایشان، پیشانی و دست و پا سفیدهای صاحبان یمن و میمنت، آگاه باشید ای گروه حج گزاران و عمره گزاران که آقایان من بهترین همه آقایانند، و برگزیدگان از نیکان و برگزیدگانند، کسانی هستند که برتر است قدر و منزلت ایشان بر همه قدر و منزلت‌ها، و بالا رفته است ذکر ایشان در سایر شهرها، و ردای همه فخرها را بر خود پوشیده‌اند.

ورقة بن عبدالله گفت: گفتم: ای کنیز! چنین گمان می‌کنم که تو از کنیزان یا دوستان اهل بیتی؟ گفت: بلی. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فضّه کنیز فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی رحمت متصل خدا بر او و پدر او و شوهر او و فرزندان او باد.

پس به او گفتم: مرحباً اهلاً و سهلاً، هرآینه مشتاقم به شنیدن کلام تو و سخن تو، و در این ساعت از تو می‌خواهم مرا جواب گوئی از آنچه از تو سؤال می‌کنم، پس از فراغت تو از طواف نزد بازار طعام فروشان منتظر باش تا بنزد تو آییم و تو مئاثب و مأجور خواهی بود.

پس در حال طواف از او جدا شدم، و چون از طواف فراغت یافتم به منزل خود برگشتم بطرف بازار طعام فروشان، دیدم او هم آمده در آنجا نشسته در گوشه‌ای، پس رفتم بسوی او و او را در گوشه‌ای بردم و هدیه‌ای به او هدیه کردم نه به اعتقاد اینکه صدقه است و به او گفتم: ای فضّه! مرا از مولایت فاطمه

زهراء خبر ده، و در هنگام وفات او آنچه را که دیدی برای من بگو، و بگو که بعد از وفات پدرش محمد ﷺ بر او چه روی داد.

ورقه گفت: چون این سخن را از من شنید چشم‌هایش پر از اشک شد، و ناله‌ای بلند از دل برکشید، و بلند گریه کرد و گفت: ای ورقه بن عبدالله! بهیجان در آوردی بر من اندوه و حزن و ناله‌هایی که در دل داشته و دارم، پس الآن بشنو آنچه را که من از او دیده‌ام.

بدانکه چون رسول خدا روحش قبض شد و از دنیا رفت، دل‌های کوچک و بزرگ در مصیبت او بدرد آمد، و صدا‌های بسیار بگریه بلند شد، و اندوه و ماتم او بر خویشان و یاران و دوستان و غریبان بزرگ شد، و کسی دیده نمی‌شد مگر اینکه از مرد و زن به صدا‌های بلند می‌گریستند.

و در میان اهل زمین و اصحاب و خویشان و نزدیکان و دوستان محزون‌تر و گریه‌او عظیم‌تر و نوحه‌گری او بیشتر از مولای من فاطمه زهراء احدی نبود، و دائماً حزن او تازه‌تر و گریه او بیشتر و شدیدتر می‌شد، و مدت هفت روز نشسته ناله و گریه و شیون او آرام نمی‌شد، و هر روزی که بر او می‌گذشت گریه و ناله و حزن او از روز پیشتر بیشتر و زیادتر و سخت‌تر می‌شد.

چون روز هشتم رسید از شدت حزن و اندوه دیگر نتوانست خودداری کند، و رشته صبرش گسیخته شد، از خانه شیون کنان بیرون آمد، و چنان سخن می‌گفت که گویا خود پیغمبر سخن می‌گفت، بنحوی که همه زنان و کودکان از پسران و دختران از خانه‌ها بشتاب بیرون آمدند، و صدا‌های گریه و ناله‌ها و فریادهایشان بلند بود، و مردمان از همه جا جمع شدند و چراغ‌ها را خاموش کردند تا صفحات صورت‌های زن‌ها دیده نشود، و زنان چنین می‌پنداشتند که پیغمبر خدا از قبر بیرون آمده، و مردمان دهشت و حیرت عجیبی داشتند از آنچه

می دیدند، و فاطمه به صدای بلند ندبه و گریه می کرد برای پدر خود و می گفت:
 وَا أَبَتَاهُ! وَاصْفِيَاهُ! وَامْحَمْدَاهُ! وَابَا الْقَاسِمَاهُ! وَارْبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى! أَمِنْ لِلْقَبْلَةِ
 وَالْمَصْلَى؟ وَمَنْ لَا بِنْتُكَ الْوَالِهَةُ الشَّكْلَى؟

پس جامه هایش به پاهایش پیچیده می لغزید، و از زیادی اشک و گریه شدید
 چیزی را نمی دید، تا آنکه نزدیک به قبر پدر بزرگوار خود شد، و چشم او به
 جایگاه اذان گفتن افتاد، قدم ها را کوتاه کرد، و صدای ناله و گریه خود را به
 اندازه ای که می توانست بلند کرد، و روی قبر افتاد بحالت اغما و از حال رفت،
 زن ها مبادرت کردند بسوی او، و آب بر رویش زدند، و بر پیشانی و سینه او آب
 پاشیدند تا آنکه بحال آمد از جا برخاست و گفت:

رُفِعَتْ قُوَّتِي، وَخَانَنِي جَلْدِي، وَشَمِتَ بِي عَدُوِّي، وَالْكَمَدُ قَاتِلِي. يَا أَبَتَاهُ، بَقِيَتْ وَالِهَةٌ
 وَحِيدَةٌ، وَحَيْرَانَةٌ فَرِيدَةٌ، فَقَدْ انْخَمَدَ صَوْتِي، وَانْقَطَعَ ظَهْرِي، وَتَنَغَّصَ عَيْشِي، وَتَكَدَّرَ دَهْرِي،
 فَمَا أَجْدُ يَا أَبَتَاهُ بَعْدَكَ أَنْيْسًا لَوْحَشْتِي، وَلَا رَاهًا لِدَمْعَتِي، وَلَا مُعِينًا لَضَعْفِي، فَقَدْ فَنِيَ بَعْدَكَ مُحْكَمُ
 التَّنْزِيلِ، وَمُهَبِّطُ جَبْرِئِيلِ، وَمَحَلُّ مِيكَائِيلِ، انْقَلَبْتُ بَعْدَكَ يَا أَبَتَاهُ الْأَسْبَابَ، وَتَغَلَّقْتُ دُونِي
 الْأَبْوَابَ، فَأَنَا لِلدُّنْيَا بَعْدَكَ قَالِيَةٌ، وَعَلَيْكَ مَا تَرَدَّدَتْ أَنْفَاسِي بِأَكِيَّةٍ، لَا يَنْفَدُ شَوْقِي إِلَيْكَ، وَلَا
 حَزَنِي عَلَيْكَ.

ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ، وَالْأَبَتَاهُ. ثُمَّ قَالَتْ:

لَنْ حَزَنِي عَلَيْكَ حُزْنُ جَدِيدٍ	وَفُؤَادِي وَاللَّهِ صَبٌّ عَسِيدٍ
كُلُّ يَوْمٍ يَزِيدُ فِيهِ شَجَوْنِي	وَإِكْتِيَابِي عَلَيْكَ لَيْسَ يَبِيدُ
جَلَّ خَطْبِي فَبَانَ عَنِّي عَزَائِي	فَبَكَائِي فِي كُلِّ وَقْتٍ جَدِيدٍ
إِنْ قَلْبًا عَلَيْكَ يَأْلَفُ صَبْرًا	أَوْ عَزَاءً فَإِنَّهُ لَجَلِيدٍ

ثُمَّ نَادَتْ: يَا أَبَتَاهُ! انْقَطَعَتْ بِكَ الدُّنْيَا بِأَنْوَارِهَا، وَزَوَتْ زَهْرَتَهَا، وَكَانَتْ بِهِجَتِكَ زَاهِرَةً،
 فَقَدْ اسْوَدَّ نَهَارُهَا، فَصَارَ يَحْكِي حَنَادِسَهَا رَطْبُهَا وَيَابِسَهَا. يَا أَبَتَاهُ! لَا زِلْتُ آسِفَةً عَلَيْكَ إِلَى

التلاق . يا أبتاه ! زال غمضي مُنذُ حقِّ الفراق . يا أبتاه ! مَنْ للأرامل والمساكين ؟ ومن للأُمَّة إلى يوم الدين ؟ يا أبتاه ! أمسينا بعدك من المستضعفين . يا أبتاه ! أصبحت الناسُ عنا معرضين ، وقد كَتَبَكَ مُعْظَمِينَ في الناس غير مستضعفين ، فأَيُّ دَمْعَةٍ لفراقك لا تنهمل ؟ وأَيُّ حُزْنٍ بعدك عليك لا يتَّصل ؟ وأَيُّ جَفْنٍ بعدك بالنوم يكتحل ؟ وأنت ربيع الدين ، ونور النبيين ، فكيف للجبال لا تمور ؟ وللبحار بعدك لا تغور ؟ والأرض كيف لم تتزلزل ؟ رُمِيَتْ يا أبتاه بالخطْبِ الجليل ، ولم تكن الرزِيَّةُ بالقليل ، وطَرَفْتُ^(١) يا أبتاه بالمصاب العظيم ، وبالفادح المهول .

بكَتْكَ يا أبتاه الأملأك ، ووقفتِ الأفلاك ، فنبرك بعدك مُستوحش ، ومحرابك خالٍ من مناجاتك ، وقبرك فَرَحَ بمواراتك ، والجنةُ مُشتاقَةٌ إليك وإلى دعائك وصلاتك .

يا أبتاه ! ما أعظم ظُلْمَةَ مجالسك ، فوا أسفاه عليك إلى أن أقدم إليك عاجلاً عليك ، وأُنْكَلَ^(٢) أبو الحسن المؤمن أبو ولديك الحسن والحسين ، وأخوك ووليك وحبيبك ومن ربيته صغيراً ، وواخيته كبيراً ، وأحلى أحبائك وأصحابك إليك ، من كان منهم سابقاً ومهاجراً وناصرأ ، والنكل^(٣) شاملنا ، والبكاء قاتلنا ، والأسى نازلنا ، ثم زَفَرَتْ زَفْرَةً وَأَنْتَ أَنَّهُ كَادَتْ روحها أن تخرج ، ثم قالت :

قَلَّ صبري وبانَ عني عزائي	بَغْدَ فَقْدِي لخاتم الأنبياء
عينُ يا عينُ اشْكبي الدَّمْعَ سَخاً	وَيْلُكَ لا تَبْخلي بفيض الدَّماءِ
يا رسولَ الإله يا خيرةَ الله	وكَسِهُفَ الأيَّامَ والضُّعْفَاءِ
قد بَكَتْكَ الجبالُ والوُخْشُ جَمْعاً	والطَّيْرُ والأَرْضُ بعد بَكْيِ السماءِ
وبكائك الحجَّونُ والركنُ والمش	مرُّ يا سيدي مع البطحاءِ

(١) در بحار: طرقت .

(٢) در بحار: وأُنْكَلَ .

(٣) در بحار: والنكل .

وبكائك المحراب والدرس للـ قرآن في الصبح مُعلنًا والمساء
وبكائك الإسلام إذ صار في الناس غريباً من سائر الغرباء
لو ترى المنبر الذي كنت تعلوه علاه الظلام بعد الضياء
يا إلهي عجل وفاتي سريعاً قد تنقّضت الحياة يا مولائي

شرح لغات

قولها علیها السلام: جلدي: یعنی شدّت قوّه من.

شَیمت: از شماتت به معنی خوشحالی کردن است.

الکَمَد: حزن شدید دائم.

والهة: وّله به فتح واو و لام به معنای ذهاب عقل و تحیر و سرگردانی است، و کسی را واله گویند که فرزند یا عزیز خود را گم کرده باشد.

انخمد: از خمود به معنای مردن و خاموشی و خاموش شدن آتش، و به معنای ساکن شدن. انخمد صوتي یعنی خاموش و ساکن شد صدای من.

انقطع ظهري: یعنی پشت و پناه و یاری کننده من از من جدا شد.

تنقّص عیشي: یعنی تکدّر، هر دو یک معنی دارند به معنی ناصاف و ناگوار و آلودگی است.

قالیه: یعنی متروکه و مبغوضه.

لا ینفد: قطع نمی شود.

صبّ عتید: یعنی عاشق و مهیا.

شجون: همّ و حزن است.

اكتیاب: بد حال و غمناک و دل شکسته.

* لیس یبید: یعنی هلاک نمی شود یعنی حزن و همّ و غم از دل من بیرون نمی رود.

جَلِيد: یعنی سخت و صلب.

أَنْوَار: جمع نور است به فتح نون به معنای شکوفه.

أَزْهَار: جمع زَهْر به معنای زینت و بهجت.

حَنَادِس: جمع حَنْدَس است به معنای ظلمت و تاریکی شدید.

زَال غَمَضَى: یعنی زایل شد خواب از چشم من.

لَا تَنْهَمِل: از هَمَل است به سکون میم، گفته می‌شود: هملت عیناه تهمل أي

فاضت. «أَيَّ دَمْعَةٍ لِفِرَاقِكَ لَا تَنْهَمِل» یعنی کدام اشکی است که برای جدائی تو ریخته نشود.

جَفَن: به سکون فاء پرده‌های بالا و پائین یعنی دو پلک چشم را گویند.

رَبِيع الدِّين: کنایه است یعنی همچنان که فصل ربیع سبب راحتی روح انسان

است دین هم راحت روح اهل ایمان است.

لَا تَمُور: یعنی ظاهراً متحرک نیست.

لَا تَغُور: یعنی فرو نمی‌رود.

رَمِيت: یعنی انداخته شدم.

بِالْخُطْبِ الْجَلِيل: یعنی به امر عظیم.

الرَّزِيَّة: یعنی مصیبت.

طَرَفَت: به معنای هَلَكْتُ است.

الْفَادِح: یعنی سنگین و ثقیل.

الْمَهُول: یعنی ترسناک و به فزع آورنده.

النَّكَل: ممنوع شدن.

الْأَسَى: به معنای حزن.

زَفِير: فرو بردن نَفَس.

أنت أنة: از این است به معنای بلند کردن صدا به ناله.

اسکبی الدمع: یعنی جاری کن اشک را.

سحاً: بسیار ریختن و جاری کردن.

کھف: به معنای ملجأ و پناهگاه.

الحَجُون: به حاء بی نقطه و بعد از آن جیم نقطه دار و به فتح اول و ضمّ ثانی نام کوهی است در مکه که بعد از رحلت ابوطالب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بسوی آن می رفت. و در صحاح گفته که: آن مقبره ایست^(۱).

ترجمه سخنان آن حضرت

یعنی: توانائی من برداشته شد، و شدّت قوت من با من خیانت کرد، و دشمنان به من خوشحال شدند، و اندوه شدید دائم مرا می کشد به سرگردانی و تنهائی و در حیرت زدگی باقی ماندم، از صدا افتادم، پشت و پناه و یاری کننده من از من جدا شد، و زندگانی من آلوده به حزن و اندوه شد، و روزگار من به غصّه آلوده شد. پس ای پدر بعد از تو انیسی برای من نیست، به وحشت افتادم و رد کننده برای اشک من نیست، و معین و یآوری برای ناتوانی خود ندارم، پس از تو محکم قرآن فانی شد، و فرودگاه و محلّ جبرئیل و میکائیل خالی ماند، و بعد از تو ای پدر اسباب آسایش من تغییر کرد، و درها بر روی من بسته شد، و من برای دنیا پس از تو متروک و مبعوض ماندم، و تا نفسم می آید و می رود برای تو گریانم، و شوق ملاقات تو و اندوه من از مفارقت از تو تمام شدنی نیست.

پس صدای خود را به گفتن یا ابتاه و ألباه بلند کرد و گفت: اندوه و حزن من بر تو حزن تازه ای شد، و دل من بذات خدا قسم عاشق و مهیای ملاقات توست. و هر روز هم و غم و

(۱) جوهری، صحاح اللغة ج ۵ ص ۲۰۹۷.

اندوه من در مفارقت تو زیاد می شود ، و بد حالی و غمناکی و دل شکستگی من برای تو نابود نمی شود ، امر من بزرگ و عظیم شد ، و صبر در مصیبت از من جدائی کرد ، و گریه من دم به دم تازه می شود ، دلی که در عزا یا مصیبت تو صبر کند بسیار سخت است .

پس صدا را به ناله بلند کرد و گفت : ای پدر ! دنیا در مفارقت از تو شکوفه های خود را جدا کرد ، و زینت و بهجت خود را از دست داد ، روزهای روشن آن شب های بسیار تاریک شد ، تر و خشک آن از تیره و ظلمانی بودن آن حکایت می کند . ای پدر ! همیشه متأسفم بر تو تا تو را ملاقات کنم . ای پدر ! در مفارقت تو خواب از چشم من زائل شد . ای پدر ! کی پس از تو دادرس بیوه زنان و گدایان است ؟ ای پدر ! کی برای امت توست تا روز جزاء ؟

ای پدر ! روز را شام می کنیم در حالتی که راه ها برای ما مسدود است بعد از تو ، و شب را به روز می آوریم در حالی که مردمان از ما روگردانند ، و حال آنکه ما به سبب تو در میان مردمان بزرگ و محترم بودیم ، و رعایت حق ما را می کردند ، پس کدام اشکی است که در فراق تو ریخته نشود ؟ و کدام حزن و اندوهی است که بعد از تو برای تو استمرار نداشته باشد ؟ و کدام چشمی است که بعد از تو سرمه خواب در آن کشیده شود ؟ تو بهار دین و نور پیغمبران بودی ، چگونه کوه ها در فراق تو متحرک نباشند ؟ و چگونه دریاها پس از تو فرو نروند ؟ و چگونه زمین متزلزل نباشد ؟ هدف تیر امر بزرگی شدم ای پدر پس از تو ، و این مصیبت کمی نیست ، راه یافتن ای پدر به مصیبت های بزرگی که بسیار سنگین و هولناک است . ملائکه برای تو ای پدر گریانند ، و افلاک در ماتم تو از گردش باز ماندند ، منبر تو پس از تو وحشتناک است ، و محراب تو از مناجات تو خالی است ، و قبر تو به پنهان شدن تو در آن خوشحال است ، و بهشت بسوی تو و دعا و صلوات تو مشتاق است . ای پدر ! چقدر تاریکی بزرگی جاهای تو را گرفته ، و چقدر اسفناکم بر تو تا وقتی که بشتاب بسوی تو آیم .

خسته و درمانده شد ابوالحسن که امین خدا بود بر رسالات تو، و پدر دو فرزند تو حسن و حسین، و برادر و ولی و حبیب توست که او را در کودکی تربیت کردی، و در بزرگی با او عقد برادری بستی، و او شیرین ترین دوستان و یاران تو بود بنزد تو، کسی است که از همه ایشان پیشی گرفت در ایمان آوردن به تو، و سبقت گرفته از مهاجرین، و ناصر تو بود. این چه عقوبتی است که شامل ما شد؟ و چه گریه ایست که کشنده ماست؟ و چه حزن و اندوهی است که ملازم ما شد.

پس آه سرد شدیدی کشید و ناله سختی زد که نزدیک بود جان از جسد او بیرون رود، و اشعار حزن آوری انشاء فرمود که ترجمه آن این است:

صبر من کم شد و از من مصیبتی آشکار شد، پس از آنکه خاتم انبیاء را گم کردم، چشم ای چشم اشک بریز بسیار و بر رخساره جاری کن و بخل نکن خون بیار. ای رسول خدا! و اختیار کرده خدا به رسالت، و ای ملجأ و پناه یتیمان و ضعیفان! کوه ها برای تو گریستند، و همه وحشیان گریه کردند، و مرغان هوا گریان شدند پس از آنکه آسمان برای تو گریه کرد، حجون و رکن و مشعر و بطحا برای تو گریستند. ای آقای من! محراب و درس قرآن در صبح و شام آشکارا برایت گریه کردند، اسلام بر تو گریه کرد برای اینکه در میان مردمان مانند سایر غرباء غریب شد. اگر می دیدی منبر خود را که بر آن بالا می رفتی ظلمت و تیرگی آن را فرو گرفته بعد از اینکه به وجود تو نورانی و نور دهنده بود. ای خدای من! تعجیل فرما و بشتاب مرگ مرا برسان؛ زیرا که زندگانی به کدورت اندوه و مصیبت آلوده شد، ای مولای من.

فضّه گفت: پس فاطمه سلام الله علیها برگشت به منزل خود و بنای گریه و زاری و بی قراری را گزارد، بنحوی که اشک چشم او از جریان باز نمی ایستاد، و ناله های او ساکن نمی شد. بزرگان اهل مدینه جمع شدند و رو آوردند بسوی امیر مؤمنان علی علیه السلام و به آن حضرت گفتند: ای ابوالحسن! فاطمه علیها سلام الله

شب و روز گریه می‌کند، و شب‌ها خواب بر احدی از ما گوارا نیست، و روزها هم برای ما قرار و آرامی نیست، و از شغل و طلب روزی کردن باز مانده‌ایم، به شما خبر می‌دهیم که از او بخواهید که یا شب گریه کند یا روز.

فرمود: حبّاً و کرامَةً، پس آن حضرت بنزد فاطمه رفت و بر او وارد شد، و او از گریه آرام نمی‌گرفت، و نافع در مصیبت او نبود، چون حضرت را دید کمی گریه او تسکین یافت، پس فرمود: ای دختر رسول خدا! بزرگان مدینه خواهش می‌کنند از من که از تو بخواهم که یا شب برای پدرت گریه کنی یا روز.

عرض کرد: ای ابا الحسن! ماندن من در دنیا چه بسیار کم است، و چه بسیار زود باشد که من از میان ایشان ناپدید می‌شوم، بخدا قسم که نه شب از گریه ساکت خواهم شد و نه روز تا وقتی که به پدر خود ملحق شوم.

پس امیر مؤمنان فرمود: بکن ای دختر پیغمبر آنچه را که می‌خواهی. پس آن حضرت از برای او خانه‌ای ساخت در بقیع دور از مدینه که بیت الاحزان نامیده می‌شود، و چون صبح می‌شد حسن و حسین از جلو و فاطمه از عقب آنها و با چشم گریان به بقیع می‌رفت، و پیوسته در میان قبرها گریان بود، و چون شب می‌شد امیر مؤمنان می‌رفت بنزد او و آنها را برمی‌گردانید به خانه، و هر روز این کار را می‌کرد، تا اینکه مدّت بیست و هفت روز از فوت پیغمبر گذشت و مرضه شد به مرضی که در آن وفات یافت.

پس باقیماند تا روز چهارم، در آن روز حضرت امیر علیه السلام نماز ظهر خود را گزارده بود، می‌خواست به منزل برود که ناگاه کنیزان او را استقبال کردند در حالتی که گریان و محزون بودند، پس آن حضرت به ایشان فرمود: چه خبر است؟ «مالي أراكنَ متغيّرات الوجوه والصُّوَر؟» یعنی: چرا می‌بینم شما را که روها و رنگ صورت‌هایتان تغییر کرده؟

گفتند: ای امیرمؤمنان! دریاب دختر عمویت زهراء را و گمان نمی‌کنیم که او را زنده بیابی.

پس امیرمؤمنان بشتاب حرکت کرد تا بر فاطمه داخل شد و دید او را که به پشت بالای بستر خود خوابیده، و بر روی اوست جامه نازک سفید مصری، و دست راست خود را جمع می‌کند و دست چپ خود را باز می‌کند و می‌کشد، پس رداء را از دوش خود انداخت و ازار خود را باز کرد، آمد به بالین فاطمه و سر او را در دامان خود نهاد، و او را ندا داد که: ای زهراء! آن حضرت با او سخن نگفت، پس او را ندا کرد که: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! باز جواب نشنید، پس فرمود: ای دختر کسی که زکات را به طرف ردای خود برمی‌داشت و بر فقراء بذل می‌کرد! باز جواب نشنید. فرمود: ای دختر کسی که نماز گزارد با ملائکه دو رکعت دو رکعت! جواب او را نگفت. فرمود: ای فاطمه! با من سخن بگو من پسر عمت علی پسر ابی طالبم.

پس چشم‌های خود را باز کرد بر روی او، و نگاهی به صورت او کرد و گریه کرد، و آن حضرت هم گریه کرد، و فرمود: حالت را چگونه می‌یابی؟ من پسر عمت علی بن ابی طالبم. پس گفت:

يا ابن العمّ، إني أجد الموت الذي لا بدّ منه ولا محيص عنه، وأنا أعلم إنك بعدي لا تصبر على قلة التزويج، فأنت إن تزوّجت امرأة اجعل لها يوماً وليلةً، واجعل لأولادي يوماً وليلةً. يا أبا الحسن، ولا تصح في وجوهها، فيصبحان يتيمين غريبين منكسرين، فإنّهما بالأُمس فقدّا جدّهما واليوم يفقدان أمّهما، فالويل لأُمَّةٍ تقتلهما وتبغضهما، ثمّ أنشأت تقول:

يا بكني إن بكيت يا خير هادٍ	واسبل الدمع فهو يومُ الفراق
يا قرين البتول أوصيك بالنسل	فقد أصبحا حليف الاشتياق
يا بكني وابك لليتامى ولا تنس	قتيل العدى بطف العراق

فارقوا فأصبحوا يتامى حيارى يُخلف الله فيهو يومُ الفراق

ترجمه

یعنی: ای پسر عم! من می‌یابم مرگ را که چاره‌ای از آن نیست، و از آن خلاصی نیست، و من می‌دانم که تو پس از من صبر نمی‌کنی بر کمی زن گرفتن، یا دوری کردن از آن، پس اگر تو زنی را تزویج کردی یک شب و یک روز را برای او قرار ده و یک روز و یک شب را برای فرزندان من قرار ده. ای ابا الحسن! صیحه در روی آنها مزن که صبح می‌کنند در حالتی که هر دو یتیم و غریب و دل شکسته‌اند؛ زیرا آنها دیروز جدّ خود را گم کرده‌اند و امروز مادر خود را از دست داده‌اند، پس وای بر امتی که می‌کشند ایشان را و کینه ایشان را دارند. پس اشعار زیر را انشاء می‌فرمود:

گریه کن برای من اگر گریه می‌کنی ای بهترین راهنمایان، و اشک بریز که امروز روز جدائی است.

ای همسر بتول! تو را وصیت می‌کنم درباره این نسل یعنی فرزندانم که شب را صبح می‌کنند در حالتی که بی‌حد و بی‌اندازه شوق لقاء مرا دارند.

گریه کن برای من و گریه کن برای یتیمان من و فراهوش مکن کشته شونده دشمنان یعنی حسین مرا در زمین عراق.

فرزندانم از من جدا می‌شوند و شب را صبح می‌کنند در حالتی که یتیم و سرگردانند، خدا خلیفه قرار داده می‌شود بر ایشان، آن روز روز فراق است.

فضّه گفت: فقال لها علي عليه السلام: من أين لك يا بنت رسول الله هذا الخبر والوحي قد انقطع عنا؟

فقلت: يا أبا الحسن، رقدت الساعة، فرأيت حبيبي رسول الله ﷺ في قصرٍ من الدُرّ الأبيض، فلما رأيته قال: هلمّ إليّ يا بنته فأني إليك مشتاق. فقلت: والله إنّي لأشدّ شوقاً منك إلى لقائك. فقال: أنتِ الليلة عندِي، وهو الصادق لما وعد، والموفّي لما عاهد، فإذا أنتِ قرأتِ

يس فاعلم أنّي قد قضيت نحبي، فغسلني ولا تكشف عني، فإني طاهرة مطهرة، وليصل عليّ معك من أهلي الأدنى فالأدنى، ومن رزق أجري، وادفني ليلاً في قبري، بهذا أخبرني رسول الله ﷺ.

فقال علي عليه السلام: والله لقد أخذتُ في أمرها، وغسلتها في قميصها، فلم أكشفه عنها، فوالله لقد كانت ميمونة طاهرة مطهرة، ثم حنطتها من فضلة حنوط رسول الله ﷺ، وكفنتها وأدرجتها في أكفانها، فلما هممت أن أعقد الرداء ناديت: يا أمّ كلثوم! يا زينب! يا سكينه! يا فضة! يا حسن! يا حسين! هلموا تزودوا من أمّكم، فهذا الفراق واللقاء في الجنة.

فأقبل الحسن والحسين وهما يناديان: واحسرتا لا تنطق أبداً، من فقد جدنا محمد المصطفى وأمنا فاطمة الزهراء. يا أمّ الحسن، يا أمّ الحسين، إذا لقيت جدنا محمد المصطفى فاقرئيه منا السلام وقولي: إنا بقينا بعدك يتيمين في دار الدنيا.

فقال أمير المؤمنين علي عليه السلام: أشهد الله أنها قد حنّت وأنت ومدت يديها وضممتها إلى صدرها ملياً، وإذا بهاتف من السماء يُنادي: يا أبا الحسن، ارفعها عنها، فلقد أبكيا والله ملائكة السماوات، فقد اشتاق الحبيب إلى المحبوب.

قال: فرفعتها عن صدرها، وجعلتُ أعقد الرداء وأنا أنشد بهذه الأبيات:

فراقك أعظم الأشياء عندي وفقدك فاطم أدهى الشكول

سأبكي حسرةً وأنوحُ شجواً على خلٍ مضى أسنا سبيل

ألا يا عين جودي واسعديني فحزني دائم أبكي خليلي

ثم حملها على يده وأقبل بها إلى قبر أبيها، ونادى: السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا حبيب الله، السلام عليك يا نور الله، السلام عليك يا صفوة الله، مني السلام عليك والتحية واصلة مني إليك ولديك، ومن ابنتك النازلة عليك بفنائك، وأنّ الوديعه قد استردت، والرهينة قد أخذت، فوا حزناه على الرسول، ثم من بعده على البتول، ولقد اسودت عليّ الغبراء، وبعدت عني الخضراء، فوا حزناه ثم وأسفاه.

ثُمَّ عَدَلَ بِهَا عَلَى الرُّوضَةِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ فِي أَهْلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمَوَالِيهِ وَأَحِبَّائِهِ وَطَائِفَةٍ مِنَ
 الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَلَمَّا وَاوَاهَا وَأَلْحَدَهَا فِي لَحْدِهَا أَنْشَأَ بِهَذِهِ الْآيَاتِ يَقُولُ:
 أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةٌ وَصَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلُ
 لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَلَنْ بَقَائِي عِنْدَكُمْ لَقِيلُ
 وَلَنْ اِفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلُ عَلِيٍّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلُ^(۱)

ترجمہ

پس امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: از کجا این معنی بر تو مکشوف شد ای دختر
 رسول خدا، و این خبر را دانستی و حال آنکه وحی از ما منقطع شد؟
 گفت: ای ابا الحسن! خوابیدم در این ساعت حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب
 دیدم در قصری از دُرّ سفید بود، چون مرا دید فرمود: بیا بسوی من ای دخترک من که من
 بسوی تو مشتاق هستم. پس گفتم: بذات خدا قسم که من مشتاق ترم و شوق من شدیدتر
 است به ملاقات تو از تو. پس فرمود: تو امشب در نزد مائی، و او به وعده خود راستگو
 است، و به آنچه عهد کرده وفا می کند، پس تو چون سوره یس را خواندی بدان که من از
 دنیا می روم، پس مرا غسل ده، و لباس مرا بیرون مکن که من پاک و پاکیزه ام، و باید بر من
 نماز گزارد آنکه از اهل من است و نزدیک تر است پس نزدیک تر، و کسی که روزی مرا
 خورده، و مرا در شب در قبرم دفن کن، اینست آنچه که به من خبر داده حبیبم رسول
 خدا صلی الله علیه و آله.

پس علی علیه السلام فرمود: بذات خدا قسم که من به امر او مشغول شدم، و او را در پیراهنش
 غسل دادم، و او را برهنه نکردم. بذات خدا قسم که پاک و پاکیزه بود، پس او را از زیادتى
 حنوط رسول خدا حنوط کردم و کفن نمودم، و در پارچه های کفن پیچیدم، و چون

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۷۴ - ۱۸۰.

خواستم رداء - یعنی کفن - را ببندم ندا کردم که : ای اُمّ کلثوم ! ای زینب ! ای سکینه ! ای فضّه ! ای حسن ! ای حسین ! بیایید توشه‌ای از مادرتان بردارید که این زمان جدائی است و ملاقات در بهشت است .

پس حسن و حسین گریه کنان و ندبه کنان آمدند و می گفتند : این حسرتی است که آتش آن هرگز خاموش نخواهد شد، و آن گم شدن جدّ ما محمّد مصطفی و مادر ما فاطمه زهراء است . ای مادر حسن ! ای مادر حسین ! چون جدّ ما محمّد مصطفی را ملاقات کردی از ما به او سلام برسان، و به او بگو که بعد از تو ما در دنیا یتیم ماندیم .

پس امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود : خدا را شاهد می گیرم که فاطمه یک ناله شوق زد که دو فرزندش آمدند و یک ناله فراق زد که از فرزندانش جدا می شود، و دست های خود را دراز کرد و حسنین خود را به سینه چسبانید زمانی طولانی ، ناگاه هاتفی ندا داد که : ای ابوالحسن ! این دو فرزند را از روی سینه مادرشان بلند کن که بخدا قسم بگریه درآوردند ملائکه آسمان ها را ، حبیب به محبوب خود مشتاق است .

پس امیرمؤمنان آنها را از روی سینه مادرشان بلند کرد، و این ابیات را انشاء فرمود که ترجمه آن این است :

جدائی و فراق تو ای فاطمه بزرگ ترین چیزهاست نزد من ، و گم کردن من تو را ای فاطمه سخت ترین مصیبت است برای من ، زود باشد که گریه کنم از روی حسرت، و نوحه کنم از روی حزن و اندوه ، برای دوستی که رفت بسوی روشن ترین راهی ، آگاه باش ای چشم و بخشش کن و با من مساعدت کن ، پس حزن و اندوه من همیشگی است تا گریه کنم برای دوست خودم .

پس برداشت علی علیه السلام بدن فاطمه را بر روی دست خود و آورد او را بسوی قبر پدرش و گفت : درود بر تو باد ای رسول خدا ، درود بر تو باد ای حبیب خدا ، درود بر تو باد ای نور خدا ، درود بر تو باد ای برگزیده خدا ، درود و تحیتی بر تو باد که برسد از من بسوی تو و از

دخترت که بر تو وارد می‌شود در آن جایگاه وسیع و گشاده‌ای که مخصوص به توست ، امانت رد کرده شد، و آنچه در گرو بود گرفته شد ، وای چقدر اندوهناکم برای رسول خدا ﷺ و پس از آن بر فاطمه بتول .

پس او را برگردانید در روضه مبارکه، و بر او نماز گزارد با اهل و اصحاب و موالی و دوستان خود و طایفه‌ای از مهاجرین و انصار ، و چون او را در لحد و قبرش پنهان و دفن کرد این ابیات را انشاء فرمود :

می‌دانم یا می‌بینم که علت‌های دنیا برای من بسیار است، و صاحب آن علت‌ها تا وقت مردن علیل است . برای هر اجتماعی از دو دوست جدا شدنی است، و باقی ماندن من نزد شما بسیار کم است مدت آن ، و گم کردن من فاطمه را پس از پدرش احمد دلیل است بر اینکه دوستی در دنیا دوام ندارد .

در بحار نقل کرده از سمعانی در الرسالة، و ابو نعیم در حلیه، و احمد در فضائل الصحابه، و نظنزی در خصائص، و ابن مردویه در فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و زمخشری در الفائق از جابر که گفت :

قال رسول الله ﷺ لعلی قبل موته : السلام عليك يا أبا الریحانتین ، أوصیک بریحانتی من الدنیا ، فغن قلیل ینهد رکنک علیک ، فلما قبض رسول الله ﷺ قال علی : هذا أحد الرکنین (۱) . یعنی : فرمود رسول خدا ﷺ برای علی (علیه السلام) پیش از مردن او : درود بر تو باد ای پدر دو ریحانه ، وصیت می‌کنم تو را به دو ریحانه من از دنیا ، کمی باقی مانده که دو رکن تو خراب می‌شود بر تو ، پس چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت علی (علیه السلام) فرمود : این یکی از دو رکن بود .

و نیز در بحار است که فرموده : و در روایت ابی بکر جعابی، و ابی نعیم و

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۸۰ .

فضل بن دکین از مسروق، و در سنن از قزوینی، و الاباه از عکبری، و مسند از موصلی، و فضائل از احمد بسندهای ایشان از عروه از مسروق روایت کرده‌اند از عایشه که گفت: آمد فاطمه و چنین راه می‌رفت که راه رفتن او مانند راه رفتن پیغمبر بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مرحباً بابنتی، فأجلسها عن يمينه وأسرَّ إليها حديثاً فبكت، ثم أسرَّ إليها حديثاً فضحكت، فسألتها عن ذلك، فقالت: ما أفشي سرَّ رسول الله صلی الله علیه و آله، حتى إذا قبض سألتهَا، فقالت: إنه أسرَّ إليَّ فقال: إن جبرئيل كان يُعارضني بالقرآن كلَّ سنةٍ مرَّةً وإنه عارضني به العام مرَّتين، ولا أراني إلَّا وقد حضر أجلي، وإنك لأوَّلُ أهل بيتي لحوقاً بي، ونعم السلفُ أنا لك، بكيت لذلك، ثم قال: ألا ترضين أن تكوني سيِّدة نساء العالمين؟ فضحكت لذلك ^(۱).

یعنی: مرحبا به دختر من، پس او را به طرف راست خود نشانید و حدیثی آهسته سرّاً برای او گفت، پس فاطمه گریه کرد، پس حدیث دیگری سرّاً برای او گفت و او خندید، و من از او پرسیدم جهت آن را، فرمود: افشا نمی‌کنم سرّ رسول خدا را، و این بود تا وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، از او سؤال کردم، فرمود: پدرم این راز را گفت و فرمود: جبرئیل در هر سالی برای من یک مرتبه با قرآن خود را به من عرضه می‌داشت و امسال دو مرتبه، و به من ننمود مگر اینکه زمان مردن من رسیده، و تو اول کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد، و من خوب پیشروی هستم برای تو، من گریه کردم، پس فرمود: آیا راضی نیستی تو سیِّده تمام زن‌های همه عالم‌ها باشی؟ پس برای این خندیدم.

وروي أنها ما زالت بعد أبيها مُعَصِّبَةُ الرَّأْسِ، نَاحِلَةُ الْجَسَمِ، مُنْهَذَةُ الرُّكْنِ، بَاكِيةُ الْعَيْنِ، مُحْتَرَقَةُ الْقَلْبِ، يُغْشِي عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَتَقُولُ لَوْلَدِيهَا: أَيْنَ أَبُوكَما الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكَما وَيَحْمِلُكَما مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ؟ أَيْنَ أَبُوكَما الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكَما فَلَا يَدْعُكَما تَمْشِيَانِ عَلَى

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۸۱.

الأرض؟ ولا أراه يفتح هذا الباب أبداً ولا يحملكما على عاتقه كما لم يزل يفعل بكما. ثم مرضت ومكثت أربعين ليلة، ثم دعت أمّ أيمن وأسما بنت عميس وعليّاً عليه السلام وأوصت إلى علي بثلاث: أن يتزوج بابنة أختها أمانة لحبّها أولادها، وأن يتخذ نعلين لآلئها كانت رأت الملائكة تصوّروا صورته ووصفته له، وأن لا يشهد أحد جنازتها ممن ظلمها، وأن لا يترك أن يُصلي عليها أحد منهم^(١).

یعنی: و روایت شده که آن حضرت پس از پدرش دستمال مصیبت بر سر بسته در حالتی که جسم او کاهیده شده، و رکن او منهدم شده، و چشمش گریان بود، و سوزش دل او زیاد بود، ساعتی بعد از ساعتی غش می کرد، و می گفت به دو فرزند خود که: کجا رفت پدر شما که شما را گرامی می داشت، و هر مرتبه ای شما را بلند می کرد؟ کجا رفت پدر شما که از همه مردمان بیشتر به شما مهربان بود نمی گذاشت روی زمین راه روید؟ و دیگر نمی بینم او را که این در را بر روی شما باز کند هرگز، و شما را برگردن خود سوار کند چنانچه همیشه این کار را با شما می کرد. پس بیمار شد و چهل روز بیماری او طولانی شد، پس امّ ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السلام را نزد خود خواند و به علی علیه السلام سه وصیت کرد: یکی اینکه بعد از او تزویج کند امامه دختر خواهر خود را برای آنکه اولاد او را دوست می داشت، و دیگر آنکه برای او نعش بگیرد که ملائکه صورت آن را به او نشان داده بودند و صفت آن را برای علی علیه السلام ذکر کرد. و دیگر آنکه به جنازه او حاضر نشوند کسانی که به او ظلم کردند و نگذارد به جنازه او نماز بگذارند احدی از ایشان.

و در کتاب طهارت بحار الأنوار در باب دفن و آداب و احکام آن از کتاب مصباح الأنوار از ابی عبدالله از پدرانش علیهم السلام روایت کرده:

(١) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٨١ - ١٨٢.

قال: إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام لَمَّا احْتَضَرَتْ أَوْصَتْ عَلِيًّا علیه السلام، فَقَالَتْ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَتَوَلَّ أَنْتَ غَسْلِي، وَجَهْزَنِي وَصَلَّ عَلَيَّ، وَأَنْزِلْنِي قَبْرِي وَالْحَدَنِي، وَسَوِّ التُّرَابَ عَلَيَّ، وَاجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِي قِبَالَه وَجْهِي، فَأَكْثَرْ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَالِدَعَاءِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أَنْسِ الْأَحْيَاءِ، وَأَنَا أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَأُوصِيكَ فِي وَلَدِي خَيْرًا، ثُمَّ ضَمَّتْ إِلَيْهَا أُمَّ كُلْثُومَ، فَقَالَتْ لَهُ: إِذَا بَلَغْتَ فَلَهَا مَا فِي الْمَنْزِلِ ثُمَّ اللَّهُ لَهَا، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَ فَعَلْ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَدَفِنَهَا لَيْلًا ^(۱) الْخ.

یعنی: فرمود که: چون فاطمه علیها السلام به حال احتضار رسید وصیت کرد به علی علیه السلام، پس گفت: چون من مُردم تو مرا غسل ده، و تجهیز کن مرا، و نماز بگزار برایم، و مرا در قبرم بگذار در لحد من، و خاک روی قبرم بریز، و قبرم را تسویه کن، و بنشین نزد سر من و برویم، و بسیار تلاوت قرآن کن و دعا بخوان: زیرا که این ساعت احتیاج دارد میت به انس گرفتن با زنده‌ها، و من تو را به خدای تعالی می‌سپارم، و وصیت می‌کنم تو را به نیکی کردن در حق فرزندانم. پس اُمّ کلثوم را بخود چسبانید و گفت: چون بحد بلوغ رسید آنچه که در منزل است مخصوص به اوست پس خدا یاور اوست. چون وفات یافت امیر مؤمنان آنچه را که گفته بود بجای آورد و او را در شب دفن نمود.

ایضاً در همان کتاب و از همان کتاب از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده که چون امیر مؤمنان علیه السلام بدن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر گذارد فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَلَمْتُكَ أَيَّتُهَا الصَّدِيقَةُ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْلَى بِكَ مِنِّي، وَرَضِيْتُ لَكَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ ^(۲).

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۷.

(۲) سوره طه: ۵۵.

و چون قبر را تسویه کرد امر فرمود که آب بر روی آن ریختند، پس نشست نزد قبر در حالت گریه و حزن و اندوه فراوان، پس عباس دست او را گرفت و بلندش کرد و او را انصراف داد^(۱).

معالم الزلفی در باب چهل و هفتم در وفات فاطمة زهراء سلام الله علیها از ابی عبدالله حمویه بن علی بصری، و احمد بن حنبل، و ابی عبدالله بن بطه، بسندهای ایشان روایت کرده که گفتند: اُمّ سلمی زن ابی رافع (غلام رسول خدا ﷺ) گفت:

اشتكت فاطمة شکواها التي قبضت فيها و كنت أمرّضها، فأصبحت يوماً أسكن ما كانت، فخرج عليّ إلى بعض حوائجه، فقالت: اسكبي غسلًا، فسكبت، فقامت واغتسلت أحسن ما يكون من الغسل، ثم لبست أحسن أثوابها الجداد، ثم قالت: أفرشي لي فراشي وسط البيت، ثم استقبلت القبلة ونامت، وقالت: إني مقبوضة وقد اغتسلت فلا تكشفي، ثم وضعت يدها على خدّها وماتت.

وقالت أسماء بنت عيسى: أوصت إليّ فاطمة أن لا يغسلها إذا ماتت إلا أنا وعليّ، فأعنتُ عليّاً على غسلها^(۲).

یعنی: شکایت کرد فاطمه در آن شکایتی که روح او قبض شد، و من بیمار داری او می کردم، پس صبح کرد روزی را و من او را تسکین می دادم از مرضی که داشت، پس علی ﷺ بیرون رفت برای بعضی از حوائجی که داشت، پس به من فرمود: آب غسل برایم بیاور، من آب آوردم، و او بپا خاست و غسل کرد نیکوتر غسلی، پس لباس های تازه خود را پوشید، و به من فرمود: بستر مرا در میان خانه بگستران، پس رو به قبله کرد و خوابید و

(۱) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۷-۲۸.

(۲) سید هاشم بحرانی، معالم الزلفی ص ۹۰.

گفت : من قبض کرده شدم ، و غسل کرده ام بدن مرا کشف نکن ، پس دست خود را بالای طرف روی خود نهاد و مُرد .

و اسماء بنت عمیس گفت : فاطمه به من وصیت کرد که چون مُرد کسی او را غسل ندهد مگر من و علی علیه السلام ، پس کمک کردم من علی را بر غسل دادن او .

و در کتاب بلاذری روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام غسل داد فاطمه را از محل بستن ازار ، و اسماء بنت عمیس از پائین آن .

و روایت شده که چون خواست علی علیه السلام او را در قبر گذارد دو دست از قبر بیرون آمد و او را گرفت و منصرف شد .

و از دیلمی روایت شده که چون وقت وفات آن حضرت رسید به اسماء بنت عمیس فرمود :

إِذَا أَنَا مِتُّ فَانْظُرِي فِي الدَّارِ، فَإِذَا رَأَيْتِ شَجَقًا مِنْ سُندِسٍ مِنَ الْجَنَّةِ قَدْ ضَرَبَ فِسْطَاطَ فِي جَانِبِ الدَّارِ فَاحْمِلِيْنِي وَزِينِي وَأُمِّ كَلْثُومٍ، فَاجْعَلِيْنِي مِنْ وَرَاءِ السَّجَفِ وَخَلِّينِي وَبَيْنَ نَفْسِي. فَلَمَّا تَوَقَّيْتُ علیها السلام وَأَظْهَرَ السَّجَفَ حَمَلْتَهَا وَجَعَلْتُهَا وَرَاءَهُ، فَفَسَّلْتُ وَكُفَّنْتُ وَحُطَّتْ بِهَا الْحَنُوطُ، وَكَانَ كَافُورًا أَنْزَلَهُ جِبْرِئِيلُ مِنَ الْجَنَّةِ فِي ثَلَاثِ صُورٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اللَّهُ يَقْرَنُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ: هَذَا حَنُوطُكَ وَحَنُوطُ ابْنَتِكَ وَحَنُوطُ أَخِيكَ عَلِيًّا مَقْسُومٌ إِنْثَلَاثًا، فَإِنْ أَكْفَانَهَا وَمَاءَهَا وَأَوَانِيهَا مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّهَا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ مِنْهَا أَحَدٌ غَيْرُهَا^(۱).

یعنی : هرگاه من مُردم نگاه کن بسوی خانه چون دیدی که پرده ای از سندس بهشتی را که خیمه ای زده شد در طرف خانه، مرا بردار با زینب و اُمّ کلثوم پس مرا در پشت پرده ببر و بحال خودم بگذار ، پس چون مُرد و پرده ظاهر شد او را برداشتم و در پشت پرده بردم و در آنجا گذاردم، تا اینکه غسل داده شد، و کفن کرده شد، و حنوط کرده شد به آن حنوط که

(۱) سید هاشم بحرانی، معالم الزلفی ص ۹۰.

کافوری بود که آن را جبرئیل آن را از بهشت آورده بود در سه صورت، و گفت: ای رسول خدا! خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این حنوط تو و حنوط دختر تو و حنوط برادر تو علی است که سه قسمت شده. پس همانا کفن‌های فاطمه و آب آن و ظرف‌های آن همه از بهشت بود، و او یعنی فاطمه گرامی‌تر است بر خدای تعالی از اینکه متولی امر تجهیزش کسی جز او شود.

و نیز در بحار از روضه نقل کرده که فاطمه علیها السلام مریضه شد به مرض سختی، و چهل روز مرض او طول کشید تا آنکه وفات کرد، چون آثار مرگ در خود دید اُمّ ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید، و فرستاد به طلب علی علیه السلام و او را حاضر کرد، پس گفت: ای پسر عم! نفس من خبر مُردن مرا می‌دهد، و نمی‌دانم چه حال دارم الا اینکه به پدرم ملحق می‌شوم ساعتی پس از ساعتی، و به تو وصیت می‌کنم چیزهایی را که در دل دارم.

علی علیه السلام فرمود: وصیت کن به آنچه که دوست می‌داری ای دختر پیغمبر. پس نشست نزد سر او، و بیرون کرد کسانی را که در خانه بودند، پس عرض کرد: ای پسر عم! می‌دانی که من دروغگو و خیانتکار نیستم، و از زمانی که با من معاشرت داشته‌ای مخالفت تو را نکرده‌ام.

پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: معاذ الله! تو داناتری بخدا و نیکوتر و پرهیزکارتر و گرامی‌تر و ترس تو شدیدتر است از خدا، پناه می‌برم به خدا از اینکه تو را توبیخ و سرزنش کنم به اینکه مخالفت امر مرا کرده‌ای، و برای من مشکل است فراق تو و تفقد از تو الا اینکه این امری است که چاره‌ای از آن نیست، بخدا قسم مصیبت پیغمبر را بر من تازه کردی، مرگ تو و گم کردن من تو را مصیبت بزرگی است برای من، إنا لله وإنا إليه راجعون از مصیبتی که بسیار فجیع و دردناک و تلخ است آن برای من، بذات خدا قسم که این مصیبتی است که طاقت صبر و تحمل

آن نیست و اندوهی است که عهد و پیمان بردار نیست.

پس هر دو گریستند گریستن شدیدی تا مدتی و علی علیه السلام سر فاطمه سلام الله علیها را به سینه چسبانید و فرمود: «او: وصیت کن مرا به آنچه که دوست می داری خواهی یافت که هرچه وصیت کنی انجام می دهم، و امر تو را بر امر خود اختیار می کنم.

پس فاطمه علیها السلام گفت: خدا تو را از من جزای خیر دهد ای پسر عم رسول خدا، اولاً وصیت می کنم تو را به اینکه امامه دختر خواهرم را تزویج کنی که برای فرزندانم مانند من است؛ زیرا که مردان ناچار است برای ایشان از داشتن زن. راوی گفت: پس برای همان است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: چهار چیز است که برای من از فراق ایشان راهی نیست، یکی از آنها امامه دختر خواهر فاطمه است که او به من وصیت فرمود که با او ازدواج کنم. پس فرمود: ای پسر عم! به تو وصیت می کنم که برای من نعشی بگیری که ملائکه صورت آن را برای من تصویر گردند.

پس فرمود: برای من وصف کن، برای او وصف کرد، پس آن حضرت برای او گرفت، و آن اول نعشی است که در روی زمین ساخته و به آن عمل شد که پیش از آن دیده نشده و احدی به آن عمل نکرده.

پس فرمود: وصیت می کنم تو را به اینکه احدی از کسانی که به من ظلم کردند و حق مرا گرفتند به جنازه من حاضر نشوند؛ زیرا که ایشان دشمنان من و دشمنان رسول خدایند، و نگذار احدی از ایشان و اتباعشان به جنازه من نماز بگذارند، و بدن مرا در شب دفن کن زمانی که چشمها بخواب رفت.

پس وفات یافت آن حضرت صلی الله علی ابیها و علیها و علی بعلها و بنیها، پس همه اهل مدینه صداها را بصیحه بلند کردند بنحوی که گویا شهر مدینه

صیحهٔ واحده شد، جمع شدند زنان بنی هاشم در خانهٔ فاطمه و فریادها برکشیدند گویا شهر مدینه بلرزه درآمده از فریادها و صیحه‌های آنها، و همه می‌گفتند: ای سیدهٔ ما! ای دختر رسول خدا ﷺ! و مردمان مانند یال اسب پشت در پشت جمع شده و رو آورده بودند بسوی علی علیه السلام و او نشسته بود و حسن و حسین در مقابل او گریه می‌کردند، و مردمان بگریهٔ ایشان گریه می‌کردند.

و اُمّ کلثوم بیرون آمد در حالتی که برقع بر رخساره داشت، و دامان او بر زمین می‌کشید، و ردائی مجلل بر سر داشت با جلالت و عظمتی، و می‌گفت: ای پدر! ای رسول خدا! حقاً در این وقت تو را گم کردیم که بعد از این ملاقاتی حاصل نمی‌شود هرگز.

و مردمان جمعیت کردند، و همهٔ آنها نشسته و ضجّه می‌زدند و شیون می‌کردند، و منتظر بودند که جنازه را بیرون بیاورند و بر آن نماز بگذارند، پس ابوذر بیرون آمد و گفت: منصرف شوید؛ زیرا که جنازهٔ دختر رسول خدا ﷺ بیرون آوردنش بتأخیر افتاد در این وقت شب، پس مردمان برخاسته منصرف شدند.

وقتی که چشم‌ها بخواب رفت و مقداری از شب گذشت، علی و حسن و حسین علیهم السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بُریده و عده‌ای از بنی هاشم و خواصّ او را در شب دفن کردند، و علی علیه السلام در اطراف آن قبرهائی ترتیب داد و زینت کرده که عدد آن هفت بود تا کسی قبر او را شناسد، و بعضی از ایشان که از خواصّ او بودند گفتند که: آن حضرت قبر او را با زمین مساوی کرد و آن را صاف کرد با زمین که جای آن شناخته نشود^(۱).

(۱) علامهٔ مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۱-۱۹۳ ح ۲۰.

وکلینی رحمته الله در کافی شریف بسند خود از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام چنین روایت کرده که آن حضرت فرمود:

لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سِرًّا، وَعَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ عَنْ ابْنَتِكَ وَزَائِرَتِكَ وَالْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبَقْعَتِكَ، وَالْمَخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ، قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَعَفَا عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلَّدِي، إِلَّا أَنْ لِي فِي التَّأْسِي بِسُنَّتِكَ فِي فِرْقَتِكَ مَوْضِعٌ تَعَزُّ، فَلَقَدْ وَشَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَفَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي، بَلَى، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ، إِنَّا اللَّهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، قَدْ اسْتَرَجَعْتُ الْوَدِيعَةَ، وَأُخَذَتِ الرَّهْنَةَ، وَأُخْلِسْتُ الزَّهْرَاءَ، فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَالْغُبْرَاءَ.

یا رسول الله، اَمَّا حَزَنِي فَسَرْمَدٌ، وَأَمَّا لَيْلِي فَسَهْدٌ، وَهَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ، كَمَدُّ مُقْتَبِحٍ، وَهَمٌّ مُهَيِّجٌ، سَرَّعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَإِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَسُتُبْنُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَاوُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَاحْفَظْهَا السُّؤَالَ، وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مَعْتَلَجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا، وَتَسْتَقُولُ وَيَحْكُمُ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٍ لَا قَالٍ وَلَا سَمٍ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ، وَإِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بَمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. وَاهَاً وَاهَاً وَالصَّبْرُ أَمِينٌ وَأَجْمَلٌ، وَلَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتَ الْمَقَامَ وَاللَّبْثَ لَزَامًا مَعَكُوفًا، وَلَأَعُولْتُ إِعْوَالَ الثَّكَلَى عَلَى جَلِيلِ الرِّزْيَةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفِنُ ابْنَتَكَ سِرًّا، وَتُهْضِمُ حَقَّهَا وَتُنْعَمُ إِرْثَهَا وَلَمْ يَتْبَاعِدِ الْعَهْدُ، وَلَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذُّكْرَ، وَإِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَشْتَكَى، وَفِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنَ الْعِزَاءِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ ^(۱).

شرح لغات حدیث

قوله عليها السلام: عفا: عفو به معنای محو است، و گفته می شود: عفی علی الأرض إذا

(۱) محدث کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ - ۴۵۹ ح ۳، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

غَطَّاهَا بِالنبَاتِ.

قوله ﷺ: **وَالْبَائِتَةُ فِي الثَّرَى بِبِقَعَتِكَ**: دلیل است بر اینکه فاطمه در بقعه پدرش دفن شده ﷺ نه در بقیع.

قوله: **الْمَخْتَارُ** الله: اضافه به فاعل شده و مفعول آن **سُرْعَةُ** اللِّهَاق است.

قوله ﷺ: **تَجَلَّدِي**: **تَجَلَّدَ** به معنای **تَكَلَّفَ** است، و **جَلَّدَ** به معنای **قَوَّت** و **شَدَّت** است.

قوله: **بِسُنَّتِكَ**: اشاره است به **سُنَّتِ** آن حضرت که در اینجا مراد صبر در مصائب است؛ زیرا که آن حضرت در مصیبت‌ها صبور بوده. مراد حضرت این است که من نسبت به تو تأسی کردم در فراق تو و فراق دختر تو، و مصیبت من در فراق تو بزرگ‌تر است چنانچه رسول خدا ﷺ فرموده است که: «**مَنْ عَظُمَتْ مَصِيبَتُهُ فَلْيَذْكُرْ مَصِيبَتَهُ بِإِنِّهَا سَتَهَوْنَ عَلَيْهِ**» یعنی: کسی که مصیبت او بزرگ شد باید یاد کند مصیبت مرا که آن مصیبت برای او آسان می‌شود بزودی.

قوله: **الْمَلْحُودَةُ**: به معنای **لَحْد** است.

قوله: **وَفَاضَتْ نَفْسَكَ**: **فِيضُ** نفس یعنی بیرون رفتن روح از بدن.

قوله ﷺ: **وَأَخْلَسْتُ**: از **خَلَسَ** به معنای **سَلَبَ**، یعنی لباس حیات از او گرفته شد.

سهاد: به معنای بیداری در شب.

كَمَدَ: حزن شدید.

قیح: خلطی است که خون در آن نباشد. مقیح و مهیج تفسیر هم و غم و حزن سابق است.

هضم: به معنای ظلم و غضب است.

و احفاء سؤال به معنای استقصاء آن است.

الغلیل: حرارت جوف را گویند.

اعتلاج: به معنی اضطراب.

وبث: به معنی نشر.

قوله لَا قَال وَلَا سَمَّ: قال به معنای بغض، و سامة به معنی ملال است.

واه: منون و غیر منون کلمه تعجب است و تلهف.

و احوال: گریه، و ثکلی: زن جوان مرده داغیده.

لَمْ یَخْلُق: یعنی کهنه نمی شود.

ترجمه سخنان حضرت

یعنی: چون روح فاطمه علیها السلام قبض شد، امیرمؤمنان علیه السلام او را دفن فرمود، و قبر او را محو نمود، و بپاخواست روی خود را بسوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: درود بر تو باد ای رسول خدا از من، و درود بر تو باد ای رسول خدا از دختر تو و زیارت کننده تو و بیتوته کننده در خاک در بقعه تو، و اختیار کرده شده خدا برای او بشتاب برای ملحق شدن به تو، الا اینکه در تأسی کردن برای من به سنت رسول تو در فراق تو بسیار مشکل است. هرآینه من تو را در قبرت گذاردم و روح تو در میان گلو و سینه من از جسدت بیرون رفت.

آری، و در کتاب خدا برای من انعام فرموده قبول این مصیبت را، ما برای خدائیم و ما بسوی او برخواییم گشت. امانت برگردانده شد و گرو بازپس گرفته شد، و لباس زندگی در دنیا از او باز شد، چقدر زشت و قبیح گردید آسمان و زمین یا رسول الله.

اما حزن و اندوه من همیشگی شد، و اما در فراق تو و دخترت شبها خواب از چشمم گرفته شد، و این غم و اندوه از دل من بیرون نمی رود تا وقتی که اختیار کند خدا برای من خانه تو را که در آن مقیم هستی، فراق تو و فاطمه حزن و اندوهی شد گلوگیر و به هیجان آورنده برای من، چه زود جدائی و فراق در میان ما افتاد، بسوی خدا شکایت می کنم از آنچه زود باشد دخترت تو را خبر دهد به دریافتن امت تو از ظلم و جور و غصب حقوق

ما ، و از او استقصا کن و بخواه و خبر بگیر از آنچه که بر ما وارد شده ، چقدر جوش و سوزشی که در سینه او ، او را به اضطراب انداخته که برای نشر دادن آن راهی نیافتیم ، زود باشد که برای تو می گوید و خدا حکم خواهد کرد و او احکم الحاکمین است .

و درود بر تو و دخترت باد ، درود وداع کننده ای که بغض و ملالی در آن نیست ، و انصراف من از قبر نه از راه ملالت است ، و اگر برخیزم نه از بدگمانی است ، بلکه به سبب وعده ای است که خدا به صبرکنندگان داده ، و اگر غلبه سؤال کرده شدگان نبود هرآینه لازم می دانستم که در اینجا مقام کنم و معتکف شوم و مانند زن جوان مرده گریه نمی کنم بر بزرگی مصیبت ، پس خدا می بیند که دخترت به پنهانی دفن کرده می شود ، و حق او از روی ظلم و غضب غصب کرده شد ، و از ارث خود ممنوع شد ، و دور نبود عهدی که از آنها گرفته شد ، و هنوز ذکر تو کهنه نشده ، و بسوی خداست ای رسول خدا نیکوئی صبر و شکیبائی ، و درود متصل خدا و رضوان خدا بر تو و او باد .

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که چون فاطمه زهراء سلام الله علیها وفات یافت مدینه از گریه مردان و زنان بلرزه درآمد ، و دهشتی اهل آن را فرو گرفت مانند روزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود ، پس ابوبکر و عمر برای تعزیت گفتن به علی رضی الله عنه آمدند ، و می گفتند : ای ابوالحسن ! پیشی نگیر از ما به نماز گزاردن بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله .

پس چون شب شد علی رضی الله عنه عباس و فضل و مقداد و سلمان و اباذر را طلبید و عباس را مقدم داشت ، و نماز گزارد بر او و او را دفن کردند در شب .

چون صبح شد مردمان آمدند و ابوبکر و عمر هم آمدند که نماز بگذارند بر فاطمه سلام الله علیها ، مقداد گفت : فاطمه را در شب دفن کردیم . پس عمر روی کرد به ابی بکر و گفت : نگفتم که زود باشد این کار را می کنند یا قطعاً این کار را خواهند کرد .

عبّاس گفت: فاطمه وصیت کرد که این دو نفر بر او نماز نگزارند.
عمر گفت: ای پسران هاشم! حسدی که از قدیم داشتید ترک نمی کنید برای ما هرگز، این کینه ایست که در سینه های شماست و هرگز بیرون نمی رود، بذات خدا قسم همت می کنم و قبر او را نبش می نمایم و بر او نماز می گزارم.
علی علیه السلام فرمود: قسم بذات خدا ای پسر صهاک اگر چنین کاری را خواستی بکنی دست راستت به تو بر نمی گردد اگر شمشیر خود را از غلاف بیرون آوردم غلاف نخواهم کرد تا جان تو را نگیرم.

پس عمر شکست خورد و ساکت شد چون می دانست که علی علیه السلام هرگاه قسم یاد کند راست می گوید، پس فرمود: ای عمر! آیا تو نیستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد کشتن تو را کرد نزد من فرستاد و من آمدم در حالتی که شمشیر خود را به گردن انداخته بودم و بسوی تو آمدم تا تو را بکشم، خدای تعالی آیه ای فرستاد که: ﴿فَلَا تَغْزِلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابٌ﴾^(۱).

و نیز از ابن عباس روایت شده که در وقت رحلت صدیقه طاهره سلام الله علیها امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام در منزل نبودند، چون حسنین وارد منزل شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده، حسین علیه السلام به بالین مادر آمد و او را حرکت داد دید که مادرش از دنیا رفته به برادرش امام حسن علیه السلام گفت: ای برادر، اجر دهد تو را خدا در مصیبت مادر.

پس از خانه بیرون دویدند، و پدر بزرگوار خودشان را خبر دادند. حضرت امیر علیه السلام از شنیدن این خبر غش کرد آب بصورتش پاشیدند تا بخود آمد وارد منزل شد کاغذی بالای سر صدیقه طاهره سلام الله علیها دید که در آن نوشته

(۱) سوره مریم: ۸۴.

بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله ﷺ، وهي تشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله، وأن الجنة حق، والنار حق، وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث من في القبور.

يا علي، أنا فاطمة بنت محمد ﷺ زوجني الله منك لأكون لك في الدنيا والآخرة، أنت أولى بي من غيري، حنطني وغسلني وكفني بالليل، وصل علي وادفني بالليل، ولا تعلم أحداً، وأستودعك الله وأقرأ علي ولدي السلام إلى يوم القيامة^(۱).

یعنی: بنام خدای بخشنده مهربان، این چیزی است که به آن وصیت کرده فاطمه دختر محمد رسول خدا ﷺ، و آن این است که شهادت می‌دهم که نیست خدائی مگر ذات یگانه خدا، و اینکه محمد بنده او و رسول اوست، و اینکه بهشت حق است، و آتش جهنم هم حق است، و قیامت آمدنی است شکى در آن نیست، و اینکه خدا زنده می‌کند کسانی را که در قبرها هستند. یا علی! منم فاطمه دختر محمد ﷺ که تزویج کرده است مرا خدا با تو برای اینکه با تو باشم در دنیا و آخرت، تو سزاوارترى به من از غیر من، حنوط کن مرا و غسل ده مرا و کفن کن مرا در شب و نماز بر من بگذار، و دفن کن مرا در شب و احدی را اعلام مکن، و تو را بخدا می‌سپارم و سلام مرا به فرزندانم برسان تا روز قیامت.

تاریخ وفات و رحلت فاطمه علیها السلام

رحلت آن حضرت در سال رحلت پدر بزرگوارش در سال یازدهم هجری بوده در روز سه شنبه سوم ماه جمادی الثانی، چنانچه شیخ طوسی و کفعمی علیهما الرحمه در مصباحین^(۲).

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۱۴.

(۲) شیخ طوسی، مصباح المنتهجد ص ۷۹۳؛ و مصباح کفعمی ص ۵۱۱؛ بحار الأنوار ج ۴۳.

و سید ابن طاووس قدس الله روحه در اقبال^(۱)، و حاجی نوری در تحفة الزائر ذکر کرده‌اند.

و طبق آن محمد بن جریر امامی در کتاب دلائل الإمامة از ابی بصیر، از امام جعفر صادق (ع) روایت فرموده که فرمود: «قبضت فاطمة فی جمادی الآخرة یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة إحدى عشر من الهجرة»^(۲).

و علامة مجلسی اعلى الله مقامه در جلاء العیون فرموده که این قول اصح و اشهر اقوال است^(۳).

و اما قول دوم کلینی علیه الرحمة در کافی فرموده که آن بی بی معظمه بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز در دنیا بوده و بر همین مضمون روایت هم رسیده^(۴)، و بنا بر مختار کلینی که رحلت رسول خدا را در دوازدهم ربیع الاول دانسته، باید رحلت فاطمه را در اواخر ماه جمادی الاولى دانست نه در اواسط آن، چنانچه از روایت مأثوره از امام صادق (ع) نیز چنین مستفاد می‌شود که فرموده بعد از قضیه گرفتن نامه فدک از صدیقه طاهره سلام الله علیها در بین راه و پاره کردن آن می‌فرماید: «فصت ومکثت خمس وسبعین یوماً مریضة بما ضربها فلان ثم قبضت»^(۵).

و اما قول سوم شیخ شهید (ع) در کتاب دروس فرموده: «وقبضت (ع) بعد

❦ ص ۲۱۵.

(۱) سید ابن طاووس، اقبال ص ۶۲۳.

(۲) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۳۴.

(۳) علامة مجلسی، جلاء العیون ص ۲۳۴ و ۲۴۵.

(۴) محدث کلینی، أصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸.

(۵) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۹۲.

أبيها عليه السلام بنحو مائة يوم»^(١).

و اما قول چهارم ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین: «إلا أن الثبت في ذلك ما روي عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنها توفيت بعد أبيها بثلاثة أشهر»^(٢).
و بعضی از اقوال دیگر هم گفته شده چون مورد اعتماد نبود از آن جهت از ذکر آن صرف نظر شد، پس بنا بر مشهور رحلت آن حضرت هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش بوده، که مطابق با سیزدهم جمادی الأولى باشد، و بنا بر اقوی اصحّ قول اول است چنانچه ذکر شد.

محل دفن فاطمه عليها السلام

علامة مجلسی اعلی الله مقامه در مزار بحار فرموده: اصح آن است که آن مخدّره در خانه خود مدفون است^(٣)
محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله در أصول کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن قبر فاطمة عليها السلام، قال: دفنت في بيتها، فلما زادت بنو أمية في المسجد صارت في المسجد^(٤).

یعنی: پرسیدم از ابا الحسن از قبر فاطمه که در کجاست، فرمود: دفن کرده شد در خانه خودش، چون بنی امیه مسجد را زیاد کردند خانه جزو مسجد شد.
دلائل الامامه گفته است که: محمد بن همام گفته: روایت شده است که آن حضرت ده روز از جمادی الآخره باقیمانده بود که آن مخدّره وفات یافت، و در

(١) شهید اول، الدروس الشرعية ج ٢ ص ٦.

(٢) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٥ از کتاب مقاتل الطالبیین.

(٣) علامة مجلسی، بحار الأنوار ج ١٠٠ ص ١٩٣.

(٤) محدث کلینی، أصول الکافی ج ١ ص ٤٦١ ح ٩.

روز وفات عمر او هجده سال بود، و هشتاد و پنج روز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از دنیا رحلت کرد، پس امیر مؤمنان او را غسل داد در حالتی که غیر از او و حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم و فضّه کنیز او و اسماء بنت عمیس کسی دیگر حاضر نبود، و او را به جانب بقیع برد در شب و با او بود حسن و حسین، و نماز بر او گزارد، و احدی را اعلام نکرد به وفات او، و نماز نگزارد بر او احدی از سایر مردمان، و او را در روضه پیغمبر دفن کرد، و آثار قبر او را محو نمود، و شب را در بقیع صبح کرد، و چون بدن فاطمه دفن کرده شد در بقیع چهل صورت قبر تازه قرار داد.

و چون مسلمانان وفات او را دانستند آمدند بسوی بقیع چهل صورت قبر یافتند، و امر برایشان مشکل شد و ندانستند قبر فاطمه کدام است، مردمان شیون کنان بعضی از ایشان بعضی دیگر را ملامت کردند و گفتند پیغمبر شما غیر از یک دختر نداشت که او هم بمیرد و دفن شود و به وفات و نماز بر او حاضر نشدید و ندانستید که قبر او کجاست، پس اولیاء امر ایشان گفتند: بعضی از زن های مؤمنین را بیایید یا بیاورید که این قبرها را نبش کنند تا قبر فاطمه را بیابیم و بر او نماز بگذاریم و قبر او را زیارت کنیم.

پس این خبر رسید به امیر مؤمنان علیه السلام، آن حضرت به حالت غضبناک بیرون آمد در حالتی که چشم های او قرمز شده بود و رگ های او راست شده بود، و قبای زردی که در جنگ ها می پوشید پوشیده، و به شمشیر خود تکیه کرده بود وارد بقیع شد، چون مردمان چنین دیدند ترسیدند و به همدیگر گفتند: این علی بن ابی طالب است که می بینید به حالت غضبناک می آید و بخدا سوگند یاد می کند که اگر سنگی از این قبرها برداشته شود با شمشیر ذوالفقار خود بر گردن ها فرود آورد.

پس عمر با او تلاقی کرد با کسانی که از صحابه با او بودند به آن حضرت گفت: ای ابا الحسن! تو را چه می شود، بذات خدا قسم قبر او را نبش می کنیم و بر او نماز می گزاریم. پس آن حضرت اطراف جامه های او را گرفت و چنان او را تکان داد و بر زمینش زد و گفت: ای پسر کنیز سیاه! حق مرا گرفتی از ترس اینکه مردمان مرتد شوند آن را ترک کردم، و اما راجع به قبر فاطمه بحق آن خدائی که جان علی در قبضه قدرت اوست اگر چنین قصدی بکنی تو با یارانت هر آینه زمین را از خونتان سیراب می کنم، اگر می خواهی بکن ای عمر.

پس ابوبکر پیش آمد و گفت: ای ابا الحسن! بحق آن کسی که بالای عرش است او را واگذار، این کار را نخواهیم کرد و چیزی که مکروه خاطر توست نمی کنیم.

راوی گفت: پس علی علیه السلام او را رها کرد و مردمان متفرق شدند و دیگر برنگشتند و از اراده ای که داشتند منصرف شدند^(۱).

اشعار امیر مؤمنان در رثاء فاطمه علیها السلام

وما الدهرُ والأَيَّامُ إلا كما تری رزئةُ مالٍ أو فراقُ حبيب

وإن امرأةً قد جُزِبَ الدهرُ لم یخف تَقَلُّبُ حاله لغیر لبیب^(۲)

یعنی: روزگار و روزها نیست مگر آنچنانی که می بینی: یا مصیبت مال است یا مفارقت و جدائی از دوست.

مردی که تجربه کرده است این روزگار را ترسی ندارد، تغییر کردن این دو حالت برای غیر عاقل است.

(۱) ابن جریر طبری، دلائل الإمامة ص ۱۳۶ - ۱۳۷؛ بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

(۲) دیوان امام علی بن ابی طالب علیه السلام ص ۲۷.

حَبِيبٌ لَيْسَ يَغْدِلُهُ حَبِيبٌ وَمَا لِسِوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبٌ

حَبِيبٌ غَابَ عَنْ عَيْنِي وَجَسْمِي وَعَنْ قَلْبِي حَبِيبِي لَا يَغِيبُ^(۱)

یعنی : دوست من چنان دوستی است که در شایستگی هیچ دوستی همتای او نیست ، و برای غیر او در دل من هیچ بهره‌ای نیست .

دوست من از چشم و جسم من پنهان شده اما از دل من دوست من پنهان نمی‌شود و نخواهد شد .

خطاب به فاطمه علیها السلام بعد از وفات

مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا قَبْرُ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي

أَحْبَبُ مَا لَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا أَنْسَيْتَ بَعْدِي خُلَّةَ الْأَحْبَابِ

یعنی : چیست برای من که توقف کرده‌ام بر کنار قبرها در حالتی که بر قبر دوستم سلام می‌کنم و او جواب مرا نمی‌گوید .

ای دوست ! تو را چه می‌شود که جواب ما را نمی‌گویی ؟ آیا فراموش کرده‌ای پس از من دوستی با دوستان را ؟

جواب آن حضرت از طرف فاطمه علیها السلام

قَالَ الْحَبِيبُ فَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ وَأَنَا رَهِيْنُ جَنَادِلٍ وَتُرَابِ

أَكَلُ التُّرَابِ مُحَاسِنِي فَنَسِيتُكُمْ وَحَجَبْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَتْرَابِي

یعنی : دوست می‌گوید : چگونه برای من میسر است جواب شما را بگویم و حال آنکه در گرو سنگ‌ریزه‌ها و خاک می‌باشم .

خاک نیکی‌های مرا خورده، پس فراموش کردم شما را، و از چشم‌های کسان و اولاد خود مستور و ناپیدا شدم .

(۱) دیوان امام علی بن ابی طالب علیه السلام ص ۱۷؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۱۷ .

فَعَلَيْكُمْ مَنِّي السَّلَامُ تَقَطُّعَتْ عَنِّي وَعَنْكُمْ خَلَّةُ الْأَحْبَابِ^(١)

پس بر شما باد سلام، یعنی با شما وداع می‌کنم، بریده شد از میان من و از شما دوستی با دوستان.

مرثیه در کنار قبر فاطمه علیها السلام

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزُّقَرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

جان من با ناله‌هایم در سینه‌ام حبس شده، ای کاش جانم با ناله‌هایم از سینه‌ام خارج می‌شد.

ای فاطمه! پس از تو خیری در زندگی در دنیا نیست، گریه می‌کنم من از ترس اینکه زندگی من در دنیا طولانی شود^(٢).

مرثیه حضرت بعد از دفن فاطمه علیها السلام

أَلَا هَلْ إِلَى طَوْلِ الْحَيَاةِ سَبِيلُ وَإِنِّي وَهَذَا الْمَوْتُ لَيْسَ يَحُولُ

وَإِنِّي وَإِنْ أَصْبَحْتُ بِالْمَوْتِ مُوقِنًا فَلِي أَمَلٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ طَوِيلُ

وَلِلدَّهْرِ أَلْوَانٌ تَسْرُوحُ وَتَغْتَدِي وَإِنْ نَفُوسًا بَيْنَهُنَّ تَسِيلُ

وَمَنْزَلُ حَقِّي لَا مُعَرَّجَ دُونَهُ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهَا إِلَيْهِ سَبِيلُ

قَطَعْتُ بِأَيَّامِ التَّعَزُّزِ ذِكْرَهُ وَكُلَّ عَزِيزٍ مَا هُنَاكَ ذَلِيلُ

أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةً وَصَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلُ

وَإِنِّي لَمُشْتَاقٌ إِلَى مَنْ أَحَبَّهُ فَقُلْ لِي إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتَ سَبِيلُ

وَإِنِّي وَإِنْ شَطَطَتْ بِي النَّارُ نَازِحًا وَقَدْ مَاتَ قَبْلِي بِالْفِرَاقِ جَمِيلُ

(١) دیوان امام علی بن ابی طالب علیه السلام ص ٢٧؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٧.

(٢) دیوان امام علی بن ابی طالب علیه السلام ص ٣٠؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٣.

فقد قال في الأمثال في البين قائلُ أضر به يوم الفراق رحيلُ
لكل اجتماع من خليلين فُرقةُ وكل الذي دون الفراق قليلُ
ولن افتقادي فاطماً بعد أحمدٍ دليل على أن لا يدوم خليلُ
وكيف هناك العيش من بعد فقدهم لعمرك شيء ما إليه سبيلُ
سيعرض عن ذكرى وتُنسى مودتي ويظهر بعدي للخليل عديلُ
وليس خليلي بالملول ولا الذي إذا غبت يرضاه سواي بديلُ
ولكن خليلي من يدوم وصاله ويحفظ سري قلبه ودخيلُ
إذا انقطعت يوماً من العيش مُدتي فإن بكاء الباقيات قليلُ
يُريد الفتى أن لا يموت حبيبه وليس إلى ما يبتغيه سبيلُ
وليس جليلاً رزء مالٍ وفقده ولكن رزء الأكرمين جليلُ
لذلك جنبي لا يؤاتيه مضجع وفي القلب من حرّ الفراق غليلُ^(۱)

ترجمة اشعار

- ۱- آگاه باش آیا برای طولانی شدن عمر و زنده ماندن در دنیا راهی هست ؟ از کجا که این راه باشد و حال آنکه مرگ جابجا شدنی نیست .
- ۲- و من هرچند که شب را صبح می کنم در حالتی که یقین به مردن دارم در دنیا غیر از مردن آرزوی طولانی ای دارم .
- ۳- و حال آنکه در روزگار هر صبح و شامی که می شود رنگ های گوناگونی است که نفس ها در میانه آنها می رود .
- ۴- و منزل حق ثابتی در پیش است که بالا برنده ای بسوی آن جز مرگ نیست، یعنی تا انسان نمیرد به آن منزل نمی رسد .

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۱۶ .

۵- و من در روزهای ارجمندی بیاد آن نبودم، و حال آنکه هر عزیزی در آن منزل ذلیل نخواهد شد.

۶- می دانم که بهانه های دنیا بر من بی اندازه است، و صاحب آن بهانه ها تا وقت مردن بهانه گیر است.

۷- و من مشتاقم بسوی آن کسی که او را دوست می دارم، پس آیا بسوی آن کسی که او را دوست دارم راهی هست؟

۸- و من اگرچه از آتش فراق دوست هرچند دور باشم در آزارم، او پیش از من مرده و بسبب مفارقت او بمانند پیه گداخته هستم.

۹- این مثلی است که گوینده در میان مثل ها گفته است در روز فراق و جدائی من بسیار این مثل را هنگام رحلت و کوچ کردن می زنم و می گویم.

۱۰- برای هر اجتماعی میان دو دوست جدائی و فراقی هست، و کم است که میان دو دوست جدائی نیفتد.

۱۱- و بدرستی که گم کردن من پس از احمد رسول خدا ﷺ فاطمه را دلیل است بر اینکه با هم بودن دو دوست دوام ندارد.

۱۲- پس چگونه زندگی گوارا باشد بعد از اینکه دوست، دوست خود را گم کند، بجان تو قسم است که برای عیش و کامرانی هیچ راهی نیست.

۱۳- زود باشد از یاد من کردن اعراض کرده شود و عهد و دوستی با من فراموش گردد، و پس از من برای دوست من همتائی پیدا شود.

۱۴- و حال آنکه دوست من از من ملول نیست، و کسی نیست که چون من پنهان شدم بدلی غیر از من پیدا شود که دوست مرا خوشنود کند.

۱۵- ولکن دوست من کسی است که وصال او همیشگی است و سر مرا در دل خود نگاه می دارد و قلباً مرا دوست می دارد.

- ۱۶- و چون مدّتی از روز عیش و شادی من بگذرد گریه گریه کنندگان کم می شود .
- ۱۷- جوانمرد می خواهد که دوست او نمیرد، و حال آنکه بسوی آنچه که میل به آن دارد راهی نیست .
- ۱۸- مصیبت و اندوه در مال و گم شدن آن امر بزرگی نیست، ولیکن مصیبت جدا شدن از دوستان گرامی بسیار بزرگ است .
- ۱۹- برای آن جدائی از دوست پهلوی به بستر نمی گذارم، در حالتی که دل من از حرارت آتش فراق در جوش و خروش است .

مرثیه اثر طبع نارسای مؤلف

فلک با آل پیغمبر عجب جور و جفا کردی	ز بعد رحلتش دیدی که با زهرا چه ها کردی
در و دیوار می نالد هنوز از ناله زهرا	نه شرمی از خدا و نی حیا از مصطفی کردی
شکستی پهلوی یکتا در دریای عصمت را	عجب آشوبی از این ماتم عظمی بپا کردی
جنینش سقط کردی شد زسپلی صورتش نیلی	به زیر خاک پنهان قامت خیر النسا کردی
سر و پای برهنه شیر یزدان را کشانیدی	برون از خانه خون اندر دل آل عبا کردی
چراغ خانه آل علی خاموش شد از کین	حسین را با حسن دیدی که از مادر جدا کردی
هنوز از ناله کلثوم و زینب عرش می لرزد	نبینی خیر ای گردون ستم بی انتها کردی
دل کسزویان عالم بالا زدی آتش	از این ماتم که خون در قلب ختم انبیا کردی
زنوک خامه اش خون می چکد حیران و می گرید	الهی چرخ برگردی چه ها با اولیا کردی

ایضاً

ناله جانسوز زهرا را ز ضرب در بپرسید	از در و دیوار حال دخت پیغمبر بپرسید
سقط محسن را نمی گویم چسان شد لیک می گویم	شرح حال او روید از ساقی کوثر بپرسید
مضطرب زهرا به صحن خانه یا آغوش شوهر	حال این ناکام زن را باید از شوهر بپرسید
در کنار مادر خود زینب و کلثوم گریان	در چه حالت بود مادر باید از دختر بپرسید

من نمی‌گویم چسان بردند شه را سوی مسجد باید از ریسمان و عریانی پا و سر بپرسید
بازوی زهرا ز ضرب تازیانه گشت مجروح گاه غسل آثار آن از شوهرش حیدر بپرسید
من نگویم خصم سیلی زد به روی نازنینش لیک جایش ماند نیلی باید از معجر بپرسید
آه از این ماتم که آتش زد به قلب اهل عالم گفت حیران سوزش دل از من مضطر بپرسید

اولاد حضرت فاطمه علیها السلام

اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها منحصر بوده به دو پسر و دو دختر، و یکی هم در رحم داشته که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسن گذارده بود که بعد از رحلت آن حضرت او را سقط کردند.

اما پسران آن جناب یکی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، و دیگری حضرت امام حسین سید الشهداء علیه السلام بوده.

و اما دختران آن بزرگوار یکی عقيلة القریش، عالمة غیر معلّمة، و فهمة غیر مفهّمة، ولیة الله، عصمت صغری، نائبة زهراء، زینب کبری سلام الله علیها بوده که با عبدالله بن جعفر پسر عم خود ازدواج کرد، و در واقعه کربلا با برادر بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیه السلام همراه بود، و بعد از شهادت آن حضرت او را اسیر کرده، و با سایر اهل بیت به شام بردند، و خطبة معروفه را در مجلس یزید پلید انشا فرمود.

و بنا بر روایتی که مسعودی در کتاب اثبات الوصیّه مسنداً از خدیجه دختر امام جواد محمد بن علی الرضا علیه السلام که فرموده آنچه را که مفادش این است که: حضرت امام حسین علیه السلام برای حفظ حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بر حسب ظاهر وصیت فرمود، پس آنچه از ناحیه حضرت زین العابدین صادر می‌شد در زمان آن حضرت از علوم به عمّه بزرگوارش حضرت زینب کبری

نسبت می داد از باب تقیه برای حفظ وجود مبارک خود^(۱).

و مقام این بی بی معظمه تالی تلو مقام مادر بزرگوار او صدیقه طاهره سلام الله علیهما بوده، و از فضائل عظیمه و مناقب فخیمه آن بزرگوار این است که چندین مرتبه حفظ وجود امام علیه السلام را نموده چه در کربلا و چه در شام و کوفه، و فرمایش حضرت زین العابدین علیه السلام که در حق او فرموده: «أنت بحمد الله عالة غیر معلّمة، وفهّمة غیر مفهّمة».

و دیگری علیا جناب امّ کلثوم سلام الله علیها دختر فاطمه که نام نامی او رقیه کبریٰ بوده، چنانچه در عمدة الطالب^(۲) و غیره ذکر شده که بسیار جلیلة القدر و عظیمه الشأن، و دارای فضائل و کمالات صوریّه و معنویّه بوده، و بنا بر مصلحت چنانچه از متون و ظواهر اخبار عدیده فهمیده می شود و از عامّه و خاصّه روایت شده با عمر بن الخطّاب ازدواج کرده، و در زمان حضرت امام حسن علیه السلام در مدینه طیبّه وفات یافته، و در واقعه کربلا نبوده.

ازدواج امّ کلثوم علیها السلام با عمر بن الخطّاب

کلام در این است که آیا در میان امّ کلثوم و عمر بن الخطّاب ازدواج واقع شده است یا نه؟ بعضی بر آن رفته اند که ازدواج میانشان واقع نشده، و بیشتر معتقدند که این ازدواج واقع شده.

دلیل منکرین و قائلین به عدم وقوع از جمله حدیثی است که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار از کتاب خرائج، از صفار، از ابی بصیر روایت کرده، از جذعان بن نصر، از محمد بن مسعده، از محمد بن حمویه بن اسماعیل،

(۱) مسعودی، اثبات الوصیة ص ۱۶۴.

(۲) ابن عنبه، عمدة الطالب ص ۶۳.

از ابی عبدالله ربیبی، از عمر بن اُذینہ کہ گفت:

قيل لأبي عبدالله عليه السلام: إن الناس يحتجون علينا ويقولون: إن أمير المؤمنين عليه السلام زوج فلاناً ابنته أم كلثوم عليها السلام، وكان متكئاً فجلس وقال: أيقولون ذلك؟ إن قوماً يزعمون ذلك لا يهتدون إلى سواء السبيل. سبحان الله! ما كان يقدر أمير المؤمنين عليه السلام أن يحول بينه وبينها فينقذها؟! كذبوا ولم يكن ما قالوا، إن فلاناً خطب إلى علي ابنته أم كلثوم، فأبى علي، فقال للعباس: والله لئن لم تزوجني لأنتزعن منك السقاية وزمزم. فأبى العباس علياً فكلّمه، فأبى عليه، فألح العباس، فلما رأى أمير المؤمنين عليه السلام مشقة كلام الرجل على العباس وإنه سيفعل بالسقاية ما قال، أرسل أمير المؤمنين عليه السلام إلى جنيّة من أهل نجران يهوديّة يقال لها: سحيقة بنت جُريرة، فأمرها فتمثّلت في مثال أم كلثوم وبعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتّى إنّه استراب بها يوماً، فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثمّ أراد أن يظهر ذلك للناس، فقتل وحوط الميراث وانصرفت إلى نجران، وأظهر أمير المؤمنين عليه السلام أم كلثوم^(۱).

يعنى: گفته شد به ابی عبدالله عليه السلام که: مردمان یعنی جماعت عامّه به ما احتجاج می کنند و می گویند: امیر مؤمنان تزویج کرد دختر خود ام کلثوم را با فلان، و آن حضرت تکیه کرده بود.

پس نشست و فرمود: آیا می گویند این را؟ هر آینه گروهی هستند که چنین گمان می کنند، و به راه راست هدایت نشده اند. سبحان الله! امیر مؤمنان عليه السلام قدرت نداشت که در میان او و دختر خود حائل شود و او را نگهداری کند؟ دروغ گفتند و چنین نیست آنچه را که گفته اند، هر آینه فلانی دختر علی را خواستگاری کرد، و علی عليه السلام از دختر دادن به او ابا کرد، پس او به عباس گفت: بذات خدا قسم اگر دخترش را با من تزویج نکند سقایت حاج و زمزم را از تو می گیرم. پس عباس آمد و با آن حضرت سخن گفت.

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۸۸ ح ۱۶ از خرائج راوندی.

چون امیرمؤمنان علیه السلام دید که عباس از سخن شاق او ناراحت است، و آنچه گفته است راجع به سقایت و زمزم خواهد کرد، و عباس هم الحاح کرد، کسی را فرستاد بسوی جنیه‌ای از اهل نجران که یهودیه بود، و او را سحیفه دختر جریره می‌گفتند، و او را امر فرمود تا بصورت ام کلثوم ممثل شد، پس او را فرستاد بنزد آن مرد، و آن جنیه همیشه در نزد او بود، تا اینکه از او بشک افتاد در روزی، پس گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم نیست، خواست این مطلب را اظهار کند که کشته شد و جنیه میراث او را برد و بطرف نجران رفت، و امیرمؤمنان علیه السلام ام کلثوم را ظاهر کرد.

مؤلف حقیر گوید: ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وقوع ازدواج در میان علیا جناب ام کلثوم و عمر.

و اما اخبار راجع به وقوع ازدواج، از جمله آنها حدیثی است که سید ابن طاووس علیه الرحمه در طرائف از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لَمَّا خَظَبَ عُمَرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، قَالَ: إِنَّهَا صَبِيَّةٌ. قَالَ: فَأَتَى الْعَبَّاسَ، فَقَالَ: مَا لِي؟ أَبِي بَأْسٌ؟ فَقَالَ لَهُ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: خَظَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِيكَ فَرَدْنِي، أَمَا وَاللَّهِ لَأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ، وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا، وَلَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِينَ أَنَّهُ سَرَقَ، وَلَأُقَطَّعَنَّ يَمِينُهُ. فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ ^(۱).

یعنی: چون خواستگاری کرد عمر از امیرمؤمنان علیه السلام، فرمود که: او - یعنی ام کلثوم - کودک است. گفت: پس عمر آمد نزد عباس و گفت: مرا چه می‌شود؟ آیا من با کی دارم؟ عباس به او گفت: برای چه؟ چه شده؟ گفت: از پسر برادرت خواستگاری کردم دخترش

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۹۴ ح ۲۲ از طرائف سید ابن طاووس؛ فروع کافی ج ۵ ص ۳۴۶ ح ۲.

را مرارد کرد ، بخدا قسم البته البته برمی گردانم زمزم را و از شما می گیرم ، و برای شما مکرمتی باقی نمی گذارم مگر آنکه آن را نابود می کنم ، و هراینه دو شاهد بر او اقامه می کنم که او دزدی کرده و دست راست او را قطع می کنم . پس عباس بنزد آن حضرت آمد و او را خبر داد ، و خواهش کرد که آن حضرت امر را به او وا گذارد ، یعنی اُمّ کلثوم را با او ازدواج کند .

و نیز سید ابن طاووس رحمه الله در طرائف از کتاب مسند او نقل کرده بسند خود از مستظل^(۱) که گفت :

إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خُطِبَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام أُمُّ كَلْثُومٍ ، فَاعْتَلَّ بِصُغَرِهَا ، فَقَالَ لَهُ : لِمَ أَكُنْ أُرِيدُ الْبَاهُ ، وَلَكِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : كُلَّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مَنْقُطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسْبِي وَنَسْبِي ، وَكُلَّ قَوْمٍ فَإِنْ عَصَبْتَهُمْ لِأَبِيهِمْ مَا خَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ ، فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَعَصَبْتَهُمْ^(۲) .

یعنی : عمر بن الخطاب خواستگاری کرد از علی عليه السلام اُمّ کلثوم را ، پس آن حضرت علت آورد به صغر و کودکی او ، پس عمر گفت : برای باه اراده نکردم ، ولیکن شنیدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله که می فرمود : هر حسب و نسبی روز قیامت قطع می شود مگر حسب و نسب من ، و هر گروهی انتسابشان به پدرشان است سوای فرزندان فاطمه که به من نسبت می شوند . علامه مجلسی رحمه الله در بحار از کتاب کنز الفوائد کراچکی نیز مسنداً از مستظل بن حسین مثل این خبر را نقل کرده مگر اینکه در آن است که :

فَاعْتَلَّ بِصُغَرِهَا ، وَقَالَ : أَعَدَدْتُهَا لابْنِ أَخِي جَعْفَرٍ ، وَمَكَانَ «كُلِّ قَوْمٍ» «كُلِّ بَنِي أَنْثَى»^(۳) .
یعنی : فرمود : آن را مهیا کردم برای پسر برادرم جعفر ، و بجای «كُلِّ قَوْمٍ» «كُلِّ بَنِي

(۱) در طرائف : مستطیل .

(۲) سید ابن طاووس ، الطرائف ص ۷۶ ح ۹۹ ؛ بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۹۷ ح ۲۹ .

(۳) علامه مجلسی ، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۹۷ ذیل ح ۲۹ از کنز الفوائد کراچکی .

أُنْثَى است.

در کتاب کافی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، و حماد عن زراره، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در موضوع تزویج اُم کلثوم با عمر فرموده: «إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصْبَنَاهُ»^(۱) یعنی: آن فرجی است که از ما غصب کرده شده.

و در حدیثی دیگر روایت شده از آن حضرت که فرمود: «أَوَّلُ فَرْجٍ غُصِبَ مِنَّا أُمُّ كَلْثُومٍ».

علامه مجلسی علیه الرحمة پس از نقل اخباری که ذکر شد بیانی فرموده که مفاد آن این است: این اخبار منافات ندارد با خبری که اول ذکر شد از قضیه جنیه؛ زیرا که آن قضیه ایست پنهان که خواص ایشان از آن باخبر بودند، و به آن حجت بر مخالفین تمام نمی شود، بلکه احتراز می کنند از اظهار آن و امثال اینگونه امور، و همچنین برای اکثر از شیعیان نیز؛ زیرا که عقول آنها قبول نمی کند. و دیگر برای اینکه غلو نکنند در حق ایشان، پس معنای غصبناه حمل بر ظاهر می شود ولی مردمان چنین گمان می کنند که صحیح باشد.

و از جواب مسائل سرویه شیخ مفید اعلی الله مقامه نقل فرموده که شیخ در جواب فرموده: خبری که راجع به تزویج امیرمؤمنان است دختر خود را برای عمر ثابت نیست، و طریق آن از زبیر بن بکّار است، و او موثق نیست در نقل، و او از آن دو نفری است که از جهت بغض او نسبت به امیرمؤمنان آنچه ذکر کرده مأمون نیست، و حدیث هم بنفسه مختلف ذکر شده:

از بعضی از آنها چنین بر می آید که خود امیرمؤمنان متولی عقد دخترش بوده.

(۱) محدث کلینی، فروع کافی ج ۵ ص ۳۴۶ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۱۰۶ ح ۳۴.

و در بعضی چنین ظهور دارد که متولّی عقد عبّاس بوده.
 و از بعضی فهمیده می‌شود که این ازدواج به اختیار واقع شده.
 و از بعضی برمی‌آید که به اجبار بوده.
 و در بعضی از آنها است که اُمّ کلثوم از عمر فرزندی زید نام آورده.
 و بعضی حاکی است که از زید بن عمر عقب باقی بوده.
 و بعضی دلالت دارد که زید بن عمر کشته شده و از او فرزندی باقی نمانده.
 و از بعضی تصریح به این شده زید با مادرش هر دو با هم مردند.
 و بعضی گفته‌اند که مادرش حیات داشته بعد از مردن او.
 و بعضی گفته‌اند که عمر مهر آن مخدّره را چهل هزار درهم قرار داده.
 و بعضی چهار هزار درهم گفته.
 و بعضی پانصد درهم گفته‌اند.
 و این همه اختلاف سبب بطلان حدیث است.
 پس فرموده است: با این همه اختلاف می‌گوئیم: صحّت وقوع ازدواج به دو
 وجه با مذهب شیعه منافاتی ندارد:

اول آنکه: صحّت ازدواج بنا بر ظاهر اسلام است به گفتن شهادتین و نماز
 گزاردن بسوی کعبه، و اقرار کردن به شریعت اسلام هرچند مسلمان باشد، ولی
 شیعه امامی نباشد؛ زیرا که ازدواج با مسلمان غیر شیعه امامی کراهت دارد امّا
 ازدواج با او صحیح و مشروع است.

دوم آنکه: هرگاه موضوعی پیش بیاید که ضرورت ایجاب کند که با گمراهان یا
 غیر مسلمان ازدواج واقع شود چنانچه امیرمؤمنان برای حفظ جان خود و
 شیعیان برحسب تکلیف ظاهری مضطر به ازدواج کردن با آن مرد بود؛ زیرا
 برحسب ظاهر آن حضرت را تهدید کرده و ترسانیده بود، و آن حضرت باطناً

مأمور به دفاع نبود، و بر نفس خود و نفوس شیعیان ایمن نبود، پس از باب ضرورت دختر خود را با او تزویج کرده، کما اینکه در مقام ضرورت اظهار کلمه کفر هم مشروع است.

و این معنی عجیب‌تر از قول لوط پیغمبر نیست که گفت: ﴿هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ نَكْمًا﴾^(۱) یعنی: اینها دختران منند که پاکیزه‌ترند برای شما، و آنها را به ازدواج با دختران خود دعوت کرد در حالتی که کافر و گمراه بودند، و خدا اذن هلاک کردن آنها را داده بود.

و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از مبعوث شدن به رسالت دو دختر خود را با دو نفر کافر بت‌پرست تزویج کرد: یکی عتبه بن ابی لهب، و یکی ابی العاص بن ربیع، و چون مبعوث به رسالت شد بین آن دو دختر و شوهرهای ایشان جدائی انداخت. تمام شد مفاد فرمایشات شیخ مفید رحمته الله.^(۲)

و سید مرتضی رحمته الله در کتاب شافی فرموده: زن مسلمان مانند زن اسیر یعنی کنیز نیست در حقیقت، و مباح نکرده است امام علیه السلام او را بعثت اسیر شدن؛ زیرا که به سبب مسلمان بودنش آزاد و مالکۀ امر خود می‌باشد، پس او را از دست کسی که اسیرش کرده بیرون می‌آورد، پس از آن او را بعقد نکاح درمی‌آورد.

و در میان اصحاب ما بعضی بر این رفته‌اند که هرگاه ستمکاران به قهر و غلبه داخل خانه شوند، و مؤمن متمکن نباشد و نتواند از خانه بیرون رود، و ناچار باشد از متابعت احکامشان، در این صورت جایز است که وطی کند با اسیرشان. و جاری کرده می‌شود احکامشان با قهر و غلبه مجرای احکام صاحبان حق در

(۱) سوره هود: ۷۸.

(۲) شیخ مفید، رسائل ص ۶۱-۶۳.

چیزهائی که محکوم علیه مرجع آن است هر چند چیزهائی باشد که اگر رجوع به حاکم شود مُعاقَب و گناهکار شناخته می شود.

و اما تزویج آن حضرت دختر خود را به عمر از روی اختیار نبوده، پس ذکر کرده است اخباری را که در سابق ذکر شد و دلالت بر اضطرار دارد، پس گفته است که: بنابراین اگر جاری نشده باشد آنچه را که ذکر کردیم امتناعی نداشته تجویز کردن آن حضرت تزویج کردن دختر خود را با عمر؛ زیرا که او برحسب ظاهر مسلمان و متمسک به شرایع اسلام بود و اسلام خود را ظاهر می کرد، و این حکمی است که بشرع رجوع می شود در آن، و از چیزهائی نیست که خطور به عقل کند.

و گاهی هم می شود که عقلاً هم جایز باشد که خدای تعالی برای ما مباح کند نکاح با اهل ارتداد را بنا بر اختلاف رده ای که می گویند.

و گاهی می باشد که جایز باشد خدا مباح کند برای ما که با یهود و نصاری نکاح کنیم، همچنانی که مباح کرده است برای ما نکاح نزد اکثر مسلمانان که در میان ایشان و با ایشان نکاح کنیم، و این وقتی می شود که عقلاً جایز باشد، پس مرجع در حلال بودن یا حرام بودن آن بسوی شریعت است، و فعل امیر مؤمنان علیه السلام نزد ما حجت است در شرع.

جواب می گوئیم: اگر فعل آن حضرت را اصل قرار دهیم در جایز بودن مناکحت با کسانی که ذکر کرده اند و حال آنکه الزامی برای ایشان نیست، بنابراین نکاح کردن با یهود و نصاری و بت پرست ها اگر از جایز بودن آن سؤال کنند عقلاً پس آن جایز است، و اگر سؤال کنند شرعاً اجماعاً منع می کنند. تا اینجا بود کلام سید علیه السلام.

مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه بعد از نقل کلام شیخ مفید و سید مرتضی قدس

الله روحهما فرموده: می‌گوییم: بعد از انکار کردن عمر نصّ جلی و ظاهر شدن نصب و عداوت در حقّ اهل البیت علیهم السلام، مشکل است قائل شدن به جواز نکاح با او بغیر ضرورت و بغیر تقیه، مگر اینکه گفته شود جایز است نکاح هر مرتدّی از اسلام، و این قول را احدی نگفته از اصحاب ما، و شاید فاضلین - یعنی مفید و سید - این مطلب را استظهاراً بر ضرر خصم ذکر کرده‌اند، و همچنین است انکار کردن مفید اصل واقعه را، جز این نیست که این بیانی که کرده‌اند از طرق ایشان شاید به ایشان ثابت نشده، و الاّ بعد از ورود اخبار گذشته انکار وقوع این قضیه عجیب است، و حال آنکه کلینی روایت کرده است از حمید بن زیاد از ابن سماعه از محمّد بن زیاد از عبدالله بن سنان و معاویه بن عمّار از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تَوَفَّى عُمَرَ أَقْبَى أُمَّ كَلْثُومَ، فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ ^(۱).

یعنی: بدرستی که علی علیه السلام چون عمر وفات یافت، آمد اُمّ کلثوم را رها کرد و برد به خانه خودش.

و مانند این حدیث نیز روایت شده از محمّد بن یحیی و غیره از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، از ابی عبدالله علیه السلام ^(۲).

و اصل در جواب این است که آن ازدواج واقع شده بر سبیل تقیه و اضطرار، و هیچ بعدی در آن نیست؛ زیرا که بسیاری از محرّمات است که در حال ضرورت منقلب می‌شود به واجبات، بنا بر اینکه ثابت شده در اخبار صحیحه که

(۱) فروع کافی ج ۶ ص ۱۱۵ ح ۱.

(۲) فروع کافی ج ۶ ص ۱۱۵-۱۱۶ ح ۲.

امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده بود، و آنها می دانستند که آنچه از ظلم که بر ایشان وارد می شود، و آنچه فعلش در آن وقت بر ایشان واجب می شود در آن وقت خدای تعالی بر آنها بخصوص مباح می فرماید بنص پیغمبر صلی الله علیه و آله، و این از چیزهایی است که استبعاد را ساکن می کند از وهم و گمان ها و خدا و حجت های او حقایق احکام خدا را می دانند علیهم السلام ^(۱).

و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجة السعادة که از تألیفات اوست نوشته است: زمانی که اسرا را وارد مجلس یزید کردند، سفیر پادشاه روم حاضر بود، از یزید پرسید که: این اسیران از کدام طایفه و قبیله اند؟

یزید گفت: از قبیله بنی هاشم، و نام صاحب این سر حسین بن علی است.

گفت: کدام علی؟

یزید گفت: داماد پیغمبر.

سفیر گفت: یکی از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود.

یزید گفت: مگر تو زوجه عمر دختر علی را دیده بودی یا می شناسی؟

سفیر گفت: آری، آن وقت که آن مخدّره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن تر بود.

باری این مکرمه معظمه در واقعه طف در کربلا نبوده، چنانچه در همین کتاب حجة السعادة نوشته است که نقله حدیث بطرق معتبره نقل نموده اند که جناب ام کلثوم دختر امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام که مادر زید بن عمر و رقیه بنت عمر بود در حیات حضرت مجتبی علیه السلام در مدینه طیبه از دنیا رحلت کرد، و رحلت او و فرزندش زید در یک روز بود و در یک وقت اتفاق افتاد، و تقدّم و تأخر موت

(۱) علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۱۰۶-۱۰۹.

یکی از آنها معلوم نشد.

تا اینکه گفته است: اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام در همه جا ذکر شده، و خطب و اشعار به او منسوب می‌گردد، اُمّ کلثوم دیگری است از غیر صدیقه طاهره از زن‌های دیگر امیرمؤمنان علیه السلام، در میان دختران آن حضرت دو زینب نام و دو اُمّ کلثوم بوده، زینب کبریٰ زوجه عبدالله بن جعفر بوده، و اُمّ کلثوم کبریٰ زوجه عمر بن الخطاب بوده، و هر دو از صدیقه طاهره بوده‌اند، و زینب صغریٰ و اُمّ کلثوم صغریٰ از سایر زن‌های آن حضرت بوجود آمدند. انتهی کلام صاحب کتاب حجة السعادة.

و شیخ حرّ عاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی در کتاب وسائل الشیعة از عمار بن یاسر روایت کرده که گفت:

أُخْرِجَتْ جَنَازَةُ أُمِّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ وَابْنَتَا زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو، وَفِي الْجَنَازَةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ، فَوَضَعُوا جَنَازَةَ الْغُلَامِ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ وَالْمَرْأَةَ وَرَاءَهُ، وَقَالُوا: هَذَا هُوَ السَّنَةُ ^(۱).

یعنی: بیرون برده شد جنازه اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام و پسرش زید بن عمر، و در عقب جنازه بودند حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابو هریره، پس جنازه غلام یعنی زید بن عمر را پهلوی امام قرار دادند، و جنازه اُمّ کلثوم را در پشت سر او گذاردند، و گفتند: اینست سنت.

پس ظاهر این است که جناب اُمّ کلثوم در کربلا نبوده، و مستفاد از روایتی که ذکر شد این است که آن معظمه در مدینه طیبه از دنیا رفته و دفن شده است.

و بزرگان علماء متقدمین و متأخرین و فقهاء راشدین اعلی الله مقامهم

(۱) شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة ج ۳ ص ۱۲۸ ح ۱۱.

الشریف، مانند کلینی و شیخ طوسی و محقق حلی و علامه حلی و شهیدین و نراقی و صاحب جواهر و شیخ حرّ عاملی در وسائل و غیر ایشان در کتب خود در کتب و ابواب فرائض و موارث در مسأله ارث اُمّ کلثوم و فرزندش زید بن عمر در تقدّم و تأخّر موت آنها از یکدیگر بسط کلام و تذکّر داده‌اند، و قضیّه ازدواج آن بی‌بی معظمه با عمر طبق اخبار مأثوره از طرق خاصّه و عامّه جای انکار نیست^(۱).

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُسْتَجِبِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي لِإِتْمَامِ هَذَا الْكِتَابِ بِعَوْنِهِ وَحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَجْعَلَهُ ذَخِيرَةً لِيَوْمٍ فَقْرِي وَفَاقَتِي، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، وَيَعْفُو عَنِّي، وَيَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، وَيَسْتَرْ عَمِيوبِي،

(۱) با توجه به سه مطلب ذیل اصل ازدواج جناب اُمّ کلثوم سلام الله علیها با عمر قابل انکار است:

- ۱- راوی روایت یکی از مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد، یعنی زبیر بن بکّار.
- ۲- روایت قطب راوندی از صفّار به استنادش به حضرت صادق علیه السلام حاکی از عصبانیت معصوم علیه السلام از یک چنین افترائی است، و حقیقت مطلب را که یکی از آثار ولایت تکوینی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، یعنی تصرف در وجود یکی از جَنّیان، بیان فرموده‌اند (مرآة العقول علامه مجلسی (ج ۲۰ ص ۴۲).

۳- دستگاه تبلیغاتی غاصبین خلافت بنا بر نظر جمیع علما و محققین اهل حدیث، روایت فراوانی را برای موجه نشان دادن خلفا جعل می‌کرده‌اند، سؤال می‌شود که این روایات کجاست؟ روایت ازدواج موهومی جناب اُمّ کلثوم با عمر بلا شک از همین نوع بوده است. خوانندگان عزیز در صورت علاقه‌مندی به تحقیق در باره این افتراء تاریخی می‌توانند برای نمونه به دو مصدر ذیل مراجعه کنند (نقل از صفحه ۸۷۸ کتاب نفیس فاطمه زهراء علیها السلام شادی دل پیامبر صلی الله علیه و آله).

(الف) شرح نهج البلاغه، مرحوم خوئی ج ۳ ص ۵۱.

(ب) إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا أُمّ الكلثوم عليها سلام الله الملك الحي القيوم.

و يجعلني من عتقائه من النار، بحق محمد وآله الأطهار .

وقد وقع الفراغ من تأليفه وترصيفه وتنميقه، وكتبه بيدي الدائرة في ليلة الأحد وميلاد الصديقة الطاهرة وشفيعة الدنيا والآخرة عليها وعلى أبيها وبعليها وبنيتها صلوات الله المتوافرة المتكاثرة المتواترة، وهو العشرون من شهر جمادى الآخرة، سنة ثمانية وتسعين وثلاثمائة بعد الألف، وأنا المؤلف الفقير العاصي الفاني الحسن بن علي الطباطبائي الميرجيهاني المحمّد آبادي الجرقوئي الاصفهاني، وقاه الله عن التواني سنة ١٣٩٨ الهجرية .

وتمام شد تحقيق وتصحيح وتخرّيج منابع اين كتاب شريف موسوم به جنة العاصمة، در ليالى قدر شب بيست ويكم ماه مبارك رمضان، سال هزار وچهار صد وبيست وپنج (١٤٢٥) هجرى قمرى، بر دست اين فقير ناچيز سيّد مهدي رجاني، در شهر مقدّس قم حرم أهل بيت وعُشّ آل محمد عليهم السلام، و حرم حضرت معصومه بانويى از تبار نورانى حضرت فاطمة زهراء عليها السلام .



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست کتاب

۵	مقدمه محقق، نسب مؤلف، سیر زندگی مؤلف
۶	ویژگیهای مؤلف
۷	اساتید مؤلف
۸	تألیفات مؤلف
۱۱	ولادت و وفات مؤلف، پایان سخن
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۷	بیان ابتداء آفرینش نور مقدس حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۲۰	حدیث اول
۲۵	حدیث دوم
۲۶	حدیث سوم
۲۷	حدیث چهارم
۲۸	حدیث پنجم
۳۰	حدیث ششم
۳۱	حدیث هفتم
۳۲	حدیث هشتم

۳۶ حدیث نهم
۳۷ حدیث دهم
۳۹ بیان مادّة نطفه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> ، حدیث اول
۴۲ حدیث دوم و سوم
۴۴ حدیث چهارم
۴۶ حدیث پنجم
۴۸ حدیث ششم
۴۹ حدیث هفتم
۵۱ حدیث هشتم
۵۲ حدیث نهم
۵۳ حدیث دهم
۵۵ تحقیق در پیدایش و خواص سیب
۵۶ حدیث اول و دوم
۵۷ خواص سیب
۶۳ خواصی که از این اخبار برای سیب استفاده می شود
۶۴ لطیفه اولی و ثانی و ثالث و رابع و خامسه
۶۵ لطیفه سادسه و سابعه و ثامن و تاسعه و عاشره و حادیه عشر
۶۶ خواص رطب
۷۱ بیان اجمالی ترجمه و حالات خدیجه کبری
۷۴ بیان پاره‌ای از اشعار خدیجه
۹۰ تاریخ ولادت حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> و چگونگی آن
۹۴ کیفیت ولادت آن حضرت

چند چیز در فضیلت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> از حدیث ولادت استفاده می‌شود	۹۹
بیان نام‌هائی که برای حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ذکر شده	۱۰۲
تحقیق در پیرامون نام‌های مقدسه	۱۰۳
معنی لفظ فاطمه	۱۰۵
احادیث راجعه به وجوه این نام، حدیث اول	۱۰۶
حدیث دوم و سوم	۱۰۷
حدیث چهارم	۱۰۸
حدیث پنجم	۱۰۹
حدیث ششم و هفتم و هشتم	۱۱۰
تحقیق در بیان نکات و توجیهات احادیث مذکوره، نکته اولی	۱۱۲
نکته دوم	۱۱۳
اعراب کلمه فاطمه	۱۱۶
پیرامون نام صدیقه	۱۱۶
پیرامون نام مبارکه	۱۱۷
پیرامون نام زکّیه	۱۱۸
پیرامون نام طاهره	۱۱۹
پیرامون نام راضیه و مرضیه	۱۲۰
پیرامون نام محدّثه و زهراء	۱۲۱
حدیث اول	۱۲۲
حدیث دوم	۱۲۴
حدیث سوم و چهارم	۱۲۵
حدیث پنجم	۱۲۶

١٢٧	پیرامون وجه تسمیه بتول
١٢٨	پیرامون کنیه‌های آن بزرگوار
١٢٩	بیان معانی و اطلاقات لفظ اُمّ
١٣٠	وجه اول
١٣١	وجه دوم
١٣٢	وجه سوم
١٣٣	وجه چهارم
١٣٤	وجه پنجم
١٣٥	وجه ششم و هفتم
١٣٦	وجه هشتم
١٣٧	بیان القاب آن حضرت
١٤٠	مفاخره حضرت زهرا و حضرت علی <small>علیه السلام</small> در فضائل
١٥٢	خصیصه‌های حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
١٧٤	بیان مصحف حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
١٧٤	حدیث اول
١٧٧	چگونگی نزول مصحف
١٧٨	حدیث دوم
١٧٩	حدیث سوم و چهارم
١٨٠	حدیث پنجم
١٨١	بیان ازدواج حضرت فاطمه با حضرت علی <small>علیه السلام</small> و چگونگی آن
١٨٢	خواستگاری حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
١٨٣	نزول وحی برای ازدواج حضرت فاطمه با حضرت علی <small>علیه السلام</small>

۱۸۶	حدیث دلایل الامامه راجع به ازدواج
۱۹۱	خطبه‌هائی که در این ازدواج خوانده شده
۱۹۲	خطبهٔ اولی
۱۹۲	خطبهٔ دوم
۱۹۷	خطبهٔ سوم
۱۹۹	خطبهٔ چهارم
۲۰۱	خطبهٔ پنجم
۲۰۴	مهر و صداق فاطمه، خبر اول
۲۰۵	خبر دوم
۲۰۷	خبر سوم
۲۰۸	کیفیت ازدواج فاطمه <small>علیها السلام</small> از طریق علماء عامه
۲۰۸	خبر خوارزمی از ابن عباس
۲۱۴	خبر دوم
۲۱۶	خبر سوم
۲۴۱	تحفة خدا پس از ازدواج به علی و فاطمه <small>علیهما السلام</small>
۲۴۶	کیفیت بردن فاطمه به خانهٔ علی
۲۵۱	مختصری از فضائل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۵۲	روایت اولی
۲۵۳	روایت دوم
۲۵۴	روایت سوم و چهارم
۲۵۹	کتاب‌هائی که علماء عامه در فضائل و مناقب حضرت علی <small>علیه السلام</small> نوشته‌اند
۲۷۰	افضلیت حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> از همهٔ زن‌های جهانیان

تحقیقی از مؤلف در این مقام	٢٧١
وجه امتیاز مریم <small>علیها السلام</small> از سائر زنان	٢٧٣
وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سائر زن ها	٢٧٤
ایراد و اشکالی و جواب از آن	٢٧٦
حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> افضل از تمام انبیاء و مرسلین است	٢٧٩
حکایتی زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه <small>علیها السلام</small>	٢٨٣
تحقیقی از مؤلف راجع به حدیث ولولا فاطمه لما خلقتکما	٢٨٤
حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ولایت کلیه داشته	٢٩٠
حقیقت پیغمبر و امام و زهرا <small>علیها السلام</small> را بشر نمی تواند بشناسد	٢٩٤
ادله داله بر ولایت کلیه آن حضرت	٢٩٨
شفاعت یعنی چه؟	٣١١
بیان علم حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ، دلیل اول	٣١٥
دلیل دوم	٣١٧
دلیل سوم و چهارم و پنجم	٣١٨
دلیل ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم	٣١٩
دلیل یازدهم	٣٢٠
بدیهه گونی مؤلف کتاب	٣٢١
پاره ای از مناقب حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ، منقبت اولی	٣٢٣
منقبت دوم	٣٢٥
منقبت سوم	٣٣٥
منقبت چهارم	٣٣٦
منقبت پنجم	٣٣٨

منقبت ششم ۳۴۰

منقبت هفتم ۳۴۱

منقبت هشتم و نهم ۳۴۴

منقبت دهم ۳۴۵

پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت در کتب عامه، حدیث اول ۳۴۷

حدیث دوم ۳۴۸

حدیث سوم ۳۴۹

حدیث چهارم ۳۵۰

حدیث پنجم ۳۵۱

حدیث ششم ۳۵۲

حدیث هفتم ۳۵۳

حدیث هشتم تکلم فاطمه در شکم مادر ۳۵۴

حدیث نهم ۳۵۵

حدیث دهم و یازدهم فاطمه از پستان زنی غیر از خدیجه شیر نخورده ۳۵۶

حدیث دوازدهم ۳۵۸

حدیث سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ۳۵۹

حدیث شانزدهم ۳۶۰

حدیث هفدهم چرا فاطمه بتول نامیده شده ۳۶۱

حدیث هجدهم و نوزدهم ۳۶۲

حدیث بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم ۳۶۳

حدیث بیست و سوم ۳۶۴

حدیث بیست و چهارم سیدة نساء العالمین ۳۶۵

- حدیث بیست و پنجم ٣٦٦
- حدیث بیست و ششم و بیست و هفتم فاطمة سَيِّدة نساء أهل الجنة ٣٦٨
- حدیث بیست و هشتم ٣٧٣
- کسانی که این حدیث را از عایشه نقل کرده‌اند ٣٧٤
- کسانی که در این موضوع از اُم سلمه از فاطمه روایت کرده‌اند ٣٧٧
- روایت کنندگان از ابی سعید خدری ٣٧٨
- حدیث بیست و نهم فاطمة خیر نساء الأُمَّة ٣٨١
- حدیث سی‌ام اِنَّ اللهَ یَغْضِبُ لَغَضَبِ فاطمة و یرضی لِرِضاها ٣٨٢
- حدیث سی و یکم ٣٨٩
- حدیث سی و دوم اِنَّ فاطمةَ أَحْصَتْ فَرْجَها فَحَرَّمَ اللهُ ذَرْبَها عَلَی النار ٣٩٢
- حدیث سی و سوم اِنَّ اللهَ لَا یُعَذِّبُ فاطمةَ وَلَا وَلَدَها ٣٩٤
- حدیث سی و چهارم نزول جبرئیل و خبر دادن او از جانب خدا به اینکه فاطمه را دوست می‌دارد و امر کردن او پیغمبر را به سجده شکر کردن به این جهت ٣٩٥
- حدیث سی و پنجم نزول جبرئیل برای ابلاغ سلام خدا به فاطمه ٣٩٦
- حدیث سی و ششم اشراق بهشت از نور خنده فاطمه و علی ٣٩٦
- حدیث سی و هفتم اول کسی که بعد از پیغمبر داخل بهشت می‌شود فاطمه علیها السلام است ٣٩٧
- حدیث سی و هشتم محبّت فاطمه (علیها السلام) در صد موطن نفع می‌دهد ٣٩٩
- حدیث سی و نهم نثار درخت طوبی چکهای آزادی از آتش بعدد دوستان ٤٠٠
- حدیث چهل‌م عطا کردن فاطمه (علیها السلام) در شب زفاف پیراهن نو را به سائل ٤٠٢
- حدیث چهل و یکم شفاعت قیامت صدق فاطمه (علیها السلام) است ٤٠٣
- حدیث چهل و دوم ربع دنیا یا خمس آن صدق فاطمه (علیها السلام) است ٤٠٤

- ۴۰۶ حدیث چهل و سوم حجاب فاطمه علیها السلام
- ۴۰۷ حدیث چهل و چهارم و چهل و پنجم
- ۴۰۸ حدیث چهل و ششم صدق کلام فاطمه علیها السلام
- ۴۰۹ حدیث چهل و هفتم عبادت فاطمه علیها السلام
- ۴۱۰ حدیث چهل و هشتم صبر فاطمه علیها السلام بر فقر
- ۴۱۱ حدیث چهل و نهم
- ۴۱۲ حدیث پنجاهم
- ۴۱۳ حدیث پنجاه و یکم
- ۴۱۴ حدیث پنجاه و دوم شدت گرسنگی فاطمه علیها السلام
- ۴۱۷ حدیث پنجاه و سوم تعلیم پیغمبر دعائی را به فاطمه علیها السلام عوض خادمه
- حدیث پنجاه و چهارم تقسیم کردن کارهای خانه را بین خود و خادمه خود، و حدیث پنجاه و پنجم
- ۴۱۸ حدیث پنجاه و ششم تعلیم پیغمبر تسبیح را وقت خواب به فاطمه و علی
- ۴۱۹ پیرامون آیه شریفه قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة
- ۴۲۴ حدیث دوم
- ۴۲۵ حدیث سوم
- ۴۲۷ حدیث چهارم و پنجم
- ۴۲۸ حدیث ششم
- ۴۲۹ حدیث هفتم
- ۴۳۲ حدیث هشتم، مخالفت و یاوه گوئی های ابن تیمیه در پیرامون آیه مودت
- ۴۳۳ جواب یاوه گوئی های ابن تیمیه
- ۴۳۵ حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای فاطمه روی داد
- ۴۴۰

حدیث دوم	٤٤٢
حدیث سوم	٤٤٤
بعضی از حوادث واقعه پس از رحلت پیغمبر ﷺ	٤٤٩
چهار هزار مرد علی ﷺ را از خانه به مسجد بردند	٤٥٨
کلام امیر المؤمنین علی ﷺ پس از توقیف او در مسجد برای بیعت گرفتن	٤٦٠
شرح لغات خطبه شریفه	٤٦١
ترجمه خطبه مبارکه	٤٦٣
گفتگوی عمر با ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی ﷺ	٤٦٧
فرستادن ابوبکر قنذ را با جماعتی بطلب علی ﷺ	٤٦٨
بیرون بردن قوم علی ﷺ را از خانه بسوی مسجد	٤٧٠
موضوع فداك و دادن رسول خدا آن را به فاطمه ﷺ به امر خدا	٤٧٨
گرفتن ابوبکر فداك را از فاطمه و اعتراض آن مظلومه و مطالبه نمودن	٤٨٣
خطبه حضرت فاطمه ﷺ و احتجاج او با ابوبکر در استرداد فداك	٤٨٨
جواب ابوبکر از سخنان فاطمه ﷺ	٥٤٢
فرمایش فاطمه ﷺ پس از سخنان ابوبکر	٥٤٥
جواب دوباره ابوبکر از سخنان فاطمه ﷺ	٥٤٧
مورد خطاب قرار دادم فاطمه ﷺ مردمان را	٥٤٧
جواب امیر مؤمنان از سخنان فاطمه ﷺ هنگام بازگشت او	٥٥٠
مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت و سخنان او	٥٥٥
روایت معانی الأخبار و شرح لغات حدیث	٥٥٨
ترجمه سخنان فاطمه ﷺ در جواب زنهای مهاجر و انصار	٥٦٨
دنباله سخنان حضرت فاطمه ﷺ	٥٦٩

۶۶۹	فهرست کتاب
۵۷۷	وجه اعراب سخنان آن حضرت
۵۸۶	ترجمه سخنان آن حضرت
۵۸۹	دنباله سخنان فاطمه سلام الله عليها
۵۹۵	معنای سخنان آن حضرت
۶۰۰	ترجمه متمم سخنان فاطمه
۶۰۱	بیان حزن و اندوه فاطمه ۳ بعد از رحلت پیغمبر
۶۰۳	ترجمه سخنان رسول خدا
۶۰۶	سخنان فاطمه در فراق رسول خدا و اندوه آن حضرت
۶۳۴	تاریخ وفات و رحلت و شهادت فاطمه
۶۳۶	محل دفن فاطمه
۶۳۸	اشعار امیر مؤمنان در رثاء فاطمه
۶۳۹	خطاب به فاطمه بعد از وفات، جواب آن حضرت از طرف فاطمه
۶۴۰	مرثیه در کنار قبر فاطمه
۶۴۰	مرثیه حضرت بعد از دفن فاطمه
۶۴۳	مرثیه مؤلف در رثای فاطمه
۶۴۴	اولاد حضرت فاطمه
۶۴۵	از دواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب
۶۵۷	پایان کتاب
۶۵۹	فهرست کتاب